

پیام امیرالمؤمنین علی(ع)

جلد هفتم

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

فهرست مطالب :

خطبه 181

خطبه در يك نگاه

شرح و تفسیر: سرنوشت خرده گیران لجوج

خطبه 182

خطبه در يك نگاه

بخش اول

شرح و تفسیر: آنچه شایسته شکر اوست

بخش دوم

شرح و تفسیر: این آسمان با عظمت نشانهای از اوست

بخش سوم

شرح و تفسیر: احاطه علمی او به همه چیز

نکته:

انواء چیست؟

بخش چهارم

شرح و تفسیر: عجز ما از درك صفات او

نکته ها:

1- رمز پیچیدگی صفات خد

2- عرش و کرسی چیست؟

بخش پنجم

شرح و تفسیر: کجا رفتند فراعنه و عمالقه؟

نکته ها:

1- شوکت سلیمان (علیه السلام) و مرگ او

2- عمالقه کیانند

3- فراعنه مصر

4- اصحاب رسّ؟

بخش ششم

شرح و تفسیر: ویژگیهای آن مرد الهی

نکته:

اشاراتی به قیام مهدی

بخش هفتم

شرح و تفسیر: آنچه لازم بود، گفتم!

بخش هشتم

شرح و تفسیر: همگی آماده جهاد شوید!

نکته ها:

یاران با وفای امام (علیه السلام)

1. عمّار یاسر

2. ابن تیّهان

3. ذوالشهادتین

4. قیس بن سعد بن عباده

5. ابویوب انصاری

خطبه 183

خطبه در يك نگاه

بخش اول

شرح و تفسیر: نقش پیامبران در هدایت امته

بخش دوم

شرح و تفسیر: هدایت الهی در سایه قرآن

نکته ها:

1. یکسان بودن حکم خدا در اولین و آخرین

2. قرآن ناطق است یا صامت؟

بخش سوم

شرح و تفسیر: جایگاه عظیم تقو

بخش چهارم

شرح و تفسیر: عذاب هولناك قیامت!

بخش پنجم

شرح و تفسیر: آزمون الهی

بخش ششم

شرح و تفسیر: به همسایگان الهی بیونید

نکته:

طریق سیر و سلوك الى الله

خطبه 184

خطبه در يك نگاه

شرح و تفسیر: خاموش باش ای روسیاه!

نکته:

بُرج بن مُسهر کیست؟

خطبه 185

خطبه در يك نگاه

بخش اول

شرح و تفسیر: این گونه باید خدا را شناخت

بخش دوم

شرح و تفسیر: ابعاد وجودی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)

بخش سوم

شرح و تفسیر: قدرت بی‌نظیر او در آفرینش موجودات کوچک و بزرگ

نکته:

زندگی بسیار شگفت‌انگیز مورچه

بخش چهارم

شرح و تفسیر: نگاهی به موجودات آسمان و زمین بیفکنید!

نکته:

جلوه‌هایی از برهان نظم

بخش پنجم

شرح و تفسیر: به ساختمان ملخ نگاه کن!

نکته:

زندگی عجیب ملخها

بخش ششم

شرح و تفسیر: راستی او بزرگ است!

نکته:

درسهایی بزرگ در جمله‌های کوتاه

خطبه 186

خطبه در يك نگاه

بخش اول

شرح و تفسیر: نکات دقیقی درباره صفات خدا

نکته:

چگونگی جمع ضدین

بخش دوم

شرح و تفسیر: بخش سوم

شرح و تفسیر

بخش دیگری از اوصاف بی نظیر او

بخش چهارم

شرح و تفسیر: باز هم اوصاف مهم دیگری از اوصاف جمال و جلالش

بخش پنجم

شرح و تفسیر: حتی قادر به خلق پشه ای نیستند!

نکته ها:

1. معاد جسمانی و اعاده معدوم

2. آفرینش شگفت پشه ها!

بخش ششم

شرح و تفسیر: من نکردم خلق تا سودی کنم!

نکته:

آیا زمانی بود که مخلوقی نباشد؟

بخش هفتم

شرح و تفسیر: تداوم خلقت و فن

خطبه 187

خطبه در يك نگاه

بخش اول

شرح و تفسیر: حوادث وحشتناکی در پیش است!

نکته:

حوادث سخت و دردناك آخر الزمان

بخش دوم

شرح و تفسیر: دستورهایی برای نجات از فتنه

نکته:

کنار رفتن از برابر امواج فتنه ها

خطبه 188

خطبه در يك نگاه

بخش اول

شرح و تفسیر: توصیه به تقوا و شکر

بخش دوم

شرح و تفسیر: بهترین واعظ!

نکته:

مرگ را فراموش نکنید

بخش سوم

شرح و تفسیر: راه نجات

خطبه 189

خطبه در يك نگاه

بخش اول

شرح و تفسیر: ایمانهای پایدار و ناپایدار

نکته ها:

عوامل پایداری ایمان

بخش دوم

شرح و تفسیر: هر چه می خواهید برسید

نکته:

نقش هجرت در اسلام

خطبه 190

خطبه در يك نگاه

بخش اول

شرح و تفسیر: پیامبر رحمت و جهاد

بخش دوم

شرح و تفسیر: مشکلاتی که در پیش رو دارید!

بخش سوم

شرح و تفسیر: احوال محشر!

بخش چهارم

شرح و تفسیر: آماده سفر آخرت باشید

بخش پنجم

شرح و تفسیر: هر کاری وقتی دارد!

نکته:

قیامهای نابهنگام

خطبه 191

خطبه در يك نگاه

بخش اول

شرح و تفسیر: خلقت بدیع خداوند

بخش دوم

شرح و تفسیر: تقوا بهترین پناهگاه در دنیا و چراغ راه در قیامت است

بخش سوم

شرح و تفسیر: ندای بیدارگر تقوا را بشنوید

بخش چهارم

شرح و تفسیر: سرنوشت دنیا و دنیاپرستان

خطبه 192

خطبه در يك نگاه

بخش اول

شرح و تفسیر: شیطان بنیانگذار اساس تعصب!

بخش دوم

شرح و تفسیر: از سرنوشت ابلیس عبرت بگیرید!

نکته ها:

1- مسئله حبط اعمال

2- آیا ابلیس فرشته بود؟

3- تکبر ابلیس سرچشمه کفر او شد!

4- یکسان بودن حکم خدا درباره همگان

بخش سوم

شرح و تفسیر: او خطرناکترین دشمن شماست

بخش چهارم

شرح و تفسیر: مانند شیطان و قابیل نباشید

بخش پنجم

شرح و تفسیر: از بزرگان متکبر خود پیروی نکنید

نکته:

رابطه تکبر و تعصب

بخش ششم

شرح و تفسیر: تکبر برای هیچ کس روا نیست

نکته:

رفع يك اشتباه

بخش هفتم

شرح و تفسیر: درس دیگری از داستان موسی بن عمران

بخش هشتم

شرح و تفسیر: چرا زندگی انبیا ساده بود؟

بخش نهم

شرح و تفسیر: درس عجیب دیگری از خانه خدا

بخش دهم

شرح و تفسیر: چرا کعبه در میان باغهای سرسبز نیست؟

نکته

«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا!»

بخش یازدهم

شرح و تفسیر: هیچ کس از کبر و غرور در امان نیست

نکته:

فلسفه عبادات

بخش دوازدهم

شرح و تفسیر: تعصب بی دلیل

بخش سیزدهم

شرح و تفسیر: جای تعصب اینجاست!

نکته:

تعصبات منفی و مثبت

بخش چهاردهم

شرح و تفسیر: از سرگذشت پیشینیان عبرت بگیرید

بخش پانزدهم

شرح و تفسیر: عوامل پیروزی مؤمنان پیشین

بخش شانزدهم

شرح و تفسیر: اتحاد و پراکندگی، مهمترین عامل پیروزی و شکست

بخش هفدهم

شرح و تفسیر: از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اسحاق عبرت بگیرید!

نکته:

قطره ها و دریا!

بخش هیجدهم

شرح و تفسیر: اسلام به شما قدرت و عظمت داد

بخش نوزدهم

آینده تاریکی در انتظار شماست!

شرح و تفسیر: از تعصّب و تفرقه بپرهیزید

بخش بیستم

شرح و تفسیر: من مأمور به مبارزه با فاسدان و مفسدانم

نکته:

ذوالثدیة کیست؟

بخش بیست و یکم

شرح و تفسیر: پرورش در آغوش پیامبر

نکته ها:

1- رابطه بسیار نزدیک علی(علیه السلام) با پیامبر(صلی الله علیه وآله)

2- داستان غار حرا

3- برنامه ویژه پیامبر(صلی الله علیه وآله) قبل از بعثت

بخش بیست و دوم

شرح و تفسیر: معجزه حرکت درخت

نکته ها :

1- معجزه شجره در روایات اسلامی

2- فرق میان سحر و معجزه

بخش بیست و سوم

شرح و تفسیر: من از این گروهم!

خطبه 193

خطبه در يك نگاه

پاسخ به يك سؤال

بخش اول

شرح و تفسیر: صفات و الای پرهیزکاران

نکته:

محورهای این بخش از خطبه

بخش دوم

شرح و تفسیر: برنامه شبانه پرهیزکاران

نکته:

بخش سوم

شرح و تفسیر: برنامه روزانه پرهیزکاران

نکته:

آنها نقّادان عمل خویشند

بخش چهارم

شرح و تفسیر: دوازده وصف دیگر

بخش پنجم

شرح و تفسیر: نه وصف مهم دیگر

سرنوشت همّام پس از شنیدن این خطبه تکان دهنده

نکته:

نگاه دیگری به خطبه همّام

خطبه 194

خطبه در يك نگاه

بخش اوّل

شرح و تفسیر: مشکلات عظیم رسالت

بخش دوم

شرح و تفسیر: خطر منافقان!

بخش سوم

شرح و تفسیر: برنامه ریزی دقیق منافقان!

نکته:

نفاق و منافقان در طول تاریخ

خطبه 195

خطبه در يك نگاه

بخش اول

شرح و تفسیر: قیام پیامبر در شرایط بسیار سخت

بخش دوم

شرح و تفسیر: خوان نعمت بی‌دریغش همه جا گسترده است

بخش سوم

شرح و تفسیر: دورنمای هولانگیز قیامت

خطبه 196

خطبه در يك نگاه

بخش اول

شرح و تفسیر: دریای هولناک دنیا

بخش دوم

شرح و تفسیر: تا فرصت باقی است کاری کنید

خطبه 197

خطبه در يك نگاه

بخش اول

شرح و تفسیر: پیوسته گوش بر فرمان بودم!

بخش دوم

شرح و تفسیر: چه کسی از من سزاوارتر است

حوادث دردناك هنگام رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و بعد از آن

خطبه 198

خطبه در يك نگاه

بخش اول

شرح و تفسیر: احاطه علمی پروردگار

بخش دوم

شرح و تفسیر: تقوای الهی سرچشمه تمام خوشبختی ها

بخش سوم

شرح و تفسیر: ارزش و الای اسلام

بخش چهارم

شرح و تفسیر: ظهور اسلام همچون بهاران بود

پاسخ به يك سؤال مهم

نکته:

آری او بهار بود!

بخش پنجم

شرح و تفسیر: ویژگی‌های مهم قرآن

نکته ها:

1- عظمت قرآن از دیدگاه امیرمؤمنان (علیه السلام)

2- دانشمندان بیگانه و قرآن

خطبه 199

خطبه در يك نگاه

بخش اول

شرح و تفسیر: اهمیت فوق العاده نماز

نکته:

نقش نماز در تربیت انسان

بخش دوم

شرح و تفسیر: برکات زکات

نکته:

زکات رکن مهم جامعه اسلامی

بخش سوم

شرح و تفسیر: اهمیت ادای امانت

نکته ها:

1- دو مطلب مهم و پیچیده

2- مهمترین نشانه ایمان

بخش چهارم

شرح و تفسیر: در خلوت و جلوت با شماس

خطبه 200

خطبه در يك نگاه

شرح و تفسير: سياستهای او آميخته با گناه است

نکته

سياست انسانی و سياست شیطانی

[17]

خطبه 181(1)

وَ مِنْ كَلَامِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَ قَدْ أَرْسَلَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ، يَعْلَمُ لَهُ عِلْمٌ أَحْوَالِ قَوْمٍ مِنْ جُنْدِ الْكُوفَةِ، قَدْ هَمُّوا
بِالْحَاقِ بِالْخَوَارِجِ، وَ كَانُوا عَلَى خَوْفٍ مِنْهُ (عليه السلام)، فَلَمَّا عَادَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ قَالَ
لَهُ: «أَمِنُوا فَقَطُّنُوا(2)، أَمْ جَبِنُوا فَظَعَنُوا(3)؟» فَقَالَ الرَّجُلُ: بَلْ ظَعَنُوا يَا
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ (عليه السلام):

از سخنان امام(عليه السلام) است

امام(عليه السلام) یکی از یاران خود را فرستاد تا از وضع گروهی از سپاه کوفه
که تصمیم داشتند

1. سند خطبه:

با توجه به ارتباط و پیوند این خطبه با خطبه 44 ، صاحب مصادر اسناد آن را

ذیل خطبه 44 آورده است. او می گوید:

افراد متعددی که قبل از سیّد رضی بوده اند داستان این گروه را در کتاب های خود آورده اند، از جمله طبری مورخ معروف در تاریخ خود در حوادث سال 38 هجری و ثقفی در کتاب الغارات و بلاذری در انساب الاشراف. گروه دیگری نیز مانند ابن عساکر در تاریخ دمشق و ابوالفرج اصفهانی در الأغانی در شرح حال منقلة بن هبيرة آن را ذکر کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد 1، صفحه 451-452 و جلد 2، صفحه 441).

2. «قطنوا» از ریشه «قطن» بر وزن «فنون» به معنای اقامت گزیدن و توطّن کردن است.

3. «ظعنوا» از ریشه «ظعن» بر وزن «رهن» نقطه مقابل قطن و به معنای کوچ کردن است.

[18]

به سبب ترس از او به گروه خوارج پیوندند، اطلاعی کسب کند. پس از بازگشت، امام (علیه السلام) از او پرسید آیا احساس امنیت کردند و ماندند یا

ترسیدند و کوچ کردند؟ عرض کرد: ای امیرمؤمنان ترسیدند و کوچ کردند. در

اینجا امام(علیه السلام) سخن زیر را ایراد فرمود:

خطبه در يك نگاه

برای آگاهی از اشاراتی که در این گفتار امام(علیه السلام) آمده لازم است شأن

ورود آن را قبلاً بدانیم.

ماجرا چنین بود که مردی به نام «خریت بن راشد» از قبیله «بنی ناجیه» بعد از

ماجرای حکمین با سی نفر (و طبق روایت طبری سیصد نفر) از یارانش نزد

امام(علیه السلام) آمد و با جسارت خاصی به حضرت عرض کرد: «وَاللَّهِ يَا عَلِيُّ

لَا أَطِيعُ أَمْرَكَ وَ لَا أَصَلِي خَلْفَكَ وَ إِنِّي غَدًا مُفَارِقُكَ»؛ به خدا سوگند ای علی من

فرمان تو را اطاعت نمی کنم و پشت سرت نماز نمی خوانم و فردا از تو جدا

خواهم شد.».

امام(علیه السلام) به او فرمود: «تَكَلُّكَ أُمَّكَ إِذَا تَعَصَى رَبَّكَ وَ تَثَكُّثُ عَهْدَكَ وَ

لَا تَضُرُّ إِلَّا نَفْسَكَ؛ مادرت به عزایت بنشیند! با این کار معصیت خدا می کنی و

پیمان خویش را می شکنی و تنها به خویشتن ضرر می زنی». بگو ببینم چرا

این کار را می کنی؟ عرض کرد: برای اینکه افراد را به حکمیت درباره کتاب

خدا پذیرفتی و در برابر حق ضعف نشان دادی، هنگامی که به پیروزی نزدیک

بودی، به همین دلیل من از تو جدا می شوم.

فرمود: بیا تا من نکته هایی از کتاب خدا را به تو بیاموزم و درباره سنت

پیامبر(صلی الله علیه و آله) با تو سخن بگویم و اموری از حق را برای تو بگشایم

که من از آن آگاه ترم شاید آنچه را اکنون انکار می کنی بپذیری و از آنچه آگاه

نیستی آگاه شوی.

او گفت: (اکنون آمادگی ندارم) من نزد تو خواهم آمد. فرمود: مراقب باش

شیطان تو را فریب ندهد و جهل و نادانی تو را سبک سر نسازد. به خدا سوگند

اگر به سخن من گوش فرا

دهی تو را به راه راست هدایت می کنم. (1)

این مرد سبک مغز تصمیم گرفت با قوم خود به خوارج بپیوندد و به سرنوشت شوم آنها گرفتار شود. و به دنبال همین ماجرا بود که امام (علیه السلام) یکی از یاران خود را برای تحقیق حال به دنبال او فرستاد شاید از تصمیم زشت خود منصرف شده باشد؛ ولی چیزی نگذشت که فرستاده امام (علیه السلام) خبر آورد که او با یارانش کوفه را به سوی خوارج ترك کرده اند.

1. تاریخ طبری، جلد 4، صفحه 76 به بعد با تلخیص و شرح ابن ابی الحدید،

جلد 3، صفحه 128. در این باره شرح بیشتری در ذیل خطبه 44 آورده ایم.

[20]

[21]

بُعْدًا لَهُمْ (كَمَا بَعِدَتْ تُمُودُ)! أَمَا لَوْ أَسْرَعَتِ الْأَسِنَّةُ إِلَيْهِمْ، وَ صَبَّتِ السُّيُوفُ عَلَى

هَامَاتِهِمْ، لَقَدْ نَدِمُوا عَلَى مَا كَانَ مِنْهُمْ. إِنَّ الشَّيْطَانَ الْيَوْمَ قَدِ اسْتَقْلَهُمْ، وَ هُوَ غَدًا

مُتَبَرِّئٌ مِنْهُمْ، وَ مُتَخَلِّ عَنْهُمْ. فَحَسَبُهُمْ بِخُرُوجِهِمْ مِنَ الْهُدَى، وَ ارْتِكَاسِهِمْ فِي

الضَّلَالِ وَالْعَمَى، وَ صَدَّهُمْ عَنِ الْحَقِّ، وَ جَمَّاحَهُمْ فِي النَّيِّهِ.

ترجمه

(این فراریان) از رحمت خدا به دور باشند همانگونه که قوم ثمود از رحمتش

دور شدند، آگاه باشید آنها (افراد غافل و بی خبری هستند که) اگر نوك نیزه ها

به سوی آنان متوجه شود و شمشیرها بر فرقشان ببارد از گذشته خود پشیمان

خواهند شد (آری!) شیطان امروز از آنها درخواست تفرقه و جدایی کرده؛ ولی

فردای قیامت از آنها بیزار می جوید و خود را کنار خواهد کشید. آنها را

همین بس که از طریق هدایت خارج شدند و به گمراهی و کوری بازگشتند. راه

حق را سدّ کردند و در وادی جهل و ضلالت گام نهادند.

شرح و تفسیر

سرنوشت خرده گیران لجوج

همانگونه که در شأن ورود این کلام گذشت، سخن از گروه کوچک نادان و متعصّبی است که به امام(علیه السلام) خرده می گرفتند که چرا به حکمیت در برابر قرآن تن دادی؟! حال آنکه آنها و امثالشان بودند که برای پذیرش این امر در ماجرای صفین امام را تحت فشار قرار دادند و بدتر از آن اینکه به دنبال این اعتراض از امام(علیه السلام) که کانون هدایت بود بریدند و

[22]

به خوارج، سرچشمه تعصّب و ضلالت پیوستند.

امام(علیه السلام) در این سخن عوامل بدبختی و تیره روزی این گروه گمراه را تشریح می کند تا دیگران در این دام نیفتند، می فرماید: «از رحمت خدا به دور باشند همانگونه که قوم ثمود از رحمتش دور شدند»؛ **(بُعْدًا (1) لَهُمْ كَمَا بَعْدَتْ ثَمُودُ!)**.

این تعبیر ممکن است اشاره به همان تعبیری باشد که در قرآن مجید درباره قوم ثمود آمده، می فرماید: **(أَلَا بُعْدًا لِّمَدْيَنَ كَمَا بَعْدَتْ ثَمُودُ)** (2) که نفرینی است برای قوم سرکش و بت پرست شعیب و نیز می تواند اشاره به جهات مشترکی باشد که بین این قوم گمراه و قوم شعیب و قوم صالح وجود داشت ؛ آنها مردم بسیار متکبر و خودخواه و لجوجی بودند که داستانشان در قرآن مجید در سوره های متعدد از جمله سوره هود آمده است.

سپس می افزاید: «آگاه باشید آنها (افراد غافل و بی خبری هستند که) اگر نوك نیزه ها به سوی آنان متوجه شود و شمشیرها بر فرقشان ببارد از گذشته خود پشیمان خواهند شد (آری!) شیطان امروز از آنها درخواست تفرقه و جدایی کرده، ولی فردای قیامت از آنها بیزاری می جوید و خود را کنار خواهد کشید»؛

(أَمَا لَوْ أُنشِرَتْ (3) الْأَسِنَّةُ إِلَيْهِمْ، وَ صُبَّتِ السُّيُوفُ عَلَى هَامَاتِهِمْ (4)، لَقَدْ نَدِمُوا

عَلَى مَا كَانَ مِنْهُمْ. إِنَّ الشَّيْطَانَ الْيَوْمَ قَدْ اسْتَفْلَهُمْ (5)، وَ هُوَ غَدَا مُتَّبَرِّءٌ مِنْهُمْ، وَ

مُتَّخِلٌ عَنْهُمْ).

این سخن در حقیقت اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید بارها درباره طاغیان غافل آمده است که وقتی سوار کشتی می شوند و میان امواج خروشان

دریا گرفتار

1. «بُعْدًا» مفعول مطلق برای فعل محذوف و برای تأکید آمده است و در تقدیر

چنین است: «أَبْعَدَهُمُ اللَّهُ بُعْدًا».

2. هود، آیه 95.

3. «أُنشِرَتْ» از ماده «شَرَع» در اصل به معنای رفتن به آبگاه یا گشودن

راهی به سوی آب است و هرگاه این واژه در مورد «رِمَاح» (نیزه ها) رود به

معنای متوجه ساختن و نشانه گیری کردن است.

4. «هَامَات» جمع «هَام» به معنای سر است.

5. «استقلّ» از ریشه «قلّ» بر وزن «شلّ» به معنای شکسته یا پراکنده شدن

است.

[23]

می گردند پرده های غفلتشان کنار می رود و به خدا متوجّه می شوند ولی

هنگامی که به ساحل نجات می رسند باز در همان خواب غفلت فرو

می روند. (1)

نیز اشاره به چیزی است که قرآن کراراً بیان فرموده که در روز قیامت

شیطان (2) و پیشوایان گمراه (3) از پیروان خود بیزاری می جویند.

و در ادامه این سخن می فرماید: «آنها را همین بس که از طریق هدایت خارج

شدند و به گمراهی و کوری بازگشتند. راه حق را سدّ کردند و در وادی جهل

وضالت گام نهادند» (فَحَسْبُهُمْ يَخْرُوجُهُمْ مِنَ الْهُدَى، وَارْتِكَاسِهِمْ (4) فِي الضَّلَالِ

وَالْعَمَى، وَصَدَّهُمْ عَنِ الْحَقِّ، وَجَمَاحِهِمْ (5) فِي النَّبِيِّ).

اشاره به اینکه نتیجه آن لجاجت و خیره سری سرگردانی در وادی ضلالت و دورشدن از مسیر هدایت است و این عاقبت شومی است که هر انسان لجوج و خیره سر و جاهل و بی خبر برای خود فراهم می سازد.

قابل توجه است که از این کلام و از مقدمه تاریخی که برای آن ذکر شد به خوبی استفاده می شود که امام حتی نسبت به افراد لجوج و متعصب و بدزبان نیز مهربان بود و تا می توانست در اصلاح آنان می کوشید و هرگاه مواعظ سودمند، مؤثر واقع نمی شد آن ها را با سخنانی کمی خشن تر سرزنش می کرد و سرانجام کارشان را در دنیا و آخرت به آنان نشان می داد شاید به راه حق بازگردند.

1. عنکبوت، آیه 65.

2. حشر، آیه 16.

3. بقره، آیات 166-167.

4. «ارتکاس» از ریشه «رکس» بر وزن «مکت» به معنای وارونه شدن و

برگشتن چیزی است.

5. «جماح» و «جموح» به معنای سرکشی و چموشی است.

[24]

[25]

خطبه 182(1)

وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

رُوِيَ عَنْ نَوْفِ الْبِكَالِيِّ قَالَ: خَطَبْنَا بِهِذِهِ الْخُطْبَةَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ (عليه)

السَّلَامُ) بِالْكُوفَةِ وَ هُوَ قَائِمٌ عَلَى حِجَارَةٍ، نَصَبَهَا لَهُ جُعْدَةُ (2) بِنُ هُبَيْرَةَ الْمَخْزُومِي،

وَ عَلَيْهِ مِدْرَعَةٌ (3) مِنْ صُوفٍ وَ حَمَائِلُ سَيْفِهِ لَيْفٌ، وَ فِي رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ لَيْفٍ، وَ

كَأَنَّ جَبِينَهُ نَفْنَةٌ (4) بَعِيرٌ. فَقَالَ (عليه السَّلَامُ):

1. سند خطبه:

این خطبه آخرین خطبه ای است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ایستاده آن را

بیان فرمود، (و يك هفته بعد از آن شهید شد) زمخشری در کتاب ربیع الابرار

بخشی از آن را آورده است و ابوشاکر لیثی نیز در عیون الحکم و المواعظ

بخشی از آن را آورده و ابن اثیر در نهایی لغات مهمی از آن را تفسیر کرده و

از تفاوت‌هایی که در کلمات این جمع نسبت به نقل نهج البلاغه دیده می‌شود چنین

بر می‌آید که آنها این خطبه را از مصادر دیگری غیر از نهج البلاغه

گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد 2، صفحه 451)

2. جعدة بن هبيرة المخزومی خواهرزاده امیرمؤمنان (علیه السلام) (مادرش ام

هانی خواهر حضرت و دختر ابوطالب است) مردی شجاع، دانشمند و نیرومند

بود. عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) را درک کرد و از سوی علی (علیه

السلام) به فرمانداری خراسان منصوب شد. (اسد الغابة، جلد 1، صفحه 285)

3. «مدرعة» به معنای «جُبّه» (لباس شبیه پالتو)، از ریشه «درع» به معنای

زره و پیراهن گرفته شده.

4. «ثفنة» در اصل به معنای قسمتهایی از بدن شتر است که روی زمین قرار

می‌گیرد و خشن می‌شود که در فارسی به آن پینه می‌گویند.

از «نوف بگالی» نقل شده که امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در کوفه روی
قطعه ای سنگ، که «جعدة بن هبیره مخزومی» نصب کرده بود ایستاد در حالی
که پیراهنی خشن از پشم بر تن داشت و شمشیرش را با بندی از لیف خرما
حمایل کرده بود و در پاهایش کفشی از لیف خرما بود و پیشانی اش از اثر
سجده، پینه بسته بود، و این خطبه را ایراد کرد.

خطبه در يك نگاه

از پایان این خطبه استفاده می شود که امام(علیه السلام) آن را يك هفته قبل از
شهادتش ایراد فرموده و هدفش از ایراد آن آماده ساختن مردم برای جهاد با
معاویه و غارتگران شام بوده مردم دعوتش را اجابت کردند و هزاران هزار
نفر برای جهاد با ستمگران آماده شدند؛ ولی افسوس... .

امام(علیه السلام) در این خطبه برای آماده ساختن روح و جان مردم جهت
مبارزه با دشمنان ستمگر به بیان چند نکته مهم می پردازد. در بخش اول و دوم
و سوم این خطبه سخن از حمد و سپاس خداوند به میان آمده و همچنین، صفات

جمال و جلال او، سپس یگانگی ذات مقدّس و علم بی پایان خدا به همه ذرّات وجود بیان شده و به اینکه ذات و وصف او برتر از آن است که در فکر و اندیشه ما بگنجد و حتّی ملائکه مقربین نیز قادر بر این امر نیستند اشاره شده است.

حضرت در بخش چهارم تقوا و پاکدامنی و زهد در دنیا را وصف می کند و نمونه هایی از زندگی پیامبران بزرگ پیشین را مانند حضرت سلیمان بیان می دارد که با آن همه امکانات، زهد در دنیا را فراموش نکردند.

در بخش پنجم سرنوشت شوم گردنکشان جهان؛ مانند فراعنه و عمالقه و اصحاب الرّس بیان شده که پیامبران الهی را کشتند و برای خاموش کردن نور خداوند تلاش کردند اما چیزی نگذشت که فرمان مرگ آنها صادر شد و از صفحه روزگار محو شدند.

[27]

در بخش ششم اشاره سربسته ای به ظهور حضرت مهدی(علیه السلام) و تشکیل حکومت عدل الهی در سراسر جهان و بخشی از صفات و فضایل او می کند.

در بخش هفتم باز هم به موعظه و نصیحت مردم می پردازد و از بی‌وفایی و بی‌اعتباری دنیا سخن می گوید و از شهیدان صقین که به فیض عظیم شهادت رسیدند یاد می کند و از عده ای از آنان، همچون عمار یاسر، ابن تیّهان و خزیمه ذوالشهادتین نام می برد و در فراغ آنها سخت می گرید و آنها را این گونه می ستاید که گروهی فرمان بردار بودند، سنّت پیامبر را زنده کردند و بدعت را میراندند و همواره آماده جهاد بودند.

در هشتمین بخش با صدای رسا فرمان جهاد را صادر می کند و از همگان به شرکت در این میدان دعوت می فرماید.

[28]

[29]

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصَائِرُ الْخَلْقِ، وَ عَوَاقِبُ الْأَمْرِ. نَحْمَدُهُ عَلَى عَظِيمِ إِحْسَانِهِ، وَ
نَبِيرِ بُرْهَانِهِ، وَ نَوَامِي فَضْلِهِ وَامْتِنَانِهِ، حَمْدًا يَكُونُ لِحَقِّهِ قِضَاءً، وَ لِشُكْرِهِ أَدَاءً، وَ
إِلَى ثَوَابِهِ مُقَرَّبًا، وَ لِحُسْنِ مَزِيدِهِ مُوجِبًا. وَ نَسْتَعِينُ بِهِ اسْتِعَانَةً رَاجٍ لِفَضْلِهِ، مُؤَمِّلٍ
لِنَفْعِهِ، وَ آتِقٍ بِدَفْعِهِ، مُعْتَرِفٍ لَهُ بِالطَّوْلِ، مُدْعِنٍ لَهُ بِالْعَمَلِ وَالْقَوْلِ. وَ نُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانًا
مَنْ رَجَاهُ مُوقِنًا، وَ أَنَابَ إِلَيْهِ مُؤْمِنًا، وَ خَنَعَ لَهُ مُدْعِنًا، وَ أَخْلَصَ لَهُ مُوحِّدًا، وَ
عَظَّمَهُ مُمَجِّدًا، وَ لَازِمًا بِهِ رَاغِبًا مُجْتَهِدًا.

ترجمه

حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که سرانجام مخلوقات و عواقب امور به
او منتهی می گردد. او را بر احسان عظیم و برهان روشن و فضل و نعمت
فزاینده اش سپاس می گوئیم؛ سپاسی که آنچه را شایسته حق اوست ادا کند و

آنچه در خور شکر اوست انجام دهد و ما را به ثوابش نزدیک سازد و موجب
فزونی نعمتش گردد. و از او استعانت می‌جوییم استعانت کسی که به فضل
پروردگار امیدوار است و به سودش آرزومند و به دفع زیان‌ها مطمئن و به
نعمتش معترف و کردار و رفتار به او اذعان دارد. به او ایمان داریم، ایمان
کسی که با یقین کامل به او امیدوار است و با اعتقاد خالص به او توجه دارد،
ایمان کسی که در برابر او خاضع و با خلوص نیت به توحید او عقیده مند
است. با تمجید فراوان به بزرگداشت او می‌پردازد و با رغبت و کوشش به او
پناهنده می‌شود.

شرح و تفسیر

آنچه شایسته شکر اوست

پیش از شروع در تفسیر خطبه لازم است اشاره‌ای به شخصیت «نوف بکالی»

که راوی

اصلی این خطبه است داشته باشیم. در اینکه او از دوستان علی (علیه السلام) و به قولی دربان آن حضرت بود گفت و گویی نیست. بعضی معتقدند که از طایفه حمیر در یمن بوده و بعضی او را از طایفه همدان می دانند و در ضبط نام او نیز گفت و گو است: بعضی بگال (بر وزن فعّال) و بعضی بکال (بر وزن کتاب) و بعضی بکال (بر وزن طواف) خوانده اند. به هر حال او مردی پاکدل، با ایمان و وفادار بود.

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه برای آماده ساختن دل‌های مخاطبان و زدودن زنگار غفلت از آنان، نخست به سراغ حمد و شکر پروردگار می رود و بعد از ذات مقدّسش استعانت می جوید و سپس ایمان قاطع خود را به او ابراز می دارد.

در قسمت حمد و سپاس می فرماید: «حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که سرانجام مخلوقات و عواقب امور به او منتهی می گردد»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ

مَصَائِرُ(1)الْخَلْقِ، وَ عَوَاقِبُ الْأُمْرِ).

آری آغاز خلقت از اوست و عاقبت هم از آن اوست، همه موجودات این جهان از فیض وجود او سرچشمه گرفته و سرانجام به سوی او باز می گردند، که این اشاره ای است به مسئله معاد و رستاخیز.

در این جمله سخن از مبدئی بود که او را سپاس می گوئیم؛ ولی این حمد و سپاس برای چیست؟ می فرماید: «او را بر احسان عظیم و برهان روشن و فضل و نعمت فزاینده اش سپاس می گوئیم»؛ (نَحْمَدُهُ عَلَى عَظِيمِ إِحْسَانِهِ، وَ نَبِّرُ بُرْهَانِهِ، وَ نَوَامِي (2) فَضْلِهِ وَ أَمْتَانِهِ).

تعبیر به «عَظِيمِ إِحْسَانِ» ممکن است اشاره به نعمت ایمان و عقیده خالصانه به پروردگار باشد (به قرینه «نَبِّرُ بُرْهَانِهِ» که اشاره به دلایل آشکار است) و ممکن است اشاره

1. «مصائر» جمع «مصیر» به معنای محل بازگشت است.

2. «نوامی» جمع «نامیه» از ریشه «نمو» گرفته شده و به معنای چیزی است

که دارای نمو و رویش است.

به نعمت حیات و آفرینش باشد که بزرگترین نعمت خداست؛ ولی تفسیر اول مناسب است.

جمله «وَنَوَامِي فَضْلِهِ وَامْتِنَانِهِ» اشاره به تکامل انسان در جنبه های مادی و معنوی است که از نعمتهای فزاینده خدا سرچشمه می گیرد.

آن گاه به بیان کیفیت این حمد و سپاس پرداخته، می فرماید: «سپاسی که آنچه شایسته حق اوست انجام دهد و آنچه در خور شکر اوست ادا کند و به ثوابش نزدیک سازد. و موجب افزونی نعمتش گردد»؛ (حَمْدًا يَكُونُ لِحَقِّهِ قَضَاءً، وَ لِشُكْرِهِ أَدَاءً، وَ إِلَى ثَوَابِهِ مُقَرَّبًا، وَ لِحُسْنِ مَزِيدِهِ مُوجِبًا).

بدیهی است هیچ کس نمی تواند حق شکر و سپاس خدا را ادا کند، حتی همه انبیا و اولیا و فرشتگان مقرب از این کار عاجزند، بنابراین منظور ادای همان چیزی است که در توان آدمی است که موجب پاداش الهی و مزید نعمت او می شود.

به این ترتیب امام(علیه السلام) در این چند جمله حساب شده از يك طرف اشاره به صفات خداوند بخشنده نعمت می کند و از طرف دیگر اشاره ای به اصول نعمتهای گوناگون او و از سوی سوم کیفیت حمد و شکر را بیان می فرماید، و مجموعه کاملی در این زمینه ارائه می دهد.

بعد از حمد — همانگونه که در سوره «حمد» نیز شبیه آن آمده — به سراغ استعانت جستن از پروردگار می رود و می فرماید: «و از او استعانت می جوئیم، استعانت کسی که به فضل پروردگار امیدوار است و به سودش آرزومند و به دفع زیانها مطمئن و به نعمتش معترف و با کردار و گفتار به او اذعان دارد»؛ (وَ نَسْتَعِينُ بِهِ اسْتِعَانَةَ رَاحٍ لِفَضْلِهِ، مُؤَمِّلٌ لِنَفْعِهِ، وَ اَتَّقِ بِدَفْعِهِ،

مُعْتَرِفٌ لَهُ بِالطَّوْلِ(1)، مُدْعِنٌ(2) لَهُ بِالْعَمَلِ وَالْقَوْلِ).

1. «طَوْل» به معنای نعمت و غنا و توان و امکانات آمده است و اصل این کلمه از طَوْل، بر وزن «نور» گرفته شده و از آنجا که توان و قوه و امکانات ضامن

بقا و ادامه وجود انسان است واژه «طَوَّل» بر وزن «قَوْل» به آن اطلاق شده

است. ر

ط 2. «مذعن» از ریشه «اذعان» به معنای تصدیق کردن و اطاعت نمودن

است.

[32]

این تعبیرات پنج گانه اشاره به مطالب مختلفی دارد؛ نخست سخن از امید به

فضل خداوند در امور معنوی است! سپس امیدواری در منافع مادی، و در

مرحله سوم اطمینان به دفع آفات و مضرات از بندگان و در مرحله چهارم در

مقام اعتراف به نعمتها برآمدن و بالاخره در مرحله پنجم با قول و عمل حق

شکر او را ادا کردن.

امام(علیه السلام) بعد از بیان حمد شایسته پروردگار و استعانت جستن کامل از

ذرات پاك او به سراغ ابراز ایمان به ذات مقدس پروردگار می رود، ایمانی که

همه امتیازات در آن جمع است و می فرماید: «به او ایمان داریم ایمان کسی که

با یقین کامل به او امیدوار است و با اعتقاد خالص به او متوجه شده، ایمان

کسی که در برابر او خاضع و با خلوص نیت به توحید او عقیده مند است. با تمجید فراوان به بزرگداشت او می پردازد و با رغبت و کوشش به او پناهنده می شود»؛ (و نُؤْمِنُ بِهِ إِيمَانًا مِّنْ رَّجَاءِ مُوقِنًا، وَ أَنَابَ إِلَيْهِ مُؤْمِنًا، وَ خَنَعَ (1) لَهُ مُدْعِنًا، وَ أَخْلَصَ لَهُ مُوَحِّدًا، وَ عَظَمَهُ مُمَجِّدًا، وَ لَادَّ بِهِ رَاغِبًا مُجْتَهِدًا).

بدیهی است ایمانی که واجد این صفات و دارای این آثار باشد برترین ایمان و محکمترین عقیده است و چنین ایمانی جز با پاکسازی صفحه دل از زنگار گناه و پرهیز از هواپرستی و تلاش و کوشش در طریق خودسازی و التجاء به درگاه پروردگار حاصل نمی شود.

ممکن است این سؤال برای خوانندگان عزیز پیش آید که چرا امام(علیه السلام) نخست از حمد و سپاس الهی و سپس استعانت به ذات پاک او سخن می گوید و در پایان به سراغ ایمان می رود، در حالی که ایمان انگیزه حمد و استعانت است؟

پاسخ سؤال این است؛ ایمانی که امام(علیه السلام) در اینجا از آن سخن می گوید ایمان کاملی است که همه جهات کمال در آن جمع است و این بعد از حمد و

ثنای الهی و استعانت به ذات پاک او حاصل می شود. آنچه قبلاً برای حمد و

استعانت لازم است مراحل ابتدایی ایمان است.

1. «خنع» از ریشه «خنوع» به معنای خضوع و فروتنی است.

[33]

بخش دوم

لَمْ يُولَدْ سُبْحَانَهُ فَيَكُونُ فِي الْعِزِّ مُشَارِكًا، وَ لَمْ يَلِدْ فَيَكُونِ مَوْرُوثًا هَالِكًا. وَ لَمْ يَتَقَدَّمْهُ

وَقْتُ وَ لَا زَمَانٌ، وَ لَمْ يَتَعَاوَرَهُ زِيَادَةٌ وَ لَا نُقْصَانٌ، بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ

عَلَامَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَّقِنِ، وَالْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ. فَمِنْ شَوَاهِدِ خَلْقِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ

مُوطَدَاتِ بِلَا عَمَدٍ، قَائِمَاتِ بِلَا سَنَدٍ. دَعَاهُنَّ فَأَجَبْنَ طَائِعَاتٍ مُدْعِنَاتٍ، غَيْرَ مُتَلَكِّنَاتٍ

وَ لَا مُبْطِنَاتٍ؛ وَ لَوْلَا إِقْرَارُهُنَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ إِدْعَائُهُنَّ بِالطَّوَاعِيَةِ، لَمَا جَعَلَهُنَّ

مَوْضِعاً لِعَرْشِهِ، وَ لَا مَسْكناً لِمَلَائِكَتِهِ، وَ لَا مَصْعَداً لِلْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ

مِنْ خَلْقِهِ.

ترجمه

او از کسی متولد نشده تا همتایی در عزت و قدرت داشته باشد و فرزندی به دنیا نیاورده تا پس از وفاتش وارث او گردد. وقت و زمانی پیش از او نبوده و زیادی و نقصانی بر او عارض نشده است؛ بلکه به سبب نشانه های تدبیر متقن و نظام محکمی که به ما ارائه داده عظمتش پیش چشم عقلا آشکار شده است. از شواهد خلقت (حکیمانه و) با عظمت او آفرینش آسمانهای پابرجایی است که بدون ستون و تکیه گاهی برپاست. خداوند آنها را به قبول فرمان خویش دعوت کرد و آنها با اطاعت و اذعان در برابر او بدون درنگ و سستی دعوتش را پذیرفتند و اگر اقرار آنها به ربوبیت خداوند و اذعانشان به اطاعت او نبود هرگز آنجا را محلّ عرش خود و مسکن فرشتگان (مقرّب) و محل بالا رفتن سخنان پاک و اعمال صالح بندگان قرار نمی داد.

شرح و تفسیر

این آسمان با عظمت نشانه ای از اوست

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه — در ادامه شرح اوصاف خداوند که در آغاز خطبه آمده بود — چنین می فرماید: «او از کسی متولد نشده تا همتایی در عزّت و قدرت داشته باشد و فرزندی به دنیا نیاورده تا پس از وفاتش وارث او گردد. وقت و زمانی پیش از او نبوده و زیادی و نقصانی بر او عارض نشده است»؛ (لَمْ يُوَلَدْ سُبْحَانَهُ فَيَكُونَ فِي الْعِزِّ مُشَارِكًا، وَ لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْرُوثًا هَالِكًا. وَ لَمْ يَنْقَدِّمَهُ وَقْتُ وَ لَا زَمَانٌ، وَ لَمْ يَتَعَاوَرَهُ (1) زِيَادَةٌ وَ لَا نُقْصَانٌ).

از جمله قوانینی که بر جهان ماده و ممکنات حاکم است این است که هر گروهی قدم به عرصه حیات می گذارد بعد از مدتی جای خود را به گروه جدیدی می سپارد. فرزندان صفات پدران را به ارث می برند و آنها نیز آن صفات را

برای فرزندان‌شان به ارث می‌گذارند و چون که ذات پاک پروردگار ازلی و ابدی است، نه از کسی تولد یافته تا همتایی داشته باشد و نه کسی از وی متولد شده تا وارث او گردد.

جمله «وَلَمْ يَتَقَدَّمَهُ...» اشاره به این است که او مافوق زمان است، زیرا زمان نتیجه حرکت موجودات از نقصان به کمال و از کمال به نقصان است و چون وجود مقدس او عین کمال مطلق است و زیادی و نقصان در او راه ندارد وقت و زمانی نیز برای او تصور نمی‌شود. (2)

1. «یتعاور» از ریشه «تعاور» به معنای دست به دست کردن چیزی و به تناوب چیزی را انجام دادن است و در جمله بالا منظور این است که زیادی و نقصان یکی بعد از دیگری بر ذات مقدس خداوند عارض نمی‌شود و ذات پاک او در معرض حوادث نیست.

2. بعضی از شارحان وقت و زمان را به يك معنا و مترادف دانسته‌اند؛ ولی بعضی دیگر را به معنای زمان معین گرفته‌اند؛ اما زمان را دارای مفهوم عامی

شمرده اند و تفسیر دوم صحیح تر به نظر می رسد. قرآن مجید در سوره نساء،

آیه 103 نیز درباره نماز می گوید: **(إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا**

مَوْفُوتًا); «نماز برای مؤمنان وظیفه ثابت و معینی و (و دارای وقت خاصی)

است».

[35]

چون نفی شبیه و همتا، وقت و زمان و زیاده و نقصان از ذات پاك او ممکن

است این توهم را به وجود آورد که نتیجه آن تعطیل معرفه الله است و به بیان

دیگر راهی به سوی شناخت او وجود ندارد بلافاصله می فرماید: «بلکه به سبب

نشانه های تدبیر متقن و نظام محکمی که به ما ارائه داده عظمتش نزد چشم

عقلها آشکار شده است»؛ **(بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلْمَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَقَنِّ،**

وَالْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ).

اشاره به این که گرچه کنه ذات خداوند از دسترس عقول بشر خارج است؛ ولی

اثبات اصل وجود او از طریق مطالعه در نظام آفرینش و تدبیر بسیار

حکیمانه ای که بر آن حاکم است کاملاً ممکن است. این همان چیزی است که در

روایات دیگر اسلامی نیز به آن اشاره شده که درباره کنه ذات خدا نیندیشید، بلکه درباره آثار قدرت و عظمت و علم او در جهان اندیشه کنید و این همان چیزی است که قرآن مجید پایه خدانشناسی را بر آن قرار داده و صاحبان اندیشه و «اولوالالباب» را به تفکر در آن در همه حال دعوت می کند و می فرماید:

(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ *

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ). (1)

سپس امام (علیه السلام) انگشت روی مصداق هایی از این بیان کلی و عام می گذارد و می فرماید: «از شواهد خلقت (حکیمانه و) با عظمت او آفرینش آسمانهای ثابت و پابرجایی است که بدون ستون و تکیه گاهی برپاست»؛ (فَمِنْ شَوَاهِدِ خَلْقِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ مُوَدَّاتٍ (2) بِأَعْمَدٍ (3)، قَائِمَاتٍ بِأَسْنَدٍ (4)).

آن گاه به این حقیقت اشاره می فرماید: «خداوند آسمانها را به قبول فرمان

خویش

1. آل عمران، آیات 190 و 191.

2. «موطدات» از ریشه «وَطَدَ» بر وزن «وقت» به معنای ثابت کردن و محکم

کردن است.

3. «عمد» جمع «عماد» به معنای ستون است.

4. «سند» به معنای تکیه گاه است.

[36]

دعوت کرد و آنها با اطاعت و اذعان در برابر او بدون درنگ و سستی دعوتش

را پذیرفتند؛ (دَعَاهُنَّ فَأَجَبْنَ طَائِعَاتٍ مُدْعِنَاتٍ، غَيْرَ مُتَلَكِّنَاتٍ (1) وَ لَا مُبْطِنَاتٍ).

در اینکه منظور از اطاعت آسمانها نسبت به اوامر الهی و اقرار آنها به ربوبیت

پروردگار چیست؟ دو نظر وجود دارد؛ بعضی گفته اند: مراد اقرار و اطاعت به

زبان حال است؛ یعنی خداوند آنها را چنان آفریده که از نظر نظام علت و معلول

و قوانین آفرینش همه در برابر آن تسلیم هستند بی آنکه از خود علم و آگاهی و

اراده ای داشته باشند، زیرا موجودات بی جان و جامدند.

برخی دیگر گفته اند: تعبیرات فوق دلالت می کند که همه جهان هستی — از انسان و حیوان گرفته تا جمادات و همه کرات آسمانی — دارای عقل و شعورند و با اراده خود به ربوبیت پروردگار اقرار و اذعان به اطاعت او دارند.

البته هر کدام از این دو تفسیر درست باشد تفاوتی در آنچه امام(علیه السلام) درصدد بیان آن بوده است ندارد، زیرا هدف بیان عظمت آفرینش و تسلیم بودن عالم هستی در برابر فرمان اوست.

در ادامه این سخن می فرماید: «اگر این اقرار آنها به ربوبیت خداوند و اذعانشان به اطاعت او نبود هرگز آنجا را محل عرش خود، و مسکن فرشتگان (مقرَّب) و محل بالا رفتن سخنان پاک و اعمال صالح بندگانش قرار نمی داد»؛

(و لَوْلَا إِقْرَارُهُنَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ إِدْعَائُهُنَّ بِالطَّوَاعِيَةِ(2)، لَمَا جَعَلَهُنَّ مَوْضِعًا لِعَرْشِهِ، وَ لَا مَسْكَنًا لِمَلَائِكَتِهِ، وَ لَا مَصْنَعًا(3) لِلْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ مِنْ

خَلْقِهِ).

در این عبارت امام(علیه السلام) می فرماید: مطیع بودن آسمان ها در برابر فرمان خدا سبب شده است که سه امتیاز به آنها داده شود: نخست اینکه محل

عرش خدا باشد. دیگر این

1. «متلکئات» از ریشه «تَلَكُّوْا»، بر وزن «تَكَلَّم» به معنای سُستی کردن است.

2. «طواعیه» به معنای اطاعت و فرمانبرداری است.

3. «مصعد» محل صعود و بالارفتن است.

[37]

که مسکن فرشتگان گردد و سوم اینکه محل صعود گفتار و اعمال صالحه بندگان

شود؛ به این معنا که حافظان اعمال و کاتبان افعال، آنها را در نامه های عمل

می نویسند و آنچه را شایسته و لایق قرب الهی است به آسمانها می برند.

بدیهی است خداوند محلی را برای این امور بر می گزیند که در سیطره حاکمیت

اوست و به تعبیر دیگر چون آسمانها همگی در سیطره او قرار دارند آنها را

جایگاه این امور قرار داده است.

تعبیر به ملائکه در جمله بالا اشاره به فرشتگان مقرب است، و گرنه طبق

روایات فرشتگان الهی در همه جای عالم در زمین و هر گوشه ای از آسمان

حضور دارند.

در اینکه حقیقت عرش چیست، به خواست خدا در ادامه همین خطبه خواهد آمد.

[38]

[39]

بخش سوم

جَعَلَ نُجُومَهَا أَعْلَامًا يَسْتَدِلُّ بِهَا الْحَيْرَانُ فِي مُخْتَلَفِ فِجَاجِ الْأَقْطَارِ. لَمْ يَمْنَعْ ضَوْءَ
نُورِهَا ادْلِهَمَامُ سُجْفِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، وَ لَا اسْتِطَاعَتْ جَلَابِيبُ سَوَادِ الْحَنَادِسِ أَنْ تَرُدَّ
مَا شَاعَ فِي السَّمَاوَاتِ مِنْ تَلَالُؤِ نُورِ الْقَمَرِ. فَسُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ سَوَادُ غَسَقِ
دَاجٍ، وَلَا لَيْلِ سَاجٍ، فِي بِقَاعِ الْأَرْضِينَ الْمُتَطَائِفَاتِ، وَ لَا فِي يَفَاعِ السُّقْعِ
الْمُتَجَاوِرَاتِ؛ وَ مَا يَنْجَلُّ بِهِ الرَّعْدُ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ، وَ مَا تَلَاشَتْ عَنْهُ بُرُوقُ
الْغَمَامِ، وَ مَا تَسْفُطُ مِنْ وَرَقَةٍ تُزِيلُهَا عَنْ مَسْقَطِهَا عَوَاصِفُ الْأَنْوَاءِ وَ انْهْطَالُ
السَّمَاءِ! وَ يَعْلَمُ مَسْقَطَ الْقَطْرَةِ وَ مَقَرَّهَا، وَ مَسْحَبَ الدَّرَّةِ وَ مَجَرَّهَا، وَ مَا يَكْفِي
الْبَعُوضَةَ مِنْ قُوَّتِهَا، وَ مَا تَحْمِلُ الْأُنْثَى فِي بَطْنِهَا.

ترجمه

خداوند ستارگان آسمان را نشانه هایی قرار داد تا انسانهای سرگردان را در شب
تاریک در نقاط مختلف رهنمون گردد. نه پرده های تاریک شبهای ظلمانی مانع
نورافشانی ستارگان می شود و نه چادر سیاه و تاریک آن می تواند از تلالؤ نور
ماه در پهنه آسمانها جلوگیری کند، منزه است خداوندی که ظلمت شبهای تار و

خاموش در نقاط پست زمین و در قله های کوتاه و بلند کوهها که در کنار

یکدیگر قرار دارند بر او مخفی نیست. و نه آنچه را که غرّش رعد در

کرانه های آسمان به وجود می آورد و آنچه برقه های ابر آن را پراکنده می سازد

و همچنین آنچه را تندبادها از برگهای درختان فرو می ریزد یا دانه های باران

آنها را از شاخه ها جدا می سازد و نیز از محل سقوط و قرارگاه قطرات باران

و جایگاه کشش

[40]

دانه ها به وسیله مورچگان و حرکات آنها (بر روی زمین) و غذایی که پشه را

کفایت می کند و آنچه انسان یا حیوانات ماده در رحم دارند، از همه اینها آگاه

است.

شرح و تفسیر

احاطه علمی او به همه چیز

امام(علیه السلام) در ادامه بیان آثار عظمت خداوند در پهنه آسمانها شگفتی های دیگر عالم بالا را باز می گوید و از ستارگان و ماه سخن می گوید. به گفته ابن ابی الحدید این بخش از کلام امام(علیه السلام) از فصیح ترین کلمات و زیباترین عبارات تشکیل شده که توحید و تمجید خدا را به عالی ترین وجه بیان می دارد، می فرماید: «خداوند ستارگان آسمان را نشانه هایی قرارداد تا انسانهای

سرگردان را در شب تاریک در نقاط مختلف رهنمون گردد»؛ (جَعَلَ نُجُومَهَا

أَعْلَامًا يَسْتَدِلُّ بِهَا الْحَيْرَانُ فِي مُخْتَلَفِ فِجَاجٍ (1) الْأَقْطَارِ (2)).

این سخن اشاره به چیزی است که در قرآن مجید کراراً درباره ستارگان ذکر

شده است: «وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» ; به وسیله ستارگان مردم هدایت

می شوند». (3) و در جای دیگر می فرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ

لِيَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»؛ او کسی است که ستارگان را برای شما

قرار داد تا به وسیله آنها در ظلمتهای صحرا و دریا هدایت شوید». (4)

می دانیم که ستارگان ثابت که اکثریت نزدیک به اتفاق ستارگان آسمان را تشکیل

می دهند همواره از نقاط معینی طلوع و در نقاط معینی غروب می کنند و

جایگاه آنها در آسمان می تواند شمال و جنوب و شرق و غرب را تعیین کند و

در سفرهای طولانی در

1. «فجاج» جمع «فج»، بر وزن «حج» به معنای ذره و فاصله میان دو کوه

است.

2. «اقطار» جمع «قطر»، بر وزن «قفل» به معنای ناحیه است.

3. نحل، آیه 16.

4. انعام، آیه 97.

[41]

شبهای تاریک در دریا و صحرا، بهترین راهنماست.

سپس به نکته بدیع دیگری اشاره کرده، می افزاید: «نه پرده های تاریک شبهای

ظلمانی مانع نورافشانی ستارگان می شود و نه چادر سیاه و تاریک شبهای

می تواند از تالو نور ماه در پهنه آسمانها جلوگیری کند»؛ (لَمْ يَمْنَعْ ضَوْءَ نُورِهَا

ادْلِهِمَامُ(1) سُجْفِ(2) اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، وَ لَا اسْتَطَاعَتْ جَلَابِيبُ(3) سَوَادِ الْحَنَادِيسِ(4)

أَنْ تَرُدَّ مَا شَاعَ فِي السَّمَاوَاتِ مِنْ تَلَالُؤِ نُورِ الْقَمَرِ).

در حقیقت امام(علیه السلام) در اینجا به این نکته ظریف اشاره می فرماید که خداوند از یکسو تاریکی شب را نعمتی بزرگ جهت آسایش و آرامش موجودات آفریده است و از سوی دیگر گروه ستارگان را برای راهیابی در دریا و صحرا قرار داده و ماه را چراغ روشنی بخش؛ ولی این دو منبع نور آن گونه هستند که در عین کارایی، ظلمت شب و فلسفه آن را نابود نمی کنند و جمع میان این نور و ظلمت با دو هدف مختلف نمونه ای از قدرت بی پایان خداوند است.

آن گاه امام بعد از بیان نشانه های عظمت و قدرت خداوند در جهان آفرینش به بیان گسترش علم او به تمام موجودات در زمین و آسمان و در تمام حالات، شرح جالبی بیان می فرماید و با اشاره به بیش از ده مورد از آنها گستردگی علم خدا را کاملاً مجسم می سازد و می فرماید: «منزه است خداوندی که ظلمت شبهای تار و خاموش در نقاط پست زمین و در قله های کوتاه و بلند کوه ها که در کنار یکدیگر قرار دارند بر او مخفی نیست. و نه آنچه را غرّش رعد در

کرانه های آسمان به وجود می آورد و آنچه برق های ابر آن را پراکنده می سازد و همچنین آنچه را تندبادها از برگهای درختان فرو می ریزد یا

دانه های باران

1. «ادلهمام» به معنای تاریکی شدید است.

2. «سجف» به گفته بعضی از ارباب لغت جمع «سجاف» به معنای پرده است.

3. «جلایب» جمع «جلباب» به معنای روسری های بلندی است که از چادر

کوتاه تر است و زنان بر سر می افکنند.

4. «حنادس» جمع «حنس» بر وزن «قبرس» به معنای ظلمت و تاریکی شدید

است.

[42]

آن ها را از شاخه ها جدا می سازد و نیز از محل سقوط و قرارگاه قطرات

باران و جایگاه کشش دانه ها به وسیله مورچگان و حرکات آنها (بر روی

زمین) و غذایی که پشه را کفایت می کند و آنچه را که انسان یا حیوانات ماده

در رحم دارند، از همه اینها آگاه است»؛ (فَسُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ سَوَادُ

غَسَقِ (1) دَاجِ (2)، وَلَا لَيْلَ سَاجِ (3)، فِي بَقَاعِ الْأَرْضِينَ الْمُتَطَابِئَاتِ (4)، وَلَا فِي

يَفَاعِ (5) السُّفْعِ (6) الْمُتَجَاوِرَاتِ؛ وَ مَا يَنْجَلِجُلُ (7) بِهِ الرَّعْدُ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ، وَ مَا

تَلَاشَتْ (8) عَنْهُ بُرُوقُ الْعَمَامِ، وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ تُزِيلُهَا عَنْ مَسْقَطِهَا

عَوَاصِفُ (9) الْأَنْوَاءِ (10) وَ انْهَطَالُ (11) السَّمَاءِ! وَ يَعْلَمُ مَسْقَطَ الْقَطْرَةِ وَ مَقَرَّهَا،

وَ مَسْحَبَ (12) الدَّرَّةِ وَ مَجْرَهَا (13)، وَ مَا يَكْفِي الْبَعُوضَةَ مِنْ قُوَّتِهَا، وَ مَا تَحْمِلُ

الْأُنْثَى فِي بَطْنِهَا).

به راستی دقت در آنچه امام در بالا درباره علم و آگاهی خداوند نسبت به همه

1. «غسق» به معنای شدت تاریکی است که معمولاً در نیمه شب حاصل

می شود.

2. «داج» از ریشه «دجو» بر وزن «غلو» به معنای فراگیر شدن ظلمت و

تاریکی است.

3. «ساج» از ریشه «سجو» بر وزن «غلو» به معنای سکون و آرامش است.

4. «متطأطات» جمع «متطأطئ» به معنای منخفص است.

5. «یفاع» به معنای هر چیز مرتفع.

6. «سفع» جمع «سفعة» بر وزن «سفره» به معنای سرخ مایل به سیاهی است.

7. «یتجلجل» از «جلجلة» گرفته شده که در اصل به معنای صدای رعد است.

سپس به هر صدای شدیدی اطلاق شده است.

8. «تلاشت» از «تلاشی» به معنای متلاشی شدن و از هم پاشیدن است. بعضی

ریشه این واژه را «لا شیء» یعنی هیچ دانسته اند.

9. «عواصف» جمع «عاصف» و «عاصفة» به معنای تندباد است.

10. «انواء» جمع «نوء» بر وزن «نوع» غروب ستاره در طرف مغرب را

گویند و عرب درباره «انواء» عقیده ای داشت که در نکات خواهد آمد به معنای

طوفان نیز آمده است.

11. «انهطال» به معنای فروریختن باران های دانه درشت است و گاه به

فروریختن اشك نیز اطلاق می شود.

12. «مسحب» اسم مکان از ریشه «سَحَب» بر وزن «سَهو» به معنای به سوی

خود کشیدن است.

13. «مجر» اسم مکان است از ریشه «جر»؛ یعنی کشیدن.

[43]

موجودات، زمین و آسمان بیان فرموده که چگونه عظیم ترین اشیا و کوچک ترین موجودات و پوشیده ترین مخلوقات (مانند جنینی که در میان پرده های سه گانه رحم از همه دیدگان پنهان است) انسان را عمیقاً در این فکر فرو می برد که آیا ممکن است گفتار و کردار ما و حتی اندیشه ها و نیات ما از چنین خداوندی پنهان باشد و چیزی از اعمال ما بر او مخفی بماند؟ این یکی از مهم ترین آثار تربیتی ایمان به علم وسیع خداوند به همه اشیاست.

جالب اینکه امام هنگامی که از تاریکی شب یا آرامش آن سخن می گوید، اثرات مختلف آن را در مناطق گوناگون زمین از قله کوههای بلند گرفته تا فراز تپه ها نیز بیان می کند و هنگامی که از ریزش برگها سخن می گوید، از اسباب مختلف این ریزش، طوفانها و بارانها نیز بحث می کند و آنگاه که از نزول

قطرات باران دم می زند، از قرارگاه آنها در اعماق زمین که مخزن پربرکتی برای ذخیره آبها هستند نیز سخن می گوید و هنگامی که از غذای يك مگس نام می برد، به مقدار آن نیز اشاره می کند و اینهاست که این خطبه را در ردیف یکی از فصیح ترین و بلیغ ترین خطبه های نهج البلاغه درآورده است؛ فصاحت و بلاغتی در سر حدّ اعجاز.

ناگفته پیداست که بسیاری از این تعبیرات ریشه در آیات قرآنی دارد؛ آنجا که خداوند به علم و آگاهی خود نسبت به همه موجودات اشاره می کند و می فرماید:

«(اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ

بِمِقْدَارٍ)؛ خدا از جنین هایی که هر (انسان یا حیوان) ماده ای حمل می کند، آگاه

است و نیز از آنچه رحمها کم می کنند (و پیش از موعد مقرر می زایند) و هم

از آنچه افزون می کنند (و بعد از موقع می زایند) و هر چیز نزد او مقدار

معینی دارد». (1)

و در جای دیگر می فرماید: «(إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي

الْأَرْحَامِ); آگاهی از زمان قیام قیامت، مخصوص خداست و اوست که باران را

نازل

1. رعد، آیه 8.

[44]

می کند (و از قدر و اندازه آن با خبر است) و آنچه را که در رحم ها (ی

مادران) است، می داند». (1)

نکته

انواء چیست؟

در این بخش از خطبه بالا اشاره ای به تنبادهای «انواء» شده بود و شایسته

است شرح کافی در این باره داده شود.

«انواء» جمع «نوء» بر وزن نوع در لغت به معنای طلوع یا غروب ستارگان است؛ ولی غالباً آن را به معنای طلوع ستاره ذکر کرده اند، هر چند بعضی غروب را نیز به آن افزوده و آن را از لغات اضداد دانسته اند.

یکی از اعتقادات عرب این بود که ماه در طول گردش خود در سال 28 منزل را طی می کند و هر منزلی 13 روز به طول می انجامد و آغاز هر منزل با طلوع ستاره ای در مشرق و غروب ستاره ای در مغرب همراه است و معتقد بودند همراه با آغاز هر منزلی دگرگونی در هوا پیدا می شود و بارانی می بارد یا طوفانی میوززد، از این رو می گفتند: «مُطِرْنَا بِنُوءِ فُلَانٍ» یعنی این باران مربوط به طلوع یا غروب فلان ستاره بود.

این اعتقاد تدریجاً شکل خرافی و بت پرستی به خود گرفت و عقیده آنها بر این شد که عامل نزول باران همان ستاره است و باید چشم امید به آن ستاره دوخت و نزول باران را از آن خواست.

مرحوم علامه مجلسی در جلد 55 بحار الانوار باب مشروعی تحت عنوان «فی

النهی عن الاستمطار بالانواء و الطیرة و العدوی» (نهی از طلبیدن باران به

وسيله انواء و اعتقاد به فال بد و همچنين سرايت در سرنوشت انسانها) آورده و

روايات متعددی در اين

1. لقمان، آيه 34.

[45]

زمينه ذکر مي کند از جمله در حديثي از امام باقر(عليه السلام) نقل مي کند که

فرمود: «ثَلَاثَةٌ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ، الْفَخْرُ بِالْأَنْسَابِ وَ الطَّعْنُ فِي الْأَحْسَابِ وَ

الاسْتِسْقَاءُ بِالْأَنْوَاءِ؛ سه کار از اعمال جاهليت است؛ تفاخر کردن به نسب خویش

(بی آنکه نسب افتخارآمیزی باشد یا خود آنها چیزی از افتخار نیاکان را داشته

باشند) و اصالت دیگران را بی جهت زیر سؤال بردن یا به اندک چیزی نسبت

فرزند نامشروع بودن به افراد دادن و همچنين طلب باران از انواء». (1)

نکته مهم اينجاست که اگر کسی اين مطلب را به صورت بحثی نجومی مطرح

کند و بگوید: مقارن هر يك از ستارگان بيست و هشتگانه که در منزلگاههای

ماه پيدا می شوند تندبادی به فرمان خدا میوزد یا بارانی می بارد سخن خلافی

نگفته و مورد نهی نیست؛ ولی عرب جاهلی پیدایش بادها و بارانها را به آن ستارگان نسبت می داد و در واقع از قبیل اعتقاد به «ارباب انواع» بود که نوعی از شرك است، زیرا آنان برای «ارباب انواع» تأثیر استقلالی قائل بودند. و از اینجا روشن می شود که هیچ گونه اشکالی متوجه کلام امام (علیه السلام) در تعبیر بالا (تَزِيلُهَا عَنْ مَسْقَطِهَا عَوَاصِفُ الْأَنْوَاءِ) متوجه نمی شود، زیرا منظور امام به یقین این است که هر آنچه مقارن طلوع و غروب ستارگان واقع شود به اذن خدا و فرمان اوست.

1. بحار الانوار، جلد 55، صفحه 315.

[46]

[47]

بخش چهارم

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَائِنِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كُرْسِيُّ أَوْ عَرْشٌ، أَوْ سَمَاءٌ أَوْ أَرْضٌ، أَوْ جَانٌّ أَوْ
إِنْسٌ. لَا يُدْرِكُ بَوَهِمٍ، وَلَا يُقَدَّرُ بِفَهْمٍ، وَلَا يَشْغَلُهُ سَائِلٌ، وَلَا يَنْقُصُهُ نَائِلٌ، وَلَا
يَنْظُرُ بَعَيْنٍ، وَلَا يُحَدِّثُ بِأَيْنٍ، وَلَا يُوصَفُ بِالْأَزْوَاجِ، وَلَا يُخْلَقُ بِعِلَاجٍ، وَلَا يُدْرِكُ
بِالْحَوَاسِّ، وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ. الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا، وَ أَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا ; بِلَا
جَوَارِحَ وَلَا أَدْوَاتٍ، وَلَا نُطْقَ وَلَا لِهَوَاتٍ. بَلْ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَيُّهَا الْمُتَكَلِّفُ
لِوَصْفِ رَبِّكَ، فَصِيفُ جِبْرِيلَ وَ ميكَائيلَ وَ جُنُودَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، فِي حُجْرَاتِ
الْقُدُسِ مُرْجَحِينَ، مُتَوَلِّهَةً عَقُولَهُمْ أَنْ يَحْدُثُوا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ. فَإِنَّمَا يُدْرِكُ بِالصَّقَاتِ
نُورَ الْهَيْئَاتِ وَالْأَدْوَاتِ، وَ مَنْ يَنْقُضِي إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ بِالْفَنَاءِ. فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ،
أَضَاءَ بُنُورِهِ كُلِّ ظَلَامٍ، وَ أَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلِّ نُورٍ.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که پیش از آن که کرسی یا عرش یا آسمان و زمین یا جن و انسی موجود باشد وجود داشته است. خداوندی که نه با فکر و عقل ژرف اندیشان درك می شود و نه با نیروی فهم اندازه ای برای او می توان تعیین کرد. هیچ درخواست کننده ای او را به خود (از دیگری) مشغول نمی سازد و هیچ گاه بخشش و عطایش از خزانه بی کرانش نمی کاهد. نه به وسیله چشم می بیند و نه در مکانی محدود می شود. نه همتا و همسری دارد و نه در آفرینش نیاز به وسیله ای؛ نه با حواس درك می شود و نه با مردم مقایسه می گردد. او

[48]

همان کسی است که با موسی سخن گفت و آیات بزرگش را به او نشان داد بی آنکه نیاز به اعضا و ابزار و زبان و حنجره داشته باشد. ای کسی که خود را برای بیان اوصاف پروردگارت به زحمت افکنده ای! اگر راست می گویی جبرئیل و میکائیل و لشکر فرشتگان مقربین را وصف کن، همانها که دربارگاه

قدس به عبادت و خضوع مشغولند و عقولشان از این که خداوند احسن الخالقین را وصف کند در حیرت فرو مانده است. (آری!) کسی را می توان با صفات شناخت که دارای هیأت و اعضا و ابزاری باشد و عمرش در زمان معینی سپری گردد، معبودی جز او نیست معبودی که با نور خویش هر ظلمتی را روشن ساخته و با تاریکیهایی که آفریده هر نوری را در ظلمت فرو برده است.

شرح و تفسیر

عجز ما از درك صفات او

امام(علیه السلام) بعد از بیان عظمت خلقت و قدرت خدا و ذکر نشانه های او در جهان هستی، بیان صفات پروردگار را پی می گیرد و در این فراز، بخش مهمی از صفات ثبوتیه و سلبيه و صفات فعل را بسیار زیبا شرح می دهد و درس خود را در طریق معرفة الله برای مخاطبان تکمیل می کند.

نخست از ازلیت خداوند دم می زند که البتّه با ابدیت او توأم است، می فرماید:

«ستایش مخصوص خداوندی است که پیش از آنکه کرسی یا عرش یا آسمان یا

زمین یا جن و انس موجود باشند وجود داشته است»؛ (وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَائِنِ قَبْلَ أَنْ

يَكُونَ كُرْسِيُّ أَوْ عَرْشٌ، أَوْ سَمَاءٌ أَوْ أَرْضٌ، أَوْ جَانٌّ أَوْ إِنْسٌ).

این امور ششگانه اشاره به مجموعه عالم است، زیرا آنها اصل و اساس و بقیه

تابع هستند. در هر حال، این جمله اشاره به یکی از مهم ترین اوصاف جمال

الهی است که بقیه صفات به آن باز می گردد و آن نامتناهی بودن ذات پاک او

از هر نظر است. همه مخلوقات زمان و تاریخ حدوثی دارند جز ذات پاک او که

از ازل بوده و تا ابد ادامه دارد؛ از

[49]

این رو به دنبال این وصف اشاره به یازده صفت از صفات سلبيه می کند که

همه آنها از نامتناهی بودن ذات پاکش سرچشمه می گیرند.

در جمله اول و دوم می فرماید: «نه با فکر و عقل ژرف اندیش درك می شود و

نه با نیروی فهم، اندازه ای برایش می توان تعیین کرد»؛ (لا يُدْرِكُ بَوَهْمٍ، وَ لَا

يُقَدَّرُ بِفَهْمٍ).

بعضی از شارحان نهج البلاغه درباره تفاوت این دو جمله گفته اند: و هم اشاره

به نیروی درك جزئیات است و فهم اشاره به درك کلیات. این احتمال نیز وجود

دارد که هم اشاره به قوه تخمین و فرض باشد و فهم اشاره به درك و یقین؛

یعنی نه از طریق علم و نه از طریق ظن و گمان به او نمی توان رسید.

اضافه بر این، جمله اول اشاره به درك اصل وجود او و جمله دوم اشاره به

اندازه گیری ذات پاك اوست و چون بی نهایت است نه در وهم می گنجد و نه با

عقل اندازه گیری می شود.

و در سومین و چهارمین وصف سلبی می فرماید: «هیچ درخواست کننده ای او

را به خود (از دیگری) مشغول نمی سازد و هیچ گاه عطا و بخشش از دارایی

او نمی کاهد»؛ (وَ لَا يَشْغَلُهُ سَائِلٌ، وَ لَا يَنْقُصُهُ نَائِلٌ (1)).

انسان هر قدر باهوش و زیرک باشد، هنگامی که يك یا چند نفر درباره مطلب مهمی با او روبه رو بشوند نمی تواند مطلب دیگران را درك کند و پرداختن به شخصی او را از دیگری باز می دارد، زیرا وجودی است محدود و متناهی؛ ولی ذات پاک خداوند آنچنان است که اگر تمام مخلوقات در آن واحد، دست به درگاه او بردارند و حاجات خود را طلب کنند او صدای همه را می شنود و از نیات همه باخبر است و هیچ سائلی او را از دیگری به خود مشغول نمی سازد. همچنین اگر همه بندگان به درگاه او آیند و هر چه می خواهند از او بخواهند و

1. «نائل» هم معنای اسم فاعلی دارد و هم معنای مصدری (مساوی نیل بر

وزن سیل) به معنای عطا و بخشش یا طلب کننده بخشش است و در اینجا هر

دو معنای مناسب است.

[50]

خواسته های همه آنها را یکجا بدهد کمترین نقصانی در ملك او حاصل نمی شود

و به تعبیر روایتی همه آنها روی هم رفته به منزله رطوبتی هستند که در يك نخ

از ملاقات با آب دریا جای می‌گیرد (1) که کمترین اثری در وضع آن دریا
نمی‌گذارد، بلکه از آن هم کمتر است، زیرا او خلاق ما یشاء و چشمه جوشان
فیض است.

سپس در بیان پنجمین و ششمین وصف او می‌فرماید: «خداوند نه با چشم
می‌بیند (زیرا جسم نیست) و نه در مکانی محدود می‌شود (چون محدودیت
مکانی از ویژگیهای اجسام است)؛ (وَ لَا يَنْظُرُ بِعَيْنٍ، وَ لَا يُحَدُّ بِأَيْنٍ (2)).»

آری! او همه چیز و همه جا را می‌بیند و همه عالم محضر اوست؛ در عین
حال نه چشم دارد نه مکان، زیرا برتر از زمان و مکان و عوارض جسمانی
است.

حضرت در هفتمین و هشتمین وصف می‌فرماید: «نه همتا و همسر و شبیه و
مانندی برای او بیان می‌شود و نه در آفرینش نیاز به وسیله ای دارد»؛ (وَ لَا
يُوصَفُ بِالْأَزْوَاجِ (3)، وَ لَا يُخْلَقُ بِعَلَاجٍ).

برای «ازواج» جمع «زوج» معانی زیادی ذکر کرده اند؛ مثل: همتا، همسر،
شبیه، مانند، ضدّ و ترکیب.

و مانعی ندارد که همه این مفاهیم در جمله بالا جمع باشد؛ یعنی خداوند از همه این امور منزّه است. جمله «لَا يُخْلَقُ بِعَلَّاجٍ» اشاره به این است که انسانها و مانند آنها اگر بخواهند چیزی بیافرینند – یا به تعبیر صحیح تر – هیأت تازه ای از ترکیب اشیا بوجود آورند ناگزیر از وسایل و ابزاری استفاده می کند که گاهی ساده و گاهی بسیار پیچیده است.

1. در حدیث قدسی آمده است: «یا عبادى لو أن أولکم و آخرکم و إنسکم و جنکم

قاموا فى صعيد واحد فسألونی فأعطیتُ کلَّ إنسان مسألتَهُ ما نَقَصَ ذلِکَ مِنّا عِدی

شئیاً إلا کما ینقصُ المخیطُ إذا دخلَ البحرُ» (صحیح مسلم، جلد 8، صفحه 17؛

کنز العمال، جلد 15، صفحه 924).

2. «أین» به معنای مکان است.

3. «ازواج» جمع «زوج» معنای وسیعی دارد و شامل هر گونه نظیر و قرین و

همانند می شود.

تنها آفریننده ای که هیچ گونه نیازی به ابزار و ادوات ندارد ذات پاک پروردگار

است(1)، بلکه همان گونه که قرآن مجید می گوید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ

يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»(2); فرمان او هنگامی که اراده آفرینش چیزی کند این است

که می گوید: موجود باش و بی درنگ موجود می شود».

در نهمین و دهمین وصف از اوصاف سلبیه خداوند می فرماید: «با حواس درک

نمی شود و با مردم مقایسه نمی گردد»؛ (وَلَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ، وَلَا يُقَاسُ

بِالنَّاسِ).

می دانیم که قلمرو حواس انسان اجسام مادی است، بنابراین ذات پاکی که مافوق

جهان ماده است جز با عقل و اندیشه درک نمی شود و آنها که معتقدند خداوند

در دنیا و آخرت با این چشم دیده می شوند سخت دچار اشتباه و آلوده به شرک

اند. جمله «لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ» بیانگر يك اصل کلی درباره صفات خداست که در

هیچ مورد نباید صفات او را با صفات مخلوق مقایسه کرد که سبب گمراهی و

ضلالت است و این همان است که در خطبه اول نهج البلاغه آمده است: «وَلَا

كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ؛ همانا نهایت اخلاص و توحید پروردگار آن

است که صفات مخلوقین را از او نفی کنند».

سرانجام در بیان آخرین وصف چنین می فرماید: «او همان کسی است که با

موسی سخن گفت و آیات بزرگش را به او نشان داد بی آن که نیاز به اعضا و

ابزار و زبان و حنجره داشته باشد»؛ (الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا، وَ أَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ

عَظِيمًا ; بِلَا جَوَارِحَ وَ لَا أَدْوَاتَ، وَ لَا نُطْقَ وَ لَا لِهَوَاتَ(3)).

1. توجه داشته باشید که در متن نهج البلاغه صبحی صالح «يَخْلُقُ» به صورت

فعل مجهول ذکر شده که هیچ مفهوم صحیحی برای آن به نظر نمی رسد در

حالی که اکثریت قریب به اتفاق شارحان بزرگ؛ مانند مرحوم ابن میثم، مغنیه،

عبده، تستری، خویی و جعفری، همه به صورت فعل معلوم نوشته اند و حق نیز

همین است و در جمله قبل «وَ لَا يَنْظُرُ بَعَيْنَ» گرچه به صورت معلوم مفهوم

مناسبی دارد؛ ولی اگر به صورت مجهول باشد با جمله بعد هماهنگ تر است.

3. «لهوات» جمع «لهات» به معنای قطعه گوشت کوچکی است که در آخر

سقف دهان قرار دارد و ر

به آن زبان کوچک می گویند، ولی در خطبه به نظر می رسد به قرینه مجاورت

به معنای حنجره باشد.

[52]

چون در گذشته صفات مختلفی از صفات مخلوقین نقل کرد، هر چند نتیجه آن را

در عالی ترین وجه برای خدا اثبات نمود در اینجا نیز به مسئله تکلم و سخن

گفتن می پردازد و می فرماید: «خدا با موسی سخن گفت؛ ولی نه مثل انسانها

که با زبان و دهان و تارهای صوتی مخارج حروف را تنظیم کند و کلمات را

به وجود آورده بلکه او امواج صوتی را در فضا آفرید و از این طریق با موسی

سخن گفت و موسی سخن خدا را از شش جهت می شنید که این خود از آیات

عظیم پروردگار بود، بی آنکه نیاز به جوارح و اعضای صوتی داشته باشد».

ظاهر کلام امام(علیه السلام) این است که آیات عظیم پروردگار همان شنیدن سخنان خداوند از شش جهت بود، چنان که جمله های «بِلا جَوَارِحَ وَ لا أَدْوَاتَ، وَ لا نُطْقَ وَ لا لَهَوَات» نیز شاهد و گواه آن است.

احتمال دیگری را جمعی از شارحان نهج البلاغه در اینجا داده اند که منظور از آیات عظیم خداوند، معجزات نه گانه(1) موسی بن عمران باشد؛ ولی این احتمال بسیار بعید به نظر می رسد و با نظم کلام امام سازگار نیست مگر با تکلف و ارتکاب خلاف ظاهر.

البته این احتمال وجود دارد که منظور خصوص دو معجزه عصا و ید و بیضا باشد که مقارن تکلم با موسی به وی ارائه شد.

به هر حال اطلاق وصف ناطق، یا لافظ به خداوند صحیح نیست، زیرا این دو لفظ اشاره به حرکت زبان و مخارج حروف و تارهای صوتی دارد که خداوند از آن منزّه است؛ ولی اطلاق لفظ متکلم بر خدا صحیح است، چون او ایجاد کلام می کند و برای اینکه

1. منظور از آیات نه گانه همان اموری است که در قرآن مجید در آیات مختلف به آن اشاره شده است و آن عبارت است از **جَرَاد** (بلاى ملخ) **فُمَّل** (بلاى شپش) **ضَفَادِع** (بلاى قورباغه ها) **دَم** (رنگین شدن آب نیل به خون) **طوفانهای کوبنده و معجزه عصا، و ید و بیضا و قحطی شدید برای فرعونیان و آفات درختان میوه.**

[53]

موسی یا دیگران تصوّر نکنند او مکان خاصی دارد امواج صوتی را در شش جهت ایجاد می فرماید.

سپس امام(علیه السلام) برای تکمیل این اوصاف و اثبات عجز افکار بشری از بیان واقعی پروردگار به دو بیان دیگر می پردازد، نخست می فرماید: «ای کسی که خود را برای بیان اوصاف پروردگارت به زحمت افکنده ای، اگر راست می گویی جبرئیل و میکائیل و لشکر فرشتگان مقربین را وصف کن، همانها که در بارگاه قدس همواره به عبادت و خضوع مشغول اند و عقولشان از این که خداوند احسن الخالقین را وصف کند در حیرت فرو مانده است»؛ **(بَلْ إِنَّ كُنْتَ صَادِقًا أَيُّهَا الْمُتَكَلِّفُ (1) لَوْصَفَ رَبِّكَ، فَصِفْ جِبْرِيْلَ وَ مِيكَائِيْلَ وَ جُنُودَ**

المَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبِينَ، فِي حُجْرَاتِ الْفُؤَسِ مُرَجَّحِينَ (2)، مُتَوَلِّهَةً (3) عَقُولُهُمْ أَنْ يَحْدُوا

أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ).

اشاره به اینکه انسانی که از بیان اوصاف فرشتگان مقرب الهی عاجز است و نمی تواند حقیقت وجود آنها و چگونگی صفاتشان را دریابد، چگونه انتظار دارد که اوصاف خالق آنها را درک کند و صفات جمال و جلالش را در چنبر اندیشه درآورد تازه این فرشتگانی که ما از بیان اوصافشان عاجزیم خود آنها نیز در این دایره، حیران و سرگردانند.

آن گاه به نکته دوم که دلیل روشن عقلی است پرداخته می فرماید: «کسی را می توان باصفات شناخت که دارای هیأت و ابزار و اعضای باشد و در زمان معینی عمرش سپری گردد؛ (یعنی هم محدود به حدودی باشد و هم در زمره جسم و جسمانیات؛ خدایی که نه جسم و هیأتی دارد و نه حدّ و حدودی، چگونه با فکر محدود بشری قابل وصف است

1. «متکلف» به کسی گفته می شود که خود را به خلاف آنچه واقعیت دارد

نشان می دهد و خود را به زحمت می اندازد.

2. «مرجنین» از فعل رباعی «رجن» بر وزن «دحرج» به معنای به حرکت

در آمدن و به جهت سنگینی به راست و چپ مایل شدن است و در خطبه بالا به

معنای خضوع و تواضع آمده است.

3. «متوله» از ریشه «وله» به معنای حیران شدن یا بی قراری بر اثر شدت

اندوه یا عشق است.

[54]

(فَإِنَّمَا يُدْرِكُ بِالصِّفَاتِ دُورَ الْهَيْئَاتِ وَالْأَدْوَاتِ، وَ مَنْ يَنْقُضِي إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ

بِالْفَنَاءِ).

سپس این بخش را با يك نتیجه گیری روشن پایان می دهد و می فرماید:

«بنابر این معبودی جز او نیست، معبودی که با نور خویش هر ظلمتی را روشن

ساخته و با تاریکی هایی که آفریده هر نوری را در ظلمت فرو برده است»؛ (فلا

إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظَلَامٍ، وَ أَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ).

شارحان نهج البلاغه در تفسیر این جمله یا به معنای مطابقی آن توجه کرده و گفته اند: منظور این است که با روشنایی روز، تاریکی شب را بر می چیند و به همه جا نور و روشنایی می تابد و با تاریکی شب اشعه نورانی روز را جمع می کند و ظلمتی آمیخته با آرامش و سکوت بر همه جا حاکم می سازد، و گاه معنای کنایی آن را در نظر گرفته و گفته اند: منظور از ظلمتها اخلاق زشت است که با نور معرفت الله از صفحه روح انسان برچیده می شود و در مقابل، کسانی که در ظلمت جهل و عدم معرفت پروردگار گرفتار شوند، انوار فضیلت و اخلاق انسانی از وجودشان برچیده خواهد شد.

آری با توجه به امکان تفسیر آن بر وفق معنای مطابقی و عدم وجود قرینه بر معنای کنایی، ضرورتی برای تفسیر کنایی به نظر نمی رسد، هر چند جمع میان هر دو معنا مانعی ندارد.

نکته ها

1- رمز پیچیدگی صفات خدا

بارها گفته ایم به همان اندازه که راه خداجویی روشن و هموار است طریق

خدانشناسی پیچیده است و به بیان دیگر علم به وجود خدا از طریق مطالعه

اسرار آفرینش در زمین و

[55]

آسمان و بررسی عجایب آفرینش مخلوقات، کار بسیار سختی است. هر انسانی

در هر حد از علم و شعور باشد آثار علم و قدرت و عظمت او را در همه جا و

در همه چیز می بیند؛ ولی فهم کنه ذات و صفات او بسیار مشکل است، زیرا

همان گونه که امام(علیه السلام) در خطبه بالا اشاره فرمود ما در این جا گرفتار

قیاس گمراه کننده ای می شویم، ما تنها صفاتی را می شناسیم که از طریق

ابزار و ادوات و هیئات و آمیخته با زمان و مکان مفهوم است. بدیهی است کسی

که مافوق زمان و مکان و ابزار و ادوات است و از هر نظر وجود او و

صفات نامتناهی است درك آن برای ما مشکل و یا به تعبیری غیر ممکن است:

«ما لِثَرَابٍ وَ رَبِّ الْأَرْبَابِ».

ما حتی قادر به درك اوصاف مخلوقات برتر همچون ملائکه مقربین نیستیم —

همان گونه که امام(علیه السلام) در خطبه بالا اشاره کرد — تا چه رسد به درك

صفات خالق آنها.

به همین دلیل به ما دستور روشنی داده شده و در مرحله درك کنه ذات و صفات

به علم اجمالی قناعت کنیم و برای درك علم تفصیلی نکوشیم که در دسترس ما

قرار نمی گیرد.

فی المثل ما می دانیم: خدا از همه چیز آگاه و بر هر چیز قادر است اما آگاهی

او از طریق صورتهای ذهنی مانند ما انسانهاست؟ البته نه! پس از چه طریقی

است دقیقاً نمی دانیم.

این حقیقتی است که امام(علیه السلام) در خطبه های نهج البلاغه کراراً به آن

اشاره فرموده است مخصوصاً در خطبه اشباح، (خطبه 91) به صورت

گسترده ای به آن پرداخته است و سایر امامان معصوم(علیهم السلام) به ورود

در این وادی هشدار داده اند که مرحوم کلینی در کافی و صدوق در کتاب توحید

نمونه هایی از آن را نقل کرده اند.

عبدالملك اعين كه از اصحاب امام صادق (عليه السلام) بود خدمتش نامه نگاشت
كه گروهى در عراق خدا را با اوصاف جسمانى توصيف مى كنند! فدائيت شوم

اگر مصلحت مى داني

[56]

مذهب صحيح را در توحيد براى من بنويس. امام (عليه السلام) در پاسخ او
نوشت: خدائيت رحمت كند سؤال از توحيد و پاره اى از انحرافات مردم آن
منطقه كرده بودى، بدان! خدائى كه مثل و همانندى ندارد و سميع و بصير است
از اوصافى كه افراد ناآگاه درباره او ذكر مى كنند و او را شبیه مخلوقات
مى دانند و به خدا افترا مى بندند برتر و بالاتر است.

بدان! مذهب صحيح همان چيزى كه در قرآن نازل شده است. بطلان و تشبيه را
از خدا نفى كن (اشاره به اين است كه در باب صفات خدا نه تشبيه به مخلوقات
قائل شويم و نه اعتقاد به عدم به طور كلى؛ بلكه به معرفت اجمالى قناعت

كن). (1)

2- عرش و کرسی چیست؟

درباره عرش و کرسی سخن بسیار گفته شده است. ما هم در شرح خطبه اول

درباره عرش و حاملان عرش الهی به طور مشروح سخن گفتیم. (2)

در قرآن مجید بیش از 20 بار واژه عرش تکرار شده است، هر چند همه آنها

مربوط به عرش الهی نیست و دو بار واژه کرسی ذکر شده که تنها يك بار آن

مربوط به کرسی خداوند است. در نهج البلاغه نیز هفت بار عرش و يك بار

کرسی (در خطبه بالا) آمده است.

گرچه عرش به معنای تختهای پایه بلند سلاطین که در اعیاد و روزهای رسمی

بر آن جلوس می کردند و کرسی به معنای تخت پایه کوتاه است که در روزهای

عادی بر آن می نشستند؛ ولی به یقین آنچه در قرآن و نهج البلاغه و روایات

درباره کرسی و عرش الهی آمده است به این معنا نیست و کنایه از امور

دیگری است.

بعضی عرش را اشاره به مجموعه عالم هستی و بعضی دیگر آن را علم خدا و بعضی نیز صفات جمال و جلال خدا دانسته اند. آنان کرسی را نیز به همین معنا تفسیر کرده اند.

1. کتاب وافی، جلد 1، صفحه 405، باب 40.

2. پیام امام، جلد 1، صفحه 164.

[57]

بعضی دیگر کرسی را اشاره به تدبیرات امور جزئیة عالم و عرش را به معنای تدبیر کلی و احدی که همه تدبیرات جزئی از آن سرچشمه می گیرد، دانسته اند؛ ولی همان گونه که در سابق هم اشاره کردیم آنچه از قرآن مجید فهمیده می شود این است که لااقل یکی از معانی کرسی مجموعه آسمان و زمین و جهان ماده یا حاکمیت بر آن است و عرش اشاره به عالم ارواح و فرشتگان و جهان ماورای ماده یا حاکمیت بر آنهاست، زیرا قرآن در آیه الكرسی می گوید: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»؛ کرسی حاکمیت خداوند آسمانها و زمین را در برگرفته

است»(1) و بدیهی است عرش که برتر و بالاتر از کرسی است ماورای آن
است.

البته آنچه گفتیم یکی از تفسیرهای روشن عرش و کرسی است و از بعضی
روایات تفاسیر دیگری درباره آن استفاده می شود.(2)

1. بقره، آیه 255 .

2. مرحوم علامه مجلسی در جلد 55 بحار الانوار اقوال و روایات متعددی در
مورد عرش و کرسی نقل کرده است.

[58]

بخش پنجم

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي أَلْبَسَكُمْ الرِّيَاشَ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمُ الْمَعَاشَ ; فَلَوْ أَنَّ
أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلْمًا، أَوْ لِدَفْعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا، لَكَانَ ذَلِكَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُودَ عَلَيْهِ
السَّلَامُ، الَّذِي سُحِّرَ لَهُ مُلْكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، مَعَ النُّبُوَّةِ وَالْعَظِيمِ الزُّلْفَةِ. فَلَمَّا اسْتَوْفَى
طُعْمَتَهُ، وَ اسْتَكْمَلَ مُدَّتَّهُ، رَمَتْهُ قِيسِيُّ الْفَنَاءِ بِنِيَالِ الْمَوْتِ، وَ أَصْبَحَتِ الدِّيَارُ مِنْهُ
خَالِيَةً، وَ الْمَسَاكِينُ مُعْطَلَةً، وَ وَرَثَتُهَا قَوْمٌ آخَرُونَ. وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ

لَعِبْرَةٌ!

أَيْنَ الْعَمَالِقَةُ وَ أُنْبَاءُ الْعَمَالِقَةِ! أَيْنَ الْفِرَاعِنَةُ وَ أُنْبَاءُ الْفِرَاعِنَةِ! أَيْنَ أَصْحَابُ مَدَائِنِ
الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ، وَ أَطْفَأُوا سُنْنَ الْمُرْسَلِينَ، وَ أَحْيَوْا سُنْنَ الْجَبَّارِينَ! أَيْنَ
الَّذِينَ سَارُوا بِالْجِيُوشِ، وَ هَزَمُوا بِالْأُلُوفِ، وَ عَسَكُرُوا الْعَسَاكِرَ، وَ مَدَّنُوا الْمَدَائِنَ!

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزگاری در برابر خداوند سفارش می کنم;
همان خدایی که لباسهای فاخر به شما پوشانید و وسایل زندگی را به فراوانی در

اختیارتان قرار داد. (هشیار باشید دنیا شما را نفریبید چرا که هرگز پایدار

نیست).

اگر کسی راهی به سوی بقا و جاودانگی یا جلوگیری از مرگ پیدا می کرد

چنین کسی به یقین سلیمان بن داود(علیه السلام) بود. همان کس که خداوند

حکومت جن و انس را افزون بر نبوت و قرب پروردگار مسخر وی ساخت;

ولی آن گاه که آخرین روزی اش را برگرفت و مدت زندگانی اش پایان یافت،

کمانهای فنا تیرهای مرگ را به سوی او پرتاب کردند و دار و

[59]

دیوار از او خالی گشت، مسکنها (و قصرها)ی او بی صاحب ماند و گروهی

دیگر، آن را به ارث بردند. (آری) در قرون گذشته برای شما درسهای عبرت

فراوانی است. کجا هستند «عمالقه» و فرزندان «عمالقه؟!» کجایند فرعونها و

فرزندانشان؟ و کجا هستند صاحبان شهرهای رس؛ همانها که پیامبران را کشتند

و چراغ پرفروغ سنتهای فرستادگان خدا را خاموش کردند و سنتهای جباران را

زنده ساختند؟ کجایند آنها که با لشکرهای گران به راه افتادند و هزاران نفر را

شکست دادند و متواری ساختند؛ همانها که سپاهیان فراوان گرد آوردند و شهرهای بسیار بنا نهادند.

شرح و تفسیر

کجا رفتند فراعنه و عمالقه؟

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه به دنبال بحثهای مربوط به صفات جمال و جلال خدا و عظمت جهان هستی به جنبه های عملی می پردازد، زیرا اعمال صالح از عقیده صالح سرچشمه می گیرد امام(علیه السلام) همگان را در برابر آن همه نعمتهایی که خدا به بندگانش ارزانی داشته دعوت به تقوا می کند و می فرماید: «ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزگاری در برابر خداوند سفارش می کنم، همان خدایی که لباس های فاخر به شما پوشانید و وسایل زندگی را به فراوانی در اختیار شما قرار داد»؛ (أوصيكمُ عبادَ اللهِ بِتقوى اللهِ

الَّذِي أَلْبَسَكُمْ الرِّيَاشَ(1)، وَ أَسْبَعَكُمْ عَلَى الْمَعَاشِ).

در واقع امام(علیه السلام) به دو نعمت بزرگ اشاره می کند که سرچشمه نعمتهای فراوان دیگری است؛ نعمت اول انواع لباسهاست که هم بدن را از سرما و گرما و انواع آسیبها حفظ می کند و هم به انسان وقار، شخصیت، احترام و ارزش می بخشد و او را از حیوانات

1. «ریاش» جمع «ریش» در اصل به معنای پرهای پرندگان است سپس به هرگونه لباس اطلاق شده است و از آنجا که پرهای پرندگان غالباً به رنگ های مختلف و زیباست مفهوم زیبایی و زینت در این واژه نهفته است و ریاش به لباس های زینتی گفته می شود.

[60]

جدا می سازد.

نعمت دیگر معاش است؛ یعنی انواع روزی‌هایی که انسان در زندگی به آن محتاج

است. با توجه به اینکه معاش از ریشه معیشت به معنای زندگی است، مفهوم

وسعی دارد که غذا و آب و هوا و مسکن و دارو و درمان را شامل می‌شود و

کلیه مواهب حیات را در بر می‌گیرد و اینکه بعضی تصور کرده اند مفهوم آن

محدود به آب و غذاست صحیح به نظر نمی‌رسد، گرچه این مفهوم عام، انواع

لباس‌های فاخر را نیز شامل می‌شود؛ ولی ممکن است ذکر آن به خصوص به

جهت اهمیت فوق‌العاده‌ای که در زندگی انسان دارد، باشد.

چون بی‌تقواییها و انواع گناهان از حبّ دنیا سرچشمه می‌گیرد، امام(علیه

السلام) به ناپایداری دنیا و فنا‌ی آن می‌پردازد و مخصوصاً انگشت روی یک

مصدق روشن آن می‌گذارد و می‌فرماید: «اگر کسی راهی به سوی بقا و

جاودانگی یا جلوگیری از مرگ پیدا می‌کرد چنین کسی به یقین سلیمان بن

داود(علیه السلام) بود؛ همان که خداوند حکومت بر جنّ و انس را مسخر وی

ساخت. افزون بر نبوت و مقام قرب پروردگار»؛ (فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ

سَلْمًا، أَوْ لِدْفَعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا، لَكَانَ ذَلِكَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، الَّذِي سُخِّرَ

لَهُ مَلِكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، مَعَ النَّبُوَّةِ وَ عَظِيمِ الزُّلْفَةِ(1)).

آری سلیمان با آن همه جلال و جبروت و قدرت و عزت و کرّ و فرّ، هرگز
 نتوانست راه را بر مرگ ببندد و درست در موعد مقررّ بدون اندک تأخیری چشم
 از جهان فرو بست. از همین رو امام(علیه السلام) در ادامه سخن می فرماید:
 «ولی آن گاه که آخرین روزی اش را برگرفت و مدّت زندگانی اش را کامل
 ساخت کمانهای فنا تیرهای مرگ را به سوی او پرتاب کردند و دار و دیار از
 او خالی گشت و مسکنها (و قصرها)ی او بی صاحب ماند و گروهی دیگر آن
 را به ارث بردند (و در آنها ساکن گشتند)»؛ **فَلَمَّا اسْتَوْفَى طُعْمَتَهُ، وَ اسْتَكْمَلَ
 مُدَّتَهُ، رَمَتْهُ قِيسِيُّ (2) الْفَنَاءِ بِنِبَالِ (3) الْمَوْتِ، وَ أَصْبَحَتِ الدِّيَارُ مِنْهُ خَالِيَةً، وَ
 الْمَسَاكِنُ مُعْطَلَّةً، وَ**

1. «زلفه» و «زلفی» به معنای قرب و نزدیکی و منزلت است.

2. «قسی» جمع «قوس» به معنای کمان است.

3. «نبال» جمع «نبیل» به معنای تیر است.

وَرَثَهَا قَوْمٌ آخِرُونَ).

چه تشبیه گویایی! امام(علیه السلام) قانون فنا را به کمانهایی تشبیه کرده که تیرهای آن مرگ است این کمانها همگان را نشانه گیری کرده اند و منتظرند آخرین لقمه روزی را بخورند و آخرین دقیقه عمر را به پایان ببرند؛ بلافاصله تیرها رها شده و به اهداف خود اصابت می کنند؛ خواه این هدف مورچه ضعیفی باشد یا سلیمان حاکم بر انس و جن و وحش و طیور.

عجب اینکه قانون فنا و مرگ از قوانینی است که هیچ گونه استثنا در آن راه ندارد؛ خوبان و بدان، انبیا و اولیا و اشقیا و ظالمان و اقویا و ضعفا همه و همه را در بر می گیرد و به هیچ کس رحم نمی کند و لحظه ای مهلت نمی دهد:

(فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ)(1) درباره چگونگی مرگ

سلیمان بحث آموزنده ای در نکته ها خواهد آمد.

سپس امام(علیه السلام) در نتیجه گیری، می فرماید: «در قرون گذشته برای شما درسهای عبرت فراوانی است. کجا هستید «عمالقه» و فرزندان عمالقه! کجا ایند فرعون ها و فرزندانشان و کجا هستید صاحبان شهرهای «رس»؛ همانها که

پیامبران را کشتند و چراغ پرفروغ سنتهای فرستادگان خدا را خاموش کردند و سنتهای جباران را زنده ساختند کجایند آنها که با لشکرهای گران به راه انداختند و هزاران نفر را شکست دادند و متواری ساختند همانها که سپاهیان فراوان گرد آوردند و شهرهای بسیار بنا نهادند؛ (وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الثُّرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً! أَيْنَ الْعَمَلِيقَةُ وَ أَبْنَاءُ الْعَمَالِقَةِ! أَيْنَ الْفِرَاعِنَةُ وَ أَبْنَاءُ الْفِرَاعِنَةِ! أَيْنَ أَصْحَابُ مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ، وَ أَطْفُؤُوا سُنْنَ الْمُرْسَلِينَ، وَ أَحْيَوْا سُنْنَ الْجَبَّارِينَ! أَيْنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجَبُوشِ، وَ هَزَمُوا (2) بِالْأَلُوفِ، وَ

1. اعراف، آیه 34.

2. «هزموا» از ماده «هزیمت» به معنای شکست و متواری شدن است.

[62]

عَسْكَرُوا الْعَسَاكِرَ، وَ مَدَّنُوا الْمَدَائِنَ!).

امام(علیه السلام) در این عبارات پرمعنا و تکان دهنده بعد از اشاره به مرگ

عبرت انگیز سلیمان، نظری به پهنه تاریخ پیشین بشریت افکنده و از قدرتمندانی

که در زمان خود بر کشورها با جلال و جبروت حکومت می کردند و امروز
جز مشتی خاک از آنها باقی نمانده، یاد می کند به خصوص روی چند گروه از
آنها انگشت می نهد:

نخست به «عمالقه» اشاره می کند که از فرزندان «عملاق» یکی از نوادگان
نوح پیامبر بودند پیکرهای قوی و نیرومندی داشتند و سالیان دراز بر شامات و
غیر شامات حکومت می کردند.

سپس به فراغنه یعنی پادشاهان مصر که از مقتدرترین شاهان تاریخ بودند
می پردازد و در سومین مرحله از صاحبان شهرهای رسّ (رودخانه ارس یا
چاهای پرآبی که در بعضی از مناطق ایران وجود داشت) سخن به میان
می آورد؛ همانها که در برابر پیامبران خداوند ایستادند، آنها را شهید کردند،
سنّهای الهی را خاموش ساختند و سنّهای ستمگران را احیا نمودند.

در آخرین مرحله اشاره ای کلی به همه شاهان قدرتمند پیشین می کند که
صاحب لشکر فراوان بودند و شهرهای زیادی بنا نهادند؛ ولی سرانجام همگی در

برابر مرگ زانو زدند و از فراز تختهای زرین به زیر خاکهای سرد و خاموش

منتقل شدند.

نکته ها

1- شوکت سلیمان (علیه السلام) و مرگ او

برخلاف تورات کنونی که سلیمان (علیه السلام) را پادشاهی جبار و بتخانه ساز

و هوس باز معرفی کرده (1)، قرآن مجید او را پیامبری بزرگ و پاک و

خداترس می شمرد و نمونه قدرت و

1. تورات، کتاب اول ملوک و پادشاهان.

[63]

حاکمیت بی نظیر مطرح می کند که در لابه لای سرگذشت او درسهای بزرگی

برای همگان نهفته است.

قرآن می گوید: خداوند مواهب عظیمی به او داد؛ مرکب بسیار سریعی همچون

باد که می توانست با آن در مدت کوتاهی سراسر کشورش را سیر کند،

نیروهای فعال انس و جن، علم و دانش فراوان حتی آشنایی بانطق پرندگان به

وی بخشید، لشکریان و کارگزاران بسیار در اختیار او قرار داد با این حال

مرگ او بسیار عبرت انگیز بود.

در بعضی از روایات آمده است که روزی سلیمان(علیه السلام) به اصحاب و

یاران خود گفت خداوند چنین حکومت عظیمی را در اختیار من قرار داده؛ ولی

علی رغم این همه امکانات، یک روز را شاد زندگی نکرده ام، فردا تصمیم دارم

به بالای قصر بروم و تنها باشم و نگاهی به اطراف بیفکنم و عظمت خویش را

بنگرم و لذت ببرم. به هیچ کس اجازه ندهید بر من وارد شود تا یک روز را تنها

و خوشحال باشم. گفتند: بسیار خوب. فردای آن روز عصایش را گرفت و به

بالترین نقطه قصر رفت. تکیه بر عصا کرده بود و به اطراف پایتخت و شکوه

و عظمت آن می نگریست و از این همه نعمت خداداد شاد و خندان بود. ناگهان

دید جوان خوش قیافه و خوش لباسی از گوشه قصر به سراغ او آمد. سلیمان

گفت: چه کسی به تو اجازه داده وارد قصر شوی؟ من خواستم امروز تنها باشم.

جوان گفت: من به اذن پروردگار این قصر وارد شدم. سلیمان (علیه السلام)

گفت: او از من سزاوارتر است بگو ببینم کیستی؟ گفت: من فرشته مرگم.

سلیمان (علیه السلام) پرسید: برای چه آمده ای؟ گفت: آمده ام قبض روح تو کنم،

سلیمان (علیه السلام) گفت: بسم الله مأخوریّت خود را انجام بده این روز شادی من

بود گویا خدا نمی خواهد سرور و شادی جز با لقای او صورت بگیرد: «أَبَى اللهُ

عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ لِي سُرُورٌ دُونَ لِقَائِهِ».

فرشته مرگ روح او را قبض کرد در حالی که بر عصاتکیه داشت (حتی اجازه

نشستن به او نداد) آری او از دنیا رفت در حالی که همچنان به کمک عصا

ایستاده بود و مردم به او نگاه می کردند و تصوّر می کردند زنده است. چند

روز بر این حال گذشت. بعضی گفتند به

[64]

راستی عجیب است او چند روز است به این حال مانده، نه خسته شده و نه

خوابیده، نه غذا و آبی خورده و نوشیده، او حتماً خدای ماست که باید او را

بپرسیم. بعضی گفتند نه او ساحر است، چنین وانمود می کند که متکی به عصا

ایستاده؛ ولی در واقع چنین نیست مؤمنان گفتند سلیمان بنده خداست و پیامبر اوست و در قبضه تدبیر پروردگار است. (باید منتظر بمانیم تا ببینیم چه می شود).

هنگامی که این اختلافات بالا گرفت خداوند متعال موریانه را بر عصای او مسلط ساخت و چیزی نگذشت که عصا شکست و سلیمان (علیه السلام) فرو افتاد. در این هنگام همه از مرگ او آگاه شدند. آری! موریانه ای حکومتی را به هم ریخت. (1) و همان گونه که امام علی (علیه السلام) در خطبه بالا اشاره فرموده هنگامی که پیمانۀ عمر سلیمان (علیه السلام) لبریز شد کمانهای فنا و نیستی او را با تیرهای مرگ هدف قرار دادند.

2- عمالقه کیانند

«عمالقه» جمع «عملاق» نام شخصی است از فرزندان نوح و قبیله عمالقه به او منسوب است؛ آنان افرادی نیرومند و قوی پیکر و جنگجو بودند و به گفته بعضی از مورخان در شمال حجاز، در دو هزار سال پیش از میلاد حضرت

مسیح زندگی می کردند. به مصر حمله کردند و آنجا را تصرف و مدتها در

آنجا فرمان روایی داشتند ولی سرانجام در حدود 17 قرن پیش از میلاد،

مصریان به آن حمله کردند و به جزیره العرب بازگشتند و در یمن و حجاز و

دیگر مناطق این جزیره ساکن شدند و دولتهایی تشکیل دادند.

جبارانی که قرآن مجید در داستان ورود موسی و بنی اسرائیل به بیت المقدس،

از آنها یاد کرده به اعتقاد جمعی از مفسران شاخه ای از همان عمالقه بوده اند.

سرانجام یوشع فرمانده بنی اسرائیل به امر موسی(علیه السلام) با آنها پیکار کرد

و بر آنها غلبه یافت.

1. بحار الانوار، جلد 14، صفحه 136 - 137 (با تلخیص) این مطلب به طور

فشرده در قرآن مجید در سوره سبأ آیه 13 و 14 اشاره شده است.

[65]

این قوم چون دارای قدرت فراوانی بودند و قرن ها حکومتهای مقتدری تشکیل

دادند و سپس همگی بر باد رفتند و تنها نامی از آنها بر صفحه تاریخ ماند،

امیر مؤمنان (علیه السلام) در خطبه بالا می فرماید: «کجايند عمالقه و فرزندان

آنها». (1)

3- فراعنه مصر

نام پادشاهان مصر به صورت عام، «فرعون» بود همان گونه که به سلاطین روم «قیصر» و به سلاطین ایران «کسری» می گفتند. یکی از فراعنه معاصر حضرت موسی بود که «رامسیس دوم» نام داشت و دیگری که فرعون معاصر حضرت یوسف بود «ریان بن ولید». بعضی گفته اند: پادشاهانی که در مصر قبل از ظهور حضرت مسیح حکومت کردند 32 نفر بودند؛ گروهی از سرزمین مصر بودند و جمعی از عمالقه و عده ای از رومیان و عده ای از یونانیان و بعضی از ایرانیان که از طرف کسراها برای فتح مصر فرستاده شده بودند و در آنجا حکومت داشتند که امروز اثری از هیچ يك از آنها نیست.

4- اصحاب رسّ

واژه رسّ در اصل به معنای اثر مختصر است. بعضی «رسّ» را مخفف «ارس» (رودخانه معروف در شمال ایران) دانسته اند؛ ولی اکثراً آن را به معنای چاه می دانند و معتقدند این گروه که اکنون آثار بسیار کمی از آنها به جای مانده، اقوام کشاورزی بودند که چاههای پرآب فراوانی داشتند و به همین دلیل وضع زندگانی آنها خوب بود.

در اینکه آنها در کجا زندگی می کردند و نام پیامبرشان چه بود، اختلاف زیادی در میان مفسران است؛ بعضی آنها را از بقایای عاد و ثمود می دانند و بعضی می گویند آنها در یمامه می زیستند و پیامبری به نام حنظله داشتند. بعضی پیامبر آنها را شعیب(علیه السلام) می دانند.

1. به دائرة المعارف فرید وجدی، لغتنامه دهخدا و تفاسیر ذیل آیه (قَالُوا يَا

مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ) سوره مائده، آیه 22 مراجعه شود.

در کتاب عیون اخبارالرضا از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: آنها قومی بودند که درخت صنوبر را می پرستیدند و به آن شاه درخت می گفتند: دوازده شهر آباد داشتند که بر کنار نهری به نام رسّ بنا شده بود این شهرها به نامهای آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور و مهر نامیده شده بوده و ایرانیان نام ماههای سال خود را از آن گرفتند. برای آن درخت قربانی می کردند و هنگامی که قربانی را می سوزاندند و دود از آن به آسمان بر می خاست در مقابل درخت به سجده می افتادند. هنگامی که آنها در کفر و بت پرستی فرو رفتند خداوند پیامبری از بنی اسرائیل به سوی آنها فرستاد؛ ولی ایمان نیاوردند. آن پیامبر از خدا تقاضا کرد که آن درخت صنوبر که بیش از همه مورد احترام بود خشکد. هنگامی که درخت خشکید آنها تصمیم بر کشتن پیامبرشان گرفتند. «چاهی» عمیق کردند و او را زنده در آن افکندند تا جان سپرد. خداوند به جهت اصرار آنها بر کفر و ظلم به عذاب شدیدی گرفتارشان کرد و نابود شدند.(1)

آری! دنیا از این گونه سلاطین نیرومند و اقوام سرکش و جباران و ستمگران
بسیار به خود دیده است که اکنون گرد و غبار نسیان نه تنها بر قبورشان که بر
تاریخشان نیز نشسته است و این بهترین سند بیوفایی و ناپایداری دنیاست:

بشکاف خاک را و ببین اکنون *** بی مهربی زمانه رسوا را

این دشت خوابگاه شهیدان است *** فرصت شمار وقت تماشا را!

1. به بحار الانوار، جلد 14، صفحه 148 به بعد؛ و تفسیر المیزان، جلد 15؛ و
تفسیر نمونه، جلد 15 ذیل آیه 38 سوره فرقان و آیه 12 سوره ق مراجعه کنید.

بخش ششم

و منها: قَدْ لَيْسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتَهَا، وَ أَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدْيَاهَا، مِنْ الْأَقْبَالِ عَلَيْهَا، وَالْمَعْرِفَةَ بِهَا، وَالنَّقْرُوعَ لَهَا؛ فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ ضَالَّةٌ الَّتِي يَطْلُبُهَا، وَ حَاجَتُهُ الَّتِي يَسْأَلُ عَنْهَا. فَهُوَ مُغْتَرِبٌ إِذَا اغْتَرَبَ الْإِسْلَامُ، وَ ضَرَبَ يَعْسِيبَ ذَنْبِهِ، وَ أَلْصَقَ الْأَرْضَ بِجِرَانِهِ، بَقِيَّةٌ مِنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ، خَلِيفَةٌ مِنْ خَلَائِفِ أَنْبِيَائِهِ.

ترجمه

بخش دیگری از خطبه: (آن مرد الهی) برای حفظ حکمت و دانش، زرهی بر تن کرده و حکمت را با تمام آدابش در برگرفته، توجه خاص به آن نموده و آن را به خوبی شناخته و یکسره به آن پرداخته است. حکمت و دانش برای او گمشده ای است که همواره در جستجوی آن است و نیازی اوست که پیوسته در طلب آن است. او به هنگامی که اسلام غروب کند و همچون شتری خسته که از راه رفتن بازماند، و بر زمین قرار گرفته و سینه به آن چسبانده است، پنهان

خواهد شد. (آری) او باقیمانده ای از حجّتهای خداست و خلیفه و جانشینی از

جانشینان پیامبران اوست.

شرح و تفسیر

ویژگیهای آن مرد الهی

آنچه در این بخش آمده در ظاهر پیوندی با بخشهای سابق این خطبه ندارد. دلیل

آن این است که مرحوم سیّد رضی در بسیاری از موارد همه خطبه را نقل

نمی کند، بلکه بخشهایی از آن را به صورت گزینشی انتخاب می کند. تعبیر به

«مِنْهَا» نیز در آغاز این

[68]

بخش، گواه روشنی بر این مطلب است و همین امر سبب شده است که این بخش

و مرجع ضمیرهای آن در هاله ای از ابهام فرو رود و هر يك از مفسّران،

احتمالی درباره آن بدهند؛ ولی به اعتقاد ما قرآنی در مجموع این بخش وجود دارد که هرگونه ابهام را برطرف می سازد که به آن اشاره می کنم.

نخست می فرماید: «او برای حفظ حکمت و دانش، زرهی که حافظ آن است بر تن کرده و حکمت را باهمه آدایش را در برگرفته، توجه خاص به آن نموده و آن را به خوبی شناخته و یکسره به آن پرداخته است»؛ **(قَدْ لَيْسَ لِلْحِكْمَةِ**

جَنَّتَهَا(1)، وَ أَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدْيَاهَا، مِنَ الْأَقْبَالِ عَلَيْهَا، وَالْمَعْرِفَةَ بِهَا، وَالنَّفْرُغَ لَهَا).

در اینکه منظور از این شخص حکیم که حکمت همه وجود او را پر کرده و توجه او را به خود جلب نموده و آن را با همه آداب در برگرفته کیست، احتمالات متعددی داده شده که از جمله چهار احتمال زیر است:

1- گروهی گفته اند: این کلام، اشاره به حضرت مهدی(علیه السلام) و دوران غیبت و قیام اوست. ابن ابی الحدید این نظر را به امامیه نسبت داده است و در آغاز آن را نمی پذیرد؛ ولی در پایان به عنوان کسی که در آخر الزمان متولد می شود و نامش مهدی(علیه السلام) است، این نظریه پذیرفته است.

2_ فلاسفه گفته اند: مراد از آن نخبگان عرفا هستند که در هر زمان در میان

مردم وجود دارند.

3_ از بعضی متصوفه نقل شده که منظور اولیاء الله و سالکان طریق حقیقتند که

1. «جَنَّهُ» از ریشه «جَنّ» بر وزن «فَنّ» به معنای پوشاندن چیزی است و به

دیوانه از این جهت مجنون گفته می شود که گویی پرده ای بر عقلش کشیده

است و جن موجودی است ناپیدا و جنین در رحم پوشیده شده است. باغ را از

این جهت «جَنّت» می گویند که زمینش از درختان پوشیده است و «جنان» بر

وزن زمان به قلب گفته می شود که در سینه پنهان است و «جَنَّهُ» که در خطبه

بالا آمده به معنای زره و سلاح های دفاعی دیگری که انسان خود را با آن

می پوشاند.

[69]

همواره در روی زمین وجود دارند.

4- از جماعت معتزله نقل شده که منظور عالم به عدل و توحید از مؤمنان است که در هر عصر و زمان، افرادی از آنها در میان مردم دیده می شود؛ ولی هنگامی که تعبیرات حضرت را تا پایان این بخش تفسیر کنیم به روشنی در خواهیم یافت که این عبارات تفسیر صحیحی جز حضرت مهدی (علیه السلام) ندارد.

به هر حال تعبیر به **(قَدْ لَيْسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتَهَا)** اشاره به این است که او حکیم است و برای حفظ حکمت سپری بر تن کرده که منظور از آن، سپر تقوا و پرهیزکاری است، همان گونه که در این حدیث معروف آمده است: **«مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ** ; هیچ بنده ای چهل روز اعمال خود را برای خدا کاملاً خالص نکرد مگر این که چشمه های جوشان حکمت از قلب او بر زبانش سرازیر شد». (1)

جمله های بعد از آن نیز، **«وَ أَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدْيَاهَا...»** همه اشاره به این است که او حکیمی است توانا که علم و دانش و حکمت و تدبیر بر همه وجود او حاکم است و با همین ابزار محیط خود را اداره می کند.

امام(علیه السلام) در ادامه این سخن می افزاید: «حکمت و دانش برای او گمشده ای است که همواره در جستجوی آن است و نیاز اوست که پیوسته در طلب آن است»؛ (فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ ضَالَّةٌ الَّتِي يَطْلُبُهَا، وَ حَاجَةٌ الَّتِي يَسْأَلُ عَنْهَا).

این سخن تأکید دیگری است بر اینکه آن مرد الهی برنامه کارش بر اساس حکمت قرار گرفته و قبل از ایجاد هر تحولی تحول علمی و فرهنگی برقرار می کند؛ این سخن هماهنگ با چیزی است که در روایات درباره حضرت مهدی(علیه السلام) آمده است. از جمله در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) چنین می خوانیم: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ

1. عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، جلد 2، صفحه 69، حدیث 321.

[70]

فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهَا أَحْلَامَهُمْ ; هنگامی که قیام کننده ما به پا خیزد دست خود را بر سر بندگان بگذارد (آنها را تحت تربیت خود قرار دهد) و به این وسیله عقلهای آنها را متمرکز سازد و افکار آنها را کامل کند». (1)

در ادامه در بیان يك ویژگی دیگر آن مرد الهی می فرماید: «او به هنگامی که اسلام غروب کند همچون شتری گردد که از راه رفتن بازمانده، بر زمین قرار

گرفته و سینه به آن چسبانده است، پنهان خواهد شد»؛ (فَهُوَ مُعْتَرَبٌ إِذَا

اغْتَرَبَ (2) الْإِسْلَامُ، وَ ضَرَبَ بِعَسِيبٍ (3) ذَنْبِهِ (4)، وَ أَلْصَقَ الْأَرْضَ بِجِرَانِهِ (5)).

هنگامی که شتر از راه رفتن باز می ماند بر زمین چنان پهن می شود که انتهای دم او به زمین می چسبد و حتی پایین گردن خود را نیز بر آن می نهد و این نشانه نهایت خستگی است و عرب از آن به عنوان کنایه برای نهایت ضعف و ناتوانی استفاده می کند.

این سخن اشاره آشکار دیگری به یکی از اوصاف آن مرد الهی است و که در دوران غیبت او اسلام و مسلمین در نهایت ضعف قرار می گیرند و دشمنان از هر سو برای محو اسلام و شکست مسلمین قیام می کنند.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عِشْرُونَ

حَرْفًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرَّسُلُ حَرْفَانِ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ

فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ خَمْسَ وَ عِشْرِينَ حَرْفًا فَبَنَّا فِي النَّاسِ وَ ضَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ

حَتَّى بَيَّنَّا سَبْعَةَ

1. بحار الانوار، جلد 2، صفحه 328، حدیث 47.

2. «اغترب» از ماده «اغتراب» به معنای مهاجرت کردن یا پنهان شدن است.

3. «عسیب» استخوان انتهایی دم اسب یا شتر گویند.

4. «ذنب» از ریشه «ذنب» بر وزن «ضرب» گرفته شده که به معنای دنبال

چیزی را گرفتن است و چون گناه آثار و تبعاتی دارد که انسان را رها نمی کند

به آن ذنب بر وزن ضرب گفته شده و «ذنب»، بر وزن «هدف» که در خطبه

بالا آمده به معنای دم حیوان و دنباله هر چیزی است.

5. «جران» به معنای بخش پیشین گردن شتر را گویند و جمله «ضرب بجرانه»

کنایه از جاگرفتن و جا خوش کردن است.

وَ عِشْرِينَ حَرْفًا ; علم و دانش 27 حرف (27 باب) است جمیع آنچه پیامبران

الهی آورده اند به اندازه دو حرف آن است و مردم تا امروز جز آن دو حرف

را نشناختند. هنگامی که قیام کننده ما قیام می کند 25 حرف دیگر را بیرون

می آورد و در میان مردم می گستراند و آن دو حرف را نیز به آن ضمیمه

می کند تا 27 حرف کامل شود»(1) (اشاره به اینکه آن حضرت انقلاب

فرهنگی قوی و پرشتابی پی ریزی می کند که سطح آگاهی و علم در جهان بیش

از ده برابر وضع موجودش می شود).

به گفته حافظ:

ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن *** قوافل دل و دانش که مرد راه رسید

کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل *** بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

عزیز مصر به زعم برادران حسود *** ز قعر چاه بر آمد، به اوج ماه رسید

امام(علیه السلام) در پایان این فراز به نکته روشن تری در این زمینه

می پردازد و می فرماید: «او باقیمانده ای از حجت‌های خدا است و خلیفه و

جانشینی از جانشینان پیامبران اوست»؛ (بَقِيَّةٌ مِنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ، خَلِيفَةٌ مِنْ خَلَائِفِ

أَنْبِيَاءِهِ).

همان گونه که از بیان این اوصاف به دست می آید جمله های بالا مرجع

ضمیری جز حضرت مهدی نمی تواند داشته باشد به ویژه اینکه واژه های

«بقیه» (بقية الله) و «حجّت» و «خلیفه» در فرهنگ دینی ما کاملاً منطبق بر آن

حضرت است.

نکته

اشاراتی به قیام مهدی

از این بخش خطبه که اشارات روشنی به قیام حضرت مهدی (علیه السلام) داشت،

به خوبی استفاده می شود که بر خلاف تصور ناآگاهان، تکیه گاه اصلی مهدی

بر انقلابی فکری،

[72]

علمی و فرهنگی است؛ نه قیامی نظامی و مملو از خونریزی. او چنان سطح افکار مردم را بالا می برد که با پای خود به سوی يك حکومت سراسر عدل و داد پیش می روند. بی شك در آغاز راه، اقلیت ماجراجو و منحرف و گردنکشان زورگو و ظالمی در این طریق سدّ راهند که امام آنها را با قدرت نظامی خود بر می دارد. او پیوسته در طلب دانش و ارتقای سطح معلومات امت است و همچون جدّش پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با زبان حال و قال می گوید:

(رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا). (1)

بخش هفتم

ثُمَّ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) : أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي قَدْ بَنَيْتُ لَكُمْ الْمَوَاعِظَ الَّتِي وَعَظَ الْأَنْبِيَاءُ بِهَا

أُمَّهَتُمْ، وَ أَدَيْتُ إِلَيْكُمْ مَا أَدَّتِ الْأَوْصِيَاءُ إِلَى مَنْ بَعَدَهُمْ، وَ أَدَّبْتُكُمْ بِسَوَاطِي قَلْمٍ

تَسْتَقِيمُوا، وَ حَدَوْتُكُمْ بِالزَّوْجِرِ فَلَمْ تَسْتَوْسِفُوا. لِلَّهِ أَنْتُمْ! أَنْتَوَقَّعُونَ إِمَامًا غَيْرِي يَطَأُ

بِكُمْ الطَّرِيقَ، وَ يُرْشِدُكُمْ السَّبِيلَ؟

أَلَا إِنَّهُ قَدْ أَدْبَرَ مِنَ الدُّنْيَا مَا كَانَ مُقْبِلًا، وَ أَقْبَلَ مِنْهَا مَا كَانَ مُدْبِرًا، وَ أَرْزَمَعَ التَّرْحَالَ

عِبَادُ اللَّهِ الْأَخْيَارُ، وَ بَاعُوا قَلِيلًا مِنَ الدُّنْيَا لَا يَبْقَى، بِكَثِيرٍ مِنَ الْآخِرَةِ لَا يَفْتَى. مَا

ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سَفَكَتْ دِمَاؤُهُمْ — وَ هُمْ بِصِفِّينَ — أَلَّا يَكُونُوا الْيَوْمَ أَحْيَاءَ؟

يُسَيِّغُونَ الْغُصَصَ وَ يَشْرَبُونَ الرَّثِقَ! قَدْ — وَ اللَّهُ — لَفُوا اللَّهَ فَوْقَهُمْ أَجُورَهُمْ، وَ

أَحَلَّهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ.

ترجمه

سپس آن حضرت فرمود: ای مردم من مواعظ و اندرزهایی را که پیامبران به امتهایشان دادند، برای شما بازگو کردم و در میان شما منتشر ساختم. و نیز آنچه را اوصیای پیامبران به امتهای بعد رساندند، (و در آنجا که ضرورت داشت) شما را با تازیانه ام ادب کردم؛ ولی شما به هیچ صراطی مستقیم نشدید. بانگ نواهی پروردگار را در میان شما سر دادم (که از اختلاف و تفرقه بپرهیزید)؛ اما هرگز اجتماع نکردید و متحد نشدید. شما را به خدا آیا انتظار دارید پیشوایی جز من شما را به راه بیاورد و طریق حق را به شما نشان دهد؟ آگاه باشید آنچه از دنیا روی آورده بود، پشت کرده و آنچه پشت کرده بود، روی آورده است (سنتهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) فراموش شده و سنن جاهلی در

حکومت امویان

بازگشته است) بندگان نيك خدا به سرعت تصميم به کوچ گرفتند و متاع اندك
دنيای فانی را با سرمایه های فراوان آخرت ماندگار، مبادله نمودند. راستی،
برادران ما که خونشان در صفین ریخته شد (و شربت شهادت نوشیدند) اگر
امروز زنده نیستند که از این لقمه های گلوگیر بخورند و از این آبهای ناگوار
بنوشند، (و این حوادث دردناك را ببینند) چه ضرری کردند؟ به خدا سوگند! آنها
به لقای پروردگار نایل شدند و خدا پاداششان را به طور کامل عطا فرمود و آنها
را در سرای امن و امان بعد از این زندگی پر از خوف جای داد.

شرح و تفسیر

آنچه لازم بود، گفتم!

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه به اندرزها و مواظب هشدار کننده ای
می پردازد و می فرماید: «ای مردم من مواظب و اندرزهایی را که پیامبران به
امتهایشان دادند برای شما بازگو کردم و در میان شما گستردم. و (نیز) آنچه را
اوصیای پیامبران به امتهای بعد از آنان رساندند، رساندم. (در آنجا که ضرورت

داشت) شما را با تازیانه ام ادب کردم؛ ولی (هیچ يك مؤثر نیفتاد و) شما به هیچ

صراطی مستقیم نشدید. بانگ نواهی پروردگار را در میان شما سر دادم (که از

اختلاف و تفرقه بپرهیزید)؛ اما هرگز اجتماع نکردید و متحد نشدید؛ (أَيُّهَا

النَّاسُ، إِنِّي قَدْ بَنَيْتُ (1) لَكُمْ الْمَوَاعِظَ الَّتِي وَعَظَ الْأَنْبِيَاءُ بِهَا أُمَّهَمُ، وَ أَدَيْتُ إِلَيْكُمْ

مَا أَدَّتِ الْأَوْصِيَاءُ إِلَى مَنْ بَعَدَهُمْ، وَ أَدْبَنْتُمْ بِسَوْطِي فَلَمْ تَسْتَقِيمُوا، وَ حَدَوْتُمْ (2)

بِالزَّوْجِرِ فَلَمْ تَسْتَوْسِقُوا (3)).

1. «بثت» از ریشه «بث»، بر وزن «نص» به معنای منتشر ساختن گرفته شده

است.

2. «حدوتکم» از ریشه «حدو» بر وزن «محو» و «حُدی» بر وزن «دعا» در

اصل به معنای راندن شتران همراه با آواز مخصوص است. که ساربان ها

می خوانند. سپس به هر گونه سوق دادن و بانگ زدن اطلاق شده است.

3. «تستوسقوا» از «وسوق» به معنای اجتماع کردن و به یکدیگر پیوستن است.

این تعبیرات نشان می دهد که امام(علیه السلام) برای هدایت مردم کوفه که افرادی سست و پراکنده بودند از هر وسیله ای استفاده فرمود و کار فرهنگی گسترده ای را درباره آنها انجام داد تا آنجا که همه مواضع انبیا و اندرزهای اوصیا را برای آنها جمع، و در اختیارشان قرار داد؛ ولی این باران حیات بخش رحمت الهی، در آن شوره زارها اثر نکرد سپس محبت و نرمش را کنار گذاشت و با شدت با آنها برخورد کرد. شاید به راه بیایند و متحد شوند؛ ولی این میخهای آهنین در آن سنگهای خارا فرو نرفت و معلوم شد کمترین نقص و عیبی در رهبری و مدیریت و فرماندهی نیست، بلکه همه عیب در آن گروه نابخرد و بی حمیت بود.

این جمله ها نشان می دهد اگر تمام انبیا و اوصیا برای هدایت آنها می کوشیدند، هدایت نمی شدند.

«شما را به خدا آیا انتظار دارید پیشوایی جز من شما را به راه بیاورد و طریق

حق را به شما نشان دهد؟»؛ **(لِلَّهِ أَنْتُمْ! أَنْتَوَقَعُونَ إِمَامًا غَيْرِي يَطَأُ بِكُمْ الطَّرِيقَ، وَ**

يُرْشِدُكُمْ السَّبِيلَ؟).

اشاره به اینکه هرگاه پیشوایی چون من نتواند شما را به راه آورد کس دیگری این کار را نمی تواند انجام دهد.

عجب اینکه با آن همه یأس و ناامیدی از این جمعیت، باز امام(علیه السلام) به نصایح تازه ای می پردازد. شرایط زمان و محیط را برای آنها تشریح می کند و ارزش شهادت در راه خدا را برای آنها بازگو می کند و می فرماید: «آگاه باشید آنچه از دنیا روی آورده بود، پشت کرده و آنچه پشت کرده بود، روی آورده است»؛ (أَلَا إِنَّهُ قَدْ أَدْبَرَ مِنَ الدُّنْيَا مَا كَانَ مُقْبِلًا، وَ أَقْبَلَ مِنْهَا مَا كَانَ مُدْبِرًا).

اشاره به اینکه با طلوع آفتاب عالمتاب اسلام و ظهور پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نیکبها و فضیلتها به جامعه انسانی روی آورد، ولی اکنون با ظهور بنی امیه و بازماندگان دوران

[76]

جاهلیت آن نیکبها و سنتهای الهی از جامعه رخت بر بسته و زشتیهای عصر جاهلیت که پشت کرده بود به جامعه اسلامی روی آورده بود.

سپس به عنوان مقدمه ای برای تجلیل از مقام شهیدان راه خدا و تقویت فرهنگ جهاد و شهادت در برابر ظالمان و ستمگران می فرماید: «بندگان نیک خدا به سرعت عزم بر کوچ گرفتند و متاع اندک دنیای فانی را با سرمایه فراوان آخرت ماندگار، مبادله نمودند»؛ (وَ أَرْمَعُ (1) التَّرْحَالَ (2) عِبَادُ اللَّهِ الْأَخْيَارُ، وَ بَاعُوا قَلِيلًا مِنَ الدُّنْيَا لَا يَبْقَى بِكَثِيرٍ مِنَ الْآخِرَةِ لَا يَفْنَى).

این تعبیر لطیف اشاره به این است که آن نیکان و پاکانی که شرب شهادت نوشیدند و در راه خدا به این افتخار بزرگ نایل شدند نه تنها زیانی نکردند، بلکه تجارت پرسودی نمودند، متاع قلیل فانی را به متاع کثیر باقی فروختند. کسانی هم که افتخار شهادت پیدا نکردند اما در جهاد با نفس پیروز شدند و زرق و برق دنیای فانی را به سعادت آخرت فروختند آنها نیز در سلسله این گروه از عبادالله الاخیار جای دارند.

در ادامه این سخن، با تأکید می فرماید: «راستی برادران ما که خونشان در صفین ریخته شد (و شربت شهادت نوشیدند) اگر امروز زنده نیستند که از این لقمه های گلوگیر بخورند و از این آبهای ناگوار بنوشند چه ضرری کرده اند؟»؛

(مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سَفَكَتْ دِمَاؤُهُمْ — وَ هُمْ بِصَفِينٍ — أَلَا يَكُونُوا الْيَوْمَ أَحْيَاءَ؟)

يُسيغُونَ (3) الغُصَصَ وَ يَشْرَبُونَ الرَّنْقَ! (4).

اشاره به اینکه آنها رفتند و آسوده شدند و امروز ما مانديم و اين اوضاع

نابسامان.

1. «أزمع» از ریشه «زمع» بر وزن «شمع» در اصل به معنای تصمیم گرفتن

بر چیزی است.

2. «ترحال» از ریشه «رحلت» به معنای کوچ کردن و رهسپار شدن است.

3. «یسیغون» از ریشه «سوغ» بر وزن «فوق» و سیغ، بر وزن «سیل» به

معنای گوارا.

4. «رنق» به معنای کدر است.

دشمنان حق در همه جا جولان می کنند و دوستان حق ضعیف و ناتوان و بی اراده در برابر آنها ایستاده و تماشاکرند. صحنه ای که هر انسان با ایمان و غیوری را سخت آزار می دهد. در واقع عبارات امام(علیه السلام) اشاره به جنایات معاویه و لشکر شام و سکوت و سُستی مردم کوفه و عراق است. در پایان این سخن، کلام امام(علیه السلام) اوج می گیرد و می فرماید: «به خدا سوگند! آنها به لقای پروردگار نایل شدند و خدا پاداششان را به طور کامل عطا فرمود و آنها را در سرای امن و امان بعد از این زندگی پر از خوف جای داد»؛ (قَدْ — وَ اللهُ — لَقُوا اللَّهَ فَوْقَهُمْ أَجُورَهُمْ، وَ أَحَلَّهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ).

آری همان گونه که قرآن می فرماید: گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده اند، مردگانند آنها زنده جاویدانند و در نزد پروردگارشان به انواع روزیها منتعم اند، مرده آنها هستند که تن به ذلت می سپرند و زیر پرچم ظالمان به زندگی مادی و تحقیرآمیز ادامه می دهند.

شهادت همیشه مایه افتخار است ولی در محیطهای آلوده شهادت و رخت بر بستن از آلودگی ها و مفاسد و رهایی از دست گروه های فاسد و مفسد افتخار

دیگری است. پیامی که علی(علیه السلام) در محراب عبادت در لحظات شهادت

به ما داد درس بزرگی بود فرمود: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ» به خدای کعبه نجات

یافتم و رستگار شدم». و به گفته شاعر:

مرده دلانند به روی زمین *** بهر چه با مرده شوم همنشین

هم دمی مرده دهد مردگی *** صحبت افسرده دل افسردگی

زیر گل آنان که پراکنده اند *** گرچه به تن مرده، به دل زنده اند!

زنده شدم از نظر پاکشان *** آب حیات است مرا خاکشان(1)

و به گفته شاعر تونایی دیگر (سنائی):

بمیر ای حکیم از چنین زندگانی *** کز از این زندگانی چون بمیری بمانی!

از این مرگ صورت نگر تا نترسی *** از این زندگی ترس کاینک درآنی

[78]

[79]

بخش هشتم

أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكَبُوا الطَّرِيقَ، وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟ أَيْنَ عَمَّارٌ؟ وَ أَيْنَ ابْنُ

النَّيَّهَانِ؟ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟ وَ أَيْنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى

الْمَنِيَّةِ، وَ أَبْرَدَ بَرُؤُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ!

قال: ثمَّ ضرب بيده على لحيته الشريفة الكريمة، فأطال البكاء، ثم قال (عليه

السلام) :

أُوهِ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكُمُوهُ، وَتَدَبَّرُوا الْفَرْضَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيُوا السُّنَّةَ

وَ أَمَانُوا الْبِدْعَةَ. دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا، وَ تَقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ.

ثم نادى بأعلى صوته:

الْجِهَادَ الْجِهَادَ عِبَادَ اللَّهِ! أَلَا وَ إِنِّي مُعَسِّكِرٌ فِي يَوْمِي هَذَا ; فَمَنْ أَرَادَ الرَّوَّاحَ إِلَى اللَّهِ

فَلْيَخْرُجْ!

ترجمه

كجایند برادران من؟ همانها که در مسیر صحیح گام نهادند و در راه حق پیش
افتادند، کجاست «عمار»؟ کجاست «ابن تیّهان»؟ و کجاست «ذوالشهادتین». (سه
نفر از بزرگان یاران امام که شربت شهادت نوشیدند). و کجایند کسانی همچون
آنان از برادرانشان که پیمان بر جانبازی بستند و سرانجام سرهایشان برای

فاجران فرستاده شد!

آن گاه امام(علیه السلام) دست به محاسن شریف خود زد و مدت طولانی

گریست و فرمود:

آه بر برادرانم. همانها که قرآن را تلاوت می کردند و به کار می بستند در

فرائض الهی

[80]

تدبیر می کردند و به پا می داشتند. سنتها را زنده کرده، بدعتها را میراندند.

هنگامی که به سوی جهاد دعوت شدند، مشتاقانه پذیرفتند به رهبر خود اطمینان

داشتند و از او پیروی کردند سپس با صدای رسا ندا داد — ای بندگان خدا!

جهاد، جهاد! آگاه باشید من امروز لشکر را به سوی اردوگاه حرکت می دهم، آن

کس که می خواهد به سوی خدا حرکت کند با ما کوچ نماید.

شرح و تفسیر

همگی آماده جهاد شوید!

در این بخش از خطبه، لحن کلام امام(علیه السلام) تغییر پیدا می کند و با
تعبیراتی بسیار غم انگیز، سخنان گذشته را ادامه می دهد و از شهیدان
بزرگواری که در صفین شربت شهادت نوشیدند و جای آنها در میان اصحابش
خالی است یاد می کند و می فرماید: «کجایند برادران من همانها که در مسیر
صحیح گام نهادند و در راه حق پیش رفتند»؛ (أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ،
وَمَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟).

سپس روی چند نفر از این پیشتازان ایثار و شهادت و آگاهی و معرفت، انگشت
می نهد و می فرماید: «کجاست عمار؟ کجاست ابن تیّهان؟ و کجاست
ذوالشهادتین. (سه نفر از بزرگان اصحاب که شرح حالشان خواهد آمد)»؛ (أَيْنَ
عَمَّارٌ؟ وَ أَيْنَ ابْنُ التَّيِّهَانَ؟).

آن گاه به صورت کلی و عام از همه آنها چنین یاد می کند: «کجایند مانند آنان
از برادرانشان که پیمان بر جانبازی بستند و سرانجام سرهایشان برای فاجران و

فاسقان فرستاده شد؛ (وَ أَيْنَ دُو الشَّهَادَتَيْنِ؟ وَ أَيْنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ

تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ، وَ أُبْرِدَ (1) بِرُؤُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ!).

1. «أبرد» از ریشه «برود» و «برودت» به معنای سرد شدن است و در مورد کسی که آخر روز وارد محلی می شود این واژه به کار می رود و نیز هنگامی که نامه و یا چیزی را با پیک مخصوص از جایی به جایی می فرستند واژه ابراد اطلاق می شود و «برید» در زمان ما به اداره پست اطلاق می شود.

[81]

اشاره به ده ها نفر از صحابیان بزرگوار پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که همراه علی (علیه السلام) در صفین بودند و شربت شهادت نوشیدند و جنایتکاران لشکر معاویه، سرهای آنها را جدا کردند و برای معاویه بردند. (1)

در اینجا خاطره آنان سبب شد که امام (علیه السلام) حالت تأثر شدیدی پیدا کند آن گونه که راوی این خطبه (نوف بکالی) می گوید: آن گاه امام (علیه السلام) دست به محاسن شریف خود زد و مدت طولانی گریست و فرمود:

«آه بر برادرانم. همانها که قرآن را تلاوت می نمودند و به کار می بستند در فرائض الهی دقت می کردند و آنها را به پا می داشتند. سنتها را زنده کرده و بدعتها را می راندند. بسوی جهاد دعوت شدند و مشتاقانه پذیرفتند، به رهبر خود اطمینان داشتند و از او پیروی کردند»؛ (قال: ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ، فَأَطَالَ الْبُكَاءَ، ثُمَّ قَالَ (عليه السلام): أُوّه (2) عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكُمُوهُ، وَتَدَبَّرُوا الْفَرَضَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيُوا السُّنَّةَ وَآمَنُوا الْبِدْعَةَ. دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا، وَوَقَّفُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ).

این اوصاف شش گانه حکایت از عظمت مقام آنان در علم و عمل در پاسداری دین و در جهاد و اطاعت از پیشوا و رهبر الهی می کند. هم از قرآن آگاهی داشتند و آن را مو به مو در مورد زندگی اجرا می کردند، هم از واجبات با خبر بودند و به آن عمل می کردند هم پاسداری از سنتها و مبارزه با بدعتها داشتند و به هنگام جهاد اهل ایثار و فداکاری بودند.

در واقع امام (علیه السلام) می خواهد سرمشقی به یارانش بدهد و بگوید مؤمنان

واقعی و

1. ابن عبدالبرّ از عبدالرحمن بن أبزی نقل می کند: سیصد تن از کسانی که در بیعت رضوان با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بیعت کردند، در جنگ صفین در رکاب علی (علیه السلام) شرکت داشتند و از آن میان شصت و سه تن به شهادت رسیدند که یکی از آنان عمار یاسر است. (استیعاب، جلد 2، صفحه 70، شرح حال عمّار).

2. «اوّه» این واژه آنگاه که به سکون و او قرائت می شود کلمه ای است که به هنگام شکایت و اظهار درد گفته می شود و معادل آن در فارسی آه است.

[82]

حافظان راستین اسلام و صحابه حقیقی پیامبر (صلی الله علیه وآله) چه ویژگی هایی داشتند. شاید این سخنان داغ در آن دلهای سرد اثر بگذارد و برای جهاد با ظالمان و جانپان به پا خیزند.

سپس امام (علیه السلام) با صدای رسا و بانگ بلند ندا داد: «ای بندگان خدا جهاد، جهاد. آگاه باشید من امروز لشکر را به سوی اردوگاه حرکت می دهم آن

کس که می خواهد به سوی خدا حرکت کند با ما کوچ نماید»؛ (ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى

صَوْتِهِ: الْجِهَادَ الْجِهَادَ عِبَادَ اللَّهِ! أَلَا وَ إِنِّي مُعَسِّكِرٌ فِي يَوْمِي هَذَا ; فَمَنْ أَرَادَ

الرَّوَّاحَ إِلَى اللَّهِ فَلْيَخْرُجْ!).

به این ترتیب امام(علیه السلام) بعد از آن همه بیانات تکان دهنده و بیدارگر،

مردم را برای جهاد به سوی دشمن دعوت کرد و گروه زیادی از مردم از

سخنان امام(علیه السلام) به شوق آمدند و احساس مسئولیت کردند و آماده حرکت

به میدان جهاد شدند.

«نوف بکالی (راوی این خطبه) می گوید: امام(علیه السلام) پرچمی به امام

حسین(علیه السلام) برای يك لشکر ده هزار نفری داد و پرچمی به قیس ابن سعد

— که رحمت خدا بر او باد — برای ده هزار و به ابویوب انصاری برای ده

هزار و برای دیگران هر کدام به تعدادهای دیگر، و این در حالی بود که

می خواست به صفین بازگردد ولی هنوز روز جمعه نگذشته بود که ابن ملجم —

که لعنت خدا بر او باد — امام(علیه السلام) را ضربت زد و لشکرها بازگشتند و

ما همچون گله هایی بودیم که شبان خود را از دست می دهد و گرگان از هر

سو به آنها حمله ور می شوند و آنها را می ربایند»؛ (قال نوف: وَ عَقَدَ

لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ، وَ لَقِيَسَ بِنِ سَعْدِ (قَدَسَ سِرَّهُ) فِي عَشْرَةِ

آلَافٍ، وَ لَابِي أَيُّوبِ الْأَنْصَارِيِّ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ، وَ لِيَغَيِّرَهُمْ عَلَى أَعْدَادِ أُخْرٍ، وَ هُوَ

يُرِيدُ الرَّجْعَةَ إِلَى صِيفِينَ، فَمَا دَارَتْ الْجُمُعَةُ حَتَّى ضَرَبَهُ الْمَلْعُونُ ابْنُ مُلْجَمٍ لِعَنَهُ

اللَّهُ، فَتَرَا جَعَتِ الْعَسَاكِرُ، فَكُنَّا كَأَغْنَامٍ فَقَدَتْ رَاعِيَهَا، تَخْتَطِفُهَا الذِّئَابُ مِنْ كُلِّ

مَكَانٍ!).

به این ترتیب گرگان شام و غارتگران سپاه معاویه شادمان شدند و از اینکه

خطر بزرگی

[83]

بار دیگر از آنها دفع شد شادی کردند؛ ولی مؤمنان راستین در دریایی از غم و

اندوه فرو رفتند.

در حدیث آمده است هنگامی که خبر شهادت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به

شام رسید. عمروابن عاص با خبر شد و با این جمله به معاویه بشارت داد: «إِنَّ

الأسد المرفش ذراعیه بالعراق لاقى شُعبه; آن شیری که در عراق در کمین ما

بود به یاران خود پیوست». (1)

نکته ها

یاران با وفای امام (علیه السلام)

امام (علیه السلام) در این خطبه نام چند نفر از یاران وفادار و بزرگان اسلام را

می برد که در زمره صحابه راستین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بودند. و

سپس پیمان وفاداری با امام بستند و در میدان صفین شربت شهادت نوشیدند. و

همان گونه که قبلا اشاره شد طبق روایتی 300 تن از صحابه پیامبر که در

بیعت رضوان و گروهی از آنها از بدریون بودند. با علی (علیه السلام) در جنگ

صفین همکاری می کردند از این جمع 63 نفر در آن میدان شهید شدند که

امام (علیه السلام) نام سه تن از آنها را می برد. در ذیل شرح حال مختصری از

هر يك از آنها را می آوریم. سپس به شرح حال قیس ابن سعد و ابویوب

انصاری که نامشان در پایان این خطبه به عنوان فرمانده آمده است،

می پردازیم.

1. عمّار یاسر

کنیه اش ابویقظان و از کسانی است که در مکه اسلام آورد و مرارتهای فراوانی

را متحمل شد. ابن عبدالبر در کتاب استیعاب می نویسد: هنگامی که یاسر به

مکه آمد با کنیزی به نام سمیه ازدواج کرد و عمار از او متولد شد. عمار کسی

بود که در راه خدا از

1. بحار الانوار، جلد 41، صفحه 69.

[84]

سوی مشرکان شکنجه شد، هر چند به حکم اجبار کلماتی را در بیزاری از اسلام

بر زبان جاری ساخت؛ ولی سخت ناراحت و گریان شد و خدمت پیامبر آمد و

آیه شریفه (إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ) (1) که دلیلی بر جواز تقیّه در این موارد است، درباره وی نازل گردید. مفسّران به اجماع نزول این آیه را درباره عمار می دانند. او از کسانی بود که به سرزمین حبشه هجرت کرد و به دو قبله نماز گزارد. او از مهاجران نخستین است که در جنگ بدر و همه جنگهای اسلامی حضور داشت.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره وی فرمود: «إِنَّهُ مَلِيٌّ إِيْمَانًا إِلَىٰ أَخْمَصِ قَدَمَيْهِ؛ عمار سر تا پا مملو از ایمان است» و نیز فرمود: «مَنْ أَبْغَضَ عَمَّارًا أَبْغَضَهُ اللهُ؛ کسی که با عمار دشمن کند خدا دشمن او خواهد بود». در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم که: «بهشت مشتاق چهار نفر است: علی و عمار و سلمان و ابوذر».

ابن عبدالبرّ می افزاید: اخبار متواتری داریم که پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره عمار فرمود: «تَقْتُلُ عَمَّارًا الْفِتْنَةَ الْبَاغِيَّةَ؛ عمار را گروه ستمگر و متجاوز خواهند کشت». ابن عبدالبرّ این خبر را از صحیح ترین اخبار می شمرد. می دانیم که عمار به دست یاران معاویه در صفین شهید شد و عجب اینکه

بسیاری از مردم این خبر را شنیده بودند که مهم ترین سند در جنایات معاویه است؛ ولی باز از خواب غفلت بیدار نشدند.

ابن عبدالبرّ در ادامه سخنان خود روایتی از ابو عبدالرحمان سلمی نقل می کند که می گوید: ما با علی (علیه السلام) در صفین بودیم. عمّار یاسر را دیدم که به هر سو حرکت می کرد اصحاب محمّد او را همراهی می کردند گویی پرچم آنها بود. و از عمار شنیدم که به هاشم ابن عقبه (عتبه) می گفت ای هاشم به پیش بتاز که بهشت در سایه شمشیرهاست. امروز دوستانم محمد (صلی الله علیه وآله) و یارانش را ملاقات خواهند کرد. می دانم که ما برحق و آنها بر باطل اند. عبدالله ابن سلمه می گوید: من در روز صفین به عمار می نگریستم که تشنه شد و تقاضای آب کرد، ظرف شیری برای او آوردند او گفت امروز روز ملاقات دوستان است

1. نحل، آیه 106 .

چرا که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به من فرمود: آخرین شربتی که از دنیا

می نوشی شیر است.(1)

قابل توجه است هنگامی که خبر شهادت مالك اشتر – بعد از جنگ صفین – به

معاویه رسید، در میان مردم خطبه ای خواند و گفت: علی(علیه السلام) دو

دوست نیرومند داشت؛ یکی در صفین قطع شد؛ یعنی عمار یاسر و دیگری

امروز؛ یعنی مالك اشتر.(2)

2. ابن تیّهان

نام او مالك و کنیه اش ابوالهیثم، از طایفه انصار و از کسانی است که در بیعت

عقبه با پیغمبر بیعت کرد و در جنگ بدر حاضر بود. اکثر مورخان معتقدند او

در جنگ صفین حضور داشت و در همان جنگ به شهادت رسید و خطبه بالا

گواه بر این مطلب است.

ابن ابی الحدید در اینجا نام گروهی از عالمان اهل سنت را ذکر می کند که

تصریح کرده اند او در جنگ صفین شهید شده است. (3)

3. ذوالشهادتین

نام او خزیمه بن ثابت انصاری و کنیه اش ابوعمار و از کسانی است که در مدینه به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پیوست. در مورد این که چرا به نام

ذوالشهادتین لقب داده شده، ابن اثیر در اسد الغابه می نویسد:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اسبی از سواء بن قیس محاربی خریداری کرده

بود. سواء معامله را انکار کرد. خزیمه بن ثابت به نفع پیامبر (صلی الله علیه

و آله) گواهی داد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود با این که در جریان

معامله حضور نداشتی چگونه شهادت دادی؟ عرض کرد: ما در (مسائل بسیار

مهم تری مانند) وحی الهی تو را تصدیق کردیم و می دانیم جز حق نمی گویی

(چگونه در

1. استیعاب، جلد 2، صفحه 68 به بعد (شرح حال عمار).

2. کامل ابن اثیر، جلد 3، صفحه 353. در حوادث سال 38 هجری.

3. شرح ابن ابی الحدید، جلد 10، صفحه 107-108.

[86]

موضوع کوچکی گواهی به صدق تو ندهیم؟) رسول خدا(صلی الله علیه

وآله)فرمود: هر کس خزیمه به نفع یا زیان او گواهی دهد همان يك شهادت او

کافی است.(1)

(البته این يك استثناست به دلیل ایمان محکم خزیمه و شاید به این دلیل که گواهی

او سبب علم قاضی می شد).

او نیز در بسیاری از جنگهای اسلامی حضور داشت و ابن عبدالبرّ در استیعاب

می نویسد او در صفین هنگامی که عمار شهید شد سخت برآشفته، شمشیر کشید

و آن قدر پیکار کرد تا به شهادت رسید.(2)

4. قیس بن سعد بن عباده

کنیه او ابوالفضل، مردی رشید و شجاع و با سخاوت و فرزند سعد بن عباده

رییس خزرج بود. قیس بن سعد از بزرگان شیعیان امیرالمؤمنین(علیه

السلام) محسوب می شد و در همه جنگها در رکاب علی(علیه السلام) شرکت

کرد. انس بن مالک درباره او می گوید: قیس بن سعد، رئیس محافظان

پیامبر(صلی الله علیه وآله) محسوب می شد (و از هر نظر مورد اعتماد بود) و

ابن شهاب می گوید: هرگاه مشکل اجتماعی و فتنه ای روی می داد پنج نفر از

سیاستمداران عرب، به مشاوره می پرداختند که یکی از آنها قیس بن سعد

بود.(3)

5. ابویوب انصاری

نام او خالد بن زید بود ولی بیشتر او را با کنیه اش می شناسند. و از یاران نخستین پیامبر(صلی الله علیه وآله) است که در جنگ بدر و سایر جنگها شرکت داشت. و این افتخار را پیدا کرد که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به هنگام ورود به مدینه، به خانه او وارد شد و همچنان میهمان او بود تا

1. اسد الغابة، جلد 2، صفحه 114 (ذیل شرح حال خزیمه).

2. استیعاب، جلد 1، صفحه 268. (شرح حال خزیمه بن ثابت).

3. اسد الغابة، جلد 4، صفحه 215. نیز ر.ك: به استیعاب، جلد 2، صفحه

159. (شرح حال قیس بن سعد).

[87]

مسجد و خانه ساده پیامبر(صلی الله علیه وآله) در کنار مسجد ساخته شد. ابوایوب در همه جنگهای امیرمؤمنان علی(علیه السلام) شرکت داشت و در جنگ با خوارج در مقدمه لشکر بود. ابوایوب ده سال پس از شهادت علی(علیه السلام) زنده بود و در سال 50 از دنیا رفت.(1)

از آنچه در بالا گفته شد این نکته تاریخی روشن می شود که هم رزمان
علی(علیه السلام) در جنگها و در مبارزه با منحرفان شام و دیگر افراد باغی و
یاغی چه کسانی بودند؟ چه کسانی در لشکر علی شربت شهادت نوشیدند و چه
کسانی فرماندهی لشکر آن حضرت را بر عهده داشتند؟ اگر دلیلی بر حقانیت آن
حضرت و نادرستی عقیده مخالفانش جز این نباشد، کافی است.

1. ر.ك: به استیعاب، جلد 1، صفحه 253 و جلد 2، صفحه 368.

[88]

[89]

خطبه 183(1)

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي قُدْرَةِ اللَّهِ وَفِي فَضْلِ الْقُرْآنِ وَفِي الْوَصِيَّةِ بِالتَّقْوَى

از خطبه های امام(علیه السلام) است

که درباره قدرت خداوند و فضیلت قرآن و توصیه به تقوا و پرهیزکاری ایراد

فرموده است.

خطبه در يك نگاه

این خطبه که از خطبه های بسیار شیوا و فصیح است مباحث گوناگونی را دنبال

1. سند خطبه:

گرچه این خطبه را در کتب حدیثی پیش از سید رضی نیافتیم؛ ولی جمعی از

کسانی که بعد از سید رضی این خطبه را در کتب خود آورده اند، گاه به

گونه ای ذکر کرده اند که نشان می دهد به منبعی غیر از نهج البلاغه نیز دست

داشته اند.

از جمله کسانی که این خطبه را در کتاب خود آورده «زمخشری» در کتاب

ربیع الأبرار درباره انواع آتش دوزخ بخشی از این خطبه را که مربوط به این

مطلب است ذکر کرده. ابن اثیر نیز در کتاب خود نهایی لغات پیچیده ای را از

این خطبه تفسیر کرده است.

سید هاشم بحرانی هم در کتاب برهان بخشهایی از آن را ذکر کرده که تفاوتی با آنچه در نهج البلاغه آمده، دارد و نشان می دهد منبع دیگری در دست داشته است. (مصادر نهج البلاغه، جلد 2، صفحه 459).

[90]

می کند که به جهت روش گزینشی سید رضی (قدس سره) پیوند بخشهای مختلف آن گاه در هاله ای از ابهام فرو رفته است. به هر حال پنج مسئله مهم در این خطبه مورد بحث واقع شده است:

- 1- بخشی از صفات جلال و جمال خدا با تعبیرات بسیار پرمعنا.
- 2- معرفی قرآن مجید و بیان بعضی از ویژگی های مهم آن.
- 3- توصیه به تقوا و پرهیزکاری و شرح آثار و برکات آن.
- 4- یادی از قیامت و آتش وحشتناک دوزخ و ناتوانی انسانها از تحمل آن.

5- بیان طرق نجات از آتش دوزخ و بهره گیری از امکانات دنیا در این راه

که از مهمترین آنها کمک به محرومان و درماندگان است.

[91]

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ، وَالْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ مَنْصَبَةٍ. خَلَقَ الْخَلَائِقَ
بِقُدْرَتِهِ، وَاسْتَعْبَدَ الْأَرْبَابَ بِعِزَّتِهِ، وَسَادَ الْعُظَمَاءَ بِجُودِهِ؛ وَهُوَ الَّذِي أَسْكَنَ الدُّنْيَا
خَلْقَهُ، وَبَعَثَ إِلَى الْجِنَّ وَالْإِنْسِ رُسُلَهُ، لِيَكْتَشِفُوا لَهُمْ عَنْ غِطَائِهَا، وَ لِيَحَدِّثُوا لَهُمْ مِنْ
ضَرَائِهَا، وَ لِيَضْرِبُوا لَهُمْ أَمْثَالَهَا، وَ لِيُبَصِّرُوا لَهُمْ عِيُوبَهَا، وَ لِيَهْجُمُوا عَلَيْهِمْ بِمُعْتَبِرٍ
مِنْ تَصَرُّفِ مَصَاحِبِهَا وَ أَسْقَامِهَا، وَ حَلَالِهَا وَ حَرَامِهَا، وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لِلْمُطِيعِينَ مِنْهُمْ

وَالْعَصَاةِ مِنْ جَنَّةٍ وَ نَارٍ، وَ كَرَامَةِ وَ هَوَانٍ. أَحْمَدُهُ إِلَى نَفْسِهِ كَمَا اسْتَحْمَدَ إِلَى خَلْقِهِ،

وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا، وَ لِكُلِّ قَدْرٍ أَجَلًا، وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که بدون اینکه دیده شود شناخته شده، و بی هیچ زحمت و مشقتی (جهان را) آفریده است. با قدرت خویش مخلوقات را آفرید و با عزتش گردنکشان را تسلیم خود ساخت و با جود و سخایش بر همه بزرگان برتری جست. او کسی است که خلق خود را در دنیا سکونت داد و رسولانش را به سوی جنّ و انس مبعوث ساخت، تا پرده از چهره دنیا برای آنها برگیرند و آنان را از زیانهایش بر حذر دارند، برای آنها (از بیوفایی دنیا) مثلها زنند و عیوب دنیاپرستی را به ایشان نشان دهند همچنین با بیانات قوی و کوبنده، آنچه را که مایه عبرت است از تندرستی ها و بیماریها، که یکی بعد از دیگری ظاهر می شود، برای آنها بیان کنند. و نیز حلالها و حرامهای این دنیا و آنچه را

خداوند (در سرای دیگر) برای مطیعان و عاصیان از بهشت و دوزخ و احترام

و تحقیر

[92]

فراهم ساخته به آنان گوشزد کنند. او را آن گونه ستایش می کنم که از بندگانش

خواسته است. او برای هر چیز اندازه ای قرار داده و برای هر اندازه ای

سرآمدی و برای هر سرآمدی حساب دقیقی تعیین کرده است.

شرح و تفسیر

نقش پیامبران در هدایت امتها

قابل توجه این که «ابن ابی الحدید معتزلی» هنگامی که به این خطبه می رسد

سخت تحت تأثیر فصاحت و بلاغت آن قرار می گیرد. سپس به مقایسه آن با

یکی از بهترین خطبه هایی که نویسنده معروف عرب (ابن ابی الشحماء

عسقلانی) ایراد کرده می پردازد. و ضعفهای آن خطبه را در برابر این خطبه

امیرمؤمنان (علیه السلام) روشن می نماید، و نتیجه می گیرد که چنین عباراتی

جز از مثل علی (علیه السلام) صادر نمی شود. وی متعصبانی را که گاه

می کوشند خطبه های نهج البلاغه را به غیر امام نسبت دهند سخت نکوهش

می کند و آنها را پیروان هوا و هوس می شمردند. (1)

به هر حال امام (علیه السلام) در آغاز این خطبه می فرماید: «ستایش مخصوص

خداوندی است که بدون اینکه دیده شود شناخته شده است و بی هیچ زحمت و

مشقتی آفریدگار است. با قدرت خویش مخلوقات را آفرید و با عزتتش گردنکشان

را بنده خود ساخت و با جود و سخایش بر همه بزرگان برتری جست»؛ (الْحَمْدُ

لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَا، وَ الْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ مَنصَبَةٍ (2). خَلَقَ الْخَلَائِقَ بِوُدْرَتِهِ،

وَ اسْتَعْبَدَ الْأَرْبَابَ بِعِزَّتِهِ، وَ سَادَ الْعُظَمَاءَ بِجُودِهِ).

بی شك رؤیت و مشاهده، ویژه جسمانیات است و خداوند برتر و بالاتر از آن

است که

2. «منصبه» مصدر میمی از ریشه «نصب» بر وزن «غضب» به معنای تعب

و خستگی است. مصدر در اینجا معنای اسم مصدری دارد.

[93]

جسم باشد و خستگی و زحمت به دنبال انجام کارها مخصوص کسانی است که قدرت محدودی دارند. آن کس که همه صفات او نامحدود است برای آفرینش جهان، کمترین مشقت و خستگی به وجودش راه نمی یابد. آفرینش این جهان برای او حتی آسان تر از آن است که ما چهره دوست خود را در يك لحظه تصور می کنیم و نیز قدرت قدرتمندان در برابر او ناچیز است. با يك طوفان، صاعقه مرگبار، زلزله، سیلاب عظیم، همه چیز را می تواند بر هم زند و از درون آب و هوا و زمینی که وسیله حیات و مرکز آرامش انسان است مرگ او را به سویش سوق دهد.

جمله «و سَادَ الْعُظْمَاءَ بِجُودِهِ» اشاره لطیفی به این حقیقت است که انسان از طریق جود و بخشش، بزرگ می شود هر قدر سخاوتش بیشتر باشد عظمتش بیشتر خواهد بود؛ ولی چون همه مواهب و نعمتهای زمین و آسمان از سوی

اوست و خوان نعمتش را همه جا گسترده و همه را مشمول عنایت‌های خود

ساخته است، از هر عظیمی عظیم‌تر است.

سپس به دنبال بیان گوشه‌ای از صفات والای پروردگار، آفرینش انسان و هدف

از خلقت او و برنامه تعلیم و تربیت انبیا را مورد توجه قرار داده، می‌فرماید:

«او کسی است که خلق خود را در دنیا سکونت داد و رسولانش را به سوی جنّ

و انس مبعوث ساخت»؛ **(وَ هُوَ الَّذِي أَسْكَنَ الدُّنْيَا خَلْقَهُ، وَ بَعَثَ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ**

رُسُلَهُ).

آن گاه به هدف بعثت انبیا اشاره کرده و آن را در چند چیز خلاصه می‌کند،

می‌فرماید: «هدف از این بعثت آن بود که پرده از چهره (زشت) دنیا برای آنها

برگیرند و آنان را از زیانهایش بر حذر دارند و برای آنها (از بی‌وفایی دنیا)

مَنْلَهَا زَنَدَ وَ عِيُوبَ دُنْيَا پَرَسْتِي رَا بَه ايشان نشان دهند»؛ (لِيَكْشِفُوا لَهُمْ عَن

غِطَائِهَا، وَ لِيُحَدِّرُوهُمْ مِنْ ضَرَائِهَا، وَ لِيَضْرِبُوا لَهُمْ أَمْثَالَهَا، وَ لِيَبْصُرُوهُمْ عِيُوبَهَا).

آری زرق و برق دنیا غفلت آور و عیش و نوش آن، فریبنده و مال و مقامش

گمراه‌کننده است. به همین دلیل یکی از برنامه‌های اصلی پیامبران الهی

هشدارهای پی در پی به انسانهاست تا از هدف اصلی خلقت غافل نشوند و به

دانه هایی که در دام است مشغول

[94]

نگردند و به جای این که دنیا را پلی برای عبور بنگرند یا منزلگاهی که در

وسط راه يك شب در آن توقف می کنند، محل اقامت خود نسازند.

در ادامه این سخن به چند بخش دیگر از اهداف انبیا اشاره کرده، می فرماید:

«هدف این بود که با بیانات قوی و کوبنده، آنچه را که مایه عبرت است از

تندرستی ها و بیماریها که یکی بعد از دیگری ظاهر می شود برای آنها بیان

کنند همچنین حلالها و حرامهای این دنیا و آنچه را خداوند (در سرای دیگر)

برای مطیعان و عاصیان از بهشت و دوزخ و احترام و تحقیر فراهم ساخته به

آنان گوشزد کنند»؛ (و لِيَهْجُمُوا (1) عَلَيْهِمْ بِمُعْتَبَرٍ (2) مِنْ تَصَرُّفِ مَصَاحِحِهَا (3) وَ

أَسْقَامِهَا، وَ حَلَالِهَا وَ حَرَامِهَا، وَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لِلْمُطِيعِينَ مِنْهُمْ وَالْعُصَاةِ مِنْ جَنَّةٍ وَ

نَارٍ، وَ كَرَامَةٍ وَ هَوَانٍ).

اشاره به اینکه انبیا افزون بر آنچه گذشت، سه هدف مهم دیگر را برای هدایت انسانها با قوی ترین بیان دنبال می کردند؛ نخست بیان درسهای عبرت که در این زندگی چند روزه دنیاست. از جمله افراد تندرست و نیرومندی را می بینیم که ناگهان به بستر بیماری می افتند و قدرت بر حرکت ندارند و بیماران دم مرگ را می بینیم که ناگهان از بستر بر می خیزند و همچون افراد تندرست راه فعالیت‌های زندگی را در پیش می گیرند. دیگری بیان حلالها و حرامهاست که بخش مهمی از دعوت انبیا را در بر می گیرد و منطقه امن را از منطقه ناامن نشان می دهد. سوم بیان پاداش ها و کیفرهای مادی و معنوی است – مادی، مانند بهشت و دوزخ و معنوی، مانند احترام و تحقیر است – همه اینها می تواند

1. «یهجموا» از ریشه «هجوم» به معنای ورود ناگهانی یا حمله ناگهانی است و

در بعضی از موارد معنای قوه و قدرت، در آن منظور است.

2. «معتبر» اسم مفعول است از ریشه «عبرت» در اصل به معنای عبور از

چیزی است و چون حوادث عبرت انگیز انسان را از چیزی به چیز دیگر که

همانند است عبور می دهد به آن عبرت می گویند، بنابراین معتبر به هر چیزی گفته می شود که مایه عبرت باشد و بتوان از آن برای حوادث مشابه پند گرفت.

3. «مصاح» جمع «مصحه» به معنای اسم مصدر از ریشه صحت است،

بنابراین به معنای حالت تندرستی است.

[95]

انگیزه ای برای اطاعت فرمان حق باشد. (1)

تعبیر «لِيَهْجُمُوا» اشاره به این است که پیامبران الهی با بیانات رسا و تعبیرات آمیخته با انواع تأکیدها که در شنونده تأثیر مهمی بگذارد اهداف تبلیغی خود را

دنبال می کردند.

در پایان این بخش بار دیگر امام (علیه السلام) به حمد و ستایش الهی باز

می گردد و عرضه می دارد: «او را آن گونه ستایش می کنم که (با بخشش

نعمتها) از بندگانش خواسته است»؛ (أَحْمَدُهُ إِلَى نَفْسِهِ كَمَا اسْتَحْمَدَ إِلَى خَلْقِهِ).

در اینکه مجموع این جمله چه مفهومی را می‌رساند، شارحان نهج البلاغه غالباً به ابهام گذر کرده‌اند؛ ولی با توجه به اینکه جمله «**اسْتَحْمَدَ إِلَىٰ فُلَانٍ**» از نظر لغت مفهومی این است که به او نیکی کرد تا حمدش کنند(2)، مفهوم جمله این می‌شود که من او را آن گونه حمد می‌کنم که (با بخشش نعمتها) از بندگانش خواسته است.

در پایان این بخش به آغاز خطبه باز می‌گردیم و از محدود بودن زندگی دنیا و حساب دقیقی که بر این جهان حاکم است سخن می‌گوییم و می‌فرماییم: «خداوند برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده و برای هر اندازه‌ای سرآمدی و برای هر سرآمدی حساب دقیقی مقرر داشته است»؛ (و **جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا، وَ لِكُلِّ قَدْرٍ أَجَلًا، وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا**).

آری! همه ذرات این عالم حساب دارد و همه چیز در لوح محفوظ ثبت است همان گونه که تمام موجودات این عالم سرآمدی دارند که روزی فرا خواهد رسید و عمرشان پایان می‌گیرد و این درسی است آموزنده برای همه انسانها که

از يك سو بدانند زندگى پايدار نيست و از سوى ديگر بدانند كه حساب همه از جمله اعمال آنها، به طور دقيق محفوظ است.

1. شارحان نهج البلاغه در تفسير اين چند جمله و اين كه «حلالها و

حرامها...» معطوف بر چه چيزى است گفت و گوى زيادى دارند كه غالب آنها

خالى از تكلفات نيست. بهتر آن است كه «حلالها... و ما أعد الله...» عطف بر

«بمعتبر» باشد كه مفهومش اين مى شود: پيامبران الهى سه وظيفه ديگر را كه

در بالا شرح داده شد بر عهده داشتند.

2. المعجم الوسيط، واژه «حمد».

بخش دوم

منها: فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ، وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ. حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ،
وَ ارْتَهَنَ عَلَيْهِمْ أَنْفُسَهُمْ. أَنْتُمْ نُورُهُ، وَ أَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ، وَ قَبَضَ نَبِيَّهٗ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ — وَ قَدْ فَرَعَ إِلَى الْخَلْقِ مِنْ أَحْكَامِ الْهُدَى بِهِ. فَعَظَّمُوا مِنْهُ سُبْحَانَهُ مَا عَظَّمَ مِنْ
نَفْسِهِ، فَإِنَّهُ لَمْ يُخَفِ عَنْكُمْ شَيْئاً مِنْ دِينِهِ، وَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً رَضِيَهُ أَوْ كَرِهَهُ إِلَّا وَ
جَعَلَ لَهُ عِلْماً بَادِئاً، وَ آيَةً مُحْكَمَةً، تَزْجُرُ عَنْهُ، أَوْ تَدْعُو إِلَيْهِ، فَرَضَاهُ فِيمَا بَقِيَ
وَاحِداً، وَ سَخَطَهُ فِيمَا بَقِيَ وَاحِداً. وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرْضَى عَنْكُمْ بِشَيْءٍ سَخَطَهُ عَلَى
مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَ لَنْ يَسَخَطَ عَلَيْكُمْ بِشَيْءٍ رَضِيَهُ مِنْ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ. وَ إِنَّمَا تَسِيرُونَ
فِي أَثَرِ بَيْنٍ، وَ تَتَكَلَّمُونَ بِرَجْعِ قَوْلِ قَدْ قَالَهُ الرَّجَالُ مِنْ قَبْلَكُمْ. قَدْ كَفَاكُمْ مَوْوَنَةً
دُنْيَاكُمْ، وَ حَتَّكُمْ عَلَى الشُّكْرِ، وَ افْتَرَضَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمْ الدُّكْرَ.

ترجمه

قرآن امرکننده و بازدارنده است، خاموش است و گویا، و حجت خداست بر

خلق. خداوند پیمان عمل به آن را از بندگانش گرفته و آنان را در گرو

دستورات قرآن قرار داده است. نور خدا را (در میان بندگان به وسیله آن) کامل

ساخت و دین و آیینش را با آن به حدّ کمال رساند. پیامبرش (صلی الله علیه و آله)

را در حالی از این جهان برد که احکام هدایتگر قرآن را به خلق، رسانده بود.

حال که چنین است خدا را آن گونه بزرگ بشمارید و توصیف کنید که خود (در

قرآن) بیان کرده، خداوند چیزی از دینش را بر شما پنهان ننموده و هیچ مطلبی

را که سبب رضا یا ناخشنودیش باشد و انگذاشته است جز اینکه (در قرآن)

نشانه ای آشکار

[98]

و آیه ای محکم و روشن برای آن قرار داده که از آن باز می دارد یا به سوی

آن دعوت می کند. (بازداشتن از معاصی و دعوت به سوی اطاعت) رضا و

خشم او در گذشته و حال یکسان است. (و این احکام مخصوص به گروه خاصی

نیست) بدانید خداوند هیچ گاه به سبب کاری که بر پیشینیان خشم گرفته خشنود

نمی شود و هرگز بر شما به سبب چیزی که از پیشینیان راضی شده است،
خشمگین نمی گردد. (آری) شما در راه روشنی گام بر می دارید (که همه انبیا
به آن دعوت کرده اند) و همان سخنی را می گوید که بزرگان پیش از شما
گفته اند. خداوند نیاز دنیای شما را برطرف ساخته و شما را به شکر نعمتهایش
ترغیب کرده (تا نعمتش را بر شما افزون کند) و ذکر و یادش را با زبان بر
شما واجب ساخته است (تا دلهایتان همواره بیدار باشد).

شرح و تفسیر

هدایت الهی در سایه قرآن

در بخش اول خطبه امام(علیه السلام) درباره مبدأ و معاد و صفات جمال و
جلال الهی و پاداش و کیفر روز قیامت و همچنین بعثت انبیا و رسولان الهی و
بیان حلال و حرام برای آنها سخن گفت.

در این بخش درباره قرآن مجید که برترین معجزه پیامبر اسلام و جامع ترین دستور العمل تا روز قیامت است سخن می گوید و اوصاف مختلفی برای آن ذکر می کند که همگی دلالت بر جامعیت قرآن دارد.

می فرماید: «قرآن امرکننده و بازداره است، خاموش است و گویا، و حجت خداست بر خلق. خداوند پیمان عمل به آن را از بندگانش گرفته و آنان را در گرو دستورات قرآن قرار داده است»؛ (فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ، وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ. حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. أَخَذَ عَلَيْهِ مِثَاقَهُمْ، وَ ارْتَهَنَ عَلَيْهِمْ أَنْفُسَهُمْ).

[99]

به این ترتیب امام (علیه السلام) هفت وصف مهم را برای قرآن ذکر فرموده است که برای بیان اهمیت قرآن و موقعیت آن کافی است. جمله «**أَمْرٌ زَاجِرٌ، وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ**» در واقع هر کدام دو وصف است برای قرآن که واو عاطفه در میان آنها حذف شده است؛ یعنی قرآن اوامر و نواهی ای دارد و در برابر بعضی از امور که مصلحت در سکوت بوده ساکت شده است و در برابر اموری که آگاهی از آن برای همگان لازم بوده زبان گشوده است، یا اینکه قرآن به

حسب ظاهر خاموش است، زیرا خطوط و نقوشی بیش نیست؛ ولی در حقیقت با

صد زبان سخن می گوید و حقایق را فاش می سازد.

جمله «أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ» اشاره به پیمانی است که به هنگام اظهار ایمان به

توحید و رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) خداوند و پیامبرش از مؤمنان

گرفته اند، زیرا وقتی کسی اظهار ایمان نسبت به این دو اصل می کند مفهومش

تسلیم در برابر فرمان خدا و دستورات پیامبر (صلی الله علیه وآله) است.

یا اینکه خداوند از طریق اعطای عقل، از يك سو و فطرت توحیدی، از سوی

دیگر این پیمان را از راه تکوین از همه انسانها گرفته است تا به فرمانش گردن

نهند و به کتابش عمل کنند.

جمله «وَأَرْثَنَ عَلَيْهِمْ أَنْفُسَهُمْ» اشاره به همان حقیقتی است که در قرآن مجید

آمده و می فرماید: (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ) (1) هر کسی در گرو اعمال

خویش است. همان گونه که عین مرهونه (چیزی را که گرو گذاشته اند) بدون

پرداختن بدهی ها آزاد نمی شود، همچنین تا انسان وظایف الهیش را انجام ندهد

به آزادی و حریت واقعی نخواهد رسید.

در ادامه این سخن، امام(علیه السلام) با بیان دو وصف دیگر برای این کتاب
بزرگ آسمانی، عمق اهمیّت آن را آشکارتر می سازد و می فرماید: «خداوند به
وسیله قرآن، نور خود را (در

1. مدثر، آیه 38.

[100]

میان بندگان) کامل ساخت و دین و آیینش را با آن به حدّ کمال رساند؛ (أَتَمَّ
نُورَهُ، وَ أَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ).

منظور از نور در اینجا همان فیض الهی است که از طریق قرآن به بندگان
رسیده و تعبیر «أَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ» اشاره به آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) (1) است که
با نزول قرآن و پیام ولایت، دین کامل شد.

امام(علیه السلام) در ادامه سخن به بیان جامعیت احکام اسلام و قرآن پرداخته،
می فرماید: «خداوند پیامبرش(صلی الله علیه وآله) را در حالی از این جهان برد

که احکام هدایت قرآن را به خلق، رسانده بود (و حلال و حرام را به طور کامل برای همگان تبیین نمود)؛ (وَقَبْضَ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَقَدْ فَرَعَ إِلَى

الْخَلْقِ مِنْ أَحْكَامِ الْهُدَى بِهِ).

سپس چنین نتیجه گیری می کند؛ «حال که چنین است خدا را آن گونه بزرگ بشمارید که خود (در قرآن) بیان کرده است»؛ (فَعَزَّمُوا مِنْهُ سُبْحَانَهُ مَا عَظَّمَ مِنْ

نَفْسِهِ).

اشاره به اینکه از پیش خود صفاتی برای خدا قرار ندهید و در مقام عبادت و نیایش و تعظیم و تقدیس پروردگار از خود چیزی اختراع نکنید بلکه در همه این امور تابع هدایتها و دستورهای او باشید که در قرآن آمده است (این تعبیر ممکن است اشاره به توقیفی بودن صفات خدا و تعبدی بودن عبادات باشد).

سپس به بیان علت این موضوع می پردازد و می فرماید: «چنان که خداوند چیزی از دینش را بر شما پنهان نکرده است، و هیچ مطلبی را که سبب رضایت او یا ناخشنودیش باشد وانگذاشته، جز اینکه (در قرآن) نشانه ای آشکار و آیه ای محکم و روشن برای آن قرار داده است که از آن باز می دارد یا به سوی آن

دعوت می کند؛ (فَإِنَّهُ لَمْ يُخَفِ عَنْكُمْ شَيْئاً مِنْ دِينِهِ، وَ لَمْ يَبْرُكْ شَيْئاً رَضِيَهُ أَوْ

كَرِهَهُ إِلَّا وَ جَعَلَ لَهُ عِلْماً بَادِئاً(2)، وَ آيَةٌ

1. مائده، آیه 3.

2. «بادی» از ریشه «بَدُو» بر وزن «جبر» به معنای آشکار شدن گرفته شده و

جنبه وصفی دارد و به معنای آشکار و نمایان است.

[101]

مُحْكَمَةً، تَزَجُرُ عَنْهُ، أَوْ تَدْعُو إِلَيْهِ).

به بیان دیگر، خداوند نسبت به همه اوامر و نواهی اتمام حجت فرموده و

رسول خدا در رساندن پیام الهی کوتاهی نکرده؛ اصول را روشن ساخته و

فروع را تبیین کرده است، بنابراین جایی برای ابداعات این و آن نگذاشته است.

در ادامه می فرماید: این احکام مخصوص زمان پیامبر نبود، بلکه «رضا و خشم

(و قانون) او در گذشته و حال و آینده یکسان است»؛ (فَرَضَاهُ فِيمَا بَقِيَ وَاحِدًا، وَ

سَخَطُهُ فِيمَا بَقِيَ وَاحِدًا).

بنابراین نباید بعضی به این بهانه متوسل شوند که احکام عصر پیامبر

مخصوص آن زمان بوده و با تغییر زمان و دگرگونی محیط باید اجتهاد تازه ای

به راه اندازیم! در واقع این جمله امام اشاره به مضمون حدیث معروف نبوی

است: «حَالٌ مُّحَمَّدٌ حَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ

الْقِيَامَةِ».(1)

در ادامه این سخن و در تأکید وحدت برنامه های الهی درباره همه انسانها، اعم

از آیندگان و گذشتگان و حال، می افزاید: «بدانید خداوند هیچ گاه از شما خشنود

نمی شود به کاری که بر پیشینیان به سبب آن، خشم گرفته، و هرگز بر شما

خشمگین نمی شود به چیزی که از پیشینیان راضی شده است. (آری) شما در

راه روشنی گام بر می دارید (که همه انبیا به آن دعوت کرده اند) و همان

سخنی را می گویند که بزرگان پیش از شما گفته اند»؛ (وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرْضَى

عَنكُمْ بِشَيْءٍ سَخِطَهُ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَ لَنْ يَسْخَطَ عَلَيْكُمْ بِشَيْءٍ رَضِيَهُ مِمَّنْ كَانَ

قَبْلَكُمْ. وَ إِنَّمَا تَسِيرُونَ فِي أَثَرِ بَيْنٍ، وَ تَتَكَلَّمُونَ بِرَجْعِ قَوْلِ قَدْ قَالَهُ الرَّجَالُ مِنْ

قَبْلِكُمْ).

همه این تعبیرات اشاره به آن است که اصول تعلیمات انبیا و رجال وحی یکی

است و برنامه سعادت و تکامل انسانها که از سوی خدا به وسیله مردان وحی

ابلاغ شده است

1. الکافی، جلد 1، باب البدع و الرأی و المقاییس، حدیث 19.

[102]

یکسان است، هر چند با گذشت زمان تکامل بیشتری یافته است و این در واقع

یکی از شاخه های توحید است. این همان چیزی است که قرآن مجید می گوید:

«(أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ

وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ) ; پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او

نازل شده ایمان آورده است و مؤمنان نیز همگی به خدا و فرشتگانش و کتابهای

او و رسولانش ایمان آورده اند (و می گویند) ما در میان هیچ يك از رسولان او

فرق نمی گذاریم (و به همه ایمان داریم)». (1)

امام (علیه السلام) در پایان این بخش به چند نکته پر اهمیت اشاره کرده،

می فرماید: «خداوند نیاز دنیای شما را برطرف ساخته و شما را به شکر

نعمتهایش ترغیب کرده (تا نعمتش را بر شما افزون کند) و ذکر و یاد خود را با

زبانهایتان بر شما واجب ساخته است (تا دلهایتان همواره بیدار باشد)»; (قَدْ كَفَّأكُمْ

مَوْؤَنَةً دُنْيَاكُمْ، وَ حَتَّكُمْ عَلَى الشُّكْرِ، وَ افْتَرَضَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمُ الذِّكْرَ).

اشاره به اینکه از يك سو شما را مشمول انواع نعمتها ساخته و به حکم (وَسَخَّرَ

لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ) (2) و (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ

جَمِيعاً) (3) همه مواهب زمین و آسمان را از نور آفتاب گرفته تا باران حیاتبخش

و نسیم روح پرور و چشمه ها و نهرها و منابع زیرزمینی و رو زمینی، همه را

مسخر شما کرده است. از سوی دیگر، به شما دستور شکرگزاری داده، همان

کاری که موجب فزونی نعمت و بقای مواهب الهی و الطاف او خواهد شد. از

سوی سوم شما را وادار به یاد او کرده، یادی که مایه آرامش دلها و نجات از

چنگال شیطان است: «(أَلَا يَذْكُرُ اللهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) ; بدانید با ذکر خدا دلها

آرامش می پذیرد.»(4) «(إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا

هُمْ

1. بقره، آیه 285.

2. جاثیه، آیه 13.

3. بقره، آیه 29.

4. رعد، آیه 28.

[103]

مُبْصِرُونَ) ; آنها که تقوا پیشه کنند هنگامی که وسوسه ای از شیطان به آنها

می رسد به یاد خدا می افتند و بینا می شوند (و راه نجات را پیدا

می کنند)»(1).

اینکه ملاحظه می شود امام(علیه السلام) از میان همه اعمال واجب و مستحب بر ذکر زبانی تکیه کرده به جهت آن است که ذکر با زبان، مایه بیداری دل است و این بیداری سرچشمه اصلی حرکت به سوی خیر و سعادت است. افزون بر این اگر زبان در اختیار ذکر خدا قرار نگیرد در اختیار شیطان قرار خواهد گرفت و می دانیم که بخش مهمی از گناهان کبیره با زبان انجام می شود. این نکته نیز حائز اهمیت است که توجه به نعمتها و شکر منعم در برابر نعمتها، پایه اصلی معرفه الله است همان گونه که در علم عقاید آمده است.

نکته ها

1. یکسان بودن حکم خدا در اولین و آخرین

از نکات مهمی که در این بخش از خطبه، امام بر روی آن تأکید می کند یکسان بودن اصول احکام الهی در میان همه اقوام و ملل و گذشتگان و مردم امروز و فرداست.

توضیح این که تاریخ بشر در گذشته و حال شاهد و ناظر انواع تبعیض ها در میان اقوام و ملل در وضع قوانین و احکام عرفی بوده است؛ گروهی به جهت رنگ پوست و گروه دیگری به موجب طبقه اجتماعی خاص خود، احکام متفاوتی با دیگران داشتند و در واقع خون سفید پوستان رنگین تر از رنگین پوستان بوده و طبقه اشراف از نظر قوانین، امتیازات ویژه ای بر دیگران داشتند.

اسلام آمد و با شعار معروف مساوات نژادها و رنگها و قومیتها خط بطلان بر

امتیازات

1. اعراف، آیه 201.

[104]

قومی و نژادی و قبیله‌گی و طبقات اجتماعی کشید.

معروف است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در ایام حج در سرزمین منا در حالی که بر شتری سوار بود و رو به سوی مردم فرمود: «يا أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا لِأَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ إِلَّا بِالتَّقْوَى. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟

قالوا نَعَمْ! قالَ لِيَبْلُغَ الشَّاهِدُ الغَائِبَ؛ ای مردم بدانید! خدای شما یکی است و

پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاهپوست بر گندمگون(1) و نه گندمگون بر سیاهپوست مگر به تقوا. آیا من دستور الهی

را ابلاغ کردم؟ همه گفتند: آری! فرمود: این سخن را حاضران به غایبان

برسانند». (2)

این سخن را پیامبر تنها در اجتماع عظیم منا نفرمود، بلکه در موارد دیگر نیز

به عنوان یکی از اصول مسلم اسلام به آن اشاره کرد از جمله در حدیثی

می خوانیم: «روزی سلمان فارسی وارد مجلس پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)

شد، او را گرامی داشتند و به موجب فضیلتها و سن و سالش در صدر مجلس

جای دادند، در این هنگام عمر وارد شد و با اعتراض گفت: «مَنْ هَذَا الْعَجَمِيُّ»

الْمُنْتَصِرُ فِيمَا بَيْنَ الْعَرَبِ؛ این مرد عجمی که در میان عربها صدر نشین شده

کیست؟» پیغمبر بر فراز منبر رفت (کاری که در مواقع بیان يك حکم عام و اساسی انجام می گرفت) و خطبه خواند و فرمود: «إِنَّ النَّاسَ مِنْ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا مِثْلُ أَسْنَانِ الْمِشْطِ؛ لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْأَعْجَمِيِّ وَ لَا لِلْأَحْمَرِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالتَّقْوَى، سَلْمَانُ بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ وَ كَثْرٌ لَا يَنْقَدُ، سَلْمَانٌ مِمَّا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ مردم از زمان آدم تا به امروز همگی مانند دندانهای شانه مساوی هستند، عرب فضیلتی بر عجم ندارد و گندمگون فضیلتی بر سیاه پوست مگر به تقوا، سلمان دریایی است که پایان نمی گیرد و

1. «احمر» به معنای سرخپوست نیست، بلکه به معنای گندمگون است، زیرا

سفیدپوستان آن محیط در واقع گندمگون بودند.

2. تفسیر قرطبی، جلد 9، صفحه 61-62.

گنجی است که تمام نمی شود، سلمان از ما اهل بیت است.» (1)

این حدیث به خوبی نشان می دهد که نه تنها انسانهایی که در يك عصر زندگی می کنند در برابر اصول قوانین الهی یکسانند، بلکه انسانهایی که در طول تاریخ بشریت بر صفحه زمین گام نهاده اند در شرایط همگون یکسانند و با توجه به اینکه امتیازات قبیلگی در میان عرب و امتیازات نژادی و طبقاتی در سطح جهان آن روز سخت مورد توجه بود، این حکم اسلام درخشندگی فوق العاده ای دارد.

کلام امام امیرمؤمنان(علیه السلام) در خطبه بالا تأکیدی بر همین موضوع است که می فرماید: آنچه را خدا برای اقوام پیشین پسندیده و راضی شده، برای شما هم پسندیده است و آنچه مورد خشم و نفرت بوده، هم اکنون نیز چنین است. با توجه به اینکه خلیفه دوم هنگامی که به حکومت رسید بار دیگر امتیازات جاهلی از جمله امتیاز عرب را بر عجم – طبق تواریخ شیعه و اهل سنت – برقرار کرد این بیان امام نیز در ادامه بیانات پیامبر است، ارزش فوق العاده ای دارد.

این سخن را با جمله ای از خطبه حجة الوداع که پیامبر اکرم در آنجا اصول قوانین اسلام را برای همگان بیان فرمود پایان می دهیم: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبَّكُمْ

وَاحِدٌ وَ إِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ كُلُّكُمْ لِأَدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرَابٍ، (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ) وَ

لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجْمِيٍّ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى ; أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: فَلْيَبْلُغْ

الشَّاهِدُ الْغَائِبَ؛ ای مردم پروردگار شما یکی است و پدر شما همه یکی، شما

فرزندان آدم و آدم از خاک بود. گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین

شماست. عرب بر عجم برتری ندارد مگر به تقوا. ای مردم آیا من دستور خدا

را به شما رساندم؟ همگی گفتند: آری، فرمود: حاضران این مطلب را به غایبان

برسانند». (2)

1. بحار الانوار، جلد 22، صفحه 348.

2. بحار الانوار، جلد 73، صفحه 350.

در آغاز این بخش از خطبه، امام(علیه السلام) فرمود: قرآن خاموش است و

گویا، این در حالی است که در خطبه 125 در داستان حکمین چنین فرمود:

«هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْتُورٌ بَيْنَ الدَّقَّتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا يُبَدِّئُ لَهُ مِنْ

تَرْجُمان. وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ؛ این قرآن خطوطی است که در میان دو جلد

مستور و پنهان شده است با زبان سخن نمی گوید و نیازمند به ترجمان است و

تنها انسانها می توانند از آن سخن بگویند» قریب به این معنا در خطبه 158 نیز

آمده است.

آیا این دو تعبیر با هم منافات ندارد؟ پاسخ این است که منظور از ناطق بودن

قرآن این است که با لسان عربی مبین احکام خدا را بیان کرده است. هر کسی

آماده پذیرش باشد او را به سوی خود فرا می خواند و به خیر و سعادت هدایت

می کند، بنابراین برای حق طلبان کاملاً گویاست؛ ولی کسانی که از روی

تعصب و لجاج به نزاع برخاسته اند پیام قرآن را نمی شنوند و اگر بشنوند

نشنیده می انگارد. برای این افراد باید قاضی و حکم عادلانه باشد که پیام قرآن را

به آنها برساند و اتمام حجت کند. مثلاً در داستان جنگ صفین، قرآن پیام

روشنی داشت و می فرمود: «(فَإِنْ بَغْتُمْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي

حَتَّى تَقِيَّءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ) ; هرگاه گروهی طغیان کنند و بر دیگر مسلمین ستم روا دارند با آنها پیکار کنید تا تسلیم حق شوند». (1) بر همه واضح بود که علی(علیه السلام) اضافه بر اینکه از سوی خدا به خلافت پیامبر منصوب شده بود، از سوی قاطبه مؤمنان و اکثریت قریب به اتفاق مهاجر و انصار نیز برای خلافت پذیرفته شده بود و معاویه و لشکر شام یاغیان و طاغیان بودند که می خواستند خود را بر مسلمین تحمیل کنند ولی چون در برابر حکم خدا لجاجت و سرسختی نشان می دادند لازم بود کسی به عنوان حکم آنها را به سوی حق رهنمون شود، هر چند متأسفانه حکمیت در مسیر صحیحی قرار نگرفت و نتیجه مطلوبی نداد.

1. حجرات، آیه 9.

بخش سوم

وَ أَوْصَاكُمْ بِالْقَوَى، وَ جَعَلَهَا مُنْتَهَى رِضَاهُ، وَ حَاجَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ. فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي
أَنْتُمْ بَعِيْنِهِ، وَ نَوَاصِيَكُمْ بِيَدِهِ، وَ تَقَلُّبُكُمْ فِي قَبْضَتِهِ. إِنْ أَسْرَرْتُمْ عِلْمَهُ، وَ إِنْ أَعْلَنْتُمْ
كِتَابَهُ؛ قَدْ وَكَّلَ بِذَلِكَ حَفْظَةَ كِرَامَا، لَا يُسْقِطُونَ حَقًّا، وَ لَا يُثْبِتُونَ بَاطِلًا. وَاعْلَمُوا أَنَّهُ
(مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا) مِنَ الْفِتَنِ، وَ نُورًا مِنَ الظُّلْمِ، وَ يُخَلِّدْهُ فِيْمَا اسْتَهْت
نَفْسُهُ، وَ يُنْزِلْهُ مَنْزِلَ الْكِرَامَةِ عِنْدَهُ، فِي دَارِ اصْطِنَاعِهَا لِنَفْسِهِ؛ ظِلُّهَا عَرْشُهُ، وَ
نُورُهَا بَهْجَتُهُ، وَ زُورَارُهَا مَلَائِكَتُهُ، وَ رُفَقَاؤُهَا رُسُلُهُ؛ فَبَادِرُوا الْمَعَادَ، وَ سَابِقُوا
الْأَجَالَ، فَإِنَّ النَّاسَ يُوشِكُ أَنْ يَنْقَطِعَ بِهِمُ الْأَمَلُ، وَ يَرَهُفَهُمُ الْأَجَلُ، وَ يُسَدَّ عَنْهُمْ بَابُ
التَّوْبَةِ. فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي مِثْلِ مَا سَأَلَ إِلَيْهِ الرَّجْعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَ أَنْتُمْ بَنُو سَبِيلِ،
عَلَى سَفَرٍ مِنْ دَارٍ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ، وَ قَدْ أُوذِنْتُمْ مِنْهَا بِالْأَرْتِحَالِ، وَ أَمِرْتُمْ فِيهَا بِالزَّادِ.

ترجمه

خداوند شما را به تقوا سفارش فرموده و آن را آخرین مرحله خشنودی و
خواست خویش از بندگان قرار داده است، پس تقوای الهی پیشه کنید. تقوا در

برابر خداوندی که همواره در پیشگاه او حاضرید، زمام امور شما به دست اوست و حرکات شما در اختیار وی قرار دارد. او کسی است که اگر کار خود را پنهان کنید می داند و اگر آشکار سازید ثبت می کند، پاسداران و الامقامی برای ثبت اعمال شما گماشته که از هیچ حقی غفلت نمی‌ورزند و چیزی را بیهوده ثبت نمی کنند. بدانید آن کس که تقوا پیشه کند خداوند

[108]

راهی برای رهایی از فتنه ها به رویش می گشاید و نوری در دل تاریکیها به او اعطا می کند، او را در آنجا که دوست دارد و به آن علاقه مند است (در بهشت) برای همیشه مخلّد می سازد و در جایگاه والایی نزد خود در سرایی که آن را برای خاصّان خویش ساخته است جای می دهد. همان جایی که سایه اش از عرش خداست و نور و روشنایی اش جمال اوست، زائرانش فرشتگان و یارانش پیامبران خدا هستند. حال که چنین است به سوی معاد (با اعمال صالح) بر یکدیگر سبقت جوید و بر سرآمد زندگی خود پیشی گیرید، زیرا نزدیک است آرزوهای مردم قطع گردد و مرگ آنها را در آغوش کشد و درهای توبه به

رویشان بسته شود (بدانید) شما همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند;
مرگشان فرا رسید و تقاضای بازگشت به این جهان کردند (اما پذیرفته نشد) و
همچون رهروانی در حال کوچ کردن از خانه ای هستید که خانه شما نیست،
فرمان کوچ به شما داده شده و دستور تهیه زاد و توشه (از این سرا) را نیز به
شما داده اند.

شرح و تفسیر

جایگاه عظیم تقوا

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه با تأکید هر چه بیشتر دعوت به تقوا و
دلیل آن را ذکر می فرماید. سپس از آثار تقوا سخن می گوید و در ادامه درباره
ناپایداری دنیا و سفر آخرت و زاد و توشه آن که تقواست شرح پرمعنایی
می دهد.

نخست می فرماید: «خداوند شما را به تقوا سفارش کرده و آن را آخرین مرحله

خشنودی و خواست خویش از بندگان قرار داده است»؛ (وَأَوْصَاكُمْ بِالتَّقْوَى، وَ

جَعَلَهَا مِنْتَهَى رِضَاةٍ، وَحَاجَّتَهُ مِنْ خَلْقِهِ).

این عبارت نشان می دهد که تقوا برترین خواست پروردگار از بندگان و

بالاترین افتخار برای همگان است. و هماهنگ با آیات قرآنی است که می گوید:

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ

[109]

أَتْقَاكُمْ)(1)، (وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى)(2)، (تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ

عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا)(3) و بالاترین بها را برای تقوا قائل شده است.

حقیقت این است که تقوا احساس مسئولیت از درون است از يك سو زاینده ایمان

قوی است و از سوی دیگر سرچشمه اطاعت و پرهیز از گناه است.

تعبیر به حاجت در مورد خداوند؛ نه به این معناست که خداوند احتیاج به بندگان

دارد. حاجت در لغت تنها به معنای نیاز و فقر نیست، بلکه گاه به معنای

درخواست نیز آمده است.

امام (علیه السلام) در ادامه این سخن به بیان دلیل رعایت تقوای شدید در پیشگاه

الهی پرداخته، می فرماید: «پرهیزکاری در برابر خداوندی پیشه کنید که همواره

در پیشگاه او حاضرید و زمام شما به دست اوست و حرکات شما در اختیار او

قرار دارد»: (فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بَعِيْنُهُ، وَ نَوَاصِيْكُمْ (4) بِيَدِهِ، وَ تَقَلُّبُكُمْ (5) فِي

قَبْضِيْتِهِ).

آری عالم محضر خداست و زمام اختیار همه به دست اوست، هر چند بندگان را

در اعمالشان آزاد قرار داده؛ ولی این آزادی به معنای سلب قدرت از ذات پاک

او نیست.

در ادامه برای تأکید بیشتر می افزاید: «کسی که اگر کار خود را پنهان کنید

می داند و اگر آشکار سازید می نویسد. پاسداران و الامقامی برای ثبت اعمال

شما گماشته که از حفظ هیچ حقی غفلت نمی‌ورزند و چیزی را بیهوده ثبت

نمی کنند»؛ (إِنْ أَسْرَرْتُمْ عِلْمَهُ، وَ إِنْ أَعْلَنْتُمْ كِتَابَهُ ; قَدْ وَكَّلَ بِذَلِكَ حَفَظَةَ كِرَامًا، لَا

يُسْقِطُونَ حَقًّا، وَ لَا يُثْبِتُونَ بَاطِلًا).

1. حجرات، آیه 13.

2. بقره، آیه 197.

3. مریم، آیه 63.

4. «نواصی» جمع «ناصیة» به معنای موهای پیش سر و اشاره به قدرت قاهره

خداوند و کنایه از سلطه او بر همه چیز است.

5. «تقلب» در اینجا به معنای «تصرف» و هرگونه دگرگونی است، اشاره به

این که همه حرکات شما در دست قدرت اوست.

[110]

در قرآن مجید نیز می خوانیم: «(وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ

الصُّدُورِ)(1) ; سخنان خود را پنهان سازید یا آشکار کنید (تفاوتی نمی کند) او

از آنچه در درون سینه هاست آگاه است.» نیز می فرماید: «(وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ

* كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ(2) ; و بی شك نگهبانانی بر شما گمارده

شده والا مقام و نویسنده (اعمال نيك و بد شما) که می دانند شما چه می کنید».

بدیهی است ثبت اعمال به وسیله فرشتگان حافظ اعمال، برای تأکید است و گرنه

از جمله های قبل به خوبی روشن شد که آشکار و پنهان و همه چیز در زمین و

آسمان در برابر علم خدا یکسان است.

با توجه به این که جمله «قَدْ وَكَلَّ بِذَلِكَ» ; خداوند برای کتابت گروهی را مأمور

کرده است» و با توجه به این که کتابت اعمال آشکار را به اعمال محدود ساخته

«وَ إِن أَعْلَنُكُمْ كَتَبَهُ» چنین استفاده می شود که فرشتگان الهی مأموریت ندارند

همه اعمال پنهانی را بنویسند و خداوندی که ستار العیوب است بخشی از این

اعمال را از قلمرو اطلاع آنها خارج ساخته و تنها در اختیار خودش قرار داده

است و این حکایت از نهایت لطف او می کند.

در دعای کمیل نیز می خوانیم: «وَكَلَّ سَيِّئَةَ أَمْرَتَ بِإِثْبَاتِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ الَّذِينَ

وَكَلَّتْهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي وَجَعَلْتَهُمْ شُهُودًا عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي وَكُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ

عَلَيَّ مِنْوَرًا يَهُمُّو الشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ وَبِرَحْمَتِكَ أَخْفَيْتَهُ وَبِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ» ; خداوندا

گناهان مرا ببخش هر گناهی که فرشتگان والا مقام را مأمور ثبت آن کرده ای
همان ها که مأموریت دارند همه آنچه را از من سر می زند بنویسند و آنها را
افزون بر اعضای من گواه من قرار دادی و تو در ماورای آنها مراقب آنان
هستی و گواه بر چیزی هستی که از آنها پنهان شده است (آری) به رحمتت آن
را پنهان سختی و به سبب فضلست مستور داشتی».

1. ملك، آیه 13.

2. انفطار، آیات 10 – 12.

[111]

سپس امام(علیه السلام) به بیان آثار و برکات تقوا می پردازد و در عبارت کوتاه
و بسیار پرمعنایی چهار نتیجه برای تقوا و پرهیزکاری ذکر می کند. در بیان
اولین و دومین اش می فرماید: «بدانید آن کس که تقوا پیشه کند، خداوند راهی
برای رهایی از فتنه ها به رویش می گشاید و نور در دل تاریکیها به او اعطا

می کند»؛ (وَاعْلَمُوا أَنَّهُ (مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا) مِنَ الْفِتْنِ، وَ تُورَا مِنْ

الظُّلْمِ).

قسمت اول این سخن برگرفته از آیه شریفه: (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ

مَخْرَجًا)(1) است. در حدیثی از ابوذر غفاری نقل شده که پیامبر اکرم(صلی الله

علیه وآله) فرمود: «إِنِّي لَأَعْلَمُ آيَةً لَوْ أَخَذَ بِهَا النَّاسُ لَكَفَفَتْهُمْ: (وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ

لَهُ مَخْرَجًا) فَمَا زَالَ يَقُولُهَا وَ يُعِيدُهَا; من آیه ای را می دانم که اگر همه انسانها

دست به دامن آن زنند برای حل مشکلاتشان کافی است... پس آیه (وَ مَنْ يَتَّقِ

اللَّهِ) را تلاوت کرد و بارها تکرار نمود».(2)

قسمت دوم برگرفته از آیات دیگر است؛ مانند «(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ

يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا); ای کسانی که ایمان آورده اید اگر تقوای الهی پیشه کنید برای

شما وسیله جداسازی حق از باطل (و روشن بینی خاصی که در پرتو آن حق را

از باطل خواهید شناخت) قرار می دهد».(3)

در سومین و چهارمین ثمره پربار تقوا می فرماید: «خداوند او را در آنچه

دوست دارد و علاقه مند است (یعنی بهشت) برای همیشه مخد می سازد و در

جایگاه والایی نزد خود در سرایی که آن را برای (خاصان) خویش ساخته است

جای می دهد؛ (وَ يُخَلِّدُهُ فِيمَا اشْتَهَتْ نَفْسُهُ، وَ يُنْزِلُهُ مَنْزِلَ الْكَرَامَةِ عِنْدَهُ، فِي دَارِ

اصْطَنَعَهَا (4) لِنَفْسِهِ).

در این عبارت نتیجه تقوا را بیرون رفتن از فتنه ها و برطرف شدن ظلمتها از

صحنه زندگی پرهیزکاران در این جهان و خلود در مواهب مادی و معنوی در

آن جهان ذکر کرده

1. طلاق، آیه 2.

2. تفسیر مجمع البیان، جلد 10، صفحه 306.

3. انفال، آیه 29.

4. «اصطنع» یعنی آن را ساخته و پرداخته (از ریشه «صنع» گرفته شده

است).

است. در واقع خداوند میان نعمتهای مادی و معنوی این جهان و مادی و معنوی آن جهان را برای پرهیزگاران جمع می کند و جمله های بالا هر کدام اشاره به یکی از این نعمتهاست.

جمله «**اصْطَنَعَهَا لِنَفْسِهِ**» یا اشاره به این است که خداوند منزلگاه خاص آخرت را برای خاصان خویش آفریده یا از قبیل تعبیراتی همچون «بیت الله» و «شهرالله» است که اشاره به عظمت و اهمیّت آن سراسر است.

سپس در شرح اوصاف این جایگاه ویژه می فرماید: «همان جایی که سایه اش از عرش خداست و نور و روشنایی اش جمال اوست، زائرانش فرشتگان و یارانش پیامبران خدا هستند»؛ (**ظِلُّهَا عَرْشُهُ، وَ نُورُهَا بَهْجَتُهُ، وَ زُورُهَا مَلَائِكَتُهُ، وَ رُفَقَاؤُهَا رُسُلُهُ**).

راستی چه جایگاه والایی است جایی که مافوق زمین و آسمان و در سایه عرش خداست. پرتو انوار الهی آن را روشن کرده و فرشتگان او هر دم به زیارت انسان می آیند و او با پیامبران بزرگ همنشین است. اوصافی که شنیدنش انسان را به وجد می آورد، پس دیدنش چگونه خواهد بود.

قرآن مجید نیز می گوید: «(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ

عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) ; و کسانی

که خدا و پیامبر را اطاعت کنند (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهند بود

که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده ; از پیامبران و صدیقان و شهدا و

صالحان و آنها رفیق های خوبی هستند». (1)

در ادامه این سخن که امام(علیه السلام) دعوت به تقوا کرد و آثار بسیار

گران بهای آن را بیان فرمود در يك نتیجه گیری روشن می فرماید: «حال که

چنین است به سوی معاد (با اعمال صالح) سبقت جوئید و بر اجل پیشی گیرید

(و پیش از آنکه فرصتها از دست برود و عمر به پایان برسد از آن بهره

بردارید و زاد و توشه بیندوزید»؛ (فَبَادِرُوا الْمَعَادَ، وَ سَابِقُوا

1. نساء، آیه 69.

[113]

الاجال).

همان گونه که قرآن می فرماید: «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا

كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ به پیش تازید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و

بهشتی که وسعت آن همچون وسعت آسمان و زمین است».(1)

در جایی دیگر می فرماید: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِّن كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»؛ فرشتگان بر بهشتیان از هر دری وارد می شوند و

می گویند سلام بر شما به سبب صبر و استقامتان. چه نیکوست سرانجام این

سرا».(2)

در ادامه سخن به بیان علت آن می پردازد و می فرماید: «چرا که نزدیک است

آرزوهای مردم قطع گردد و مرگ آنها را در آغوش کشد و درهای توبه به

رویشان بسته شود و (بدانید) شما همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند؛

مرگشان فرا رسید و تقاضای بازگشت به این جهان کردند (اما پذیرفته نشد)»؛

(فَإِنَّ النَّاسَ يُوشِكُ أَنْ يَقْطَعَ بِهِمُ الْأَمَلَ، وَ يَرَهُمْ (3) الْأَجَلَ، وَ يُسَدُّ عَنْهُمْ بَابُ

التَّوْبَةِ. فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي مِثْلِ مَا سَأَلَ إِلَيْهِ الرَّجْعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ).

این سخن، اشاره به چیزی است که در قرآن آمده و می فرماید: «(حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ

أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ

قَائِلُهَا); تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد می گوید: پروردگارا مرا

بازگردانید شاید در آنچه ترك کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم

(ولی فرشتگان می گویند) چنین نیست این سخنی است که او به زبان می آورد

(و پذیرفته نخواهد بود)». (4)

مقصود امام(علیه السلام) این است که پیش از آن که به چنین سرنوشتی گرفتار

شوید و

1. حدید، آیه 21.

2. رعد، آیات 23 و 24.

3. «برهق» از ریشه «رهق» بر وزن «شفق» در اصل به معنای پوشاندن

چیزی با قهر و غلبه است و در اینجا به معنای غلبه و تسلط مرگ بر انسان

است.

4. مؤمنون، آیه 99 و 100.

[114]

تقاضایی که پذیرفته نمی شود داشته باشید امروز آنچه از اعمال صالح و توبه

از گناه می خواهید انجام دهید.

در ادامه همگان را به سفر آخرت و آمادگی برای این سفر طولانی و پرخطر

متوجه می کند و می فرماید: «شما همچون رهروانی هستید در حال کوچ کردن

از خانه ای که خانه شما نیست (بلکه سرایی است ناپایدار و منزلگاهی است در

مسیر راه)»؛ (وَ أَنْتُمْ بَنُو سَبِيلٍ، عَلَى سَفَرٍ مِنْ دَارٍ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ).

سپس می افزاید: «فرمان کوچ به شما اعلام شده و دستور تهیه زاد و توشه (از

این سرا) نیز به شما داده اند»؛ (وَ قَدْ أَوْدَيْنُكُمْ مِنْهَا بِالْأَرْتِحَالِ، وَ أَمْرُكُمْ فِيهَا

بِالزَّاد).

در بعضی از آیات قرآن و در بسیاری از روایات این تشبیه گویا برای سرای

آخرت و دنیا و ساکنان این جهان دیده می شود که انسانها را به مسافرانی شبیه

کرده اند که به سوی سرمنزل مقصود در حرکتند و در راه به منزلگاهی رسیده اند که باید چند روزی در آن توقف کنند و زاد و توشه و مرکب فراهم سازند و از آنجا به راه خود ادامه دهند. زاد و توشه چیزی جز تقوا و مرکب راهوار چیزی جز ایمان نیست. آنها که در تهیه آن کوتاهی کنند، در راه می مانند و هلاک می شوند و هرگز به مقصد نمی رسند. قافله سالاران انبیا و اوصیا هستند که فریاد «الرحیل» (کوچ کنید) را برآورده و ندای زاد و توشه را آماده سازید سرداده اند، هر چند گروهی در خوابند یا بیدارند و گوش شنوا ندارند و بانگ و ندای آنها را نمی شنوند.

قرآن مجید می گوید: «وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» ; سرای آخرت، سرای جاویدان است». (1) و نیز می فرماید: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» ; و زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه پرهیزکاری است». (2)

1. غافر، آیه 39.

2. بقره، آیه 197.

بخش چہارم

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّفِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ، فَارْحَمُوا نَفُوسَكُمْ، فَإِنَّكُمْ قَدْ

جَرَّبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا.

أَفَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشَّوْكَةِ نُصِيبُهُ، وَالْعَنْتَرَةِ تُدْمِيهِ، وَالرَّمْمَاءِ تُحْرِقُهُ؟ فَكَيْفَ

إِذَا كَانَ بَيْنَ طَابَعَيْنِ مِنْ نَارٍ، ضَجِيعَ حَجَرٍ، وَقَرِينَ شَيْطَانٍ! أَعْلِمْتُمْ أَنَّ مَالِكًا إِذَا

غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضًا لِنُغْضِيهِ، وَإِذَا زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ بَيْنَ أَبْوَابِهَا

جَزَعًا مِنْ زَجْرَتِهِ!

ترجمہ

بدانید این پوست نازکِ تن (انسان) طاقت آتش دوزخ را ندارد، بنابراین بر خویشتن رحم کنید، چنان که شما این حقیقت را درباره خویش در مصائب دنیا آزموده اید. آیا ناراحتی یکی از شما را که خاری به بدنش فرو می رود و یا زمین خوردنی که او را کمی مجروح می سازد و یا ریگهای داغ بیابان (در فصل گرما) که او را آزار می دهد، مشاهده کرده اید؟ حال چگونه خواهید بود هنگامی که در میان دو طبقه از آتش برکنار سنگ های گداخته در مجاورت شیطان قرار گیرید؟ آیا می دانید آن گاه که مالک دوزخ بر آتش خشم می گیرد، آتشها روی هم می غلتند و یکدیگر را می کوبند (و شعله های عظیم از درون آنها بر می خیزد) و آن گاه که بر آتش فریاد زند از وحشت فریادش قطعات عظیم آتش در میان درهای جهنم به هر سو پرتاب می شوند!

[116]

شرح و تفسیر

عذاب هولناک قیامت!

امام(علیه السلام) به دنبال سفارشهای مؤگدی که درباره تقوا و پرهیزکاری در بخش پیشین گذشت در این بخش از خطبه اشارات تکان دهنده ای به کیفرهای سخت آخرت و عذاب های هولناک دوزخ کرده، می فرماید: «بدانید این پوست نازک تن (انسان) طاقت آتش دوزخ را ندارد، بنابراین بر خویشتن رحم کنید!»;

(وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ، فَأَرْحَمُوا نَفْسَكُمْ).

سپس با مقایسه ای ساده و روشن شدت سوزش فوق العاده عذاب دوزخ را مجسم می سازد و می فرماید: «شما این حقیقت را درباره خویش در مصائب دنیا آزموده اید. آیا ناراحتی یکی از شما را که خاری به بدنش فرو می رود و یا زمین خوردنی که او را کمی مجروح می سازد و یا ریگهای داغ بیابان (در فصل گرما) که او را آزار می دهد، مشاهده کرده اید؟ (شما با این مصائب جزئی ناراحت می شوید و گاه فریادتان بلند می شود، حال فکر کنید) چگونه خواهید بود هنگامی که در میان دو طبقه از آتش در کنار سنگهای گداخته، در مجاورت شیطان قرار گیرید؟»;

(فَأِنَّكُمْ قَدْ جَرَبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا. أَفَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشَّوْكَةِ (1) نُصِيبُهُ، وَالْعَثْرَةَ تُدْمِيهِ (2)، وَ الرَّمْمُضَاءَ (3) تُحْرِقُهُ؟ فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَبَقَيْنِ (4) مِنْ نَارٍ، ضَجِيعَ حَجَرٍ، وَ قَرِينَ شَيْطَانٍ!).

-
1. «شوکة» به معنای خار است، سپس به سرنیزه های سربازان و بعد به هرگونه اسلحه اطلاق شده است و چون سلاح نشانه قدرت و شدت است به هر گونه قدرت، شوکت اطلاق می شود.
2. «تدمیه» از ریشه «ادماء» به معنای خارج ساختن خون از بدن است.
3. «رمضاء» به معنای شدت گرما و همچنین زمین ها و سنگهایی است که بر اثر تابش آفتاب، داغ و سوزان می شود.
4. «طابقین» تنثیه «طابق» است و به فتح و کسر باء هر دو آمده و به معنای آجر بزرگ و طبقه ساختمان است و به چیزی که نان روی آن می پزند و یا غذا در آن سرخ می کنند نیز گفته شده و گویا از واژه تابه فارسی، گرفته شده است.

در تکمیل این سخن می افزایید: «آیا می دانید آن گاه که مالك (دوزخ) بر آتش (دوزخ) خشم می گیرد، آتشی بر روی هم می غلتند و یکدیگر را می کوبند

(و شعله های عظیم از درون آنها بر می خیزد!) و آن گاه که بر آتش فریاد زند

از وحشت فریاد او قطعات عظیم آتش در میان درهای جهنم به هر سو پرتاب

می شوند!«; (أَعْلِمْتُمْ أَنَّ مَالِكًا إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ (1) بَعْضُهَا بَعْضًا

لِغَضَبِهِ، وَ إِذَا زَجَرَهَا تَوَنَّبَتْ (2) بَيْنَ أَبْوَابِهَا جَزَعًا مِنْ زَجْرَتِهِ!).

مرحوم «مغنیه» هنگامی که به شرح این بخش از خطبه می رسد سخن جالبی

دارد. وی می گوید:

«همه خطبه های نهج البلاغه دو یا سه اصل را همراه با هم تعقیب می کنند، از

یک سو حمد و ستایش و تعظیم پروردگار و شرح صفات جمال و جلال و اسمای

حسنای او و از سوی دیگر، ثنا و تمجید پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و نور

و هدایتی که برای جهان انسانیت آورده از سوی سوم سخن از فکر و فریب دنیا

و سكرات مرگ و وحشت قبر و حساب و عذابهای شدید الهی در قیامت.

و شگفت آن که با این همه تکرار، چیزی مکرر در آن نیست، زیرا هر کدام

اسلوب تازه و شکل جدید و بدیعی دارد که در قبل و بعد آن دیده نمی شود،

چیزی که شارحان نهج البلاغه را به زحمت می افکند و در حیرت فرو

می برد». (3)

به هر حال امام (علیه السلام) در این سخن ناتوانی و ناراحتی شدید انسان را در

برابر مصائب كوچك دنیا شرح می دهد و آن را با مسائل عظیم آخرت و

عذاب های شدید آن مقایسه

1. «حطم» از ریشه «حطم» بر وزن «حتم» به معنای شکستن و خرد کردن

چیزی است. این تعبیر در مورد اشیایی که به شدت به هم بخورد و خرد شوند،

اطلاق می گردد و به همین مناسبت یکی از نامهای دوزخ «حطمة» است.

2. «توثبت» از ماده «وثوب» به معنای جستن و پریدن است.

3. فی ظلال نهج البلاغه، جلد 3، صفحه 46 (با اقتباس).

می کند و به همگان هشدار می دهد. شبیه این سخن همان است که در دعای

کمیل می گوید: «یا رَبِّ وَأَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفِي عَنْ قَلِيلٍ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعُقُوبَاتِهَا وَمَا

يَجْرِي فِيهَا مِنَ الْمَكَارِهِ عَلَى أَهْلِهَا عَلَى أَنَّ ذَلِكَ بَلَاءٌ وَمَكْرُوهٌ قَلِيلٌ مَكْنَهُ يَسِيرٌ بِقَائِهِ

قَصِيرٌ مُدَّتُهُ فَكَيْفَ احْتِمَالِي لِبَلَاءِ الْآخِرَةِ وَجَلِيلٌ وَقُوعِ الْمَكَارِهِ فِيهَا وَهُوَ بَلَاءٌ تَطُولُ

مُدَّتُهُ وَيَدُومُ مَقَامُهُ وَلَا يُخَفَّفُ عَنْ أَهْلِهِ ; پروردگارا تو ناتوانی مرا در برابر کمی

از رنج و عذاب دنیا و ناراحتیهایی که در دنیا به اهل دنیا می رسد می دانی با

این که درد و رنجی است که زمانش کوتاه و بقایش کم و مدتش ناچیز است،

پس چگونه طاقت عذاب آخرت و ناراحتیهای شدید آن را دارم، حال آن که مدت

آن طولانی و بقایش زیاد است و تخفیفی به مجازات شدگان داده نمی شود».

در ضمن از تعبیرات بالا چنین استفاده می شود که آتش دوزخ، موجودی

هوشیار است و بر اثر خشم فرشته ای که مالک دوزخ است به وحشت در

می آید و به هر سو پرتاب می شود، و نیز از تعبیرات فوق استفاده می شود که

عذاب دوزخ هم جنبه جسمانی دارد که سوزش آتش است و هم روحانی که

مجاورت و همنشینی با شیطان است.

بخش پنجم

أَيُّهَا الْيَقِينُ الْكَبِيرُ، الَّذِي قَدْ لَهَزَهُ الْقَتِيرُ، كَيْفَ أَنْتَ إِذَا التَّحَمَتِ أَطْوَاقُ النَّارِ بَعْظَامِ
الْأَعْنَاقِ، وَ نَشِبَتِ الْجَوَامِعُ حَتَّى أَكَلَتْ لُحُومَ السَّوَاعِدِ. فَإِنَّهُ اللَّهُ مَعَشَرَ الْعِبَادِ! وَ أَنْتُمْ
سَالِمُونَ فِي الصَّحَّةِ قَبْلَ السُّعْمِ، وَ فِي الْفُسْحَةِ قَبْلَ الضِّيْقِ. فَاسْعُوا فِي فَكَالِكِ رِقَابِكُمْ
مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِيهَا. أَسْهَرُوا عَيْونَكُمْ، وَ أَضْمِرُوا بَطُونَكُمْ، وَ اسْتَعْمِلُوا
أَقْدَامَكُمْ، وَ أَنْفِقُوا أَمْوَالَكُمْ، وَ خُدُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ لَا
تَبْخُلُوا بِهَا عَنْهَا، فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: (إِنْ تَنْصَرُوا اللَّهُ يَنْصَرِكُمْ وَيُنَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ) وَ
قَالَ تَعَالَى: (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ). فَلَمْ
يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلٍّ، وَ لَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ ; اسْتَنْصِرْكُمْ «وَلَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». وَاسْتَقْرَضَكُمْ «وَلَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ

هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». وَ إِنَّمَا أَرَادُ أَنْ (لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا).

ترجمه

ای پیر کهن سال! ای کسی که پیری در سراسر وجودت نفوذ کرده! چگونه

خواهی بود آن زمانی که طوقهای آتشین به گردنها افکنده می شود و غلهای

جامعه دست و گردن را به یکدیگر می بندد و چنان فشار می دهد که

گوشت های ساق دستها را می خورد. خدا را خدا را! ای بندگان خدا! اکنون که

سالم و تندرست هستید و پیش از آنکه بیمار شوید و اکنون که در حال وسعت به

سر می برید، پیش از آنکه در تنگنای زندگی قرار گیرید فرصت

را غنیمت بشمرید و کوشش کنید گردن خود را از زیر بار مسئولیتها رها سازید
پیش از آنکه درهای رهایی به روی شما بسته شود. چشمها را در دل شب بیدار
دارید، شکمها را لاغر کنید، گامها را بکار گیرید، اموال خود را انفاق کنید و از
جسم و تن خویش بکاهید و بر جان و روان خود بیفزایید و در این کار بخل
نورزید. خداوند سبحان فرموده: «اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند
و گامهایتان را استوار می دارد» و نیز فرموده است: «کیست که به خداوند
قرض نیکو دهد تا چند برابر به او عطا کند و برای چنین کسی پاداش والایی
است». به یقین خدا به سبب ضعف و ناتوانی از شما یاری نطلبیده و قرض
گرفتنش از شما (انفاق در راهش) به سبب کمبود نیست. او از شما یاری
خواسته در حالی که لشکرهای آسمانها و زمین از آن اوست و شکست ناپذیر و
حکیم است و (همچنین) از شما درخواست قرض کرده در حالی که گنجهای
آسمانها و زمین به او تعلق دارد و بی نیاز و شایسته ستایش است. او خواسته
است شما را بیازماید که کدام يك نیکوکارترید.

شرح و تفسیر

آزمون الهی

در این بخش از خطبه لحن کلام امام تغیر می کند و پیران کهن سال را مخاطب قرار می دهد و بخشی از دردناک ترین عذاب قیامت را برای آنها بازگو می کند. سپس همه بندگان خدا را به استفاده از فرصت برای نجات از عذاب و کیفر الهی فرا می خواند و دستورات دقیقی در این زمینه می دهد که یکی از آنها دستور انفاق است، می فرماید: «ای پیر کهن سال! ای کسی که پیری در سراسر وجودت نفوذ کرده! چگونه خواهی بود آن زمانی که طوقهای آتشین به گردنهای افکنده شود و غلهای جامعه دست و گردن را به یکدیگر ببندد و چنان فشار دهد که گوشتهای ساق دستها را بخورد»؛ (أَيُّهَا الْيَقِينُ¹)

1. «یقین» به معنای پیرمرد کهن سال است.

الكبير، الذي قد لهزه (1) القتير (2)، كيف أنت إذا التهمت (3) أطواق النار بعظام

الأعناق، و نشيت (4) الجوامع (5) حتى أكلت لحوم السواعد (6)).

چرا امام (علیه السلام) خطاب به پیر کهن سال می کند؟ ممکن است به خاطر این

باشد که آفتاب عمر آنها بر لب بام آمده — هر چند مرگ هیچ کس را خبر

نمی کند — و باید بیشتر مراقبت کنند و یا به جهت اینکه پیران در جوانان و

فرزندان و خانواده خود نفوذ دارند و می توانند آنها را پند دهند. جمله «قد لهزه

القتير» با توجه به این که «لهز» در اصل به معنای نفوذ و گسترش چیزی در

چیز دیگر است و «قتير» از ریشه «قتر» (بر وزن چتر) تنگ گرفتن و

سخت گیری است مفهومش این است که پیری در همه وجود آنها نفوذ کرده،

استخوانها سست شده، مغز و اعصاب ضعیف گشته و همه اعضای بدن ناتوان

شده است.

امام (علیه السلام) در اینجا به دو عذاب بسیار دردناک دوزخیان اشاره می کند.

یکی طوقه های آتشین که به گردن مجرمان انداخته می شود، به گوشت آنها نفوذ

کرده و به استخوانها می رسد و دیگر غلهای جامعه است که دستها را محکم به

گردنها می بندد به گونه ای که ساق دست را مجروح می کند. البتّه این عذابها

گرچه بسیار دردناک است ولی به سبب

1. «لهز» از ریشه «لهز» بر وزن «محض» به معنای آشکار شدن و آمیختن و

نفوذ کردن در چیزی است.

2. «قتیر» در اصل نوک میخهایی است که در سر حلقه های زره قرار دارد.

سپس به هر امر مشکل زا و کار سخت گیرانه اطلاق شده است و چون دوران

پیری یکی از مشکلات شدید است واژه قتیر به پیری نیز اطلاق شده است و در

خطبه بالا نیز به همین معناست.

3. «التحمت» از ماده «لحم» بر وزن «فهم» به معنای در هم فرورفتن و محکم

شدن آمده است و مفهوم آن در جمله بالا این است که طوقهای آتشین به

استخوانهای گردن می چسبد و «لاحم» به معنای پرکردن شکاف چیزی و به

اصطلاح لحیم کردن است. و «لحم» به معنای گوشت نیز از همین معنا

سرچشمه گرفته که میان استخوانها را پر می کند.

4. «نشبت» از ریشه «نشب» بر وزن «رجب» آویزان شدن است.

5. «جوامع» جمع «جامعه» غل و زنجیر است که دستها را به گردن می بندد.

6. «سواعد» جمع «ساعد» به معنای ساق دست است.

[122]

تأثیر بازدارندگی آنها از گناه، رحمت محسوب می شود.

در ادامه این سخن عموم بندگان را مخاطب ساخته، می فرماید: «خدا را، خدا را، ای بندگان خدا! اکنون که سالم و تندرست هستید پیش از آنکه بیمار شوید و اکنون که در حال وسعت قرار دارید پیش از آنکه در تنگنای زندگی قرار گیرید، فرصت را غنیمت بشمرید و کوشش کنید گردن خود را از زیر بار مسئولیتها رها سازید پیش از آنکه درهای رهایی به روی شما بسته شود»؛ (قَالَ اللَّهُ اللَّهُ مَعَشَرَ الْعِبَادِ! وَ أَنْتُمْ سَالِمُونَ فِي الصَّحَّةِ قَبْلَ السُّقْمِ، وَ فِي الْفُسْحَةِ قَبْلَ الضِّيقِ. فَاسْعَوْا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِنُهَا(1)).

در اینجا امام(علیه السلام) به دو نعمت بزرگ الهی اشاره می کند که یکی سلامت و تندرستی و دیگر فراهم بودن امکانات که سبب می شود انسان توانایی بر اقدام به هر کاری داشته باشد. آری به همگان هشدار می دهد که از این فرصتها استفاده کنند و خود را از زیر بار مسئولیت رها سازند. عبارت «فَاسْعَوْا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ» اشاره به این است که ذمه همه انسانها مشغول به تکالیفی است که تا آن را انجام ندهند آزاد نمی شوند. در زمانهای گذشته در میان بعضی از اقوام چنین معمول بود که اگر بدهکاری توان پرداخت بدهی های خود را نداشت طلبکار شخص بدهکار را به بردگی می گرفت و تا بدهی خود را نمی پرداخت آزاد نمی شد و طوق بندگی او را در گردن داشت، جمله بالا می تواند کنایه ای از این مطلب باشد.

فقره «قَبْلَ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِيهَا» نیز اشاره ای به این است که هرگاه شخص بدهکار در ادای بدهی خود کوتاهی کند چیزی را که به گروگان نزد طلبکار گذاشته است به ملك او در می آید (البته به مقدار طلبش). امام(علیه السلام) می فرماید: دیون الهی خود را که همان انجام فرامانها و واجبات است ادا کنید تا گروگان آنها که خود شما هستید رهایی یابد.

1. «رهائن» جمع «رهینه» به معنای گروگان است.

[123]

در ادامه این سخن امام(علیه السلام) آنچه را در عبارات قبل کلی و سربسته بیان فرموده بود به طور مشروح بیان کرده و روی پنج موضوع تکیه می کند و می فرماید: «چشمها را در دل شب بیدار دارید، شکمها را لاغر کنید، گامها را بکار گیرید، اموال خود را انفاق کنید و از جسم و تن خویش بکاهید و بر جان و روان خود بیفزایید و در این کار بخل نورزید»؛ (أسهرُوا (1) عیونکم، و

أضمرُوا (2) بطونکم، و استعملوا أقدامکم، و أنفقوا أموالکم، و خذوا من أجسادکم فجدوا بها علی أنفسکم، و لا تبخلوا بها عنها).

منظور از «بیدار داشتن چشمها در دل شب» همان راز و نیاز شبانه مخصوصاً نماز شب است و «لاغر ساختن شکمها» اشاره به روزه داشتن و «بکار گرفتن قدم ها» اشاره به قیام شبانه یا گام برداشتن در راه حل مشکلات مردم و کمک به دردمندان و نیازمندان و «انفاق اموال» اشاره به خمس و زکات واجب و

صدقات مستحب، و «گرفتن از بدنها و افزودن بر جان و روان» اشاره به

ریاضات شرعی و خودسازی و جهاد در راه خداست.

آن گاه امام با استفاده از دو آیه قرآن مجید بر سخنان خویش مهر تأیید می نهد و

می گوید: «خداوند سبحان فرموده: اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند

و گامهایتان را استوار می دارد»؛ (فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: (إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ

وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ)) (3).

«و نیز فرموده: کیست که به خداوند قرض نیکو دهد، تا چند برابر به او عطا

کند و برای چنین کسی پاداش والایی است»؛ (وَ قَالَ تَعَالَى: (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ

اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ)) (4).

1. «اسهروا» از ریشه «سهر» بر وزن «سفر» به معنای شب بیداری است.

2. «اضمروا» از «ضمور» بر وزن «عبور» به معنای لاغر شدن است و چون

به باب افعال می رود (اضمار) لاغر کردن معنا می دهد.

3. محمد، آیه 7.

حضرت در توضیح این آیات می افزاید: «به یقین خدا به سبب ضعف و ناتوانی از شما یاری نطلبیده و قرض گرفتنش از شما (انفاق در راهش) به سبب کمبود نیست. او از شما یاری خواسته در حالی که لشکرهای آسمانها و زمین از آن اوست و شکست ناپذیر و حکیم است و (همچنین) از شما درخواست قرض کرده در حالی که گنجهای آسمانها و زمین به او تعلق دارد و بی نیاز و شایسته ستایش است. او خواسته است شما را بیازماید که کدام يك نیکوکارترید»؛ **فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ دُلٍّ، وَ لَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قَلٍّ؛ اسْتَنْصَرَكُمْ وَ لَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ اسْتَقْرِضْكُمْ وَ لَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ وَ إِنَّمَا أَرَادُ أَنْ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا).**

اشاره به اینکه خداوند نهایت لطافت در سخن را به کار برده تا هر کس کمترین آمادگی برای اطاعت در او باشد با این تعبیرات مملو از لطف و مهربانی، پند گیرد و در راه اطاعت او گام بردارد.

در حقیقت کلام امام پاسخ به این سخن است که مگر می شود خداوندی که لشکر آسمانها و زمینها را در اختیار دارد از بنده ضعیف و ناتوانی که هر چه دارد از خداست یاری طلبد؟ یا کسی که همه خزائن آسمان و زمین در اختیار اوست از من ضعیفی که سرتاپایم غرق نعمت اوست قرض بگیرد؟ اگر خدا می خواهد ضعیفی را یاری کند چرا خودش یاری نمی کند و اگر می خواهد فقیری بی نیاز شود چرا خودش اقدام نمی کند؟! امام(علیه السلام) می فرماید: هدف از همه اینها آزمودن مردم است.

شایان توجه است که همه گفته های بالا برگرفته از قرآن مجید است. در يك جا می فرماید: «(وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ) ; و اگر خدا می خواست خودش آنها را یاری می کرد و دشمنانشان را کیفر می داد اما می خواهد بعضی

[125]

از شما را با بعضی دیگر بیازماید». (1)

در جای دیگر می فرماید: «(الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا);

آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام يك از شما بهتر

عمل می کنید»(2) و آیات دیگر.

1. محمد، آیه 4.

2. ملك، آیه 2.

[126]

[127]

بخش ششم

فَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ حَيْرَانَ اللَّهِ فِي دَارِهِ. رَافِقَ بِهِمْ رَسُولُهُ، وَ أَزَارَهُمْ
مَلَائِكَتُهُ، وَ أَكْرَمَ أَسْمَاعَهُمْ أَنْ تَسْمَعَ حَسْبِيسَ نَارِ أَبَدًا، وَ صَانَ أَجْسَادَهُمْ أَنْ تَلْقَى
لُغُوبًا وَ نَصَبًا: (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ). أَقُولُ مَا
تَسْمَعُونَ، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى نَفْسِي وَ أَنْفُسِكُمْ، وَ هُوَ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ!

ترجمه

حال که چنین است به اعمال نیک مبادرت ورزید تا همنشین همسایگان خدا در
سرای جاودان او باشید. نزد کسانی که خداوند، پیامبران خود را رفیق آنها
ساخته، فرشتگان خود را به دیدارشان فرستاده و حتی گوشه‌ایشان را از اینکه
صدای خفیف آتش دوزخ را بشنوند رهایی بخشیده و بدنه‌ایشان را از ملاقات
هرگونه رنج و ناراحتی مصون داشته است. این فضل و رحمت الهی است که
به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است. من آنچه را

می شنوید می گویم (و به شما اتمام حجت می کنم) و خداوند را برای خود و شما به یاری می طلبم و او کفایت کننده امور ما و بهترین حامی ماست.

شرح و تفسیر

به همسایگان الهی بپیوندید

امام(علیه السلام) در پایان خطبه در يك نتیجه گیری روشن می فرماید: «حال

که چنین است به

[128]

اعمال نيك مبادرت ورزید تا همنشین همسایگان خدا در سرای او باشید»;

(قَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ حَيْرَانَ اللَّهِ فِي دَارِهِ).

سپس به شرح حال اوصاف این همسایگان پرداخته، می فرماید: «نزد کسانی که

خداوند پیامبران خود را رفیق آنها ساخته، فرشتگان خود را به دیدارشان

فرستاده و حتی گوشه‌ایشان را از این که صدای خفیف آتش دوزخ را بشنوند

رهایی بخشیده و بدنهایشان را از ملاقات هرگونه رنج و ناراحتی مصون داشته

است. این فضل و رحمت الهی است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند

صاحب فضل عظیم است»؛ (رَافِقَ بِهِمْ رُسُلَهُ، وَ أَزَارَهُمْ مَلَائِكَتَهُ، وَ أَكْرَمَ

أَسْمَاعَهُمْ أَنْ تَسْمَعَ حَسِيسَ (1) نَارِ أَبْدَاءِ، وَ صَانَ (2) أَجْسَادَهُمْ أَنْ تَلْقَى لُغُوباً (3) وَ

نَصَباً (4): (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) (5)).

امام (علیه السلام) در این بیان زیبا و پرمعنا چهار وصف برای همسایگان الهی

بیان می کند که دو وصف، جنبه معنوی دارد و دو وصف آن جنبه مادی؛

مرافقت و دوستی پیامبران و زیارت فرشتگان نسبت به آنها، دو نوع کرامت

معنوی و فضیلت روحانی بی مانند است، و نشنیدن کمترین صدای آتش دوزخ و

مصونیت در برابر هر گونه درد و رنج و ناراحتی، دو نوع کرامت مادی است

که مایه آرامش جسم و جان آنهاست.

چه افتخاری از این بالاتر که انسان در بهترین غرفه های بهشتی با چنین

افرادی

1. «حسیس» از ریشه «حس» گرفته شده و به گفته ارباب لغت به معنای

صدای محسوس و یا صدای ضعیف و خفیف است.

2. «صان» از «صیانت» نگهداری کردن است.

3. «لغوب» مصدر و به معنای مشقت و زحمت است.

4. «نصب» به معنای خستگی و رنج است. بعضی «لغوب» را به مشقت و

زحمت روحی و «نصب» را به معنای مشقت جسمانی می دانند. به این ترتیب

در بهشت و جوار قرب الهی نه خبری از خستگی روح است و نه جسم.

5. حدید، آیه 21 .

[129]

همنشین باشد که مشمول چنین مواهب مهم معنوی و مادی هستند.

در ضمن با استفاده از آیه شریفه قرآن، امام بر اهمیت این نعمتهای بهشتی تأکید

می نهد و آن را فضیلت بزرگ خدایی می شمرد.

جمله «وَأَكْرَمَ أَسْمَاعَهُمْ...» برگرفته از آیه «(لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا

اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ)؛ آنها (بهشتیان) صدای آتش دوزخ را نمی شنوند و در

آنچه دل‌هایشان بخواهد جاودانه متعمّم هستند». (1)

و جمله «وَصَانَ أَجْسَادَهُمْ...» اشاره به آیه شریفه «(لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا

يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ)؛ در آن سرای جاویدان نه رنجی به ما می رسد و نه واماندگی

و ضعفی». (2)

در اینجا این سؤال پیش می آید که «جیران الله، همسایگان خدا» چه کسانی

هستند که این همه مقامشان بالاست؟

تعبیر به جیران (همسایگان) نشان می دهد که آنها از خاصّان و مقربان درگاه

خدا هستند تا آنجا که شایسته نام «جیران» شده اند و با توجه به اینکه فرشتگان

و انبیا به سراغ آنها می آیند معلوم می شود نه پیامبرند و نه فرشته، بنابراین

باید آنها از صدیقین و شهدا و خاصّان و حواریونی باشند که همچون پروانه بر

گرد شمع وجود انبیا و اولیا گردش می کنند و در سایه تقوا و خودسازی کامل

به صورت افراد ممتازی درآمده اند که مشمول این همه عنایت الهی هستند،

همان گونه که قرآن مجید می فرماید: (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ

أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ

رَفِيقًا). (3)

شاهد این مطلب بیانی است که امام (علیه السلام) در نامه 27 درباره گروهی از

پرهیزگاران که در سطح بالایی از تقوا قرار دارند و زهد و بی اعتنایی آنها به

زرق و برق دنیا به حدّ اعلاست،

1. انبیاء، آیه 102.

2. فاطر، آیه 35.

3. نساء، آیه 69.

[130]

آورده است و در آن، عنوان «جیران الله» را به این گروه داده است.

سرانجام بعد از بیان همه گفتنیها در پایان این خطبه برای اتمام حجّت می فرماید: «من آنچه را می شنوید می گویم (و اتمام حجت می کنم) و خداوند را برای خود و شما به یاری می طلبم و او کفایت کننده امور و بهترین حامی ماست»؛ (أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى نَفْسِي وَ أَنْفُسِكُمْ، وَ هُوَ حَسْبُنَا وَ

نِعْمَ الْوَكِيلُ!).

به این ترتیب هم به آنها اتمام حجّت می کند و هم برای موفقیت آنها دعا می نماید و هم توکل خود را بر خدا در همه حال روشن می سازد.

نکته

طریق سیر و سلوک الی الله

امام(علیه السلام) در این خطبه بهترین درسها را به سالکان راه حق، جهت خودسازی می دهد و آیین سلوک و سیر الی الله را در جمله های کوتاه و پرمعنا بیان می کند.

نخست با ذکر گوشه ای از عذابهای دردناک دوزخ، آتش خوف الهی را در دل‌های آنها شعلهور می‌سازد، سپس به آنها هشدار می‌دهد که عمر شما و تندرستی شما عاریتی است، روزی همه را از شما می‌گیرند، این فرصت را که در دست دارید غنیمت شمردید همانگونه که در حدیث معروف از پیامبر

اکرم(صلی الله علیه وآله) آمده است: «أَعْتَمَّ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ؛ حَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ وَ

صِحَّتِكَ قَبْلَ سَقَمِكَ وَ فَرَاغِكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَ شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَ غِنَاكَ قَبْلَ فُقْرِكَ؛

پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت شمار، زندگی خود را قبل از مرگ، تندرستی خود را قبل از بیماری و فراغت خاطرت را قبل از گرفتاری و جوانی را قبل از پیری و غنایت را قبل از فقر». (1)

1. کنز العمال، حدیث شماره 43490 و بحار الانوار، جلد 74، صفحه 75 (با

اندکی تفاوت).

سپس به ریاضت‌های شرعی اشاره کرده، دستور بیداری و عبادت شبانه و کم خوردن غذا و به کارگیری گامها در راه خدمت به خلق و جهاد و آن گاه انفاق اموال و در يك كلمه کاستن از جسم و افزودن بر جان، می دهد و دل‌های سالکان راه را با وعده های الهی با ذکر آیاتی از قرآن امیدوار و محکم می سازد.

سرانجام انگیزه های معنوی را از طریق ذکر پادشاهای عظیم که در جوار قرب پروردگار در انتظار آنان است، تقویت می نماید. آری این معلم بزرگ انسانیت و این راهبر راهیان قرب الی الله، حق مطلب را در عبارات کوتاهی ضمن ارائه برنامه ای منسجم ادا می کند.

[132]

[133]

خطبه 184(1)

وَ مِنْ كَلَامِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قاله للبرج بن مسهر الطائي، وَقَدْ قَالَ لَهُ بِحَيْثُ يَسْمَعُهُ: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، وَ كَانَ

مِنَ الْخَوَارِجِ.

از سخنان امام(عليه السلام) است.

این سخن را امام به برج بن مسهر طایی که از خوارج بود فرمود و این در زمانی بود که آن شخص با صدای بلند به گونه ای که امام آن را بشنود شعار خوارج «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را سرداد.

خطبه در يك نگاه

می دانیم جمعیت خوارج — همان گروه نادان و کم عقل و متعصبی که بعد از ماجرای حکمین در صقین بر امام شوریدند — شعارشان «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» بود و مقصودشان این بود

1. سند خطبه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که ابو هلال عسکری پیش از آنکه نهج البلاغه به وسیله مرحوم سیّد رضی جمع آوری شود این کلام را در کتاب خود به نام صناعتین آورده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد 2، صفحه 461).

که نباید برای حلّ مشکل جنگ صفین حکم و داوری تعیین کرد، چون حکم و

داور فقط خداست.

این شعار که کاملاً با معنای انحرافی و نادرست به کار می رفت از نشانه های

خوارج بود و هنگامی که بُرج بن مُسهر طایی در محضر حضرت این شعار را

سرداد امام با کلمات تند و کوبنده ای آن مرد نادان ماجراجو را خاموش کرد تا

دیگری جرأت نکند در محضرش چنین شعاری با چنان محتوای گمراه کننده ای

سر دهد (درباره این شعار و برداشت نادرست خوارج از آن ذیل خطبه چهلّم به

اندازه کافی شرح داده ایم).

اسْكُتْ قَبْحَكَ اللَّهُ يَا أَتْرَمُ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ ظَهَرَ الْحَقُّ فَكُنْتَ فِيهِ ضَيْلًا شَخْصًا، خَفِيًّا

صَوْتِكَ ; حَتَّى إِذَا نَعَرَ الْبَاطِلُ نَجَمْتَ نُجُومَ قَرْنِ الْمَاعِزِ.

ترجمه

خاموش باش! خداوند رویت را زشت (و سیاه) کند ای دندان شکسته! به خدا

سوگند حق آشکار شد در حالی که تو شخصی ناچیز و بی مقدار بودی و

صدایت به جایی نمی رسید و آن گاه که باطل، نعره برآورد تو همچون شاخ

بزی آشکار شدی!

شرح و تفسیر

خاموش باش ای روسیاه!

امام(علیه السلام) در آغاز این کلام، کوتاه، نخست با لحنی قاطع این مرد خارجی را وادار به سکوت می کند. سپس برای اینکه مردم او را به خوبی بشناسند صفات زشت و سابقه سوء او را بر شمرده و می فرماید: «خاموش باش! خداوند رویت را زشت (و سیاه) کند ای دندان شکسته»؛ (اسْكَتْ قَبْحَكَ اللَّهُ يَا أَثْرَمَ).

تعبیر به «اثرم» که به گفته بعضی از ارباب لغت به کسی گفته می شود که مشتش بر دهانش کوبیده اند و دندانهای پیشینش شکسته است، نخست اشاره به این است که دهان و دندان تو نشان می دهد آدم بدزبانی هستی که پیش از این، مخالفانت مشتش بر دهانت کوبیدند، و دیگر اینکه کسی که دندانهای پیشین او شکسته باشد نمی تواند به طور فصیح صحبت کند و چنین کسی طبعاً باید بیشتر سکوت کند و کمتر سخن بگوید.

[136]

سپس در ادامه سخن به سوابق سوء او اشاره کرده، می فرماید: «به خدا سوگند حق آشکار شد در حالی که تو شخصی ناچیز و بی مقدار بودی و صدایت به

جایی نمی رسید و آن گاه که باطل، نعره برآورد تو همچون شاخ بزی آشکار

شدی!«; (فَوَاللَّهِ لَقَدْ ظَهَرَ الْحَقُّ فَكُنْتَ فِيهِ ضَيْلًا (1) شَخْصًا، خَفِيًّا صَوْتُكَ ; حَتَّى

إِذَا نَعَرَ الْبَاطِلُ نَجَمْتَ (2) نُجُومَ قَرْنِ الْمَاعِزِ (3)).

اشاره به اینکه هنگام ظهور اسلام به وسیله پیامبر یا هنگام ظهور ولایت حق به وسیله امیرمؤمنان علی(علیه السلام) تو در صحنه حاضر نبودی و هرگز از حق دفاع نکردی، بلکه موجودی ناچیز بودی که کسی به سخنانت توجه نمی کرد؛ اما اکنون که نعره از حلقوم باطل برخاسته، سینه سپر کرده ای و با آنها هم صدا شده ای و احمقانه شعار آنها را سر می دهی.

با دقت در سوابق این مرد و گروه هم عقیده او و شرایط موجود آن زمان، روشن می شود که برخورد سختگیرانه و خشن امام(علیه السلام) و تعبیرات کوبنده و تحقیرآمیز آن حضرت بسیار بجا و حکیمانه بوده است و اگر این کار نمی شد بیم آن می رفت که افراد ناآگاهی تحت تأثیر شعار ظاهر فریب آنان قرار گیرند.

خوارج گروهی قشری، متعصب، نادان و کم عقل بودند که مشکلات عظیمی برای مسلمین به وجود آوردند. بی رحمی و قساوت آنها در تاریخ اسلام، کم نظیر است. خوشبختانه در طول تاریخ، جامعه اسلامی آنها را شناخت و عقب زد و هم اکنون شاید گروه کمی وابسته به آنها وجود داشته باشند که آنها هم تظاهر به اعتقاد باطل خود نمی کنند.

1. «ضئیل» از ریشه «ضئولة» بر وزن «كهولت» به معنای كوچك و ناتوان

شدن گرفته شده است.

2. «نجمت» از ریشه «نجم» به معنای ظاهر و آشکار شدن است و ستارگان را

از این جهت «نجم» گویند که طلوع و ظهور در آسمان دارند.

3. «ماعز» به معنای بز است.

[137]

نکته

بُرج بن مُسهر کیست؟

ابن ابی الحدید، بُرج بن مُسهر را یکی از شعرای مشهور خوارج می شمرد و نسب او را به یعرب بن قحطان می رساند؛ ولی بعضی معتقدند که برج بن مسهر شاعر، شخص دیگری است. او از افرادی بود که در زمان جاهلیت می زیست (احتمالاً عصر ظهور اسلام را نیز درك کرده) و ابوتمام ابیاتی از شعر او را در الحماسة نقل کرده است. (1) و بُرج بن مُسهر طایبی خارجی که مورد تحقیر علی(علیه السلام) قرار گرفته، شخص گمنامی است که در کتب معروف رجال، نامی از او به میان نیامده است. تعبیر امیرمؤمنان علی(علیه السلام) که تو شخص ناچیز و گمنامی بودی و یارای سخن گفتن نداشتی نیز مؤید همین است.

1. اعلام زرکلی، جلد 2، صفحه 47.

خطبه 185(1)

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يحمد الله فيها و يثني على رسوله و يصف خلقاً من الحيوان

از خطبه های امام(عليه السلام) است.

که در آن از ستایش خداوند و مدح و ثنای پیامبر (صلی الله علیه وآله) و سپس

اسرار آفرینش گروهی از حیوانات سخن می گوید.

خطبه در يك نگاه

این خطبه که یکی از جامع ترین خطبه های نهج البلاغه است و بیشتر از

معارف الهیه سخن می گوید در واقع از شش بخش تشکیل یافته است. در بخش

اول — همانند بسیاری از خطبه های نهج البلاغه — از حمد و ستایش الهی و

ذکر اسما و صفات او با تعبیرات بسیار

1. سند خطبه:

این خطبه را جمعی از بزرگان و مشاهیری که بعد از سید رضی می زیسته اند

در کتابهای خود آورده اند؛ مانند طبرسی در احتجاج و زمخشری در ربیع

الابرار و بعضی دیگر. با توجه به تفاوت های قابل ملاحظه نقل آنها با آنچه سید

رضی نقل کرده است معلوم می شود آنها از منبع دیگری نقل کرده اند. (مصادر

نهج البلاغه، جلد 2، صفحه 467).

[140]

دقیق و حساب شده، سخن به میان آمده است.

در بخش دوم از رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و مأموریت ویژه و

برنامه های عملی او سخن می گوید.

در بخش سوم انگشت روی آفرینش بعضی از جانداران، به عنوان نمونه

زنده ای از نشانه های علم و قدرت پروردگار گذارده و به خصوص درباره

مورچگان و آفرینش آسمان و زمین و خورشید و ماه، بحث می کند.

در بخش چهارم به نتیجه گیری از آنچه گفته شد می پردازد و عظمت آفریدگار

را در پشت این صحنه های شگفت انگیز نشان می دهد و به آنهایی که این آیات

عظمت حق را می بینند و راه انکار را می پویند هشدار می دهد.

در بخش پنجم بار دیگر به آفرینش موجود اعجاب انگیز دیگری به نام ملخ و دقایق خلقت او می پردازد و سرانجام در بخش ششم باز به نتیجه گیری جامعی پرداخته و خطبه را با يك بحث کلی درباره نظام آفرینش و عظمت آفریدگار و خضوع همه موجودات در برابر ذات پاك او به پایان می رساند.

قابل توجه است که در بسیاری از شروح نهج البلاغه نظم میان خطبه ها از اینجا به هم می خورد؛ بعضی خطبه محل بحث را که طبق نسخه صبحی صالح خطبه 185 است، تحت شماره 231 آورده اند (مانند ابن ابی الحدید و فیض الاسلام) که به جای این خطبه، خطبه همام را به شماره 185 آورده اند. و بعضی تحت شماره 227 (مانند نسخه نهج البلاغه بنیاد نهج البلاغه و شرح ابن میثم).

مرحوم شارح خویی آن را به شماره 184 ذکر کرده؛ ولی ما — همان گونه که خوانندگان محترم می دانند — بر اساس نسخه صبحی صالح پیش می رویم.

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ، وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ، وَلَا تَرَاهُ النَّوَظِرُ، وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ، الدَّالُّ عَلَى قِدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ، وَ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى وَجُودِهِ، وَ بِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ. الَّذِي صَدَقَ فِي مِيعَادِهِ، وَ ارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ، وَ قَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ، وَ عَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ. مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَرْزَاقِهِ، وَ يَمَّا وَسَمَهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَى قُدْرَتِهِ، وَ يَمَّا اضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى دَوَامِهِ. وَ أَحَدٌ لَا يَعْدَدُ، وَ دَائِمٌ لَا يَأْمَدُ، وَ قَائِمٌ لَا يَعْمَدُ. تَتَلَقَّاهُ الْأَدْهَانُ لَا بِمُشَاعِرَةٍ، وَ تَشْهَدُ لَهُ الْمَرَائِي لَا بِمُحَاضِرَةٍ. لَمْ نُحِطْ بِهِ الْأَوْهَامُ، بَلْ تَجَلَّى لَهَا بِهَا، وَ بِهَا امْتَنَعَ مِنْهَا، وَ إِلَيْهَا حَاكَمَهَا. لَيْسَ بِذِي كِبَرٍ امْتَدَّتْ بِهِ النَّهَائِيَّاتُ فَكَبَّرَتْهُ تَجْسِيمًا، وَ لَا بِذِي عَظَمٍ تَنَاهَتْ بِهِ الْعَايَاتُ فَعَظَّمَتْهُ تَجْسِيدًا ; بَلْ كَبُرَ شَأْنًا، وَ عَظُمَ سُلْطَانًا.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که حواس، وی را درك نمی کند، و مکانها او را در بر نمی گیرد، چشمها او را نمی بیند و پوششها وی را مستور نمی سازد، خداوندی که با حدوث مخلوقاتش، ازلیت خود را آشکار ساخته و با پیدایش موجودات، وجود خود را نشان داده و با همانند بودن آفریده ها، عدم وجود مثل و مانندی را برای ذات پاکش اثبات کرده است. خداوندی که در وعده هایش صادق و برتر از آن است که به بندگانش ستم روا دارد. در میان بندگان، قیام به قسط کرده و در داوری خود، عدالت را درباره به آنها (به طور

[142]

کامل) رعایت می کند. حادث بودن اشیا را گواه بر ازلیتشان قرار داده و ناتوانی آنها را نشانه ای از قدرت خود، و فنا ی قهری آنها را گواه بر دوام و ابدیتش شمرده است. او یگانه است. اما نه یگانه عددی (بلکه مثل و مانندی ندارد)، همیشگی است؛ ولی نه به این معنا که زمان نامحدودی دارد (او برتر از زمان است) و برقرار است بی آن که نگهدارنده ای داشته باشد. عقل ها او را در

می یابند ولی نه از طریق حواس، و چشمها او را می بینند نه به صورت حضور جسمانی، اندیشه ها هرگز به او احاطه پیدا نکرده، بلکه به وسیله اندیشه بر آنها متجلی شده است و با نیروی عقل، مسلم گشته که کنه ذاتش را نتوان درك کرد و اندیشه های ژرف، افکار سستی را که دعوی احاطه بر کنه ذاتش دارند، به محاکمه کشیده است. (او بزرگ است) اما نه به این معنا که حد و مرز جسمش طولانی است (او با عظمت است); اما نه به این معنا که ابعاد جسمانی فوق العاده بزرگی دارد، بلکه شأن و مقامش بزرگ و والاست و سلطه اش با عظمت!

شرح و تفسیر

این گونه باید خدا را شناخت

امام(علیه السلام) در آغاز این خطبه بعد از ذکر حمد و ستایش پروردگار به بیان اوصاف او می پردازد؛ اوصافی که نفی جسمیت و نفی حدوث و شبیه و مانند از او می کند، حضرت می فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که

حواس، وی را درك نمی کند و مکانها او را در بر نمی گیرد، چشمها او را

نمی بیند و پوششها وی را مستور نمی سازد»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ

الشَّوَاهِدُ، وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ، وَلَا تَرَاهُ النَّوَظِرُ، وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ).

آنچه در اوصاف چهارگانه بالا آمده اموری است که هرگونه شائبه جسمیت را

از خداوند نفی می کند، نه چشم او را می بیند، نه حواس دیگر او را درك

می کند، نه مکانی دارد و نه

[143]

چیزی او را مستور و پنهان می سازد.

«شَوَاهِدُ» جمع «شَاهِدَةٌ» به معنای حس و «مَشَاهِدُ» جمع «مَشْهَدٌ» به معنای

مکان حضور و ظهور است. «نَوَاطِرُ» جمع «نَاطِرَةٌ» قوت بینایی است و

«سَوَاتِرُ» جمع «سَاتِرَةٌ» به معنای پرده و هر چیزی است که اشیا را مستور

می سازد.

اوصاف بالا که در واقع برگرفته از قرآن مجید در آیات مختلف آمده است خط
بطلان بر عقیده «مَجَسَّمَه» (گروهی که برای خدا جسم قائل بودند) می کشد و
بیگانگی آنها را از تعلیمات اسلام مشخص می کند.

سپس حضرت اوصاف دیگر از جمله «ازلی» بودن خداوند و نفی هر گونه شبیه
و مانند برای او را بیان می کند و می فرماید: «خداوندی که با حدوث
مخلوقاتش، ازلیت خود را آشکار ساخته و با پیدایش موجودات (اسرار آفرینش)
وجود خود را نشان داده و با همانند بودن آفریده ها، عدم وجود مثل و مانندی
را برای ذات پاکش اثبات نموده است»؛ (الدَّالُّ عَلَى قَدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ، وَ

بِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى وِجُودِهِ، وَ يَاسْتَبْأَهُمْ عَلَى أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ).

اساس این دلایل سه گانه در این نکته استوار است که امکان ندارد سلسله علتها و
معلولهای جهان تا بی نهایت پیش رود، زیرا تسلسل باطل لازم می آید. بنابراین
حدوث موجودات دلیل بر این است که يك علت ازلی و ابدی که هستیش از
درون ذات اوست در این جهان وجود دارد؛ همه حادثند و او قدیم، همه مخلوقند
و او خالق، چون ذات پاکش از هر جهت بی نهایت است شبیه و مانندی

نمی تواند داشته باشد، زیرا دو وجود بی نهایت از همه جهات غیر ممکن است؛

برای اینکه هر کدام دیگری را محدود می سازد، ولی مخلوقات که از نظر

زمان و مکان و همه چیز محدودند شبیه و مانند بسیار دارند.

آن گاه به ذکر دو وصف دیگر از اوصاف ذات پاک خداوند را که جزو «صفات

فعل» محسوب می شود بیان کرده، چنین می فرماید: «خداوندی که در

وعده هایش صادق، و

[144]

برتر از آن است که نسبت به بندگان ستم روا دارد (به همین دلیل) در میان

بندگان، قیام به قسط کرده (و هیچ گونه تبعیض را در شرایط مساوی روا

نمی دارد) و در داوری خود، عدالت را درباره آنها (به طور کامل) رعایت

می کند؛ (الَّذِي صَدَقَ فِي مِعَادِهِ، وَ ارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ، وَ قَامَ بِالْقِسْطِ فِي

خَلْقِهِ، وَ عَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ).

آری، در وعده های او چیزی جز صدق وجود ندارد، زیرا تخلف در وعده یا به

علت عجز است یا به جهت جهل و یا به دلیل نیاز (مثلا انسان وعده ای

می دهد، پس از انجام دادن آن ناتوان می شود و تخلف می کند یا وعده ای می دهد و بعد می فهمد نباید چنین وعده ای را می داد، یا وعده ای را می دهد بعد می بیند تخلف از آن به نفع اوست) بدیهی است هیچ يك از این اوصاف سه گانه: عجز و جهل و نیاز در ذات پاك او راه ندارد، و به همین دلیل خلف وعده درباره او متصور نمی شود.

در بیان دومین وصف، نخست به والا بودن مقام خداوند از ظلم اشاره می کند، همان چیزی که از نیاز یا عجز و جهل سرچشمه می گیرد. سپس انگشت بر دو شاخه از شاخه های عدل خدا می گذارد که یکی از آن دو عدم تبعیض است و دیگری عدالت در قضاوت و داوری و مجازات و کیفر و پاداش، بنابراین جمله های سه گانه «وَأَرْتَقِعَ عَنِ ظَلَمٍ» همه اشاره به عدالت خداوند و نفی ظلم از او در جهات مختلف است.

سپس به بیان چند وصف دیگر از اوصاف جمال و جلال خدا پرداخته و می فرماید: «حادث بودن اشیا را گواه بر ازلیت قرار داده و ناتوانی آنها را نشانه ای از قدرت و فنای قهری آنها را گواه بر دوام و ابدیتش شمرده است»؛

(مُسْتَشْهَدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَرْزَاقِهَا، وَ بِمَا وَسَمَّهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَى قُدْرَتِهِ، وَ

بِمَا اضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى دَوَامِهِ).

امام (علیه السلام) در نخستین جمله می فرماید: «خداوند حدوث اشیا را دلیل بر

ازلیت خود قرار داده، زیرا ما در این عالم مجموعه ای از موجودات حادث را

می بینیم که به صورت علت و

[145]

معلول زنجیروار به علت‌های گذشته باز می گردد. آیا ممکن است این علت و

معلول‌های زنجیره ای تا بی نهایت پیش رود؟ و هر علتی خود معلول دیگری

باشد و به تعبیر دیگر تسلسل علت و معلول را تا بی نهایت بپذیریم؟ پاسخ این

سؤال به یقین منفی است، زیرا مفهومی این است که بی نهایت نیازمند تبدیل به

موجود بی نیاز شود یا به تعبیر دیگر بی نهایت صفر تبدیل به عدد گردد،

بنابراین از حدوث اشیا پی به وجودی می بریم که از ازل بوده و هستیش از

خود اوست و واجب الوجود است.

در جمله دوم به این حقیقت اشاره می کند که در جبین هر موجودی نشانه عجز و ناتوانی به چشم می خورد؛ عمرها محدود، قدرتها، شایستگی ها و استعدادها محدود است، این عجز و ناتوانی دلیل بر این است که دست قدرت مطلقه ای در پشت سر آنهاست که به هر کدام به مقداری که حکمتش اقتضا کرده، توانایی بخشیده است.

در جمله سوم سخن از فنای موجودات است، فنایی که بی اختیار به سوی آن پیش می روند و مرگی که در انتظار آنهاست؛ چه بخواهد یا نخواهد. روشن است که این موجودات فانی آفریننده خود نیستند و وجودشان از ذاتشان نمی جوشد و گرنه فانی نمی شدند، بنابراین قدرتی مافوق آنهاست که ازلی و ابدی است و اینها همه متکی به ذات پاک او هستند.

تنها نکته ای که در اینجا باقی می ماند این است که چه تفاوتی میان جمله

«مُسْتَشْهَدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَرْزَاقِهِ» و جمله ای که در بالا گذشت («الدَّالُّ عَلَى

قَدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ») وجود دارد؟ آیا هر دو بیان اثبات ازلیت خداوند از طریق

حدوث موجودات است؛ یعنی يك وصف است که با دو عبارت بیان شده یا هر

کدام مفهوم جداگانه ای دارد؟ فصاحت و بلاغت امام ایجاب می کند که هر يك

نکته جدیدی را القا کند.

بعید نیست که جمله گذشته اشاره به دلالت تکوینی باشد و جمله اخیر به دلالت

تشریحی؛ یعنی همان گونه که حدوث موجودات با زبان تکوین دلالت بر ازلیت

خدا

[146]

می کند، در آیات قرآن و روایات معصومین نیز با عبارات مختلف به این

موضوع استدلال شده است. (دقت کنید).

قرآن مجید می گوید: «(كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ

وَالْاَكْرَامِ)؛ تمام کسانی که بر صفحه زمین هستند فانی می شوند و تنها ذات

ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند». (1) و در جای دیگر

می خوانیم: «(أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ)؛ آیا آنها بی سبب آفریده

شدند یا خود خالق خویش هستند». (2)

این آیه در واقع اشاره به برهان علیت است که در فلسفه برای اثبات وجود خدا آمده و آن این است که عالمی که در آن زندگی می کنیم بدون شك، حادث است. آیا این حادث بدون علت به وجود آمده یا خود علت خویش است یا معلول علتی است که آن هم معلول علت دیگر است و یا مخلوق خداوند واجب الوجودی است که هستی اش در ذات اوست؟ با توجه به باطل بودن سه احتمال اول، احتمال چهارم تثبیت می شود.

آن گاه امام (علیه السلام) سه وصف دیگر از اوصاف پروردگار را ذکر می فرماید: «او یگانه است؛ اما نه یگانه عددی (بلکه مثل و مانندی ندارد) همیشه است ولی نه به این معنا که زمان نامحدودی دارد و برقرار است بی آنکه نگهدارنده ای داشته باشد»؛ (وَاحِدٌ لَا بَعْدَ، وَ دَائِمٌ لَا يَأْمَدُ، وَ قَائِمٌ لَا يَعْمَدُ).

منظور از واحد عددی، اشیایی است که شبیه و مانند و دوم و سوم برای آنها امکان دارد ولی يك فرد بیشتر از آن موجود نشده است؛ مانند خورشید در منظومه شمسی که یکی بیش نیست ولی دومی برای آن تصور می شود.

این معنا درباره خداوند متصور نیست، زیرا وجود او از هر جهت بی نهایت است و تعدد در آن امکان پذیر نیست، بنابراین وحدت ذات پاك او وحدت عددی نیست، بلکه به این

1. الرحمن، آیه 26 و 27.

2. طور، آیه 35.

[147]

معناست که شبیه و نظیر و مثل و مانند ندارد، همان چیزی که در سوره توحید

آمده است: **(وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ)**(1) و به تعبیر دیگر در واحد عددی تعدد

امکان پذیر است؛ ولی در واحد ذاتی امکان پذیر نیست.

در جمله دوم «**دَائِمٌ لَا بِأَمَدٍ**» اشاره به این می کند که دوام وجود خداوند، دوام

زمانی نیست زیرا ذات پاك او فوق زمان و مکان است بلکه دوام او همان دوام

ذاتی است.

جمله «قَائِمٌ لَا يَعْمَدُ» مفهومش آن است که قیام او به ذات اوست؛ نه به کمک دیگری و به بیان دیگر قائم بودن مفهومی مادی دارد و آن اینکه چیزی روی پای خود بایستد یا به کمک ستونی برپا باشد، و مفهومی مافوق مادی دارد و آن اینکه وجودی مدیر و مدبر عالم هستی باشد آن هم بدون اتکا بر چیز دیگری و قائم بودن خداوند به همین معناست.

به بیانی دیگر، همه موجودات وابسته به ذات پاک او هستند و او قائم به ذات پاک خویش.

سپس کلام امام (علیه السلام) اوج می گیرد و برای معرفی ذات پاک خدا تا آنجا که اندیشه های بشری اجازه می دهد پیش می رود و ذات پاکش را به طریق ماهرانه ای که نه به تشبیه انجام و نه به تعطیل معرفت ضمن چند جمله کوتاه و پرمعنا معرفی کرده، می فرماید: «عقلها او را در می یابند؛ ولی نه از طریق حواس و چشمها او را می بینند؛ ولی نه به صورت حضور جسمانی»؛ (تَلَقَّاهُ

الاذْهَانَ لَا بِمَشَاعِرَةٍ (2)، وَ تَشْهَدُ لَهُ الْمَرَائِي (3) لَا بِمُحَاضِرَةٍ (4)).

1. در شرح خطبه 65 در جلد سوم همین شرح به حدیث پرمعنایی اشاره کردیم

که امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در پاسخ شخص سؤال کننده ای که درباره

یگانگی خداوند از آن حضرت چیزی پرسید، بیان فرموده که برای واحد چهار

معنا ذکر می کند دو معنای آن درباره خداوند غیر ممکن است و دو معنای آن

صحیح است. (ر.ک: جلد 3، صفحه 70).

2. «مُشَاعِرَةٌ» به معنای درك به وسیله حواس است و از شعور به معنای

احساس گرفته شده است.

3. «مَرَائِي» جمع «مِرَاة» به معنای آینه است و گاه به چشم، آینه اطلاق

می شود، زیرا عکس موجودات در آن می افتد.

4. «مُحَاضِرَةٌ» به معنای حضور و مجالست است.

[148]

اشاره به اینکه آثار عظمت و قدرت و علم و حکمت او که سراسر جهان را

پرکرده دلیل روشنی بر وجود اوست؛ وجودی که پشت پرده غیب و در ماورای

طبیعت قرار گرفته و همه جا را تجلیگاه علم و قدرت خود قرار داده است.

در ادامه و تکمیل این سخن می فرماید: «اندیشه ها هرگز به او احاطه پیدا نکرده بلکه به وسیله اندیشه بر آنها متجلی شده و با نیروی عقل، مسلم گشته که کنه ذاتش را نتوان درك کرد و اندیشه های ژرف، افکار سستی را که دعوی احاطه بر کنه ذاتش دارند، به محاکمه کشیده است»؛ (لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَوْهَامُ (1)، بَلْ تَجَلَّى لَهَا (2) بِهَا، وَ بِهَا امْتَنَّعَ مِنْهَا، وَ إِلَيْهَا حَاكَمَهَا).

امام(علیه السلام) طبق آنچه در بالا آمد هم مذهب تعطیل را ابطال می کند و هم تشبیه را؛ یعنی به آنها که می گویند: ما درباره صفات خدا چیزی جز صفات سلبیه را نمی فهمیم، و آنها که خدا را سرحد تا ممکنات پایین می آورند و صفات محدود ممکن را برای او قائل می شوند، اخطار می کند هر دو راه خطا می پویند از يك سو از تلقی اذهان و تجلی صفات سخن می گوید و از سوی دیگر از عدم احاطه افکار به ذات پاك و صفات او، که نتیجه آن، این می شود که ما نسبت به ذات و صفات خداوند علم اجمالی داریم، هر چند از شرح و تفصیل آن عاجز و ناتوانیم.

سپس امام(علیه السلام) در ادامه و تکمیل این سخن می فرماید: «(او بزرگ

است) اما نه به این

1. «اَوْهَام» جمع «وَهْم» بر وزن «فهم» در لغت به معنای خطورات قلبی است

و در استعمالات روزمره ما در فارسی به معنای پندارهای باطل یا مشکوک است؛ ولی قرائن نشان می دهد که در خطبه بالا و موارد دیگری از خطبه های نهج البلاغه درباره «اندیشه های دور پرواز» استعمال شده است.

2. «تَجَلَّى لَهَا» ضمیرهای شش گانه ای که در این جمله و دو جمله بعد است

همه بازگشت به اوهام (عقول) می کند و مفهومی در جمله اول این است که خداوند از طریق ادراکات عقلی و نظاماتی را که عقل در جهان آفرینش می بیند بر عقل ها تجلی کرده و از طریق درک عقل، عدم امکان درک ذاتش بر عقول مسلم شده است و به وسیله نیروی عقل های قاصر مدعی درک کنه ذاتش را به محاکمه کشیده است (دقت کنید). بعضی احتمالات دیگر درباره مرجع این ضمائر داده شده که صحیح به نظر نرسید.

معنا که حد و مرز جسمش طولانی است (او با عظمت است) اما نه به این معنا که ابعاد جسمانی فوق العاده بزرگ دارد، بلکه شأن و مقامش بزرگ و والاست و سلطه اش با عظمت!؛ (لَيْسَ بِذِي كِبَرٍ امْتَدَّتْ بِهِ النَّهَائَاتُ فَكَبَّرَتْهُ تَجْسِيماً، وَ لَا بِذِي عِظَمٍ تَنَاهَتْ بِهِ النَّهَائَاتُ فَعَظَّمَتْهُ تَجْسِيداً ; بَلْ كَبُرَ شَأْنًا، وَ عَظُمَ سُلْطَانًا).

اشاره به اینکه وقتی می گوئیم الله اکبر (خداوند از همه چیز بزرگتر است) گاه به ذهن افراد ناآگاه چنین می آید که ابعاد وجودی او شرق و غرب و شمال و جنوب عالم را پر کرده است و هنگامی که می گوئیم خداوند عظمت دارد فکر می کنند نسبت به موجودات دیگر مانند کوهها و دریاها و آسمانها چنین است، در حالی که بزرگی و عظمت خدا جنبه جسمانی ندارد، بلکه عظمت و بزرگی معنوی است، زیرا اگر او دارای جسم بزرگی بود حتماً اجزایی داشت و نهایی و زمان و مکانی، حال آنکه از همه اینها برتر و بالاتر است و چه زیبا فرمود امام صادق(علیه السلام) آنجا که شخصی در حضورش گفت: **الله اکبر**، امام(علیه السلام) از او پرسید: خدا از چه چیز بزرگتر است؟ عرض کرد: **«من کل»**

شیء» (از همه چیز) امام (علیه السلام) فرمود: در این صورت خدا را محدود (به

زمان و مکان) ساختی. آن مرد عرض کرد: پس چه بگویم؟ فرمود: بگو: «اللَّهُ

أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» ; خداوند برتر از آن است که به وصف درآید». (1) اشاره

به اینکه ما هر وصفی برای او قائل شویم در نهایت از اوصاف مخلوقات است،

زیرا در فکر ما بیش از این نمی گنجد، بنابراین او برتر از همه این اوصاف

است.

قرآن مجید نیز می گوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»;

منزه است خداوند از توصیف آنها مگر بندگان مخلص خدا». (2) (که او را به

آنچه شایسته است وصف می کنند).

1. الکافی، جلد 1، صفحه 117، حدیث 8.

2. صافات، آیات 159 و 160.

بخش دوم

وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ الصَّفِيُّ، وَ أَمِينُهُ الرَّضِيُّ — صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

— أَرْسَلَهُ بِوُجُوبِ الْحُجَجِ، وَ ظُهُورِ الْفُلْجِ، وَ إِضْوَاحِ الْمَنْهَجِ ; فَبَلَّغَ الرِّسَالَةَ صَادِعًا

بِهَا، وَ حَمَلَ عَلَى الْمَحَجَّةِ دَالًا عَلَيْهَا، وَ أَقَامَ أَعْلَامَ الْإِهْتِدَاءِ وَ مَنْارَ الضِّيَاءِ، وَ

جَعَلَ أُمْرَاسَ الْإِسْلَامِ مَتِينَةً، وَ عُرَى الْإِيمَانِ وَثِيقَةً.

ترجمه

و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده برگزیده و امین مرضی اوست —

درود خدا بر او و خاندانش باد — (خداوند) او را برای بیان حجت‌های لازم و

پیروزی آشکار (حق بر باطل) و روشن ساختن راه حق فرستاد. او رسالت خود

را آشکارا ابلاغ کرد و انسانها را بر مسیر حق قرار داد در حالی که راه

پیشرفت را به آنها نشان داده بود، پرچمهای هدایت را برافراشت و نشانه های

روشن را برپا ساخت، ریسمانهای (خیمه) اسلام را محکم نمود و دستگیره های

ایمان را استوار ساخت.

شرح و تفسیر

ابعاد وجودی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)

امام(علیه السلام) به دنبال بخش اول این خطبه که متکفل بیان دقیق ترین صفات

جمال و جلال خدا بود به اصل دوّم دین؛ یعنی شهادت به رسالت پیامبر

اکرم(صلی الله علیه وآله) می پردازد و او را با صفاتی که بیانگر همه ابعاد

وجودی آن حضرت است وصف می کند و می گوید: «و گواهی می دهم که

محمد بنده و فرستاده برگزیده و امین مرضیّ اوست، درود خدا بر او و

خاندانش باد»؛ (وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ الصَّافِيُّ، وَ أَمِينُهُ الرَّضِيُّ) —

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ —).

به یقین اگر خداوند کسی را بر می‌گزیند و او را امین می‌داند و از وی راضی می‌شود به دلیل خلوص کامل و صفا و پاکی او در همه جهات است و این تعبیرات اشاره ای به مسئله عصمت پیامبر از هرگونه خطا و گناه است.

سپس به برنامه های مختلف و اهداف بعثت آن حضرت پرداخته، چنین می‌فرماید: «او را برای بیان حجت‌های لازم و پیروزی آشکار (حق بر باطل) و روشن ساختن راه حق فرستاد»؛ (أَرْسَلَهُ بِوُجُوبِ الْحُجَجِ، وَ ظُهُورِ الْفَلَجِ(1)، وَ

إِيضًا الْمَنْهَجِ).

به این ترتیب در جمله های سه گانه بالا اهداف بعثت را که اتمام حجت و پیروزی حق بر باطل و روشن ساختن راه سعادت است بیان فرموده است.

آن گاه به برنامه های عملی پیامبر پرداخته، چنین می فرماید: «او رسالت خود را آشکارا ابلاغ کرد، و انسانها را بر مسیر حق قرار داد، در حالی که راه پیشرفت را به آنها نشان داده بود، پرچمهای هدایت را برافراشت و نشانه های روشن را برپا ساخت، ریسمانهای (خیمه) اسلام را محکم نمود و دستگیره های ایمان را استوار ساخت» (فَبَلَّغَ الرِّسَالَةَ صَادِعًا (2) بِهَا، وَ حَمَلَ عَلَى الْمَحَجَّةِ دَالًا عَلَيْهَا، وَ أَقَامَ أَعْلَامَ الْإِهْتِدَاءِ وَ مَنَارَ الضِّيَاءِ، وَ جَعَلَ أُمْرَاسَ (3) الْإِسْلَامِ مَتِينَةً، وَ عُرَى (4) الْإِيْمَانِ وَثِيقَةً).

در آغاز، سخن از پرداختن به ابلاغ رسالت الهی به طور کلی به میان آمده است، همان گونه که در قرآن مجید می فرماید: «(فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ)»

1. «فلج» به معنای پیروزی است؛ خواه پیروزی در استدلال باشد یا در عمل.

2. «صادع» از ریشه «صدع» بر وزن «صبر» در اصل به معنای شکافتن

است و از آنجا که به هنگام زمین گیاهان ظاهر می شوند، معنای ظهور نیز در

آن نهفته است.

3. «امراس» جمع «مرّس» بر وزن «مرض» و «مرس» نیز جمع «مرسه» به

معنای تتاب است.

4. «عری» جمع «عروه» به معنای دستگیره و دستاویز است.

[153]

آنچه را مأموریت داری آشکارا بیان کن و از مشرکان روی بگردان». (1) سپس

از جزئیات این برنامه سخن می گوید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مردم را از

بیراهه به جاده اصلی دعوت کرد و دلایل و نشانه ها را برای پیمودن این راه

به آنها گوشزد نمود و چراغ های نورانی بر سر هر راه نهاد تا به هنگام

تاریکی نیز از ادامه مسیر باز نایستند و سرانجام با بیانات کافی و تدبیرهای

سازنده رشته های اسلام را محکم ساخت و دستگیره های ایمان را استحکام

بخشید.

کمتر کلامی را می توان پیدا کرد که در عین کوتاهی و فشردگی این همه
مطلب را درباره اهداف و برنامه های پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) بیان
کند.

جمله «**جَعَلَ أَمْرَاسَ الْإِسْلَامِ مَتِينَةً**» گویا اسلام را به خیمه ای تشبیه می کند که
ریسمانهای محکمی از هر سو آن را به زمین های اطراف متصل کرده است تا
تندبادها نتواند آن را از جا بر کند این ریسمانها اموری مانند جمعه و جماعات و
حج و زکات و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است که همیشه حوزه
اسلام را حفظ کرده و از آن دفاع می نماید، هر جا این تعلیمات اسلامی پیاده
شود اسلام بیمه می شود و هرگاه ضعیف گردد دشمنان بر مسلمین چیره خواهند
شد.

جمله «**وَ عُرَى الْإِيمَانِ وَثِيقَةٌ**» ایمان را تشبیه به تنابی کرده که دستگیره های
مختلفی در آن است و برای نجات از قعر چاه، یا نجات در پرتگاه ها باید به این
دستگیره ها چسبید. بدیهی است اگر این دستگیره ها سست و ضعیف باشد نه
تنها انسان نجات نمی یابد، بلکه گرفتار سقوط خطرناکی می شود. این

دستگیره ها همان فروع و تعلیمات اسلام در برنامه های مختلف عبادی و اجتماعی است که در احادیث نیز به آن اشاره شده است. از جمله در حدیث است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) روزی از یارانش سؤال کرد: «أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟»؛ کدام يك از دستگیره های ایمان محکم تر است؟» جمعی گفتند: خدا و پیامبرش آگاهترند؟ و بعضی از نماز یا زکات و... نام بردند.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: «آنچه

1. حجر، آیه 94.

[154]

گفتید دارای فضیلت است؛ ولی پاسخ اصلی نیست»: «وَلَكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ

الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَلِّيَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ التَّبَرِّيَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ؛

محکمترین دستگیره های ایمان دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای

خداست، و محبت اولیاء الله و بیزاری از اعداء الله است». (1)

البته مفاهیم اخلاقی همچون توکل و تفویض و تسلیم و رضا و صبر و یقین و مانند آنها که در روایات به آن اشاره شده نیز می تواند به عنوان دستگیره های ایمان معرفی شود و هیچ کدام با یکدیگر منافاتی ندارند.

1. الکافی، جلد 2، صفحه 126، حدیث 6.

[155]

بخش سوم

وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ، وَجَسِيمِ النُّعْمَةِ، لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ، وَخَافُوا عَذَابَ
الْحَرِيقِ، وَ لَكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةٌ، وَالْبَصَائِرُ مَدْخُولَةٌ! أَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى صَغِيرِ مَا خَلَقَ،
كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ، وَ أَتَقَنَ تَرْكِيْبَهُ، وَ فَلَاحَ لَهُ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ، وَ سَوَّى لَهُ الْعِظْمَ

وَالْبَشَرَ! انظُرُوا إِلَى النَّمْلَةِ فِي صِغَرِ جُنَّتِهَا، وَ لَطَافَةِ هَيْئَتِهَا، لَا تَكَادُ تُنَالُ بِلِحْظِ
الْبَصَرِ، وَ لَا بِمُسْتَدْرَكِ الْفِكْرِ، كَيْفَ دَبَّتْ عَلَى أَرْضِهَا، وَ صَبَّتْ عَلَى رِزْقِهَا، تَنْقُلُ
الْحَبَّةَ إِلَى حُجْرِهَا، وَ تُعِدُّهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا. تَجْمَعُ فِي حَرِّهَا لِيَرُدَّهَا، وَ فِي وَرْدِهَا
لِيَصْدُرَهَا ; مَكْفُولٌ بِرِزْقِهَا، مَرْزُوقَةٌ بِوَقْفِهَا ; لَا يُغْفِلُهَا الْمَنَّانُ، وَ لَا يَحْرِمُهَا الدِّيَّانُ،
وَ لَوْ فِي الصَّفَا الْيَابِسِ، وَ الْحَجَرِ الْجَامِسِ! وَ لَوْ فَكَّرْتَ فِي مَجَارِي أَكْلِهَا، فِي
عُلُوقِهَا وَ سُفْلِهَا، وَ مَا فِي الْجَوْفِ مِنْ شَرَاسِيفِ بَطْنِهَا، وَ مَا فِي الرَّأْسِ مِنْ عَيْنِهَا وَ
أُذُنِهَا، لَقَضَيْتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَبًا، وَ لَقَيْتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَبًا! فَتَعَالَى الَّذِي أَقَامَهَا عَلَى
قَوَائِمِهَا، وَ بَنَاهَا عَلَى دَعَائِمِهَا! لَمْ يَشْرِكْهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ، وَ لَمْ يُعْنَهُ عَلَى خَلْقِهَا
قَادِرٌ. وَ لَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لِنَبْلَغَ غَايَاتِهِ، مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَى أَنَّ
فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّخْلَةِ، لِذَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ، وَ غَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ.
وَ مَا الْجَلِيلُ وَ اللَّطِيفُ، وَ النَّقِيلُ وَ الْخَفِيفُ، وَ الْقَوِيُّ وَ الضَّعِيفُ، فِي خَلْقِهِ إِلَّا

سَوَاءٌ.

ترجمه

اگر در عظمت قدرت (خداوند) و اهمیّت نعمت او می اندیشیدند، به راه راست

باز

[156]

می گشتند، و از آتش سوزان دوزخ می ترسیدند؛ ولی دلها بیمار و چشمهای بصیرت معیوب است، آیا به مخلوقات کوچکی که خدا آفریده، نمی نگرند که چگونه آفرینش آنها را دقیق و حساب شده و ترکیب آنها را متقن ساخته، گوش و چشم برای آنها آفریده و استخوان و پوست آنها را مرتّب نموده است. به این مورچه نگاه کنید با آن جثه كوچك و اندام ظریفش که از کوچکی درست، با چشم دیده نمی شود و در اندیشه نمی گنجد؛ ولی با این حال چگونه روی زمین (ناهموار و پر سنگلاخ) راه می رود و به روزیش دست می یابد، دانه ها را (از راه های دور و نزدیک) به لانه اش منتقل می کند و در جایگاه مخصوص نگهداری می نماید. در فصل گرما برای سرما، و به هنگام توانایی برای روز ناتوانی، ذخیره می کند، روزیش (از سوی خدا) تضمین شده و خوراك موافق طبعش در اختیار او قرار گرفته است، خداوند مٔان هرگز از او غافل نمی شود

و پروردگار مدبّر محرومش نمی سازد، هر چند در دل سنگ سخت و خشك و
در میان صخره ای فاقد رطوبت باشد.

اگر در مجاری خوراك و در بالا و پایین دستگاه گوارش او و آنچه در جوفش
از اطراف دنده ها وجود دارد و آنچه در سر او از چشم و گوش قرار گرفته،
بیندیشی شگفت زده خواهی شد و از وصف عجایب او به زحمت خواهی افتاد.

پس بزرگ و بلند مرتبه است خداوندی که مورچه را روی دست و پا (ی
ضعیف و ظریفش) برپا داشته و او را بر ستونهای محکمی (نسبت به او) بنا
نهاده است. هیچ آفریدگاری در آفرینش این حشره با او شريك نبوده و هیچ
قدرتمندی او را در آفرینش آن یاری نکرده است. اگر همه راههای فکر و اندیشه

را طی کنی تا به آخر رسی، همه دلایل به تو می گوید که آفریننده مورچه
كوجك همان آفریدگار درخت (تتاور) نخل است، زیرا ساختمان اجزای هر
موجودی دقیق است و هر مخلوق زنده ای در درون خود اعضای مختلف و
پیچیده ای دارد. (به یقین) بزرگ و كوجك، سنگین و سبك، قوی و ضعیف، همه

در خلقتش یکسان است و در برابر قدرتش همگون!

شرح و تفسیر

قدرت بی نظیر او در آفرینش موجودات کوچک و بزرگ

در ادامه بحث این خطبه که از خدانشناسی آغاز شد و با پیامبرشناسی ادامه یافت، امام (علیه السلام) بار دیگر به خدانشناسی باز می‌گردد و این بار به ادله اثبات وجود خداوند و علم و قدرت بی پایان او می‌پردازد و به آنها که از بیراهه می‌روند هشدار داده و می‌فرماید: «اگر در عظمت قدرت (خداوند) و اهمیّت نعمت او می‌اندیشیدند، به راه راست باز می‌گشتند و از آتش سوزان (دوزخ) می‌ترسیدند»؛ (وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْفُدْرَةِ، وَ جَسِيمِ النِّعْمَةِ، لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ، وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ).

اشاره به دو چیز است که اگر اندیشه‌ها در آن به کار گرفته شود آثار آن به زودی در اعمال انسان آشکار می‌شود؛ نخست اندیشه در عظمت قدرت خدا، که کرات عظیم آسمانی و میلیاردها ستاره در يك کهکشان و صدها میلیون کهکشان آفریده و کرانه‌های ملك عظیم او بر هیچ کس روشن نیست و آنچه را درباره

عظمت جهان می گوئیم مربوط به چیزی است که در قلمرو علم قاصر ما قرار گرفته و ای بسا تمام اینها همچون برگ درختی باشد که بر بیکر درخت سر به آسمان کشیده ای در میان جنگلی قرار دارد. اندیشه در این امر سبب می شود که انسان در برابر چنین قدرتی خاضع گردد، سر بر آستانش نهد دل به او ببندد و زندگی خود را با نام و یاد او نورانی سازد.

دیگر اینکه در نعمتهایی بیاندیشد که همه وجود ما را در بر گرفته و از لحظه انعقاد نطفه تا پایان عمر ادامه دارد؛ خورشید و ماه و آسمان و زمین را به خدمت ما گماشته و ابرها و بادهای و بارانها را سر بر فرمان ما نهاده، در همه جا خوان نعمتش را گسترده و همه را روزی خوار خود ساخته است.

به یقین شکر نعمت که در فطرت هر انسانی است او را به دنبال شناخت منع می فرستد.

حضرت در ادامه می فرماید: چه عاملی سبب می شود که با وجود این

انگیزه های قوی،

انسان از راه بماند و به بیراهه کشیده شود و عذاب دردناک الهی دامان او را بگیرد. می فرماید: «ولی دلها بیمار و چشمهای بصیرت معیوب است» (وَ لَكِن

الْقُلُوبُ عَلِيلَةٌ، وَالْبَصَائِرُ مَدْحُولَةٌ! (1)).

در اینجا امام(علیه السلام) به دو علت عمده اشاره می کند، زیرا منظور از «قلوب»، عقلاست که بر اثر هوا و هوسها و آفات دیگر، شناخت از کار می افتد و منظور از «بصائر»، چشمهای بصیرت است که پرده های گناه و تعصب و خودخواهی بر روی آن افکنده می شود.

بدیهی است آنها هرگز در اصل خلقت چنین نبوده، بلکه بر اثر غفلت و هوا و هوس و شهوت به این روز افتاده اند. امام(علیه السلام) در این عبارت کوتاه، اشاره به موانع شناخت می کند که در آیات قرآن نیز آمده است: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ چنین نیست که آنها خیال می کنند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل های آنها نشسته است». (2) و در جای دیگر می فرماید: «(أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً)؛ آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار

داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر

گوش و دلش مهر زده و بر چشمش پرده افکنده است».(3)

همان گونه که در آیات بیشماری نیز همگان را دعوت به مطالعه اسرار آفرینش

و تفکر در قدرت و نعمتهای خدا کرده تا از این طریق به راه راست پی برند.

سپس امام(علیه السلام) بعد از بیان مسأله اسرار آفرینش به صورت کلی انگشت

روی بخشی از موجودات شگفت انگیز جهان آفرینش می گذارد و می فرماید:

«آیا به مخلوقات کوچکی که خدا آفریده، نمی نگرند که چگونه آفرینش آنها را

دقیق و حساب شده و ترکیب آنها را متقن ساخته، و گوش و چشم برای آنها

آفریده و استخوان پوست آنها را مرتب کرده

1. «مدخولة» از ریشه «دخل» بر وزن «دغل» به معنای فساد و تباهی است.

2. مطلقین، آیه 14.

3. جائیه، آیه 23.

است»؛ (أَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى صَغِيرٍ مَّا خَلَقَ، كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ، وَ أَتَقَنَ تَرْكِيْبَهُ، وَ فَلَقَ

لَهُ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ، وَ سَوَّى (1) لَهُ الْعَظْمَ وَ الْبَشَرَ (2)!).

در اینجا امام (علیه السلام) به امور ششگانه ای درباره حیوانات و حشرات بسیار

کوچک اشاره می کند؛ آفرینش مستحکم، ترکیب صحیح، دارا بودن گوش و چشم

و نظم خاص استخوان و پوست. آری در عین کوچکی، همه اعضا و ابزار

مورد نیاز در اختیار آنهاست و آنچه را خداوند به حیوان عظیمی همچون فیل و

کرگدن داده، به آنها نیز به نسبت اندام و نیازشان بخشیده است و به یقین آفرینش

این موجودات کوچک به جهت ظرافت و دقت عجیبی که در آنها به کار رفته از

آفرینش موجودات عظیم مهمتر است.

آن گاه امام وارد مرحله دقیق تری می شود و از میان موجودات کوچک به شرح

بسیار جالبی درباره دو مخلوق صغیر که غالباً انسانها درباره آفرینش آن دو

نمی اندیشند می پردازد؛ نخست درباره مورچه چنین می فرماید: «به این مورچه

نگاه کنید با آن جثه کوچک و اندام ظریفش که از کوچکی درست، با چشم دیده

نمی شود و در اندیشه نمی گنجد»؛ (انظروا إلى النملة في صغر جنبها، و لطافة

هيئتها، لا تكاد تُنال بلحظ البصر، و لا بمستدرك الفكر).

سپس می افزاید: « ولی با این حال چگونه روی زمین (ناهموار و پر سنگلاخ)

راه می رود و به روزیش دست می یابد، دانه ها را (از راه های دور و نزدیک)

به لانه اش منتقل می کند و در جایگاه مخصوص نگهداری می نماید. در فصل

گرما برای سرما و به هنگام توانایی برای روزناتوانی ذخیره می کند»؛ (كَيْفَ

دَبَّتْ عَلَى أَرْضِيهَا، وَ صَبَّتْ عَلَى رِزْقِهَا، تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلَى حُجْرِهَا، وَ تُعِدُّهَا فِي

مُسْتَقَرِّهَا. تَجْمَعُ فِي حَرِّهَا لِيَرْدِهَا، وَ فِي وَرْدِهَا (3) لِصَدْرِهَا (4)).

1. «سوئی» از ریشه «تسویه» به معنای نظام بخشیدن و مرتب نمودن است.

2. «بشر» جمع «بشرة» یعنی ظاهر پوست تن و به معنای انسان نیز می آید.

3. «ورد» به معنای عطش و نیز آبگاه است و در اینجا کنایه از امکان و

توانایی است. ر

ط 4. «صدر» یعنی بازگشت از آبگاه و در اینجا کنایه از ناتوانی و فقدان است.

آری، این موجود ضعیف و ناتوان به قدری هوشیار است که راه و رسم زندگی خود را به خوبی می داند، با این دست و پای کوچک کوه و دشت و بیابان و درختها را جولانگاه خود قرار می دهد و آن دسته از مواد غذایی که با مزاج او سازگار است از میان مواد مختلف بر می گزیند و دانه های غذایی را از راه های دور و نزدیک به لانه خود می برد؛ دانه هایی را انتخاب می کند که از پیچ و خم لانه بگذرد و مشکلی برای عبور و مرور سایر هموعانش ایجاد نکند. دانه ها را در جایگاه مخصوص جای می دهد به گونه ای که فاسد نشود. در فصل تابستان با يك الهام درونی بی آن که زمستان را دیده باشد — یعنی متولد همان سال باشد — پیش بینی ایّامی را که برف و باران سراسر روی زمین را گرفته و جمع آوری روزی را بر او غیر ممکن ساخته می کند و درست به اندازه نیازش با دوراندیشی مواد غذایی را ذخیره می سازد.

در ادامه می‌افزاید: «روزیش (از سوی خدا) تضمین شده و خوراك موافق
طبعش در اختیار او قرار گرفته، خداوند مَنان هرگز از او غافل نمی‌شود، و
پروردگار مدبّر محرومش نمی‌سازد، هر چند در دل سنگی سخت و خشك و در
میان صخره ای فاقد رطوبت باشد»؛ (مَكْفُولٌ بِرِزْقِهَا، مَرْزُوقَةٌ بِوَقْفِهَا ; لَا يُغْفَلُهَا

الْمَنَّانُ، وَ لَا يَحْرِمُهَا الدِّيَانُ(1)، وَ لَوْ فِي الصَّقَا(2) الْيَابِسِ، وَالْحَجَرِ

الْجَامِسِ! (3)).

اشاره به اینکه خداوند منان این موجودات کوچک را که در دشتها و بیابانها و
کوهها زندگی می‌کنند از نظر لطفش دور نداشته هر غذایی که موافق طبع
آنهاست در اختیارشان قرار داده است، حتی اگر در دل سنگ سخت و خشکی
زندگی کنند غذا و رطوبت لازم را هر چند از طریق هوا باشد برای آنها فراهم
می‌کند و با الهام درونی آنها را

1. «دِيَان» به معنای پاداش دهنده و داور حاکم و مدبّر است.

2. «صَقَا» به معنای تخته سنگ سخت و صاف است.

3. «جامس» یعنی خشکیده.

[161]

و اداری می سازد که در ایام توانایی برای روزهای ناتوانی ذخیره کنند و این

واقعاً حیرت آور است.

آیا این حشره می داند چند روز از زمستان را نمی تواند از لانه بیرون آید؟ آیا

می فهمد که جیره غذایی او در این مدت چه اندازه است؟ آیا توجه دارد چه

موادی ممکن است در این مدت سالم بماند و فاسد نشود؟ و آیا خبر دارد که این

مواد در کجاست و از چه جایی باید به دست آورد؟

آری همه اینها را می داند و استاد ازل به او آموخته است.

سپس امام (علیه السلام) ساختمان شگفت آور این موجود زنده کوچک را با نیروی

فکر و اندیشه تشریح می کند و می فرماید: «اگر در مجاری خوراک و در بالا و

پایین دستگاه گوارش او و آنچه در جوفش از جوانب دنده ها وجود دارد و آنچه

در سر او از چشم و گوش قرار گرفته، بیندیشی شگفت زده خواهی شد و از

وصف عجایب آن به زحمت خواهی افتاد»؛ (وَلَوْ فَكَّرْتَ فِي مَجَارِي أَعْيُنِهَا، فِي

عُلُوقِهَا وَسُقُوعِهَا، وَمَا فِي الْجَوْفِ مِنْ شَرَّاسِيفٍ (1) بَطْنِهَا، وَمَا فِي الرَّأْسِ مِنْ

عَيْنِهَا وَأُذُنِهَا، لَقَضَيْتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَبًا، وَ لَقَيْتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَبًا!).

اشاره به اینکه اگر انسان در آفرینش این موجود کوچک که به زحمت دیده

می شود دقت کند، و پرده های غفلت را که ناشی از عادی شدن مسئله است

کنار بزند، به راستی يك دنیا شگفتی در آن دیده می شود؛ در سر بسیار کوچک

او هم چشم است و هم گوش و هم دهان و دو شاخکی همچون دو آنتن دارد که

برای برقراری ارتباط از آن استفاده می کند و در شکم چیزی همانند معده و

روده است و دنده های بسیار ظریف و کوچکی از هر طرف آن را احاطه کرده

است. اعصاب و عضلات ظریفش به اندازه نیاز اوست و مغز کوچکش مدیریت

زندگی پیچیده او را بر عهده گرفته، پاهایش مفاصل مختلف دارد و هر مفصلی

همچون مفاصل حیوانات بزرگ کار ویژه ای انجام می دهد.

1. «شراسیف» جمع «شُرْسُوف» به معنای انتهای نرم دنده ها در طرف شکم

است.

[162]

سپس امام(علیه السلام) به نتیجه گیری از بیان بالا پرداخته، چنین می فرماید:

«پس بزرگ و بلند مرتبه است خداوندی که مورچه را روی دست و پا (ی

ضعیف و ظریفش) برپا داشته و او را بر ستونهای محکمی (نسبت به او) بنا

نهاده است، هیچ آفریدگاری در آفرینش این حشره با او شریک نبود و هیچ

قدرتمندی او را در آفرینش آن یاری نکرده است»؛ (فَتَعَالَى الَّذِي أَقَامَهَا عَلَى

قَوَائِمِهَا، وَ بَنَاهَا عَلَى دَعَائِمِهَا! لَمْ يَشْرِكْهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ، وَ لَمْ يُعِنْهُ عَلَى خَلْقِهَا

قَادِرٌ).

امام(علیه السلام) در این عبارت همگان را به دو موضوع توجه می دهد و آن

اینکه خداوند این پیکر ظریف را بر دست و پای ظریفی که توان حمل آن را

دارد بلکه گاه کوله بار سنگینی که چندین برابر وزن اوست بر دوش می گیرد،

استوار ساخته و عجب اینکه با کوله بارش از دیوار صاف بالا می رود و گاه به

سقف می چسبد و به راه خود ادامه می دهد کاری که از هیچ انسان قهرمانی ساخته نیست. اضافه بر این برای او اسکلتی متناسب حالش آفریده که امام از آن تعبیر به دعائم (ستونها) فرموده است. این اسکلت نه چندان سنگین است که از توان حرکت او بکاهد و نه آن قدر سبک و ظریف که نتواند هیأت او و محتوای درون وجودش را نگهدارد.

آن گاه به نکته مهم دیگری اشاره کرده، می فرماید: «اگر تمام راه های فکر و اندیشه را طی کنی تا به آخر بررسی همه دلایل به تو می گوید که آفریننده مورچه کوچک همان آفریدگار درخت (تناور) نخل است، زیرا ساختمان اجزای هر موجودی دقیق است و هر مخلوق زنده ای در درون خود اعضای مختلف و پیچیده ای دارد»؛ (وَلَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لَتَبْلُغَ غَايَاتِهِ، مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَى أَنْ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّخْلَةِ، لِذَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ، وَ غَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ).

اشاره به اینکه تصوّر نکنید ساختمان يك موجود بزرگ؛ مانند درخت نخل تناور از ساختمان يك موجود کوچک همچون مورچه مهم تر است، زیرا اگر درست

بنگرید هر دو ساختمان بسیار پیچیده و دقیقی دارند و قوانین منظم بر هر دو

حاکم است و هدایت های

[163]

الهی از لحظه تولد تا پایان عمر در هر دو نمایان است. به علاوه آن درخت

بزرگ هم در حدّ خود دارای اعضای مختلف کوچک و بزرگ و قوی و ضعیف

است که هر کدام متناسب با وظیفه و مسئولیت‌هایشان ساخته شده اند (و به این

ترتیب ارتباط علت و معلول در جمله های بالا آشکار می شود).

کوتاه سخن اینکه گاه انسان آثار مختلفی از نظر کوچکی و بزرگی يك پدیده

آورنده می بیند؛ مثلاً ساعت‌هایی را که به اندازه يك سانتی متر است و ساعت‌هایی

که چند متر طول و عرض آن است یا کتابی را که چند صفحه پایان یافته با

کتابی که دوره آن ده ها جلد است هنگامی که انسان آنها را با یکدیگر مقایسه

می کند و اصول کلی حاکم بر آن را یکسان می بیند و ادبیات خاصی که در آن

کتاب کوچک و بزرگ به کار رفته هماهنگ مشاهده می کند می فهمد هر دو اثر

از يك منبع، سرچشمه گرفته و پدید آورنده هر دو یکی است.

سپس به نکته مهم دیگری در تکمیل این سخن پرداخته می فرماید: «(به یقین)

بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، قوی و ضعیف، همه در خلقتش یکسان است و

در برابر قدرتش همگون»؛ (وَمَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ، وَ النَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ، وَالْقَوِيُّ

وَالضَّعِيفُ، فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءً).

اشاره به اینکه کوچک و بزرگ و آسان و مشکل نسبت به موجودی تصور

می شود که قدرت و نیروی او محدود باشد. آنچه از استعداد او بیرون است

ممتنع، و آنچه به اندازه آخرین حدّ استعداد اوست مشکل و آنچه کمتر از قدرت

اوست آسان است؛ ولی ذات پاك خداوند که قدرتی نامحدود دارد همه اینها در

برابری یکسان است؛ حرکت دادن کلّ منظومه شمسی با حرکت دادن يك ذره

غبار برای او تفاوتی نمی کند و آفرینش مورچه های بسیار ریز با درختان

بسیار بلند و قوی پیکر برای او یکی است.

برای يك مورچه برداشتن يك دانه گندم با دو دانه بسیار فرق می کند؛ ممکن

است یکی را به آسانی بردارد و برای برداشتن دومی بسیار خسته و ناتوان

گردد، در حالی که ما انسانها در این دو کمترین تفاوتی را احساس نمی کنیم.

همچنین ما در تصورات ذهنی

[164]

خود می توانیم يك قطره آب را تصوّر کنیم و به همان سادگی و آسانی يك

دریای بی کران و موج را. این مثالها می تواند عمق بحثی را که درباره قدرت

بی پایان خدا در بالا گفتیم، روشن سازد.

نکته

زندگی بسیار شگفت انگیز مورچه ها

گرچه مورچه ها بر اثر کثرت و تنوع و وجود بی شمارشان در کوه و صحرا

و درون خانه ها، به صورت يك امر عادی درآمده و توجه عامّه مردم را هرگز

به خود جلب نمی کند؛ ولی برای دانشمندی که گاه بیست سال درباره زندگی

آنها اندیشیده اند بسیار شگفت آور است و مطالعات آنها درباره اسرار آفرینش

مورچگان درهای بزرگی را برای پی بردن به عظمت آفریدگار به روی ما

گشوده است که به گوشه ای از آن ذیلا اشاره می شود:

1. حیوانات و حشراتی که به صورت گروهی زندگی می کنند کم نیستند؛ مانند

بخشی از پرندگان و ماهیان و گوزنها و آهوها؛ ولی آنها که زندگی

دسته جمعیشان بر اساس تقسیم کار است کم هستند و مورچگان یکی از

شاخص ترین آنها هستند. مورچه های ماده وظیفه جمع آوری غذا، نگهداری

نوزادان و حتی نگهداری مادر لانه (ملکه مورچگان) را بر عهده دارند.

مورچه های نر کارشان بارور ساختن ملکه و ملکه کارش تخم گذاری است و

جالب این که نرها بعد از جفت گیری می میرند. گروهی نیز به صورت

نیروهای مسلح هستند که آرواره های قوی دارند و از لانه در برابر هجوم

دشمنان پاسداری می کنند.

2. مورچه های کارگر (ماده ها) زمین را سوراخ می کنند و به تدریج خاک را

می کنند تا محل مناسبی برای زندگی آنها در زیر سطح زمین فراهم شود؛ ولی

همه مورچه ها در زیر زمین زندگی نمی کنند. گروهی از مورچه ها که آنها را

مورچه نجار می نامند، درون چوبها را سوراخ می کنند و در آن لانه

می سازند.

[165]

3. مورچه ها در اندام كوچك خود كه گاهی فقط به دو میلیمتر می رسد تمام

دستگاههایی را كه در يك حيوان عظیم الجثه است، دارا هستند و حتی چیزی

بیش از او دارند، پاهای اضافی و شاخکهایی كه آنها را با محیط خود آشنا

می سازد و عقل و هوش اجتماعی قوی و آینده نگری.

4. بسیاری از مورچه ها، حشرات دیگر را به خدمت خود در می آورند و از

آنها استفاده می کنند (در واقع نوعی دامداری دارند) از جمله مورچه گندمزار

یکی از این نوع مورچه هاست. جانوری كه مورد استفاده این نوع مورچه قرار

می گیرد، شیشه های گیاهی است. این حشرات اگر خشمگین شوند مایع شیرینی

مانند عسل ترشح می کنند و مورچه ها از آن بهره می گیرند.

بعضی دیگر از مورچه ها، حشرات مخصوصی را كه در پوست درختان تخم

می گذارند یا سوسكها را به خدمت خود در می آورند.

5. اگر تعجب نکنید گروهی از مورچه ها دست به کشاورزی می زنند. نوعی مورچه که به نام مورچه چتری نامیده می شود، باغچه ای در اطراف لانه خود ترتیب می دهد و در آن قارچهای کوچک می پروراند. مورچه های کارگر برای رشد قارچها قطعات کوچکی از برگها را جدا می کنند و با خود می آورند. هنگامی که مورچه کارگر قطعه ای از برگ را با خود می آورد گویی چتری بالای سر دارد و به همین دلیل به این نام نامیده شده است.

6. نوعی از مورچه ها به مورچه های سپاهی نامیده شده اند که مانند عسایر از جایی به جای دیگر کوچ می کنند. آنها حشراتی واقعاً درنده هستند که حتی فیلهها سعی می کنند سر راه آنها قرار نگیرند و گرنه صدمه زیادی به آنها می زنند. گروهی از این مورچهگان که در مناطق حاره زندگی می کنند گوشت خوارند و هرگاه دسته جمعی به جانوری حمله کنند به زودی از پای در می آید و در مدت کمی همه عضلات حیوان را می خورند و تنها اسکلتی از او به جای می ماند.

7. مورچه ها معمولا سری بزرگ و کمری باریک دارند و نسبت به جثه خود

بسیار قوی و پرزورند چنان که دانه ای را که چندین برابر آنها وزن دارد با

دندان می گیرند و از دیوار بالا

[166]

می روند کاری که برای هیچ قهرمان وزنه برداری از انسانها امکان پذیر

نیست. آری! مورچه بر خلاف جثه کوچک خود، به راحتی می تواند بارهایی را

که ده برابر خودش وزن دارد بلند کند یا جابجا نماید.

8. آینده نگری مورچه و مدیریت او بسیار جالب است؛ در تابستان با الهام

درونی به فکر زمستان سخت است در صورتی که چه بسا در طول عمرش

هرگز زمستان ندیده باشد. دانه های غذایی را به طرز مطلوبی نگهداری

می کند؛ گاه آنها را از لانه بیرون می آورد تا هوا بخورد و فاسد نشود و گاه

آنها را به دو یا چند قسمت تقسیم می کند تا سبز نشود و فاسد نگردد، حتی

نوشته اند دانه گشنیز را به چهار قسمت تقسیم می کند، زیرا اگر کمتر از آن

باشد سبز می شود.

9. موقعیت شناسی مورچه عجیب است. بعضی از دانشمندان نوشته اند

مورچه ای را در وسط دایره ای از آتش قرار دادند او برای نجات خود به هر سو حرکت کرد و چون راه فراری پیدا نکرد سرانجام جان داد. نقطه ای را که او جان داده بود اندازه گیری کردند درست مرکز دایره بود؛ یعنی دورترین نقطه به آتش اطراف.

10. مورچه ها انواع زیادی دارند که بعضی از دانشمندان بالغ بر چهارهزار

نوع را شمارش کرده اند و تعداد مورچه های روی زمین را ده برابر مجموع

انسانها می دانند. مطالعات جدید نشان می دهد که مورچه ها در زمینه حل

مشکل ترافیك از انسانها پیشی گرفته اند. میلیونها مورچه صبورانه با دنبال

کردن يك ساختار ساده «تک گذر» بهترین راه را برای رسیدن به مقصد در

اسرع وقت و بدون تأخیر در پیش می گیرند.

شگفتیهای دنیای مورچگان بسیار بیش از آن است که در بالا گفته شد و در این

زمینه کتابها یا مقالات فراوانی نوشته شده است و از اینجا روشن می شود که

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در این خطبه بر چه نقطه حساسی از آفرینش

خداوند انگشت نهاده است.(1)

1. دائرة المعارف موسوم به فرهنگ نامه، نوشته موريس پارکر که توسط ده

نفر از اساتيد دانشگاه‌های ایران به فارسی برگردانده شده است; فرهنگ معين;

مقالات مطبوعات روز و حياة الحيوان دمیری.

[167]

بخش چهارم

وَكَذَلِكَ السَّمَاءُ وَالْهَوَاءُ، وَالرِّيَّاحُ وَالْمَاءُ. فَانظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَالنَّبَاتِ وَ

الشَّجَرِ، وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ، وَاخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَتَقَجُّرِ هَذِهِ الْبِحَارِ، وَ

كَثْرَةِ هَذِهِ الْجِبَالِ، وَطُولِ هَذِهِ الْقِلَالِ وَتَفَرُّقِ هَذِهِ اللُّغَاتِ، وَالْأَلْسُنِ الْمُخْتَلِفَاتِ.

قَالَوَيْلٌ لِّمَنِ أَنْكَرَ الْمُقَدَّرَ، وَ جَدَّ الْمُدَبِّرَ! زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ، وَ لَا

لَاخْتِلَافٍ صُورَهُمْ صَانِعٌ؛ وَ لَمْ يَلْجِئُوا إِلَى حُجَّةٍ فِيمَا ادَّعَوْا، وَ لَا تَحْقِيقَ لِمَا

أُوْعَوْا، وَ هَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ، أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ؟!!

ترجمه

و همین گونه است (آفرینش) آسمان و هوا و بادهای و آب نگاه‌ی بیفکن. به خورشید و ماه و گیاه و درخت و آب و سنگ و آمد و شد این شبها و روزها و پیدایش دریاها و کثرت این کوهها و بلندی این قلعه‌ها و تعدد این لغات و زبانهای گوناگون، وای بر آن کس که (این نظام شگرف را ببیند و) نظام آفرین این جهان را انکار کرده، و مدبر عالم را نفی کند، آنها گمان کردند همچون علفهای خودرو هستند که زارعی ندارند و برای اشکال گوناگونشان آفریننده‌ای نیست. آنها برای اثبات ادعای خویش به دلیلی پناه نبرده، و برای آنچه در مغز خود پرورانده اند تحقیقی به عمل نیاورده اند. آیا ممکن است ساختمانی بدون

سازنده (عادل و آگاه) یا حتی جنایتی (برنامه ریزی شده) بدون جنایتگر پدید

آید؟!!

شرح و تفسیر

نگاهی به موجودات آسمان و زمین بیفکنید!

امام(علیه السلام) در بخش پیشین این خطبه درباره دقایق و عجایب آفرینش

مورچگان،

[168]

سخن گفت؛ ولی برای اینکه تصور نشود شگفتیها و نظامات عجیب و خیره کننده

منحصر به این مورد یا موارد محدود نیست بلافاصله به سراغ این نکته می رود

که اگر در جای جای این جهان پهناور در زمین و آسمان و مخلوقات گوناگون

دقت کنید همه همین گونه است. در این میان انگشت روی شانزده پدیده

شگفت انگیز این جهان می گذارد؛ از زمین و آسمان گرفته تا بعضی مسائل

مربوط به انسان و می فرماید: «و همین گونه است (آفرینش) آسمان و هوا و

بادها و آب»؛ (وَ كَذَلِكَ السَّمَاءُ وَالْهَوَاءُ، وَالرِّيَّاحُ وَالْمَاءُ).

در ادامه می افزاید: «نگاهی بیفکن به خورشید و ماه و گیاه و درخت و آب و

سنگ و آمد و شد این شبها و روزها و پیدایش دریاها و کثرت این کوهها و

بلندی این قلّه ها و تعدّد این لغات و زبانهای گوناگون»؛ (فَانظُرْ إِلَى الشَّمْسِ

وَالْقَمَرِ، وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ، وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ، وَاخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَتَفَجُّرِ

هَذِهِ الْبِحَارِ، وَكَثْرَةِ هَذِهِ الْجِبَالِ، وَطُولِ هَذِهِ الْقِلَالِ (1) وَتَفَرُّقِ هَذِهِ اللُّغَاتِ، وَ

الْأَلْسُنِ الْمُحْتَلِفَاتِ).

امام (علیه السلام) در اینجا مجموعه ای از موجودات گوناگون این جهان را

مطرح فرموده که هر يك خلقتی شگفت آور و آثاری بسیار دارند. منظور از

«سما» اشاره به مجموعه کرات عالم بالا از ثوابت و سیارات گرفته تا

کهکشانهاست، بنابراین شمس و قمر که در جمله بعد می آید از قبیل ذکر خاص

بعد از عام است و می دانیم آسمان با این معنا آفرینشی بسیار عجیب دارد،

همان گونه که قرآن می فرماید: «لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ

ولكن أكثر الناس لا يعلمون؛ آفرینش آسمان و زمین از آفرینش انسانها مهمتر

است ولی بیشتر مردم نمی دانند». (2)

منظور از «هواء» همان هوایی است که گردآگرد کره زمین را گرفته، از همه چیز حیاتی تر و از همه چیز فراوان تر است.

1. «القلال» جمع «قله» قسمت بالای کوه را گویند.

2. غافر، آیه 57.

[169]

«ریاح» (جمع ریح) اشاره به بادهاست که وظایف مختلفی در چرخه حیات انسان و موجودات زنده بر عهده دارند، ابرها را به حرکت درآورده به سوی زمینهای خشک و بی آب، گسیل می دارند، گیاهان را بارور می کنند، دریاها را موج می سازند و به موجودات دریایی اکسیژن می دهند، هوای آلوده را جابجا می کنند و هوای تصفیه شده جنگلها را به شهرها می فرستند.

«ماء» (آب) در اینجا به قرینه ریح (بادها) اشاره به نزول بارانهای حیات بخش

و زنده کننده است همان گونه که قرآن می فرماید: «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ

فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»؛ ما بادها را برای بارور ساختن (ابرها) فرستادیم و از

آسمان آبی نازل کردیم». (1)

سپس امام (علیه السلام) دستور می دهد به موجودات مختلف این جهان، از

خورشید و ماه گرفته تا گیاهان و درختان نگاه کنید و همچنین آبها و سنگها. (به

نظر می رسد «ماء» در اینجا که در کنار حجر (سنگ) قرار گرفته اشاره به

چشمه ها و نهرهای جاری است) و اختلاف لیل و نهار، اشاره به نظام بسیار

دقیق و حساب شده نور و ظلمت است که هر يك به دنبال دیگری می آید و

فصول چهارگانه را با آثار و برکاتش پدید می آورد با شب های آرام بخش و

روزهای پرتلاش که در آیات بسیاری از قرآن به آن اشاره شده است.

جمله «وَتَقْجُرُ الْبِحَارِ» می تواند اشاره به پیدایش دریاها یا جوش و خروشی

باشد که بر اثر امواج کوه پیکر پیدا می شود و می دانیم دریاها کانون

عجیب ترین مخلوقات خداست، آن گونه که در دعای امام سجاد (علیه السلام)

آمده است: «یا مَنْ فی الْبِحَارِ عَجَائِبُهُ» (2) و نیز منبع مهمی برای مواد غذایی و

معدنی و وسیله خوبی برای نقل و انتقالات به صورت بسیار گسترده و

سرچشمه پیدایش ابرها و نزول بارانهاست.

کثرت جبال اشاره به کوه های فراوانی است که کره زمین را همچون زرهی

درببرگرفته، طوفانها را درهم می شکند. ابرها را برای آبیاری زمینها نگه

می دارد و به پوسته زمین در

1. حجر، آیه 22.

2. از فقرات دعای ابوحمزه ثمالی.

[170]

مقابل جزر و مد ناشی از جاذبه ماه آرامش می بخشد، و دامنه های آن چراگاه

آماده ای برای چهارپایان است. همچنین طولانی بودن گله ها سبب می شود

منابع آب به صورت برف بر فراز آنها ذخیره شود و تدریجاً به سوی زمینهای

تشنه سرازیر گردد و آنها را آبیاری کند، و انسانها و حیوانات تشنه را سیراب

کند. قرآن مجید می گوید: «(وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا * أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا

وَمَرْعَاهَا * وَالْحَبَّالَ أَرْسَاهَا * مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ); زمین را بعد از آن گسترش

داد، و از آن آب و چراگاهش را بیرون آورد، و کوه ها را ثابت و محکم نمود،

همه اینها برای بهره گیری شما و چهارپایانتان است».(1)

در پایان به نکته مهمی از زندگی بشر اشاره می کند و آن اختلاف لغات و

لهجه ها و کثرت زبانهاست. با اینکه پدر و مادر همه یکی است این تعدد لغات

از کجا سرچشمه گرفته است و چگونه هر گروهی به زبان خاصی سخن

می گویند؟ و هم اکنون بیش از هزار زبان، اعم از زبانهای رسمی و محلی در

دنیا وجود دارد. خداوند چنان استعدادی برای خلق لغات به انسانها داده که هر

گروهی می توانند برای خود لغت و زبانی ابداع کنند. شاید برای اینکه اسرار

زندگیشان تنها نزد خودشان باشد و بیگانگان از آن باخبر نشوند. قرآن مجید

می گوید: «(الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ); خداوند رحمن

قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید و به او سخن گفتن آموخت».(2)

نیز می فرماید: «(وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ

أَلْوَانِكُمْ)؛ و از آیات او آفرینش آسمانها و زمین و تفاوت زبان ها و رنگهای

شماست». (3)

امام (علیه السلام) بعد از استدلال قوی و نیرومند و قانع کننده بالا برای اثبات

وجود خدا درباره منکران پروردگار سخن می گوید و ادعای بی اساس آنها را

با دو دلیل ابطال می کند. (البته کمتر موردی در قرآن و نهج البلاغه دیده

می شود که سخن از مادیها و منکران ذات

1. نازعات، آیات 30-33.

2. الرحمن، آیات 1 - 4.

3. روم، آیه 22.

پاك پروردگار به میان آمده باشد، زیرا آنها حداقل در آن زمان، بسیار کم بودند و اکثریت مردم جهان را صاحبان ادیان و مذاهب تشکیل می دادند).

می فرماید: «وای بر آن کس که (این نظام شگرف را ببیند) و نظام آفرین این جهان را انکار کرده و مدبّر عالم را نفی کند»؛ (قَالُوْا لِمَنْ اَنْكَرَ الْمُقَدَّرَ، وَ جَحَدَ الْمُدَبِّرَ!).

اشاره به اینکه آثار تدبیر در سراسر جهان آفرینش آن قدر آشکار است که منکران مدبّر جهان در خور سرزنش و نفرین هستند.

سپس می افزاید: «آنها گمان کردند همچون علفهای خودرو هستند که زارعی ندارند و برای اشکال گوناگونشان آفریننده ای نیست»؛ (زَعَمُوا اَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ، وَ لَا لِاخْتِلَافِ صُوَرِهِمْ صَانِعٌ).

البته این تعبیر به خاطر نگاه ساده اندیشانه ای است که انسانها معمولاً نسبت به علفهای خودرو دارند، حال آنکه از نظر يك دانشمند گیاه شناس هر برگی از آنها نیز دفتری از معرفت کردگار است. امروز دانشمندان به این نکته پی برده اند که هزاران نوع گیاه خودرو در دشتها و کوهها با خواص دارویی مختلف و

حیات بخش می روید و هر کدام ساختمان شگرفی برای خود دارند. ریشه ها، ساقه ها، برگها و گلهای هر يك از دیگری عجیبتر و شگفت آورتر است، پس با دقت معلوم می شود که آنها هم زارع و خالق دارند با علم و قدرت بی پایان.

آن گاه امام(علیه السلام) با دو دلیل سخن آنها را درهم می شکند، نخست می فرماید: «آنچه منکران پروردگار می گویند گفتاری است بی دلیل، زیرا آنها برای اثبات ادعای خویش به دلیلی پناه نبرده، و برای آنچه در مغز خود پروراندند اند تحقیقی به عمل نیاورده اند»؛ (وَلَمْ يَلْحَوْا (1) إِلَى حُجَّةٍ فِيمَا ادَّعَوْا،

وَلَا تَحْقِيقَ لِمَا ادَّعَوْا (2)).

1. «لَمْ يَلْحَوْا» از ریشه «لجؤ» بر وزن «غروب» به معنای پناه بردن، گرفته شده است.

2. «اوعوا» از ریشه «وعى» بر وزن «سعى» در اصل به معنای نگهداری چیزی در قلب است. ر

سپس به هر ظرفی که چیزی در آن جمع می کنند «وعاء» گفته شده است.

دلیل دوم اینکه هر ساختمان و بنای منظم و حساب شده ای حتماً مهندس و

معماری داشته است، می فرماید: «آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده (عاقل

و آگاه) یا حتی جنایتی (برنامه ریزی شده) بدون جنایتگر پدید آید»؛ (وَ هَلْ يَكُونُ

بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ، أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ).

هم اکنون آثار و بناهایی در گوشه و کنار کره زمین وجود دارد که هزاران سال

از عمر آن می گذرد و به جهت ظرافتها و هنرنامیهای که در آنها به کار رفته

به عنوان آثار باستانی حفظ می شود و در واقع کتابهایی هستند که تمدن

انسانهای پیشین را در خود نگهداری می کنند. نه خداپرستان نه مادیها هیچ کدام

ادعا نمی کنند که این ساختمانها به وسیله باد و باران و طوفانها به وجود آمده یا

افراد نا آگاه و بی هنری به صورت تصادفی آنها را روی هم چیده اند، بلکه همه

بدون استثنا از وجود این بناها پی به بانی صاحب عقل و شعوری می برند و

درایت و تدبیر و هنرمندی او را می ستایند.

و جمله «أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ» اشاره به این است که نه تنها بنا و سازندگی
احتیاج به علم و تدبیر دارد، بلکه تخریبها و جنایات هدفدار نیز نیاز به برنامه
ریزی شخص عاقلی دارد که برای رسیدن به مقصود و مطلوب خویش چه
زمان و مکانی را انتخاب کند، از چه وسیله ای استفاده کند و چگونه وارد عمل
شود تا به مقصود برسد.

امروز برای تخریب يك بناى عظیم به گونه ای که عوارض نامطلوب جانبی
نداشته باشد از وجود متخصصان و آگاهان استفاده می کنند، بنابراین هم ساخت
و سازهای حساب شده و هم تخریبهای برنامه ریزی شده هر دو نیاز به عقل و
تدبیر دارد. گواه این سخن اینکه امام(علیه السلام) در بخش آینده این خطبه سخن
از ملخ و ساختمان شگفت انگیز او به میان می آورد که کارش تخریب حساب
شده زراعتها و گیاهان است.

[173]

نکته

جلوه هایی از برهان نظم

آنچه امام(علیه السلام) در جمله های آخر این خطبه بیان فرمود «وَهَلْ يَكُونُ
بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ، أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ» اشاره لطیفی است به برهان معروف
نظم که از مهم ترین استدلالات خداشناسی است.

توضیح اینکه هر گاه ما وارد ساختمان مجلل چند طبقه ای شویم که دارای
اتاقهای خواب متعدد، سالنهای پذیرایی، آشپزخانه، حمام و سرویس بهداشتی و
آسانسورهایی باشد هنگامی که به سقفها و دیوارها نگاه می کنیم آینه کاریهای
زیبا، گچ بریها و نقاشی و رنگ آمیزی جالبی در هر طرف می بینیم. وسایل
گرمایش و سرمایش، لوله کشیهای آب و گاز، سیم کشیهای برق و تلفن همه
منظم و مرتب است.

آیا هیچ کس — در هر حد از عقل و شعور باشد — احتمال می دهد که
تصادفهای ناشی از حوادث مختلف طبیعی آن را به وجود آورده؟ یا چند کارگر
بی سواد مقداری مصالح را فراهم ساخته و بدون هیچ آگاهی از معماری و امور
دیگر چنین بنای باشکوهی را به وجود آورده اند؟ به یقین هر کس چنین احتمالی
دهد یا مزاح می کند و یا عقل خود را از دست داده است. همه عقلای دنیا چنین

قضاوت می کنند که افراد هوشمندی نقشه های دقیق آن را قبلا تهیه کرده اند
سپس گروهی از معمارها و بناهای ماهر و مهندسان تأسیسات و هنرمندان در
تزیینات ساختمان دست به دست هم داده اند و چنین اثری را آفریده اند.

این سخن درباره هر بنا، هر کارخانه، هر کتاب علمی و... نیز صادق است و
از آن تعبیر به برهان نظم می شود. می گویند همیشه نظم دلیل بر عقل و شعور
پدید آورنده آن است و هر قدر نظم دقیقتر و پیچیده تر باشد از عقل و دانش
بیشتری حکایت می کند.

اگر درست دقت کنیم ساختمان يك مورچه که ممکن است همه روزه زیردست و

[174]

پاهای ما بر اثر بی توجهی از بین رود از این بناهای باشکوه هم مهم تر است.
ساختمان پاها، مفصل زانوها، دستها و شاخکها، چشم فوق العاده کوچک و بینا،
دستگاه شامه قوی که از راههای دور باخبر می شود، دهان و روده ها و
دستگاه هاضمه و سلسله اعصاب و از همه مهم تر آن مغز بسیار کوچک و فوق

العاده هوشمند، هر کدام به تنهایی از خالق عالم و قادری که آن را آفریده است

حکایت می کند.

اضافه بر این، این حشره کوچک تغذیه و نمو می کند و تولید مثل دارد در حالی

که آن ساختمان مجلل، موجود بی جانی است نه تغذیه ای دارد و نه نمو و تولید

مثلی.

حال اگر به سراغ ساختمان يك انسان و دستگاه های فوق العاده پیچیده و حساس

قلب و مغز و اعصاب و دهها هزار کیلومتر رگها و مویرگهایی که تمام ذرات

بدن او را هر لحظه آبیاری و تغذیه می کنند در نظر بگیریم ایمان ما به آن

خالق عالم و قادر بیشتر می شود.

افزون بر اینها می دانیم در این جهان صدها هزار نوع گیاه و صدها هزار نوع

حیوان و پرنده و حشرات و... وجود دارد که هر يك داستان شگفت انگیزی

مخصوص به خود دارند.

قرآن مجید نام یکایک آنها را آیتی از آیات خدا نهاده و می گوید: (سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا

فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ). (1)

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود *** هر که فکرت نکند نقش بود بر

دیوار

1. فصلت، آیه 53.

[175]

بخش پنجم

وَ إِن شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَرَادَةِ، إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرَاوَيْنِ، وَ أَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ

قَمْرَاوَيْنِ، وَ جَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ، وَ فَتَحَ لَهَا الْفَمَ السَّوِيَّ، وَ جَعَلَ لَهَا الْحِسَّ

القوي، وَ نَابِينَ بِهِمَا تَقْرُضُ، وَ مُجَلِّينَ بِهِمَا تَقْبِضُ. يَرْهَبُهَا الزَّرَّاعُ فِي زَرْعِهِمْ، وَ

لَا يَسْتَطِيعُونَ دَبَّهَا، وَ لَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ، حَتَّى تَرِدَ الْحَرِثَ فِي نَزَوَاتِهَا، وَ تَقْضِي

مِنْهُ شَهَوَاتِهَا. وَ خَلَقَهَا كُلُّهُ لَا يُكُونُ إِصْبَعًا مُسْتَدِقَّةً.

ترجمه

و اگر بخواهی درباره ملخ سخن بگو که خداوند برای او دو چشم سرخ رنگ و

دو حدقه همچون دو قرص ماه، آفریده و گوش پنهان و دهان مرتب و متناسب

به او بخشیده است. خداوند برای او حس قوی و دو دندان که با آنها (ساقه و

شاخه گیاهان و برگهای درختان را) می چیند و دو داس که با آنها (ساقه ها و

برگهای مورد نظر را) می گیرد. کشاورزان برای زراعت خود از آنها

می ترسند ولی هرگز قادر بر دفع آنها نیستند حتی اگر همه دست به دست هم

دهند. ملخ آنچنان نیرومندانه پیش می آید تا با جست و خیز خود به کشتزارها

وارد شود و آنچه را می خواهد انجام دهد (و هر زمان مایل بود — و احتمالاً

پس از نابودی کشتزار — آنجا را ترك گوید) اینها همه در حالی است که تمام

پیکر او به اندازه يك انگشت باریك نیست!

شرح و تفسیر

به ساختمان ملخ نگاه کن!

حشرات را می توان بر سه گونه تقسیم کرد: گروهی از آنان خدمتگزار انسانها

هستند

[176]

مانند زنبوران عسل که شهد گلها را برای ما جمع آوری می کنند و عموم

زنبورها که گردهای گلها را جابه جا کرده و آنها را بارور می کنند و میوه های

درختان را پربرکت می سازند.

بخش دیگری حشرات بی آزارند که (در ظاهر) نه خدمتی دارند و نه زحمت و دردسری، و گروه سومی هستند که جزء آفات و بلاها محسوب می شوند؛ مانند

ملخ.

امام در بخش های گذشته این خطبه شرحی درباره شگفتیهای آفرینش مورچه بیان فرمود که موجودی است غالباً بی آزار و سخت کوش و می تواند الگویی برای انسانها باشد؛ ولی در این بخش از خطبه درباره حشره ای سخن می گوید که از مأموران عذاب الهی است و می تواند لشکری فراهم کند و به باغها و زراعتها چنان حملهور شود که هیچ قدرت و لشکری نتواند با آن مقابله کند و به این ترتیب خداوند قدرت نمایی خود را در تمام جهات آشکار می سازد و خوف و رجا را در انسانها تقویت کرده، می فرماید: «و اگر بخواهی درباره ملخ گفت و گو کن که خداوند برای او دو چشم سرخ رنگ و دو حدقه همچون دو قرص ماه آفریده و گوش پنهان و دهان مرتب و متناسب به او بخشیده است»؛ (وَ إِنَّ

شَيْتَ قُلْتَ فِي الْجَرَادَةِ (1)، إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرًاوَيْنِ، وَ أَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ

قَمْرًاوَيْنِ (2)، وَ جَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ، وَ فَتَحَ لَهَا الْفَمَ السَّوِيَّ (3)).

در ادامه سخن می افزاید: «خداوند برای او حس قوی و دو دندان که با آنها (ساقه و شاخه گیاهان و برگهای درختان را) می چیند و دو وسیله همچون دو داس که با آنها اشیای مورد نظر را می گیرد»؛ (وَ جَعَلَ لَهَا الْحِصَّ الْقَوِيَّ، وَ نَابِيْنَ (4) بِهِمَا تَقْرَضُ، وَ

1. «الجرادة» یعنی ملخ. ریشه اصلی آن «جرد»، بر وزن «فرد» به معنای پوست کندن است که ظاهراً این کلمه از آن گرفته شده است.

2. «قمر اوین» تشبیه «قمرء» از ماده «قمر» گرفته شده و قمرء جنبه وصفی دارد؛ یعنی نورانی.

3. «سوی» به معنای موجود کاملی است که عیبی در آن نباشد.

4. «نابین» تشبیه «ناب» دندان جلو است.

[177]

مِنْجَلِيْنَ (1) بِهِمَا تَقْبِضُ).

بعضی از دانشمندان می گویند: ملخ موجود عجیبی است که در هر بخشی از اعضای خود شبیه یکی از حیوانات است و به تعبیر دیگر با این که ظاهراً حیوان ضعیفی است ده شباهت به ده حیوان نیرومند دارد: صورتش همچون صورت اسب، چشمانش مانند چشمان فیل، گردنش همانند گردن گاو، شاخکهایش همچون شاخهای گوزن، سینه اش همچون سینه شیر، شکمش همچون شکم عقرب، بالهایش همانند بالهای عقاب، رانهایش همچون رانهای شتر، پاهایش مانند پاهای شترمرغ و دم او مانند دم مار است و امام(علیه السلام) در بیان بالا به هفت ویژگی شگفت آور او اشاره فرموده ؛ چشمها، حدقه ها، گوش پنهان، دهان مخصوص، احساس قوی، دندانهای نیرومند و دو عضو شبیه دو داس در دو طرف دهان.

درباره عجایب خلقت این حشره در نکته ها بحث جالبی خواهد آمد.

سپس امام(علیه السلام) به خطرات عظیم این حشره ظاهراً ضعیف پرداخته، می افزاید: «کشاورزان برای زراعت خود از آنها می ترسند ولی هرگز قادر بر دفع آنها نیستند، حتی اگر همه دست به دست هم دهند. ملخ آنچنان نیرومندانه

پیش می آید تا با جست و خیز خود در کشتزارها وارد شود و آنچه را میل دارد

بخورد (و هر زمان مایل بود – و احتمالاً پس از نابودی کشتزار – آنجا را

ترك گوید) اینها همه در حالی است که تمام پیکر او به اندازه يك انگشت باریك

نیست»؛ (يَرْهَبُهَا الزَّرَّاعُ فِي زَرْعِهِمْ، وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ ذَبَّهَا، وَ لَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ،

حَتَّى تَرِدَ الْحَرثَ فِي نَزَوَاتِهَا(2)، وَ تَقْضِي مِنْهُ شَهَوَاتِهَا. وَ خَلْفَهَا كُلُّهُ لَا يُكُونُ

إِصْبَعًا مُسْتَدِقَّةً(3)).

راستی عجیب است هرگاه فرماندهان بزرگ تاریخ لشکر خود را برای مبارزه با

این

1. «منجلین» تشبیه «منجل» به معنای داس است و در اینجا کنایه از پاها یا

دست های ملخ است که قوسی شکل است و با آن برگ ها و ساقه ها را

می گیرد و با دندانش می چیند.

2. «نزوات» جمع «نزوه» به معنای پرش است.

3. «مستدقه» از ریشه «دقت» به معنای باریك بودن گرفته شده و «مستدقه» به

معنای باریك است.

[178]

حشره كوچك بسیج کنند قادر بر دفع آن نیستند؛ دسته های ملخها همچون قطعات

بزرگ ابر در آسمان ظاهر می شوند و ناگهان بر باغها و زراعتهای وسیع

فروند می آیند و در مدّت کوتاهی ساقه های گیاهان و شاخه ها و برگها را

می خورند و بیابانی خشك یا درختانی عریان از هرگونه برگ و میوه از خود

به یادگار می گذارند.

حتی امروز که با هواپیمای سمپاشی و وسایل دیگر به مبارزه با آنها بر

می خیزند تنها در بعضی از موارد ممکن است توفیقی نصیبشان شود، اگر حمله

ملخها شدید باشد وسایل امروز نیز قادر به مبارزه با آنها نیست.

نکته

زندگی عجیب ملخها

یکی از حشرات شگفت انگیز ملخ است حیوانی که در حال عادی به صورت بی ضرر و غیر مزاحم در گوشه و کنار مزارع، باغها، درّه ها و کوه ها زندگی می کند؛ ولی هنگامی که فرمان مرموزی به او داده شود به سرعت تکثیر مثل می کند و به صورت دسته جات عظیم؛ مانند قطعات ابر در آسمان به پرواز در می آید و بر هر زراعت و باغی فرود آید آن را نابود می کند.

به گفته دانشمندان ساختمان این حشره بسیار پیچیده و عجیب است؛ از جمله اینکه دارای دو زوج چشم مرکب و سه چشم بسیط است، چشمهای مرکب او از چهار هزار قسمت تشکیل شده و هر يك ساختمان مخصوص به خود را دارد و از مجموع آنها چشم مرکب با دید واحد تشکیل می شود. اما چشمهای سه گانه بسیط او در بالای سرش قرار گرفته سینه اش از سه حلقه و شکمش از ده حلقه شبیه به یکدیگر تشکیل شده است.

او دارای دو زوج بال است؛ يك زوج بالهای جلو او که سخت است و به صورت قابی درآمده و جهت پرواز به کار نمی رود و کارش حفاظت بالهای ظریف پرواز است که به

[179]

هنگام استراحت چند مرتبه چین می خورد و زیر بالهای سخت جلو محفوظ می ماند.

پاهای عقب ملخ رشد زیادی کرده و برای جهش و پرش به او کمک می کند. ملخها در فصل تابستان یا بهار تخم ریزی می کنند، این تخمها به وسیله نوع ماده از انتهای دم او بیرون می آید و در سوراخهایی از زمین که بوجود آورده قرار می گیرد، نوزادان پس از خروج از تخم بسیار پرخور و حریصند و آنچه را سر راه خود بیابند می خورند و از این جهت در مبارزه با ملخ همیشه باید محل تخم ریزی آنها را دانست و وسیله نابودی نوزادها را قبل از خروج از تخم فراهم کرد.

ملخ انواع و اقسامی دارد ; ملخهای دریایی، ملخهای مراکشی، ملخهای ایتالیایی

که بیش از انواع ملخها به زراعتها خسارت وارد می کنند.

از شگفتیهای زندگی ملخ این است که از هنگامی که از تخم بیرون می آید تا

زمانی که کامل شود و به پرواز درآید شش بار تغییر شکل می دهد.

توده های ملخ گاهی به قدری زیاد و گسترده می شوند که هزاران کیلومتر مربع

از آسمان را می پوشانند.(1)

1. رجوع شود به الزجیّ الحدیث تألیف و ترجمه محمد کاظم الملکی، جلد 2،

صفحه 329 و فرهنگ معین، واژه ملخ.

[180]

[181]

بخش ششم

فَتَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي يَسْجُدُ لَهُ (مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا)، وَ يُعَقِّرُ لَهُ
خَدًّا وَ وَجْهًا، وَ يُلْقِي إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ سَلِيمًا وَ ضَعْفًا، وَ يُعْطِي لَهُ الْقِيَادَ رَهْبَةً وَ خَوْفًا!
فَالطَّيْرُ مُسَخَّرَةٌ لِأَمْرِهِ ; أَحْصَى عَدَدَ الرِّيشِ مِنْهَا وَ النَّفْسَ، وَ أَرْسَى قَوَائِمَهَا عَلَى
النَّدَى وَ الْيَبَسِ; وَ قَدَّرَ أَقْوَاتَهَا، وَ أَحْصَى أَجْنَاسَهَا. فَهَذَا غُرَابٌ وَ هَذَا عُقَابٌ. وَ
هَذَا حَمَامٌ وَ هَذَا نَعَامٌ; دَعَا كُلَّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ، وَ كَفَّلَ لَهُ بَرزِقِهِ.

وَ أَنْشَأَ (السَّحَابَ النَّقَالَ) فَأَهْطَلَ دِيمَمَهَا، وَ عَدَّدَ قِسَمَهَا. فَبَلَّ الْأَرْضَ بَعْدَ جُفُوفِهَا، وَ
أَخْرَجَ نَبْتَهَا بَعْدَ جُدُوبِهَا.

ترجمه

بزرگ و جاویدان است خداوندی که همه آنها که در آسمانها و زمین اند از روی
اختیار یا اجبار در برابرش سجده می کنند و صورت و جبین را برای او بر

خاك می ساینند و طوق عبادت او را در سلامت و ضعف به گردن می نهند و زمام اختیار خویش را از روی ترس و بیم به او می سپارند. پرندگان مسخر فرمان اویند، خداوند شماره پرها و نفسهای آنها را احصا کرده، پاهای (بعضی از) آنها را برای حرکت درون آب و (گروهی دیگر را برای) خشکی محکم ساخته. و برای هر کدام غذای مناسب و خاصی مقدر فرموده و اصناف آنها را شماره نموده (و هر يك را به شکل خاصی آفریده است) این کلاغ است و آن عقاب، و این کبوتر است و آن شترمرغ. هر يك را به نامی فرا خوانده و روزی اش را برعهده گرفته است. ابرهای سنگین (و پر آب) ایجاد کرد و بارانهای پر پشت و پی در پی از آن فرو

[182]

فرستاد. سهم هر مکانی را (از باران) مشخص ساخت و با آن زمینهای خشك را آبیاری نمود و گیاهان را بعد از خشکسالی رویاند.

شرح و تفسیر

راستی او بزرگ است!

امام(علیه السلام) در پایان این خطبه در واقع يك جمع بندی کلی بیان می کند و همه موجودات زمین و آسمان و انواع پرندگان و ابر و باد را سر بر فرمان او می شمرد و می فرماید: «بزرگ و جاویدان است خداوندی که همه کسانی که در آسمانها و زمین اند از روی اختیار یا اجبار در برابرش سجده می کنند و صورت و جبین را برای او بر خاک می ساینند و طوق عبادت او را در سلامت و ضعف به گردن می نهند و زمام اختیار خویش را از روی ترس و بیم به او می سپارند»؛ (فَتَبَارَكَ(1) اللهُ الَّذِي يَسْجُدُ لَهُ (مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهًا)(2)، وَ يُعَقِّرُ(3) لَهُ خَدًّا(4) وَ وَجْهًا، وَ يُلْقِي إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ سِلْمًا وَ ضَعْفًا، وَ يُعْطِي لَهُ الْقِيَادَ رَهْبَةً وَ خَوْفًا!).

سجود در اینجا ممکن است اشاره به خضوع ارادی در برابر ذات پاک پروردگار باشد، چون فاعل آن، صاحبان عقل اند که از کلمه «مَنْ» فهمیده می شود. این

احتمال نیز داده

1. «تبارك» از ریشه «بركت» در اصل از «برك» بر وزن «برگ» به معنای

سینه شتر گرفته شده و از آنجا که شتران به هنگام ثابت ماندن در جایی سینه خود را به زمین می چسبانند این ماده به معنای ثبوت و دوام و استقرار چیزی به کار می رود و به آنگیز از آن جهت «بركه» می گویند که آب مدتی در آن ثابت می ماند و مبارك به چیزی می گویند که خیر آن باقی و ثابت باشد، بنابراین «تبارك» هنگامی که در مورد خداوند به کار می رود به معنای

پربرکت و جاوید است.

2. رعد، آیه 15 .

3. «يعقر» از ریشه «عقر» و «عقر» بر وزن «فقر» و سفر به معنای خاك

گرفته شده است، بنابراین تعفیر به معنای خاك مالیدن است.

4. «خدّ» در اصل به معنای شکاف است. سپس به فرورفتگی بین گونه ها و

بینی و به خود گونه و دو طرف صورت اطلاق شده و در اینجا به معنای دو

طرف صورت است.

شده که منظور هم سجده ارادی تشریحی باشد و هم تکوینی، بنابراین که واژه
«مَنْ» در اینجا شامل صاحبان عقل و غیر آنها هر دو باشد (و به اصطلاح جنبه
تغلیب داشته باشد).

تعبیر «طَوْعاً وَكَرْهاً» می تواند اشاره به همین معنا باشد، زیرا آنها سجود
تشریحی دارند از روی اراده است و آنها که سجده تکوینی می کنند از روی
اراده نیست و می تواند اشاره به این باشد که گروهی در حال اختیار در پیشگاه
او سر به سجده می نهند و گروهی به هنگام گرفتاریها و مشکلات، آن گونه که
در قرآن مجید آمده است: «(فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا
نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ)؛ هنگامی که مشرکان بر کشتی سوار می شوند
(در برابر طوفانها و امواج کوه پیکر دریا قرار می گیرند) خدا را با اخلاص و
خالی از هر گونه آلودگی به شرك می خوانند ولی هنگامی که خدا آنان را به
خشکی می رساند و نجات می دهد باز مشرك می شوند». (1)

جمله «يُعَفِّرُ لَهُ...» اگر به معنای حقیقی آن تفسیر شود، اشاره به سجده معمولی

است که انسان پیشانی بر خاک می نهد و اگر به معنای مجازی تفسیر شود

هرگونه خضوع تشریحی و تکوینی را شامل می گردد.

همچنین جمله «يُلْقِي إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ...» نیز ناظر به همین معناست که گروهی از

عقلا از روی میل و اختیار و احساس ضعف و ناتوانی سر بر فرمان او

می نهند و اما موجودات غیر عاقل بی اختیار تسلیم قوانین آفرینش اند.

جمله «يُعْطِي لَهُ الْقِيَادَ...» اشاره به مرحله ای فراتر از مرحله اطاعت است،

زیرا در اطاعت انسان فرمان مولا را می شنود و به پا می خیزد و آن را انجام

می دهد؛ ولی در «قیاد» خود را تسلیم او می کند و مولا او را می برد «هر جا

که خاطر خواه اوست».

بعضی از لغویان در میان «رهبت» و «خوف» این فرق را گذاشته اند که

«خوف» به معنای مطلق ترس است و «رهبت» ترسی است که با اضطراب و

خویشتن داری همراه باشد.

سپس امام(علیه السلام) بار دیگر به بخشی از مخلوقات شگفت انگیز خدا; یعنی

پرنندگان

1. عنكبوت، آیه 65.

[184]

می پردازد که به راستی از عجایب خلقت اند. نه تنها از این جهت که برخلاف

جاذبه زمین به آسمان پرواز می کنند و با سرعت عجیب و فوق العاده ای به

هر سو می روند، بلکه ساختمان آنها از جهات مختلف – که در پایان این بحث

به بخشی از آن اشاره می شود – جنبه استثنایی دارد. حضرت می فرماید:

«پرنندگان مسخر فرمان اویند»؛ (فَالطَّيْرُ مُسَخَّرَةٌ لِأَمْرِهِ).

این جمله برگرفته از آیه شریفه «(أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا

يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) ; آیا پرنندگانی را که بر فراز

آسمانها نگه داشته شده اند ندیدند؟ هیچ کس جز خدا آنها را نگاه نمی دارد، در

این امر نشانه‌هایی (از عظمت و قدرت خدا) وجود دارد برای کسانی که ایمان

می‌آورند (و آماده پذیرش حقند)». (1)

آن گاه به شرح بیشتری درباره پرنندگان پرداخته و به چند نکته مهم اشاره می‌کند

و می‌فرماید: «خداوند شماره پرها و نفس‌های آنها را احصا کرده، پاهای بعضی

را برای حرکت درون آب، محکم ساخته و پای گروهی را برای خشکی و برای

هر کدام غذای مناسب و خاصی مقدر فرموده و اصناف آنها را شماره نموده (و

هر يك را به شکل خاصی آفریده است) این کلاغ است و آن عقاب، و این کبوتر

است و آن شترمرغ. هر يك را به نامی فرا خوانده و روزی اش را برعهده

گرفته است»؛ (أَحْصَىٰ عَدَدَ الرِّيشِ (2) مِنْهَا وَ النَّفْسَ، وَ أَرْسَىٰ (3) قَوَائِمَهَا عَلَىٰ

النَّدَىٰ (4) وَ الْيَبَسَ؛ وَ قَدَّرَ أَقْوَاتَهَا، وَ أَحْصَىٰ أَجْنَاسَهَا. فَهَذَا غُرَابٌ وَ هَذَا عُقَابٌ. وَ

هَذَا حَمَامٌ وَ هَذَا نَعَامٌ؛ دَعَا كُلَّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ، وَ كَفَّلَ لَهُ بَرزِقَهُ).

2. «ریش» به معنای پرهای پرندگان است و چون پرهای آنها غالباً زینتی است

به لباس های زینتی نیز «ریش» اطلاق می شود.

3. «ارسی» از ماده «رسو» بر وزن «رسم» به معنای ثابت و پایرجا بودن

گرفته شده و ارسی به معنای پایرجا ساختن است.

4. «ندی» و «نداوت» به معنای رطوبت است.

[185]

امام(علیه السلام) در این عبارات به نکات زیبایی اشاره می کند. پرهای پرندگان

از شگفت انگیزترین بخشهای آنهاست؛ هر کدام شبیه نهال زیبایی است که

ریشه اش در گوشت بدن او به طور سطحی فرو رفته و شاخ و برگها به

صورت منظم از آن روییده و با چینش مخصوص در اطراف سر، گلو، بالها و

سینه ها روی هم قرار گرفته است و هر يك از آنها که بیفتد نهال دیگری به

جای آن می روید. لطافت آن عجیب و رنگ آمیزی آن عجیب تر است.

سپس به پاهای آنها اشاره می کند که بعضی برای خشکی ساخته شده، کوتاه و محکم و بعضی برای استفاده در کنار دریاها و نهرها، بلند و کشیده که با گردن بلندی همراه است و به حیوان اجازه می دهد غذای خود را از درون آب بگیرد.

آن گاه به مواد غذایی آنها اشاره می کند که برای هر يك سهمی از دانه های غذایی و غیر آن قائل شده است و جالب اینکه هیچ يك از پرندگان دندانی برای خرد کردن این دانه ها ندارند. در عوض معده ای به آنها داده (که در عربی به آن «قائصه» می گویند) بسیار پر حرارت و داغ که با ترشحات مناسب دانه ها را نرم و قابل جذب می کند و چون به جهت وجود دشمنان مختلف، وقت زیادی برای برچیدن دانه ندارد، خداوند عضو دیگری به آنها داده به نام چینه دان (که در عربی به آن «حوصله» می گویند) و مانند کیسه ای است برای جمع آوری سریع دانه ها تا به هنگام فرصت به طور تدریجی به سنگدان منتقل کند و آن را هضم و جذب نماید.

آن گاه به انواع گوناگون و کاملاً متفاوت پرندگان اشاره می کند که هر يك ساختمانی مخصوص خود و برنامه های ویژه ای در زندگی دارند؛ از کلاغها

گرفته تا عقابها و از کبوترها تا شترمرغها و عجایب آفرینش در آنها به قدری

زیاد است که انسان را مبهوت می کند. بزرگ است خداوندی که این همه

موجودات را به صورتهای مختلف آفریده است.

شاید جمله «دَعَا كُلَّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ» اشاره به همین موضوع باشد که هر يك از

پرندگان

[186]

را با ویژگی هایی که اراده کرده آفریده است و در واقع این دعوت تکوینی است

با مجموعه ویژگی هایی که از آن تعبیر به اسم شده و شبیه تعبیری است که

قرآن مجید در مورد آفرینش همه موجودات دارد: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ

يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند تنها به

آن می گوید موجود باش آن نیز بی درنگ موجود می شود». (1)

امام (علیه السلام) پایان خطبه را به آفرینش ابرهایی اختصاص می دهد که آب،

سرچشمه اصلی حیات همه موجودات، از آن فرو می ریزد، می فرماید:

«ابرهایی سنگین (و پر آب) ایجاد کرد و بارانهای پر پشت و پی در پی از آن

فرو فرستاد. سهم هر مکانی را مشخص ساخت و با آن زمینهای خشک را

آبیاری نمود و گیاهان را بعد از خشکسالی رویانید؛ **(وَ أَنْشَأَ السَّحَابَ النَّقَالَ) (2)**

فَأَهْطَلَ (3) دِيمَهَا (4)، وَ عَدَدَ قِسْمَهَا. قَبْلَ الْأَرْضِ بَعْدَ جُفُوفِهَا وَ أَخْرَجَ نَبْتَهَا بَعْدَ

جُدُوبَهَا (5)).

می دانیم ابرها اقسام مختلفی دارند نوعی ابرهای پوششی هستند که تقریباً هیچ

آبی ندارند و ابرهایی که آب مختصری با خود حمل می کنند. قسم سوم ابرهای

فشرده پربابی است که رطوبت زیادی با خود دارند و گویی دریاهایی معلق بر

فراز آسمان اند و معمولاً در طبقات پایین جوّ قرار می گیرند و قرآن از آنها به

«سحاب ثقال» تعبیر کرده است، می فرماید: **(وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ**

يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَفَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُفِنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ

مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ)؛ او کسی است که بادهای باران را بشارت دهنده در پیشاپیش (باران)

رحمتش می فرستد تا ابرهای سنگین بار را

2. رعد، آیه 12 .

3. «اهطل» از ریشه «هطل» بر وزن «حتم» به معنای پی در پی باریدن است.

4. «دیم» جمع «دیمه» بر وزن «بیمه» به معنای باران پردوام و خالی از رعد

و برق است.

5. «جدوب» و «جذب» بر وزن «جمع» به معنای خشکی ناشی از عدم نزول

باران است.

[187]

(بر دوش) کشند (سپس) ما آنها را به سوی زمینهای مرده می فرستیم و به

وسیله آنها آب (حیات بخش) را نازل می کنیم و با آن از هرگونه میوه ای (از

خاک تیره) بیرون می آوریم». (1)

نکته

درسهایی بزرگ در جمله های کوتاه

این خطبه درسهای مهمی به ما می آموزد؛ از جمله اینکه اسرار عظمت خداوند را حتی در کوچکترین موجودات این جهان جستجو کنیم چه بسا موجودات كوچك و در ظاهر بی اهمیتی همچون مورچه و ملخ را بیابیم که دارای شگفت انگیزترین اسرار خلقت باشند. به همه چیز، به عنوان اینکه نخستین بار است آن را می بینیم نگاه کنیم، تا به عجایبش پی ببریم و از این مخلوقات به خالق دانا و توانایش برسیم.

قابل توجه اینکه پیشینیان درباره اسرار آفرینش موجودات مخصوصاً حیوانات اموری گفته اند که خالی از اسطوره و افسانه نیست، در حالی که آنچه امام در این خطبه و خطبه های دیگر نهج البلاغه از اسرار آفرینش بیان می کند خالی از هرگونه اغراق و مطلب خرافی و نادرست است.

1. اعراف، آیه 57.

خطبه 186(1)

وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي التَّوْحِيدِ وَ تَجْمَعُ هَذِهِ الخُطْبَةُ مِنْ أَصُولِ العِلْمِ مَا لَا تَجْمَعُهُ خُطْبَةٌ

از خطبه های امام(علیه السلام) است

که درباره توحید ایراد فرموده و آن قدر اصول علمی در آن گرد آمده که در هیچ

خطبه ای وجود ندارد.

خطبه در يك نگاه

امام(علیه السلام) در این خطبه درباره صفات خدا داد سخن سر داده و بیش از

هفتاد وصف از

1. سند خطبه:

نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه نخستین سخنی که در اینجا می گوید از امالی

سید مرتضی(رحمهم الله) که فرموده: «شرح اصول توحید و عدل از سخنان و

خطبه های امام امیرالمؤمنین(علیه السلام) گرفته شده و علمای کلام هر چه در

این باره گفته اند همه آنها شرح این سخنان است». سپس می افزاید: «این خطبه

را طبرسی در احتجاج با تفاوتهایی نقل کرده که نشان می دهد از غیر

نهج البلاغه گرفته است و مرحوم کلینی قبل از سید رضی بخشهایی از آن را

در جلد اوّل اصول کافی آورده است». (مصادر نهج البلاغه، جلد 2، صفحه 477) و از سوی دیگر محتوای خطبه آن قدر عالی و بلند است که امکان ندارد از غیر فکر امام معصوم و حجّت خدا برخیزد و می دانیم یکی از دلایل صحت استناد روایات به معصومین، علوّ مضمون آنهاست.

[190]

اوصاف الهی را در آن بیان کرده است که در هیچ خطبه دیگری گستردگی نکر صفات جلال و جمال، در این حدّ دیده نمی شود.

در واقع امام(علیه السلام) در این خطبه قدرت بیان اندیشه الهی خود را در شرح پیچیده ترین مسائل اعتقادی نشان داده و همه دقایق صفات ثبوتی و سلبی و اضافی حق تعالی را با نظم خاصی بر شمرده است و سزاوار است که آن را به منزله سوره توحید — که در روایات به عنوان يك سوم قرآن شمرده شده است — در نهج البلاغه بدانیم.

این خطبه در واقع يك بخش است و آن شرح اسما و صفات خداست؛ ولی آن را با کمی مسامحه می توان به سه بخش تقسیم کرد: بخشی درباره صفات ثبوتی

خداوند سخن می گوید و بخشی دیگر درباره صفات سلبی و بخشی هم به قدرت پروردگار در مسأله معاد و بازگشت انسانها به زندگی مجدد اشاره دارد.

در مجموع، هر کس این خطبه را با دقت بررسی کند می داند که هرگز فیلسوفان الهی جهان در گذشته و حال خدا را این گونه دقیق و روشن، زیبا و جالب معرفی نکرده اند و حتی اگر مطالعه کننده مسلمان هم نباشد بر گوینده این سخنان هزاران آفرین می گوید.

[191]

بخش اول

مَا وَحَدَّهُ مِنْ كَيْفَةٍ، وَ لَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَّلَهُ، وَ لَا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ، وَ لَا

صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ. كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ، وَ كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ

مَعْلُولٌ. فَاعِلٌ لَا يَاضْطَرِّبُ آلَةَ، مُقَدَّرٌ لَا يَجُولُ فِكْرَةَ، غَنِيٌّ لَا يَاسْتَفَادَةَ. لَا تَصْحَبُهُ
الْأَوْقَاتُ، وَ لَا تَرْفِدُهُ الْأَدَوَاتُ ; سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ، وَالْعَدَمَ وَجُودَهُ، وَالْإِبْتِدَاءَ أَزْلَهُ.
يَتَشَعِيرُهُ الْمَشَاعِرَ عُرْفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ، وَ يَمُضِدَّتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرْفَ أَنْ لَا ضِدًّا
لَهُ، وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرْفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ. ضَادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَةِ، وَ الْوُضُوحَ
بِالْبُهْمَةِ، وَ الْجُمُودَ بِالْبَلَلِ، وَالْحَرُورَ بِالصَّرْدِ. مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُقَارِنٌ بَيْنَ
مُتَبَايِنَاتِهَا، مُقَرَّبٌ بَيْنَ مُتَبَاعِدَاتِهَا، مُفَرَّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا.

ترجمه

کسی که برای خدا کیفیتی قائل گردد او را یگانه ندانسته و آن کس که برای او
مانند قرار داده به حقیقتش پی نبرده و هر کس او را به چیزی تشبیه کند به
مقصد نرسیده و آن کس که به او اشاره کند یا در وهم و اندیشه آورد، او را
منزّه (از صفات مخلوقات) ندانسته است. (کنه ذاتش هرگز شناخته نمی شود،
زیرا) آنچه کنه ذاتش شناخته شده مصنوع و مخلوق است و آنچه بقایش به
دیگری وابسته است معلول علتی است. او فاعلی است که نیازمند به حرکت

دادن ابزار و آلات نیست و مدبری است که احتیاج به جولان فکر و اندیشه ندارد، بی نیاز است اما نه به این معنا که (قبلا از شخص یا چیزی) بهره گرفته باشد. نه زمانها با او قرین است و نه ابزار و وسایل از او حمایت می کند (بلکه) وجودش بر

[192]

زمان پیشی گرفته و بر عدم، سبقت جسته و ازلیتیش بر آغاز مقدم بوده است. با آفرینش حواس (برای مخلوقات) معلوم شد که او از داشتن حواس پیراسته است و با آفرینش اشیای متضاد معلوم شد که ضدی برای او نیست و با قرین ساختن موجودات به یکدیگر روشن شد که قرین و همتایی ندارد، نور را ضد ظلمت، و رنگهای روشن را ضد رنگهای تیره و تار، و خشکی را ضد رطوبت و گرمی را ضد سردی قرار داده.

اضداد را با هم ترکیب نمود و متباینات را قرین هم ساخت، اموری را که از هم دور بودند به یکدیگر نزدیک کرد و آنها را که به یکدیگر نزدیک بودند از هم جدا ساخت.

شرح و تفسیر

نکات دقیقی درباره صفات خدا

این خطبه شریفه همان گونه که در بالا آمد مشتمل بر مطالب نفیس و مباحث پرارزشی از علم الهی است که در نهایت فصاحت و بلاغت و حسن اسلوب و انسجام عبارات و زیبایی بیان شده است. در آغاز این خطبه امام (علیه السلام) به بخشی از صفات سلبیه خداوند اشاره می کند و می فرماید: «کسی که برای خدا کیفیتی قائل گردد او را یگانه ندانسته و آن کس که برای او مانند قرار داده به حقیقتش پی نبرده و هر کس او را به چیزی تشبیه کند به مقصد نرسیده و آن کس که به او اشاره کند، یا در وهم و اندیشه آورد او را منزّه (از صفات مخلوقات) ندانسته است»؛ (مَا وَحَدَّهُ مِنْ كَيْفَةٍ، وَ لَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مِنْ مَثَلَةٍ، وَ لَا

إِيَّاهُ عَنَى مِنْ شَبَّهَةٍ، وَ لَا صَمَدَهُ (1) مِنْ أَسَارَ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ).

امام (علیه السلام) در بیان نخستین وصف از اوصاف سلبیه پروردگار به مسئله نفی کیفیت از خداوند اشاره می کند که همان حالتی است که عارض به جسم

مادی یا موجود روحانی می شود و چون در معرض حدوث عوارض بودن دلیل

بر مخلوق بودن است ذات پاک که

1. «صَمَد» از ریشه «صمد» گاه به معنای بزرگی و گاه به معنای صلابت و

استحکام و گاه به معنای پاک و منزّه بودن آمده است و در اینجا به همین معنای

اخیر است.

[193]

ازلی و ابدی است در معرض کیفیتی قرار نمی گیرد.

در بیان دومین وصف، هرگونه مثل و مانند و همتا را از او نفی می کند، زیرا

اگر مثلی داشته باشد هر گاه مثلیت در همه جهات باشد، عین او می شود و اگر

در بعضی از جهات باشد لازمه آن ترکیب است (ترکیب از مابه الاشتراك و

مابه الامتیاز) و ترکیب با واجب الوجود بودن نمی سازد، زیرا هر مرکبی

نیازمند به اجزای خود است و نیاز در واجب الوجود مفهومی ندارد و به تعبیر

دیگر اجزای در مرتبه قبل از «کلّ» قرار دارند، بنابراین اگر واجب الوجودی

هست باید همان اجزای باشد؛ نه «کلّ» که مولود آن اجزاست و از طرفی لازمه اجزاء، تعدّد است و در واجب الوجود تعدّد امکان ندارد، زیرا واجب الوجود از هر نظر نامتناهی است و دو «نامتناهی از هر نظر» محال است.

در سومین وصف نفی شبیه از ذات مقدّس او می کند، زیرا ذات نامتناهی از جمیع جهات، شبیه و مانند ندارد. (تفاوت مثل و شبیه از این جهت است که مثل در همه جهات یا اکثر صفات ملاحظه می شود و شبیه ممکن است در پاره ای از جهات باشد).

در چهارمین و پنجمین وصف می فرماید: آن کس که به خدا اشاره کند یا او را در وهم خویش بگنجد خدا را نشناخته، زیرا اشاره حسی دلیل بر جسمانیت و دارا بودن جهت و مکان است که خداوند از همه اینها منزّه است و در وهم گنجانیدن به معنای محدود ساختن ذات پاک نامحدود اوست و به همین دلیل می گوئیم: هیچ کس کنه ذات خدا را درک نمی کند و علم ما به او همانند علم اجمالی است، مثلاً می گوئیم: خداوند همان آفریدگار و خالق این جهان است.

در ادامه این سخن به دو وصف دیگر اشاره کرده، می فرماید: «(کنه ذاتش هرگز شناخته نمی شود، زیرا) آنچه کنه ذاتش شناخته شده مصنوع و مخلوق است و آنچه بقایش به دیگری وابسته است معلول علتی است»؛ (كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ، وَ كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ).

بارها گفته ایم خداوند وجودی است از هر نظر غیر متناهی و هرگز در فکر

محدود ما

[194]

نمی گنجد و به همین دلیل برتر از خیال و قیاس و گمان و و هم است و اگر سؤال شود پس چگونه ما خدا را می شناسیم؟ می گوییم: عمدتاً از دو راه: یکی از طریق اشاره به آثار و افعال او که جهان هستی را پر کرده و بر هر چه نظر کنیم سیمای او را در ماورای آن اجمالاً می بینیم و دیگر از طریق تحلیل حقیقت وجود که به واجب الوجود اجمالاً منتهی می شود و در اصطلاح «برهان صدیقین» نام دارد و در احادیث و دعاها به عنوان «یا مَنْ دَلَّ عَلَيَّ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ»

به آن اشاره شده است که آن هم يك علم اجمالی است؛ نه علم به كنه و حقیقت

ذات او که از دسترس همه افکار حتی افکار انبیا و اولیا بیرون است.

این نکته نیز روشن است که هر چیزی قائم به دیگری باشد خواه به صورت

عرض بر آن عارض باشد و خواه به صورت وجود جوهری وابسته، به هر

حال معلول دیگری است و خداوندی که واجب الوجود است معلول نیست؛ بلکه

قیوم است؛ یعنی قائم به ذات خویش است و قیام دیگران به اوست.

سپس به افعال و تدبیرات و غنای او اشاره کرده، می فرماید: «او فاعلی است

که نیازمند به حرکت دادن ابزار و آلات نیست و تدبیرکننده ای است که احتیاج

به جولان فکر و اندیشه ندارد و غنی و بی نیاز است اما نه به این معنا که (قبلا

از شخص یا چیزی) بهره گرفته باشد»؛ (فاعِلٌ لَا يَاضْطَرُّ ابِ آله، مُقَدَّرٌ لَا

بِجَوْلٍ (1) فِكْرَةً، غَنِيٌّ لَا بِاسْتِقَادَةٍ).

زیرا کسی که برای انجام کارش متوسل به ابزار و آلاتی می شود و به سبب آن

است که قدرتش محدود است لذا از آن ابزار كمك می گیرد و کسی که در

تدبیرانش نیاز به تفکر و مطالعه دارد به سبب محدود بودن علم اوست که به

ناچار با اندیشه و مطالعه بر آن می افزاید؛ ولی کسی که علم و قدرتش نامحدود است از همه اینها بی نیاز است و نیز همه اغنیا غیر از او از طریق تحصیل مال و مقام و امثال آن از بیرون وجود خود غنی می شوند در حالی که خداوند غنی بالذات است.

1. «جول» و «جولان» به معنای گردش کردن به هر سو است و جولان فکر به معنای اندیشیدن و فکر کردن است.

[195]

قرآن مجید می گوید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛

ای مردم شما همگی نیازمند خداوند هستید و تنها خداوند است که بی نیاز و

شایسته ستایش است».(1)

در ادامه بیان این اوصاف می فرماید: «نه زمانها با او قرین است و نه ابزار و وسایل از او حمایت می کند (بلکه) وجودش بر زمان پیشی گرفته، و بر عدم

سبقت جسته و ازلیتیش بر آغاز مقدم بوده است»؛ (لا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ، وَ لَا

تَرْفِدُهُ (2) الْأَدَوَاتُ ؛ سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ، وَالْعَدَمَ وَجُودُهُ، وَالْإِبْتِدَاءَ أَرْلُهُ).

جمله «لا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ...» اشاره به این است که زمان، امری حادث است و

خداوندی که ذاتش ازلی و ابدی است قرین با حوادث نبوده و نخواهد بود و

آلات و ابزار و ادوات، معین و یاور و حامی او نبوده است.

تفاوت این جمله با جمله «فَاعِلٌ لَا يَاضْطَرُّ ابِ آلَةٍ» ممکن است از این نظر باشد

که در جمله سابق سخن از افعال خدا بود که نیاز به آلات و ابزاری ندارد و این

جمله اشاره به این است که در بقایش کمک از ابزار و ادواتی نمی گیرد.

و جمله های سه گانه «سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ...» در واقع، شرحی است برای جمله

«لا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ» چون هنگامی که پذیرفتیم هستی او برتر از زمان و مکان

است نتیجه می گیریم که وجود او بر زمان پیشی گرفته و هستی او بر عدم

سبقت جسته و ازلیت او بر هر آغازی مقدم بوده است.

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه امام می فرماید: وجود خداوند بر عدم
سبقت گرفت در حالی که «عدم» چیزی نیست که وجود خداوند بر آن سبقت
گیرد.

در پاسخ این سؤال می توان گفت که مقصود از عدم، عدم مخلوقات است؛ یعنی
آن هنگام که هیچ يك از این کائنات موجود نشده بود خداوند وجود داشت.

1. فاطر، آیه 15.

2. «ترفده» از ریشه «رَفَد» بر وزن «رَفَت» به معنای کمک کردن آمده است.

[196]

گاه گفته می شود: این جمله کنایه از واجب الوجود بودن خداوند است، زیرا
ذاتی که واجب الوجود است همیشه بوده است و خواهد بود و بر عدم غلبه دارد
و هرگز «عدم» بر ذات پاک او عارض نمی شود.

جمله «وَالْإِبْتِدَاءَ أَزَلُّهُ» (ازلیت خداوند بر ابتدا پیشی گرفت) اشاره به این است

که ذات ازلی و ابدی او برتر از این است که آغاز و ابتدایی داشته باشد.

سپس امام (علیه السلام) به بیان اوصاف دیگری می پردازد که هر يك از دیگری

مهم تر است، می فرماید: «به سبب آفرینش حواس (برای مخلوقات) معلوم شد

که او از داشتن حواس پیراسته است»؛ (بِتَشْعِيرِهِ (1) الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ

لَهُ)، زیرا وجود حواس از لوازم مخلوقات امکانیه است و واجب الوجود از آن

منزه است. افزون بر این، حواس از عوارض موجودات است و عرض و

معروض دو چیز مختلفند حال آنکه می دانیم ترکیب در ذات خداوند راه ندارد.

به تعبیر دیگر خداوند با آفرینش حواس به بندگانش نشان داد که احساس و

حواس اموری عارضی هستند و جدای از ذات اشیا. بندگان نیز از اینجا فهمیدند

که او دارای حواس نیست، چون ذاتش محل عوارض نیست.

در ادامه می افزاید: «با آفرینش اشیا متضاد معلوم شد که ضدی برای او

نیست و با قرین ساختن موجودات به یکدیگر روشن شد که قرین و همتایی

ندارد»؛ (وَبِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرْفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ، وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ

عُرْفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ).

تفسیر این سخن، آن است که دو موجود متضاد، به یقین هر دو محدود و دارای دو حالت مختلفند، در حالی که ذات خداوندی نه محدودیت دارد و نه چیزی بر او عارض می شود؛ همچنین دو موجود قرین یکدیگر هر دو محدودند و دارای عوار مشابه، در حالی که ذات پاک او از هر نظر نامحدود و عاری از عوارض است.

1. «تشعیر» از «شعور» به معنای آگاهی یافتن و دانستن و در کاری، دقیق و

باریک شدن است؛ ولی در اینجا؛ یعنی دانستن چیزی از طریق حواس.

[197]

امام(علیه السلام) به دنبال این سخن انگشت بر چند مصداق از امور متضاد

گذارده، می فرماید: «نور را ضد ظلمت، و رنگهای روشن را ضد رنگهای

تیره و تار، و خشکی را ضد رطوبت و گرمی را ضد سردی قرار داد؛» (ضادّ

النُّورَ بِالظُّلْمَةِ، وَ الْوُضُوحَ بِالْبُهْمَةِ(1)، وَ الْجُمُودَ بِالْبَلَلِ، وَ الْحَرُّورَ بِالصَّرْدِ(2)).

بدیهی است این تضادّ فلسفه ای دارد و آن ایجاد تعادل و از میان بردن آثار سوء

هر يك با دیگری است. اگر آفتاب، پیوسته در قسمتی از کره زمین بتابد و بخش

دیگری پیوسته در ظلمت فرو رود حیات و زندگی، به زودی برچیده خواهد شد؛

آنچه در معرض تابش آفتاب است از شدت حرارت می سوزد و نابود می شود

و آنچه در ظلمت فرو رفته منجمد می گردد و از میان می رود: «(قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ

جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلَا

تَسْمَعُونَ)(3); بگو به من خبر دهید اگر خداوند شب را تا قیامت بر شما جاودان

سازد آیا معبودی جز خدا می تواند روشنایی برای شما بیاورد؟ آیا

نمی شنوید؟»: «(قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ

إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بَلِيلٌ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ)(4); بگو به من خبر دهید اگر

خداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند کدام معبود غیر از خداست که شبی

برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟ آیا نمی بینید؟»: «(وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ

اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَلِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(5); و از رحمت او

است که برای شما شب و روز قرار داد تا هم در آن آرامش داشته باشید و هم

برای بهره‌گیری از فضل خدا تلاش کنید و شاید شکر نعمت او را به جا

آورید.».

در اینجا این سؤال مطرح است که ظلمت، امری عدمی است و چیزی نیست که

1. «بهمة» به معنای سیاهی، تیرگی و شب‌های تاریک ماه است و در جمله بالا

به معنای تیرگی است.

2. «صرد» به معنای سردی است. بعضی گفته‌اند: از واژه فارسی گرفته شده

و تغییر شکل یافته است.

3. قصص، آیه 71.

4. قصص، آیه 72.

5. قصص، آیه 73.

خداوند آن را آفریده باشد و یا به عنوان ضدّ در مقابل نور قرار گیرد. همین

سؤال در آیه شریفه «**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ**

وَالنُّورَ»(1); ستایش مخصوص خداوندی که آسمانها و زمین را آفرید و ظلمتها و

نورها را پدید آورد» نیز مطرح است.

ولی با توجه به این نکته که ظلمت شب و مانند آن ظلمت مطلق نیست تا عدمی

باشد، بلکه ضعف شدید نور است، به همین دلیل شبانگاه هنگامی که ناگهان

چراغها خاموش می شود ما چیزی را مطلقاً نمی بینیم؛ ولی به تدریج که چشم

ما به آن نور ضعیف درون ظلمت عادت می کند اطراف خود را مشاهده

می کنیم، بنابراین ظلمت نیز مخلوقی از مخلوقات خداست که با نور متضادّ

است.

جمله «**وَالْوُضُوحَ بِالْبُهْمَةِ**» ممکن است اشاره به تفاوت رنگها باشد که فلسفه آن

تمیز اشیا از یکدیگر است. «وضوح» اشاره به رنگهای روشن و «بهمه» اشاره

به رنگهای تیره و تاریک است. یا اشاره به حالات نیمه روشن و نیمه تاریک در

بین الطلوعین و بین الغروبین است «و الْجُمُودَ بِالْبَلَلِ» اشاره به خشکی ها و دریاها و اشیای جامد و مرطوب است که هر کدام فلسفه وجودی خاصی دارد.

«وَّ الْحَرُّورَ بِالصَّرَدِ» اشاره به فصول سال، یا به طور کلی گرما و سرماست که هر کدام نقشی در حیات موجودات زنده و پرورش آنها دارد.

آن گاه در ادامه این سخن به چهار وصف دیگر اشاره کرده، می فرماید:

«اضداد را با هم ترکیب نمود و موجودات متباین را قرین هم ساخت، اموری را که از هم دور بودند به یکدیگر نزدیک کرد و آنها را که به یکدیگر نزدیک بودند از هم جدا ساخت»؛ (مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُقَارِنٌ بَيْنَ مُتَبَايِنَاتِهَا، مُقَرَّبٌ بَيْنَ مُتَبَاعِدَاتِهَا، مُفَرَّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا).

امام(علیه السلام) در این بیان اشاره به نکات بسیار مهمی می کند که خداوند در تدبیر جهان هستی به کار گرفته است. در بسیاری از موارد جمع بین ضدین کرده، روح را که جوهری

است لطیف و ماورای ماده با جسم خاکی پیوند داده و موجودات مختلف را در کنار یکدیگر قرار داده است، همان گونه که در ترکیب بدن انسان و جانوران و گیاهان دیده می شود که ده ها فلز و شبه فلز در کنار هم قرار گرفته و ترکیبی بدیع به وجود آورده اند. جالب اینکه در میان دو ضدّ، مانند قطب مثبت و منفی الکتریسیته، جاذبه و کشش قرار داد، و در میان دو الکتریسیته یکسان؛ مانند دو مثبت یا دو منفی، دافعه قرار داده است. در میان جنس نر و ماده به طور طبیعی جاذبه و در میان دو هم جنس دافعه قرار داده است.

به این ترتیب امام(علیه السلام) به چهار بخش از موجودات جهان اشاره کرده است که بخشی از آنها متضادّند؛ مانند نور و ظلمت و روح و جسم، و بعضی متباینند؛ مانند انواع گیاهان و جانداران که در عین تباین تضادّی هم با یکدیگر ندارند. خداوند در میان همه اینها الفتی ایجاد کرد.

قسم سوم آنهایی هستند که از هم دورند و خداوند آنها را به یکدیگر نزدیک می‌کند؛ مانند همسرانی از دو قوم جدای از یکدیگر که بر اثر عشق و محبت به هم نزدیک می‌شوند.

قسم چهارم اموری هستند که ذاتاً به یکدیگر نزدیکند؛ ولی خداوند در تدبیر جهان آنها را از هم دور می‌سازد؛ مانند کرات منظومه شمسی که طبق نظریه معروف، روزی همه در کنار هم بودند اما خداوند آنها را از هم جدا کرد و منظومه شمسی را به وجود آورد. یا اینکه اجزای ترکیبی و برگهای گیاهان بعد از خشکیدن از یکدیگر جدا می‌شوند و تبدیل به عناصر فعالی برای پرورش درختان و گیاهان دیگر می‌گردند، همچنین گاه قطعات ابر را از مناطق مختلف با فرمانی که به بادهای می‌دهد به هم پیوند می‌زند و باران‌های حیات بخش نازل می‌کند و به بادهای دیگر فرمان می‌دهد که آنها را از هم متلاشی کنند و به جاهای دیگر بفرستند.

آری! ربوبیت و تدبیر او چنین اقتضا می‌کند که گاه جمع بین ضدین کند و گاه

متباینین را به یکدیگر نزدیک سازد؛ زمانی دورها را نزدیک و هنگامی نزدیکها را دور سازد.

نکته

چگونگی جمع ضدین

گروهی معتقدند که جهان از جمع اضداد تشکیل شده و تضاد سبب تکامل است و

به گفته بعضی از حکما «لَوْ لَا التَّضَادُّ مَا صَحَّ الْفَيْضُ عَنِ الْمَبْدَأِ الْجَوَادِ؛ اِذَا

تضاد نبود فیض از ناحیه پروردگار ادامه نمی یافت». بعضی جمله بالا را که

در کلام امام (علیه السلام) آمده است (مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُقَارَنٌ بَيْنَ

مُتَبَايِنَاتِهَا...) نیز دلیل بر این مطلب گرفته اند.

طرفداران مکتب ماتریالیسم دیالکتیک یکی از اصول اساسی چهارگانه مکتب خود

را نیز جمع ضدین می شمردند و می گویند: هر موجودی ضد خود را در دل

خود پرورش می دهد و با ظاهر شدن ضد موجود قبلی از بین می رود و مثال به جوجه و تخم مرغ و امثال آن می زنند و از آن نتیجه می گیرند که جامعه سرمایه داری به طور جبری ضد خود را که جامعه سوسیالیستی و کمونیستی است در دل خود می پروراند و با ظهور اینها سرمایه داری نفی می شود. بر این اساس مطالب واهی و سُستی را بنا نهاده اند که ضعف و ناتوانی آنها در عمل ظاهر و آشکار گردید و همان گونه که مشاهده کردیم دستگاه آنها برچیده شد.

البته باید توجه داشت که جمع بین ضدین (یا نقیضین) يك اصطلاح فلسفی دارد که مفهومی جمع در محل واحد از جمیع جهات است. به این معنا که مثلاً شیئی واحد در آن واحد همه آن سفید و یا سیاه باشد البته محال است. یا يك لحظه معین در مکان واحد هم شب باشد و هم روز یا انسان معینی در زمان معینی هم زنده باشد و هم مرده. بدیهی است جمع بین ضدین یا نقیضین به این مفهوم غیر ممکن است.

ولی گاه منظور جمع عرفی است؛ مانند اینکه دو جسم سیاه و سفید در آن واحد در کنار هم قرار گیرند. یا در دو زمان متصل به هم، گاه جسمی سفید و گاه سیاه باشد. این معنا نه تنها محال نیست، بلکه بخش های عظیمی از جهان را در برگرفته است. با توجه به این نکته به اصل مسئله باز می گردیم و می گوئیم:

در جهانی که ما زندگی می کنیم مدیر و مدبر عالم، ذات پاك خداست که گاه نظام اعداد را گسترده است و همان گونه که در کلام امام(علیه السلام) آمده بود، نور و ظلمت حرارت و برودت خشکی و رطوبت را به هم آمیخته و نظام شب و روز و فصول سال و ابر و باران و آفتاب را مأمور کارهای مهمی کرده است و گاه میان امثال دیده می شود مثلاً اعضای پیکر يك انسان یا يك گیاه نه تنها تضادی ندارند، بلکه با یکدیگر هماهنگ اند.

به هر حال شك نیست که تضادها به گونه ای که گفته شد در بسیاری از مواقع می توانند نقش مهمی در پیشرفت جامعه انسانی و تکامل موجودات داشته باشند؛ رقابتهای سازنده در هر جامعه ای منشأ پیشرفت است و در میدان های مختلف سبب نیرومندی است حتی وجود شیطان در برابر مؤمنان موجب افزایش و قدرت ایمانی آنهاست.

بخش دوم

لَا يُشْمَلُ بَحْدٌ، وَ لَا يُحْسَبُ بَعْدٌ، وَ إِنَّمَا تَحْدُ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا، وَ تُشِيرُ الْأَلَاتُ إِلَى
نَظَائِرُهَا. مَنَعَتْهَا «مُنْدُ» الْقِدْمَةَ، وَ حَمَتْهَا «قَدُ» الْأَزَلِيَّةَ، وَ جَنَّبَتْهَا «لَوْ لَا» التَّكْمِلَةَ!
بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ، وَ بِهَا امْتَنَعَ عَن نَّظَرِ الْعُيُونِ، وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ السُّكُونُ
وَ الْحَرَكَهَ، وَ كَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ، وَ يَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ أَبْدَاهُ، وَ يَحْدُثُ
فِيهِ مَا هُوَ أَحْدَثُهُ! إِذَا لَتَقَاوَتَتْ ذَاتُهُ، وَ لَتَجَزَّأَ كُنْهُهُ، وَ لَامْتَنَعَ مِنَ الْأَزْلِ مَعْنَاهُ، وَ
لَكَانَ لَهُ وَرَاءَ إِذْ وَجِدَ لَهُ أَمَامَ، وَ لَاتَمَسَ النَّمَامَ إِذْ لَزِمَهُ النُّقْصَانُ. وَ إِذَا لَقَامَتْ آيَةُ
الْمَصْنُوعِ فِيهِ، وَ لَتَحَوَّلَ دَلِيلًا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَدْلُولًا عَلَيْهِ، وَ خَرَجَ بِسُلْطَانِ الْأَمْتِنَاعِ

مِنْ أَنْ يُؤْتَرَ فِيهِ مَا يُؤْتَرُ فِي غَيْرِهِ. الَّذِي لَا يَحُولُ وَلَا يَزُولُ، وَلَا يَجُوزُ عَلَيْهِ
الْأَقُولُ. لَمْ يَلِدْ فَيَكُونِ مَوْلُودًا، وَ لَمْ يُولَدْ فَيَصِيرَ مَحْدُودًا. جَلَّ عَنِ اتِّخَاذِ الْإِبْتَاءِ، وَ
طَهَّرَ عَنِ مَلَامَسَةِ النَّسَاءِ.

ترجمه

حدّ و اندازه ای برای او نیست، و به شمارش در نمی آید، زیرا «واژه ها»
خودش را محدود می سازد و «کلمات» به مانند خود اشاره می کند. (منظور از
ادوات و آلات واژه هایی همچون «متی»، «قد» و «لعل» است که در عبارات
بعد به آن اشاره خواهد شد). اینکه می گوئیم: موجودات از فلان زمان پیدا
شده اند آنها را از قدیم بودن باز می دارد، و اینکه می گوئیم: به تحقیق به وجود
آمده اند آنها را از ازلی بودن ممنوع می سازد و هنگامی که گفته می شود: اگر
چنین نبود مشکلی نداشتند، دلیلی بر آن است که به کمال نرسیده اند. آفریدگار
جهان با آفرینش مخلوقات در برابر عقل ها تجلی کرد، و به همین سبب مشاهده

او با چشم های ظاهر غیر ممکن است سکون و حرکت در او راه ندارد (زیرا)
چگونه ممکن است چیزی بر او عارض شود که خودش آن را ایجاد کرده است؟
و چگونه ممکن است آنچه را او ظاهر کرده به خودش بازگردد و تحت تأثیر
آفریده خویش قرار گیرد؟ که اگر حرکت و سکون در ذات او راه پیدا کند ذاتش
تغییر می پذیرد و کنه ذاتش تجزیه می شود مفهوم ازلیت برای او ممتنع
می گردد و باید پشت سری داشته باشد اگر پیش روی دارد، و به سبب نقصان
باید در جستجوی کمال باشد، و در این حال نشانه مخلوق بودن در او ظاهر
خواهد شد و خود دلیل بر وجود خالق دیگر خواهد بود؛ نه اینکه مخلوقات دلیل
وجود او باشند (و سرانجام اینکه) به سبب دارا بودن قدرت مطلقه آنچه در غیر
او اثر می گذارد در او اثر نخواهد گذاشت. آری او خداوندی است که نه تغییر
در ذات او راه دارد و نه زوال و غروب و افول بر او رواست. کسی را نزد او
تا خود مولود دیگری باشد و از کسی زاده نشد تا محدود به حدودی گردد، برتر
از آن است که فرزندان برگزیند و پاک تر از آن است که تصور آمیزش با
زنان درباره او رود.

شرح و تفسیر

امام(علیه السلام) در این بخش، نخست اشاره به صفات دیگری از صفات سلبیه خداوند کرده، می فرماید: «حد و اندازه ای او را فرا نمی گیرد، و به حساب و شمارش در نمی آید، زیرا «واژه ها» خودش را محدود می سازند و «کلمات» به مانند خود اشاره می کند»؛ (لَا يُشْمَلُ بِحَدِّ، وَلَا يُحْسَبُ بِعَدِّ، وَإِنَّمَا تَحَدُّ

الادواتُ أنفُسَهَا، وَ تُشِيرُ الْأَلَاتُ إِلَى نِظَائِرِهَا).

تفسیر جمله اوّل و دوم روشن است، چون خداوند وجودی است از هر نظر نامحدود و اگر محدود بود واجب الوجود نبود بلکه ممکن الوجود بود. همچنین اگر به شمارش عددی درآید باید از قبیل ممکنات باشد که تعدد در آن راه می یابد و اگر می گوئیم خداوند یگانه و یکتاست نه به معنای واحد عددی است، بلکه به معنای بی نظیر بودن است:

[205]

(لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ). (1)

ولی در تفسیر جمله سوم و چهارم به جهت ابهامی که بر آنها حاکم است، شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر دارند و کلید حلّ مشکل تفسیر این دو جمله در این امر نهفته است که قرآنی نشان می دهد مرحوم سیّد رضی به هنگام گلچین کردن خطبه که جزء برنامه همیشگی اوست جمله هایی را در ارتباط با این دو جمله حذف کرده است.

گرچه مرحوم رضی این نکته را رعایت می کند که در میان جمله های مرتبط با یکدیگر جدایی نیفکند ولی گاه ممکن است بدون توجه این مسئله به فراموشی سپرده شود.

شاهد این سخن که بعضی از جملات خطبه در اینجا حذف شده است، روایت تحف العقول است. در آنجا که امام (علیه السلام) می فرماید: «لا تفوتّه «متی» و لا تدنیه «قد» و لا تحجبه «لعلّ» و لا تقارنه «مع» و لا تشتمله «هو» انّما تحدّ الأدوات أنفسها و تشير الآلة الی نظائرها ; در ذات پاك خداوند «متی» (چه زمان؟) راه ندارد که قبل یا بعد از آن وجود داشته باشد و تعبیر به «قد» (که در مورد وقوع چیزی قریب به زمان حال به کار می رود) به او نزدیک نمی شود

(تا او را محدود سازد) و «لعلّ» (= شاید) او را محجوب نمی دارد (تا علم او
آمیخته به شكّ گردد) و «هو» (= او) تمام وجود وی را شامل نمی شود تا کنه
ذاتش آشکار گردد. این کلمات (تعبیراتی همچون متی و قد و لعل و مع و هو)
خود را محدود می سازد (یعنی تنها در جایی به کار می روند که زمان و مکان
ناآگاهی در آن راه داشته باشد) و این تعبیرات به نظایر خود اشاره می کند
(نظایری که در عالم ممکنات وجود دارد؛ نه ذات پاك خدا که بی نظیر است).
سپس در تأکید بر این سخن می فرماید: «همین که می گوئیم: موجودات «از
فلان زمان» پیدا شده اند آنها را از قدیم بودن باز می دارد و این که می گوئیم:
«به تحقیق» به وجود آمده اند آنها را از ازلی بودن ممنوع می سازد و هنگامی
که گفته می شود: «اگر چنین نبود» مشکلی نداشتند دلیل بر آن است که به کمال

نرسیده اید»؛ **مَنْعَهَا «مُنْدُ» الْقِدْمَةَ،**

1. شورا، آیه 11 .

وَ حَمَّتْهَا «قَدْ» الْأَزَلِيَّةُ، وَ جَنَّبَتْهَا «لَوْ لَا» التَّكْمِلَةُ! (1).

توضیح اینکه واژه «مُنْدُ» در مواردی به کار می رود که تاریخچه ای برای وجود چیزی باشد، بنابراین با توجه به استعمال این واژه در مورد ممکنات به خوبی می توان یافت که اینها حادثند؛ نه قدیم. همچنین واژه «قَدْ» هنگامی که در ماضی به کار می رود به معنای وقوع چیزی قریب به زمان حال است که آن هم با ازلیت سازگار نیست و نیز واژه «لَوْ لَا» در جایی به کار می رود که مانعی بر سر راه تکامل چیزی به وجود آمده؛ مانند سخنی که قرآن مجید از کافران نقل می کند که به مستکبران می گویند: «(لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ)؛ اگر شما نبودیم ایمان آورده بودیم». (2) و با توجه به ازلیت و ابدیت و کمال مطلق خداوند این ادوات و تعبیرات هیچ کدام درباره او به کار نمی رود.

امام(علیه السلام) در بیان اوصاف دیگری از اوصاف خداوند می فرماید:
«آفریدگار جهان با آفرینش مخلوقات در برابر عقل ها تجلی کرد، و به همین سبب مشاهده او با چشم های ظاهر غیر ممکن است» (بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ،

وَ بِهَا امْتَنَعَ عَنِ نَظَرِ الْعَيُونِ).

آری آثار او در جای جای عالم هستی نمایان است و از آنها پی به وجود مقدّس او می بریم؛ ولی با این حال با چشم ظاهر دیده نمی شود، زیرا رؤیت چشم، مخصوص اجسام است که دارای زمان و مکان و اجزا و جهت هستند و خداوند از تمام اینها منزّه است.

آن گاه امام(علیه السلام) مسئله مهم دیگری را مطرح می کند و درباره نفی سکون و حرکت از ذات پاك خداوند سخن می گوید، می فرماید: «سکون و حرکت در او راه ندارد (زیرا) چگونه می تواند چیزی بر او عارض شود که خودش آن را ایجاد کرده است، و چگونه ممکن است آن چه را او ظاهر کرده به خودش بازگردد و تحت تأثیر آفریده خویش قرار گیرد؟» (و لا

1. باید توجه داشت که «منذ» و «قد» و «لولا» در سه جمله فوق فاعل برای

فعل های «منعت» و «حمت» و «جنبّت» هستند و مفعول آنها «قدمه» و «ازلیة»

و «تکملة» است و ضمیرهای مؤنث موجود در «منعتها» و «حمتها» و

«جنبتها» به مخلوقات باز می گردد.

يَجْرِي عَلَيْهِ السُّكُونُ وَالْحَرَكَةُ، وَكَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ، وَيَعُودُ فِيهِ مَا

هُوَ أَبَدَاهُ، وَيَحْدُثُ فِيهِ مَا هُوَ أَحْدَثُهُ!.

آری حرکت و سکون از عوارض ممکنات است. حرکت آن است که يك شیء در دو زمان در دو جا یا در دو حالت قرار گیرد و سکون آن است که در دو زمان در يك جا یا در يك حالت باشد، بنابراین هم سکون حادث است و هم حرکت، زیرا هر دو وصف بیان حالت دوم چیزی است که زمانی بر آن گذشته است. به تعبیر دیگر در حالت اول نه سکون است نه حرکت و در حالت دوم است که سکون و حرکت معنا می یابد که اگر در جای اول باشد سکون است و اگر در جای دیگری باشد حرکت است.

اضافه بر این اگر حرکت در مکان و زمان و کیفیت و مانند اینها باشد از عوارض جسم است و همچنین اگر حرکت در جوهر باشد و می دانیم خداوند نه جسم است و نه جوهر.

نتیجه اینکه حرکت و سکون از مخلوقات خدا و از ممکنات است و هرگز به ذات

پاك واجب الوجود راه ندارد.

در ادامه این سخن امام(علیه السلام) به دلایل این موضوع پرداخته و هشت دلیل

برای آن ذکر می فرماید:

نخست اینکه «اگر حرکت و سکون در ذات خداوند راه پیدا کند ذاتش تغییر

می پذیرد»؛ (إِذَا لْتَفَاوَتْ ذَاتُهُ) و می دانیم او وجودی است دارای کمال مطلق و

دور از هر گونه تغییر، و ذاتی است ثابت.

دیگر اینکه «کنه ذاتش تجزیه می شود»؛ (وَ لَتَجَزَّأَ كُنْهُهُ)، زیرا لازمه حرکت آن

است که موجودی به چیزی رسد که نداشته است، بنابراین وجود او ترکیبی از

ما بالفعل و ما بالقوه است (یعنی چیزی که هست و چیزی که بعداً به آن خواهد

رسید).

سوم اینکه «مفهوم ازلیت برای او ممتنع می گردد»؛ (وَ لَامْتَنَعَ مِنَ الْأَزْلِ مَعْنَاهُ).

زیرا حرکت و سکون، چنان که گفتیم، هر دو حادث است و ذات پاك او ازلی و قدیم است و جمع میان حادث و قدیم ممکن نیست.

[208]

چهارم اینکه اگر حرکت در ذات او راه پیدا کند «باید پشت سری داشته باشد اگر

پیش رویی دارد»؛ (وَ لَكَانَ لَهُ وِرَاءَهُ إِذْ وُجِدَ لَهُ أَمَامَهُ)، زیرا حرکت به هر سو

باشد و به هر مفهومی در نظر گرفته شود، سمت و سویی دارد که سمت و

سوی آن، پیش رو محسوب می شود و عکس آن پشت سر.

پنجم اینکه لازمه حرکت جستجوی کمال است پس به سبب نقصان باید در

جستجوی کمال باشد»؛ (وَلَا تَلْتَمِسِ التَّمَامَ إِذْ لَزِمَهُ النِّقْصَانُ)، زیرا حرکت یا به

سوی تکامل است یا به سوی نقصان و هر کدام باشد مفهومی آن است که

موجود متحرك کمال مطلق نیست.

ششم اینکه اگر حرکت در ذات پاك او باشد «نشانه مخلوق بودن در او ظاهر

خواهد شد»؛ (وَ إِذَا لَقَامَتْ آيَةُ الْمَصْنُوعِ فِيهِ).

هفتم اینکه اگر چنین باشد «او دلیل وجود خالق دیگر خواهد بود؛ نه اینکه

مخلوقات دلیل وجود او باشند»؛ (وَ لَتَحَوَّلَ دَلِيلًا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَدْلُولًا عَلَيْهِ).

هشتم اینکه «به سبب دارا بودن قدرت مطلقه، آنچه در غیر او اثر می گذارد در

او اثر نخواهد گذاشت»؛ (وَ خَرَجَ بِسُلْطَانِ الْأَمْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُؤَثِّرَ فِيهِ مَا يُؤَثِّرُ فِي

غَيْرِهِ). اشاره به اینکه سلطه نفوذناپذیر و غیر قابل تغییر او سبب می شود که

معرض در حوادث نباشد و آنچه در غیر او مؤثر است در او تأثیر نکند، زیرا

ذات پاکش غیر قابل تغییر است:

آنچه تغیر نپذیرد تویی *** آنکه نمرده است و نمیرد تویی

کوتاه سخن اینکه حرکت خواه در عرض باشد یا جوهر، در کمیّت باشد (مانند

رشد بدن انسان یا نموّ گیاهان) یا در کیفیت باشد (مانند دگرگونی رنگ ها در

جهان طبیعت و کم و زیاد شدن گرما و سرما در فصول سال) خواه به سوی

کمال باشد (مانند رشد کودک) و خواه به سوی نقصان باشد (مانند ضعف و

ناتوانی پیران) هیچ يك از آنها در ذات پاك خداوند راه ندارد، چون واجب

الوجود است و کمال مطلق، و حرکت مخصوص ممکنات و موجودات دارای

نقصان است.

[209]

افزون بر این، حرکت نشانه تجزیه پذیری و حادث بودن است که در ذات بسیط

ازلی راه ندارد.

سپس امام در ادامه این اوصاف به بیان هفت وصف دیگر می پردازد که رابطه

نزدیکی با مسئله حرکت دارد، می فرماید: «آری! او خداوندی که نه تغییر در

ذات او راه دارد و نه زوال و غروب و افول بر او رواست»؛ (الَّذِي لَا يَحُولُ وَ

لَا يَزُولُ، وَ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْأَفُولُ).

تغییر و زوال و افول و غروب همه از عوارض موجودات امکانیه و محدود و

ناقص است و این اوصاف برای او متصور نیست.

آن گاه می فرماید: «کسی را نزد او تا خود مولود دیگری باشد و از کسی زاده

نشد تا محدود به حدودی گردد، برتر از آن است که فرزندان برگزیند و پاکتر

از آن است که تصور آمیزش با زنان درباره او رود؛ (لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَنَّ مَوْلُودًا، وَ

لَمْ يُولَدْ فَيَصِيرَ مَحْدُودًا. جَلَّ عَنِ اتِّخَاذِ الْإِبْنَاءِ، وَ طَهَّرَ عَنِ مُلَامَسَةِ النِّسَاءِ).

بی شك همه این امور، زادن و زاییده شدن و صاحب زن و فرزند شدن از عوارض موجودات جسمانی است و خداوند سبحان نه جسم است و نه عوارض جسمانی دارد، اضافه بر این، این امور هم نشانه حدوث است و هم نیاز، و او نه حادث است و نه نیازمند.

جمله «لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَنَّ مَوْلُودًا» اشاره به وضع متعارف موجودات زنده است که از

يك سو متولد از دیگری می شوند و از سوی دیگر فرزندان از آنها متولد می شود، بنابراین نقض و ایراد در مورد حضرت آدم که او صاحب فرزند شد ولی خودش از کسی متولد نشد وارد نمی شود، زیرا آدم فردی استثنایی بود، به علاوه اگر آدم متولد از انسانی نشد متولد از خاک شد که این خود نوعی ولادت است.

بخش سوم

لَا تَنَالُهُ الْاَوْهَامُ فَتُقَدَّرُهُ، وَ لَا تَتَوَهَّمُهُ الْفِطْنُ فَتُصَوِّرُهُ، وَ لَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسُ فَتُحِسُّهُ،
وَ لَا تَلْمِسُهُ الْاَيْدِي فَتَمَسُّهُ. وَ لَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ، وَ لَا يَتَبَدَّلُ فِي الْاَحْوَالِ. وَ لَا تُبْلِيهِ
اللَّيَالِي وَ الْاَيَّامُ، وَ لَا يُغَيِّرُهُ الضِّيَاءُ وَالظَّلَامُ. وَ لَا يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِنَ الْاَجْزَاءِ، وَ
لَا بِالْجَوَارِحِ وَالْاَعْضَاءِ، وَ لَا بَعَرَضٍ مِنَ الْاَعْرَاضِ، وَ لَا بِالْغَيْرِيَّةِ وَ الْاَبْعَاضِ. وَ
لَا يُقَالُ: لَهُ حَدٌّ وَ لَا نِهَآيَةٌ، وَ لَا انْقِطَاعٌ وَ لَا غَايَةٌ; وَ لَا أَنَّ الْاَشْيَاءَ تَحْوِيهِ فَتُقَلِّهُ أَوْ
تُهْوِيهِ، أَوْ أَنَّ شَيْئًا يَحْمِلُهُ، فَيُمِيلُهُ أَوْ يُعَدِّلُهُ. لَيْسَ فِي الْاَشْيَاءِ بَوَالِجٍ، وَ لَا عَنْهَا
بَخَارِجٌ. يُخْبِرُ لَا بِلِسَانٍ وَ لِهَوَاتٍ، وَ يَسْمَعُ لَا بِخُرُوقٍ وَ اَدْوَاتٍ. يَقُولُ وَ لَا يَلْفِظُ، وَ
يَحْفَظُ وَ لَا يَتَحَفَّظُ، وَ يُرِيدُ وَ لَا يُضْمِرُ. يُحِبُّ وَ يَرْضَى مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ، وَ يُبْغِضُ وَ

يَغْضَبُ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ. يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ: (كُنْ فَيَكُونُ)، لَا بَصَوْتٌ يَفْرَعُ، وَلَا
بِنِدَاءٍ يُسْمَعُ؛ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ وَ مَثَلُهُ، لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَائِنًا،
وَلَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا ثَانِيًا.

ترجمه

دست و هم و خیال به دمان کبریاایش نمی رسد تا محدودش سازد و تیزهوشی
هوشمندان نمی تواند نقش او را در ذهن و تصور آورد. نه حواس قادر بر
ادراک او هستند تا محسوس گردد، و نه دست ها می توانند او را لمس کنند تا
لموس شود، هیچ گاه تغییر نمی پذیرد و دگرگونی در او حاصل نمی شود، آمد
و شد شب ها و روزها وی را کهنه نمی سازد و روشنایی و تاریکی تغییرش
نمی دهد، هرگز توصیف به داشتن اجزا و جوارح و

اعضا، و عرضی از اعراض و تفاوت و ابعاض نمی شود، حد و نهایتی برای او نیست، و نه انقطاع و پایانی، اشیا به او احاطه ندارند تا وی را بالا و پایین برند، و چیزی او را حمل نمی کند تا به جانبی متمایل سازد یا ثابت نگهدارد.

نه درون اشیا داخل است و نه از آنها خارج، خبر می دهد اما نه با زبان و حنجره و می شنود ولی نه با کمک استخوان ها (ی شنوایی) و پرده گوش، سخن می گوید؛ اما نه با الفاظ، (همه چیز را) در علم خود دارد؛ ولی نه با رنج به خاطر سپردن، و اراده می کند؛ اما نه با تصمیم گیری درونی دوست می دارد و خشنود می شود؛ اما نه از روی رقت قلب و نازک دلی و دشمن می دارد و خشم می گیرد؛ اما نه از روی ناراحتی و رنج درون، هر گاه اراده چیزی کند، می گوید: «موجود باش» و بی درنگ موجود می شود؛ نه به این معنا که صدایی از او در گوش ها بنشیند یا فریادی شنیده شود، بلکه سخن خداوند همان چیزی است که ایجاد می کند و صورت می بخشد و پیش از آن چیزی وجود نداشته و اگر پیش از آن چیزی از ازل وجود داشت خدا معبود دوم بود.

شرح و تفسیر

بخش دیگری از اوصاف بی نظیر او

از نکات مهمی که در کلام امام(علیه السلام) در این خطبه کاملاً متجلی و آشکار است این است که امام(علیه السلام) با تعبیرات بسیار متنوع هر گونه وصفی از اوصاف مادی و جسمانی را از خداوند نفی می کند؛ زیرا بسیاری از مردم در طریق معرفه الله گرفتار تشبیه می شوند و خدا را با اوصاف مخلوقات در ذهن خود تصور می کنند که اشتباهی بزرگ و نابخشودنی است.

این معلم بزرگ توحید و معرفه الله، به طور مکرر به این مسئله باز می گردد و با عبارات زیبا و دلنشین مخاطبان خود را از پرتگاه تشبیه رهایی می بخشد.

[213]

به همین دلیل در ادامه بحث های سابق، در این بخش از خطبه می فرماید:

«دست وهم و خیال به دمان کبریاییش نمی رسد تا محدودش سازد و تیزهوشی هوشمندان نمی تواند نقش او را در ذهن و تصور آورد، نه حواس قادر بر

ادراك او هستند تا محسوس گردد، و نه دست ها می توانند او را لمس کنند تا ملموس شود. هیچ گاه تغییر نمی پذیرد و دگرگونی در او حاصل نمی شود، آمد و شد شب ها و روزها وی را کهنه نمی سازد و روشنایی و تاریکی تغییرش نمی دهد؛ (لَا تَنَالُهُ الْاَوْهَامُ فَتَقْدِرُهُ، وَ لَا تَتَوَهَّمُهُ الْفِطْنُ فَتُصَوِّرُهُ، وَ لَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسُ فَتُحِسُّهُ، وَ لَا تَلْمِسُهُ الْاَيْدِي فَتَمَسُّهُ. وَ لَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ، وَ لَا يَتَبَدَّلُ فِي الْاَحْوَالِ. وَ لَا تُبْلِيهِ اللَّيَالِي وَ الْاَيَّامُ، وَ لَا يُغَيِّرُهُ الضِّيَاءُ وَ الظُّلَامُ).

«اَوْهَام» جمع «وَهْم» به معنای قوه خیال است که تعلق به ماده و محسوسات دارد و اگر خداوند در وهم بگنجد باید مکان و زمان و کیفیت و کمیتی برای او تصور شود؛ حال آنکه ذات پاکش از این امور منزّه است، جسم دارای اجزاست و زمان و مکان و تغییر و حرکت و اینها اموری هستند که در ذات لایتنهای او راه ندارند.

«فِطْن» جمع «فِطْنَه» به معنای قوه عقل و خرد است و به افراد تیزهوش «فِطْن» گفته می شود. قوه عقل نیز به كمك وهم و تصورات ذهنی وابسته به

اجسام، فعالیت دارد، بنابراین اگر با عقل و به کمک و هم درك شود باز پای

عوارض جسمانی در میان می آید.

تعبیر به «وَلَا تَلْمِزُهُ...» — با توجه به اینکه لمس و مَسّ دو معنا دارد، مَسّ به

تماس با اجسام اطلاق می شود و لمس به طلب و تلاش برای تماس گفته

می شود — اشاره به این است که هر چه انسانها بکوشند با دست خود او را

لمس کنند غیر ممکن است، چون جسم نیست تا لمس شود.

اما با توجه به ثبات ذاتش، تغییر او با گذشت زمان و پدیده هایی همچون نور و

ظلمت ممکن نیست؛ زیرا بارها گفته ایم او وجودی است کامل و نامتناهی از هر

جهت و مافوق زمان و مکان و حرکت، و چنین ذاتی دستخوش حوادث و

تغییرات نمی شود و اسیر

[214]

چنگال شب و روز و نور و ظلمت نمی گردد.

آن گاه در ادامه این سخن می فرماید: «هرگز توصیف به داشتن اجزا و داشتن

جوارح و اعضا، و عرضی از اعراض و دارا بودن تفاوت و ابعاض

نمی شود»؛ (وَ لَا يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَجْزَاءِ، وَ لَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَعْضَاءِ، وَ لَا

بِعَرَضٍ مِنَ الْأَعْرَاضِ، وَ لَا بِالْغَيْرِيَّةِ وَ الْأَبْعَاضِ).

روشن است تمام این امور یعنی دارا بودن اجزا و اعضای بدن و قبول عوارض

— مانند رنگ ها و کیفیت و کمیت متفاوت — همه از خواص جسم و جسمانیات

و ماده و ممکنات است و همچنین تفاوت با اشیای دیگر، زیرا لازمه آن ترکیب

از قدر مشترك و مابه الامتیاز است و هرگونه ترکیب دلیل است بر احتیاج

مرکب به اجزای خود، و موجود محتاج، واجب الوجود بی نیاز از همه چیز

نتواند بود.

در ادامه بیان اوصاف سلبیه خداوند امام(علیه السلام) اوصاف دیگری را بیان

می فرماید که: «حد و نهایتی برای او نیست و نه انقطاع و پایانی، اشیا به او

احاطه ندارند تا وی را بالا برند یا پایین آورند، و چیزی او را حمل نمی کند تا

به جانبی متمایل سازد یا ثابت نگهدارد!»؛ (وَ لَا يُقَالُ: لَهُ حَدٌّ وَ لَا نِهَآيَةٌ، وَ لَا

انْقِطَاعٌ وَ لَا غَايَةَ; وَ لَا أَنْ الْأَشْيَاءَ تَحْوِيهِ فَنُقَلِّهُ (1) أَوْ تُهْوِيَهُ (2)، أَوْ أَنْ شَيْئًا يَحْمِلُهُ،

فَيُمِيلُهُ أَوْ يُعَدِّلُهُ).

این اوصاف ششگانه (حد، نهایت، انقطاع، پایان، احاطه کردن و حمل کردن) همه از اوصاف جسم و جسمانیات است و خداوندی که منزله از جسمانیت است هیچ يك از این اوصاف در ذات پاکش راه ندارد و به فرض که بعضی از این اوصاف درباره غیر موجودات مادی نیز صادق باشد بی شك از اوصاف ممکن الوجود است که همواره و از هر نظر

1. «نقل» از ریشه «قل» بر وزن «ذل» به معنای بالا گرفتن و برتری جستن است و نوك كوه را به همین جهت قلّه نامیده اند، که در بلندترین نقطه کوه واقع شده است.

2. «تهوی» از ریشه «هُوِي» بر وزن «تهی» به معنای سقوط از بلندی است و هوا بر وزن «قفا» به تمایل و عشق گفته می شود.

محدود است و بارها گفته ایم ذات پاک واجب الوجود از هر نظر نامحدود است.

بنابراین هیچ يك از این اوصاف را به خود نمی پذیرد.

افزون بر این، اوصاف ذکر شده لوازمی دارد که آنها نیز مربوط به عالم اجسام

است؛ احاطه کردن بر چیزی سبب می شود آن را بالا ببرد و یا پایین بیاورد و

حمل کردن چیزی گاه سبب می شود آن را به يك طرف متمایل کنند یا ثابت

نگهدارند و همه اینها از اوصاف اجسامند.

حتی بعضی از فلاسفه گفته اند خداوند به «لا نهاییه» نیز وصفت نمی شود، زیرا

این تعبیر لانهایت جسمانی را تداعی می کند.

به هر حال امام (علیه السلام) در جای جای این خطبه سعی بر این می فرماید که

همه مخاطبان را از گرفتار شدن در دام تشبیه رهایی بخشد و خداوند را از

هرگونه وصف مخلوقات منزّه شمارد.

سپس در ادامه این اوصاف، اوصاف دیگری را می شمرد و می فرماید: «نه

درون اشیا داخل است، و نه از آنها خارج!» (بلکه همه جا هست و به همه چیز

احاطه دارد); (لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بَوَالِجٌ (1)، وَ لَا عَنْهَا بَخَارِجٌ).

گاه ممکن است برای بعضی این گونه تعبیرات که درباره احاطه ذات پاك خداوند به همه اشیا در این خطبه و خطبه ها و روایات دیگر آمده؛ چیزی شبیه تناقض جلوه کند که چگونه ممکن است وجودی نه داخل اشیا باشد نه خارج از آن؛ ولی این يك واقعیت است؛ در يك تشبیه ناقص می توان گفت ذات مقدس او روح عالم هستی است. روح انسان در بدن او هست نه به معنای جزء بدن و از بدن خارج است نه به عنوان بیگانگی از بدن، بلکه احاطه تدبیر و تصرف در جسم دارد و هر زمان روح از جسم خارج شود؛ یعنی رابطه تدبیر و تصرفش قطع گردد، می میرد. آری خداوند به منزله روح عالم هستی است.

1. «والج» از ریشه «ولوج» در اصل به معنای دخول است.

[216]

در ادامه این سخن امام(علیه السلام) به بیان پنج وصف دیگر پرداخته، می فرماید: «خداوند خبر می دهد؛ اما نه با زبان و حنجره، و می شنود؛ ولی نه با كمك استخوانها (ی شنوایی) و پرده گوش، سخن می گوید؛ اما نه با الفاظ،

(همه چیز را) در علم خود دارد؛ ولی نه با رنج به خاطر سپردن، و اراده

می کند؛ اما نه با تصمیم گیری درونی؛ «(يُخَيْرُ لَا بِلِسَانٍ وَ لِهَوَاتٍ (1)، وَ يَسْمَعُ

لَا بَخْرُوقٍ (2) وَ أَدَوَاتٍ. يَقُولُ وَ لَا يَلْفِظُ، وَ يَحْفَظُ وَ لَا يَتَحَقَّقُ، وَ يُرِيدُ وَ لَا

يُضْمِرُ).

اشاره به این که صفاتی همچون سمیع و حفیظ و متکلم و مرید بر ذات پاک او
اطلاق می شود؛ ولی مجرد از عوارض جسمانی و اسباب مادی، چون او نه
جسم است و نه ماده، اگر سخن می گوید امواج صوتی را برای موسی بن
عمران یا غیر او در فضا ایجاد می کند، و اگر می شنود یا در حفظ دارد به
معنای علم او به تمام سخنان و گفته ها و آگاهی او بر تمام حوادث گذشته است
که نتیجه و عصاره حفظ و شنوایی و اراده است. به بیان دیگر این تعبیرات از
قبیل مجازات مافوق الحقیقة است و هرگز نباید با شنیدن این الفاظ که بشر برای
زندگی روزمره خود ابداع کرده است و عموماً رنگ جسمانی و مادی دارد
تصور کنیم ذات پاک خداوند نیز همین گونه است. بلکه هنگام به کارگیری این
الفاظ درباره خدا باید از تمام پوششهای جسمانی و مادی به درآید و در نتیجه و

عصاره این امور خلاصه شود تا بتوان آنها را در مورد خداوند به کاربرد و در

واقع از قبیل «حُذِرِ الْغَايَاتِ وَ اِثْرُكِ الْمَبَادِي» است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه در جمله «يَحْفَظُ وَ لَا يَتَحَقَّقُ» احتمال داده اند

منظور این است که خداوند موجودات را از حوادث آفات حفظ می کند و خودش

نیاز به حافظی

1. «لهوات» جمع «لهات» یعنی قطعه گوشتی که در آخر دهان و قبل از حلق

آویزان است و به همین مناسبت به حلق نیز اطلاق می شود و در خطبه مورد

بحث به همین معناست.

2. «خروق» جمع «خرق» بر وزن «برق» به معنای شکاف و سوراخی است

که در دیوار یا غیر آن وجود دارد و در اینجا؛ یعنی سوراخ گوش.

ندارد؛ ولی از توجه به سایر اوصافی که قبل از این وصف آمده روشن می شود

که مفهوم صحیح این کلام همان است که در بالا آمد؛ یعنی اشاره به نیروی

حافظه است.

سپس به دو وصف دیگر اشاره کرده، می فرماید: «دوست می دارد و خشنود

می شود؛ اما نه از روی رقت قلب و نازک دلی و دشمن می دارد و خشم

می گیرد؛ اما نه از روی ناراحتی و رنج درون»؛ (يُحِبُّ وَيَرْضَى مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ،

و يُبْغِضُ وَيَعْضَبُ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ).

گرچه بعضی تصور کرده اند که «يُحِبُّ وَيَرْضَى» دو معنای متفاوت دارند و

همچنین «يُبْغِضُ وَيَعْضَبُ» ولی لحن کلام امام (علیه السلام) نشان می دهد که

هر دو را در يك معنا و یا قریب به يك معنا به کار برده است.

در هر حال، این دو وصف شبیه اوصافی است که قبلاً ذکر شد، اسباب آن جنبه

آسمانی دارد؛ ولی نتیجه آن در مورد خداوند صادق است، محبت و رضایت ما

آمیخته با رقت قلب و نوعی آرامش و تمایل باطنی است و بغض و غضب ما به

جهت درد و رنج درونی، همراه تحريك اعصاب و بالا رفتن فشار خون است.

بدیهی است این معانی در مورد خداوند صادق نیست و لذا این اوصاف را تفسیر

به نتیجه کرده اند و گفته اند: محبت و رضایت خداوند نسبت به بنده اش به این

صورت است که عملاً او را مشمول نعمتها و توفیقات بیشتر می کند و بغض و

غضب او به کسی به این است که نعمت و سعادت و توفیق را از او می گیرد.

این گونه تفسیر به نتیجه، یکی از اصول اساسی است که در مورد بسیاری از

صفات خداوند به کار می رود.

سپس امام(علیه السلام) در تکمیل این سخن می فرماید: «هر گاه اراده چیزی

کند، می گوید: «موجود باش» و بلادرنگ موجود می شود، نه به این معنا که

صدایی از او در گوش ها بنشیند یا فریادی شنیده شود، بلکه سخن خداوند همان

کاری است که ایجاد می کند و صورت می بخشد و پیش از آن چیزی وجود

نداشته و اگر پیش از آن چیزی از ازل وجود

داشت خدا معبود دوم بود»؛ (يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ: (كُنْ فَيَكُونُ) (1)، لا بصوت

يَقْرَعُ، وَ لَا بِنِدَاءٍ يُسْمَعُ؛ وَ إِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ وَ مَثَلَهُ، لَمْ يَكُنْ مِنْ

قَبْلَ ذَلِكَ كَائِنًا، وَ لَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا تَانِيًا).

مقصود امام(علیه السلام) از این سخن این است که جمله «كُنْ فَيَكُونُ» که در

آیات قرآن مجید آمده به معنای فرمانی لفظی؛ مانند فرمان رؤسا و پادشاهان به

زیردستان خود نیست که الفاظی بر زبان می رانند و در گوش مخاطبین

می نشیند و گاه که اصرار بر چیزی دارند فریاد می کشند که تا فاصله زیادی

فریادشان شنیده می شود، بلکه اوامر خداوند همان فرمان تکوینی او و به تعبیر

دیگر فعل است، تا اراده چیزی کند (اراده نیز به معنای علم به نظام اصلح

است) بی درنگ موجود می شود، اگر اراده کند کائنات در يك لحظه موجود

شوند در همان يك لحظه آسمان و زمین و ستارگان و کهکشانها ایجاد می شوند

و اگر اراده کند به طور تدریجی در هزار سال یا میلیونها سال به وجود آیند بی

کم و کاست همان خواهد شد.

در ضمن، فعل خداوند که همان آفرینش موجودات است بر اساس شبیه سازی
قبلی هرگز نبوده است، زیرا اگر چنین باشد مفهوم آن تعدد وجود ازلی و تعدد
خداوند و معبود خواهد بود و همان گونه که در بحث های توحیدی گفته ایم تعدد
در این مورد محال است، زیرا وجود نامتناهی و نامحدود از هر جهت، تعدد
نمی پذیرد.

1. توبه، آیه 117 .

[219]

بخش چهارم

لَا يُقَالُ: كَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ، فَتَجْرِي عَلَيْهِ الصِّفَاتُ الْمُحْدَثَاتُ، وَ لَا يَكُونُ بَيْنَهَا وَ
بَيْنَهُ فَصْلٌ، وَ لَا لَهُ عَلَيْهَا فَضْلٌ، فَيَسْتَوِي الصَّانِعُ وَالْمَصْنُوعُ، وَ يَتَكَافَأُ الْمُبْدَعُ
وَالْبَدِيعُ. خَلَقَ الْخَلَائِقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالِ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ، وَ لَمْ يَسْتَعِنْ عَلَى خَلْقِهَا بِأَحَدٍ
مِنْ خَلْقِهِ. وَ أَنْشَأَ الْأَرْضَ فَأَمْسَكَهَا مِنْ غَيْرِ اسْتِغَالٍ، وَ أَرْسَاهَا عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ، وَ
أَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ، وَ رَفَعَهَا بِغَيْرِ دَعَائِمٍ، وَ حَصَّنَهَا مِنَ الْأَوْدِ وَالْإِعْوَجَاجِ، وَ مَنَعَهَا
مِنَ النَّهَافَتِ وَالْإِنْفِرَاجِ. أَرْسَى أَوْتَادَهَا، وَ ضَرَبَ أَسْدَادَهَا، وَ اسْتَقَاضَ عِيُونَهَا، وَ
خَدَّ أَوْدِيَّتَهَا; فَلَمْ يَهِنْ مَا بَنَاهُ، وَ لَا ضَعُفَ مَا قَوَّاهُ. هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَ
عَظَمَتِهِ، وَ هُوَ الْبَاطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ، وَ الْعَالِي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا بِجَلَالِهِ وَ
عِزَّتِهِ. لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ مِنْهَا طَلِبُهُ، وَ لَا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ فَيَغْلِبُهُ، وَ لَا يَفُوتُهُ السَّرِيعُ مِنْهَا
فَيَسْبِقُهُ، وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى ذِي مَالٍ فَيِرْزُقُهُ. خَضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لَهُ، وَ ذَلَّتْ مُسْتَكِينَةً
لِعَظَمَتِهِ، لَا تَسْتَطِيعُ الْهَرَبَ مِنْ سُلْطَانِهِ إِلَى غَيْرِهِ فَتَمْتَنِعَ مِنْ نَفْعِهِ وَ ضَرُّوهُ، وَ لَا
كُفَاءَ لَهُ فَيُكَافِئُهُ، وَ لَا نَظِيرَ لَهُ فَيُسَاوِيَهُ.

ترجمه

شایسته نیست گفته شود: خداوند موجود شد بعد از آنکه نبود که در این صورت

صفات موجودات حادث بر او جاری می شود و میان او و آنها تفاوتی باقی
نمی ماند و هیچ گونه برتری بر سایر مخلوقات نخواهد داشت؛ در نتیجه صانع
و مصنوع و ایجاد کننده و ایجاد شونده یکسان خواهد شد. مخلوقات را بدون

همانندی که از دیگری گرفته باشد

[220]

آفرید و در آفرینش آنها از کسی یاری نجست. زمین را آفرید و آن را در جای
خود ثابت نگه داشت بی آنکه این کار او را به خود مشغول سازد و در عین
حرکت و بی قراری به او ثبات بخشید. بدون هیچ پایه ای آن را بر پا نمود و
بی هیچ ستونی آن را برافراشت و از کژی و اعوجاج نگاه داشت و از سقوط و
درهم شکافتن آن جلوگیری کرد.

خداوند میخهای زمین را محکم نمود و سدهایی در آن ایجاد کرد چشمه هایش را
جاری ساخت و درّه هایش را (برای جریان سیلاب ها) شکافت. آنچه را بنا کرد
هرگز سست نشد و هر چه را قوت بخشید ناتوان نگشت. او با عظمتش بر

ظاهر آن سلطه دارد و با علم و آگاهی از درون آن با خبر است، با جلال و عزتی بر همه چیز آن مسلط است و چیزی از قلمرو قدرتش بیرون نیست. هرگز موجودی از فرمانش سر نمی پیچد تا بر او چیره گردد و هیچ شتاب کننده ای از چنگ قدرتش نمی گریزد تا بر او پیشی گیرد و به هیچ ثروتمندی نیاز ندارد تا به او روزی دهد. تمامی اشیا در برابر وی خاضع و فرمانبردار و در مقابل عظمتش ذلیل و خوارند.

هیچ موجودی قدرت فرار از محیط حکومتش به خارج از آن را ندارد تا از پذیرش سود و زیانش خودداری کند. نه مانندی دارد تا همتای او گردد و نه نظیر و شبیهی برای او متصور است تا با او مساوی شود.

شرح و تفسیر

باز هم اوصاف مهم دیگری از اوصاف جمال و جلالش

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه به صفات دیگری از صفات خداوند

اشاره کرده و بحثهای گذشته را بدین وسیله تکمیل می کند.

نخست به سراغ ازلیت خداوند می رود و می فرماید: «شایسته نیست گفته شود

او موجود شد بعد از آنکه نبود که در این صورت صفات موجودات حادث بر او

جاری می شود و بین او و آنها تفاوتی باقی نمی ماند و هیچ گونه برتری بر

سایر مخلوقات نخواهد داشت;

[221]

در نتیجه صانع و مصنوع و ایجاد کننده و ایجاد شونده یکسان خواهد شد»؛ (لا

يُقَالُ: كَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ، فَتَجْرِي عَلَيْهِ الصِّفَاتُ الْمُحْدَثَاتُ، وَ لَا يَكُونُ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ

فَصْلٌ، وَ لَا لَهُ عَلَيْهَا فَضْلٌ، فَيَسْتَوِي الصَّانِعُ وَ الْمَصْنُوعُ، وَ يَتَكَافَأُ الْمُبْتَدِعُ

وَ الْبَدِيعُ(1)).

سپس به شرح یکی دیگر از صفات بارز خداوند یعنی قدرت بارز او می پردازد

و در این زمینه نخست به مسئله ابداع و آفرینش بی سابقه را مطرح کرده و

می فرماید: «مخلوقات را بی نمونه ای که از دیگری گرفته باشد آفرید و در

آفرینش آنها از کسی یاری نجست»؛ (خَلَقَ الْخَلَائِقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالِ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ،

وَلَمْ يَسْتَعِزْ عَلَى خَلْقِهَا بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ).

هنگامی که به جهان خلقت نظر می افکنیم انواع بیشماری مخلوقات در عالم

جانداران و گیاهان و جمادات می بینیم که هر يك شكل و ساختمان بدیع و

آفرینش ویژه و جالبی دارد. موجوداتی که هرگز سابقه نداشته و خداوند آنها را

از کتم عدم به عرصه وجود آورد و در مسیر تکامل پیش فرستاد در حالی که

اگر انسانها صنایعی دارند هم به اقتباس از دیگری است؛ مثلاً روز نخست کسی

با دقت در بال و پر پرندگان و کیفیت پرواز آنها به فکر ساختن نوعی هواپیمای

بسیار ابتدایی افتاد. سپس دانشمندان در زمان های بعد یکی پس از دیگری

اختراع پیشین را گرفته و به تکمیل آن پرداختند تا در عصر و زمان ما به اوج

تکامل خود رسید.

بر این اساس، مخترعان ما یا در اختراعات خود از طبیعت الهام می گیرند و یا

از دیگری؛ نه کار بدون سابقه انجام می دهند و نه کاری بدون کمک گرفتن از

دیگران. در حالی که کارهای آنها محدود است؛ ولی خداوند در پهنه آفرینش و

در ایجاد این همه

1. روشن است که ضمیرها در «بینها» و «علیها» به «محدثات» بازگشت

می کند و هرگاه «صفات المحدثات» به صورت اضافه و بدون الف و لام

خوانده شود (آن گونه که در بعضی نسخه ها آمده، مطلب روشن تر خواهد بود.

همچنین اگر طبق بعضی از نسخ «مبدع» به جای «مبتدع» باشد. مفهوم عبارت

روشن تر می شود، زیرا «مبدع» به معنای آفریننده و «بدیع» در این صورت

به معنای آفریده شده است و مفهوم اسم مفعولی دارد.

[222]

مخلوقات متنوع و بیشمار، نه نیاز به سابقه دارد و نه نیاز به کمک.

آن گاه به سراغ چهره دیگر از قدرت بی پایان او می رود و می فرماید:

«خداوند زمین را آفرید و آن را در جای خود ثابت نگه داشت بی آنکه این کار

او را به خود مشغول سازد و در عین حرکت و بی قراری به او ثبات بخشید.

بدون هیچ پایه ای آن را بر پا کرد و بی هیچ ستونی آن را برافراشت و از کژی و اعوجاج نگاه داشت و از سقوط و درهم شکافتن آن جلوگیری کرد؛ (و) **أَنْشَأَ الْأَرْضَ فَأَمْسَكَهَا مِنْ غَيْرِ اسْتِغَالٍ، وَ أَرْسَاهَا عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ، وَ أَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ، وَ رَفَعَهَا بِغَيْرِ دَعَائِمٍ، وَ حَصَّنَهَا مِنَ الْأَوْدَادِ (1) وَالْإِعْوَجَاجِ، وَ مَنَعَهَا مِنَ النَّهَافَةِ (2) وَالْإِنْفِرَاجِ (3).**

امروز این مطلب برای همه ما مسلم است که میلیونها سال است کره زمین به دور خود و به دور خورشید در مدار معینی در حرکت است و این حرکت سریع به قدری منظم و آرام است که ساکنان زمین هرگز آن را احساس نمی کنند و به همین دلیل دانشمندان پیشین کره زمین را مرکز عالم و ثابت می دانستند.

این چه قدرتی است که زمین با این همه عظمت را در میلیونها سال در عین حرکتهای متعدد، آن را ثابت نگهداشته بی آن که پایه ای بخواد و یا ستونی داشته باشد و یا اینکه با گذشت این همه زمان شکافی بردارد و اجزای آن در هم

بریزد؛ آیا جز قدرت عظیم پروردگار می تواند چنین برنامه ای برای زمین

تنظیم کند؟

امروز ما می دانیم قرار گرفتن زمین در فاصله معینی از خورشید و در وضعی

کاملاً یکنواخت و آرام، نتیجه تعادل دقیقه قوه جاذبه و دافعه است. بر اساس

نیروی جاذبه به هر دو جسم یکدیگر را نسبت مستقیم جرمها و به نسبت معکوس

مجذور فاصله ها جذب می کنند. این نیرو سبب می شود کره خاکی ما به

سرعت به سوی خورشید پیش رود و

1. «اود» به معنای فشار و سنگینی است که گاه موجب کجی و اعوجاج

می شود.

2. «تهافت» یعنی فرو ریختن و خرد شدن.

3. «انفراج» به معنای شکاف برداشتن است.

مجنوب آن شود و تبدیل به دود و بخار گردد از سوی دیگر حرکت دورانی بر گرد يك مركز سبب فرار آن جسم از مركز می شود که آن را نیروی گریز از مركز می نامند و هر چه قدر حرکت سریع تر باشد نیروی گریز از مركز بیشتر است، لذا هنگامی که قلاب سنگ را به دور دست به طور سریع به گردش در می آورند ناگهان آن را رها می کنند به شدت به نقطه دور پرتاب می شود.

حال برای اینکه زمین میلیونها سال در مدار خود به صورت یکنواخت گردش کند تنها راه این است که نیروی جاذبه که تناسب با جسم زمین و خورشید دارد با نیروی دافعه که بر اثر حرکت و گریز از مركز حاصل می شود کاملا مساوی باشد؛ حتی اگر کمی فاصله زیادتر و یا کمتر گردد و یا کمی حرکت کندتر و یا سریع تر شود این معادله دقیق بر هم می خورد و زمین در فضا سرگردان می شود و یا به سوی خورشید جذب می گردد.

اکنون این سؤال باقی می ماند که این تعبیرهای مختلف برای چیست؟

بعضی از شارحان نهج البلاغه آنها را از قبیل عطف تفسیری دانسته اند؛ ولی
به نظر می رسد مولا امیرمؤمنان علی(علیه السلام) هر يك از اینها را در
معنای خاصی به کار برده تا همه جوانب مطلب را روشن سازد. توضیح اینکه
هنگامی که بخواهند چیزی را ثابت قرار دهند نخست قرارگاهی می خواهد که
بر آن تکیه کند، سپس احتیاج به پایه های زیرین و بعد از آن ستونهای محکم و
قوی دارد. امام(علیه السلام) می فرماید: خدا زمین را ثابت نگهداشته بی آنکه
نیازی به یکی از این امور سه گانه داشته باشد. در فضای بی کران با نرمی
شنا می کند و بدون تکیه گاه و ستون در يك حال ثابت است.

در جمله بعد فرمود: خداوند زمین را از اَوَد و اعوجاج و تهافت و انفراج
بازداشت که هر کدام از این چهار واژه معنای خاص خود دارد. «اَوَد» اشاره

به سنگینی و فشاری است که گاه موجب کجی (اعوجاج) و گاه موجب
فروریختن (تهافت) و یا شکاف (انفراج) در بنا می شود. خداوند زمین را از

همه اینها حفظ کرد.

سپس در ادامه این سخن به بعضی دیگر از عجایب و شگفتیهای زمین و

تدبیرهای

[224]

الهی برای آماده ساختن آن برای زندگی انسانها اشاره کرده، می فرماید:

«خداوند میخهای زمین را محکم نمود و سدهایی در آن ایجاد نمود، چشمه هایش

را جاری ساخت و درّه هایش را (برای جریان سیلابها) شکافت. آنچه را بنا

نمود هرگز سست نشد و هر چه را قوت بخشید ناتوان نگشت»؛ (أرْسَى أوتَادَهَا،

وَ ضَرَبَ أَسْدَادَهَا(1)، وَ اسْتَفَاضَ عُيُونَهَا، وَ خَدَّ(2) أَوْدِيَّتَهَا؛ فَلَمْ يَهِنْ مَا بَنَاهُ، وَ لَا

ضَعُفَ مَا قَوَّاهُ).

جمله اول اشاره به آیات متعددی است که در قرآن درباره کوهها آمده و خداوند

آنها را به منزله میخ های زمین قرار داده تا از لرزه ها و بی قراریها زمین را

نجات دهد. در سوره نبأ می خوانیم: «(وَالْجِبَالَ أوتَاداً)؛ خداوند کوهها را

میخهای زمین قرار داد». (3)(4)

از آنجا که یکی از آثار کوهها این است که به صورت سدی در مقابل سیلابها و
تندبادها در می آید از آن تعبیر به «اسداد» فرموده است. با توجه به اینکه خلل
و فرج کوهها و فضاهاى خالی در گوشه و کنار آنها سبب ذخیره آب و سپس
جاری شدن چشمه ها می گردد و نیز شکافهای کوهها که سبب پیدایش دره ها و
هدایت آب باران به جلگه ها و دره ها می شود روی این دو مسئله نیز تکیه
فرموده است.

آن گاه در پی بیان ربوبیت و تدبیر خداوند که از صفات فعل اوست به سراغ
صفات ذات می رود و به علم و قدرت و وحدانیت خداوند با تعبیرهای بسیار
عمیق و دلنشین اشاره کرده، می فرماید: «او با سلطه و عظمتش بر ظاهر آن
سلطه دارد و با علم و آگاهی از درون آن با خبر است. با جلال و عزتش بر
همه چیز مسلط است و چیزی از قلمرو قدرتش بیرون نیست. هرگز موجودی
از فرمانش سر نمی پیچد تا بر او چیره گردد و هیچ شتاب

2. «خَدَّ» در اصل از خَدَّ انسان گرفته شده که به معنای دو فرورفتگی واقع در

دو طرف بینی است. سپس به گودالها و شکافهای وسیع و عمیق در زمین

اطلاق شده است و در خطبه بالا به در معنای شکافتن به کار رفته است.

3. نیا، آیه 7.

4. شرح این مطلب در تفسیر نمونه، ذیل آیه 3 سوره رعد آیه 15 سوره نحل

آمده است.

[225]

کننده ای از چنگ قدرتش نمی گریزد تا بر او پیشی گیرد و به هیچ ثروتمندی

نیاز ندارد تا به او روزی دهد»؛ (هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَ عَظَمَتِهِ، وَ هُوَ

الْبَاطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ، وَ الْعَالِي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا بِجَلَالِهِ وَ عِزَّتِهِ. لَا

يُعْجِزُهُ شَيْءٌ مِنْهَا طَلِبَةٌ، وَ لَا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ فَيْغَلِبُهُ، وَ لَا يَفْوُئُهُ السَّرِيعُ مِنْهَا فَيَسْبِقُهُ، وَ

لَا يَحْتَاجُ إِلَى ذِي مَالٍ فَيَرْزُقُهُ).

دلیل همه این صفات در واقع قدرت و علم بی پایان اوست، آن کس که قدرت

نامحدود دارد بر همه چیز غالب است و بر همه موجودات برتری دارد، چیزی

بر او غالب نمی شود و کسی از حیطة قدرتش نمی تواند بگریزد و طبعاً نیاز

به هیچ کس ندارد، چون بر هر چیز قادر و تواناست.

همچنین کسی که علمش بی پایان است از درون و برون اشیا آگاه است و اساساً

درون و برون برای او معنا ندارد، همان گونه که قوی و ضعیف، دور و نزدیک

و بالا و پایین همه نزد او یکسان است.

بدیهی است توجه به این صفات افزون بر بالا بردن سطح معرفت انسان نسبت

به خدا، آثار بسیار مهمی در تربیت نفوس و تزکیه انسان دارد.

آن گاه در ادامه شرح قدرت پروردگار در پهنه جهان هستی می افزاید: «تمامی

اشیا در برابرش خاضع و فرمانبردار و در مقابل عظمتش ذلیل و خوارند. هیچ

موجودی قدرت فرار از محیط حکومتش به خارج از آن را ندارد تا از پذیرش

سود و زیان او خودداری کند»؛ (خَضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لَهُ، وَ ذَلَّتْ مُسْتَكِينَةً لِعَظَمَتِهِ، لَا

تَسْتَطِيعُ الْهَرَبَ مِنْ سُلْطَانِهِ إِلَى غَيْرِهِ فَنَمْتَنِعَ مِنْ نَفْعِهِ وَ ضَرِّهِ).

آری همه جهان ملك خداست و قوانین او در همه جا حکومت می کند و هر جا
برویم تحت سلطه او هستیم و بیرون از آن چیزی جز عدم نیست و فرار به
جای دیگر مفهومی ندارد.

در اینجا این سؤال برای شارحان نهج البلاغه مطرح شده که فرار از زیان قابل

درک

[226]

است؛ ولی فرار از منفعت چه مفهومی می تواند داشته باشد؟

در پاسخ گفته اند: منظور این است که اگر کسی نخواهد وامدار دیگری گردد تا

در برابر خواسته های او مسئولیتی داشته باشد و به تعبیر دیگر از منافع و

عطایای او بگریزد تا ناچار نباشد سر بر فرمان او نهد چنین کاری در مورد

خداوند و مهر و قهر او مفهومی ندارد.

قرآن مجید می گوید: «(قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِّنَ اللَّهِ إِنَّ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ

أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً); بگو چه کسی می تواند شما را در برابر اراده خدا بازدارد اگر

او مصیبت یا رحمتی را برای شما بخواهد». (1)

در اینجا نیز سخن از امتناع از پذیرش رحمت و کیفر الهی است; می فرماید:

در هر حال شما راهی جز پذیرش ندارید; خواه رحمتی برای شما بخواهد یا

مصیبتی در برابر رحمت او به هر حال وامدار خواهید بود.

سرانجام این فراز از خطبه با تأکید بر یگانگی ذات پاک پروردگار پایان

می گیرد، حضرت می فرماید: «نه مانندی دارد تا همتای او گردد و نه نظیر و

شبهی برای او متصور است تا با او مساوی شود»; (وَ لَا كُفَاءَ لَهُ فَيُكَافِئُهُ، وَ لَا

نَظِيرَ لَهُ فَيُسَاوِيَهُ).

بارها گفته ایم، ذات پاک خداوند از هر نظر نامحدود است. بدیهی است دوگانگی

در وجود نامحدود امکان ندارد، زیرا تعدد همیشه همراه با محدودیت است، چون

هر يك از آن دو فاقد وجود دیگری است و یا به تعبیر دیگر مرز هر کدام به

دیگری که می رسد نقطه پایان آن است و این امر با نامحدود بودن ذات

پروردگار او سازگار نیست.

جالب اینکه این فراز از توحید شروع می شود و بعد از ذکر مجموعه ای از

صفات ذات و صفات افعال با تأکید بر توحید پایان می گیرد.

1. احزاب، آیه 17.

[227]

بخش پنجم

هُوَ الْمُقْنِي لَهَا بَعْدَ وُجُودِهَا، حَتَّى يَصِيرَ مَوْجُودُهَا كَمَقْفُودِهَا. وَ لَيْسَ فَنَاءُ الدُّنْيَا بَعْدَ

اِبْتِدَاعِهَا بِأَعْجَبَ مِنْ اِثْنَائِهَا وَاخْتِرَاعِهَا. وَ كَيْفَ وَلَوْ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا مِنْ

طَيْرِهَا وَ بَهَائِمِهَا، وَ مَا كَانَ مِنْ مُرَاحِهَا وَ سَائِمِهَا، وَ أَصْنَافِ اِسْتَاخِهَا وَ اَجْنَاسِهَا،

وَ مُتَبَلِّدَةً أُمَّيَّهَا وَ أَكْيَاسِيَّهَا، عَلَى إِحْدَاثِ بَعُوضَةٍ، مَا قَدَّرْتَ عَلَى إِحْدَاثِهَا، وَ لَا
عَرَفْتَ كَيْفَ السَّبِيلِ إِلَى إِجَادِهَا، وَ لَتَحَيَّرْتَ عُقُولَهَا فِي عِلْمِ ذَلِكَ وَ تَأَهَّتْ، وَ
عَجِزَتْ قُوَاهَا وَ تَنَاهَتْ، وَ رَجَعَتْ خَاسِيَةً حَسِيرَةً، عَارِفَةٌ بِأَنَّهَا مَقْهُورَةٌ، مُقَرَّرَةٌ
بِالْعَجْزِ عَنِ إِشْأَائِهَا، مُدْعِنَةٌ بِالضَّعْفِ عَنِ إِفْنَائِهَا!

ترجمه

اوست که اشیا را پس از ایجاد (در زمان معینی) نابود خواهد کرد (و بساط
جهان را در هم می پیچد) تا وجودش همچون عدمش گردد. فنای جهان بعد از
وجودش، شکفت آوردن از ایجاد آن بعد از عدم نیست، زیرا اگر تمام جانداران
اعم از پرندگان و چهارپایان و حیواناتی که شبانگاه به جایگاهشان می روند و
آنها که در بیابان مشغول چرا هستند و انواع و اقسام گوناگون آنها اعم از آنها؛
که کم هوش (یا غیر عاقل) هستند و آنها که (مانند انسان ها) زیرکند (آری اگر
همه آنها) جمع شوند هرگز توانایی بر خلق پشه ای ندارند و هیچ طریقی
ایجاد آن را نتوانند شناخت. (نه تنها نمی توانند پشه ای بیافرینند بلکه) عقول آنها

در کشف اسرار آفرینش آن حیران می ماند و قوای آنها در این راه ناتوان می شود و سرانجام پس از تلاش فراوان شکست خورده و وامانده باز می گردند

و به

[228]

شکست خود اعتراف و به ناتوانی خود اقرار می کنند; حتی به ناتوانی خود از نابود ساختن آن نیز اذعان دارند!

شرح و تفسیر

حتی قادر به خلق پشه ای نیستند!

به دنبال بحث عمیقی که در بخش گذشته این خطبه درباره آفرینش جهان مخصوصاً زمین و شگفتیهایش گذشت، امام(علیه السلام) در این بخش، سخن از مسئله فنا و نابودی جهان می گوید و قدرت بی پایان خدا را بر ایجاد و نابودی جهان، آشکار می سازد و می فرماید: «اوست که اشیا را پس از ایجاد (در

زمان معینی) نابود خواهد کرد (و بساط جهان را در هم می پیچد) تا وجودش

همچون عدمش گردد؛ (هُوَ الْمُفْنِي لَهَا بَعْدَ وُجُودِهَا، حَتَّى يَصِيرَ مَوْجُودَهَا

كَمَقْفُودِهَا).

سپس در تکمیل این سخن، می افزاید: «فناى جهان بعد از وجودش شگفت آورتر

از ایجاد آن بعد از عدم نیست، زیرا اگر همه جانداران؛ اعم از پرندگان و

چهارپایان و حیواناتی که شبانگاه به جایگاهشان باز می گردند و آنها که در

بیابان مشغول چرا هستند و تمام انواع و اقسام گوناگون آنها؛ اعم از آنها که کم

هوش (یا غیر عاقل) هستند و آنها که (مانند انسانها) زیرکند (آری اگر همه آنها)

جمع شوند هرگز توانایی بر خلق ندارند و هیچ گاه طریق ایجاد آن را نتوانند

شناخت؛ (وَ لَيْسَ فَنَاءُ الدُّنْيَا بَعْدَ ابْتِدَاعِهَا بِأَعْجَبَ مِنْ إِشْأَائِهَا وَاخْتِرَاعِهَا. وَ كَيْفَ

وَلَوْ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا مِنْ طَيْرِهَا وَ بَهَائِمِهَا، وَ مَا كَانَ مِنْ مُرَاحِهَا (1) وَ

سَائِمِهَا (2)، وَ أَصْنَافِ أَسْنَاخِهَا (3) وَ أَجْنَاسِهَا، وَ مُتَبَدِّدَةَ (4) أُمَّمِهَا وَ

1. «مُراح» از ریشه «روح» به معنای استراحتگاه حیوانات است.

2. «سائم» از «سوم» بر وزن «قوم» در اصل به معنای دنبال چیزی رفتن

است، سپس به معنای به چرا رفتن حیوانات آمده است.

3. «اسناخ» جمع «سنخ» در اصل به معنای اصل و ریشه است و در اینجا؛

یعنی انواع حیوانات.

4. «متبلدة» از ریشه «بلادت» به معنای کم فهمی است. نقطه مقابل کیاست

(تیزهوشی).

[229]

أَكْيَاسِيهَا، عَلَى إِحْدَاثِ بَعُوضَةٍ، مَا قَدَرْتُ عَلَى إِحْدَاثِهَا، وَ لَا عَرَفْتُ كَيْفَ السَّبِيلِ

إِلَى إِجَادِهَا).

این سخن نه تنها در زمان صدورش از امام (علیه السلام) واقعیت داشت، بلکه

امروز نیز کاملاً صادق است، زیرا اگر همه دانشمندان جهان، جمع شوند تا

پشه ای بیافرینند توانایی ندارند، زیرا مسئله پیدایش حیات از موجودات بی جان

همچنان لاینحل باقی مانده است. افزون بر این، ساختمان پشه از نظر بالها و

پاها و مغز و اعصاب و دستگاه تغذیه و تولید مثل به قدری پیچیده و ظریف و

دقیق است که به فرض مسئله پیدایش حیات هم حل شود باز دانشمندان از انجام

دادن مثل آن عاجزند.

جمله های (مَا قَدَرْتُ عَلَىٰ إِحْدَانِهَا، وَلَا عَرَفْتُ كَيْفَ السَّبِيلُ إِلَىٰ إِيجَادِهَا) هر يك

به نکته ای اشاره دارد. جمله اول اشاره به عجز انسانها و حیوانات از ایجاد

پشه و جمله دوم اشاره به عدم آگاهی به عوامل و اسباب آن است.

همین معنا در قرآن مجید نیز درباره آفرینش مگس آمده است که می فرماید:

«(إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ); کسانی را که

غیر از خدا عبادت می کنید هرگز قادر نیستند مگسی بیافرینند هر چند همگی

بر این کار اجتماع کنند». (1)

در ادامه این سخن می افزاید: «(نه تنها نمی توانند پشه ای بیافرینند، بلکه)

عقول آنها در کشف اسرار آفرینش آن حیران می ماند و قوای آنها در این راه

ناتوان می شود. و سرانجام پس از تلاش فراوان شکست خورده و وامانده باز

می گردند و به اعتراف به شکست خود و اقرار به ناتوانی از ایجاد پشه ای

می کنند. حتی به ناتوانی خود از نبود ساختن آن نیز اذعان دارند؛ (وَلْتَحْيِرْتُ

عُقُولَهَا فِي عِلْمِ ذَلِكَ وَتَاهَتْ، وَ عَجَزَتْ

1. حج، آیه 73.

[230]

قُوَاهَا وَتَنَاهَتْ، وَ رَجَعَتْ خَاسِيَةً (1) حَسِيرَةً (2)، عَارِفَةً بِأَنَّهَا مَقْهُورَةٌ، مُقِرَّةً بِالْعَجْزِ

عَنْ إِنْسَانِيَّهَا، مُدْعِنَةً بِالضَّعْفِ عَنْ إِفْنَائِهَا!).

آری این پشه های کوچک اگر تصمیم به اذیت و آزار انسانها و سایر جانداران بگیرند و خداوند کنترل تولید مثل را از آن بردارد به قدری افزایش پیدا می کنند که فضای زندگی را بر انسانها تیره و تار می سازند و همه مواد حشره کش در برابر نابودی آنها درمانده می شود و اگر امروز می بینیم با موادی می توان آنها را در مناطق محدودی از بین برد از آن رو است که به طور محدود، تولید مثل می کنند و گرنه مانند ملخها که از کنترل خارج می شوند گروههای عظیمی تشکیل می دهند که مانند ابر فضا را می پوشانند.

این پشه های به ظاهر ضعیف، قدرتمایی خود را در بعضی موارد — به فرمان

خدا — نشان داده اند گاه به صورت گروهی که به يك فيل حمله می کنند او را

از پای در می آورند.

بعضی از آنها — در شرایط خاصی — ناقل میکروبهای خطرناك یا سموم کشنده

هستند که هر انسانی را در مقابل خود، ناتوان می سازد تا توانایی خود را به

اثبات رساند.

نکته ها

1. معاد جسمانی و اعاده معدوم

بعضی از شارحان نهج البلاغه به تناسب جمله «هُوَ الْمُقْنِي لَهَا بَعْدَ وُجُودِهَا» که

در آغاز این بخش از خطبه آمده بود، درباره معاد جسمانی سخن گفته اند و

آیاتی همچون آیه ذیل را شاهد اصل مطلب گرفته اند: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ

السَّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا

1. «خسأ» از «خسأ» بر وزن «مدح» در اصل به معنای طرد و ذلت آمده و

«خاسئ» به معنای ذلیل و خسته و ناتوان است.

2. «حسیره» از «حسر» بر وزن «حبس» در اصل به معنای برهنه کردن و بر

داشتن پوشش چیزی است. سپس به معنای ضعیف و خستگی به کار رفته است.

[231]

بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ؛ روزی که آسمان را چون طوماری در هم می پیچیم سپس

همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم بازگردانیم». (1)

سپس افزوده اند: همه انبیا، به خصوص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خیر

از فنای این جهان داده اند و افزوده اند که فلاسفه با این امر مخالفت کرده اند نه

به این جهت که فنای عالم غیر ممکن است، بلکه به این جهت که با بقای علت

که ذات پاك خداست، معدوم شدن این جهان ممکن نیست.

سپس به شرح مسئله امتناع اعاده معدوم پرداخته اند و به تردید بعضی در مسئله

معاد جسمانی اشاره کرده اند؛ ولی حق این است که نه فنای عالم غیر ممکن

است، زیرا خداوند فاعل مختار است و هنگامی که مصلحت بداند چیزی را ایجاد می کند و اگر مصلحت بداند آن را به دیار عدم می فرستد، و نه مسئله معاد جسمانی جای تردید است، زیرا قرآن با صراحت در آیات بی شماری به آن اشاره کرده و هیچ دلیل عقلی بر امتناع آن وجود ندارد. (2)

مسئله محال بودن اعاده معدوم نیز ارتباطی به مسئله معاد ندارد، زیرا اگر می گوییم اعاده معدوم محال است؛ یعنی بازگرداندن آن چیز با همه خصوصیات حتی زمان و مکان محال است و به یقین زمانی که سپری شد باز نمی گردد؛ ولی بازگشت انسان ها در معاد و رستاخیز مفهومش بازگشت زمان و مکان گذشته نیست، زیرا هیچ عاقلی نمی گوید همان زمانی که در دنیا در آن می زیستند در قیامت باز می گردد، بلکه منظور بازگشتن انسان با همه ویژگیهای او در زمان و مکان دیگر است. مثلاً هنگامی که حضرت مسیح مرده ای را زنده کرد به یقین همان شخص سابق بود، هر چند در زمان و مکان دیگری زنده شد. احیای اموات در قیامت نیز چنین است.

1. انبیاء، آیه 104.

2. شرح این مطلب را در پیام قرآن بحث معاد جسمانی مطالعه فرمایید.

[232]

کوتاه سخن اینکه آنچه در این خطبه آمده چیزی جز آنچه در قرآن مجید آمده نیست، بلکه امام با تعبیرات زیبا و عمیقی در واقع آیات معاد را در اینجا شرح داده است.

2. آفرینش شگفت پشه ها!

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه تصریح می فرماید که اگر همه موجودات جمع شوند تا پشه ای را بیافرینند قدرت ندارند و اگر زاد و ولد پشه ها به فرمان الهی از کنترل خارج شود هیچ قدرتی در جهان توان نابود کردن آنها را ندارد و همان گونه که در بالا گفتیم این سخن نه تنها در عصر

نزول قرآن و عصر امام(علیه السلام)مقرون به واقعیت بود، بلکه در عصر ما

نیز چنین است، زیرا:

پشه ها خلقت پیچیده ای دارند؛ بسیاری از آنها تنها در آبهای راکد کنار نهرها،

باتلاق ها و مانند آن پرورش می یابند. به این ترتیب که پشه ماده هر بار قریب

150 تخم می ریزد نوزاد از تخم به زودی بیرون می آید. هر نوزاد لوله تنفس

بسیار ظریف و باریکی دارد که به سطح آب مربوط می شود و نوزاد به آن

آویزان می ماند. چند روز بعد پوسته ای در اطراف او نمایان می شود و در

درون پوسته که ظاهراً بی حرکت است تغییرات فراوانی در ساختمان او پیدا

می شود. چند روز بعد پشه نابالغ از پوسته خارج می شود و به پرواز در

می آید و بقیه عمر خود را در هوا زندگی می کند.

تحولات عجیبی که در این مدت کوتاه در ساختمان پشه پدید می آید و موجودی

آبی تبدیل به پرنده ای تمام عیار می گردد راستی شگفت آور است.

دانشمندان می گویند پشه های نر از شیره های گیاهان و عصاره میوه ها تغذیه

می کنند؛ ولی پشه ماده بیشتر خون می مکد. هنگامی که پشه به کسی نیش

می زند در جستجوی خوراك خود؛ یعنی خون است.

همه پشه ها حشراتی كوچك اند كه تنها دو بال دارند و اگر زیر ذره بین گذارده

شوند

[233]

ساختمانی بسیار ظریف و شگفت انگیز در آنها دیده می شود که ساختن آن برای

انسان غیر ممکن است آن هم به صورتی موجودی زنده دارای رشد و نمو و

تغذیه و تولید مثل.

عجب اینکه بعضی از آنها چنان بی رنگ هستند که با چشم دیده نمی شوند.

پشه های معمولی گرچه موجوداتی مزاحم اند و ممکن است يك شب خواب را به

طور کامل از انسانی نیرومند و قوی البنیه بگیرند؛ ولی غالباً خطرناك نیستند؛

اما در میان پشه ها پشه های خطرناك و سمی نیز وجود دارد که می توانند

قوی ترین حیوانات را از پای درآورند. (1)

1. فرهنگنامه.

[234]

[235]

بخش ششم

وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، يَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحَدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ. كَمَا كَانَ قَبْلَ ابْتِدَائِهَا،
كَذَلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا، بِلَا وَقْتٍ وَ لَا مَكَانٍ، وَ لَا حِينَ وَ لَا زَمَانَ. عُدِمَتْ عِنْدَ
ذَلِكَ الْأَجَالُ وَالْأَوْقَاتُ، وَ زَالَتِ السَّنُونَ وَ السَّاعَاتُ. فَلَا شَيْءَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ
الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرُ جَمِيعِ الْأُمُورِ. بِلَا قُدْرَةٍ مِنْهَا كَانَ ابْتِدَاءُ خَلْقِهَا، وَ بَغَيْرِ امْتِنَاعٍ
مِنْهَا كَانَ فَنَائُهَا، وَ لَوْ قَدَرَتْ عَلَى الْاِمْتِنَاعِ لَدَامَ بَقَاؤُهَا. لَمْ يَنْكَأَهُهُ صُنْعُ شَيْءٍ مِنْهَا
إِذْ صَنَعَهُ، وَ لَمْ يُوَدِّهِ مِنْهَا خَلْقُ مَا خَلَقَهُ وَبَرَأَهُ، وَ لَمْ يَكُونَتْهَا لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ، وَ لَا
لِخَوْفٍ مِنْ زَوَالٍ وَ نُقْصَانٍ، وَ لَا لِاِسْتِعَانَةٍ بِهَا عَلَى نِدِّ مُكَاتِرٍ، وَ لَا لِاِلْحْتِرَازِ بِهَا
مِنْ ضِدِّ مُتَأَوِّرٍ، وَ لَا لِاِلْزَادِيَادِ بِهَا فِي مُلْكِهِ، وَ لَا لِامُكَاتَرَةِ شَرِيكِ فِي شَرِكِهِ، وَ لَا
لِوَحْشَةِ كَانَتْ مِنْهُ، فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَأْنِسَ إِلَيْهَا.

ترجمه

خداوند سبحان بعد از فناى جهان تنها باقى مى ماند، چيزى با او نخواهد بود و
همان گونه كه قبل از آفرينش جهان تنها بود بعد از فناى آن چنين خواهد شد.
(در آن هنگام) نه وقتى وجود خواهد داشت نه مكانى و نه حين و نه زمانى. در

آن هنگام سرآمدها، اوقات، سالها و ساعتها همه از میان می رود و چیزی جز خداوند یکتای قاهر نیست، همان خدایی که همه امور به او بازگشت می کند، کائنات همان گونه که در آغاز آفرینش از خود قدرتی نداشتند، به هنگام فنا و نابودی نیز توان امتناع را ندارند، زیرا اگر قدرت بر امتناع می داشتند بقای آنها ادامه می یافت. در آن زمان که موجودات را آفرید آفرینش

[236]

آن برای او رنج آور نبود و به سبب خلقت آنها خستگی برای او پدید نیامد. خداوند (هرگز) موجودات جهان را برای استحکام بخشیدن به حکومتش نیافرید و نه برای ترس از زوال و نقصان، نه برای کمک گرفتن از آنها در برابر همتایی برتری جو و نه برای دوری جستن از دشمنی مهاجم، نه برای افزودن بر ملك خویش، نه برای فزون طلبی در برابر شریکی همطراز و نه به سبب وحشت از تنهایی و انس گرفتن با مخلوقات خود.

شرح و تفسیر

من نکردم خلق تا سودی کنم!

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه و در ادامه بحثهایی که قبلاً درباره وجود و عدم جهان فرمود، می افزاید: «خداوند سبحان است که بعد از فنای جهان تنها باقی می ماند، چیزی با او نخواهد بود و همان گونه که قبل از آفرینش جهان تنها بود بعد از فنای آن چنین خواهد شد. (در آن هنگام) نه وقتی وجود خواهد داشت نه مکانی و نه حین و نه زمان»؛ (وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، يَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحَدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ. كَمَا كَانَ قَبْلَ ابْتِدَائِهَا، كَذَلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا، بِلَا وَقْتٍ وَ لَا مَكَانٍ، وَ لَا حِينَ وَ لَا زَمَانٍ).

سپس در ادامه همین بحث می فرماید: «در آن هنگام سرآمدها و اوقات و سالها و ساعتها همه از میان خواهد رفت (نه موجودی باقی مانده نه وقت و نه زمانی و نه مکانی، زیرا زمان و مکان، زاییده اجسام است و هنگامی که جسمی نباشد زمان و مکانی نیز نیست)»؛ (عُدِمَتْ عِنْدَ ذَلِكَ الْأَجَالُ وَالْأَوْقَاتُ، وَ زَالَتِ السُّنُونُ وَ السَّاعَاتُ).

حضرت در نتیجه گیری می افزاید: «در آن هنگام، چیزی جز خداوند یکتای

قاهر نیست، همان خدایی که همه امور به او بازگشت می کند و کائنات

همان گونه که در آغاز آفرینش از خود قدرتی نداشتند به هنگام فنا و نابودی نیز

توان امتناع را ندارند، زیرا اگر قدرت بر امتناع می داشتند بقای آنها ادامه

می یافت»؛ (فَلَا شَيْءَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

[237]

الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرُ جَمِيعِ الْأُمُورِ. بَلَا قُدْرَةَ مِنْهَا كَانَ ابْتِدَاءُ خَلْقِهَا، وَ بَعِيرُ امْتِنَاعِ

مِنْهَا كَانَ فَنَائُهَا، وَ لَوْ قَدَّرَتْ عَلَى الْاِمْتِنَاعِ لَدَامَ بَقَاؤُهَا).

اشاره به این که همه جهان خلقت، در برابر اراده خداوند، تسلیم است؛ نه در

آغاز آفرینش خود، اختیاری داشتند نه به هنگام فنا و پایان زندگی، چون اگر

آفرینش و فنا به دست آنها بود از آنجا که بی شك هر موجودی خواهان بقای

خویش است همه موجودات جاودان می شدند.

البته این سخن منافاتی با اختیاری بودن افعال انسانها ندارد، زیرا منظور مولا(علیه السلام) بیان آغاز و پایان خلقت است که از اختیار همه بیرون است و مطابق برنامه ای حکیمانه و زمان بندی شده انجام می گیرد.

آن گاه به این نکته اشاره می فرماید: «در آن زمان که چیزی را آفرید آفرینش آن برای او رنج آور نبود و به سبب خلقت موجودات خستگی برای او پدید

نیامد»؛ (لَمْ يَتَكَادَهُ (1) صُنْعُ شَيْءٍ مِنْهَا إِذْ صَنَعَهُ، وَ لَمْ يُوَدِّهِ (2) مِنْهَا خَلْقُ مَا خَلَقَهُ

وَبَرَأَهُ).

زیرا خستگی و ضعف و ناتوانی مربوط به کسی است که قدرت محدودی دارد،

هنگامی که بخواهد زیربار کاری برود که بیش از قدرت اوست ناتوان و

فرسوده می شود و اگر در حد اعلاى قدرت او باشد خسته می شود؛ اما برای

کسی که قدرتش بی پایان است برداشتن يك پر کاه از زمین با يك کوه عظیم

یکسان است. او نیاز به ابزار و آلاتی ندارد که از آن کمک بگیرد، بلکه به

محض اینکه اراده کند همه چیز انجام می شود: (إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ

فَيَكُونُ). (3)

1. «لم يتكأده» از «كئد» بر وزن «وعد» به معنای به زحمت افتادن گرفته شده

و جمله «لم يتكأده» یعنی چیزی او را به زحمت نیفکند و «كئود» به معنای

پرمشقت و رنج است.

2. «لم يؤده» در اصل از ریشه «أود» بر وزن «قول» به معنای ثقل و سنگینی

گرفته شده و «لم يؤده» یعنی بر او سنگین و سخت نبود.

3. یس، آیه 82.

[238]

این بیان مولا هماهنگ با چیزی است که در بخشی از آیه الكرسي در قرآن

مجید آمده است، آنجا که می فرماید: «(وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ

حِفْظُهُمَا)؛ تخت حاکمیت خداوند آسمان ها و زمین را در برگرفته و حفظ این دو

برای او سنگین و موجب زحمت نیست». (1) و در جایی دیگر بعد از اشاره به

آفرینش آسمان و زمین می فرماید: «(وَلَمْ يَئِمْ بِخَلْقِهِنَّ)؛ هرگز به موجب

آفرینش آنها خسته نشد». (2)

سپس حضرت در ادامه به بیان این نکته مهم می پردازد که نه آفرینش جهان خلقت برای جلب نفع و دفع ضرری بوده، چون او غنی بالذات است و نه فانی ساختن آنها بعد از آفرینش به جهت ناراحتی و خستگی از وجود آنها بوده است و به این ترتیب هرگونه نیاز را در آفرینش جهان و سپس در فانی ساختن جهان از ذات پاک او نفی می کند.

در قسمت اول به اهداف هفتگانه ای که معمولاً انسان ها را برای انجام کارهای خویش در نظر می گیرند اشاره کرده و همه را که از نشانه های ضعف و نقصان است از او نفی می کند، می فرماید: «هرگز موجودات جهان را برای استحکام بخشیدن به حکومتش نیافرید (زیرا او وجودی است نامحدود و بی نیاز از هر نظر)»؛ (وَلَمْ يَكُونْهَا لِيَتَشَدَّيْدِ سُلْطَانَ).

«و نه برای ترس از زوال و نقصان»؛ (چون او واجب الوجود است و زوال و نقصان در وی راه ندارد)؛ (وَلَا لِيَخَوْفَ مِنْ زَوَالٍ وَ نُقْصَانٍ).

«و نه برای کمک گرفتن از آنها در برابر همتایی برتری جویی (چرا که او همتایی ندارد)»؛ (وَلَا لِاسْتِعَانَةٍ بِهَا عَلَيَّ نِدًّا مُكَاثِرًا (3)).

«و نه برای دوری جستن از دشمنی مهاجم (چون او ضدّ و دشمنی ندارد و همه

چیز و

1. بقره، آیه 255.

2. احقاف، آیه 33.

3. «مکائر» از «کثرت» به معنای فزونی گرفته شده و «مکائر» به کسی

می گویند که فزون طلب و برتری جوی باشد.

[239]

همه کس سر بر فرمانش دارند)؛ (وَ لَا لِاحْتِرَازٍ بِهَا مِنْ ضِدِّ مُتَأَوِّرٍ (1)).

«و نه برای افزودن بر ملک خویش»؛ (زیرا او نیازی به مخلوقات خود ندارد تا

با افزایش آنها نیازش برطرف گردد)؛ (وَ لَا لِلاَزْدِيَادِ بِهَا فِي مُلْكِهِ).

«و نه برای فزون طلبی در برابر شریکی همطراز (چون نه شریکی دارد و نه

قرینی)؛ (وَ لَا لِمُكَاثِرَةِ شَرِيكٍ فِي شَرِكِهِ).

«و نه به سبب وحشت از تنهایی و برای انس گرفتن با مخلوقات خود (زیرا

وحشت تنهایی به جهت احساس خطر از ناحیه دشمن یا بروز مشکلات است

ولی او نه دشمنی دارد و نه مشکلی)»؛ (وَ لَا لَوْحَشَّةَ كَانَتْ مِنْهُ، فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَأْنِسَ

إِلَيْهَا).

بدیهی است همه این اهداف هفتگانه به جلب منفعت و دفع ضرر باز می گردد؛

ولی امام(علیه السلام) آن دو را به طرز بلیغی تشریح فرموده و انگشت روی

همه مصادیق مهم آن گذارده است به گونه ای که از آن رساتر و گویاتر تصور

نمی شود.

روشن است هنگامی که همه این اهداف نفی شود، ثابت می گردد که خداوند

آفرینشی که دارد برای فیض بخشی و لطف به آفریدگان است؛ نه جهت جلب

منفعتی برای به خویش، چون جلب منفعت یا دفع ضرر از لوازم ممکنات است

و او واجب الوجود است.

نکته

آیا زمانی بود که مخلوقی نباشد؟

آنچه امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه پیرامون فنای دنیا در آغاز و در پایان بیان فرموده به گونه ای که خداوند در آغاز تنهای تنها بوده و در پایان نیز

چنین می شود، سؤالی را برای

1. «مثار» از ریشه «ثور» بر وزن «غور» گرفته شده که در اصل به معنای «پراکنده ساختن» است (و اگر به گاو نر «ثور» می گویند به جهت آن است که زمین را شخم می زند و «مثار» در اینجا به معنای مهاجم است، زیرا لازمه هجوم پراکنده ساختن لشکر مقابل است.

[240]

بعضی شارحان نهج البلاغه طرح کرده است که می گویند: چگونه ممکن است ذات پاک فیاض علی الاطلاق زمانی باشد که فیض از آن بروز و ظهور نکند و

پاسخ داده اند که منظور عدم وجود اشیا به طور مطلق نیست، بلکه در مرحله ذات خداوند است یعنی موجوداتی بوده اند؛ اما نه مستقل از او، بلکه وابسته به او (البته این پاسخ چندان قانع کننده نیست).

سؤال مهمتری نیز برای ما مطرح است و آن اینکه آنچه را امام درباره فنای جهان فرموده چگونه با ظاهر آیات قرآن سازگار است؟ قرآن در آیات متعددی می گوید: این جهان در پایان خراب و ویران می گردد؛ نه اینکه به کلی نابود شود، می فرماید: (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ

* وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ * وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ * وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ). (1)

در جای دیگر می فرماید: «(يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ)؛ آن روز که این زمین به زمین دیگر و آسمان ها به آسمان های دیگری مبدل

می شوند». (2)

در جای دیگر می فرماید: «(وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا

قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا)؛ از تو درباره کوه ها سؤال می کنند

بگو پروردگارم آنها را متلاشی کرده بر باد می دهد سپس زمین را صاف و

هموار می سازد به گونه ای که در آن هیچ پستی و بلندی نمی بینند». (3)

اضافه بر این می گوید: انسانها روز قیامت از قبرها سر بر می آورند و

بسیاری از دانشمندان معتقدند طبق ظواهر آیات و روایات بهشت و جهنم هم

اکنون آفریده شده و اعمال ماست که آنها را گسترش می دهد.

با این حال چگونه می توان گفت در پایان جهان همه چیز نابود می شود و جز

خداوند یگانه و یکتا باقی نمی ماند حتی زمان و مکان هم از بین می رود؟!!

آن گونه که در خطبه بالا

1. تکویر، آیات 1-6.

2. ابراهیم، آیه 48.

3. طه، آیات 105-107.

خواندیم. در پاسخ سؤال اول می توان گفت: همان گونه که خداوند فیاض است حکیم علی الاطلاق نیز هست و او فاعل مجبور نیست ممکن است حکمتش چنان ایجاب کند که در آغاز چیزی نباشد سپس موجود شود، بنابراین فیاض بودن او مانع از عدم اشیا در قبل از آفرینش نیست.

و در پاسخ سؤال دوم ممکن است گفته شود که در آغاز جهان ویران می شود همان گونه که در آیات بالا اشاره شد؛ ولی بعد از ویرانی به کلی محو می گردد به گونه ای که جز ذات پاک خدا باقی نمی ماند. سپس آنچه را فانی شده بود — به صورت اعاده معدوم، البتّه در شکل معقولش (1) — را به صحنه حیات می آورد، و درست همانند آنچه در سابق بود همان بهشت و همان دوزخ، همان انسانها و همان قبرها، و این امر معقولی است و در بخش آینده این خطبه نیز اشاراتی به این مطلب دیده می شود.

1. اعاده معدوم شکل نامعقولی دارد و شکل معقولی؛ شکل نامعقول آن این است که موجود فانی شده با همه ویژگی ها و حتی ویژگی زمان سابق بازگردد. این محال است، زیرا بازگشت زمان معنا ندارد و تناقض است؛ ولی شکل معقول آن این است که همه چیز جز زمان به صورت نخست باز آید و شاید عدم توجه به این تفاوت سبب شده که دانشمندان گرفتار يك نزاع لفظی در مسئله اعاده معدوم بشوند؛ بعضی آن را محال بدانند و بعضی ممکن.

[242]

[243]

بخش هفتم

ثُمَّ هُوَ يُفْنِيهَا بَعْدَ تَكْوِينِهَا، لَا لِسَامٍ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي تَصْرِيفِهَا وَتَدْبِيرِهَا، وَلَا لِرَاحَةٍ
وَاصِلَةٍ إِلَيْهِ، وَلَا لِثِقَلِ شَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهِ. لَا يُمِلُّهُ طَوْلُ بَقَائِهَا فَيَدْعُوهُ إِلَى سُرْعَةٍ
إِفْنَائِهَا، وَلَا لِكِنَّةِ سُبْحَانَهُ دَبْرَهَا بِلُطْفِهِ، وَآمَسْكَهَا بِأَمْرِهِ، وَانْقَنَهَا بِقُدْرَتِهِ، ثُمَّ يُعِيدُهَا
بَعْدَ الْفَنَاءِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهَا، وَلَا اسْتِعَانَةَ بِشَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهَا، وَلَا
لِانْتِصِرَافٍ مِنْ حَالٍ وَخَشَّةٍ إِلَى حَالٍ اسْتِنْتِاسٍ، وَلَا مِنْ حَالٍ جَهْلٍ وَاعْمَى إِلَى حَالٍ
عِلْمٍ وَالتَّمَّاسِ، وَلَا مِنْ فَقْرٍ وَحَاجَةٍ إِلَى غِنَى وَكَثْرَةٍ، وَلَا مِنْ ذُلٍّ وَضَعَةٍ إِلَى عِزٍّ
وَ قُدْرَةٍ.

ترجمه

سپس خداوند موجودات را بعد از ایجاد، فانی می کند نه به خستگی از تدبیر و
اداره آنها و نه برای اینکه (با فنای آنها آسایشی یابد؛ نه به جهت (رفع) رنج
سنگینی که از ناحیه آنها بر او وارد می شود و نه اینکه طول بقای موجودات،
اسباب ملالت اوست و این امر او را به تسریع در فنای آنها دعوت می کند،
بلکه خداوند سبحان با لطف خود موجودات جهان را تدبیر کرده؛ به امر و

فرمانش آنها را نگاه داشته و با قدرتش متقن ساخته است. سپس همه آنها را بعد از فنا باز می گرداند (و حیات نوین می بخشد) بی آنکه نیازی به آنها داشته باشد یا از بعضی برای ایجاد بعضی دیگر کمک گیرد یا از حال وحشت و تنهایی به حال انس و آرامش منتقل شود؛ یا از نادانی و بی خبری، علم و تجربه ای کسب کند؛ یا از فقر و نیاز به توانگری و فزونی دست یابد و یا از ناتوانی و ذلت به عزت و قدرت راه یابد.

[244]

شرح و تفسیر

تداوم خلقت و فنا

در این بخش که آخرین بخش خطبه است امام (علیه السلام) به دنبال بیان روشنی که درباره اهداف ایجاد جهان آفرینش بیان فرمود از فنای این جهان و هدف سخن می گوید و می فرماید: «سپس خداوند موجودات را بعد از ایجاد نابود می کند؛ نه به سبب خستگی از تدبیر و اداره آنها و نه برای اینکه (با فنای آنها) آسایشی یابد؛ و نه به جهت (رفع) رنج سنگینی که از ناحیه آنها بر او وارد

می شود و نه اینکه طول بقای موجودات اسباب ملالت اوست، و این امر او را

به تسریع در فنای آنها دعوت می کند؛ (ثُمَّ هُوَ يُفْنِيهَا بَعْدَ تَكْوِينِهَا، لَا لِسَامِ (1)

دَخَلَ عَلَيْهِ فِي تَصْرِيفِهَا وَتَدْبِيرِهَا، وَ لَا لِرَاحَةِ وَاصِلَةِ إِلَيْهِ، وَ لَا لِثِقَلِ شَيْءٍ مِنْهَا

عَلَيْهِ. لَا يُمَلُّهُ طُولُ بَقَائِهَا فَيَدْعُوهُ إِلَى سُرْعَةِ إِفْنَائِهَا).

زیرا همه این امور خستگی و ناتوانی و ملالت و طلب استراحت، از محدود بودن قدرت و توان فاعل ناشی می شود و آن کس که قدرتش بی پایان است در معرض هیچ يك از این حوادث نیست. اینها همه از صفات ممکنات است و اگر کسی توهم چنین صفاتی را برای خدا کند گرفتار اشتباه بزرگ تشبیه (واجب به ممکن) شده است.

در اینجا این سؤال مطرح شده که مگر کسی چنین احتمالاتی را درباره خداوند

می دهد که امام در مقام نفی آن است؟

بدون شك صاحبان عقول مستقیمه چنین احتمالی را به فکر خود راه نمی دهند؛

ولی ممکن است افراد عادی گرفتار چنین وسوسه هایی بشوند؛ آنهایی که خدا را

جسم می دانند و چشم و گوش و دست و پا و گیسوان او قائل شده اند چه جای

تعجب که گرفتار

1. «سأم» به معنای خستگی و ملالت است و اگر می بینیم در جمله های بعد

ملالت نیز نفی شده، تکرار نیست، بلکه در جمله نخست، ملالت ناشی از تدبیر

جهان از ذات پاک خداوند نفی شده و در جمله آخر ملالت ناشی از طول بقای

جهان.

[245]

این اوهام شوند؟! سؤال های دیگری که در اینجا مطرح شده این است که

امام(علیه السلام) این گونه از اهداف را برای فنای دنیا نفی می کند؛ ولی به

جای آن هدف مثبتی را نام نمی برد.

پاسخ این سؤال روشن است؛ خداوند حکیم همه کارهایش از روی حکمت است

و آثار و فوایدش به انسان و سایر موجودات بر می گردد؛ نه به ذات پاکش که

از همه چیز مستغنی است، ممکن است هدف اصلی از افنا این باشد که انسانها

گرفتار اشتباه نشوند، وجودشان را از ناحیه خودشان ندانند و آسمان و زمین را

ازلی و ابدی نپندارند و بدانند هر چه جز اوست وابسته به اراده اوست.

آن گاه در ادامه و تکمیل این سخن و در يك جمع بندی از بحثهای گذشته

می فرماید: «بلکه خداوند سبحان با لطف خود موجودات جهان را تدبیر کرده؛ به

امر و فرمانش آنها را نگاه داشته و با قدرتش متقن ساخته، سپس همه آنها را

بعد از فنا باز می گرداند (و حیات نوین می بخشد) بی آنکه نیازی به آنها داشته

باشد یا از بعضی برای ایجاد بعضی دیگر کمک گیرد یا از حال وحشت و

تنهایی به حال انس و آرامش منتقل شود؛ یا از نادانی و بی خبری، علم و

تجربه ای کسب کند؛ یا از فقر و نیاز به توانگری و فزونی دست یابد و یا از

ناتوانی و ذلت به عزت و قدرت راه یابد»؛ (وَ لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ دَبَّرَهَا بِلُطْفِهِ، وَ

أَمْسَكَهَا بِأَمْرِهِ، وَ أَتَقَنَّا بِقُدْرَتِهِ، ثُمَّ يُعِيدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهَا، وَ لَا

اسْتِعَانَةَ بِشَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهَا، وَ لَا لِانْصِرَافٍ مِنْ حَالٍ وَحْشَةٍ إِلَى حَالٍ اسْتِيْنَاسٍ، وَ لَا

مِنْ حَالٍ جَهْلٍ وَ عَمَى إِلَى حَالٍ عِلْمٍ وَ التَّمَّاسِ(1)، وَ لَا مِنْ فَقْرٍ وَ حَاجَةٍ إِلَى غِنَى

وَ كَثْرَةٍ، وَ لَا مِنْ ذُلٍّ وَ ضَعْفَةٍ(2) إِلَى عِزٍّ وَ قُدْرَةٍ).

آنچه امام(علیه السلام) در ذیل این خطبه بیان فرموده و در ضمن شش جمله، اهدافی را که شایسته ذات پاک او نیست نسبت به آفرینش جهان، نفی می کند، با کمی تفاوت همان اهداف هفتگانه ای است که در بخشهای قبل گذشت و

امام(علیه السلام) به جهت جمع بندی، آنها

1. «التماس» از «لمس» به معنای طلب چیزی است.

2. «ضعه» از ریشه «وضع» به معنای نهادن یا فرونهادن گرفته شده و

«ضعه» به معنای پستی است.

[246]

را در تعبیرات نوین آورده است و خلاصه همه این است که نه ایجاد جهان آفرینش از روی نیاز او بوده و نه فانی ساختن و نه خلق جدید بعد از عدم.

در اینجا باز این سؤال مطرح شده است که اگر خداوند ایجاد و افنا و سپس خلق جدید را برای نیازهای خود و رفع انواع کمبودها انجام نداده است پس چه هدفی داشته و چرا امام(علیه السلام) اشاره به آن هدف فرموده است؟

پاسخ بخش اول این سؤال همان است که در بالا بود؛ وجودی که از هر نظر، کامل است هرگز جهت گیری افعالش به سوی خویش نیست، بلکه به سوی مخلوقات و ممکنات است و چیزی از آن عاید او نمی گردد و به بیان دیگر مخلوقاتش هر چه دارند از او دارند، چیزی از خود ندارند که به او دهند: (وَإِنْ

مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ). (1)

آری!

او نکرده خلق تا سودی کند *** بلکه تا بر بندگان جودی کند

1. حجر، آیه 21.

[247]

خطبه 187 (1)

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

و هي في ذكر الملاحم

از خطبه های امام(علیه السلام) است

که از حوادث آینده خبر می دهد.

خطبه در يك نگاه

این خطبه در واقع دو بخش دارد، در بخش اول، امام(علیه السلام) سخن از گروهی به میان آورده که در آینده برای دفاع از حق، و نشر عدل و داد قیام می کنند، در زمانی که انواع مفسد جهان را پر کرده و مردم سخت در فشار و گرفتاری هستند که تناسب با ظهور

1. سند خطبه:

این خطبه را «ابوالحسن مدائنی» (که از دانشمندان قرن سوم هجری است) در کتاب صقین نقل می کند و خطبه ای را که او نقل کرده از این جا شروع می شود: «إِذَا كَثُرَ فِيكُمْ الْأَخْلَاطُ...» و در ادامه آن بعد از عبارت مفصلی خطبه مورد بحث را با تفاوت و اضافاتی آورده و به خوبی روشن است که خطبه را از جای دیگری گرفته است، زیرا اولاً او مدتها پیش از سید رضی می زیسته است و ثانیاً آنچه را او نقل کرده نسبت به آنچه را سید رضی آورده، اضافات قابل ملاحظه ای دارد. زمخسری نیز در کتاب ربیع الابرار بخشی از این خطبه را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 2، ص 478).

حضرت مهدی(علیه السلام) و یاران او دارد.

در بخش دوم، اصحاب و یاران و مردم زمان خویش را نصیحت می کند که از

فتنه ها بپرهیزند و از گرد پیشوای خود پراکنده نشوند و مراقب فتنه های

شدیدتری باشند که در پیش روی آنهاست.

گفتنی است که مدائنی — همان گونه که در سند خطبه اشاره شد — قسمت های

دیگری را از این خطبه که مرحوم سید رضی ذکر نکرده است در کتاب خود با

نام صفین آورده و در پایان آن می گوید: مردی از اهل بصره (هنگامی که

پیش گویی های علی(علیه السلام) را با آن شرح و تفصیل شنید) به مردی از

اهل کوفه که در کنار او نشسته بود، گفت: من گواهی می دهم که این مرد بر

خدا و پیامبر دروغ می بندد. مردی که از اهل کوفه بود، به او گفت: از کجا

فهمیدی؟ (ولی او جوابی نداد) سپس می افزاید: آن مرد کوفی می گوید به خدا

قسم علی(علیه السلام) از منبر پایین نیامد مگر این که آن مرد بصری فلج شد و

دست و پای او از کار افتاد. او را در محملی گذاشتند و به خانه اش بردند و در

همان شب از دنیا رفت. (1)

1. مصادر نهج البلاغه، جلد 2، صفحه 479. همین مطلب را ابن ابی الحدید

در شرح نهج البلاغه خود در جلد 6، صفحه 136 آورده است.

[249]

بخش اول

أَلَا يَا بِي وَ أُمِّي، هُمْ مِنْ عِدَّةِ أَسْمَاؤُهُمْ فِي السَّمَاءِ مَعْرُوفَةٌ وَ فِي الْأَرْضِ مَجْهُولَةٌ.
أَلَا فَتَوَقَّعُوا مَا يَكُونُ مِنْ إِدْبَارِ أُمُورِكُمْ، وَ انْقِطَاعِ وَصْلِكُمْ، وَ اسْتِعْمَالِ صِغَارِكُمْ. ذَاكَ
حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ مِنَ الدَّرْهِمِ مِنْ حِلِّهِ. ذَاكَ حَيْثُ يَكُونُ
الْمُعْطَى أَكْبَرَ أَجْرًا مِنَ الْمُعْطَى. ذَاكَ حَيْثُ تَسْكُرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ، بَلْ مِنْ
النُّعْمَةِ وَ النَّعِيمِ، وَ تَحْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ اضْطِرَّارٍ، وَ تَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِحْرَاجٍ. ذَاكَ إِذَا
عَضَّكُمْ الْبَلَاءُ كَمَا يَعَضُّ الْقَتَبُ غَارِبَ الْبَعِيرِ. مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعَنَاءَ، وَ أَبْعَدَ هَذَا

الرَّجَاءَ!

ترجمه

هان! پدر و مادرم فدایشان باد! همان گروهی که نامشان در آسمان معروف است
و در زمین مجهول. بدانید شما باید منتظر عقب گرد در امور خویش و
گسیختگی پیوندها و روی کار آمدن خردسالان و بی کفایتان باشید و این در
زمانی است که ضربه شمشیر بر مؤمن آسان تر است از یافتن يك درهم حلال
و نیز در زمانی است که اجر و پاداش گیرنده از دهنده بیش تر است. این امر

هنگامی رخ می دهد که مست می شوید بی آنکه شراب نوشیده باشید، بلکه مست
نعمت و فزونی امکانات هستید، سوگند یاد می کنید بی آنکه مجبور باشید، دروغ
می گوید در حالی که ناچار نیستید و این هنگامی خواهد بود که بلاها شما را
می گزد و مجروح می سازد آن گونه که جهاز نامناسب شتر پشت او را
می آزارد (و مجروح می کند، آه) این رنج و سختی چه طولانی است و امید
رهایی چه دور!

[250]

شرح و تفسیر

حوادث وحشتناکی در پیش است!

امام در آغاز این خطبه گروهی از خاصان درگاه پروردگار را نام می برد که
اجمالاً مأموریت مهمی بر دوش دارند و می گوید: «هان! پدر و مادرم فدایشان

باد! همان گروهی که نامشان در آسمان معروف است و در زمین مجهول»؛ (الآ

بأبي و أمي (1)، هُمْ مِنْ عِدَّةِ أَسْمَاؤُهُمْ فِي السَّمَاءِ مَعْرُوفَةٌ وَ فِي الْأَرْضِ مَجْهُولَةٌ).

در اینکه این گروه کیانند و مأموریتشان چیست؟ در متن خطبه، به اجمال گذشته

و لذا در میان شارحان نهج البلاغه اختلاف است؛ بعضی معتقدند آنها یازده امام

معصوم از نسل علی(علیه السلام) هستند که نامهای آنها در میان فرشتگان

آسمان معروف است اما زمینیان تنها گروه خاصی از آنها و موقعیتشان را

می شناسند.

بعضی دیگر از میان اهل سنت گفته اند: اشاره به جمعی از مؤمنان خاص و

اولیاست که در تعبیر آنها به عنوان قطب و ابدال ذکر شده است، تعبیراتی که

معمولا صوفیان در کلمات خود به کار می برند؛ ولی قرائن متعدد نشان می دهد

که منظور از آن، حضرت مهدی و یاران خاص اوست، زیرا امام بعد از این

جمله از حوادث سخت و دردناکی خبر می دهد که انسان را به یاد علائم

آخرالزمان و ظهور حضرت مهدی(علیه السلام) می اندازد. افزون بر این، در

بخشی از خطبه که مدائنی در کتاب صفین آورده است، (2) اشاره به «خسف در

بیداء» شده است؛ یعنی شکافتن بیابان و فرورفتن گروهی در آن و می دانیم که

«خسف بیداء» جزو علائم ظهور حضرت مهدی(علیه السلام) است که در

روایات به آن اشاره شده است.(3)

1. در ترکیب عبارت فوق – همان گونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه

(خویی) گفته است – «هم» مبتدا و «بأبی و أمی» در جایگاه خبر و «من»

بیانیه است. این عبارت شبیه جمله «بأبی انتم و أمی» است که در اینجا به جای

ضمیر مخاطب ضمیر غایب به کار رفته و در آخر جمله قرار گرفته است.

2. مصادر نهج البلاغه، جلد 2، صفحه 478.

3. به بحث علامات ظهور المهدی(علیه السلام) در کتاب سفینة البحار ماده

«هدی» و بحار الانوار، جلد 2، صفحات 119 و 181 به بعد مراجعه شود.

از اینجا روشن می شود که مأموریت آنها همان مأموریتی است که در روایات فراوان در منابع شیعه و اهل سنت درباره حضرت مهدی (علیه السلام) آمده است

که «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا».(1)

بعضی در ذیل این جمله سؤالی را مطرح کرده اند که چگونه امام می گوید:

پدر و مادرم فدای آنها باد در حالی که يك نفر آنها حضرت مهدی است بقیه از

یاران و اصحاب او هستند؟

پاسخ این سؤال این است که این گونه تعبیرات از زبان امامان درباره غیر

امامان که برنامه بسیار مهمی را اجرا کرده اند، دیده می شود؛ مانند آنچه در

ذیل زیارت وارث آمده است: «بأبي أنتم و أمي طيبتم و طابت الأرض التي فيها

دُفِنتم» که معروف است بعضی از امامان (علیهم السلام) نیز این زیارت را در

برابر قبور شهدای کربلا خوانده اند.

مرحوم اربلی در کشف الغمه در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل

می کند که روزی فرمود: من عموم حمزه و برادرم جعفرین ابی طالب را در

خواب دیدم به آنها گفتم : «بأبي و أمي أنتم أي الأعمال وجدتما أفضل؟ پدر و

مادرم به فدایتان باد چه اعمالی را (در آن جهان) افضل و برتر یافتید؟ آنها گفتند: همه پدران و مادران فدای تو باد «وَجَدْنَا أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ وَ سَقَى الْمَاءِ وَ حُبَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»؛ برترین اعمال را درود فرستادن بر تو و آب دادن به تشنگان و محبت علی بن ابی طالب یافتیم». (2)

سپس امام پیش گوییهایی از حوادث آینده دردناکی دارد که در انتظار مردم است؛ حوادثی که شبیه علاماتی است که برای ظهور حضرت مهدی ذکر شده است، می فرماید: «بدانید شما باید منتظر عقب گرد در امور خویش و گسیختگی پیوندها و روی کار آمدن خردسالان و بی کفایتان باشید»؛ (أَلَا فَتَوَقَّعُوا

مَا يَكُونُ مِنْ إِبَارِ أُمُورِكُمْ، وَانْقِطَاعِ

1. این روایات در همه کتابهایی که درباره حضرت مهدی (علیه السلام) نوشته

شده — اعم از کتابهایی که شیعه نوشته اند یا اهل سنت — آمده است.

2. کشف الغمه، جلد 1، صفحه 95 و بحار الانوار، جلد 22، صفحه 284.

وُصَلِّكُمْ، وَاسْتَعْمَالَ صِغَارِكُمْ).

بدیهی است هنگامی که افراد کم تجربه و خام و نالایق در اجتماعی بر سر کار

آیند عقب گردها شروع می شود و پیوندهای اجتماعی می گسند! حال چرا

گروهی از زمامداران برای مدیریت ها به سراغ صغار و کم تجربه ها

می روند؟ فقط برای آن است که آنها بندگانی هستند «جان و دل بر کف، چشم

بر امر و گوش بر فرمان» و این بزرگ ترین عامل بدبختی آنهاست.

آن گاه امام(علیه السلام) به شرح مبسوطی درباره این حوادث دردناک پرداخته،

چنین می فرماید: «و این وضع در زمانی است که ضربه شمشیر بر مؤمن

آسان تر است از یافتن يك درهم حلال و این در زمانی است که اجر و پاداش

گیرنده از دهنده بیش تر است!»؛ (ذَٰكَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ

أَهْوَنَ مِنَ الدَّرْهِمِ مِنْ حِلِّهِ. ذَٰكَ حَيْثُ يَكُونُ الْمُعْطَىٰ أَكْبَرَ أَجْرًا مِنَ الْمُعْطَىٰ).

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه، قبل از هر چیز مسئله حلال و حرام

اموال را یادآور می شود، زیرا سرنوشت مادی و معنوی جامعه ها به آن

بستگی دارد، می فرماید: به قدری اموال آلوده و حرام و غصب و رشوه و تقلب

در جامعه زیاد می شود که به دست آوردن يك در هم حلال از تحمل ضربه شمشیر در يك جنگ مشکل تر می شود و به همین دلیل آنهایی که انفاق در راه خدا می کنند کمتر مشمول اجر و پاداش الهی می شوند، چون می دانند که اموالشان پاك نیست؛ ولی گیرندگان که از این معنا باخبر نیستند یا می دانند ولی به حکم اضطرار، آن مال مشکوک یا حرام را می گیرند، مسئولیتی در پیشگاه خدا ندارند و اجر و پاداششان بیشتر است در حالی که در يك جامعه سالم مطابق حدیث معروف: «إِنَّ الْيَدَ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى»؛ دست بالا (دهنده) بهتر از دست پایین (گیرنده) است»(1) قضیه بر عکس است یعنی معطی (دهنده) اجرش بیشتر از معطی

1. میزان الحکمة، جلد 1، صفحه 43، ماده «اخ».

در هر حال آنچه درباره فزونی اموال حرام در آخر الزمان در این بیان

امام(علیه السلام)آمده، در روایات دیگر نیز به وضوح به چشم می خورد. از

جمله در حدیثی از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)می خوانیم: «أَقْلُ مَا يَكُونُ فِي

أَخِرَ الزَّمَانِ أَحْ يُوتَقُ بِهِ أَوْ دِرْهَمٌ مِنْ حَلَالٍ ; کمترین چیزی که در آخر الزمان

پیدا می شود برابر مورد اعتماد و درهمی از حلال است». (1)

از آنچه گفتیم روشن شد جمله بالا مفهوم پیچیده و ناشناخته ای ندارد که جمعی

از شارحان نهج البلاغه درباره آن به بحث پرداخته و احتمالات بعید و ضعیفی

داده اند.

سپس به مشکلات دیگر آن جامعه فاسد که مردم باید به حکم اجبار در انتظار آن

باشند، پرداخته می فرماید: «این امر هنگامی رخ می دهد که مست می شوید

بی آنکه شراب خورده باشید، بلکه مست نعمت و فزونی امکانات هستید و سوگند

یاد می کنید بی آنکه مجبور باشید و دروغ می گوئید در حالی که ناچار نیستند»;

(ذَلِكَ حَيْثُ تَسْكُرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ، بَلْ مِنْ النُّعْمَةِ وَ النَّعِيمِ، وَ تَحْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ

اضْطِرَّارٍ، وَ تَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِحْرَاجٍ).

این بلاهای سه گانه در هر جامعه ای باشد آن را به ویرانی می کشد،
ثروتمندان، مست ثروت شوند و خدا و خلق او را به فراموشی بسپارند که مستی
نعمت از مستی شراب خطرناک تر است. مستی شراب ممکن است با گذشتن يك
شب پایان یابد ولی مستی نعمت ممکن است يك عمر باقی بماند همچنین قسم
خوردن بی جهت، ارزش نام خدا را پایین می آورد و دروغ گفتن بدون اجبار
بر پایه های اعتماد را لرزان می سازد و زندگی در چنین جامعه ای بسیار
مشکل و طاقت فرساست.

و در پایان این پیشگویی، چنین می فرماید: «و این هنگامی خواهد بود که بلاها
شما را می گزد و مجروح می سازد آن گونه که جهاز نامناسب شتر، پشت او
را می آزارد (و مجروح

1. بحار الانوار، جلد 74، صفحه 157.

می کند، آه) این رنج و سختی چه طولانی است و این امید رهایی چه دور!«;

ذَٰلِكَ إِذَا عَضَّكُمْ (1) الْبَلَاءُ كَمَا يَعْضُ الْقَتَبُ (2) غَارِبَ (3) الْبَعِيرِ. مَا أَطْوَلَ هَذَا

الْعَنَاءَ، وَ أَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ!

بسیاری از شارحان معتقدند این جمله از جمله های ما قبل جداست و سید رضی

— آن گونه که معمول اوست — به هنگام گزینش عبارات دلنشین مولا،

جمله هایی را رها کرده است.

این سخن بعید نیست، زیرا «ذَٰلِكَ» ظاهراً اشاره به نجات و فرجی است که برای

اهل ایمان پس از آن همه بلاها حاصل می شود و جمله «مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعَنَاءَ وَ

أَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ» شاهد خوبی بر این معناست که امام می فرماید: «امید نجاتی

بعد از این همه رنج و سختی وجود دارد».

جمله «أَلَا يَا بِي وَ أُمِّي» نیز نشان می دهد که امام با این سخن در انتظار

گروهی است که جامعه اسلامی را از شرّ و فساد نجات می دهند و به هر حال

مناسب ترین تفسیر برای مجموع این بحث همان است که در بالا اشاره شد و

گفتیم ناظر به حوادث سخت و دردناک آخر الزمان و نجات جامعه بشری از آنها

به وسیله ظهور حضرت مهدی(علیه السلام) است.

در اینجا توجه به دو نکته لازم است: نخست این که چرا امام(علیه السلام)

مشکلات و بلاها را تشبیه به «قطب» (جهاز چوبی مخصوص شتر که برای حلّ

مشکل کوهان او گذارده می شود) کرده است که پشت شتر را می آزارد؟ بعید

نیست این تشبیه از آن رو باشد که «قطب» را برای رهایی از مشکل برآمدگی

کوهان شتر می گذارند؛ ولی مشکل دیگری

1. «عَضُّ» از «عَضُّ» بر وزن «خزّ» در اصل به معنای گاز گرفتن با دندان

است، سپس به کنایه در مورد حوادثی که انسان را ناراحت می کند، به کار

رفته است.

2. «قَتَب» جهاز شتر است (چارچوبه کوچکی است کمی بزرگتر از کوهان شتر

که روی آن می گذارند تا شخصی که بر آن سوار می شود کوهان وی را نیاز

دارد).

3. «غارب» فاصله میان گردن و کوهان است.

[255]

ایجاد می شود که پشت و گردن شتر را آزار می دهد و گاه مجروح می کند.

حوادث و بلاهای آن زمان نیز چنین است که هر چاره ای برای آن اندیشیده

شود، مشکل دیگری دامان مردم را می گیرد.

دیگر اینکه امام(علیه السلام) چگونه می فرماید: «امید نجات دور است» در

حالی که از بعضی از روایات استفاده می شود امید نجات نزدیک است؟

پاسخ آن است که ظهور آن حضرت مشروط به شرایطی است که اگر آن شرایط

تحقق یابد، نزدیک است و اگر تحقق نیابد دور است و به تعبیر دیگر: مؤمنان

می توانند با فراهم کردن شرایط ظهور؛ یعنی خودسازی و آمادگی کامل و

دعاهای پی در پی، ظهور آن حضرت را از نزدیک سازند و هر گاه این امور

ترك شود ظهور به تأخیر خواهد افتاد، بنابراین ظهور از يك نظر نزدیک است و

از يك نظر دور و امیدواریم که به لطف پروردگار نزدیک باشد.

نکته

حوادث سخت و دردناک آخر الزمان

در این خطبه و بعضی خطبه های دیگر نهج البلاغه و روایاتی از پیامبر اکرم و امامان اهل بیت (علیهم السلام) خبرهایی از آینده تاریک و سختی برای مؤمنان داده شده است.

از ویژگیهای آن زمان، پشت کردن بسیاری از مردم به مسئله حلال و حرام است. آنچه را به دستشان برسد از هر جا و هر کس باشد برای خود حلال می شمردند و این آلودگی همه زندگی آنها را می آلود.

ویژگی دیگر که مستی نعمت است سبب می شود مبدأ و معاد را به فراموشی بسپارند و همچون مستان شراب، در عالم بی خبری به سر ببرند. دور زدن

احکام و تکیه بر

بهانه های واهی برای انجام هر کار ناروا و تمسک به حيله های شرعی یکی دیگر از ویژگیهای آن زمان است. بدعتها به صورت سنتها و سنتها به صورت بدعتها در می آید.

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَكَلَ الرَّبَا فَإِنْ لَمْ يَأْكُلْهُ أَصَابَهُ مِنْ غُبَارِهِ»؛ زمانی بر مردم فرا می رسد که همه رباخوار می شوند و اگر کسانی ربا خوار نباشند گرد و غبار ربا بر دامنشان می نشیند». (1)

در حدیث دیگری در وصایای رسول خدا به ابن مسعود آمده است: «زمانی بر مردم فرا می رسد که انواع غذاهای لذیذ را می خورند و بر مرکبها (ی گران قیمت) سوار می شوند و مردان، همچون زنان که برای همسر خود، زینت می کنند خود را می آریند. زنان، بی پرده خارج می شوند و مانند سلاطین جبار در اجتماع خودنمایی می کنند. این گروه منافقان این امت در آخر الزمان اند — تا آنجا که می فرماید: «يَأْتِيَنَّ مَسْعُودٌ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانُ الصَّابِرِ عَلَى دِينِهِ مِثْلُ الْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرَةِ بِكَفِّهِ»؛ زمانی بر مردم فرا می رسد که

نگهداری دین همچون نگهداری آتش در کف دست است».(2) و حوادث دردناک

دیگری که ذکر همه آنها به طول می انجامد.

این پیشگوییها در واقع افزون بر اینکه جنبه اعجاز دارد، هشدار است به

گروههای وفادار به اسلام که خود را نبازند و بدانند این دوران پایانی دارد که

به ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه می انجامد.

1. مستدرک الوسائل، جلد 13، صفحه 333، ابواب ربا، باب 1، حدیث 18.

2. سفینة البحار، ماده «زمان».

أَيُّهَا النَّاسُ، أَلْفُوا هَذِهِ الْأَزْمَةَ الَّتِي تَحْمِلُ ظُهُورُهَا الْأَثْقَالَ مِنْ أَيْدِيكُمْ، وَ لَا تَصَدَّعُوا
عَلَى سُلْطَانِكُمْ فَتَدْمُوا غِبًّا فِعَالِكُمْ. وَ لَا تَقْنَحُوا مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ قُورِ نَارِ الْفِتْنَةِ، وَ
أَمِيطُوا عَنْ سَنَنِهَا، وَ خَلُّوا قَصْدَ السَّبِيلِ لَهَا: فَقَدْ لَعَمْرِي بِهِلِكَ فِي لَهَبِهَا الْمُؤْمِنُ، وَ
يَسَلِّمُ فِيهَا غَيْرُ الْمُسْلِمِ.

إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَّاجِ فِي الظُّلْمَةِ، يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَلَجَهَا. فَاسْمَعُوا أَيُّهَا
النَّاسُ وَاعْبُوا، وَ أَحْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَقْهَمُوا.

ترجمه

ای مردم! افسارهای این حیوانات را که بارهای سنگین بر پشت دارند از دست
خود رها سازید (اشاره به فتنه هاست). هرگز از اطراف پیشوای خود پراکنده
نشوید که سرانجام، خویشتن را به خاطر اعمال خود نکوهش خواهید کرد. خود
را در آتش فتنه ای که در پیش است نیفکنید و از مسیر آن دوری گزینید. راه را
برای عبور آن، باز گذارید. به جانم سوگند مؤمنان (اگر خود را کنار نکشند)
هلاک می شوند، اما غیر مسلمانان از آن جان سالم به در می برند! مثل من در

میان شما همچون چراغ در تاریکی است که هر کس در ظلمت قرار گیرد از نور آن بهره می برد. ای مردم! بشنوید و سخنانم را حفظ کنید و گوشهای قلب خود را آماده سازید تا کلامم را کاملا درك کنید.

شرح و تفسیر

دستورهایی برای نجات از فتنه

به دنبال پیشگوییهای که امام(علیه السلام) از حوادث سخت و دردناک آینده در

بخش گذشته

[258]

خطبه فرمود، در این بخش به یاران خود دستوراتی می دهد که آنها از خطرات

این حوادث محفوظ دارد.

نخست می فرماید: «ای مردم! افسار این حیوانات (اشاره به فتنه هاست) را که بارهای سنگینی بر پشت دارند از دست خود رها سازید»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، أَفْعُوا هَذِهِ

الْأَزْمَةَ (1) الَّتِي تَحْمِلُ ظُهُورَهَا الْأَثْقَالَ مِنْ أَيْدِيكُمْ).

این جمله کنایه از این است که حوادثی در اطراف شما رخ می دهد که بارهای فتنه و فساد را بر دوش دارند، شما رهبری آنها را به عهده نگیرید و به پیشرفت آن کمک نکنید و در واقع دستور قرآن مجید را به آنها یادآور می شود که می فرماید: «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»؛ همکاری و کمک به گناه و

تجاوز بر دیگران، نکنید». (2)

سپس می افزاید: «هرگز از اطراف پیشوای خود پراکنده نشوید که سرانجام، خویشتن را به موجب اعمال خود نکوهش خواهید کرد، خود را در آتش فتنه ای که در پیش است نیفکنید و از مسیر آن دوری گزینید. وسط راه را برای عبور آن، باز گذارید»؛ (وَلَا تَصَدَّعُوا (3) عَلَى سُلْطَانِكُمْ فَتَدْمُوا غِيبًا (4) فِعَالِكُمْ. وَ لَا تَفْتَحُوا (5) مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ قُورٍ (6) نَارِ الْفِتْنَةِ، وَ أَمِيطُوا (7) عَنْ سَنَنِهَا (8)، وَ خَلُّوا قِصْدَ السَّبِيلِ (9) لَهَا).

1. «ازمّة» جمع «زمام» به معنای افسار است.

2. مائده، آیه 2.

3. «تصدّعا» از ریشه «صدع» بر وزن «صبر» در اصل به معنای شکافتن

است. سپس به معنای پراکنده شدن و اختلاف یا افشای چیزی آمده است. در این

خطبه به همان معنای پراکنده شدن است.

4. «غبّ» آخر و عاقبت چیزی است؛ ولی گاه به معنای يك روز در میان نیز

آمده است و در این خطبه یعنی اوّل.

5. «تقتحموا» از ریشه «اقتحام» انداختن خود در چیزی بدون مطالعه است.

6. «فور» و «فوران» به معنای جوشش و جوشیدن است.

7. «امیطوا» از ریشه «میط» بر وزن «صیت» به معنای دور شدن گرفته شده

و هنگامی که به باب افعال می رود به معنای دور ساختن است.

8. «سنن» به معنای راه و طریق است و «سُنن» بر وزن «کهن» جمع «سُنن»

به معنای روشهاست. ر

ط 9. «**قصد السبيل**» یعنی وسط راه; خواه راه حق باشد یا باطل; ولی در

بسیاری از موارد بر معنای راه میانه مستقیم حق، اطلاق می شود. قرآن مجید

می گوید: **(وَ عَلَى اللَّهِ قِصْدُ السَّبِيلِ)** (نحل، آیه 9) و در این خطبه به معنای اول

است که مطلق میانه راه باشد.

[259]

این سخن اشاره به آن است که اگر مردم با فتنه ها همکاری نکنند و نه تنها وارد

فتنه نشوند، بلکه از آن دوری گزینند و راه را برای عبور آن باز بگذارند،

ضایعاتش بسیار کمتر است; درست مانند سیلاب عظیمی که مردم توانایی بر

کنترل آن ندارند; ولی اگر راه آن را باز گذارند که به درّه ها و دشت ها

سرازیر شود ضایعاتش کمتر از آن است که وارد آن شوند و در درون آن قرار

گیرند.

آن گاه در ادامه به ذکر علت پرداخته، می فرماید: «به جانم سوگند! مؤمنان

(اگر خود را کنار نکشند) هلاک می شوند; اما غیر مسلمانان از آن جان سالم به

در می برند»; **(فَقَدْ لَعَمْرِي يَهْلِكُ فِي لَهْبِهَا الْمُؤْمِنُ، وَ يَسْلُمُ فِيهَا غَيْرُ الْمُسْلِمِ).**

اشاره به اینکه موج فتنه به قدری قوی است که مؤمنان اگر بخواهند با آن به
مقابله برخیزند نابود می شوند و غیر آنها که خود را کنار می کشند سالم
می مانند. در چنین مواردی نباید نیروها را بیهوده از دست داد، بلکه باید آنها را
حفظ کرد و منتظر فرصت مناسب بود. این همان چیزی است که فلسفه اصلی
تقیّه را در مسائل دینی و اجتماعی و سیاسی تشکیل می دهد، حفظ نیروها و
انتظار فرصت.

در پایان خطبه امام(علیه السلام) اشاره به موقعیت خود می کند تا غافلان بیدار
شوند و از وجود پرفیض او بهره گیرند، می فرماید: «مَثَلُ مَنْ فِي بَيْنِ يَدَيْهِ
هَمَّاحٌ يَرَى نَارَ بَيْتِ اللَّهِ مِنْ أَرْضِ بَيْتِ اللَّهِ وَهُوَ لَا يَسْمَعُ نَادِيَ بَيْتِ اللَّهِ
مِثْلَ مَنْ فِي بَيْنِ يَدَيْهِ نَارٌ يَرَى نَارَ بَيْتِ اللَّهِ مِنْ أَرْضِ بَيْتِ اللَّهِ وَهُوَ لَا يَسْمَعُ
نَادِيَ بَيْتِ اللَّهِ»
همچون چراغ در تاریکی است که هر کس در ظلمت قرار گیرد از نور آن بهره
می برد. ای مردم بشنوید و سخنانم را حفظ کنید و گوشهای قلب خود را آماده

سازید تا کلام را کاملا بفهمید؛ (إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَّاجِ فِي الظُّلْمَةِ،

يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَجَّهًا. فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَعُوا(1)، وَ أَحْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ

تَقَهَّمُوا).

1. «عوا» از ریشه «وعی» بر وزن «سعی» به معنای نگاه داشتن و فهمیدن و

حفظ کردن است و چون به صیغه امر و فعل مضارع درآید، واو، از آن حذف

می شود.

[260]

آری امام(علیه السلام) هنگامی که حوادث تلخ آینده و ظلمات فتنه ها را

پیش بینی می کند راه نجات آن را نیز نشان می دهد و می فرماید: اگر سخنانی

را که من می گویم به خوبی بشنوید و حفظ کنید و دقیقاً در آن بیندیشید برای

نجات شما از شرّ اشرار و فتنه های فتنه جویان بسیار مؤثر است.

امام(علیه السلام) در اینجا وجود خود را به چراغی پرنور در میان امواج

ظلمت، تشبیه کرده و به مردم دستور می دهد به سوی این چراغ بیایند و در

حوزه پرتوافشانی آن قرار گیرند. نخست دستور می دهند سخنان را بشنوند و

نگهداری کنند. سپس فرمان می دهد که درباره آن تعمق نمایند و حقیقت آن را

درک کنند (و این است تفاوت مفهوم جمله «فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَعُوا» با جمله

«وَ أَحْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا» که یکی شنیدن و درك کردن و نگهداری

نمودن و دیگری دقت کردن و به عمق آن رسیدن را می گوید).

نکته

کنار رفتن از برابر امواج فتنه ها

گاه فتنه هایی در جوامع بشری بروز می کند که افراد با ایمان نه قادر بر دفع

آن هستند و نه توان تشکیل يك گروه مبارز را دارند و افرادی که مستقیماً در

برابر این فتنه ها قرار گیرند و خود را به آب و آتش بزنند، سرنوشتی جز

شکست و نابودی ندارند.

بهترین راه در چنین شرایطی، کنار رفتن از جلو سیلاب فتنه و در انتظار یافتن

فرصت مناسب برای قلع و قمع آن است. بدیهی است اقدامات نسنجیده، نتیجه ای

جز هدر دادن نیروها و از بین بردن فرصتهای آینده ندارد. فلسفه نهی از قیامها

در عصر امامان معصوم نیز همین است و این در واقع شاخه ای از شاخه های

تقیّه است؛ تقیّه ای که فلسفه اش حفظ نیروها برای استفاده از فرصت مناسب

است.

امام امیرالمؤمنین(علیه

السلام)با اینکه شجاع ترین فردامتواز مبارزان صف اوّل درمقابل دشمنان

اسلام بود در خطبه بالا به نکته دقیقی که گفته شد توجه می دهد و بر آن تأکید م

ی کند.

[261]

خطبه 188(1)

وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي الْوَصِيَّةِ بِأُمُورٍ

از خطبه های امام(علیه السلام) است که در آن مردم را به امور مهمی توصیه

می کند

خطبه در يك نگاه

در این خطبه، امام(علیه السلام) به سه نکته مهم اشاره می فرماید: نخست همه

مردم را به تقوا و پرهیزکاری و اجتناب از معصیت خداوند سفارش می کند و

نعمتهای الهی را به آنها یادآور می شود تا انگیزه ای باشد بر تقوا و اطاعت.

دیگر اینکه همگان را به یادآوری مرگ و انتقال از دنیا و چگونگی این انتقال
سفارش می کند، با تعبیراتی تکان دهنده که می تواند عامل دیگری بر اطاعت و
ترك گناه باشد.

1. سند خطبه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه تنها منبعی که برای این خطبه غیر از نهج البلاغه
ذکر کرده است، کتاب «الاعجاز و الایجاز» ثعالبی است و با توجه به اینکه (او
از معاصران سید رضی است و) روایت او تفاوت‌های متعددی با جملات
نهج البلاغه دارد، معلوم می شود آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه
گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، جلد 3، صفحه 17) البتّه محتوای خطبه به
گونه ای بلند است که صدور آن از غیر امام معصوم بسیار بعید می نماید.

[262]

در نکته سوم هشدار می دهد که روزها و شبها و ساعات عمر به سرعت
می گذرد، به پا خیزید و خانه آخرت خویش را آباد کنید.

بخش اول

أُوصِيكُمْ، أَيُّهَا النَّاسُ، بِتَقْوَى اللَّهِ وَكَثْرَةِ حَمْدِهِ عَلَى آيَاتِهِ إِلَيْكُمْ، وَنِعْمَائِهِ عَلَيْكُمْ، وَ
بَلَاءِهِ لَكُمْ. فَاكْمُ خَصَّكُمْ بِنِعْمَةٍ، وَتَدَارَكْكُمْ بِرَحْمَةٍ! أَعْوَرْتُمْ لَهُ فَسَتَرَكُمْ، وَتَعَرَّضْتُمْ

لَاخْذِهِ فَأَمَّهَلَكُمْ!

ترجمه

ای مردم شما را به تقوای الهی و شکر بسیار خداوند در برابر نعمتهای معنوی
و مادی که به شما بخشیده و در برابر آزمایشهایش (که سبب ترفیع مقام شما
می شود) سفارش می کنم. چه بسیار نعمتهایی که خداوند ویژه شما قرار داد و

شما را مشمول رحمت خاص خود گردانید، شما عیبهای خویش را آشکار کردید و او پوشاند، خود را در معرض مجاز آتش قرار دادید؛ اما او به شما مهلت داد.

شرح و تفسیر

توصیه به تقوا و شکر

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه همان گونه که قبلاً اشاره شد همه مخاطبان خود را به تقوا و حمد و سپاس الهی در برابر نعمتها دعوت می کند و می فرماید: «ای مردم شما را به تقوای الهی و شکر بسیار خداوند در برابر نعمتهای معنوی و مادی که به شما بخشیده و در برابر آزمایشهایش (که سبب ترفیع مقام شما می شود) سفارش می کنم»؛ (أوصيكم، أيها الناس، بتقوى الله و

كثرة حمدِهِ عَلَى آلائِهِ إِلَيْكُمْ، وَ نِعْمَائِهِ عَلَيْكُمْ، وَ بَلَاءِهِ (1)

1. «بلاء» گاه از ریشه «بلو» (ناقص واوی) و گاه از ریشه «بلی» (ناقص

یایی) آمده است. اولی ر

به معنای آزمایش و امتحان است؛ آزمایشهایی که گاه با وفور نعمت و کامیابیها

صورت می گیرد و گاه با سلب نعمتها و آفات، قرآن مجید می فرماید: «وَ

نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً»؛ ما شما را به وسیله بدیها و خوبیها آزمایش

می کنیم» (انبیاء، آیه 35).

و دومی در اصل به معنای کهنگی و فرسودگی است. سپس به معنای غم و

اندوه و حوادث ناگوار آمده است که انسان را فرسوده می کند. این واژه به

آزمایش نیز اطلاق شده، زیرا آن هم بر جسم و جان انسان سنگینی دارد.

[264]

لَدَيْكُمْ).

گرچه «آلاء» و «نعماء» در بسیاری از موارد به يك معنا که همان نعمت ها

است به کار می رود؛ ولی بعضی معتقدند که آلاء اشاره به نعمتهای معنوی و

نعماء اشاره به نعمتهای مادی است، مخصوصاً هنگامی که این دو واژه در کنار

هم قرار گیرند.

واژه «بلاء» گاه به معنای آزمایش و امتحان و گاه به معنای حوادث خیر یا شر

می آید و در جمله بالا به تناسب جمله های قبل از آن به معنای حوادث خیر

است. بعضی نیز گفته اند: مقصود حوادث دردناکی است که خداوند، انسان را

با آن آزمایش می کند و سبب ارتقای رتبه و فزونی پاداش او در درگاه خدا

می شود که از این نظر نعمت محسوب می گردد.

به هر حال این سخن امام(علیه السلام) شبیه همان چیزی است که علمای کلام

در بحث معرفه الله بر آن تکیه دارند و می گویند: انگیزه اصلی این بحث همان

مسئله شکر منعم است، زیرا انسان خود را غرق نعمتهایی می بیند و چون که

شکر بخشنده نعمت در فطرت آدمی نهفته است، به فکر بخشنده نعمت می افتد،

به سراغ او می رود تا او را بشناسد و همین امر می تواند سبب اطاعت او و

ترك عصیانش شود.

سپس امام(علیه السلام) به شرح بعضی از این نعمتها پرداخته، می فرماید: «چه

بسیار نعمتهایی که خداوند ویژه شما قرار داد و شما را مشمول رحمت خاص

خود گردانید، شما عیبهای خویش را آشکار کردید و او پوشاند، و خود را در

معرض مجاز آتش قرار دادید؛ اما او به

[265]

شما مهلت داد؛ (فَكَمْ خَصَّكُمْ بِنِعْمَةٍ، وَ تَدَارَكُكُمْ بِرَحْمَةٍ! أَعْوَرْتُمْ(1) لَهُ فَسْتَرَكُمُ، وَ

تَعَرَّضْتُمْ لِأَخْذِهِ(2) فَأَمَهَلَكُمُ!).

امام(علیه السلام) در این بخش نخست اشاره به نعمتها و رحمتهایی می کند که

اختصاص به این امت دارد؛ مانند خاتمیت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و

بهترین امت بودن و عدم نزول بلا بر امت، تا هنگامی که پیامبر در میان

آنهاست یا مشغول استغفارند. و بعد از آن به مسئله پرده پوشی پروردگار در

مقابل پرده دری افراد گنهکار، همچنین دادن فرصت کافی برای توبه و بازگشت

به سوی خود و عدم تعجیل در مجازات آنها می پردازد که هر يك از آنها نعمتی

بسیار بزرگ است.

1. «اعورتم» از ریشه «عار» به معنای عیب گرفته شده و به هر چیزی که

اظهار آن عیب شمرده می شود، عورت اطلاق می کنند و هنگامی که به باب

افعال برود (مانند جمله بالا) به معنای اظهار عیب است.

2. «اخذ» در اصل به معنای گرفتن است و چون برای مجازات کردن قبلا

مجرم را دستگیر می کنند این واژه به معنای مجازات نیز به کار می رود.

[266]

[267]

بخش دوم

وَ أَوْصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ إِقْلَالِ الْعَقْلَةِ عَنْهُ. وَ كَيْفَ غَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ، وَ طَمَعُكُمْ فِيمَنْ لَيْسَ يُمَهِّلُكُمْ! فَكَفَى وَاعِظًا بِمَوْتِي عَايِنْتُمُوهُمْ، حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ، وَ أَنْزَلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ، فَكَأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا لِلدُّنْيَا عُمَّارًا، وَ كَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَنْزَلْ لَهُمْ دَارًا. أَوْحَشُوا مَا كَانُوا يُوطِئُونَ، وَ أَوْطُوا مَا كَانُوا يُوحِشُونَ، وَ اسْتَعَلُّوا بِمَا فَارَقُوا، وَ أَضَاعُوا مَا إِلَيْهِ انْتَقَلُوا. لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ انْتِقَالَ، وَ لَا فِي حَسَنٍ يَسْتَطِيعُونَ ازْدِيَادًا. أَنْسُوا بِالْدُّنْيَا فَعَرَّثَهُمْ، وَ وَتَفُوا بِهَا فَصَرَعَتْهُمْ.

ترجمه

شما را به یادآوری مرگ و کاستن غفلت از آن توصیه می‌کنم. چگونه غافل می‌شوید از چیزی که او از شما غافل نمی‌شود؟ چگونه طمع می‌ورزید در کسی (اشاره به فرشته مرگ است) که به شما مهلت نمی‌دهد؟! بهترین واعظ و اندرزدهنده برای شما مردگانی هستند که با چشم خود آنها را می‌بینید که آنها را به سوی قبرهایشان می‌برند بی آنکه اختیاری از خود داشته باشند و در میان

قبر می گذارند بی آن که بخواهند! (چنان از دنیا بیگانه می شوند که گویی هرگز به عمران آن نپرداختند و چنان به آخرت می پیوندند که گویی همیشه وطنشان بوده است!) (آری) از آنجا که وطنشان بود وحشت و دوری می کنند و آنجا را که از آن وحشت داشتند وطن می گزینند. آنها در دنیا به چیزی مشغول شدند که (سرانجام) از آن جدا گشتند، و جایی که به آن منتقل گشتند. (سرای آخرت) را تباه کردند، نه قدرت دارند از عمل زشتی که انجام داده اند کنار روند و نه می توانند بر کارهای

[268]

نیک خود چیزی بیفزایند، آنها به دنیا انس گرفتند و فرییشان داد و به آن اعتماد کردند و بر زمینشان زد!

شرح و تفسیر

بهترین واعظ!

امام در این بخش از خطبه به نکته مهمی اشاره می کند که می تواند انگیزه نیرومندی برای تقوا که در بخش گذشته آمد، بوده باشد و آن ذکر مرگ است؛ نخست به بیان سفارشی کلی درباره مرگ پرداخته، چنین می فرماید: «شما را به یادآوری مرگ و کاستن غفلت از آن توصیه می کنم. چگونه غافل می شوید از چیزی که او از شما غافل نمی شود؟! و چگونه طمع می ورزید در کسی که (اشاره به فرشته مرگ است) به شما مهلت نمی دهد!»؛ (وَ أُوصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ

وَ إِقْلَالِ الْعَقْلِ عَنْهُ. وَ كَيْفَ غَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ، وَ طَمَعْتُمْ فِي مَنْ لَيْسَ

يُمَهَّلُكُمْ!).

آری! هیچ عقلی اجازه نمی دهد انسان از حادثه ای که به هر حال در انتظار اوست، غافل بماند و از چیزی که راه گریزی ندارد امید واهی فرار ببندد، عاقل کسی است که این واقعیت را بپذیرد که مرگ سرنوشت حتمی همه انسانها، بلکه همه موجودات است و به گفته شاعر که اشاره به قبر خویش می کند:

هر که باشی و به هر جا برسی *** آخرین منزل هستی این است

سپس امام(علیه السلام) به شرح دقیق و تکان دهنده ای از لحظات مرگ و

حوادث آن در ضمن 12 جمله کوتاه و پرمعنا می پردازد:

نخست می فرماید: «بهترین واعظ و اندرزدهنده برای شما مردگانی هستند که با

چشم خود آنها را می بینید که آنها را به سوی قبرهایشان می برند بی آنکه

اختیاری از خود داشته باشند و در میان قبر می گذارند بی آن که بخواهند!»;

(فَكَفَىٰ وَاِعْظَا بِمَوْتِي)

[269]

عَايِنْتُمُوهُمْ، حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ، وَ أُنْزِلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ).

آری! آنها بر دوش مردم سوارند و به سوی منزلگاه ابدی خویش پیش می روند

بی آنکه از خود اختیاری داشته باشند و آنان را در حفره قبر وارد می کنند

بی آنکه بخواهد.

سپس با بیان دو وصف دیگر، سرنوشت آنها را روشن تر می سازد و

می فرماید: «چنان از دنیا بیگانه می شوند که گویی هرگز به عمران آن

نپرداخته اند و (چنان به آخرت می پیوندند که گویی همیشه وطنشان بوده

است!)؛ «(فَكَأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا لِلدُّنْيَا عُمَّارًا(1)، وَ كَأَنَّ الْأَخْرَةَ لَمْ تَزَلْ لَهُمْ دَارًا).

اشاره به اینکه همه چیز در يك لحظه تمام می شود و به قدری از دنیا فاصله

می گیرند که گویی هرگز در آن نمی زیستند و چنان به آخرت نزدیک می شوند

که گویی از ازل در آنجا می زیستند.

در ادامه می افزاید: «از آنجایی که وطنشان بود وحشت و دوری می کنند و

آنجا را که از آن وحشت داشتند به عنوان وطن بر می گزینند؛ (أَوْحَشُوا مَا

كَانُوا يُوطِنُونَ، وَ أَوْطِنُوا مَا كَانُوا يُوحِشُونَ).

آری! هنگامی که از کنار قبرستانهای خاموش عبور می کردند، از دیدن منظره

قبرستان در وحشت فرو می رفتند و روی از آن بر می گرداندند، به ویژه اگر

هنگام شب عبورشان به قبرستان می افتاد؛ ولی اکنون آنجا وطن آنها شده است

و اگر آنها را با این حال به خانه و کاشانه شان بازگردانند هم مردم از آنها

وحشت می کنند و هم آنها — اگر درك و شعوری می داشتند — از مردم وحشت

می کردند.

از سوی دیگر مشکل مهم آنها این است که سرای آخرت را آباد نکردند و هر چه نیرو داشتند بر سر عمران سرای دنیا گذاشتند همان گونه که امام (علیه السلام) در ادامه سخن می فرماید: «آنها در دنیا به چیزی مشغول شدند که (سرانجام) از آن جدا گشتند، و جایی

1. «عمّار» جمع «عامر» از ریشه «عماره» و «عُمران» به معنای آبادکردن گرفته شده و عمّار به معنای آبادکنندگان است.

[270]

که به آن منتقل گشتند (سرای آخرت) را تباه کردند؛ (وَاشْتَغَلُوا بِمَا فَارَقُوا، وَ أَضَاعُوا مَا إِلَيْهِ انْتَقَلُوا).

از آن بدتر که راه جبران بسته است، آن گونه که امام به دنبال این سخن می فرماید: «نه قدرت دارند از عمل زشتی که انجام داده اند کنار روند و نه می توانند بر کارهای نیک خود چیزی بیفزایند؛ (لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ انْتِقَالَ، وَ لَا فِي حَسَنٍ يَسْتَطِيعُونَ ازْدِيَادًا).

آیا میوه ای که از درخت جدا شد خواه رسیده باشد یا کال، ممکن است به شاخه ها بازگردد و راه خود را ادامه دهد؟ آیا فرزندی که از مادر متولد می شود خواه جنین کامل باشد یا ناقص، امکان دارد به رحم مادر بازگردد و به تکامل خویش ادامه دهد؟ هرگز. آری راهیان دیار آخرت نیز چنین اند، امکان بازگشتی به دنیا ندارند و به همین دلیل، پرونده اعمال آنها برای همیشه بسته می شود؛ نه خطایی را می توانند جبران کنند و نه حسنه ای بر حسنات بیفزایند و بزرگ ترین مصیبت برای دنیاپرستان گنهکار و آلوده همین مصیبت است و گرنه مردن اگر توأم با اعمال صالح باشد نه تنها مصیبت نیست، بلکه سعادت است و رحمت؛ شکستن قفس و آزاد شدن مرغ روح انسان و پرواز آن در فضای عالم بالا. به همین دلیل مولای متقیان علی (علیه السلام) هنگامی که ضربه اشقی الاولین و الآخرین، عبدالرحمن بن ملجم بر فرق مبارکش وارد شد، فرمود: «فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ؛ به خدای کعبه رستگار شدم».

در جمله آخر این فقره به بیان دلیل این ناکامی و تیره روزی می پردازد، می فرماید: (اینها به موجب آن بود که) «آنها به دنیا انس گرفتند و فریبشان داد

و به آن اعتماد کردند و بر زمینشان زد» (أَسُوا بِالدُّنْيَا فَعَرَّوهُمْ، وَ تَفُوا بِهَا

فَصَرَ عَثْمُ (1)).

آری اعتماد بر دنیا همچون اعتماد بر سراب است که انسان را در بیابان

سوزانی به

1. «صرعت» از ریشه «صرع» بر وزن «فرع» به معنای بر خاک افکندن

گرفته شده است.

[271]

دنبال خود می کشد و تشنه تر می کند و سرانجام امید او را به یأس مبدل

می سازد و یا همچون اعتماد بر دیواری شکسته است که به زودی فرو

می ریزد و انسان زیر آوار آن می ماند.

نکته

مرگ را فراموش نکنید

نه تنها امیرمؤمنان که همه معلمان اخلاق و هادیان راه نجات، و از همه بالاتر قرآن مجید برای بیدار کردن خفتگان بر مسئله مرگ و پایان زندگی تکیه می کنند و بارها یادآور می شوند که این زندگی جاودان نیست و به سرعت زوال می یابد؛ کودکان دیروز جوانان امروز و جوانان امروز پیران فردا هستند و پیران فردا همچون برگ خزان با تندباد اجل فرو می ریزند و به صفوف گذشتگان می پیوندند.

توجه به این حقیقت راستی عبرت انگیز و بیدارگر است؛ بسیاری از مردم در عمل آن چنان هستند که گویی زندگی جاوید دارند، حال آنکه به حیات خود تا يك ساعت دیگر اطمینان ندارند. توجه به این نکته کافی است که انسان را از مرکب غرور پیاده کند و چشمان او را بر حقایق بگشاید و راه را به انسان نشان دهد. یاد مرگ و پایان زندگی هنگامی اثر بخش تر می شود که انسان در حوادثی که

هنگام مردن رخ می دهد کاملاً دقت ورزد و اموری را که مولای ما

امیرمؤمنان در خطبه بالا انگشت بر آن نهاده بررسی کند، جدا شدن از

عزیزان، فاصله گرفتن از ثروتها، کاخها و مقامها، بیگانه شدن از همه دوستان و فرود آمدن در وادی خاموشان و پنهان شدن زیر توده های خاک تیره و از همه مهم تر بسته شدن پرونده زندگی و عدم امکان جبران خطاهای گذشته، همه اینها به راستی بهترین واعظ و اندرزگوست.

[272]

به همین دلیل در حدیث معروف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم:

«إِنَّ أَكْبَرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَ أَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا ; با هوش ترین مؤمنان کسی است که بیش از همه به یاد مرگ باشد و بیش از همه آماده آن باشد». (1)

در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: از آن حضرت پرسیدند: «هَلْ يَحْتَسِرُ مَعَ الشُّهَدَاءِ أَحَدٌ ; آیا احدی از غیر شهیدان با شهدا محشور می شود؟» فرمود: «نَعَمْ مَنْ يَذْكَرُ الْمَوْتَ فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ عِشْرِينَ مَرَّةً ; آری کسی که در شبانه روز، بیست بار به یاد مرگ بیفتد (و خود را با اعمال صالح و توبه از گناه آماده سازد)». (2)

این بحث را با حدیث عبرت انگیز دیگری از امیرمؤمنان علی(علیه السلام)
پایان می دهیم که می فرماید: «انسان هنگامی که در آخرین روز دنیا و نخستین
روز آخرت قرار گیرد اموال و فرزندان و اعمال او در برابرش مجسم
می شوند؛ نخست به اموالش می نگرند و می گوید: به خدا قسم من در
جمع آوری تو حریص و بخیل بودم، حال بگو : سهم من نزد تو چیست؟
می گوید: فقط به اندازه کفنت از من برگیر و با خود ببر! سپس رو به
فرزندانش می کند و می گوید: من شما را دوست می داشتم و از هر جهت شما
را حمایت می کردم. بهره من نزد شما چیست؟ می گویند: همین اندازه که ما تو
را به سوی قبر می بریم و در زیر خاک ها پنهان می سازیم! سپس متوجه
عملش می شود و به آن می گوید: به خدا سوگند! من نسبت به تو (اعمال)
بی رغبت بودم و تو بر من سنگین بودی، اکنون من چه بهره ای نزد تو دارم!
می گوید: من در قبر و قیامت با توام». (3)(4)

2. محجة البيضاء، جلد 8، صفحه 240.

3. الكافي، جلد 3، صفحه 231، حديث 1.

4. در جلد سوم اين كتاب (پيام امام اميرالمؤمنين)، صفحه 431 به بعد و در

جلد چهارم، صفحه 583 به بعد توضيحات بيشتري را در اين زمينه مي خوانيد.

[273]

بخش سوّم

فَسَابِقُوا — رَحِمَكُمُ اللهُ — إِلَى مَنَازِلِكُمُ الَّتِي أَمَرْتُمْ أَنْ تَعْمُرُوهَا، وَ الَّتِي رَغِبْتُمْ فِيهَا،

وَ دُعِيتُمْ إِلَيْهَا. وَ اسْتَتِمُوا نِعَمَ اللهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ الْمَجَانِبَةَ لِمَعْصِيَتِهِ،

فَإِنَّ غَدَاً مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ. مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ، وَ أَسْرَعَ الْأَيَّامِ فِي الشَّهْرِ،

وَ أَسْرَعَ الشُّهُورِ فِي السَّنَةِ، وَ أَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمُرِ!

ترجمه

شما — خدایتان رحمت کند — به سوی منازلی که مأمور عمران آنها هستید و به آن ترغیب و دعوت شده اید، بشتابید. نعمتهای خدا را با صبر و استقامت و دوری از معصیت بر خویش کامل کنید، زیرا فردا به امروز نزدیک است، و چقدر ساعات در روز با شتاب و سرعت می گذرد و روزها در ماه و ماهها در سال و سالها در عمر!

شرح و تفسیر

راه نجات

امام(علیه السلام) در ادامه بخش پیشین خطبه که از مرگ و پایان زندگی و انتقال سریع به جهان آخرت و تأسّف از کوتاهی ها و تقصیرها سخن می گفت، در این بخش پایانی خطبه راه نجات را نشان می دهد و می فرماید: «(اکنون که چنین است) شما — خدایتان رحمت کند — به سوی منازلی که مأمور عمران آنها

هستید و به آن ترغیب و دعوت شده اید، بشتابید؛ (فَسَابِقُوا — رَحِمَكُمُ اللَّهُ — إِلَى

مَنَازِلِكُمْ الَّتِي أَمَرْتُمْ أَنْ تَعْمُرُوهَا، وَ الَّتِي

[274]

رَغِبْتُمْ فِيهَا، وَ دُعِيتُمْ إِلَيْهَا).

به یقین منظور از منازل، منازل آخرت است که هم در آیات و روایات، دستور

به عمران و آباد ساختن آن داده شده و هم ترغیب و دعوت به سوی آن شده

است، چنان که قرآن مجید می گوید: «(وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ

عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُنْتَقِينَ)؛ و شتاب کنید برای رسیدن به

آمرزش پروردگارتان و بهشتی که به وسعت آسمانها و زمین است و برای

پرهیزگاران آماده شده است». (1)

در جای دیگر می فرماید: «(وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛ و خداوند به سرای صلح و سلامت دعوت می کند و هر کس

را بخواهد و شایسته و لایق ببیند به راه راست هدایت می نماید». (2) در سوره

بقره می فرماید: «**وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ**»؛ و خدا دعوت به بهشت

و آمرزش طبق فرمان خود می کند». (3)

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن به یکی دیگر از برنامه های راه نجات اشاره کرده، می فرماید: «نعمت های خدا را با صبر و استقامت و دوری از معصیت بر خویش کامل کنید»؛ **(وَاسْتَمْتُمُوا نِعْمَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ الْمُجَانَبَةِ لِمَعْصِيَتِهِ).**

این سخن می تواند اشاره به تکمیل نعمت های مادی دنیا باشد و یا تکمیل این نعمتها با افزودن نعمتهای گرانبهای پروردگار در قیامت، زیرا صبر بر طاعت و دوری از معصیت به مقتضای **(لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ)** (4) سبب فزونی نعمتهای مادی و معنوی، دنیوی و اخروی است و می دانیم شکر حقیقی آن است که انسان نعمتهای خدا را در مسیر طاعت به کار گیرد و هرگز از آنها در جهت نافرمانی گناه، بهره نبرد.

2. یونس، آیه 25.

3. بقره، آیه 221.

4. ابراهیم، آیه 7.

[275]

در حدیثی از حضرت (علی(علیه السلام)) می خوانیم: «أَقْلُ مَا يَلْزِمُكُمْ اللَّهُ أَنْ لَا

تَسْتَعِينُوا بِنِعْمَتِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ ; کمترین چیزی که برای خدا بر شما لازم است

این است که از نعمت های او برای انجام گناه کمک نگیرید». (1)

در پایان به صورت ذکر دلیل برای آنچه قبلاً گفته شد، چنین می فرماید: «زیرا

فردا به امروز نزدیک است، و چقدر ساعات در روز با شتاب و سرعت

می گذرد و روزها در ماه و ماه در سال و سال در ها در عمر»؛ (فَإِنَّ غَدًا مِنْ

الْيَوْمِ قَرِيبٌ. مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ، وَ أَسْرَعَ الْأَيَّامِ فِي الشَّهْرِ، وَ أَسْرَعَ

الشُّهُورِ فِي السَّنَةِ، وَ أَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمُرِ! (2)).

منظور از «غد» در عبارت بالا یا روز مرگ است، چنان که شاعر می گوید:

عَلَى الْمَوْتِ إِعْدَادُ النَّفْسِ وَ لَا أَرَى *** بَعِيداً غَدًا مَا أَقْرَبَ الْيَوْمَ مِنْ غَدٍ

«من مرگ را سبب آمادگی نفوس انسان می بینم و فردای مرگ را دور

نمی بینم چه نزدیک است امروز به فردا»

یا اینکه منظور فردای قیامت است، آن گونه که در خطبه 28 آمده است: «أَلَا وَ

إِنَّ الْيَوْمَ الْمِضْمَارُ وَ غَدًا السَّبَّاقُ؛ بدانید امروز روز تمرین است و فردای قیامت

روز مسابقه».

ولی با توجه به اینکه بخش مهمی از این خطبه درباره مرگ و پایان زندگی و

بسته شدن پرونده اعمال، سخن می گوید در اینجا مناسب همان معنای اول است

و جمله های ذیل که درباره سرعت گذشت روزها و ماهها و سالها و عمر سخن

می گوید، شاهد دیگری

2. «عُمُر»، بر وزن «دهل» و «عمر» بر وزن «ظهر» هر دو به يك معناست;

یعنی مدت زندگانی است و بعضی گفته اند : «عُمُر» به چهل سال اوّل گفته

می شود و «عُمُر» به تمام عمر یا قسمت دوم آن اطلاق می گردد.

[276]

بر این معناست.

جالب اینکه امام برای نشان دادن شتاب گذشت عمر از اجزای کوچک آن آغاز کرده; نخست عبور سریع ساعتها در روز را بیان دارد. می رود، سپس گذشت روزها در ماه و ماه ها در سال و سالها در عمر، تا این گذشت سریع کاملاً مفهوم گردد و راستی چنین است. بسیاری از پیران در برابر این سؤال که عمرتان چگونه گذشت؟ می گویند : به سرعت برق و با يك چشم بر هم زدن، گویی دیروز بود که با کودکان در کوچه ها بازی می کردیم و با جوانان می گفتیم و می خندیدیم، ناگهان در آینه دیدیم برف پیری بر سر و صورت ما نشسته است، اندام سست شده و تاب و توان از اعضا رفته، قامت خمیده و نفسها به شماره افتاده است.

مجموع این خطبه مخصوصاً بخش آخر آن هشدار بسیار مؤثری است برای

بیدار کردن عقلهای خفته. ابن ابی الحدید در یکی از سخنان خود در پایان این

خطبه چنین می گوید: «كَلَامٌ شَرِيفٌ وَجِيزٌ بِالْعُفَى فِي مَعْنَاهُ وَ الْفَصْلُ كُلُّهُ نَادِرٌ لَا

نَظِيرَ لَهُ» ; این سخن پر ارزش فشرده گویایی است و همه این فصل کم نظیر،

بلکه بی مانند است». (1)

1. شرح ابن ابی الحدید، جلد 13، صفحه 100.

[277]

خطبه 189 (1)

وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي الْإِيمَانِ وَوُجُوبِ الْهَجْرَةِ

از کلمات امام(علیه السلام) است که درباره اقسام ایمان و وجوب هجرت، سخن می گوید.

خطبه در يك نگاه

این خطبه که در عین کوتاهی، بسیار پرمحتوا و مشتمل بر چهار بخش است: در بخش اول، امام(علیه السلام) درباره اقسام ایمان (ایمان پایدار و ناپایدار) سخن می گوید و در بخش دوم از حقیقت مفهوم مهاجرت در اسلام پرده بر

می دارد و آن را برنامه ای دائم و مستمر معرفی می نماید و در بخش سوم به

مشکل بودن فهم برخی از احادیث معصومین یا عدم

1. سند خطبه:

این خطبه را افزون بر سید رضی، جمعی از بزرگانی که قبل از او می زیسته اند یا بعد از او دیده به جهان گشوده اند در کتب خود، نقل کرده اند.

مرحوم محمد بن حسن صفار متوفای سال 290 هجری در کتاب بصائر الدرجات و مرحوم صدوق متوفای سال 381 هجری در کتاب عیون الاخبار و کتاب خصال، در هر کدام قسمتی از خطبه را آورده است و همچنین در غررالحکم آمدی متوفای 550 هجری و ثعالبی در کتاب الایجاز و الاعجاز آن را با مختصر تفاوتی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد 3، صفحه

(19).

قدرت بر تحمل مفهوم آن اشاره می کند و سرانجام در بخش چهارم به گستردگی دانش خود اشاره می فرماید و از مردم دعوت می کند که هر چه می خواهند از وی بپرسند، پیش از آن که حضرتش را از دست بدهند.

[279]

بخش اول

فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقِرًّا فِي الْقُلُوبِ، وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ
وَ الصُّدُورِ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ. فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقِفُوهُ حَتَّى يَحْضُرَهُ
الْمَوْتُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبِرَاءَةِ.

ترجمه

بعضی از ایمانها ثابت و استوار در دلهاست و بعضی دیگر ناپایدار و عاریتی است در میان قلبها و سینه ها تا سرآمدی معلوم، هر گاه خواستید از کسی بیزاری جوید مهلت دهید تا زمان مرگش فرا رسد که آن هنگام (اگر از گناهانش توبه نکرد و تزلزل پیدا کرد) زمان بیزاری جستن است.

شرح و تفسیر

ایمان های پایدار و ناپایدار

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، امام(علیه السلام) در بخش اول این خطبه، اشاره به اقسام ایمانهای ثابت و غیر ثابت می کند و می فرماید: «بعضی از ایمانها ثابت و استوار در دلهاست و بعضی دیگر ناپایدار و عاریتی در میان قلبها و سینه ها تا سرآمدی معلوم است»؛ (فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ، وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ).

تقسیم ایمان به ثابت و مستقر و متزلزل و ناپایدار و به بیان دیگر عاریتی، چیزی است که در احادیث اسلامی به آن اشاره شده است.

[280]

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه (وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ

نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ) (1) این چنین می خوانیم: «فَالْمُسْتَقَرُّ الْإِيمَانُ الثَّابِتُ

وَ الْمُسْتَوْدَعُ الْمُعَارُ؛ مستقر به معنای ایمان ثابت است و مستودع ایمان عاریتی

است». (2)

در حدیث دیگری از امام ابوالحسن در تفسیر همان آیه آمده است: «مَا كَانَ مِنْ

الْإِيمَانِ الْمُسْتَقَرُّ فَمُسْتَقَرٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَدَاً وَ مَا كَانَ مُسْتَوْدَعًا سَلَبَهُ اللَّهُ قَبْلَ

الْمَمَاتِ؛ ایمانی که مستقر باشد تا ابد ادامه خواهد یافت و اما ایمان عاریتی،

خداوند آن را قبل از ممات می گیرد». (3)

گرچه در تفسیر آیه فوق نظرات مختلفی داده شده است، از جمله این که منظور از مستقر آنهایی هستند که از قرارگاه رحم به دنیا گام نهادند و مستودع آنهایی هستند که هنوز در رحم مادرانند؛ ولی مانعی ندارد که يك آیه دارای چند تفسیر باشد.

به هر حال اگر انسان دارای نفس مطمئنه شود و ایمان در اعماقش نفوذ کند، ایمان او مستقر است و با دگرگونی ها شرایط و تهدیدها و تطمیع ها متزلزل نمی شود؛ ولی اگر راسخ نباشد، زوال آن در برابر زر و زور کاملاً ممکن است.

عوامل تزلزل ایمان متعدد است؛ عدم آگاهی از دلایل محکم و هواپرستیها و ضعف نفس و آلودگی به گناهان بزرگ. هر يك از اینها اموری هستند که ممکن است در پایان عمر ایمان انسان را متزلزل سازند و سرانجام آدمی بی ایمان از دنیا برود.

تعبیر به (عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ الصُّدُورِ) کنایه از این است که ایمان هنوز در قلب و روح آدمی نفوذ نکرده و به همین دلیل استقرار نیافته است. درست مانند

انسانی که به کنار دیوار خانه ای می رسد و وارد آن نمی شود. به یقین چنین شخصی استقراری ندارد.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن مردم را از بیزاری جستن از افراد

پیش از پایان

1. انعام، آیه 98.

2. میزان الحکمة، جلد 1، صفحه 265، حدیث 1350.

3. تفسیر نور الثقلین، جلد 1، صفحه 751، حدیث 207.

[281]

عمرشان بر حذر می دارد؛ زیرا سرنوشت انسان ها در پایان عمرشان روشن می شود. حضرت می فرماید: «هر گاه خواستید از کسی بیزاری بجوئید مهلت دهید تا زمان مرگش فرا رسد که آن هنگام (اگر از گناهانش توبه نکرد و تزلزل ایمان یافت آن زمان) بیزاری جستن است»؛ (فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقِفُوهُ

حَتَّى يَحْضُرَهُ الْمَوْتُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبَرَاءَةِ).

به این ترتیب درباره هیچ کس حکم قطعی نمی توان کرد؛ نه افراد با ایمان و نه افراد بی ایمان، زیرا ممکن است در پایان راه بر اثر عوامل مختلفی برگردد و اگر حکمی بشود حکم موقت و مرحله ای است.

نکته ها

عوامل پایداری ایمان

در بخش نخستین این خطبه که در بالا آمد، امام(علیه السلام) اشاره ای بر معنا بر تقسیم ایمان به دو قسم پایدار و ناپایدار فرمود. اکنون سؤال در این است که چه اموری سبب ثبات یا تزلزل ایمان می شود؟

پاسخ این سؤال اجمالاً معلوم است، زیرا گناهان سنگین و بی توجهی به وظایف شرعی، به یقین از اسباب تزلزل ایمان و سوء خاتمه است؛ ولی در آیات و روایات روی موارد خاصی تکیه شده است، از جمله:

همنشینی با بدان و منافقان؛ در آیه 28 و 29 سوره فرقان می خوانیم که بعضی

از دوزخیان در قیامت از داشتن دوستان بد اظهار تأسف می کنند و می گویند :

«يَا وَيْلَتَا لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي»؛ ای

وای بر من کاش فلان کس را دوست خود انتخاب نکرده بودم، او مرا از ذکر

حق گمراه ساخت بعد از آن که یاد حق به سراغ من آمده بود.».

[282]

در آیه 56 و 57 سوره صافات از قول بعضی از بهشتیان می خوانیم که از

فراز بهشت نگاهی به دوزخ می افکند و به دوست گمراه دوزخیش می گوید:

«تَاللَّهِ إِن كِدْتَ لَتُرْدِين * وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ»؛ به خدا سوگند!

نزدیک بود مرا نیز به هلاکت بکشانی و اگر نعمت پروردگارم نبود من نیز از

احضارشندگان در دوزخ بودم.».

در حدیثی نیز از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم که از آن حضرت پرسیدند

چه چیز ایمان را در انسان ثابت و راسخ می کند؟ در پاسخ فرمود: «الَّذِي يَثْبُتُهُ

فِيهِ الْوَرَعُ، وَ الَّذِي يُخْرِجُهُ مِنْهُ الطَّمَعُ؛ ورع و تقوا ایمان را در انسان تثبیت

می کند و طمع آن را بیرون می سازد». (1)

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مَنْ كَانَ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا فَانْتَبَتْ لَهُ

الشَّهَادَةُ بِالنَّجَاةِ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا فَإِنَّمَا ذَلِكَ مُسْتَوْدَعٌ؛ کسی که

رفتارش با گفتارش هماهنگ است به نجات او گواهی ده، و آن کس که موافق

نیست ایمانش عاریتی است (و بر باد می رود)». (2)

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز به «کمیل» راه پایدار بودن را نشان داد و

فرمود: «يَا كَمِيلُ! إِنَّمَا تَسْتَحِقُّ أَنْ تَكُونَ مُسْتَقْرَأً إِذَا لَزِمْتَ الْجَادَّةَ الْوَاضِحَةَ الَّتِي لَا

تُخْرِجُكَ إِلَى عَوْجٍ وَ لَا تَزِيلُكَ عَنْ مَنَهْجٍ مَا حَمَلْنَاكَ عَلَيْهِ وَ هَدَيْنَاكَ إِلَيْهِ؛ ای کمیل!

تنها در صورتی مستحق ثبات ایمان هستی که از جاده روشنی که تو را به کژی

نمی برد حرکت کنی و از روشی که به تو آموخته ایم و به سوی آن هدایت

شده ای، جدا نشوی». (3)

البته عوامل ثبات و تزلزل ایمان منحصر به آنچه گفته شد نیست؛ ولی بخش

مهمی را می توان در عوامل فوق جستجو کرد.

1. ميزان الحكمة، جلد 1، حديث 1359.

2. الكافي، جلد 2، صفحه 420.

3. بحار الانوار، جلد 74، صفحه 272.

[283]

بخش دوم

وَالْهَجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَى حَدِّهَا الْأَوَّلِ. مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِيرٍ

الْأُمَّةِ وَ مَعْلِيهَا. لَا يَقَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ. فَمَنْ

عَرَفَهَا وَ أَقْرَبَهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ. وَ لَا يَقَعُ اسْمُ الْأَسْتِضْعَافِ عَلَى مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ

فَسَمِعَتْهَا أَدْنَاهُ وَ عَاَهَا قَلْبُهُ.

إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِالْإِيمَانِ، وَ لَا

يَعِي حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ، وَ أَحْلَامٌ رَزِينَةٌ.

أَيُّهَا النَّاسُ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ،

قَبْلَ أَنْ تَشْعَرَ بِرَجْلِهَا فَنِنَّةٌ تَطُّ فِي خِطَامِهَا، وَ تَذْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا.

ترجمه

هجرت بر همان وضع نخستین خود باقی است! خداوند به کسانی که در روی زمین زندگی می کنند; خواه ایمانشان را پنهان نمایند یا آشکار سازند نیازی ندارد. (و اگر دستور به هجرت داده به مصلحت اهل ایمان است که بتوانند در برابر دشمن قوی شوند) و نام هجرت بر کسی اطلاق نمی شود مگر اینکه حجت خدا را بر روی زمین بشناسد. آنها که حجت خدا را بشناسند و به او ایمان آورند مهاجرند (هر چند ظاهراً سفری نکرده باشند) و نام مستضعف بر کسی که حجت به او رسیده و گوشش آن را شنیده و قلبش آن را حفظ کرده نهاده نمی شود. (بدانید) شناخت موقعیت ما کاری است بس دشوار که جز بنده مؤمنی

که خداوند قلبش را به وسیله ایمان آزموده است آن را پذیرا نمی شود و احادیث

ما

[284]

را جز سینه ها و افکار امین و عقلهای وزین درك نمی کنند.

ای مردم! از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا از دست دهید، زیرا من به

راههای آسمان از راه های زمین آشناترم! (آری بپرسید) پیش از آنکه فتنه و

فساد سرزمین شما را همچون شتر لجام گسیخته لگد مال کند (و سایه شوم خود

را همه جا بگستراند) و عقلهای مردم را بر باید.

شرح و تفسیر

هر چه می خواهید بپرسید

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه به سه نکته مهم اشاره می فرماید:

نخست تفسیر روشنی از مسئله هجرت دارد. می دانیم در آغاز دعوت

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مدینه، نشانه ایمان، هجرت بود؛ یعنی کسانی که در مناطق دیگر از جمله مکه ایمان پیدا می کردند باید به حضور پیامبر(صلی الله علیه وآله) بشتابند؛ هم تعالیم اسلام را فرا گیرند و هم جمعیت مؤمنان را با حضور خود تقویت کنند؛ ولی بعد از سیطره اسلام بر جزیره العرب، هجرت ظاهراً مفهوم خود را از دست داد. دیگر لزومی نداشت کسانی که در مناطق دیگر ایمان پیدا کرده اند به حضور پیامبر(صلی الله علیه وآله) بشتابند؛ ولی هجرت به مفهوم دیگری که در واقع روح همان هجرت نخستین است، پایدار ماند.

امام(علیه السلام) اشاره به این معنای هجرت می کند و می فرماید: «هجرت بر همان وضع نخستین خود باقی است. خداوند به کسانی که در روی زمین زندگی می کنند؛ خواه ایمانشان را پنهان نمایند یا آشکار سازند نیازی ندارد (و اگر دستور به هجرت داده به مصلحت اهل ایمان است که بتوانند از این طریق در مقابل دشمن قوی شوند)»؛ (وَالْهَجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَى حَدِّهَا الْأَوَّلِ. مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ

الْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِرٍّ (1)

1. «مستسر» از ریشه «سر» گرفته شده و به معنای کسی است که در پی اخفا

کردن چیزی است.

[285]

الْأُمَّةُ وَ الْمُعَلَّنَاتُ. (1)

«أُمَّة» (به کسر همزه) در عبارت بالا به معنای حالت است و در اینجا به ایمان

اشاره دارد؛ یعنی کسی که ایمان خود را پنهان سازد؛ ولی بعضی أمة (با ضم

همزه) خوانده اند که بر طبق آن معنا جمله این می شود: آن افرادی از امت

اسلامی که ایمان خود را پنهان سازند و آن افرادی که ایمان خود را آشکار

نمایند.

سپس امام (علیه السلام) بعد از این بیان اجمالی به شرح معنای هجرت در کلامی

شفاف می پردازد و می فرماید: «نام هجرت بر کسی اطلاق نمی شود مگر

اینکه حجّت خدا بر روی زمین را بشناسد. آنها که حجّت خدا را بشناسند و به او

ایمان آورند مهاجرند، (هر چند ظاهراً سفری نکرده باشند) و نام مستضعف بر

کسی که حجت به او رسیده و گوشش آن را شنیده و قلبش آن را حفظ کرده

نهاده نمی شود»؛ (لا يَقَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ. فَمَنْ

عَرَفَهَا وَ أَقْرَبَهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ. وَ لَا يَقَعُ اسْمُ الْأَسْتِضْعَافِ عَلَى مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ

فَسَمِعَتْهَا أُذُنُهُ وَ عَاهَا قَلْبُهُ). (2)

عصاره کلام امام (علیه السلام) این است که هجرت در هر زمان و هر مکانی

همچون عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) باقی و برقرار است؛ اما نه به این

معنا که اهل ایمان از جایی به جای دیگر بروند، بلکه به این معنا که حجت خدا

را یعنی جانشین واقعی پیامبر (صلی الله علیه وآله) و به تعبیر روایت معروف

نبوی، امام زمان خود را بشناسند و به او ایمان آورند؛ خواه این امر از طریق

هجرت مکانی صورت گیرد یا بدون آن، حاصل شود. کسی که امام زمان خود

را بشناسد

1. مطابق آنچه در بالا آمد «ما» در جمله «ما كان لله...» نافیه است؛ ولی

بعضی از شارحان نهج البلاغه «ما» را زمانیه به معنای «مادام» دانسته اند و

گفته اند مفهوم جمله این است: تا زمانی که خداوند نیاز به ایمان مردم دارد، هجرت باقی و برقرار است و نیاز در اینجا به معنای طلب و ناظر به همان اوامر و نواهی خداوند خطاب به مردم است؛ ولی معنای اول مناسب تر به نظر می رسد.

2. توجه داشته باشید که در بعضی نسخ صبحی صالح «الا» حذف شده ولی در نسخه تصحیح شده موجود است و جمله بدون «الا» معنای درستی ندارد.

[286]

مهاجر واقعی است، زیرا هدف از هجرت که شناخت حجت خدا در زمین است برای او حاصل شده و کسانی که چنین نباشند مستضعف اند که گاه معذورند و گاه غیر معذور. آنها که راه برای شناخت نداشته باشند جزء گروه اول اند (یعنی معذورند) و آنها که راه برای شناخت داشته باشند و عمل نکنند جزو گروه دوم اند (یعنی غیر معذورند).

«مستضعف» در قرآن و روایات اسلامی به دو معنا اطلاق شده: کسانی که از نظر زندگی مادی در فشارند؛ مانند آنچه در آیه پنج سوره قصص آمده،

می فرماید: «(وَتُرِيدُ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَتَجْعَلَهُمْ أُمَّةً

وَتَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) ; ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را

پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم». این آیه اشاره ای به داستان

بنی اسرائیل و فرعونیان است و اصل کئی را در باب مستضعفان بیان دارد.

دوم کسانی که از نظر دینی در فشار واقع شده اند و قادر بر هجرت از محل

زندگی خود نیستند؛ قرآن مجید درباره آنها می گوید: (وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي

سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا

مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ

نَصِيرًا). (1) این آیه ناظر به مسلمانان مکه است که توانایی هجرت نداشتند و

مشرکان به آنها اجازه نمی دادند مراسم دینی خود را آزادانه انجام دهند. قرآن

مسلمانان مدینه را تشویق به نجات آنها از چنگال مشرکان می کند و نام

مستضعف بر آنها می نهد.

گاه این واژه در روایات معنای سومی نیز دارد و آن کسی است که توانایی بر

تحقیق از حق و شناخت آن را ندارد؛ خواه بر اثر ضعف فکری باشد یا عدم

دسترسی به منابع تحقیق. در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که از آن حضرت درباره مستضعف سؤال کردند، فرمود: «هُوَ الَّذِي لَا يَهْتَدِي حِيلَةَ إِلَى

الْكُفْرِ فَيَكْفُرُ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى

1. نساء، آیه 75.

[287]

الإيمان، لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْفُرَ ; مستضعف کسی است که راهی بر شناخت کفر و ایمان ندارد؛ نه می تواند ایمان را اختیار کند و نه

می تواند کفر را بپذیرد». (1)

منظور امام (علیه السلام) در خطبه بالا همین معنای سوم است.

درباره حقیقت مهاجرت در بخش نکات، شرح بیشتری خواهیم داد.

سپس امام نکته دوم را بیان می فرماید: «شناخت موقعیت ما کاری است بس

دشوار که جز بنده مؤمنی که خداوند قلبش را به وسیله ایمان آزموده است آن را

پذیرا نمی شود و احادیث ما را جز سینه ها و افکار امین و عقل های وزین

درک نمی کنند»؛ (إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ (2)، لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ

اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ، وَ لَا يَعْجِي (3) حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ، وَ أَحْلَامٌ رَزِينَةٌ (4)).

نظیر این تعبیر امام در احادیث دیگر نیز از امامان معصوم رسیده است و

ممکن است اشاره به روایات دقیق و عمیق توحیدی مربوط به صفات جمال و

جلال خدا و مقامات پیامبر و ائمه معصومان (علیهم السلام) و نفوذ آنها در جهان

تکوین به اذن خدا و شفاعت گسترده آنان از خاطیان امت و آگاهی آنها بر غیب

و حوادث آینده به تعلیم الهی بوده باشد که همه کس توان تحمل آنها را ندارد،

زیرا بسیاری از ناآگاهان صفات خدا را همچون صفات مخلوقات می پندارند و

پیامبر امام معصوم را در حدّ انسانی معمولی. بدیهی است این گونه افراد تحمل

پذیرش آن احادیث را ندارند، همان گونه که در بعضی از خطبه های

نهج البلاغه آمده است وقتی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بخشی از اخبار غیبی

را بیان فرمود،

1. الكافي، جلد 2، صفحه 404، باب المستضعف، حديث 1.

2. «مستصعب» از ریشه «صعب» به معنای مشکل شمردن و دشوار دانستن

چیزی است و آمدن این دو واژه (صعب و مستصعب) پشت سر یکدیگر برای

تأکید است.

3. «یعی» از ریشه «وعی» بر وزن «سعی» به معنای فهمیدن و حفظ کردن

است.

4. «رزینه» از «رزانت» به معنای وقار گرفته شده و رزین به شخص باوقار

و متین و سنگین و آرام گفته می شود.

[288]

افراد ضعیف و نادانی که توان پذیرش آن را نداشتند حضرت را (نَعُوذُ بِاللَّهِ) به

دروغ گفتن متهم کردند.

نمونه ای از این مقامات در قسمت آخر همین خطبه آمده است که به یقین همه

توان درك و تحمل آن را ندارند.

رابطه این بخش خطبه با آنچه امام(علیه السلام) درباره مسئله هجرت بیان فرمود این است که مهاجران برای معرفت امام زمان خود باید سینه ای وسیع و روحی گسترده و فکری پرمایه داشته باشند تا بتوانند از این چشمه های پرفیض الهی بهره کافی ببرند.

سپس در سومین و آخرین نکته، خطاب به عموم مردم می فرماید: «ای مردم از من سؤال کنید پیش از آن که مرا از دست دهید، زیرا من به راههای آسمان از راه های زمین آشناترم (آری بپرسید) پیش از آن که فتنه و فساد سرزمین شما را همچون شتر لجام گسیخته لگد مال کند (و سایه شوم خود را همه جا بگستراند) و عقلهای مردم را برباید»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْقُدُونِي، فَلَا نَا

بَطْرُقَ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ، قَبْلَ أَنْ تَشْغَرَ (1) بِرَجْلِهَا فِتْنَةً تَطُّ فِي

خِطَامِهَا، (2) وَ تَذْهَبُ بِأَحْلَامِ (3)

قَوْمِهَا).

این سخن از همان احادیث صعب و مستصعب است که ناآگاهان به مقامات معصومین آن را بر نمی تابند؛ ولی بارها علی(علیه السلام) آن را فرموده و به هر سؤالی از هر کس پاسخ داده است.

1. «تشغیر» از «شغور» بر وزن «شعور»، معانی مختلفی دارد از جمله معنای هجوم است که مناسب با جمله بالاست و نیز از معانی آن بلند کردن و بالا بردن است و بالا بردن پا به معنای شروع حرکت است؛ یعنی پیش از حرکت فتنه.

2. «خطام» به معنای «زمام» و دهنه شتر و مانند آن است و جمله «تَطَأُ فِي خِطَامِهَا» کنایه از این است که آن فتنه همچون شتر افسار گسیخته همه جا لگدمال می کند.

3. «احلام» جمع «حلم» بر وزن «نهم» به معنای عقل است و گاه به معنای خواب و رؤیا نیز آمده است و در اینجا مراد، معنای اول است.

جالب اینکه این سخن تنها در منابع شیعه نیامده است؛ دانشمندان اهل سنت نیز از آن حضرت نقل کرده اند؛ یحیی بن سعید بن مسیب مطابق نقل «الاستیعاب» می گوید: «مَا كَانَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقُولُ سَلُونِي غَيْرَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ؛ از مردم جمله «هر چه را می خواهد از من بپرسید» بر زبان جاری

نکرد جز علی بن ابی طالب». (1)

در همان کتاب از ابوالطفیل نقل می کند که من، علی (علیه السلام) را دیدم خطبه می خواند و می گفت: «سَلُونِي فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَخْبَرْتُكُمْ؛ وَ سَلُونِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ فَوَاللَّهِ مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَ أَنَا أَعْلَمُ أَلَيْلٍ نُزِلَتْ أَمْ بِنَهَارٍ أَمْ فِي سَهْلٍ أَمْ فِي جَبَلٍ؛ هر چه می خواهید از من سؤال کنید، به خدا سوگند از چیزی سؤال نمی کنید مگر اینکه پاسخ آن را به شما می گویم، از قرآن از من بپرسید به خدا قسم من می دانم کدام آیه در شب نازل شد و کدام در روز و کدام در

دشت و کدام در کوه». (2)

در حدیثی از عبدالله بن عباس در همان کتاب استیعاب آمده است که می گوید: «وَاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الْعِلْمِ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَقَدْ شَارَكَكُمْ فِي

العُشْرُ العَاشِرُ ; به خدا سوگند علی بن ابی طالب (علیه السلام) از نه دهم علوم و

دانشها (به لطف پروردگار) بهره مند است و به خدا سوگند در يك دهم باقی

مانده (که در اختیار مردم است) شريك است». (3)

این سخن را با حدیث دیگری پایان می دهیم. محمد بن یوسف بلخی شافعی در

کتاب خود چنین آورده است:

«از علی (علیه السلام) روایت شده است که روزی در مجلسی عمومی فرمود:

«سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي...»; از من سؤال کنید پیش از آن که مرا از دست

دهید»، از من درباره آسمانها

1. استیعاب، جلد 2، صفحه 50.

2. همان، صفحه 52.

3. همان، صفحه 50.

سؤال کنید که به همه بخشهای آن آشنا هستم. مردی از میان جمعیت برخاست و

گفت: ای پسر ابوطالب اکنون که چنین ادعایی کردی بگو ببینم در این ساعت

جبرئیل کجاست؟ امام(علیه السلام) مقدار کمی سکوت کرد و در فکر فرو رفت

سپس سر برداشت و فرمود: من همه آسمانهای هفتگانه را جستجو کردم و

جبرئیل را نیافتم و تصور می کنم تو جبرئیل باشی. سؤال کننده گفت: آفرین

آفرین بر تو ای فرزند ابوطالب، پروردگارت به تو بر فرشتگان مباحثات

می کند. این سخن را گفت و سپس از نظر حاضران پنهان شد. (1)

در ضمن آگاه تر بودن حضرت به طرق آسمانها به جهت اهمیتی است که

آسمانها نسبت به زمین دارند.

نکته

نقش هجرت در اسلام

می دانیم تاریخ اسلام بر اساس هجرت نوشته شده است؛ یعنی مسلمانان مبدأ تاریخ خود را میلاد پیامبر اکرم گرفته اند و نه بعثت او، بلکه مبدأ را سال هجرت قرار داده اند و این نشان می دهد که مهم ترین فصل زندگی مسلمانان هجرت است و در واقع هجرت بود که صفحه جدیدی در تاریخ اسلام گشود و سرآغاز حکومت اسلامی و پیشرفت مسلمانان در همه زمینه ها شد.

محیط مکه علی رغم تبلیغات سیزده ساله پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، آمادگی برای پذیرش اسلام به طور کامل را نداشت، زیرا سران زورمند قریش سعی داشتند هر حرکتی را که بر ضد خود می دیدند در نطفه خفه کنند؛ آنها بت پرستی را حافظ منافع کثیف خود و توحید را مزاحم می دانستند؛ ولی پیامبر اکرم گروهی از جوانان پاکدل را در این مدت،

1. احقاق الحق، جلد 7، صفحه 621. همین روایت با کمی تفاوت در

بحار الانوار (از کتاب فضایل شاذان بن جبرئیل) جلد 39، صفحه 108، حدیث

13 نقل شده است.

آهسته آهسته تربیت کرد و قبل از آنکه که خود به مدینه هجرت کند آنها را به مدینه فرستاد. جمعی از پاکدلان مدینه به آنها پیوستند و با یکدیگر هم پیمان شدند و در چنین شرایطی پیامبر به مدینه آمد و مورد استقبال واقع شد و آزادانه به نشر اسلام پرداخت و نخستین مسجد به زودی ساخته شد.

حرکت هجرت به عنوان فریضه ای الهی همچنان ادامه یافت؛ یعنی هر کس در هر کجا از جزیره العرب مسلمان می شد می بایست به مدینه نزد پیامبر بشتابد و جمعیت مسلمانان را تقویت کند و آنها که مهاجرت نمی کردند طبق صریح آیه مشمول ولایت اسلامی نبودند: **(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ**

شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا).(1)

سرانجام هنگام فتح مکه که اسلام سایه خود را بر همه منطقه گسترانید موضوع

هجرت ظاهراً پایان یافت و افرادی که بعد از آن تاریخ از مکه به مدینه می آمدند جزو مهاجران محسوب نمی شدند و طبق روایت مشهوری پیامبر اکرم فرمود: **«لَا هِجْرَةَ بَعْدَ فَتْحِ مَكَّةَ»** ; بعد از فتح مکه هجرتی در کار نیست».(2)

سپس هجرت مفهوم وسیع و گسترده تری پیدا کرد؛ کسانی که از بلاد کفر به بلاد اسلام می رفتند جزو مهاجران بودند و همچنین کسانی که برای دفع شر دشمنان اسلام از منطقه ای به منطقه دیگر منتقل می شدند از مهاجرین محسوب می شدند، لذا در حدیثی از پیامبر اکرم می خوانیم: «أَيُّهَا النَّاسُ هَاجِرُوا وَ تَمَسَّكُوا بِالْإِسْلَامِ فَإِنَّ الْهَجْرَةَ لَا تَنْقَطِعُ مَا دَامَ الْجِهَادُ» ; ای مردم هجرت کنید و اسلام را محکم بگیرید، زیرا هجرت تا زمانی که جهاد برپاست قطع

نمی شود». (3)

سپس از این معنا هم فراتر رفت و هجرت درونی و معنوی افزون بر هجرت برونی و

1. انفال، آیه 72.

2. کنز العمال، حدیث 46251.

3. همان، حدیث 46260.

مکانی، بر آن افزوده شد، همان گونه که در احادیث متعددی از پیامبر

اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ الْخَطَايَا وَ الدُّنُوبُ ;

مهاجر کسی است که از خطایا و گناهان هجرت کند». (1)

حتی در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: «يَقُولُ الرَّجُلُ هَاجَرْتُ وَ لَمْ

يُهَاجِرْ إِئِمَّا الْمُهَاجِرُونَ الَّذِينَ يَهْجُرُونَ السَّيِّئَاتِ وَ لَمْ يَأْتُوا بِهَا; بعضی می گوید: ما

مهاجرت کردیم در حالی که مهاجرت نکرده اند; مهاجران واقعی کسانی هستند

که از گناهان هجرت کنند و هرگز آن را انجام ندهند». (2) به این ترتیب کسانی

که هجرت مکانی کنند اما هجرت معنوی و درونی نداشته باشند; یعنی از گناهان

دوری نکنند در زمره مهاجران واقعی نیستند.

دلیل این گونه توسعه در مفهوم هجرت روشن است; زیرا روح و جهان هجرت،

رفتن از کفر به سوی ایمان و از عصیان به سوی اطاعت است.

از همین رهگذر در خطبه بالا معرفت امام هر زمان و رسیدن به خدمت او

برای فراگیری معارف دینی به عنوان هجرت شناخته شده است.

1. ميزان الحكمة، جلد 11، حديث 21065.

2. سفينة البحار، ماده «هجرت».

[293]

خطبه 190(1)

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَحْمَدُ اللَّهَ وَ يَثْنِي عَلَى نَبِيِّهِ وَ يَعِظُ بِالتَّقْوَى

از خطبه های امام(علیه السلام) است که در آن حمد خدا می گوید و بر پیامبر
ثنا می فرستد و به تقوا و پرهیزگاری اندرز می دهد.

خطبه در يك نگاه

این خطبه که از درخشان ترین خطبه های امیرمؤمنان علی(علیه السلام) است

از چند بخش

1. سند خطبه:

ابن ابی الحدید درباره این خطبه می گوید: بدان این خطبه از برجسته ترین
خطبه های مولا و از کلمات کم نظیر آن حضرت است و انواع صنایع بدیع و
فصاحت و بلاغت که خالی از هرگونه تکلفی است در آن به کار رفته است.

خطیب معروف عرب، ابن نباته بسیاری از تعبیرات این خطبه را گرفته و در جای جای خطبه های خود برای زیبا ساختن آنها به کار برده است.

نویسنده مصادر نهج البلاغه بعد از نقل این عبارت چنین نتیجه می گیرد که ابن ابی الحدید این خطبه را در جای دیگری غیر از نهج البلاغه نیز یافته است به خصوص اینکه ابن نباته متوفای سال 374 مدتی قبل از تألیف نهج البلاغه از دنیا چشم بر بسته است. آمدی نیز بخشهایی از این خطبه را در غررالحکم

آورده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد 3، صفحه 23)

[294]

تشکیل شده است:

در **بخش اول** شکر و سپاس خداوند را می گوید و شهادت به رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله) می دهد و از پیروی آن حضرت بر دشمنانش به لطف پروردگار سخن می گوید.

در **بخش دوم** ضمن تأکید بر مسئله تقوا، همگان را به آمادگی برای سفر آخرت دعوت می کند و از پایان زندگی و مشکلات مرگ و حوادث پس از آن سخن می گوید.

در **بخش سوم** ضمن تأکید بر ناپایداری دنیا و شرح عذاب دردناک الهی در قیامت که در انتظار مجرمان است از سرنوشت لذت بخش صالحان در سرای دیگر و نعمتهای بی نظیر بهشتی و آرامش کامل و پاداش عظیم و فنائپذیر آنها بحث می کند.

در **بخش چهارم** بار دیگر امام(علیه السلام) به آنچه در بخش دوم بیان فرمود باز می گردد و با تعبیرات جدیدی همه را تشویق به آمادگی برای سفر آخرت می کند.

در **بخش پنجم** که آخرین بخش خطبه است اصحاب و یاران خود را مخاطب ساخته و از حرکات عجولانه و قیامهای بی ثمر و تصمیمهای خام برای نیل به شهادت و مانند آن، بر حذر می دارد و تصریح می کند که اگر در مسیر حق باشید در بستر، هم بمیرید شهید خواهید بود.

بخش اول

أَحْمَدُهُ شُكْرًا لِإِنْعَامِهِ، وَاسْتَعِينُهُ عَلَى وَظَائِفِ حُقُوقِهِ، عَزِيزَ الْجُنْدِ، عَظِيمَ الْمَجْدِ.

وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ دَعَا إِلَى طَاعَتِهِ، وَقَاهَرَ أَعْدَاءَهُ جِهَادًا عَنِ دِينِهِ؛

لَا يَبْنِيهِ عَنِ ذَلِكَ اجْتِمَاعٌ عَلَى تَكْذِيبِهِ، وَ التَّمَّاسُ لِإِطْفَاءِ نُورِهِ.

ترجمه

خداوند را به پاس نعمتهایش ستایش می کنم و برای ادای حقوق و اطاعت

فرمانهایش از او یاری می طلبم، خداوندی که سپاهش شکست ناپذیر و مجد و

عظمتش بزرگ است و گواهی می‌دهم که محمد(صلی الله علیه وآله) بنده و فرستاده اوست. انسانها را به اطاعت پروردگار دعوت نمود و با دشمنان خدا در طریق جهاد، برای دین حق پیکار کرد و پیروز شد. هرگز هماهنگی و اتحاد دشمنانش در تکذیب وی و تصمیم بر خاموش کردن نورش او را از مسیر خود باز نداشت.

شرح و تفسیر

پیامبر رحمت و جهاد

امام(علیه السلام) در این بخش، از حمد و سپاس خداوند آغاز می‌کند و می‌گوید: «خداوند را به پاس نعمتهایش ستایش می‌کنم و برای ادای حقوق و اطاعت فرمانهایش از او یاری می‌طلبم. خداوندی که سپاهش شکست ناپذیر و مجد و عظمتش بزرگ است»؛ (أَحْمَدُهُ)

شُكْرًا لِإِنْعَامِهِ، وَ أَسْتَعِينُهُ عَلَى وَظَائِفِ حُقُوقِهِ; عَزِيزَ الْجُنْدِ، عَظِيمَ الْمَجْدِ (1)).

تعبیر به «وظایف حقوق» ممکن است اشاره به واجبات الهی؛ مانند نماز و روزه و خمس و زکات باشد که جز با توفیق الهی به طور کامل انجام نمی گیرد و ممکن است اشاره به حقوق الهی ناشی از نعمتهایی همچون گوش و چشم و عقل و هوش و جوانی و سلامت باشد، چون هر کدام شکر را می طلبد.

سپس به ذکر شهادت به رسالت پیامبر و بعضی از اوصاف برجسته آن حضرت پرداخته، چنین می فرماید: «شهادت می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست. انسانها را به اطاعت پروردگار دعوت نمود و با دشمنان خدا، در طریق جهاد برای دین حق پیکار کرد و پیروز شد. هرگز هماهنگی و اتحاد دشمنانش در تکذیب وی و تصمیم بر خاموش ساختن نورش، او را از مسیر خود باز نداشت»؛

(وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ دَعَا إِلَى طَاعَتِهِ، وَ قَاهَرَ أَعْدَاءَهُ جِهَادًا عَنْ دِينِهِ;

لَا يَنْبِيهِ (2) عَنْ ذَلِكَ اجْتِمَاعٌ عَلَى تَكْذِيبِهِ، وَ التَّمَّاسُ لِإِطْقَاءِ نُورِهِ).

امام (علیه السلام) در این قسمت از کلامش به دو نکته مهم از زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اشاره فرموده است: نخست اینکه او همواره در پیکار

با دشمنان پیروز می شد و این دلیل روشنی بر مدیریت صحیح پیامبر درباره برنامه های مبارزاتی و جنگی با دشمن است. افزون بر عنایات و امدادهای الهی. دیگر این که هرگز اتحاد دشمنان در برابر او در عزم و اراده آن حضرت تأثیر نمی گذاشت و او را ناتوان نمی ساخت و از برنامه خود منصرف نمی کرد؛ شجاعانه پیش می رفت و به مقصود خود می رسید.

معروف است هنگامی که پیامبر در مکه بود سران قریش به آن حضرت گفتند:

تو به

1. «مجد» به معنای گستردگی، شرافت و جلالت و شکوه و جلال و عظمت

آمده است و این صفت به طور کامل مخصوص خداوند است.

2. «بیتیه» از ریشه «ثی» بر وزن «سعی» در اصل به معنای پیچیدن خبری

است و هنگامی که با عطف، بر وزن «کتف» همراه شود، به معنای پیچیدن

پهلوی و کنایه از بی اعتنایی و انصراف از چیزی است.

بتهای ما بدگویی می کنی و ما را سفیه می شمری و اتحاد جمعیت ما را به

پراکندگی مبدل ساخته ای! اگر هدفت به دست آوردن مال است هر چه

می خواهی به تو می دهیم. هر گاه طالب مقامی، مقام برجسته ای به تو خواهیم

داد و اگر این برنامه ها ناشی از بیماری توست به درمانت می پردازیم، پیامبر

فرمود: هیچ يك از اینها نیست، بلکه خداوند مرا به عنوان رسولش به سوی شما

فرستاده و کتابی بر شما نازل کرد. اگر آنچه را آوردم می پذیرید در دنیا و

آخرت بهره مند خواهید شد و اگر نپذیرید صبر می کنم تا خداوند میان من و

شما دآوری کند.

سران قریش رو به عمویش ابوطالب کردند و گفتند از او بخواه که به بتهای ما

بد نگوید یا با هم بیکار می کنیم تا یکی از دو گروه — ما و آنها — از بین برود.

پیامبر فرمود: «یا عمّاه لو وُضِعَتِ الشَّمْسُ فِي يَمِينِي وَ الْقَمَرُ فِي شِمَالِي مَا تُرِكَ

هَذَا الْقَوْلُ حَتَّى أَنْفَذَهُ أَوْ أَقْتَلَ دُونَهُ؛ ای عمو! اگر خورشید را در دست راست

من و ماه را در دست چپ من بگذارند (و بر همه منظومه شمسی مرا حاکم

کنند) من دست از برنامه خود بر نمی دارم تا آن را به انجام برسانم یا در این

راه کشته شوم». (1)

1. تاریخ طبری، جلد 2، صفحه 67 ; بحار الانوار، جلد 9، صفحه 143 و

سیره ابن هشام، جلد 1، صفحه 284.

[298]

[299]

بخش دوم

فَاعْتَصِمُوا بِتَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّ لَهَا حَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَتُهُ، وَ مَعْقِلًا مَنِيْعًا ذُرْوَتُهُ. وَ بَادِرُوا

الْمَوْتِ وَ غَمْرَاتِهِ، وَ امْهَدُوا لَهُ قَبْلَ حُلُولِهِ، وَ اَعِدُّوا لَهُ قَبْلَ نُزُولِهِ: فَإِنَّ الْغَايَةَ

الْقِيَامَةَ؛ وَ كَفَى بِذَلِكَ وَاعِظًا لِمَنْ عَقَلَ، وَ مُعْتَبَرًا لِمَنْ جَهَلَ! وَ قَبْلَ بُلُوغِ الْغَايَةِ مَا

تَعْلَمُونَ مِنْ ضَيْقِ الْأَرْمَاسِ، وَ شِدَّةِ الْإِبْلَاسِ، وَ هَوْلِ الْمُطَّلَعِ، وَ رَوْعَاتِ الْفَزَعِ، وَ

اِخْتِلَافِ الْأَضْلَاعِ، وَ اسْتِكَائِ الْأَسْمَاعِ، وَ ظُلْمَةِ اللَّحْدِ، وَ خِيفَةِ الْوَعْدِ، وَ غَمِّ

الضَّرِيحِ، وَ رَدَمِ الصَّفِيحِ.

ترجمه

به رشته تقوا چنگ زنید، زیرا رشته ای است با دستاویزهای محکم و پناهگاهی

است که قله آن بلند و اطمینان بخش است، (با اعمال صالح) به استقبال مرگ و

سختیهایش بروید، و پیش از فرا رسیدنش آماده آن شوید و هرگونه وسیله نجات

را قبل از نزول مرگ فراهم سازید، زیرا پایان کار همه قیامت است، و مرگ

برای اندرز خردمندان کفایت می کند و وسیله عبرتی برای جاهلان است و پیش

از فرا رسیدن قیامت، مشکلاتی است که می دانید از جمله تنگی قبرها، شدت

غم و اندوه، ترس از حوادث قیامت، بیم و وحشت پی در پی، درهم فرو رفتن
استخوانها (بر اثر فشار قبر)، کر شدن گوشها، تاریکی لحد، ترس از وعده
عذاب، غم و اندوه تنگنای گور و پوشانده شدن آن از سنگها (و سرانجام خفتن
در زیر خروارها سنگ و خاک!).

شرح و تفسیر

مشکلاتی که در پیش رو دارید!

بعد از حمد و سپاس الهی و شهادت به رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله)،

امام (علیه السلام) در این بخش به

[300]

مهمترین موضوع سرنوشت ساز در زندگی انسانها؛ یعنی تقوا می پردازد و

می فرماید: «به رشته تقوا چنگ زنید، زیرا رشته ای است با دستاویزهای محکم

و پناهگاهی است که قله آن بلند و اطمینان بخش است؛ (فَاعْتَصِمُوا بِتَقْوَى اللَّهِ،

فَإِنَّ لَهَا حَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَةً، وَ مَعْقَلًا (1) مَنِيعًا (2) ذُرْوَةً (3)).

در حقیقت عالم دنیا به منزله چاهی فرض شده که نجات از مشکلات آن جز با

چنگ زدن به ریسمانی محکم که همان تقواست ممکن نیست و بار دیگر به

محلّی تشبیه شده که مرکز طوفان هاست و برای نجات از عوارض منفی آن باید

به دامنه کوه بلندی پناه برد و به این ترتیب تقوا هم وسیله نجات است، از

حضيض ذلّت به اوج سعادت و عزّت، و هم عاملی است برای دفاع در مقابل

طوفان شهوات و هوا و هوس ها.

سپس امام (علیه السلام) یکی از مهم ترین وسائل عبرت و اندرز را مطرح

می کند و آن را به صورت دقیق و تکان دهنده ای ترسیم می کند، می فرماید:

«و (با اعمال صالح) به استقبال مرگ و سختیهایش بروید، پیش از فرا رسیدنش

آماده آن شوید و هرگونه وسیله نجات را قبل از نزول مرگ فراهم سازید چرا

که پایان کار همه قیامت است و مرگ برای اندرز خردمندان کفایت می کند و

وسيله عبرتی برای جاهلان است؛ (وَ بَادِرُوا الْمَوْتَ وَ غَمَرَاتِهِ، (4) وَ امْهَدُوا لَهُ

قَبْلَ حُلُولِهِ، وَ أَعِدُّوا لَهُ قَبْلَ نُزُولِهِ: فَإِنَّ الْعَايَةَ الْقِيَامَةَ; وَ كَفَىٰ بِذَلِكَ وَاعِظًا لِمَنْ

عَقَل، وَ مُعْتَبَرًا لِمَنْ جَهَلَ!.

بدیهی است کسی که سفر پر خوف و خطر و غیر قابل بازگشتی در پیش دارد، باید حداکثر آمادگی را برای آن پیدا کند و اسباب آن را از هر نظر فراهم سازد،

آن هم سفری

1. «معقل» به معنای ملجأ و پناهگاه و کوه بلند است، از «عقل» به معنای منع

گرفته شده است.

2. «منیع» از «منع» به معنای نفوذناپذیر، دست نیافتنی، و برج و باروی بلند

است.

3. «ذروته» به قله کوه ها و قسمت بلند هر چیزی اطلاق می شود.

4. «غمرات» جمع «غمره» بر وزن «ضربه» به معنای از بین بردن آثار

چیزی است. سپس به هر چیزی که همه چهره زمین یا غیر آن را بپوشاند،

اطلاق شده است. در خطبه بالا غمرات موت، شدايد آن است كه بر همه وجود

انسان مسلط مي شود.

[301]

همچون سفر سرنوشت ساز آخرت و بي شك اگر انسان با پرونده اي پاك و نامه

اعمالی پر از حسنات و خالی از سيئات به سراغ آن رود، جای نگرانی نیست.

آن گاه امام(عليه السلام) به ذكر بخشی از حوادث تكان دهنده مرگ و قبر

می پردازد و می فرماید: «و پیش از فرا رسیدن قیامت، اموری است كه

می دانید از جمله: تنگی قبرها، شدت غم و اندوه، ترس از حوادث قیامت، بیم و

وحشت پی در پی، درهم فرو رفتن استخوانها (بر اثر فشار قبر)، كر شدن

گوشها، تاریکی لحد، ترس از وعده عذاب، غم و اندوه تنگنای گور و پوشانده

شدن آن از سنگها (و سرانجام خفتن در زیر خروارها سنگ و خاك)؛ (وَ قَبْلَ

بُلُوغِ الْغَايَةِ مَا تَعْلَمُونَ مِنْ ضَيْقِ الْأَرْمَاسِ (1)، وَ شِدَّةِ الْإِبْلَاسِ (2)، وَ هَوْلِ

الْمُطَّلَعِ (3)، وَ رَوْعَاتِ (4) الْفَزَعِ، وَ اخْتِلَافِ الْأَضْلَاعِ (5)، وَ اسْتِكَامِ (6)

الْأَسْمَاعِ، وَظُلْمَةِ اللَّحْدِ، وَخِيفَةِ الْوَعْدِ، وَغَمِّ الضَّرِيحِ (7)، وَرَدْمِ (8)

الصَّفِيحِ (9).

با توجه به اینکه مرگ در نزد ما به معنای پایان همه چیز نیست و روح بعد از

آن، هوشیار می ماند و بسیاری از مسائل بعد از مرگ را لمس می کند، قبرهای

تنگ و تاریکی

1. «ارماس» جمع «رمس» به معنای قبر و خاکی است که قبر را با آن پر

می کنند. در این خطبه به همان معنای قبر است.

2. «ابلاس» در اصل به معنای غم و اندوهی است که در مواقع ناگوار به

انسان دست می دهد.

3. «مطلع» در اصل به معنای محل بلندی است که وقتی انسان از آنجا نگاه

می کند از وضع اطراف آگاه می شود. سپس به موافق روز قیامت یا عالم

برزخ که انسان از نتیجه اعمالش آگاه می شود، اطلاق شده است.

4. «روعات» جمع «روع» به معنای ترس و وحشت است.

5. «اضلاع» جمع «ضلع»، دنده هایی است که اطراف سینه را گرفته است.

6. «استكاك» از ریشه «سكّ» به معنای مسدود کردن چیزی است و به بستن در

و ناشنوا شدن گوش نیز اطلاق می شود و «استكاك الاستماع» یعنی کر شدن

گوشها در آستانه مرگ.

7. «ضريح» قبر یا شکافی است که در وسط قبر برای «لحد» ایجاد می کنند.

8. «ردم» بستن چیزی است و این واژه به پر کردن گودال با خاك و همچنین

به سدهای بزرگ نیز اطلاق شده است.

9. «صفيح» به معنای سنگ های عریض و الواح پهن است.

[302]

که در مقایسه با خانه های وسیع و زیبا بسیار وحشت انگیز است و نگرانیهای

مربوط به فشار قبر و وحشت از آینده، جدایی از دوستان و عزیزان و احساس

تنهایی مطلق و متلاشی شدن اعضای پیکر در زیر خاك و در يك کلمه منتقل

شدن از محیطی آرام و مرفه به محیطی بسیار وحشتناك، همه اینها اموری است

که فکر آن لرزه بر اندام می اندازد و به همگان هشدار می دهد که آماده برای

چنین سفر پرخوف و خطری بشوند.

شایان توجه است که امام(علیه السلام) ضمن ده تعبیر گویا و کوتاه و تکان

دهنده، گویی همه چیز را در مقابل چشم مخاطبان در ارتباط با مسئله مرگ و

قبر مجسم می سازد؛ اموری که همه بدون استثنا باید در انتظار آن باشند و

اندیشه در آن انسان را از خواب غفلت، هر چند عمیق باشد بیدار می سازد و به

اصلاح برنامه های زندگی و ادار می کند.

شاید به همین دلیل در دستورات اسلامی آمده است هنگامی که میت را به سوی

قبر می برید قبل از رسیدن به قبر او را به زمین بگذارید، اندکی صبر کنید باز

جلوتر ببرید و به زمین بگذارید و اندکی صبر کنید و به این ترتیب او را برای

ورود به جایگاه وحشتناکش آماده کنید.(1)

1. وسائل الشيعة، جلد 2، صفحه 838 و كتاب الطهارة، ابواب الدفن، باب 16،

حديث 6.

[303]

بخش سوم

قَالَ اللهُ لِلَّهِ عِبَادَ اللهِ! فَإِنَّ الدُّنْيَا مَاضِيَةٌ بِكُمْ عَلَى سَنَنْ، وَ أَنْتُمْ وَ السَّاعَةُ فِي قَرْنٍ. وَ
كَأَنَّهَا قَدْ جَاءَتْ بِأَسْرَاطِهَا، وَ أَرْقَتْ بِأَفْرَاطِهَا، وَ وَقَفَتْ بِكُمْ عَلَى صِرَاطِهَا. وَ كَأَنَّهَا
قَدْ أَشْرَفَتْ بِزَلَازِلِهَا، وَ أَنَاخَتْ بِكَلَاكِلِهَا، وَ انصَرَمَتِ الدُّنْيَا بِأَهْلِهَا، وَ أَخْرَجَتْهُمْ مِنْ
حِضْنِهَا، فَكَانَتْ كَيَوْمِ مَضَى، أَوْ شَهْرٍ انقَضَى، وَ صَارَ جَدِيدُهَا رِثًا، وَ سَمِيئُهَا غَنًا.
فِي مَوْقِفِ ضَنْكَِ الْمَقَامِ، وَ أُمُورِ مُشْتَبِهَةِ عِظَامِ، وَ نَارِ شَدِيدِ كَلْبِهَا، عَالٍ لِحَبِّهَا،
سَاطِعِ لَهْبِهَا، مُتَغَيِّظِ زَفِيرِهَا، مُتَأَجِّجِ سَعِيرِهَا، بَعِيدِ خُمُودِهَا، ذَلِكَ وَفُودِهَا، مَخُوفِ
وَ عَيْدِهَا، عَمِ قَرَارِهَا، مُظْلِمَةِ أَقْطَارِهَا، حَامِيَةِ فُؤُورِهَا، فَطِيْعَةِ أُمُورِهَا. (وسيق)

الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا) قَدْ أُمِنَ الْعَذَابُ، وَ انْقَطَعَ الْعِنَابُ؛ وَرُحِرُوا عَنِ
النَّارِ، وَ اطمأننت بهم الدار، وَ رَضُوا الْمَنُوى وَ الْقَرَارَ. الَّذِينَ كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي
الدُّنْيَا زَاكِيَّةً، وَ أَعْيُنُهُمْ بَاكِيَّةً، وَ كَانَ لَيْلُهُمْ فِي دُنْيَاهُمْ نَهَارًا، تَخَشُّعًا وَ اسْتِغْفَارًا؛ وَ
كَانَ نَهَارُهُمْ لَيْلًا، تَوْحُّشًا وَ انْقِطَاعًا. فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُمُ الْجَنَّةَ مَأْبَأً، وَ الْجَزَاءَ ثَوَابًا، (وَ
كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا) فِي مَلِكٍ دَائِمٍ، وَ نَعِيمٍ قَائِمٍ.

ترجمه

از خدا بترسید از خدا بترسید ای بندگان خدا! (و بدانید) که دنیا شما را به همان
راه خود می برد (که دیگران را برد و سرنوشتی چون سرنوشت آنها دارید)
شما و قیامت را با يك رشته بسته اند (و كاملا به يكديگر نزديك هستيد) گویی
نشانه های آن فرا رسیده و علائم آن نزديك شده و شما را در مسیر خود قرار
داده است. گویا زلزله هایش در شرف وقوع است و مانند شتر سینه بر زمین
نهاده است. دنیا از اهلس بریده و آنها را از آغوش

گرم خویش خارج ساخته است؛ زندگی (برای آنها که رفتند) همچون روزی بود که گذشت یا ماهی که سپری شد؛ تازه هایش کهنه و فربه هایش لاغر شده است (سپس هنگامی که) مردم به عرصه محشر می آیند گنه کاران در برابر صحنه وحشتناکی قرار می گیرند، در جایگاهی تنگ، در میان مشکلاتی بزرگ و آتشی پرسوز که فریادش بلند و زبانه هایش آشکار، غرّش آن پر هیجان، شعله هایش فروزان، خاموشی اش دور از انتظار، آتش گیره اش شعله‌ور، تهدیدش مخوف، قرارگاهش (بر اثر دودهای متراکم) تاریک، جوانبش تیره و ظلمانی، دیگ هایش جوشان و امورش سخت و وحشتناک است. پرهیزکاران گروه گروه به سوی بهشت رهنمون می شوند در حالی که از کیفر عذاب، ایمن و از سرزنشها آسوده و از آتش برکنارند؛ در خانه هایی امن و مطمئن قرار می گیرند و از آن جایگاه، بسیار خشنودند؛ همان ها که در دنیا اعمالشان پاک، چشمانشان (از خوف خدا) گریان، شبهایشان در دنیا بر اثر خشوع و استغفار همچون روز و روزهایشان از خوف پروردگار و توجه به او همچون شب بوده است. به همین دلیل خداوند بهشت را منزلگاه آنها و پاداش (عظیم) را ثوابشان قرار داد. (آری)

آنها سزاوار این نعمت و شایسته آن بودند. (سرانجام) در سرایی دائم و در میان

نعمتهای پایدار اقامت می گزینند.

شرح و تفسیر

اهوال محشر!

در این بخش از خطبه امام(علیه السلام) به دنبال بحثی که درباره مرگ و شدايد

آن بیان فرمود، همه مردم را به آمادگی برای این سفر پر خوف و خطر دعوت

می کند و با تعبیرات تکان دهنده ای از آغاز قیامت و پایان دنیا سخن می گوید

و می فرماید : «از خدا بترسید از خدا بترسید ای بندگان خدا! (بدانید) که دنیا

شما را به همان راه خود می برد (که دیگران را برد، و سرنوشتی همچون

سرنوشت آنها دارید) شما و قیامت را با يك رشته بسته اند (و كاملا به يكديگر

نزدیک هستید) گویا نشانه های آن فرا رسیده و علائم آن نزدیک شده، و

شما را در مسیر خود قرار داده است، گویا زلزله هایش در شرف وقوع است و

مانند شتر سینه بر زمین نهاده است»؛ (قَالَ اللَّهُ عِبَادَ اللَّهِ! فَإِنَّ الدُّنْيَا مَاضِيَةٌ بِكُمْ

عَلَى سَنَنِ (1)، وَ أَنْتُمْ وَ السَّاعَةُ فِي قَرْنٍ (2). وَ كَانَتْهَا قَدْ جَاءَتْ بِأَشْرَاطِهَا (3)، وَ

أَزْفَتْ (4) بِأَفْرَاطِهَا (5)، وَ وَقَفَتْ بِكُمْ عَلَى صِرَاطِهَا. وَ كَانَتْهَا قَدْ أَشْرَفَتْ بِزَلَالِهَا،

وَ أَنْأَخَتْ (6) بِكَلَاكِلِهَا (7)).

جمله «**أَنْتُمْ وَ السَّاعَةُ فِي قَرْنٍ**» با توجه به اینکه «قرن» به معنای طنابی است که

چند شتر را با آن می بندند، اشاره به این است که فاصله شما از قیامت دور

نیست. این تعبیر ممکن است اشاره به قیامت صغرا، یعنی مرگ باشد یا قیامت

کبرا، یعنی روز رستاخیز، زیرا عمر دنیا هر قدر باشد ناچیز است و قیامت فرا

می رسد.

تفاوت جمله «**وَ كَانَتْهَا قَدْ جَاءَتْ بِأَشْرَاطِهَا**» و جمله «**وَ أَزْفَتْ بِأَفْرَاطِهَا**» در این

است که در جمله اول می گوید: نشانه های قیامت فرا رسیده و در جمله دوم

سخن از فراهم شدن مقدمات آن است.

جمله «وَأَنَاخَتْ بِغَلَاكِلِهَا» را بعضی اشاره به سختیهای قیامت دانسته اند، زیرا هنگامی که شتر می خوابد و سینه به زمین می چسباند سنگینی خود را بر زمین می افکند؛ ولی بعید نیست که اشاره به آن باشد که برنامه مرگ و قیامت همچون شتری است که بر در خانه همه می خوابد. کنایه از اینکه هیچ کس از آن رها نیست.

سپس حضرت درباره اوضاع دنیا می فرماید: «دنیا از اهلش بریده و آنها را از

آغوش گرم

1. «سنن» به معنای طریقه و روش است و گاه به جاده نیز اطلاق می شود.

2. «قرن» ریسمان و طنابی است که شتران متعدد را با آن به یکدیگر متصل

می کنند.

3. «أشراط» جمع «شَرَطَ» بر وزن «شرف» به معنای علامت و نشانه است.

4. «أزفت» از ریشه «أزَفَ» بر وزن «شرف» به معنای نزدیک شدن گرفته

شده است.

5. «أفراط» جمع «فَراط» بر وزن «شَراط» کوه کوچک و علامت است و خطبه

بالا ناظر به معنای دوم است.

6. «اناخت» از «اناخه» به معنای خواباندن شتر است.

7. «کلاکل» جمع «ککل» بر وزن «جنگل» به معنای سینه است.

[306]

خویش خارج ساخته است؛ زندگی (برای آنها که رفتند) همچون روزی بود که گذشت یا ماهی که سپری شد؛ تازه هایش کهنه و فربه هایش لاغر شده است؛

(وَ انصَرَمَتِ الدُّنْيَا بِأَهْلِهَا، وَ أَخْرَجَتْهُمْ مِنْ حِضْنِهَا (1)، فَكَانَتْ كَيَوْمِ مَضَى أَوْ

شَهْرِ انْقِضَى، وَ صَارَ جَدِيدُهَا رَتْأً (2)، وَ سَمِيئُهَا غَنًّا (3)).

آری آنها که عمری کوتاه داشتند گویی به منزله يك روز بود و آنها که عمری طولانی داشتند به منزله يك ماه که گذشت.

جمله «أَخْرَجَتْهُمْ مِنْ حِضْنِهَا» اشاره به این است که دنیا مدتی آنها را در آغوش خود پرورش می دهد، سپس آنها را رها می سازد و به کام مرگ می فرستد.

جمله های «صَارَ جَدِيدُهَا رَتْأً، وَ سَمِيئُهَا غُتًّا» اشاره به دگرگونی همه نعمتهای

دنیاست؛ نوها کهنه می شوند و از دست می روند و چاقها لاغر می گردند و با

این جهان وداع می گویند.

آن گاه در ادامه این سخن از وضع انسان در پایان جهان، به بحث از مواقف

قیامت می پردازد، گویا در اینجا کلامی در تقدیر است و یا مرحوم سید رضی

به هنگام گزینش عبارات بعضی از جمله ها را نیاورده است، می فرماید:

«(سپس هنگامی که مردم به عرصه محشر می آیند گنه کاران در برابر صحنه

وحشتناکی قرار می گیرند) در جایگاهی تنگ، در میان مشکلاتی بزرگ و آتشی

پرسوز که فریادش بلند، و زبانه هایش آشکار، غرّش آن پر هیجان، شعله هایش

فروزان، خاموشی اش دور از انتظار، آتش گیره اش شعله‌ور، تهدیدش مخوف،

قرارگاهش (بر اثر دودهای متراکم) تاریک و جوانبش تیره و ظلمانی، دیگهایش

جوشان و امورش سخت و وحشتناک است»؛ (فِي مَوْقِفِ ضَنْكِ (4) الْمَقَامِ، وَ أُمُورِ

1. «حُضْن» به معنای سینه و آغوش است.

2. «رث» به معنای کهنه است.

3. «غث» به معنای لاغر و نقطه مقابل سمین است.

4. «ضنك» به معنای سختی و تنگی است.

[307]

مُشْتَبِهَةٌ عِظَامَ، وَ نَارٍ شَدِيدٍ كَلْبَهَا (1)، عَالٍ لَجْبَهَا (2)، سَاطِعٍ لَهْبَهَا، مُتَغَيِّظٌ زَفِيرُهَا،

مُتَأَجِّجٌ (3) سَعِيرُهَا، بَعِيدٌ حُمُودُهَا، ذَاكَ (4) وَفُودُهَا، مَخُوفٌ وَعَيْدُهَا، عَمٌ (5)

قَرَارُهَا، مُظْلِمَةٌ أَقْطَارُهَا، حَامِيَةٌ فُدُورُهَا، فَظِيْعَةٌ أُمُورُهَا).

تعبیر به «موقف» اشاره به صحنه قیامت یا عرصه دوزخ است، به قرینه

وصفی که بعد از آن آمده است و قابل توجه اینکه امام (علیه السلام) در این

عبارت و اوصاف دوازده گانه ای که برای آتش جهنم بر شمرده، همه ویژگیهای

این اعجازات الهی با دقت و فصاحت تمام بیان کرده، به گونه ای که پشت

گنه کاران را می لرزاند.

آتش سوزان و خطرناك، آتشی است که هم شعله هایش شدید باشد و هم بر اثر انفجاراتی که در آن رُخ می دهد صدای وحشتناکی از آن برخیزد؛ به آسانی خاموش نشود و آتش گیره اش کاملاً آماده شعلهور شدن باشد؛ دودهای انبوه و کشنده، درون و اطرافش را فرا گیرد به گونه ای که روز روشن در درون آن همچون شب ظلمانی گردد.

امام(علیه السلام) این اوصاف را چنان بیان می کند که گویی با چشم خود همه را در پشت پرده غیبت می بیند.

سپس به احوال بهشتیان می پردازد و آن را نیز چنان دقیق و روشن ترسیم می کند که شعله اشتیاق را در دل مؤمنان بر می افروزد، می فرماید: «و پرهیزگاران گروه گروه به سوی بهشت رهنمون می شوند در حالی که از کیفر عذاب، ایمن و از سرزنشها آسوده و از آتش برکنارند؛ در خانه هایی امن و مطمئن قرار می گیرند و از این جایگاه، بسیار خشنودند»؛

1. «کلب» به معنای گاز گرفتن سگ است، سپس به معنای هرگونه گزندگی و

ناراحتی شدید به کار رفته است.

2. «لجب» به معنای خروش امواج است.

3. «متأجج» از ریشه «أجيج» به معنای برافروخته شدن آتش است که توأم با

صدا باشد.

4. «ذاك» از ریشه «نكاء» بر وزن «دواء» به معنای شدت داشتن شعله و

حرارت آتش گرفته شده است.

5. «عم» صفت مشبّهه به معنای نابینا از ریشه «عمى» بر وزن «جفا» به نامه

نابینا شدن گرفته شده است.

[308]

((وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا(1))) قَدْ أَمِنَ الْعَذَابُ، وَ انْقَطَعَ الْعِتَابُ؛ وَ

زُحْرُحُوا(2) عَنِ النَّارِ، وَ اطمأنت بهم الدارُ، وَ رَضُوا المَثْوَى وَ القَرَارَ).

امام در این عبارت کوتاه پنج امتیاز بزرگ برای این دسته از پرهیزکاران

بهشتی بیان فرموده که همه را می توان در آرامش و آسودگی کامل خلاصه

کرد، در امان بودن از عذاب و قطع عتاب و دور شدن از آتش و استقرار کامل

در سرای بهشتی و خشنودی از این سرنوشت.

آن گاه به معرفی این گروه پرداخته و بخشی از اعمال آنها را شرح می دهد و

می فرماید: «آنها کسانی هستند که در دنیا اعمالشان پاک چشمانشان (از خوف

خدا) گریان، شبهایشان در دنیا بر اثر خشوع و استغفار همچون روز و

روزهایشان از خوف پروردگار و توجه به او همچون شب بوده است»؛ (الَّذِينَ

كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا زَاكِيَّةً، وَ أَعْيُنُهُمْ بَاكِيَّةً، وَ كَانَ لَيْلُهُمْ فِي دُنْيَاهُمْ نَهَارًا،

تَخَشُّعًا وَ اسْتِغْفَارًا؛ وَ كَانَ نَهَارُهُمْ لَيْلًا، تَوَحُّشًا وَ انْقِطَاعًا).

امام(علیه السلام) در این چهار وصف، مقام والای آنها را به عالی ترین

صورت ترسیم کرده و آن را دلیل بر بهشتی بودن آنها شمرده است.

از يك سو اعمالشان در دنیا از هر گونه آلودگی به گناه و ریا و خودبزرگ بینی

پاك بوده و چشمانشان از خوف خدا و مصائب بندگان مظلوم پروردگار گریان

بوده است و از سوی دیگر با شب بیداری و خشوع و خضوع و استغفار از

لغزشها شبهایشان همچون روز و روزهای آنها به سبب دوری از دنیاپرستان و

درگیر شدن در غوغاهای مادی و انقطاع الی الله همچون شب بوده است، آری این است اوصاف بهشتیان والامقام و سعادت‌مندان اهل نجات و به یقین با داشتن این صفات، شایسته چنان افتخاری هستند، لذا امام(علیه السلام) در پایان این سخن می افزاید: «به همین دلیل خداوند بهشت را منزلگاه آنها و پاداش

1. «زمر» جمع «زمره» بر وزن «عمره» به معنای گروه کوچک است.

2. «زحزحوا» از ریشه «زحزحه» بر وزن «قهقهه» به معنای دور کردن

گرفته شده است.

[309]

(عظیم) را ثوابشان قرار داد و آنها سزاوار این نعمت و شایسته آن بودند، در سرایی دائم و در میان نعمتهای پایدار اقامت می‌گزینند؛ (فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُمُ الْجَنَّةَ مآبًا، وَ الْجَزَاءَ ثَوَابًا، (وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا)(1) فِي مَلِكٍ دَائِمٍ، وَ نَعِيمٍ قَائِمٍ).

به این ترتیب امام(علیه السلام) هم شایستگی‌های آنها را شرح می‌دهد و هم جزا و پاداش عظیمشان را. چند صباحی با هوای نفس به مبارزه برخاستند و با

عبادت پروردگار و خوف و خشیت او در روزها و شبها شایستگی خود را ثابت

کردند و خداوند جواد و کریم پاداش و جزای بسیار برتر و بالاتر، پاداشی

زوال ناپذیر و جاودانه نصیبشان کرد.

1. فتح، آیه 26 .

[310]

[311]

بخش چهارم

فَارْعُوا عِبَادَ اللَّهِ مَا بَرَعَائِيهِ يَفُوزُ فَائِرُكُمْ، وَ بِإِضَاعَتِهِ يَخْسِرُ مُبْطِلُكُمْ. وَ بَادِرُوا
أَجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ؛ فَإِنَّكُمْ مُرْتَهِنُونَ بِمَا أَسْلَفْتُمْ، وَ مَدِينُونَ بِمَا قَدَّمْتُمْ. وَ كَانَ قَدْ نَزَلَ
بِكُمْ الْمَخُوفُ، فَلَا رَجْعَةَ تَنَالُونَ، وَ لَا عِثْرَةَ تُقَالُونَ. اسْتَعْمَلْنَا اللَّهَ وَ إِيَّاكُمْ بِطَاعَتِهِ وَ
طَاعَةِ رَسُولِهِ، وَ عَفَا عَنَّا وَ عَنكُمْ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ.

ترجمه

ای بندگان خدا مراقب چیزی باشید که پیروزمندان با رعایتش به پیروزی
می رسند، و بدکاران با ضایع ساختنش به زیان و خسران گرفتار می شوند. با
اعمال صالح بر مرگ خود پیشی بگیرید، زیرا شما در گرو کارهایی هستید که
از پیش فرستاده اید. و به سبب اعمالی که در گذشته انجام داده اید جزا داده
می شوید. گویی مرگ وحشتناک به سراغ شما آمده؛ نه دسترسی به بازگشت
دارید و نه از هیچ لغزشی توان پوزش. خداوند ما و شما را در راه اطاعت خود
موفق دارد و از ما و شما به فضل و رحمتش در گذرد.

شرح و تفسیر

آماده سفر آخرت باشید

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه به دنبال بیان سرنوشت بدکاران و نیکوکاران به هنگام مرگ و در قیامت مطلبی را بیان می دارد که سبب نجات و پیروزی به هنگام مرگ و قیامت است، می فرماید: «ای بندگان خدا مراقب چیزی باشید که پیروزمندان با رعایتش به پیروزی می رسند، و بدکاران با ضایع ساختنش به زیان و خسران گرفتار می شوند»؛

[312]

(فَارْعَوْا عِبَادَ اللَّهِ مَا بَرَعَائِيهِ يَفُوزُ فَائِزُكُمْ، وَ بَاِضَاعَتِيهِ يَخْسِرُ مُبْطِلُكُمْ(1)).

روشن است که این تعبیر گویای امام، اشاره به تقوا و عمل صالح است که رعایت آن سبب رستگاری و پشت کردن به آن سبب زیان و خسران است.

همان گونه که در قرآن مجید می فرماید: «(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ

وَيَبْقِيَهُ فَاُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ) ; هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند و از خدا

بترسد و از مخالفت فرمانش بپرهیزد آنها رستگاران واقعی هستند». (2)

در ادامه این سخن، از کوتاهی عمر انسان و عدم اعتماد به بقای عمر و ابهام

حاکم بر لحظه تحقق موت سخن می گوید و همه را به شتاب برای اندوختن

اعمال صالح دعوت می کند و می فرماید: «با اعمال صالح بر مرگ خود پیشی

بگیرید، زیرا شما در گرو کارهایی هستید که از پیش فرستاده اید و به سبب

اعمالی که در گذشته انجام داده اید جزا داده می شوید»؛ (و بَادِرُوا آجَالَكُمْ

بِأَعْمَالِكُمْ؛ فَإِنَّكُمْ مُرْتَهِنُونَ بِمَا أَسْلَفْتُمْ، وَ مَدِينُونَ (3) بِمَا قَدَّمْتُمْ).

چه تعبیر زیبایی است (تعبیر به رهن و دین) نسبت به گناهان پیشین؛ گویی

گناهان به صورت وامی به گردن انسان می افتد و همه وجود، به منزله رهن

در برابر این وام گروگان است که تا توبه نکند و با اعمال صالح جبران ننماید

همچنان گرفتار آن است. قرآن مجید می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» ;

هر کس گرو اعمال خویش است». (4)

در حدیث معروف نبوی (خطبه شعبانیه درباره اهمیت ماه مبارک رمضان)

می خوانیم: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَكُونُوا بِاسْتِغْفَارِكُمْ؛ ای مردم

1. «مبطل» از ریشه «بطلان» به معنای بیهوده گرا و کسی است که درصدد

ابطال حق است .

2. نور، آیه 52.

3. «مدینون» از ریشه «دین» به معنای جزا گرفتن است و «مدینون» به کسانی

گفته می شود که به سبب کاری که انجام داده به آنها جزا داده می شود.

4. مدثر، آیه 38.

[313]

جان شما در گرو اعمال شماست آن را به وسیله استغفار آزاد سازید». (1)

در ادامه به همگان هشدار می دهد و می فرماید: «گویی مرگ وحشتناک به

سراغ شما آمده، نه دسترسی به بازگشت دارید و نه از هیچ لغزشی توان پوزش

خواستن»؛ (وَ كَأَنْ قَدْ نَزَلَ بِكُمْ الْمَخُوفُ، فَلَا رَجْعَةَ تَنَالُونَ، وَ لَا عَثْرَةَ

نُقَالُونَ (2)).

در حقیقت امام(علیه السلام) به این واقعیت اشاره می کند که ممکن است هر

لحظه مرگ دامن انسان را در حادثه ای بگیرد، به خصوص این که ما

مرگ های ناگهانی را که بر اثر ایست قلبی یا حوادث دیگر اتفاق می افتد با

چشم خود می بینیم، مرگی که بازگشت ناپذیر است و اسباب ظاهری در برابر

آن عاجز و ناتوان است.

سپس امام(علیه السلام) این فراز را با دعای کوتاه و جامعی پایان می بخشد و

می گوید: «خداوند ما و شما را در راه اطاعت خود و پیامبرش موفق دارد و از

ما و شما به فضل و رحمتش در گذرد»؛ (اسْتَعْمَلْنَا اللَّهَ وَ إِيَّاكُمْ بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَةِ

رَسُولِهِ، وَ عَفَا عَنَّا وَ عَنكُمْ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ).

1. وسائل الشيعة، جلد 7، صفحه 227، حدیث 20، باب 18 از ابواب احکام

شهر رمضان.

2. «تقالون» از ریشه «اقاله» به معنای بازگرداندن و در اینجا کنایه از قبول

عذر است.

[314]

[315]

بخش پنجم

إِلْزَمُوا الْأَرْضَ، وَ اصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ. وَ لَا تُحَرِّكُوا يَأْيِدِيكُمْ وَ سِيُوفِكُمْ فِي هَوَى

الْسِّنِّتِكُمْ، وَ لَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعَجِّلْهُ اللَّهُ لَكُمْ. فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ

هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً، وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى

اللّٰهُ، وَ اسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ، وَ قَامَتِ النَّبِيَّةُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ لِسَيْفِهِ;

فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجَلًا.

ترجمه

بر جای خود باشید (و بدون اجازه دست به نبرد نزنید). در برابر مشکلات و بلاها شکبیا باشید، دست و شمشیرهای خود را در طریق هوای نفس و آنچه بر زبانتان جاری می شود به کار نگیرید و نسبت به آنچه خداوند تعجیل آن را لازم ندانسته شتاب نکنید، زیرا آن کس از شما که در بستر خویش بمیرد ولی معرفت پروردگار خود و رسول او و اهل بیتش را به طور شایسته داشته باشد، شهید از دنیا رفته است، پاداش او بر خداست و ثواب اعمال صالحی را که قصد آن را داشته می برد و نیتش جای ضربات شمشیرش را می گیرد (بدانید) هر کاری، وقتی دارد و سرآمدی.

شرح و تفسیر

هر کاری وقتی دارد!

امام(علیه السلام) در بخش پایانی این خطبه به کسانی که برای شهادت بی تابی و عجله می کردند و اصرار داشتند که نا به هنگام و بدون برنامه امام(علیه السلام) آنها را به مبارزه با دشمن دعوت کند، چنین دستور می دهد : «بر جای خود باشید (و بدون اجازه دست به نبرد

[316]

نزنید) در برابر بلاها و مشکلات شکبیا باشید، دست ها و شمشیرهای خود را در طریق هوای نفس و آنچه بر زبانتان جاری می شود به کار نگیرید و نسبت به آنچه خداوند تعجیل آن را لازم ندانسته شتاب نکنید»؛ (الزَمُوا (1) الْأَرْضَ، وَ اصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ. وَ لَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَ سِيُوفِكُمْ فِي هَوَى السِّنِّتِكُمْ، وَ لَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعَجِّلْهُ اللَّهُ لَكُمْ).

همان گونه که گروهی از جهاد فی سبیل الله فرار می کنند، گروهی به عکس عجله دارند و نابه هنگام طالب جهاد و گاه شهادت در راه خدا هستند. گرچه نیات این گروه مقدس است ولی اعمال بدون برنامه و بی موقع به یقین آثار منفی و نادرستی دارد. به همین دلیل امام (علیه السلام) از این کار نهی می کند.

سپس به صورت دلیل چنین می فرماید: «زیرا آن کس از شما که در بستر خویش بمیرد ولی معرفت پروردگار خود و رسول او و اهل بیتش را به طور شایسته داشته باشد شهید از دنیا رفته است. پاداش او بر خداست و ثواب اعمال صالحی را که قصد آن را داشته می برد و نیتش جای ضربات شمشیرش را می گیرد»؛ (فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيدًا، وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَ اسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ، وَ قَامَتِ النَّبِيُّ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ (2) لِسَيِّفِهِ).

در پایان در جمله ای فشرده می افزاید: «(بدانید) هر کاری، وقتی دارد و

سرآمدی»؛ (فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجَلًا).

این جمله های حکیمانه در هر عصر و هر زمان کارآیی دارد و پاسخ خوبی است برای افراد تندرو و وقت ناشناس که نیات پاکی دارند و چه بسا عاشق

جهاد و شهادتند؛ ولی

1. «الزموا» از «لزوم» به معنای ملازم و همراه چیزی بودن است و جمله

«أَلْزَمُوا الْأَرْضَ» به معنای دستور به توقف و عدم حرکت است.

2. «اصلات» به معنای شمشیر کشیدن است.

[317]

زمان مناسب آن را تشخیص نمی دهند. پیوسته بیتابی می کنند و به رهبر خود

فشار می آورند؛ ولی رهبر آگاه، تسلیم فشارها نمی شود و میوه را بی موقع

نمی چیند؛ اما آنان را بشارت می دهد که خداوند پاداشی را که می خواهند به

سبب نیّتشان به آنها می دهد. اگر در ادعای خود صادق و ایمانشان به مبدأ و

معاد و پیامبر (صلی الله علیه وآله) و خاندانش محکم باشد، مشمول ثواب

مجاهدان راه خدا و شهیدان می شوند.

این سخن نه تنها در مورد جهاد و شهادت، بلکه درباره همه کارهای خیر،

صادق است که باید به موقع اقدام کرد و در غیر موقع، نیت‌های خالص، کار

اعمال صالح را انجام می دهد.

شبيه همین نکته مهم را در خطبه پنجم با تعبیر دیگری بیان کرده، می فرماید:

«وَمُجْتَنَى الثَّمَرَةَ لِغَيْرِ وَقْتِ اِبْنَاعِهَا كَالزَّرْعِ بِغَيْرِ اَرْضِيهِ; کسی که میوه را پیش

از رسیدن بچیند، همانند کسی است که بذر خود را در زمین نامناسب و

شوره زار بپاشد».

این سخن در عصر و زمان ما نیز صادق است; گروهی برای مبارزه با منافقان

داخلی و دشمنان خارجی بیتابی می کنند و در انتظار زمان مناسب و

برنامه ریزی نیستند و یا برای ظهور حضرت مهدی(علیه السلام) و جانفشانی

در رکابش سخت بیتابند به همه آنها می توان گفت اگر پایه های ایمان شما محکم

و نیاتتان خالص باشد، خداوند پاداش مجاهدان و شهیدان را به شما عنایت

می کند.

نکته

قیامهای نابهنگام

در جوامعی که تحت فشار شدید از سوی دشمن خارجی یا داخلی قرار دارند، گاه کاسه صبر گروهی از مردمی ساده اندیش لبریز می شود و دست به قیامهای نابهنگام می زنند که نه تنها به شکست می انجامد، بلکه دشمن را بیدار می کند و فرصتهای آینده را نیز بر

[318]

باد می دهد. یکی از مشکلات رهبران مدیر و مدبر همین گروه ها هستند. در تاریخ شیعه از این قیامهای نابهنگام، بعد از واقعه کربلا مواردی دیده می شود که امامان اهل بیت (علیهم السلام) از آن نهی می کردند؛ ولی گاه بعضی از شیعیان مخلص نیز با آنها همراهی می نمودند. مسئله مهم این است که مبارزه و قیام برای سرکوب دشمن شرایط زیادی را می طلبد که رهبران مدیر و مدبر تلاش می کنند همه آن شرایط فراهم گردد تا

قیام به نتیجه قطعی برسد. اگر دیگران «مو» را می بینند آنها پیش «مو» را می بینند و اگر ساده اندیشان «ابرو» را می بینند آنها به «اشارت ابرو» نگاه می کنند.

از خطبه بالا استفاده می شود که امیرمؤمنان (علیه السلام) با اینکه بزرگ ترین مبارز و مجاهد اسلام بود، گرفتار چنین اشخاص شده بود که نقطه مقابل، کندروان، بی حال و تنبل قرار داشت، در دو سوی افراط و تفریط.

گاه عشق به شهادت پس از شنیدن آیات و روایات مربوط به مقامات شهدا، افرادی را به پیمودن این راه دعوت می کرد؛ ولی امام در خطبه بالا بهترین راه را به آنها نشان می دهد و می فرماید: «عجله نکنید، بیتاب نباشید، هر کار زمان و وقتی دارد و بدانید اگر مؤمن و مخلص باشید خدا به نیات شما همان ثوابی را می بخشد که به شهیدان راهش می دهد».

خطبه 191(1)

وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَحْمَدُ اللَّهَ وَ يَتْنِي عَلَى نَبِيِّهِ وَ يُوصِي بِالزُّهُدِ وَ التَّقْوَى

از خطبه های امام(علیه السلام) است

که در آن حمد خداوند و ثنای بر پیامبر خدا می گوید و به زهد و تقوا توصیه می کند.

خطبه در يك نگاه

این خطبه در حقیقت از سه بخش تشکیل شده است:

بخش اول ناظر به حمد و ثنای الهی، آمیخته با ذکر نعمتهای و بخشی از صفات جمال و جلال اوست. سپس شهادت بر رسالت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) است و توضیح شرایطی که آن حضرت در آن شرایط برای هدایت مردم مبعوث شده است.

بخش دوم از تقوا و آثار و برکات آن سخن می گوید و توصیه می کند که مردم در همه امور زندگی به این دستگیره محکم الهی چنگ زنند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود و آمدی در غرر الحکم قسمتهایی از

این خطبه را با تفاوتهایی ذکر می کنند که نشان می دهد از منبع دیگری جز

نهج البلاغه گرفته اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد 3، صفحه 28)

[320]

در **بخش سوم** به دنیاپرستی و فریفته زرق و برق آن شدن هشدار می دهد و به

معرفی دنیا و نشان دادن عیوب آن می پردازد تا همگان بیدار شوند و عبرت

گیرند.

[321]

بخش اول

أَحْمَدُ لِلَّهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ حَمْدُهُ، وَ الْعَالِبِ جُنْدُهُ، وَ الْمُتَعَالِي جَدُّهُ أَحْمَدُهُ عَلَى
نِعْمِهِ التُّوَامِ، وَ آلَائِهِ الْعِظَامِ. الَّذِي عَظَّمَ حِلْمَهُ فَعَفَا، وَ عَدَلَ فِي كُلِّ مَا قَضَى، وَ
عَلِمَ مَا يَمْضِي وَ مَا مَضَى، مُبْتَدِعَ الْخَلَائِقِ يَعْلَمُهُ، وَ مُنْشِئُهُمْ بِحُكْمِهِ، يَلَا اقْتِدَاءَ وَ
لَا تَعْلِيمَ، وَ لَا احْتِدَاءَ لِمِثَالِ صَانِعِ حَكِيمٍ، وَ لَا إِصَابَةَ خَطِإٍ، وَ لَا حَضْرَةَ مَلَا.
وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، ابْتَعْتَهُ وَ النَّاسُ يَضْرِبُونَ فِي غَمْرَةٍ، وَ يَمْوَجُونَ
فِي حَيْرَةٍ. قَدْ قَادَتْهُمْ أَرْمَةُ الْحَيْنِ، وَ اسْتَعَلَّقَتْ عَلَى أَقْدَانِهِمْ أَقْقَالُ الرَّيْنِ.

ترجمه

ستایش ویژه خداوندی است که حمد و ثنایش همه خلائق را فرا گرفته، سپاهش
پیروز و مجد و عظمتش متعالی است، او را به سبب نعمتهای به هم پیوسته و
برکات و فیض عظیمش می ستایم، همان خداوندی که حلمش عظیم است و به
همین دلیل (از خطاکاران) در می گذرد و در آنچه حکم کرده و فرمان داده،
دادگر است و از آینده و گذشته با خبر.

خداوندی که به علم خود، آفریدگان را ابداع کرده و با فرمانش آنها را ایجاد نموده است، بی آنکه (در این کار) از کسی پیروی کند و یا آموزشی ببیند و یا از نمونه ای که از آفریننده حکیمی صادر شده باشد، الگو پذیرد و یا خطایی برای او پیش آید (و از خطای خود تجربه آموزد) و بی آنکه جمعیتی حضور داشته باشند (که با آنها مشورت کند یا از آنان کمک گیرد)، و گواهی می دهد که محمد (صلی الله علیه وآله) بنده و فرستاده اوست، او را زمانی

[322]

مبعوث کرد که مردم غرق گناه و جهل بودند و در میان امواج حیرت و سرگردانی دست و پا می زدند. افسار هلاکت، آنها را به هر سو می کشید و قفل های نادانی و گمراهی بر قلب هایشان زده شده بود.

شرح و تفسیر

خلقت بدیع خداوند

امام(علیه السلام) در بخش اول این خطبه که از فصیح ترین خطبه های آن حضرت است از حمد خدا آغاز می کند و او را به سه وصف می ستاید و عرضه می دارد: «ستایش ویژه خداوندی است که حمد و ثنایش همه آفریده ها را فرا گرفته و سپاهش پیروز و مجد و عظمتش متعالی است»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ

الْفَاشِي (1) فِي الْخَلْقِ حَمْدُهُ، وَ الْغَالِبِ جُنْدُهُ، وَ الْمُتَعَالِي جَدُّهُ).

تعبیر به «الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ حَمْدُهُ» که از گستردگی حمد خداوند در میان همه مخلوقات خبر می دهد؛ ممکن است اشاره به این باشد که همه اقوام با ایمان او را حمد و ثنا می گویند و یا اشاره به حمد و سپاسی است که همه موجودات جهان به ویژه نعمتهای پروردگار با زبان حال یا زبان قال، حمد و تسبیح او را می گویند.

پیروز بودن لشکر خدا از آن رو است که نه تنها فرشتگان الهی بلکه همه عالم سپاه و لشکر خداست و هیچ کس و هیچ چیز تاب مقاومت در برابر آنها را

ندارد: (وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ). (2)

جمله «وَالْمُتَعَالِي جَدُّهُ» برگرفته از آیه شریفه (وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا) (3) است و

با توجه به اینکه «جدّ» در اینجا به معنای عظمت است، اشاره به این است که

عظمت ذات

1. «الفاشی» از ریشه «فشو» بر وزن «کشف» به معنای گسترش یافتن و

منتشر شدن گرفته شده است.

2. فتح، آیه 7.

3. جن، آیه 3.

[323]

پاك او بسیار متعالی است. (1)

سپس انگشت بر نعمتهای مادی و معنوی خداوند گذارده و در برابر آنها حمد

خدا می گوید و عرضه می دارد: «او را به سبب نعمتهای به هم پیوسته و

برکات و فیض عظیمش می ستایم»؛ (أَحْمَدُهُ عَلَى نِعْمِهِ التَّوَامِ (2)، وَ آيَاتِهِ

العظام).

با توجه به اینکه «توام» (بر وزن غلام) جمع توأم (بر وزن جوهر) به معنای

اشیایی است که همراه با یکدیگر است.

اشاره به این است که نعمتهای الهی غالباً نعمتهای به هم پیوسته است، مثلاً

نعمت زبان هم وسیله گفتار است و هم عاملی برای هدایت غذا به زیر دندان

برای جویدن و هم وسیله بسیار مهمی برای فرو بردن غذا و هم چشیدن طعمها

و باخبر شدن از سلامت و فساد غذاها و همچنین نعمتهای بی شمار دیگر و چه

زیبا سروده است آن شاعر توانا:

فضل خدای را که تواند شمار کرد *** یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد

آن صانع قدیم که بر فرش کائنات *** چندین هزار صورت الوان نگار کرد

بحر آفرید و بر و درختان و آدمی *** خورشید و ماه و انجم و لیل و نهار

کرد

الوان نعمتی که نشاید سپاس گفت *** اسباب راحتی که نشاید شمار کرد

از چوب خشك میوه و در نی شکر نهاد *** و از قطره دانه ای در شاهوار

کرد

اجزای خاک مرده به تأثیر آفتاب *** بستان میوه و چمن و لاله زار کرد

چندین هزار منظر زیبا بیافرید *** تا کیست کو نظر ز سر اعتبار کرد

توحید گوی او نه بنی آمدند و بس *** هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد

1. اینکه پدر بزرگ را جدّ می گویند به واسطه بزرگی مقام و سنّ اوست.

2. «توّام» بر وزن «غلام» جمع «توّام» بر وزن «جوشن» در اصل به معنای

فرزند دو قلو است و هر دو را توأمین می گویند. سپس به هر چیزی که همراه

شیء دیگری باشد توأم اطلاق شده است و در جمله بالا اشاره به این نکته است

که نعمتهای پروردگار به صورت مفرد نیستند، بلکه غالباً گروهی از نعمتها

همراه یکدیگرند.

لال است در دهان بلاغت زبان وصف *** از غایت کرم که نهان و آشکار

کرد(1)

ممکن است قرار گرفتن «آلاء» در مقابل «نعم» اشاره به نعمتهای معنوی در مقابل نعمتهای مادی باشد. سپس به معرفی خداوندی که حمد و ستایش او را کرده می پردازد و او را با پنج وصف مهم یاد می کند که هر يك به تنهایی می تواند انگیزه حمد و ستایش باشد، می فرماید: «همان خداوندی که حلمش عظیم است و به همین دلیل (از خطاکاران) در می گذرد و در آنچه حکم کرده و فرمان داده دادگر است و از آینده و گذشته با خبر، خداوندی که به علم خود آفریدگان را ابداع کرده، و با حکمش آنها را ایجاد نموده است»؛ (الَّذِي عَظَّمَ حِلْمُهُ فَعَقَا، وَ عَدَلَ فِي كُلِّ مَا قَضَى، وَ عَلِمَ مَا يَمْضِي وَ مَا مَضَى، مُبْتَدِعَ الْخَلَائِقَ بِعِلْمِهِ، وَ مُنْشِئَهُمْ بِحُكْمِهِ).

این اوصاف پنجگانه که از فزونی حلم خداوند آغاز می شود و به آفرینش
خلایق و ابداع کائنات منتهی می گردد، مهم ترین بخش از صفات خداست که
شامل علم و قدرت و عدالت و لطف و مرحمت است.

آن گاه به این حقیقت اشاره می کند که آفرینش خداوند بدون هیچ گونه سابقه
تعلّم، تجربه و مشورت است، می فرماید: «بی آنکه (در این کار) از کسی
پیروی کند و یا آموزشی ببیند، و یا از نمونه ای که از آفریننده حکیمی صادر
شده باشد الگوپذیرد، یا خطایی برای او پیش آید (و از خطای خود تجربه
آموزد) و نه جمعیتی حضور داشته باشند (که با آنها مشورت کند یا از آنان کمک
گیرد»؛ (بِلا اِقْتِدَاءَ وَ لَا تَعْلِيمَ، وَ لَا اِحْتِذَاءَ (2) لِمِثَالِ صَانِعِ حَكِيمٍ، وَ لَا اِصَابَةَ

خَطَا، وَ لَا حَضْرَةَ مَلَا).

در واقع کسی که در صنعت خود از دیگری الهام می پذیرد، ممکن است از یکی
از پنج طریق زیر باشد:

2. «احتذا» یعنی هماهنگ شدن از ریشه «حذو» بر وزن «جذب» به معنای

هماهنگی گرفته شده است.

[325]

نخست، از دیگری تقلید کند، دوم آموزش ببیند، سوم نمونه ای از صنعتگر دانشمندی ببیند و با استفاده از آن به مقصود خود برسد، چهارم از خطاهای خود تجربه بیندوزد و پنجم گروهی را به مشورت و همکاری دعوت کند؛ اما خداوند صانع حکیم، خلقتش در همه جا بی سابقه و بی نیاز است از همه آنچه در بالا آمده، لذا درباره آفرینش او لفظ ابداع (خلقت بدون سابقه) به کار می رود.

این مسئله، فوق العاده اهمیت دارد که انسانها هر چه می سازند و هر مصنوعی به وجود می آورند حتماً نمونه هایی از آن را در جهان آفرینش دیده اند؛ مثلاً مخترعان هواپیما، بی شك از پرندگان الهام فراوان گرفته اند به همین دلیل شباهت زیادی در میان انواع هواپیماها با انواع پرندگان دیده می شود. در عین حال برای رسیدن به مقصود باید از علوم و تجارب پیشینیان بهره بگیرند و همیشه در کنار خود آزمایشگاه وسیع و گسترده ای داشته باشند تا خطاهای خود

را از طریق آزمایش برطرف سازند و غالباً برای تکمیل کار خود شورا تشکیل می دهند و از همایشها و کنگره ها استفاده می کنند، در حالی که خداوند حکیم در خلقت گسترده و انواع نامحدود مخلوقاتش نیاز به هیچ يك از این امور ندارد.

سپس امام(علیه السلام) در ادامه این بخش از خطبه بعد از حمد و ثنای الهی، شهادت به رسالت پیامبر پرداخته و وضع عصر قیام آن حضرت را در چند جمله کوتاه و پرمعنا تشریح می کند تا اهمیت این دعوت الهی آشکارتر و ملموس تر شود، می فرماید: «و گواهی می دهم که (محمد صلی الله علیه و آله)) بنده و فرستاده اوست او را زمانی مبعوث کرد که مردم غرق گناه و جهل بودند و در میان امواج حیرت و سرگردانی دست و پا می زدند. افسار هلاکت، آنها را به هر سو می کشید و قفلهای نادانی و گمراهی بر قلبهایشان زده شده بود»؛

(وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ؛ ابْتَعَثَهُ وَ النَّاسُ يُضْرَبُونَ فِي غَمْرَةٍ (1)، وَ

يَمْوَجُونَ فِي حَيْرَةٍ.

1. «غمره» آب فراوانی است که همه چهره چیزی را می پوشاند، سپس به

معنای هرگونه شدت ر

فراگیر اطلاق شده است.

[326]

قَدْ قَادَتْهُمْ أَرْمَةٌ الْحَيْنِ (1)، وَ اسْتَعْلَقَتْ عَلَى أَقْفَالِ الرِّينِ (2).

امام (علیه السلام) با چند تشبیه گویا وضع مردم را در عصر جاهلیت کاملاً ترسیم فرموده است؛ گاه آنها را به کسی تشبیه می کند که در گرداب وحشتناکی افتاده و پیوسته فریاد می کشد و کمک می طلبد، و گاه به حیواناتی تشبیه کرده که زمام آنها به دست افراد فاسد و مفسدی است که آنان را به سوی پرتگاه می کشند، و گاه دل های آنها را شبیه مخزنی می داند که قفل محکمی بر در آن خورده و هیچ علم و دانش و آگاهی و فضیلتی وارد آن نمی شود.

به راستی تا انسان به وضع مردمی که در عصر جاهلیت می زیستند از نظر فکری و عقیدتی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی آگاه نشود، به عظمت مقام پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و دعوت او آشنا نخواهد شد، به همین دلیل

امام در خطبه های متعددی از نهج البلاغه با تعبیرهای بسیار گویا وضع آن
زمان را برای نسلهایی که آن عصر را درك نکرده بودند و یا درك کرده و به
فراموشی سپرده بودند، یادآور می شود از جمله:

در خطبه دوم می فرماید: «أرسله بالدين المشهور... و الناس في فتن انجزم فيها

جعل الدين...».

در خطبه 26 می فرماید: «إن الله بعث محمدا... و أنتم معشر العرب في شرّ

دين و في شرّ دار...».

در خطبه 59 می فرماید: «بعثه و الناس ضلال في حيرة و حاطبون في

فئنة...» و

1. «حين» (با فتح حاء) به معنای مرگ و هلاکت است و به معنای غم و اندوه

شدید که انسان را تا سر حدّ مرگ پیش می برد نیز استعمال شده است و حین

(با کسر حاء) به معنای زمان است. در خطبه بالا با فتح حاء می باشد.

2. «رین» (با فتح راء) در اصل به معنای زنگاری است که روی اشیای مختلف می نشیند. در فارسی آن را زنگ و زنگار می گویند و معمولاً نشانه پوشیدن و ضایع شدن آن فلز یا از بین رفتن شفافیت و درخشندگی آن است.

[327]

در خطبه 195 می خوانیم : «أرسله و أعلام الهدى دارسة و مناهج الدين

طامسة...».

هرگاه مجموعه عبارات امام(علیه السلام) را در مجموع این خطبه ها، کنار هم قرار دهیم، ترسیم بسیار گویایی از وضع زمان جاهلیت و مشکلات عظیم مردم آن زمان در مسائل عقیدتی و اجتماعی و اخلاقی در برابر ما مجسم می شود و آن گاه به اهمیت اسلام و خدمات رسول خدا در تبدیل جامعه جاهلی به جامعه اسلامی پی خواهیم برد.

بخش دوم

عِبَادَ اللَّهِ! أوصيكم بتقوى الله فإنها حق الله عليكم، و الموحية على الله حككم، و
أن تستعينوا عليها بالله، و تستعينوا بها على الله: فإن التقوى في اليوم الحرز و
الجنة، و في غد الطريق إلى الجنة. مسلكها واضح، و سالكها رابح، و مستودعها
حافظ. لم تبرح عارضة نفسها على الأمم الماضية منكم و الغابرين، لحاجتهم إليها
غدا، إذا أعاد الله ما أبدى، و أخذ ما أعطى، و سأل عما أسدى. فما أقل من
قبلها، و حملها حق حملها! أولئك الأفلون عدا، و هم أهل صفة الله سبحانه إذ
يقول: (و قليل من عبادي الشكور).

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزکاری توصیه می‌کنم، زیرا تقوا حق خداوند بر شماست و سبب حق شما بر خداوند نیز می‌شود! و نیز توصیه می‌کنم که با استعانت از خداوند به تقوا دست یابید، زیرا پرهیزگاری، امروز پناهگاه و سپر بلای شماست و فردا راه رسیدن به بهشت است.

جاده تقوا واضح و روشن و پوینده آن صاحب سود فراوان و امانت دارش (خداوند) حافظ آن است. تقوا همواره خود را به امتهای پیشین و آینده عرضه داشته و می‌دارد، زیرا فردای قیامت همه به آن نیازمندند، در آن روز که خدا آنچه را آفریده باز می‌گرداند و آنچه را عطا کرده، باز می‌ستاند و از همه (صاحبان نعمت) نعمتهایش را بازخواست می‌کند (که با نعمتهای او چه

کردند؟).

اما چقدر کمند کسانی که تقوا را پذیرا شدند و حق آن را ادا کردند (آری) آنها
عددشان کم و شایسته تمجید هستند که خداوند (در قرآن مجید) درباره آنان
فرموده: «اندکی از بندگان من سپاسگزارند».

شرح و تفسیر

تقوا بهترین پناهگاه در دنیا و چراغ راه در قیامت است

این بخش از کلام امام (علیه السلام) هدف اصلی خطبه را تشکیل می دهد و آنچه
در بخش نخست گذشت در واقع مقدمه و زمینه ساز این بخش است، زیرا تا
ایمان به خدا و نبوت پیامبر اکرم نباشد سخن از تقوا گفتن موضوعی ندارد؛
نخست می فرماید: «ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری توصیه
می کنم، زیرا که تقوا حق خداوند بر شما است و سبب حق شما بر خداوند (نیز)
خواهد بود»؛ (عِبَادَ اللَّهِ! أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا حَقُّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، وَ الْمَوْجِبَةُ عَلَيَّ

اللَّهُ حَقُّكُمْ).

این تعبیر درباره تقوا بدیع است که از يك سو حقّ خداست بر بندگان و از سوی

دیگر سبب می شود بندگان بر خداوند حقّی پیدا کنند؛ اما حق خداست به دلیل

آنکه نتیجه تقوا همان اطاعت جمیع اوامر و نواهی پروردگار است و اطاعت

حق خدا بر بندگان است، و اما حق بندگان است، زیرا بر اثر آن استحقاق پاداش

خواهند یافت.

بسیاری از شارحان نهج البلاغه تقوا را در اینجا به اطاعت کامل از فرمانهای

خدا تفسیر کرده اند در حالی که تقوا آن خداترسی درونی و پای بند بودن باطنی

به اصولی است که اثرش اطاعت فرمان خداست؛ تقوا همان چیزی است که در

مراحل نخستین به صورت عدالت ظاهر می شود و در مراحل عالی به صورت

عصمت، و اینها همه از صفات باطنی است.

کسی که در برابر اطاعت و گناه بی تفاوت است بی تقواست و آن کس که

پای بند به

اصول الهی و متعهد به آنهاست، باتقواست و آثار هر دو در اعمال نمایان

می شود. سپس امام برای بدست آوردن این گوهر گرانبها چنین می فرماید:

«شما را توصیه می کنم که با استعانت از خداوند به تقوا دست یابید (که پیمودن

این راه بی یاری خدا بسیار مشکل است) و به یاری تقوا بر خداوند حق (پاداش)

پیدا کنید»؛ (وَ أَنْ تَسْتَعِينُوا عَلَيْهَا بِاللَّهِ، وَ تَسْتَعِينُوا بِهَا عَلَى اللَّهِ).

آری پیمودن راه تقوا، تقوایی که بر زندگی انسان احاطه کند، جز به یاری

خداوند میسر نیست. حتی انبیا و اولیا خود را در این راه به خدا می سپردند و

از او یاری می جستند و می گفتند: «(وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ

أُنِيبُ)؛ توفیق من جز به یاری خدا نیست، بر او توکل کردم و به سوی او باز

می گردم».(1)

در دعای پرمعنایی که بعد از زیارت امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) به

آن توصیه شده، می خوانیم: «كَلَّمَا وَقَفْتَنِي بِخَيْرٍ فَأَنْتَ دَلِيلِي عَلَيْهِ وَ طَرِيقِي إِلَيْهِ؛

هر زمان مرا به کار نیکی دادی تو راهنمای من به سوی آن و نشان دهنده مسیر

من بودی».(2)

آن گاه امام به دو اثر مهم تقوا به عنوان دلیل اشاره کرده، می فرماید: «زیرا پرهیزگاری امروز، پناهگاه و سپر بلای شماسست و فردا راه رسیدن به بهشت

است»؛ (فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحَرِزُ وَالْجَنَّةُ).

آری! همه حوادث تلخ فردی و اجتماعی که زندگی را در کام انسان در این جهان، ناگوار می کند بر اثر گناه و خروج از جاده عدل و انصاف است؛ تقوا سبب می شود که انسان در این جهان از سقوط در پرتگاه گناه و عواقب دردناک آن رهایی یابد و زندگی شیرین توأم با آرامش و سعادت داشته باشد و فردای قیامت به مقتضای: «(وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى)»؛ و زاد و توشه تهیه کنید

که بهترین زاد و توشه پرهیزکاری است».(3)

1. هود، آیه 88. این سخن از زبان شعیب در برابر قوم سرکش او در قرآن

نقل شده است.

2. بحار الانوار، جلد 99، صفحه 55.

3. بقره، آیه 197.

راه وصول به بهشت و نعمتهای بی نظیر بهشتی است، آیا گوهری گرانبها تر از این پیدا می شود که هم در دنیا حافظ انسان باشد و هم در آخرت نجات دهنده او

گردد؟

سپس در ادامه سخن به سه نکته مهم درباره تقوا اشاره می کند، نخست

می فرماید: «جاده تقوا واضح و روشن و پوینده آن صاحب سود فراوان و

امانتدارش (خداوند) حافظ آن است» (وَ فِي غَدِّ الطَّرِيقِ إِلَى الْجَنَّةِ. مَسَلُّهَا

وَاضِحٌ، وَ سَالِكُهَا رَاحٌ، وَ مُسْتَوْدَعُهَا حَافِظٌ).

اما واضح بودن جاده تقوا به جهت آن است که از يك سو با فطرت انسان، كاملا

هماهنگ است و از سوی دیگر در عالم تشریح در کتاب و سنت، مسیر این

جاده، تبیین شده است.

اما سود بردن سالک این راه به جهت آن است که از يك سو در قیامت به

مقتضای (تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا) (1) پرهیزکاران را به

سوی بهشت دعوت می کند و از سوی دیگر در دنیا صاحب آن را از آلودگیها

و پستیها و زندگی تاریک و ظلمانی رهایی می بخشد و او را آبرومند و سربلند و مورد احترام قرار می دهد.

اما حافظ بودن نگاهدارنده آن (بنابر اینکه «مستودع» را به معنای اسم مفعولی بگیریم) به سبب آن است که خداوند اجر و پاداش پرهیزکاران را بر عهده گرفته، بنابراین امانت آنها نزد خدا محفوظ است و فرشتگان الهی نیز حافظ اعمال پرهیزگارانند، و اگر «مستودع» را به معنای اسم مکان (مخزن و جایگاه) بدانیم جایگاه تقوا قلب انسان است که آن را به خوبی حفظ می کند و از آن مراقبت می نماید. بعضی نیز «حافظ» را به معنای محفوظ گرفته اند، بنابراین مفهوم جمله این می شود که پرهیزکاران در سایه تقوا محفوظ اند.

نکته دومی که امام به آن اشاره می کند، این است که تقوا حقیقتی است پایدار که محدود به زمان و مکانی نبوده و نخواهد بود، می فرماید: «تقوا همواره خود را

به امت های

پیشین و آینده عرضه داشته و می دارد، زیرا فردای قیامت همه به آن نیازمندند؛

در آن روز که خدا آنچه را که آفریده باز می گرداند و آنچه را عطا کرده، باز

می ستاند و از همه نعمت هایش (صاحبان نعمت را) بازخواست می کند (که با

نعمت های او چه کردند؟)؛ (لَمْ تَبْرَحْ (1) عَارِضَةً نَفْسَهَا عَلَى الْأَمَمِ الْمَاضِينَ

مِنْكُمْ وَالْغَابِرِينَ، (2) لِحَاجَتِهِمْ إِلَيْهَا غَدًا، إِذَا أَعَادَ اللَّهُ مَا أَبَدَى، وَ أَخَذَ مَا أُعْطَى، و

سَأَلَ عَمَّا أَسَدَى (3)).

آری تقوا همچون قصر زیبا، باشکوه و آرام بخشی است که همگان را به سوی

خود فرا می خواند و در برابر دیدگان همه انسانها بوده و خواهد بود و همه

کتاب آسمانی و انبیا و اولیای الهی به سوی آن دعوت کرده اند. قرآن مجید

می گوید: «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ) ; ما به

کسانی که پیش از شما کتاب آسمانی به آنها داده شده بود سفارش کردیم به شما

نیز سفارش می کنیم که تقوای الهی پیشه کنید». (4)

امام(علیه السلام) در سومین نکته می فرماید: «اما چه کم هستند کسانی که تقوا را پذیرا شدند و حق آن را ادا کردند (آری) آنها عددشان کم و شایسته توصیفی هستند که خداوند (در قرآن مجید) می فرماید: اندکی از بندگان من سپاسگزارند»؛ (فَمَا أَقَلَّ مَنْ قَبْلِهَا، وَ حَمَلَهَا حَقَّ حَمْلِهَا! أَوْلَيْكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا، وَهُمْ

أَهْلُ صِفَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِذْ يَقُولُ: (وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشَّاكِرُونَ) (5)).

اما چرا تقوا با آن همه اهمیتی که دارد طالبانش کم است؟ پاسخ این سؤال چندان

1. «لم تبرح» از ریشه «برح» به معنای دور شدن و کنار رفتن گرفته شده و

هنگامی که با کلمه نفی همراه می شود، معنای اثبات را می رساند.

2. «غابرين» جمع «غابر» از غبور، بر وزن «عبور» گرفته شده که به معنای

باقی ماندن چیزی است، بنابراین «غابرين» یعنی بازماندگان.

3. «أسدى» از ریشه «سدى» بر وزن «عبا» به معنای نیکی کردن گرفته شده

است.

4. نساء، آیه 131.

پیچیده نیست، زیرا تقوا مخالف هوای نفس است و گام برداشتن بر خلاف هوای نفس کار آسانی نیست. جاده تقوا بسیار پر سنگلاخ و پر فراز و نشیب است، هر چند پایانی لذت بخش دارد؛ ولی جاده هوای نفس، اما صاف و لذت بخش؛ اما پایانش بسیار دردناک است.

در حدیثی می خوانیم هنگامی که خداوند بهشت را آفرید به جبرئیل فرمود نگاهی به آن بیفکن. هنگامی که جبرئیل مناظر زیبای بهشت را دید عرض کرد پروردگارا «**لَا يَتْرُكُهَا أَحَدٌ إِلَّا دَخَلَهَا**؛ هیچ کس نیست که بهشت را رها سازد و وارد آن نشود»؛ اما هنگامی که خداوند آن را در لابه لای ناراحتیها (و مخالفت هوای نفس) پیچید، فرمود نگاهی به آن بیفکن، چون جبرئیل به آن نگاه کرد عرض کرد: «**يَا رَبِّ أَخْشَى أَنْ لَا يَدْخُلَهَا أَحَدٌ**؛ پروردگارا از این می ترسم که هیچ کس وارد آن نشود». هنگامی که دوزخ را آفرید به جبرئیل فرمود: نگاهی به آن بیفکن، چون که جبرئیل به آن منظره وحشتناک نگاه کرد عرض کرد: «**يَا**

رَبِّ لَا يَدْخُلُهَا أَحَدٌ؛ پروردگارا هیچ کس به سراغ آن نخواهد آمد» اما هنگامی که

خداوند آن را در لابه لای شهوات پیچید فرمود نگاهی به آن بیفکن. وقتی که

جبرئیل به آن نگاه کرد عرض کرد: «يَا رَبِّ أَخْشَى أَنْ يَدْخُلَهَا كُلُّ أَحَدٍ؛

پروردگارا از آن می ترسم که همه وارد آن شوند». (1)

این حدیث پر معنا در واقع شرحی است بر حدیث فشرده ای که از پیامبر

اکرم (صلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است: «حَقَّتْ

الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حَقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ». (2)

1. بحار الانوار، جلد 68، صفحه 72.

2. همان مدرک و نهج البلاغه، خطبه 176.

بخش سوم

فَأَهْطِعُوا بِأَسْمَاعِكُمْ إِلَيْهَا، وَالظُّلُومَ يَجِدْكُمْ عَلَيْهَا، وَاعْتَاظُوهَا مِنْ كُلِّ سَلْفٍ خَلْفًا، وَ

مِنْ كُلِّ مُخَالِفٍ مُوَافِقًا. أَيْقِظُوا بِهَا نَوْمَكُمْ، وَاقْطَعُوا بِهَا يَوْمَكُمْ، وَاشْعِرُوهَا

قُلُوبَكُمْ، وَارْحَضُوا بِهَا دُنُوبَكُمْ، وَدَاوُوا بِهَا الْأَسْقَامَ، وَبَادِرُوا بِهَا الْحِمَامَ، وَ

اعْتَبِرُوا بِمَنْ أَضَاعَهَا، وَلا يَعْتَبِرَنَّ بِكُمْ مَنْ أَطَاعَهَا. أَلَا فَصُونُوهَا وَتَصَوَّنُوا بِهَا،

وَكَوْنُوا عَنِ الدُّنْيَا نُرَاهَا، وَإِلَى الْآخِرَةِ وُلَاهَا. وَلا تَتَضَعُوا مِنْ رَفَعْتِهِ النَّفْوَى، وَلا

تَرْفَعُوا مِنْ رَفَعْتِهِ الدُّنْيَا. وَلا تَشِيمُوا بَارْقَهَا، وَلا تَسْمَعُوا نَاطِقَهَا، وَلا تُجِيبُوا

نَاعِقَهَا وَلا تَسْتَضِيئُوا بِإِشْرَاقِهَا، وَلا تُفَنِّتُوا بِأَعْلَاقِهَا، فَإِنَّ بَرَقَهَا خَالِبٌ، وَنُطْقَهَا

كَاذِبٌ، وَأَمْوَالُهَا مَحْرُوبَةٌ، وَأَعْلَاقُهَا مَسْلُوبَةٌ. أَلَا وَهِيَ الْمُنْتَصِدِيَّةُ الْعَنُونُ، وَ

الْجَامِحَةُ الْحَرُونُ، وَالْمَائِنَةُ الْخَوُونُ، وَالْجَحُودُ الْكَنُودُ، وَالْعَنُودُ الصَّدُودُ، وَ

الْحَيُودُ الْمَيُودُ.

ترجمه

گوش جان خود را برای شنیدن ندای تقوا باز کنید، و با جدیت برای به دست آوردن آن تلاش نمایید، تقوا را به جای آنچه از دست رفته است قرار دهید، و آن را در عوض هر کار مخالفی (که انجام می دادید) بپذیرا شوید، خواب خود را با تقوا به بیداری مبدل سازید و روز خود را با آن طی کنید، قلوب خود را با آن همراه نمایید، گناهان خویش را با آن شستشو دهید و بیماری جان و دل را با آن مداوا کنید.

به وسیله تقوا بر مرگ خود پیشی بگیرید. (و با آن آماده سفر آخرت شوید) از کسانی که تقوا را بر باد دادند (و گرفتار انواع بدبختیها شدند) عبرت بگیرید. مبادا مطیعان تقوا از بی تقوایی شما عبرت گیرند. به هوش باشید! تقوا را حفظ کنید و خویشان را نیز در پرتو آن

[336]

محافظت نمایید. در برابر زرق و برق دنیا خویشان دار، و نسبت به آخرت دلباخته و مشتاق باشید.

آن کس را که تقوا او را بلند مرتبه ساخته، خوار مشمرید و آن کس که دنیا عزیزش کرده، ارجمند ندانید. به زرق و برق دنیا چشم ندوزید و به سخن کسی که شما را به آن ترغیب می کند گوش فرا ندهید و به ندایش پاسخ مگویید. از درخشندگی ظاهریش روشنایی نخواهید و فریفته اشیاى به ظاهر نفیس آن نگردید، زیرا رزق و برقص نیرنگ و سخنش دروغ و اموال گران قیمتش غارت شده و متاعش به سرقت رفته است.

آگاه باشید دنیا همچون زن هرزه عشوه گر و خودنمایی است که مردم را به سوی خود فرا می خواند و یا همچون حیوان سرکشی است که صاحبش را از خود می راند، دروغگویی است پر خیانت، ناسپاسی است حق شناس و دشمنی است باز دارنده و پشت کننده ای است مضطرب و نگران!

شرح و تفسیر

ندای بیدارگر تقوا را بشنوید

امام علی(علیه السلام) در این بخش از خطبه بحث گسترده و عمیقی درباره آثار

تقوا برای انسانهای بیدار دل بیان فرموده است و در دوازده جمله کوتاه و پر

معنا ابعاد مختلف آن را به نمایش گذارده است:

نخست می فرماید: «گوش جان خود را برای شنیدن ندای تقوا باز کنید، و با

جدیت برای به دست آوردن آن تلاش نمایید، تقوا را به جای آنچه از دست رفته

است قرار دهید. و آن را در عوض هر کار مخالفی (که انجام می دادید) پذیرا

شوید»؛ (فَأَهْطِعُوا(1))

1. «اهطعوا» از ریشه «هطوع» بر وزن «طلوع» به معنای به سرعت به سراغ

چیزی رفتن گرفته شده است.

[337]

يَأْسَمَاعِكُمْ إِلَيْهَا، وَالْأَطْوَا(1) بِجِدِّكُمْ عَلَيْهَا، وَاعْتَاضُوهَا مِنْ كُلِّ سَلْفٍ خَلْفًا، وَ مِنْ

كُلِّ مُخَالَفٍ مُوَافِقًا).

گویی تقوا همه انسانها را به سوی خود فرا می خواند و آثار نیک خود را برای همگان تشریح می کند، لذا امام می فرماید : به سرعت گوش خود را به دعوت تقوا بسپارید و به دنبال آن برخیزید و به تهیه مقدمات آن بپردازید و اگر تقوا داشته باشید از دست رفتن سرمایه های دنیا غمی ندارد و تقوا در برابر مخالفان مدافع شماست.

واژه «مخالف» در اینجا ممکن است اشاره به گناهان پیشینی باشد که آثار آن با تقوا برچیده می شود و یا منظور دشمنان و مخالفان انسان باشد، زیرا خداوند وعده پیروزی به پرهیزگاران داده است همان گونه که قرآن مجید می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ»؛ خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است».(2) و نیز می فرماید: «وَأِنْ تَصِيرُوا وِتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً»؛ هر گاه شکیبایی و تقوا پیشه کنید مگر مخالفان به شما نمی رسد».(3)

سپس در شش جمله دیگر می افزاید : «خواب خود را با تقوا به بیداری مبدل سازید، و روز خود را با آن طی کنید، قلوب خود را با آن همراه نمایید، گناهان خویش را با آن شستشو دهید، و بیماریهای جان و دل را با آن مداوا کنید»؛

(اَيَقِظُوا بِهَا نَوْمَكُمْ وَ أَقْطَعُوا بِهَا يَوْمَكُمْ، وَ أَشْعِرُواهَا قُلُوبَكُمْ، وَ ارْحَضُوا(4) بِهَا

دُنُوبَكُمْ، وَ دَاوُوا بِهَا الْأَسْقَامَ).

جمله «اَيَقِظُوا بِهَا نَوْمَكُمْ» ممکن است اشاره به خواب معمولی باشد؛ یعنی در

پرتو تقوا پاسی از شب را بیدار باشید و با خدا راز و نیاز کنید. (در مقابل و

اقطعوا بها يومكم) این احتمال داده شده که مراد بیدار شدن از خواب غفلت به

سبب تقواست. جمله «أشعروها»

1. «الظوا» از ریشه «لظ» بر وزن «خط» به معنای ملازم چیزی بودن مشتق

شده است.

2. نحل، آیه 128.

3. آل عمران، آیه 120.

4. «ارحضوا» از «رحض» بر وزن «محض» به معنای شستشو دادن است.

قُلُوبِكُمْ» (با توجه به اینکه شعار لباس زیرین است) ممکن است به این اشاره باشد که دل خود را با تقوا نورانی کنید و یا تقوا را شعار و علامت خویش قرار دهید و یا دل‌های خود را با تقوا بیدار سازید. (چنانچه «اشعروا» از ریشه شعور باشد).

جمله «دَاوُوا بِهَا الْأَسْقَامَ» دردهای اجتماعی است که به واسطه تقوا درمان می‌شوند.

در نهمین تا دوازدهمین جمله‌ها می‌فرماید: «به وسیله تقوا بر مرگ خود پیشی بگیرید. (و با آن آماده سفر آخرت شوید) از کسانی که تقوا را بر باد دادند (و گرفتار انواع بدبختی‌ها شدند) عبرت بگیرید، مبدا مطیعان تقوا از بی‌تقوایی شما عبرت گیرند! (و زندگی شما عبرتی برای آنان گردد) به هوش باشید! تقوا را حفظ کنید و خویشتان را نیز در پرتو آن محافظت نمایید»؛ (و بَادِرُوا بِهَا

الْحِمَامَ(1)، وَاعْتَبِرُوا بِمَنْ أَضَاعَهَا، وَ لَا يَعْتَبِرَنَّ بِكُمْ مَنْ أَطَاعَهَا. أَلَا فَصُوئُوهَا وَ

تَصَوَّوْا(2) بها).

قرآن مجید نیز می فرماید: «سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ

السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ به پیش تازید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی

که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است». (3)

در جای دیگر می فرماید: «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ»؛ لباس پرهیزکاری لباس

خوبی است». (4) آری لباس تقوا را باید حفظ کرد و با لباس تقوا نیز باید

مصون و محفوظ بود.

جمله «و اعتبروا...» اشاره به این است که نتیجه بی تقواییها در همین زندگی

دنیا در

1. «حمام» (به کسر حاء) به معنای مرگ است.

2. «تصونوا» از ریشه «صون» بر وزن «قوم» به معنای حفظ کردن گرفته

شده و «تصون» یعنی خویشتن را حفظ نمودن.

3. حدید، آیه 21.

4. اعراف، آیه 26.

برابر چشمان شماسست؛ هم با چشم می بینید و هم در تاریخ می خوانید که افراد و جوامع بشری بر اثر بی تقواییها به چه سرنوشت شوم و دردناکی گرفتار شدند. شما از آنان عبرت بگیرید و نگذارید دیگران از شما عبرت گیرند.

قرآن مجید بعد از اینکه داستان یوسف و برادران و همسر عزیز مصر و مشکلاتی که بر اثر بی تقوایی دامن گروهی را گرفت و آثار پر برکتی را که از تقوا عاید یوسف (علیه السلام) شد بیان می کند و می فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي

قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»؛ به یقین در سر گذشت آنها درس عبرتی برای

صاحبان اندیشه است». (1)

سپس امام (علیه السلام) در ادامه این سخن به بیان عواقب سوء دنیا پرستی

می پردازد که از شاخه های بی تقوایی است و در ضمن نه جمله کوتاه،

دستوراتی درباره برحذر شدن از دنیای فریبنده بیان کرده، چنین می فرماید:

«در برابر زرق و برق دنیا خویشتن دار، و نسبت به آخرت دلباخته و مشتاق

باشید. آن کس که تقوا او را بلند مرتبه ساخته، خوار مشمرید و آن کس که دنیا

عزیزش کرده ارجمند ندانید. به زرق و برق دنیا چشم ندوزید و به سخن کسی که شما را ترغیب به آن می کند گوش فرا ندهید و به ندایش پاسخ مگویید. از درخشندگی ظاهریش روشنایی نخواهید و فریفته اشیا (به ظاهر) نفیس آن نگردید؛ (وَ كُونُوا عَنِ الدُّنْيَا نُزَاهًا (2)، وَ إِلَى الْآخِرَةِ وُلاَهَا (3). وَ لَا تَضَعُوا مَنْ

رَفَعْتَهُ النَّقْوَى، وَ لَا تَرْفَعُوا مَنْ رَفَعْتَهُ الدُّنْيَا. وَ لَا تَشِيمُوا (4) بَارِقَهَا (5) وَ

لَا تَسْمَعُوا نَاطِقَهَا، وَ لَا تُحْيُوا نَاعِقَهَا (6). وَ لَا تَسْتَضِيئُوا بِإِشْرَاقِهَا، وَ لَا تُفْتَنُوا

بِأَعْلَاقِهَا (7)).

1. یوسف، آیه 111.

2. «نزاه» جمع «نازه» به معنای عقیف النفس و خویشتن دار است.

3. «ولاه» جمع «واله» به معنای مشتاق و شیدا است.

4. «لا تشیموا» از ریشه «شیم» بر وزن «غیب» به معنای چشم به چیزی

دوختن، گرفته شده است.

5. «بارق» ابری است که از آن برق می‌جهد و به معنای شمشیری درخشان نیز آمده است.

6. «ناعق» از ریشه «نعق» بر وزن «برق» به معنای بانگ زدن بر حیوانات است سپس به هر بانگ زدن اطلاق شده است. ر

ط 7. «اعلاق» جمع «علقه» بر وزن «فتنه» به معنای شیء نفیس و پر ارزش است (هر چند جنبه ظاهری داشته باشد) و از ریشه «علاقه» گرفته شده، زیرا اشیای نفیس سبب تعلق قلب به آنها می‌شود.

[340]

در واقع امام(علیه السلام) در این عبارت پر معنا طرق نفوذ دنیا را در فکر و جان انسانها مورد توجه قرار داده و درباره همه آنها هشدار می‌دهد؛ دوری از زرق و برق دنیا، عشق به آخرت، حمایت از پرهیزگاران، بی‌اعتنایی به مقامات دنیاپرستان، چشم ندوختن به اموال و ثروتها و کاخها و زینتهای ظاهری، گوش ندادن به وسوسه های دنیا پرستان، دست ردّ به سینه آنها

گذاشتن، فریب درخشش ظاهری دنیا را نخوردن و به اموری که مورد علاقه صاحبان زر و زور است، دل نبستن.

به یقین هر کس این هشدارهای نه گانه را به کار ببندد در دام شیطان و

دنیاپرستان نخواهد افتاد.

سپس امام علی(علیه السلام) به بیان دلیلهای روشنی برای هشدارهای بالا پرداخته، چنین ادامه می دهد: «زیرا رزق و برفش نیرنگ و سخنش دروغ و اموال گران قیمتش غارت شده، و متاعش به سرقت رفته است!»؛ (فَإِنَّ بَرَقَهَا

خَالِبٌ(1)، وَ نُطِقَهَا كاذِبٌ، وَ أَمْوَالُهَا مَحْرُوبَةٌ(2)، وَ أَعْلَاقُهَا مَسْلُوبَةٌ).

در واقع واقع هر يك از این دلایل چهارگانه اشاره به بخشی از تعبیرات گذشته است:

فریبنده بودن زرق و برق دنیا به جهت آن است که دوام و بقایی ندارد و دروغ

بودن سخنانش به دلیل این است که با هیچ کس در هیچ زمان وفا نکرده است.

غارت شده بودن اموالش به جهت این است که پیوسته دنیاپرستان آن را از دست

یکدیگر غارت می کنند و به سرقت رفته بودنش از آن روست که هر مال

ظاهراً نفیسی که در دست کسی است فرد دنیاپرستی چشم به آن دوخته و در

فرصت مناسب آن را می رباید.

آن گاه بار دیگر امام به همه مخاطبان خویش هشدار می دهد و با ذکر شش

وصف

1. «**خاطب**» به معنای فریبنده از «**خلابه**» به کسر خاء به معنای فریب دادن

گرفته شده است.

2. «**محروبه**» به معنای غارت شده از «**حرب**» به معنای جنگ که سبب غارت

می شود، گرفته شده است.

[341]

دیگر از اوصاف رذیله دنیا همگان را از گرفتار شدن در دام آن بر حذر

می دارد و می فرماید: «آگاه باشید دنیا همچون زن هرزه عشوه گر و خودنمایی

است که مردم را به سوی خود فرا می خواند و یا همچون حیوان سرکشی

صاحبش را از خود می راند، دروغگویی است پر خیانت، ناسپاسی است حق

نشناس و دشمنی است باز دارنده و پشت کننده ای است مضطرب و نگران»;

(أَلَا وَ هِيَ الْمُتَّصِدِّيَّةُ (1) الْعَنُونُ (2)، وَ الْجَامِحَةُ (3) الْحَرُونَ (4)، وَ الْمَائِنَةُ (5)

الْخَوُونَ (6)، وَ الْجَحُودُ الْكَنُودُ (7)، وَ الْعَنُودُ الصَّدُودُ (8)، وَ

الْحَيُودُ (9) الْمَيُودُ (10)).

1. «متصدیه» به معنای زنی است که خود را به مردان عرضه می دارد که به

زن بدکاره تفسیر می شود، از ریشه «تصدی» به معنای عرضه کردن گرفته

شده است.

2. «عنون» از ریشه «عن» بر وزن «ظن» به معنای خودنمایی گرفته شده

است.

3. «جامحه» به معنای چموش و سرکش از «جموح» بر وزن «فتوح» گرفته

شده است.

4. «حرون» نیز به معنای سرکش است، با این تفاوت که «جموح» حیوانی

است که بدون کنترل به هر طرف می رود و «عنون» حیوانی است که سرکشی

می کند و می ایستد و قدم از قدم بر نمی دارد.

5. «مائه» یعنی دروغگو از ریشه «مین» بر وزن «عین» به معنای کذب

گرفته شده است.

6. «خؤون» به معنای خیانتگر از ریشه خیانت است.

7. «کنود» یعنی ناسپاس و بخیل. در اصل به زمینی می گویند که چیزی از آن

نمی روید.

8. «صدود» یعنی اعتراض کننده و باز دارنده. از ریشه «صدّ» گرفته شده که

در دو معنا استعمال می شود: اعراض و منع.

9. «حبود» به معنای گریزان و پشت کننده، از «حید» بر وزن «صید» گرفته

شده است.

10. «میود» به معنای منحرق و مضطرب از ریشه «میدان» بر وزن

«ضربان» به معنای تزلزل و اضطراب و انحراف گرفته شده است.

[342]

[343]

بخش چهارم

حَالَهَا انْتِقَالَ، وَ وَطَائِهَا زَلْزَالَ، وَ عَزُّهَا دُلُّ، وَ جِدُّهَا هَزَلُّ، وَ عَلُوُّهَا سُفْلٌ. دَارُ
حَرْبٍ وَ سَلْبٍ، وَ نَهْبٍ وَ عَطْبٍ. أَهْلُهَا عَلَى سَاقٍ وَ سِيَاقٍ، وَ لِحَاقٍ وَ فِرَاقٍ. قَدْ
تَحَيَّرَتْ مَذَاهِبُهَا، وَ أَعْجَزَتْ مَهَارِبُهَا، وَ خَابَتْ مَطَالِبُهَا; فَأَسْلَمَتْهُمْ الْمَعَاقِلُ، وَ
لَفَظَتْهُمْ الْمَنَازِلُ، وَ أَعْيَبَتْهُمْ الْمَحَاوِلُ: فَمِنْ نَاجٍ مَعْفُورٍ، وَ لَحْمٍ مَجْزُورٍ، وَ شِلْوٍ
مَدْبُوحٍ، وَ دَمٍ مَسْفُوحٍ، وَ عَاضٍ عَلَى يَدَيْهِ، وَ صَافِقٍ يَكْفَيْهِ، وَ مُرْتَفِقٍ يَخْدِيهِ، وَ
زَارٍ عَلَى رَأْيِهِ، وَ رَاجِعٍ عَنِ عَزْمِهِ; وَ قَدْ أُدْبِرَتْ الْحَيْلَةُ، وَ أَقْبَلَتْ الْغَيْلَةُ، (وَلَاتِ

حِينَ مَنَاصٍ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! قَدْ قَاتَ مَا قَاتَ، وَ ذَهَبَ مَا ذَهَبَ، وَ مَضَتِ الدُّنْيَا

لِحَالِ بَالِهَا، (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ).

ترجمه

حال دنیا دگرگونی (دائمی) است و گامهای محکمش لرزان، عزتش ذلت،

برنامه های جدی اش شوخی و بلندی اش عین سقوط است.

دنیا سرای غارت و دزدی و ربودن (اموال و مقامات یکدیگر) و تباهی و

هلاکت است و اهل آن همواره آماده حرکت (به سوی پایان زندگی) و پیوستن

(به پیشینیان) و جدایی (از دوستان و عزیزان) هستند.

راههایش حیرت زاء، گریزگاههایش ضعیف و مقاصدش یأس آور و نومیدی

زاست (هنگامی که فرمان مرگ دنیاپرستان صادر می شود) دزهای محکم

صاحبان خود را تسلیم می کنند و خانه هایشان آنان را بیرون می افکنند و

تدبیرشان آنها را خسته و ناکام

می سازد. در این حال آنها یا نجات یافته ای مجروحند یا مرده ای پاره پاره، یا سر از تن جدا شده، یا غرق به خون، یا پشیمانی که هر دو دستش را به دندان می گزد، یا حسرت‌مندی مندی که دستها را به هم می ساید، یا حیرت زده ای که سر را به روی دستها تکیه داده (و به فکر فرو رفته) یا پشیمانی که بر اشتباهات خویش تأسف می خورد (و خود را شایسته سرزنش می بیند) و یا از تصمیم برگشته ای (که راه چاره را در برابر خویش مسدود می بیند. آری!) این در حالی است که راه چاره بسته شده، حوادث غافلگیر کننده فرا رسیده «و هنگام فرار و نجات نیست». هیهات هیهات! (در این هنگام کار از کار گذشته) آنچه باید از دست برود از دست رفته، گذشته ها گذشته و دنیا همچنان به راه خود ادامه می دهد (و کسی از آنان یاد نمی کند) «نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین، و نه به آنها مهلتی داده شد!».

سرنوشت دنیا و دنیاپرستان

با توجه به اینکه حبّ دنیا و دل‌بستگی شدید به امور مادی سرچشمه انواع گناهان و جنایات و خلافت‌پرست‌هاست و با توجه به اینکه در عصر امام به موجب فتوحات اسلامی، ثروت زیادی در کشور اسلام فراهم شده بود و عده ای غرق ناز و نعمت بودند، امام بارها در خطبه هایش مردم را از دنیاپرستی نهی می کند و با تعبیراتی که در کلام دیگری، نظیر آن دیده نشده است آثار زشت دنیاپرستی را بر ملا می سازد، لذا در این بخش از خطبه امام (علیه السلام) نخستین پنج جمله کوتاه بر بی اعتبار بودن مواهب مادی تأکید می کند و می فرماید: «حال دنیا دگرگونی (دائمی) است و گامهای محکمش لرزان، عزت‌ش ذلت، برنامه های جدی اش شوخی، و بلندی اش عین سقوط است»؛ (حَالَهَا انْتِقَالٌ، وَ وَطْأَتُهَا

زَلْزَالٌ، وَ عِزُّهَا ذُلٌّ، وَ جِدُّهَا هَزَلٌ، وَ عَلْوُهَا سُقْلٌ (1)).

1. «علو» و «سفل» به معنای بلندی و پائینی است که گاه به ضمّ حرف اول و

گاه به کسر آن تلفظ می شود.

اما دگرگونی حال دنیا بر کسی پوشیده نیست چه بسا شبانگاه، بر تخت قدرت
نشسته و قصد کشور گشایی دارد؛ ولی سحرگاه نه تن سر و نه سر تاج دارد! با
يك گردش چرخ نیلوفری نیرومندان سقوط می کنند و ضعیفان به قدرت
می رسند و عزیزان دیروز ذلیلان امروز می گردند.

اما متزلزل بودن گامهای آن به آن علت است که قرارگاه انسان در این جهان
دائماً متزلزل است بر هر چیز تکیه کند — مال، ثروت، جوانی و سلامتی — همه
اموری متزلزلند. و اما اینکه عزتّش عین ذلت است، بعضی از شارحان آن را
به این معنا تفسیر کرده اند که عزّت های مادی و نامشروع سبب ذلت در آخرت
است و بعضی گفته اند: سبب دوری از خدا در همین دنیا است؛ ولی تفسیر
روشن تر آن است که عزتّهای مادی سبب وابستگیهای شدید می شود،
وابستگیهایی که او را به ذلت می کشاند و برای حفظ آن باید در مقابل هر کس
و ناکس سر فرود آورد.

اما اینکه جدّ آن هزل و شوخی است علت آن ناپایداری و سرعت زوال و عدم
استقرار است و بلندی اش پستی است از این رو که افراد بلند مقام برای حفظ
قدرت خویش تن به پستیهای فراوانی می دهند و از افراد آلوده و کثیف برای
حفظ قدرت خود بهره می گیرند.

سپس با دو صف دیگر، این مطلب را کامل تر می سازد و می فرماید: «دنیا
سرای غارت و دزدی و ربودن (اموال و مقامات یکدیگر) و تباه شدن و هلاکت
است و اهل آن پیوسته آماده حال حرکت (به سوی مرگ) و پیوستن (به
پیشینیان) و جدایی (از دوستان و عزیزان) هستند»؛ (دَارُ حَرَبٍ وَ سَلْبٍ، وَ نَهْبٍ
وَ عَطَبٍ. أَهْلَهَا عَلَى سَاقٍ وَ سِيَاقٍ(1)، وَ لِحَاقٍ وَ فِرَاقٍ(2)).

1. «ساق» به معنای ساق پاست و تعبیر به «علی ساق» در جایی گفته می شود
که کسی بر پا ایستاده و آماده انجام کاری است و «سیاق» از ریشه «سوق» به
معنای راندن و به پیش بردن است، بنابراین جمله «علی ساق و سیاق» مفهومی
این است که اهل دنیا آماده حرکت و راهی شدن به سوی جهان دیگرند.

2. «لحاق» و «فراق» نقطه مقابل یکدیگرند؛ «لحاق» به معنای ملحق شدن و

«فراق» به معنای جدا شدن است.

[346]

واژه «حَرَبَ وَ سَلَبَ، وَ نَهَبَ» هر چند همه به معنای غارت کردن و بردن

اموال کسی است؛ ولی به نظر می رسد در میان آنها تفاوت دقیقی است «حَرَبَ»

آن است که همه اموال کسی را ببرند، زیرا در لغت به عنوان «أَخَذُ جَمِيعَ مَالِهِ»

تفسیر شده است؛ ولی «سلب» غالباً به معنای بردن لباس افراد و آنچه در دست

دارند تفسیر شده است و لذا در حدیث داریم: «مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سَلْبُهُ؛ کسی که

در میدان جنگ فردی را به قتل برساند لباس و سلاحش از آن اوست». (1)

و اما «نَهَبَ» که در لغت به معنای غنیمت گرفتن و غارت کردن آمده است

ممکن است اشاره به غارتهای گروهی و دسته جمعی باشد، بنابراین معنای کلام

امام(علیه السلام) این می شود که: دنیا گاه تمام هستی انسان را می برد و گاه

بخشی از آن را و گاه گروهی از غارتگران به عناوین مختلف بر سر کار

می آیند و اموال گروههایی از مردم را به غارت می برند.

آری، به راستی دنیا — اگر خوب دقت کنیم — میدان کارزاری است که

غارتگران در آن به جان هم افتاده اند و غارت در اشکال مختلف آن صورت

می گیرد و سرانجامش «عطب» یعنی هلاکت و نابودی است و اینها همه در

حالی است که همه انسانها در آستانه سفر، به جهان دیگر قرار دارند و کسی از

فردای خود با خبر نیست. سپس امام(علیه السلام) در سه جمله دیگر به بخش

دیگری از مشکلات و معایب دنیا اشاره کرده می فرماید: «راههای حیرت زاء،

گریزگاههای ناتوان کننده و مقاصدش یأس آور و نومیدی زاست»؛ (قَدْ تَحَيَّرْتُ

مَذَاهِبُهَا، وَ أَعْجَزْتُ مَهَارِبُهَا(2)، وَ خَابَتْ مَطَالِبُهَا).

اشاره به اینکه انسانهای بیدار هر گاه بخواهند از مشکلات آن نجات و رهایی

یابند آن هم کار آسانی نیست. تشخیص دادن راه فرار در آن بسیار مشکل و پیدا

کردن گریزگاه بسیار پیچیده است.

1. بحار الانوار، جلد 41، صفحه 73. این حدیث از پیامبر اکرم (صلی الله علیه

وآله) نقل شده و نیز در سنن بیهقی، جلد 6، صفحه 307 و 309 نیز آمده

است.

2. «مهارب» جمع «مهرب» بر وزن «مطلب» به معنای گریزگاه از ریشه

حرب بر وزن چرب به معنای گریختن گرفته شده است.

[347]

این مسئله را ما با تجربه دریافته ایم که افراد هنگامی که گرفتار دنیا می شوند

سپس بیدار می گردند و قصد فرار دارند دست و پای آنها را امور مختلفی

می بندند و با زحمت زیاد، باید راه را پیدا کنند.

سپس به سرنوشت دنیاپرستان اشاره کرده می فرماید: «(هنگامی که فرمان

مرگشان صادر می شود) دژهای محکم، صاحبان خود را تسلیم می کنند و

خانه هایشان آنان را بیرون می افکنند و تدبیرشان آنها را خسته و ناکام

می سازد»؛ (فَأَسْلَمَتْهُمْ الْمَعَاقِلُ (1)، وَ لَفْظَتْهُمْ (2) الْمَنَازِلُ، وَ أَعْيَتْهُمْ الْمَحَاوِلُ (3)).

آری! هنگامی که پیمانۀ آنها لبریز می شود همه چیز او را در برابر حوادث

تنها می گذارد؛ نیرومندترین قلعه ها و محکم ترین خانه ها دفاعی از او

نمی کنند و تدبیرهایش نتیجه معکوس می دهند و او را تسلیم مرگ می سازند و

مطابق ضرب المثل معروف: «چون قضا آید طبیب ابله شود».

در نتیجه سرنوشت مغروران دنیاپرست به یکی از چند صورتی که امام در

ادامه این سخن بیان فرموده، رقم می خورد، می فرماید: «یا نجات یافته ای

مجروحند یا مرده ای پاره پاره، یا سر از تن جدا شده، یا غرق به خون، یا

پشیمانی که هر دو دستش را به دندان می گزد، یا حسرت مندی که دستها را به

هم می ساید، یا حیرت زده ای که سر را به روی دستها تکیه داده (و به فکر

فرو رفته) یا پشیمانی که بر اشتباهات خویش تأسف می خورد (و خود را

شایسته ملامت می بیند) و یا از تصمیم برگشته ای (که راه چاره را در برابر

خود مسدود می بیند»؛ (فَمِنْ نَاجٍ مَعْقُورٍ (4)، وَ لَحْمٍ مَجْزُورٍ (5)، وَ شَلُوءٍ (6)

مَدْبُوحٍ، وَ دَمٍ

1. «معاقل» جمع «معقل» بر وزن «مجلس» به معنای دژ محکم و پناهگاه

است.

2. «لفظت» از ریشه «لفظ» بر وزن «حذف» به معنای بیرون افکندن گرفته

شده و الفاظ را از این جهت الفاظ می گویند که گویی از دهان پرتاب می شود.

3. «محاول» جمع «محاله» بر وزن «حواله» یعنی قدرت تدبیر و تصرف.

4. «معفور» از ریشه «عقر» بر وزن «فقر» یعنی مجروح کردن و کشتن شتر

یا قطع کردن دست و پای حیوان. ر

ط 5. «مجزور» به معنای مقطوع و سر بریده از ریشه «جزر» بر وزن

«مرز» قطع کردن است.

6. «شلو» بخشی از گوشت حیوان مذبوح را گویند.

[348]

مَسْفُوح(1)، وَ عَاضٌّ(2) عَلَى يَدَيْهِ، وَ صَافِقٌ(3) بِكَفَّيْهِ، وَ مُرْتَفِقٌ(4) بِخَدَّيْهِ(5)،

وَ زَارٌ(6) عَلَى رَأْيِهِ، وَ رَاجِعٌ عَنِ عَزْمِهِ).

امام عاقبت کار مغروران ناکام در این دنیا را در نُه صورت بالا به گونه ای بیان فرموده که دقیق تر و گویاتر از آن تصوّر نمی شود؛ این اصناف نه گانه هر کدام به نوعی ضربات دنیا را بر پیکر خود احساس می کنند و قدر جامع آن است که پایان کارشان شقاوت و حسرت و ندامت است چه آنها که ضرباتشان سنگین است و در کام مرگ فرو می روند و چه آنها که زنده می مانند و حسرت می خورند.

تاریخ نمونه های زیادی از هر يك از این گروههای نه گانه را نشان می دهد و ای بسا خود، نیز در عمر کوتاهمان آنها را با چشم خود دیده‌ایم.

آن گاه در آخرین جمله های این خطبه به این حقیقت اشاره می کند که به هنگام فرا رسیدن حوادث بلا خیز و مرگ حتمی، راهها مسدود می شود، می فرماید:

«این در حالی

1. «مسفوح» یعنی ریخته شده و در اصل از «سفح» بر وزن «صبر» به معنای

ریختن است و بیشتر در مورد خون ریزی به کار می رود.

2. «عاض» یعنی گازگیرنده از ریشه «عضّ» بر وزن «سدّ» به معنای گاز

گرفتن با دندان است و این تعبیر معمولاً درباره کسانی به کار می رود که از

شدّت ناراحتی یا ندامت دستهای خود را با دندان می گزند.

3. «صافق» یعنی کسی که دستهای خود را به هم می زند. از ریشه «صفق»

بر وزن «دفع» به معنای ضربه زدن است که با صدا همراه باشد و در اینجا

اشاره به کسانی است که از شدّت ناراحتی دستهای خود را به هم می کوبند.

4. «مرتفق» به معنای کسی است که دستهای خود را تکیه گاه قرار می دهد و

در عبارت بالا کنایه از کسی است که گرفتار حیرت شدیدی شده و سر خود را

به دستها تکیه داده و در فکر فرو رفته است و «ارتفاق» تکیه کردن است.

5. «خدّی» تشبیه خدّ به معنای گونه انسان است.

6. «زار» به معنای ملامت کننده و توبیخ کننده است. از ریشه «زری» بر

وزن «زرد» عیب جویی و ملامت کردن است و لذا به معنای کوچک و حقیر

شمردن نیز آمده است.

است که راه چاره بسته شده، حوادث غافلگیر کننده فرا رسیده «و هنگام فرار و

نجات نیست»؛ (وَ قَدْ أَدْبَرَتِ الْحَيْلُ، وَ أَقْبَلَتِ الْغَيْلَةُ(1)، (وَ لَاتَ (2) حِينَ

مَنَاصِ(3)).

می افزاید: «هیئات هیئات! (در این هنگام کار از کار گذشته) آنچه باید از

دست برود از دست رفته، گذشته ها گذشته و دنیا همچنان به راه خود ادامه

می دهد (کسی از آنان یاد نمی کند) نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین، و نه

به آنها مهلتی داده شد»؛ (هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! قَدْ قَاتَ مَا قَاتَ، وَ ذَهَبَ مَا ذَهَبَ، وَ

مَضَتِ الدُّنْيَا لِحَالِهَا(4)، (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا

مُنْظَرِينَ)).

آری! آنها که روزی بر مرکب غرور سوار بودند در کاخهای پر زرق و برق

می زیستند و خود را فرمانروایان زمین و آسمان می پنداشتند، هنگامی که

پنجه های نیرومند قضا گلوی آنها را گرفت، چنان ذلیلانه تسلیم شدند و با دنیا

وداع گفتند که گویی هرگز نبودند؛ چشمی برای آنها گریان نشد و خاطری پشیمان

نگشت و بعد از آنها دنیا همچنان به راه خویش ادامه می دهد و پیش می رود و

اقوام و ملت‌ها و قدرتمندان و زورمندان، یکی بعد از دیگری می آیند و می روند و گرد و غبار نسیان و فراموشی بر تاریخشان پاشیده می شود.

جمله (وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ) که عیناً از قرآن مجید (5) گرفته شده درباره

گروههایی از اقوام پیشین است که گرفتار غرور اختلاف بودند و زندگی دنیا را جاودان می پنداشتند – و هنگامی که در چنگال عذاب الهی گرفتار شدند فریاد می زدند و کمک می خواستند؛ ولی وقت نجات گذشته بود.

1. «غیله» به معنای شرّ و تصمیم خطرناک مخفیانه و غافلگیرانه است. این

واژه به ترور کردن اطلاق می شود.

2. «لات» برای نفی است و در اصل «لا نافی» بوده و تاء تأنیث برای تأکید به

آن افزوده شده است و بعضی تاء را زائده و برای مبالغه می دانند.

3. «مناص» به معنای فرارگاه و پناهگاه از ریشه «نوص» به معنای فرار

است.

4. «بال» به معنای قلب و درون است.

و جمله (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ) نیز آیه ای دیگر از قرآن مجید (1)

است که اشاره به حال فرعونیان می کند در آن هنگام که همگی در دریا غرق شدند و باغها و چشمه ها و کاخها و نعمتها را به دیگران واگذارند و رفتند بی آنکه چشمی برای آنها بگرید.

این تعبیر که «نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین» ممکن است کنایه از حقارت و پستی و نبودن یار و یاور برای آنها باشد، زیرا در میان عرب معمول است هنگامی که می خواهند عظمت مقام کسی را که از دست رفته است بیان کنند می گویند: آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه به سبب فقدانش تاریک شدند.

این احتمال نیز داده شده که منظور از آن، گریستن اهل آسمانها و زمین باشد، زیرا گاه فرشتگان برای مؤمنان و مقربان درگاه خداوند گریه می کنند؛ نه برای جبّاران و ستمکاران.

1. دخان، آیه 29.

[351]

خطبه 192(1)

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

نُسَمَّى الْقَاصِيعَةَ

وَ هِيَ تَنْضَمُّ نَمَّ إِبْلِيسَ لَعْنَهُ اللهُ، عَلَى اسْتِكْبَارِهِ وَ تَرْكِهِ السُّجُودَ لِأَدَمَ (عليه

السلام)، وَ أَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ أَظْهَرَ الْعَصْبِيَّةَ وَ تَبَعَ الْحَمِيَّةَ، وَ تَحْذِيرُ النَّاسِ مِنْ سُلوِكِ

طَرِيقَتِهِ.

از خطبه های امام (عليه السلام) که خطبه قاصعه نامیده شده است.

این خطبه متضمن نکوهش ابلیس (لعنة الله عليه) می باشد به جهت تکبر

ورزیدن و

1. سند خطبه:

نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه پس از بیان این نکته که خطبه قاصعه

طولانی ترین خطبه امیر المؤمنین (عليه السلام) است که مسائل مهمی را در

مواعظ بازگو می کند، می افزاید (گروهی قبل از سید رضی این خطبه را در

کتابهای خود آورده اند از جمله) نسخه ای از این خطبه نزد سید بن طاوس بوده

که در کتاب یقین آن را آورده است و می گوید این نسخه را با اخباری در

فضایل اهل بیت (عليهم السلام) در مجموعه ای دیدم که بزرگان پیشین آن را نقل

کرده اند و تاریخ کتاب آن سنه 280 هجری بوده است. مرحوم کلینی نیز در جلد چهارم کتاب کافی فصلی از این خطبه را آورده. همان گونه که مرحوم صدوق در جلد اول کتاب من لا یحضر بخشی از آن را آورده است. همچنین زمخشری بعد از سید رضی در جلد اول ربیع الابرار بعضی از فصول این خطبه را ذکر کرده همان گونه که ماوردی در اعلام النبوة معجزه ای را که امیر مؤمنان علی(علیه السلام) از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در این خطبه در مورد حرکت درخت نقل فرموده آورده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد 3، صفحه 56).

[352]

ترك سجده برای آدم(علیه السلام) و این که او نخستین کسی است که تعصب و تکبر را ظاهر ساخت و نیز امام(علیه السلام) در این خطبه مردم را از پیمودن راه و رسم ابلیس (و تعصب و تکبر) بر حذر می دارد.

خطبه در يك نگاه

در مورد شأن ورود این خطبه چنین گفته اند که اهل کوفه در اواخر دوران خلافت امام(علیه السلام) (بر اثر فراوانی ثروت و انتقال فرهنگ فاسد بعضی از همسایگان به کشور اسلامی و مشکلاتی که در عصر خلفا در جامعه اسلامی به وجود آمد) گرفتار مفاسد زیادی شده بودند که از همه مهم تر، برتری جویی قبائل بر یکدیگر و تعصّبات جاهلی بود تا آنجا که گاه جوانان جلف و بی بند و بار با یکدیگر درگیر می شدند و هرگاه یکی از آنان مجروح یا مضروب می شد فریاد بلند می کرد و اهل قبیله خود را به یاری می طلبید آنها نیز چشم و گوش بسته به یاری او می شتافتند و چه بسا در این میان خونهای زیادی ریخته می شد. امام(علیه السلام) برای خاموش کردن آتش این فتنه ها این خطبه را که همه آن درباره مذمت و نکوهش تکبر و تعصّبات جاهلی است، ایراد فرمود و حق سخن و نصیحت را به عالی ترین وجهی بیان کرد.

خطبه ای است بسیار فصیح و بلیغ و کوبنده و تکان دهنده و به همین دلیل نام آن را **خطبه قاصعه** (کوبنده) نهاده اند هر چند کلمه قاصعه در این خطبه به کار نرفته است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه وجوه دیگری برای نامگذاری این خطبه به تناسب معانی مختلفی که واژه قاصعه دارد، ذکر کرده اند؛ از جمله مرحوم شارح خویی در وجه تسمیه این خطبه به قاصعه هفت وجه ذکر کرده که از هر کدام از یکی از معانی «قصع» در لغت گرفته شده است؛ ولی آنچه را در بالا ذکر کردیم از همه مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال این خطبه از بخشهای متعددی تشکیل یافته که شارحان نهج البلاغه هر کدام به سلیقه خود آن را به چند بخش تقسیم کرده اند؛ بعضی به پنج بخش و

بعضی به

[353]

یازده بخش و بعضی به نوزده بخش.

مسلم است که تمام بخشهای این خطبه بر يك محور دور می زند و آن کوبیدن تعصبات جاهلی و تکبر و خود برتر بینی، مخصوصاً تعصبات قبیلگی و نژادی و گروهی است که سر چشمه بسیاری از اختلافات و نابسامانی ها و مفاسد

اجتماعی است و دقت در مجموع خطبه و همچنین شأن ورود آن این حقیقت را

روشن می سازد.

بر این اساس ما آن را به بیست بخش تقسیم کردیم:

در **بخش اول**، نخست به حمد و سپاس خداوند و سپس به طرد شیطان به جهت

تعصب و تکبر در برابر آدم(علیه السلام) اشاره می کند.

بخش دوم، اشاره به آفرینش انسان از خاک دارد که روح تواضع را زنده

می کند سپس بار دیگر عاقبت شوم شیطان به علت کبر و تعصبش را یادآور

می شود.

بخش سوم، هشدار به همه مردم است که در دام شیطان نیفتند و راه او را

نبینند.

در **بخش چهارم**، نکوهش از کسانی می کند که در دام تکبر و افتخارات موهوم

جاهلیت افتاده اند.

بخش پنجم، هشدار به همگان است که از اطاعت و پیروی حاکمان متکبر و

متعصب بپرهیزند.

بخش ششم، دستور به عبرت گرفتن از امت های پیشین می دهد همانان که

متکبران شان بیچاره شدند و متواضعانشان که در رأس آنها انبیا بودند که به

سعادت نائل آمدند.

بخش هفتم، اشاره به زندگی ساده موسی بن عمران و برادرش هارون و لباس

ساده ای که آنها به هنگام ملاقات با فرعون متکبر و خود خواه در تن داشتند،

می کند و تواضع انبیاء و اولیاءالله را که در همه زندگانی آنها منعکس بود،

نشان می دهد.

بخش هشتم، اشاره به انتخاب سرزمینی خشک و سوزان برای بنای کعبه با

مصالحی ساده است تا کبر و غرور را از سرها بیرون کند و مراسمی را که

مظهر ساده زیستی و تواضع

کامل است، به تصویر بکشد.

در **بخش نهم**، امام (علیه السلام) به دامهای مختلف شیطان مخصوصاً ظلم و ستم

اشاره می کند و انجام فرایض دینی مانند نماز و روزه و زکات را وسیله دفاع

در برابر شیطان می شمرد.

بخش دهم به سرچشمه های تعصب و غرور اشاره دارد.

بخش یازدهم اشاره به تعصب مثبت و نشانه ها و آثار آن است.

بخش دوازدهم سرنوشت امتهای پیشین را درس عبرتی می شمرد و همگان را

به مطالعه احوال آنها دعوت می کند.

بخش سیزدهم به آثار بسیار ارزنده وحدت و اتحاد و عواقب شوم تشنّت و

اختلاف اختصاص دارد.

در **بخش چهاردهم** بار دیگر مخاطبان را به تاریخ گذشته باز می گرداند و آثار

شوم اختلاف فرزندان اسماعیل و اسحاق و بنی اسرائیل را برمی شمرد.

در بخش پانزدهم به نعمت بسیار مهم وجود پیامبر اکرم و آثار آن در جامعه اسلامی اشاره می فرماید.

در بخش شانزدهم بازگشت گروهی از مردم به عادات جاهلیت را بعد از قیام پیامبر مورد نکوهش شدید قرار می دهد.

در بخش هفدهم بر اعمال زشت ناکثین و قاسطین انگشت می نهد.

در بخش هجدهم امام (علیه السلام) به موقعیت خودش نسبت به پیامبر اسلام به عنوان اولین کس از مردان که به او ایمان آورد و همراه با او بود اشاره می کند.

در بخش نوزدهم از معجزه باهره درختی که به فرمان پیامبر از جا کنده شد و به سوی او حرکت کرد، به طور مبسوط سخن می گوید.

بخش بیستم از امتیازات و سجایای اهل بیت (علیهم السلام) سخن می گوید و به عنوان «خِتَامَةُ مِسْكَ» خطبه را پایان می دهد.

بخش اول

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزُّ وَالْكَبْرِيَاءُ; وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ، وَ جَعَلَهُمَا حِمَىً
وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ، وَ اصْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ. وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَازَعَهُ فِيهِمَا مِنْ
عِبَادِهِ. ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ، لِيَمَيِّزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ،
فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ هُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ، وَ مَحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ: (إِنِّي خَالِقٌ
بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ
الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ) اعْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَافْتَخَرَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ، وَ
تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ. فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ، وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ، الَّذِي وَضَعَ
أَسَاسَ الْعَصِيَّةِ، وَ نَازَعَ اللَّهَ رِذَاءَ الْجَبْرِيَّةِ، وَ ادَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّرِ، وَ خَلَعَ قِنَاعَ
النَّدَائِلِ.

أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبُرِهِ، وَوَضَعَهُ بِتَرْفَعِهِ، فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْحُورًا، وَ

أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا؟!

ترجمه

حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که لباس عزت و عظمت را بر خود پوشانده و این دو را ویژه خویش — نه مخلوقش — ساخته، و آن را حد و مرز و حرم میان خود و دیگران قرار داده و برای جلال خویش برگزیده است، لعن و نفرین را بر بندگانی که با او در این دو صفت به منازعه و ستیز بر می خیزند قرار داده (و آنها را از رحمتش دور ساخته است).

سپس بدین وسیله فرشتگان مقرب خود را در بوته آزمایش قرار داد تا

متواضعان آنها

را از متکبران جدا سازد و با اینکه از همه آنچه در دلهاست با خبر و از اسرار
نهان آگاه است، به آنها فرمود: «من بشری از گل می آفرینم آنگاه که آفرینش او

را کامل کردم و از روح خود در او دمیدم همگی برای او سجده کنید»،

فرشتگان همه بدون استثنا سجده کردند جز ابلیس که تعصب و نخوت او را فرا

گرفت و به جهت خلقتش (از آتش) بر آدم افتخار کرد و به سبب اصل و

ریشه اش نسبت به آدم تعصب ورزید، از این رو این دشمن خدا، پیشوای

متعصبان و سر سلسله مستکبران شد که اساس تعصب را بنا نهاد و با خداوند

در ردای جبروتیش به ستیز برخاست و لباس بزرگی و تکبر بر تن نمود و

پوشش تواضع و فروتنی را از تن در آورد.

آیا نمی بینید چگونه خداوند او را به سبب تکبرش کوچک شمرد و بر اثر خود

برتر بینی اش وی را پست و خوار گردانید و به همین جهت او را در دنیا طرد

کرد و در آخرت آتش فروزان دوزخ را برایش آماده ساخت؟

شرح و تفسیر

شیطان بنیانگذار اساس تعصب!

همان گونه که در شأن ورود خطبه اشاره شد، هدف اصلی از بیان این خطبه طولانی و مملو از اندرزهای عالی و انسان ساز، مبارزه با کبر و غرور و تعصبهای جاهلی و طائفی بوده که در عصر آن حضرت، سرچشمه نزاعهای خونین قبایل و افراد شده است. بدین جهت امام(علیه السلام) خطبه را با حمد و سپاس الهی، همان خدایی که عظمت و کبریا مخصوص ذات اوست آغاز می کند و می فرماید: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که لباس عزت و عظمت را بر خود پوشانده و این دو را ویژه خویش — نه مخلوقش — برگزیده است و آن را حد و مرز و حرم میان خود و دیگران قرار داده، و برای جلال خویش برگزیده، و لعن و نفرین را بر بندگان که با او در این دو صفت به منازعه و ستیز بر می خیزند قرار داده (و آنها را از رحمتش دور

ساخته است)»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزُّ وَالْكِبْرِيَاءُ، وَ

اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ، وَ جَعَلَهُمَا حِمَى (1) وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ، وَ اصْطَفَاهُمَا

لِجَلَالِهِ. وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَزَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ).

بی شك عزت (شکست ناپذیری) عظمت (بزرگی) مخصوص ذات پاک خداوند

است، زیرا غیر او در برابرش موجوداتی ضعیف و ناتوانند، افزون بر اینکه

هر چه دارند از او دارند، هر زمان اراده کند به آنها می بخشد و هر لحظه

اراده کند از آنان می گیرد.

جمله های پنجگانه ای که در عبارت بالا آمده که می فرماید: لباس عزت و

عصمت برارنده غیر او نیست و این دو صفت را مخصوص خود قرار داده و

گاه از آن تعبیر به حمی و حرم (منطقه ممنوعه ای که غیر، حق ورود در آن

را ندارد) و گاه تعبیر به گزینش برای ذات پاک خود می کند و گاه لعنت را نثار

کسانی که راه کبر و برتری جویی را در پیش می گیرند، عبارات مختلفی است

که يك حقیقت را دنبال می کند و همه این عبارات می گوید: بندگان خدا جز

تواضع و فروتنی در برابر خداوند و نسبت به یکدیگر، راهی ندارند.

حقیقت این است که خداوند نه نیازی به بزرگ نمایی دارد، نه احتیاجی که او را به بزرگی بستایند؛ ذات مقدّس او از هر نظر دارای بزرگی و عظمت است؛ ولی از آنجا که تکبّر و خود برتربینی در بندگان، سرچشمه اکثر نابسامانیها و بدبختیها و ظلم و ستم انسانها به یکدیگر است در جمله های بالا آنها را از این موضوع بر حذر داشته و همگان را به تواضع و فروتنی دعوت می کند.

به همین دلیل در ادامه این سخن درباره نخستین آزمون تواضع به هنگام آفرینش آدم اشاره کرده، می فرماید: «سپس بدین وسیله فرشتگان مقرب خود را در بوته آزمایش قرار داد تا متواضعان آنها را از متکبران جدا سازد و با اینکه از تمام آنچه در دلهاست با خبر و از اسرار نهان آگاه است به آنها فرمود: من بشری از

گل می آفرینم آن گاه که آفرینش

1. «حمی» به معنای منطقه ممنوعه است از ریشه حمایت به معنای ممانعت و

دفاع کردن از چیزی، گرفته شده و به همین جهت به پرهیز کردن بیمار از

آنچه برای او ضرر دارد «حمیة» بر وزن «جزیه» گفته می شود.

او را کامل کردم و از روح خود در او دمیدم همگی برای او سجده کنید،
فرشتگان همه بدون استثنا سجده کردند جز ابلیس؛ (ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ
الْمُقَرَّبِينَ، لِيَمِيزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ، فَقَالَ سُبْحَانَكَ وَهُوَ الْعَالَمُ
بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ، وَ مَحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ: (إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ
وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا
إِبْلِيسَ)).

به یقین، آزمون خدا با آزمون بندگان متفاوت است؛ ما هنگامی که چیزی یا کسی
را می آزماییم می خواهیم جهل خود را درباره آن تبدیل به علم کنیم، لذا از آن
تعبیر به اختبار (خبر گرفتن و خبردار شدن) می کنیم؛ ولی خداوند که طبق
جمله های بالا عالم به مکنونات دلها و محجوبات غیوب است هرگز نمی خواهد
با آزمایشهای خود چیزی بر علمش بیفزاید، بلکه آزمایش او برای این است که
نیات باطنی و خلیات درونی و اسرار مخفی بندگانش در لباس افعال ظاهر

گردد تا مستحقّ جزا شوند، زیرا نیّت به تنهایی برای این معنا کافی نیست، آنچه

برای ثواب و عقاب لازم است انجام اعمال است.

این همان چیزی است که امام (علیه السلام) در جایی دیگر می فرماید: «**الله**

يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَبَيَّنَ السَّخِطُ لِرِزْقِهِ وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ وَإِنْ كَانَ

سُبْحَانَهُ أَعْلَمُ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ لَكِنْ لِيُظْهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يَسْتَحِقُّ الثَّوَابَ وَالْعِقَابَ؛

خداوند انسان ها را با اموال و فرزندان شان می آزمايد تا آن كس كه از روزی

خود ناخشنود است از آن كس كه خرسند است شناخته شود هر چند خداوند به

احوالشان از خودشان آگاهتر است (آری! او بندگان خود را می آزمايد) تا افعالی

كه سبب استحقاق پاداش یا كیفر است آشكار گردد». (1)

سپس به شرح حال ابلیس پرداخته و دلیل مخالفت او را با فرمان قطعی خداوند

چنین بیان می کند: «تعصب و نخوت او را فرا گرفت و به جهت خلقتش (از

آتش) بر آدم افتخار کرد و به سبب اصل و ریشه اش نسبت به آدم تعصب

ورزید، از این رو این دشمن

خدا، پیشوای متعصبان و سر سلسله مستکبران شد که اساس تعصب را بنا نهاد و با خداوند در ردای جبروتیش به ستیز برخاست و لباس بزرگی و تکبر بر تن نمود، و پوشش تواضع و فروتنی را در آورد؛ (اعْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَاَفْتَخَرَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ، وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ. فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ، وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ،

الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصَبِيَّةِ، وَ نَازَعَ اللَّهَ رِدَاءَ الْجَبْرِيَّةِ، وَ ادَّرَعَ (1) لِبَاسَ

التَّعَزُّزِ (2)، وَ خَلَعَ فِنَاعَ النَّدْلِ).

در واقع سبب اصلی مخالفت آشکار ابلیس نسبت به فرمان قطعی خداوند همان تعصب و غرور بود که از يك محاسبه غلط و سرچشمه گرفته از خودبینی و خودخواهی ناشی شده بود او تنها از آفرینش آدم جنبه خاکی او را می دید و لذا اصل خود را که از آتش است از او برتر می دانست: (خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) (3) و بخش مهم وجود آدم را که همان روح الهی بود (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ

رُوحِي فَفَعُّوا لَهُ سَاجِدِينَ) (4) به کلی نادیده می گرفت.

آری! خودبینی و خودخواهی بدترین حجاب است که انسان را از درك واضح ترین حقایق باز می دارد. ابلیس حتی در برتری آتش بر خاک نیز گرفتار خطا و اشتباه شد، زیرا خاک منبع اصلی حیات، نمو گیاهان، پرورش گلها و میوه ها و انواع برکات است در حالی که آتش موجود خطرناکی است که تنها در بخشی از زندگی انسان به کار می آید.

به هر حال تعبیر امام درباره ابلیس به «عدو الله» اشاره به این است که او تنها دشمن آدم نبود، بلکه دشمن خالق آدم و معترض به فرمان او بود. او سنگ نخستین تعصب را بنا نهاد و آیین استکبار و تکبر را آغاز کرد؛ کاری که در واقع جنگ با خدا محسوب می شود،

زیرا عزت و بزرگی تنها شایسته ذات پاک اوست و زیباییه بندگان تنها تواضع و

فروتنی

1. «ادرع» از «درع» بر وزن «فکر» به معنای پیراهن گرفته شده و گاه به

معنای جامه در تن کردن نیز به کار می رود.

2. «تعزّز» به معنای به خود بالیدن و خود را بزرگ و عزیز شمردن است.

3. ص، آیه 76 .

4. ص، آیه 76 .

[360]

است و به گفته بزرگان علمای اخلاق امّ الرذائل تکبّر و غرور است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که یکی از یارانش می گوید:

از آن حضرت سؤال کردم کمترین مرحله الحاد و کفر چیست؟ فرمود: «انّ

الكِبْرَ أدناه؛ تکبّر نخستین مرحله آن است».(1)

در حدیث دیگر از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) می خوانیم: «لا یدخلُ

الجنة من فی قلبه مثقالُ ذرّة من کبر؛ کسی که به اندازه ذره ای تکبر در قلبش

باشد وارد بهشت نخواهد شد».(2)

آن گاه امام روی سخن را به مخاطبین کرده و از سرنوشت شوم شیطان برای

هشدار به آنان بهره برداری کرده می فرماید: «آیا نمی بینید چگونه خداوند او

را به سبب تکبرش تحقیر کرد و کوچک شمرد و بر اثر خود برتر بینی اش وی

را پست و خوار گردانید و به همین جهت او را در دنیا طرد کرد و آتش

فروزان دوزخ را در آخرت برایش آماده ساخت؟»؛ (أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ

بِتَكْبُرِهِ، وَ وَضَعَهُ بِتَرْفَعِهِ، فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْخُورًا(3)، وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ

سَعِيرًا؟).

این تعبیرها اشاره به آیات قرآن مجید است، در یکجا می فرماید: «(فَاخْرُجْ مِنْهَا

فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ)؛ از بهشت بیرون رو! که تو رانده

شده درگاه مایی و لعنت من بر تو تا روز قیامت باد.»(4)

در جایی دیگر می فرماید: «(قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ لِأَمْلَانِ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ

تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ)؛ فرمود به حق سوگند! و حق می گویم که جهنم را از تو و

پیروان تو پر خواهم کرد.»(5)

1. الکافی، جلد 2، صفحه 309، حدیث 1، از باب کبر.

2. همان، صفحه 310.

3. «مدحور» به معنای رانده شده از ریشه «دحر» بر وزن «دهر» به معنای

راندن گرفته شده است.

4. حجر، آیات 34 و 35.

5. ص، آیات 84 و 85.

[361]

بخش دوم

وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ، وَ يَبْهَرُ الْعُقُولَ

رُؤَاؤُهُ، وَ طَيِّبٌ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ، لَفَعَلَ. وَ لَوْ فَعَلَ لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً، وَ

لَخَقَّتِ الْبُلُؤَى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ. وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بِيَعُضٍ مَا يَجْهَلُونَ

أَصْلَهُ، تَمَيِّزاً بِالِاخْتِيَارِ لَهُمْ، وَ نَفِيّاً لِالِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ، وَ إِيْعَاداً لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ.

فَاعْتَبِرُوا يَمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللّٰهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ، وَجَهْدَهُ الْجَهِيدَ، وَ
كَانَ قَدْ عَبَدَ اللّٰهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ، لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ، عَنْ
كَبِيرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ. فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلُمُ عَلَى اللّٰهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ؟ كَلَّا، مَا كَانَ
اللّٰهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرٍ أُخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا. إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ
وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ. وَ مَا بَيْنَ اللّٰهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَةٌ فِي إِبَاحَةِ حِمَى
حَرَمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ.

ترجمه

اگر خدا می خواست می توانست آدم را از نوری بیافریند که روشنایی اش
دیده ها را بر باید و زیبایی و جلالش عقول را مبهوت کند و عطرش شامه ها را
مسخر سازد و اگر چنین می کرد گردنها در برابر آدم خاضع می شد و آزمایش
برای فرشتگان بسیار آسان بود؛ ولی خداوند سبحان خلق خود را با اموری
می آزماید که از فلسفه آن آگاهی ندارند تا (مطیعان از عاصیان) ممتاز گردند و
تکبر را از آنان بزدايد و آنها را از کبر و غرور دور سازد، بنابراین، از کاری

که خداوند با ابلیس کرد عبرت بگیری، زیرا اعمال طولانی و کوششهای بسیارش را بر باد داد در حالی که خدا را شش هزار سال عبادت کرده بود،

سالهایی که

[362]

معلوم نیست از سالهای دنیا بود یا آخرت (آری) همه آنها را به سبب ساعتی تکبر نابود ساخت. چگونه ممکن است کسی بعد از ابلیس همان نافرمانی او را انجام دهد ولی در برابر (خشم) خدا سالم بماند؟ نه، هرگز چنین نخواهد بود هیچ گاه خدا انسانی را با داشتن صفتی وارد بهشت نمی کند که بر اثر همان صفت فرشته ای را از بهشت بیرون کرده است. حکم او درباره اهل آسمان و زمین یکسان است و خدا با هیچ يك از خلق خود دوستی خاصی ندارد تا به سبب آن چیزی را که بر همه جهانیان تحریم کرده است بر وی مباح سازد.

شرح و تفسیر

از سرنوشت ابلیس عبرت بگیرید!

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه در ادامه آزمایش ابلیس که در بخش قبل گذشت به نکته مهمی اشاره می کند و آن اینکه خداوند بندگان را با اموری آزمایش می کند که فلسفه آن بر آنها پوشیده است و گاه تحمل آن بر آنها سخت و سنگین است می فرماید: «اگر خدا می خواست می توانست آدم را از نوری بیافریند که روشنایی اش دیده ها را براباید و زیبایی و جمالش عقلها را مبهوت کند و عطرش شامه ها را مسخر سازد و اگر چنین می کرد گردنها در برابر آدم خاضع می شد و آزمایش برای فرشتگان بسیار آسان بود»؛ (وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ⁽¹⁾ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ، وَ يَبْهَرُ⁽²⁾ الْعُقُولَ رُؤَاؤُهُ⁽³⁾، وَ طَيِّبٌ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ⁽⁴⁾ لَفَعَلَ. وَ لَوْ فَعَلَ لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً، وَ لَخَقَّتِ الْبُلُوعَى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ).

1. «يَخْطَفُ» از «خطف» بر وزن «عطف» به معنای ربودن با سرعت گرفته

شده است.

2. «ببهر» از ریشه «بهر» بر وزن «بحر» به معنای حیرت و مبهوت ساختن

گرفته شده است.

3. «رواء» به معنای ظاهر زیباست.

4. «عرف» به معنای بوی خوش است.

[363]

اشاره به اینکه اگر امتحانات الهی هماهنگ با خواسته دل افراد باشد، امتحان عملاً بی اثر خواهد شد، زیرا همه بر طبق آن عمل می کنند؛ هم خداپرستان و هم هواپرستان و چنین امتحانی بی نتیجه خواهد بود؛ ولی اگر بر خلاف میل افراد بود صفوف مؤمنان خداپرست و مخلص از خود خواهان هواپرست و غیر مخلص جدا خواهد شد.

امتحان مغروران و متکبران باید با اموری باشد که غرور و تکبر را بشکند

همان گونه که در امتحان فرشتگان و ابلیس واقع شد.

به همین دلیل امام در ادامه این سخن می افزاید: «اما خداوند سبحان خلق خود

را با اموری می آزماید که از فلسفه آن آگاهی ندارند تا (مطیعان از عاصیان)

ممتاز کردند و تکبر را از آنان بزداید و آنها را از کبر و غرور دور سازد»؛ (و)

لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بَعْضُ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ، تَمَيِّزاً بِالِاخْتِبَارِ لَهُمْ، وَ نَفِيّاً

لِلْاِسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ، وَ اِبْعَاداً لِلْخِيَلَاءِ (1) مِنْهُمْ).

از اینجا روشن می شود چرا فلسفه همه احکام شرع، آشکار نیست. درست است که فلسفه بسیاری از آنها به حکم عقل یا به توضیح آیات و روایات بر ما آشکار شده ولی قسمت قابل ملاحظه ای از آن همچنان در پرده ابهام باقی مانده، این برای آن است که مطیعان مخلص از متمردان و گردنکشان شناخته شوند. البته مخفی بودن اسرار این احکام غیر از آنچه گفته شد دلایل دیگری نیز می تواند داشته باشد.

سپس امام (علیه السلام) عاقبت کار ابلیس مستکبر و گردنکش را به منظور این که درس عبرتی برای همگان باشد مطرح می کند و به آنها هشدار می دهد که راه ابلیس را نپویند تا به سرنوشت او گرفتار نشوند می فرماید: «از کاری که خداوند با ابلیس کرد عبرت بگیرید، زیرا اعمال طولانی و کوششهای بسیارش را بر باد داد در حالی که خدا را شش هزار سال عبادت کرده بود سالهایی که

معلوم نیست از سالهای دنیا بود یا آخرت (آری) همه آنها را به سبب ساعتی

تکبر نابود ساخت؛ (فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ

1. «خِيَلَاء» به معنای تکبر است.

[364]

عَمَلُهُ الطَّوِيلَ، وَ جَهْدَهُ (1) الْجَهِيدَ، وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ، لَا يُدْرَى أَمِنْ

سِنِي (2) الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ، عَنْ كَبْرِ سَاعَةِ وَاحِدَةٍ.

تدبیر «لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ». مفهومش این نیست که امام

از این مسئله خبردار نبود، بلکه اشاره به این است که توده مردم از آن آگاه

نیستند و منظور از سالهای دنیا همین سالهایی است که بر ما می گذرد که

مقدارش معلوم است و منظور از سالهای آخرت آن است که در قرآن به طور

مکرر به آن اشاره شده است: «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ»؛ و يك

روز نزد پروردگار تو (در جهان آخرت) مانند هزار سال است از آنچه

می شمارید». (3)

در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه ممکن است شش هزار سال عبادت با تکبیر يك ساعت از میان برود؟ پاسخ آن روشن است، چون سازندگی کاری است پیچیده و طولانی؛ ولی تخریب کاری ساده و سریع است؛ يك خانه بزرگ را ممکن است سالها صرف ساختن آن کنند ولی در يك آتش سوزی چند ساعته نابود شود؛ يك سد عظیم را سالها می سازند ولی با چند دینامیت و مواد منفجره در مدتی بسیار کوتاه متلاشی می شود.

مسئله «حبط اعمال» بر اثر پاره ای از گناهان مطلب مهمی است که در پایان همین بخش در نکته ها خواهد آمد.

آن گاه امام در ادامه به این نکته اشاره می کند که متکبران از انسانها نیز سرنوشتی همچون ابلیس دارند، می فرماید: «چگونه ممکن است کسی بعد از ابلیس همان نافرمانی او را انجام دهد ولی در برابر (خشم) خدا سالم بماند، نه، هرگز چنین نخواهد بود هیچ گاه

1. «جهد»، بر وزن «مهد» و «جُهد» بر وزن «كفر» هر دو به معنای سعی و

تلاش خسته کننده است و «جهید» فعیل از همین ریشه است که برای تأکید ذکر می شود، بنابراین «جهد و جهید» به معنای آخرین مرتبه تلاش و کوشش است.

2. «سنی» در اصل سنین بوده که به هنگام اضافه نون آن حذف شده و سنین

جمع سنه به معنای سال بوده است.

3. حج، آیه 47. نزدیک به همین تعبیر نیز در سوره سجده، آیه 5 آمده است.

[365]

خدا انسانی را با داشتن صفتی وارد بهشت نمی کند که بر اثر همان صفت

فرشته ای را از بهشت بیرون کرده است؛ (فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْتَلِمُ عَلَى اللَّهِ

بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ؟ كَلَّا، مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرٍ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا

مَلَكًا).

سپس در تأکید بر این معنا می فرماید: «حکم او درباره اهل آسمان و زمین

یکسان است و خدا با هیچ يك از خلق خود دوستی خاصی ندارد تا به سبب آن

چیزی را که بر همه جهانیان تحریم کرده است بر وی مباح سازد!»؛ (إِنَّ حُكْمَهُ

فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ. وَمَا بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَةٌ) (1)

فِي إِبَاحَةِ حِمَى (2) حَرَمَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ).

اشاره به اینکه همه مکلفان در برابر خداوند یکسانند و هیچ کس را بر دیگری امتیاز نیست، خداوند با کسی خویشاوندی ندارد، گناه برای همه گناه و طاعت برای همه طاعت است. مبدا بعضی تصور کنند مجازات سنگین ابلیس در برابر تکبرش از ویژگیهای او بوده و دامان دیگران را نخواهد گرفت.

نکته ها

1- مسئله حبط اعمال

در این بخش از خطبه آمده بود که عبادات شش هزار ساله ابلیس به سبب يك

ساعت تکبر بر باد رفت.

مسئله احباط و تکفیر، و به تعبیر دیگر بر باد رفتن اعمال نیک یا جبران اعمال
سوء با توبه و اطاعت، از مسائل مهمی است که در میان متکلمان و مفسران و
ارباب حدیث مورد بحث و گفتگوست.

1. «هواده» به معنای احترام و محبت و نرمش آمده است.

2. «حمی» به معنای منطقه ممنوعه است از «حمی» بر وزن «نفی» به معنای
منع گرفته شده است.

[366]

از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که بعضی از اعمال سوء، آن قدر
اهمیت دارد که می تواند آثار اعمال نیک را از بین ببرد، از جمله کفر به خداوند
و پیامبر و یوم المعاد است که در آیه 88 سوره انعام می خوانیم: «(وَلَوْ أَشْرَكُوا
لَحَبَطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)؛ هر گاه مشرک شوند اعمالی را که انجام دهند از
بین می رود و در آیه 147 سوره اعراف می فرماید: «(وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ); کسانی که آیات ما و روز قیامت را انکار کردند

اعمالشان بر باد می رود».

در مورد تکفیر نیز قرآن مجید در آیه 7 سوره عنکبوت می فرماید: «وَالَّذِينَ

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ); کسانی که ایمان آورده اند و عمل

صالح انجام داده اند گناهان آنها را می پوشانیم (و می بخشیم)».

البته این به آن معنا نیست که روز قیامت مجموعه حسنات و سیئات را در برابر

هم قرار دهند، اگر حسنات بیشتر بود، سیئات مورد نظر قرار نگیرد و اگر

سیئات بیشتر بود، حسنات به طور کلی نادیده گرفته شود، این نوع احباط و

تکفیر مورد قبول نیست و با آیات قرآن نیز نمی سازد. در آیه 7 و 8 سوره

زلزال می خوانیم: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا

يَرَهُ); هر کس به مقدار ذره ای کار نیک انجام دهد آن را می بیند و هر کس به

اندازه ذره ای کار بد انجام دهد آن را خواهد دید».

کوتاه سخن اینکه هر يك از کار نيك و بد اثر خاص خود را عندالله در قیامت خواهد داشت؛ ولی این مطلب استثنائاتی دارد که بعضی از کارهای نيك، خطاها را می پوشانند و بعضی از کارهای زشت، حسنات را از میان می برند. (1)

2- آیا ابلیس فرشته بود؟

در این بخش از خطبه آمده بود که ابلیس فرشته ای بود که خدا او را به جهت گناه سنگینش از بهشت بیرون راند و مطرود درگاه حق شد.

1. شرح بیشتر در باره این مسئله را در تفسیر نمونه ذیل، آیه 217 سوره بقره مطالعه فرمایید.

[367]

این تعبیر ممکن است این تصور را ایجاد کند که ابلیس واقعاً از فرشتگان بوده است، در حالی که قرآن با صراحت می گوید: «كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ

رَبِّهِ؛ او از جن بود سپس از طاعت فرمان پروردگارش خارج شد». (1) از

سوی دیگر قرآن به وضوح می گوید: فرشتگان معصوم اند و هرگز گناه

نمی کنند: «(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْئِفُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)؛ آنها

بندگان گرامی خدا هستند در هیچ سخنی بر او پیشی نمی گیرند و فرمان او را

به گردن می نهند». (2)

چگونه ممکن است فرشته معصوم نه تنها نافرمانی کند، بلکه راه کفر و معارضه

با پروردگار را بیوید؟!

از اینجا روشن می شود که ابلیس به موجب داشتن عبادات فراوان در صفوف

فرشتگان جای گرفته بود؛ نه اینکه واقعاً جزء فرشتگان بود. این تعبیر گرچه

تعبیری مجازی است؛ ولی با وجود قرائن روشن نباید جای تردید باشد.

3- تکبر ابلیس سرچشمه کفر او شد!

از آیات قرآن و روایات اسلامی و خطبه بالا به خوبی استفاده می شود که تکبر
ابلیس سرانجام به کفر او انجامید، آن هم بالاترین درجه کفر، زیرا به حکمت
خدا اعتراض کرد و دستور پروردگار را درباره سجده بر آدم (علیه السلام) غیر
حکیمانه پنداشت و به همین دلیل به شدیدترین مجازاتها گرفتار شد و آن طرد
ابدی از درگاه خدا و حبس عبادات شش هزار ساله بود.

این سخن پیامی به همه ما دارد که تکبر و تعصب را کوچک نپندارید که گاه
ممکن است به کفر و حبس اعمال و طرد از درگاه خداوند بیانجامد. البته ابلیس
می توانست باز گردد و توبه کند؛ ولی نخستین شرط توبه او این بود که فرمان

خدا را در مورد سجده بر

1. کف، آیه 50.

2. انبیاء، آیه 26 و 27.

آدم(علیه السلام) اطاعت کند، لذا در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) آمده

است که: «وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ إبْلِسَ سَجَدَ لِلَّهِ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَ التَّكْبُرِ عُمَرَ الدُّنْيَا، مَا نَفَعَهُ

ذَلِكَ وَ لَا قَبِيلُهُ اللَّهُ مِنْهُ مَا لَمْ يَسْجُدْ لِأَدَمَ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ؛ به خدا سوگند

اگر ابلیس به اندازه عمر دنیا بعد از آن معصیت، سجده برای خدا می کرد،

سودی به حال او نداشت و خدا از او نمی پذیرد جز اینکه باز گردد و بر آدم

سجده کند. آن گونه که خدا به او دستور داده بود». (1)

4- یکسان بودن حکم خدا درباره همگان

از پیام های مهم این بخش از خطبه این است که رابطه خلق با خالق رابطه

اطاعت و بندگی است و همه انسانها، بلکه همه مخلوقاتی که در شرایط یکسان

قرار دارند، در احکام او یکسانند و آن گونه که جمعی از یهود و نصارا خود را

فرزندان خدا و خاصان او می پنداشتند و مجازاتی جز اندک برای خود در برابر

اعمالشان قائل نبودند: (وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ) (2) خیالی

باطل و فکری بی اساس است.

بنابراین هرگاه تکبر و تعصب و نافرمانی سبب رانده شدن کسی از درگاه خدا
شود و هرکس در هر جا آلوده به چنین صفتی گردد، سرنوشتی غیر از آن
نخواهد داشت. نژادها، اقوام، انسانها و غیر انسانها همه مشمول همین قاعده اند.

1. الکافی، جلد 8، صفحه 271.

2. مائده، آیه 18.

[369]

بخش سوم

فَأَحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعَذِّبَكُمْ بِدَائِهِ، وَأَنْ يَسْتَفِزَّكُمْ بِدَائِهِ، وَأَنْ يُجْلِبَ
عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَرَجَلِهِ. فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوْقَ لَكُمْ سَهْمَ الْوَعِيدِ، وَأَغْرَقَ إِلَيْكُمْ بِالنَّزْعِ
الشَّدِيدِ، وَرَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ، فَقَالَ: (رَبِّ يَمَا أَغْوَيْتَنِي لِأَزِينَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ
وَأَغْوَيْتَهُمْ أَجْمَعِينَ)، قَدْفًا بِغَيْبِ بَعِيدٍ، وَرَجْمًا بِظَنِّ غَيْرِ مُصِيبٍ، صَدَقَهُ بِهِ أَبْنَاءُ
الْحَمِيَّةِ، وَإِخْوَانُ الْعَصِيَّةِ، وَفُرْسَانُ الْكِبَرِ وَالْجَاهِلِيَّةِ. حَتَّى إِذَا انْقَادَتْ لَهُ الْجَامِحَةُ
مِنْكُمْ، وَاسْتَحْكَمَتِ الطَّمَاعِيَّةُ مِنْهُ فِيكُمْ، فَتَجَمَّتِ الْحَالُ مِنَ السَّرِّ الْخَفِيِّ إِلَى الْأَمْرِ
الْجَلِيِّ، اسْتَفْحَلَ سُلْطَانُهُ عَلَيْكُمْ، وَدَلَفَ بِجُنُودِهِ نَحْوَكُمْ، فَأَقْحَمُوكُمْ وَلَجَاتِ الدَّلَّ، وَ
أَحْلُوكُمْ وَرَطَّاتِ الْقَتْلِ، وَأَوْطُوكُمْ إِثْخَانَ الْجِرَاحَةِ، طَعْنَا فِي عُيُونِكُمْ، وَحَزًّا فِي
حُلُوقِكُمْ، وَدَقًّا لِمَنَاخِرِكُمْ، وَقَصْدًا لِمَقَاتِلِكُمْ، وَسَوْقًا بِخَزَائِمِ الْقَهْرِ إِلَى النَّارِ الْمُعَدَّةِ
لَكُمْ. فَأَصْبَحَ أَعْظَمَ فِي دِينِكُمْ حَرْجًا، وَأُورَى فِي دُنْيَاكُمْ قَدْحًا مِنَ الَّذِينَ أَصْبَحْتُمْ
لَهُمْ مُنَاصِيِبِينَ، وَعَلَيْهِمْ مُتَأَلِّبِينَ. فَاجْعَلُوا عَلَيْهِ حَذَّكُمْ، وَ لَهُ جَدَّكُمْ.

ترجمه

ای بندگان خدا! از این دشمن خدا (ابلیس) بر حذر باشید. نکند شما را به بیماری خویش (کبر و غرور و تعصب) مبتلا سازد و با ندای خود شما را تحریک کند و لشکریان سواره و پیاده اش را فریاد زند و بر ضد شما برانگیزد. به جانم سو گند! او تیر خطرناک را برای شما آماده نموده، در کمان گذارده و با قدرت تا آخرین حد کشیده و از مکانی نزدیک به سوی شما پرتاب نموده است و گفته است : پروردگارا! بدین جهت که مرا اغوا کردی (و از رحمت خود محروم ساختی) زرق و برق زندگی دنیا را در چشم آنها جلوه می دهم و

[370]

همه را اغوا می کنم (و از رحمت محروم می سازم) او در این سخن تیری در تاریکی به سوی هدفی دور دست انداخت و گمانی نادرست داشت (زیرا خواسته اش درباره همه انسانها صورت پذیرفت، ولی) فرزندان تکبر و برادران تعصب و سواران بر مرکب غرور و جهل، او را عملاً تصدیق کردند و این وضع همچنان ادامه یافت تا افراد سرکش و سست ایمان لذت را در برابر خود تسلیم کرد و طمع خویش را بر شما مستحکم نمود و اسرار پنهانی آشکار شد.

در این هنگام سلطه اش بر شما قوت گرفت و با سپاه خویش به شما حملهور شد. تا شما را به پناهگاه ذلت کشاندد و در مهلکه های قتل وارد کردند، و زخم خوردگان شما را در زیر پاها له کردند، نیزه های خود را در چشمان شما فرو بردند، گلوی شما را بریدند، بینی شما را کوبیدند، و قصد هلاکت شما کردند و (سرانجام) شما را با قهر و غلبه به سوی آتش (غضب الهی) که برایتان آماده شده بود، کشاندد. بنابراین ابلیس بزرگترین مشکل برای دین شما و آتش افروزترین دشمن برای دنیای شماست و خطرناک تر از همه انسانهایی است که با آنها دشمنی می‌ورزید و برای در هم شکستن آنان عده و عده گرد می‌آورید، از این رو قوت و قدرت خود را در برابر او به کار گیرید و پیوند خویش را با او قطع کنید.

شرح و تفسیر

او خطرناک ترین دشمن شماست

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه به نتیجه گیری از داستان گمراهی و طرد شیطان بر اثر تکبر و عصیان می پردازد و به همگان هشدار می دهد که گرفتار سرنوشت او نشوند. می فرماید: «ای بندگان خدا! از این دشمن خدا (ابلیس) بر حذر باشید نکند شما را به بیماری خویش (کبر و غرور و تعصب) مبتلا سازد و با ندای خود شما را تحریک کند و لشکریان سواره و پیاده اش را فریاد زند و بر ضد شما گرد آورد»؛ (فاحذروا عباد الله عدوًّا

[371]

الله أن يُعديكم (1) بدائه، و أن يستفزكم (2) بندائه، و أن يجلب (3) عليكم بخيله و رجله (4)).

این گفتار مولا برگرفته از آیه قرآن است که می فرماید: «وَأَسْتَفْزِرُ مِنْ

اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ»؛ هر کدام از آنها را

می توانید با صدایت تحریک کن و لشکر سواره و پیاده ات بر آنها گسیل

دار.» (5)

«خیل» هم به معنای اسبهاست و هم به معنای اسب سواران و در اینجا به معنای

لشکر سواره است و «رجل» به معنای لشکر پیاده است و اشاره به دستیاران

فراوانی است که شیطان از جنس خود و از جنس آدمیان دارد که برای گمراه

ساختن مردم به او کمک می دهند؛ بعضی سریع تر (همچون لشکر سواره) و

بعضی آرام تر همچون لشکر پیاده.

البته صفات رذیله و عوامل گناه و مراکز فساد و تبلیغات و گمراه کننده و ابزار

گناه نیز به نوعی لشکر پیاده و سواره شیطانند که امام بندگان خدا را از همه این

امور بر حذر می دارد.

سپس برای تأکید این سخن به جان خود سوگند می خورد و می فرماید: «به

جانم سوگند! او تیر خطرناک را برای شما آماده نموده، در کمان گذارده، و با

قدرت تا آخرین حدّ کشیده و از مکانی نزدیک به سوی شما پرتاب نموده است»؛

(فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوَّقَ (6) لَكُمْ

1. «یعدی» از «عدو» بر وزن «صبر» در اصل به معنای تجاوز کردن است و

«عدوان» یعنی ستم کردن و «عداوت» به معنای دشمنی و «عدوی» به معنای

دویدن و همچنین به معنای سرایت کردن بیماری از کسی به دیگری به کار

می رود و منظور در خطبه بالا همین معنای اخیر است؛ یعنی شیطان بیماری

کبر و غرور و تعصب خویش را به شما منتقل می کند.

2. «یستفز» از «استفزاز» به معنای تحریک کردن و برانگیختن است.

3. «یجلب» از «جلب» به معنای فریاد زدن بر کسی یا راندن او از محلی به

محلّ دیگر گرفته شده است.

4. «رجل» جمع راجل به معنای پیاده یا لشکری پیاده است.

5. سوره اسراء، آیه 64.

6. «فوق» از «فوق» به معنای محلی از زه کمان که انتهای تیر را برای پرتاب

به آن تکیه می دهند گرفته شده است. اشاره به اینکه شیطان تیر خود را برای

پرتاب به سوی شما آماده ساخته است و واژه فوق به معنای بالا نیز از همین جا

گرفته شده است.

سَهْمَ الْوَعِيدِ، وَ أَغْرَقَ (1) إِلَيْكُمْ بِالنَّزْعِ (2) الشَّدِيدِ، وَ رَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ).

آن گاه شاهد این سخن را از کلام خود ابلیس (طبق آیه های قرآن) چنین بیان

می کند: «شیطان گفته است پروردگارا! بدین جهت که مرا اغوا کردی (و از

رحمت خود محروم ساختی) زرق و برق زندگی دنیا را در چشم آنها جلوه

می دهم و همه را اغوا می کنم (و از رحمت محروم می سازم)»؛ (فَقَالَ: رَبِّ

بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَزِيَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ)).

اینکه امام به جان خود سوگند می خورد نشان می دهد که مطلب فوق العاده

جدی است؛ چه چیز شریف تر از جان امام است و اینکه می فرماید: «شیطان

تیر تهدید را در چله کمان گذارده و آن را تا به آخر کشیده و از مکانی نزدیک

شما را نشانه گرفته است» اشاره به این است که خطر شیطان در شدیدترین

صورت که کمتر خطا می کند متوجه شماست و راه نفوذ خویش را این بدبخت

بی نوا نیز نشان داده است و آن آرایش مظاهر مادی دنیا و زیبا سازی زرق

و برق مواهب مادی و غرق ساختن در گرداب شهوات است.

تعبیر امام(علیه السلام) به اینکه شیطان تمام قوا و نیروهای خود را برای حمله به شما آماده ساخته و از مکان نزدیکی شما را نشان گرفته و از هر نظر در تیر رس او قرار دارید اشاره به این است که عوامل و سوسه های شیطانی در درون و برون انسان فراوان است ، هوای نفس از يك طرف و عوامل بیرونی گناه از سوی دیگر جمله (لَا غُوبِيَهُمْ أَجْمَعِينَ) که با «لام» قسم شروع شده و با «نون» تأکید ثقیله و تصریح به واژه «اجمعین» پایان گرفته شاهد بر این است که او در اهداف شوم خود بسیار جدی است و به همین دلیل انسانها باید کاملا بیدار و هوشیار باشند تا در دامهای رنگارنگ او نیفتند.

1. «اغرق» از ریشه «اغراق» و «غرق» بر وزن «ورق» به معنای کشیدن زه کمان تا حد ممکن برای تیراندازی گرفته شده است. سپس به هر کاری که در آن نهایت تلاش شود اطلاق گردیده است.

2. «نزع» به معنای چیزی را از جا برکندن و یا کشیدن است؛ مانند کشیدن کمان به هنگام تیر.

لازم به ذکر است که جمله «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي...» پروردگارا به سبب آنکه مرا گمراه ساختی...» از دروغها و افتزاهای شیطان به ساحت قدس پروردگار است و نشان می دهد که او تا چه حد جسور و بی پرواست که چنین دروغ بزرگی را به خدا می بندد، خداوندی که هدایتگر همگان است و اسباب هدایت را در اختیار آنها گذارده و چون سخن شیطان و اضح البطلان بوده قرآن اشاره ای به بطلان آن نمی کند. خداوند کدام عامل گمراهی برای شیطان فراهم ساخت آیا به او و فرشتگان فرمود: (فَإِذَا نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ) شرافت آدم به جهت روح ویژه الهی اوست؛ ولی شیطان حسود و خودخواه آن را نادیده گرفت و به مسئله آفرینش او از طین (گل) بسنده کرد! آیا سبب گمراهی از ناحیه خود او نبود؟!!

سپس امام در ادامه این سخن می فرماید: «او در این سخن (همه را گمراه می کنم) تیری در تاریکی به سوی هدفی دور انداخت و گمانی نادرست داشت

زیرا خواسته اش درباره همه انسانها صورت پذیرفت؛ **«قَدْفَأَ بَغِيبَ بَعِيدٍ، وَ**

رَجْمًا بظنٍّ غَيْرٍ مُصِيبٍ».

جمله **«رَجْمًا بظنٍّ غَيْرٍ مُصِيبٍ»** به همین صورت در بسیاری از نسخه های نهج

البلاغه آمده است و گاه تصور می شود که با آیه شریفه **«وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ**

إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا قَرِيبًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ به یقین ابلیس گمان خود را درباره

آنها محقق یافت، همگی از او پیروی کردند مگر گروهی از مؤمنان»(1)

سازگار نیست، در حالی که این آیه درباره قوم سبأ است نه درباره همه انسانها

وگرنه مؤمنان در میان امت پیامبران تعدادشان کم نیست.

جمعی از شارحان نهج البلاغه، نسخه دیگری را که بدون کلمه «غیر» و به

صورت **«رَجْمًا بظنٍّ مُصِيبٍ»** است ترجیح داده اند، زیرا گمان شیطان را

درباره انسانها مطابق واقع دانسته اند، چون فقط اندکی از انسانها از وساوس او

برکنار مانده اند آن گونه که قرآن

مجید می گوید: (وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ) (1) و در جای دیگر می فرماید: (إِلَّا

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ). (2)

افزون بر این با جمله بعد همین خطبه نیز سازگارتر است که می فرماید:

«فرزندان تکبر و برادران تعصب و سواران بر مرکب غرور و جهل او را

عملاً تصدیق کردند»؛ (صَدَقَهُ بِهِ أَبْنَاءُ الْحَمِيَّةِ، وَ إِخْوَانُ الْعَصَبِيَّةِ، وَ فُرْسَانُ الْكِبْرِ

وَ الْجَاهِلِيَّةِ).

تعبیر به «أَبْنَاءُ الْحَمِيَّةِ» کنایه از این است که آنها به قدری آلوده به تکبر هستند

که گویی فرزندان تکبرند همچنین تعبیر «برادران عصبیت» کنایه از ارتباط

تنگاتنگ آنها با تعصبات قومی و قبیلگی و مانند آن است و نیز «و فُرْسَانُ الْكِبْرِ

وَ الْجَاهِلِيَّةِ» کنایه از آن است که آنها آن قدر گرفتار کبر و جهل و غرورند که

گویی بر مرکبی از جهل و کبر سوار شده و به پیش می تازند.

سپس می افزاید: «این وضع همچنان ادامه یافت تا افراد سرکش و سست ایمان

از شما را در برابر خدا تسلیم کرد و طمع خویش را بر شما مستحکم نمود و

اسرار پنهانی آشکار شد. در این هنگام سلطه اش بر شما قوت گرفت و با سپاه

خویش سوی به شما حملهور شد؛ (حَتَّىٰ إِذَا انْقَادَتْ لَهُ الْجَامِحَةُ (3) مِنْكُمْ، وَ

اسْتَحْكَمَتِ الطَّمَاعِيَّةَ (4) مِنْهُ فِيكُمْ، فَانْجَمَتِ (5) الْحَالُ مِنَ السَّرِّ الْخَفِيِّ إِلَى الْأَمْرِ

الْجَلِيِّ. اسْتَفْحَلَ (6) سُلْطَانُهُ عَلَيْكُمْ، وَ دَلَفَ (7) بِجُنُودِهِ نَحْوَكُمْ).

1. سبأ، آیه 13.

2. ص، آیه 24.

3. «جامحه» به معنای حیوان سرکش است. از «جموح» بر وزن «فتوح»

گرفته شده است.

4. «الطماعیه»، «طماعیه» و «طمع» به يك معناست.

5. «نجمت» از «نجوم» به معنای نمایان شدن گرفته شده و ستاره را نجم

می گویند چون در آسمان ظاهر می شود. گاه به گیاهان بدون ساقه نیز نجم گفته

می شود، زیرا از زمین بیرون می آید.

6. «استفحل» از ریشه «استفحال» و از فحل، بر وزن «نخل» به معنای عظیم

و برجسته گرفته شده و «استفحال» به معنای سنگینی کردن و طاقت فرسا شدن

است.

7. «دلف» از «دلوف» به معنای آهسته راه رفتن و گامهای کوتاه برداشتن

گرفته شده است و در ر

اینجا اشاره به پیشروی تدریجی لشکر شیطان به سوی انسانهاست.

[375]

اشاره به اینکه ابلیس نخست می کوشد افرادی را که در برابر او سرکشی

می کنند تسلیم خود گرداند و پایگاه خویش را در میان آنان محکم کند، آن گاه

سلطه خود را بر آنان گسترش می دهد و با لشکر خویش به آنان حملهور

می شود، در حالی که قدرت دفاع از خود را ندارند و بدترین صورت گرفتار

انواع مصائب مادی و معنوی می شوند، همان گونه که در ادامه این سخن در

هشت جمله کوتاه و پر معنا آثار حمله گسترده لشکر شیطان را برشمرده

می فرماید: «آنها شما را به پناهگاه ذلت کشانند و در مهلکه های قتل وارد

کردند، و زخم خوردگان شما را در زیر پایاها له کردند، نیزه های خود را در
چشمان شما فرو بردند، گلوی شما را بریدند، بینی شما را کوبیدند، و قصد
هلاکت شما کردند و (سرانجام) شما را با قهر و غلبه به سوی آتش (غضب
الهی) که برایتان آماده شده کشانندند» (فَأَقْصَمُوكُمْ (1) وَلَجَاتِ (2) الدُّلِّ، وَ أَحْلُوَكُمْ
وَرَطَاتِ (3) القتل، وَ أَوْطُووكُمْ (4) إِنْخَانَ (5) الجِرَاحَةِ، طَعْنًا فِي عُيُونِكُمْ، وَ
حَزًّا (6) فِي حُلُوقِكُمْ، وَ دَقًّا لِمَنَاخِرِكُمْ (7)، وَ قَصْدًا لِمَقَاتِلِكُمْ، وَ سَوْقًا بِخَزَائِمِ (8)
القَّهْرِ إِلَى النَّارِ الْمُعَدَّةِ لَكُمْ).

این تعبیرات بسیار دقیق و حساب شده که با بلاغت فوق العاده ای همراه است،

نهایت

1. «اقحموكم» از ریشه «قحوم» به معنای بی مطالعه در کاری وارد شدن و

«اقحام» یعنی به زور و قهر و غلبه کسی را به کاری واداشتن.

2. «ولجات» به معنای غارها و پناهگاهها جمع «ولجة» بر وزن «درجه» به

معنای غاری است که رهگذران در مشکلات به آن پناه می برند.

3. «وَرَطَات» به معنای مشکلات و بن بستها و مهلکه ها جمع «وَرَطَه» بر وزن

«غفله» است.

4. «اوطاؤکم» از ریشه «وَطِئ» به معنای پایمال کردن و زیر پا له کردن

گرفته شده است.

5. «اثخان» از «ثخونه» در اصل به معنای ضخامت و غلظت و سنگین شدن

گرفته شده و «اثخان» مبالغه و شدت در کشتار دشمن است.

6. «حزّ» به معنای قطع کردن و بریدن است.

7. «مناخر» جمع «منخر» بینی یا سوراخ بینی است.

8. «خزائم» جمع «خزامة» بر وزن «کتابة» حلقه ای است که در بینی شتر

می کنند و ریسمان در آن می اندازند و به هنگام سرکشی آن را می کشند.

[376]

بدبختی شکست خوردگان در برابر شیطان را مجسم می کند: اگر از برابر

لشکرش بگریزید و به پناهگاهی پناهنده شوند جز پناهگاه ذلت نخواهد بود و اگر

مقاومت کنند جز مرگ و نابودی سرنوشتی نخواهند داشت. مرگ آنها نیز ساده

نخواهد بود، مرگی است آمیخته با لگدمال شدن مجروحان و فرو رفتن نیزه ها در چشم ها؛ بریده شدن گلوها و خرد شدن بینی ها و سرانجام همچون شتری که ریسمان در سوراخ بینی او کرده باشند به سوی آتش قهر و غضب الهی کشیده می شوند.

آن گاه امام در يك نتیجه گیری قاطع می فرماید: «بدین ترتیب ابلیس بزرگترین مشکل برای دین شما و آتش افروزترین دشمن برای دنیای شماست خطرناک تر از همه انسانهایی است که با آنها دشمنی می‌ورزید و برای در هم شکستن آنان عده و عده گردآوری می کنید، بنابراین قوت و قدرت خود را در برابر او به کار گیرید و پیوند خویش را با او قطع کنید»؛ (فَأَصْبَحَ أَعْظَمَ فِي دِينِكُمْ

حَرْجًا(1)، وَ أَوْزَى(2) فِي دُنْيَاكُمْ قَدْحًا(3) مِنَ الَّذِينَ أَصْبَحْتُمْ لَهُمْ مُنَاصِبِينَ(4)، وَ عَلَيْهِمْ مُتَأَلِّبِينَ(5). فَاجْعَلُوا عَلَيْهِ حَدَّكُمْ(6)، وَ لَهُ جِدَّكُمْ(7)).

1. «حرج»، بر وزن «خرج» و «حَرَج» بر وزن «حرم» به معنای گرفتگی و

ناراحتی و محدودیت شدید است و در اصل به معنای اجتماع درختان در هم

پیچیده است.

2. «اوری» از ریشه «وَرَى» بر وزن «نَفَى» در اصل به معنای مستور ساختن

است و به آتشی که در وسایل آتش افروزی نهفته شده و از طریق جرقه زدن

بیرون می آید وری گفته می شود و در جمله بالا به معنای آتش افروختن آمده

است.

3. «قذح» خارج کردن آتش از آتش زنه (چیزی مانند کبریت) است.

4. «مناصبین» جمع «مناصب» به معنای کسی است که به دشمنی برخواسته،

از ریشه نصب به معنای عدوات گرفته شده است.

5. «متألبن» گروهی است که اجتماع بر انجام کاری می کنند از ماده «ألب»

بر وزن «سلب» به معنای تجمع و تحریک کردن گرفته شده است.

6. «حدّ» و «حدّت» به معنای شدّت و غضب، و در اصل به معنای تیز کردن

است.

7. «جَدَّ» یعنی قطع. از آنجا که هر موجود با عظمتی از دیگران جدا و ممتاز

می شود پدر بزرگ «جَدَّ» می گویند و در آیه شریفه (وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا)

اشاره به عظمت خداوند است و در جمله بالا منظور قطع رابطه است.

[377]

اشاره به اینکه با توجه به آنچه در بخش های قبل این خطبه گفته شد ابلیس

بزرگترین دشمن دین و دنیای شماست؛ و از هر دشمنی خطرناکتر است؛ باید

تمام نیروهای خود را برای دفع او بسیج کنید.

در این عبارت، امام(علیه السلام) از فساد و تباهی تعبیر به «حرج» یعنی

دشواری، نموده (و در بعضی از نسخه ها جرح به معنای جراحت و زخم آمده

که تعبیر مناسب تر به نظر می رسد) و از وسوسه های گمراه کننده شیطان

تعبیر به قدح (چیزی که با آن آتش می افروزند) فرموده است، زیرا يك آتش

زنه کوچک ممکن است خانه یا محله ای را به آتش بکشاند؛ وسوسه های شیطانی

نیز گاه باعث اختلاف و از هم پاشیدگی جامعه ها می شود مخصوصاً تعصبهای

کور و کبر و غرور که خطبه، بیشتر ناظر به آن است می تواند آتش

جنگل های قبیلگی را روشن سازد و زمین را از خون افراد بی گناه رنگین

کند.

تعبیر به «جَدَّ» (با فتح جیم) به معنای قطع، اشاره به قطع رابطه و عدم اطاعت

از فرمان ابلیس است. (در بعضی از نسخه ها «جَدَّ» با کسر جیم آمده که به

معنای تلاش و کوشش است و با جمله قبل تناسب بیشتری دارد؛ بعضی در

مبارزه با ابلیس نهایت جد و جهد را بنمایید.

[378]

[379]

بخش چهارم

فَلَعَمْرُ لِلَّهِ لَقَدْ فَخَرَ عَلَىٰ أَصْلِكُمْ، وَ وَقَعَ فِي حَسَبِكُمْ، وَ دَفَعَ فِي نَسَبِكُمْ، وَ أَجْلَبَ
بِخَيْلِهِ عَلَيْكُمْ، وَ قَصَدَ بِرَجْلِهِ سَبِيلَكُمْ، يَفْتَتِصُونَكُمْ بِكُلِّ مَكَانٍ، وَ يَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ
بَنَانٍ. لَا تَمْتَنِعُونَ بِحِيلَةٍ، وَ لَا تَدْفَعُونَ بِعَزِيمَةٍ، فِي حَوْمَةٍ ذُلٌّ، وَ حَلْفَةٍ ضَيْقٌ، وَ
عَرَصَةٍ مَوْتٌ، وَ جَوْلَةٍ بَلَاءٌ. فَأُطْفِنُوا مَا كَمَنَ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصِيَّةِ وَ
أَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَ نَخَوَاتِهِ،
وَ نَزَغَاتِهِ وَ نَفَنَاتِهِ. وَ اعْتَمِدُوا وَضْعَ الدُّلِّ عَلَى رُؤُوسِكُمْ، وَ إِقَاءَ التَّعَزُّزِ تَحْتَ
أَقْدَامِكُمْ، وَ خَلَعَ التَّكْبُرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ، وَ اتَّخَذُوا التَّوَاضِعَ مَسْلِحَةً بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ عَدُوِّكُمْ
إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ؛ فَإِنَّ لَهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ جُنُودًا وَ أَعْوَانًا، وَ رَجُلًا وَ فُرْسَانًا، وَ لَا
تَكُونُوا كَالْمُنْكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ سِوَى مَا أَلْحَقَتْ
الْعَظْمَةُ بِنَفْسِهِ مِنْ عَدَاوَةِ الْحَسَدِ، وَ قَدَحَتْ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْغَضَبِ، وَ نَفَخَ
الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبْرِ الَّذِي أَعَقَبَهُ اللَّهُ بِالنَّدَامَةِ، وَ أَلْزَمَهُ آثَامَ الْقَاتِلِينَ
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ترجمه

به خدا سوگند، او (شیطان) بر اصل و ریشه شما (آدم) برتری جویی کرد و نسبت به حسب شما طعنه زد و بر نسب شما عیب گرفت، با سپاه سواره خود به شما حمله آورد و با پیاده نظامش راه را بر شما بست. آنها هر جا شما را بیابند صید می کنند و انگشتان را قطع می نمایند (و کارآیی را از شما می گیرند)

هرگز نمی توانید (به آسانی) از چنگ آنها

[380]

رهایی یابید و نه با تصمیم و اراده، به راحتی آنها را از خود برانید، این در حالی است که در جایگاه پست و دایره تنگ و صحنه مرگ و جولانگاه بلا قرار گرفته اید، بنابراین (ریشه ها را بخشکانید و) شراره های تعصب و کینه های جاهلیت را که در دلهایتان پنهان شده خاموش سازید، زیرا این نخوت و تعصب ناروا که در مسلمان پیدا می شود از القائات شیطان و نخوتها و فسادها و وسوسه های اوست. تاج تواضع بر سر نهید و خود برتربینی را زیر پا افکنید،

حلقه های زنجیر تکبر را از گردن فرو نهید و فروتنی را سنگر میان خود و دشمنان؛ یعنی ابلیس و سپاهیانش قرار دهید، زیرا او از هر امتی لشکریان و یاورانی، پیادگان و سوارانی دارد (که با کمک آنها در میان همه اقوام و گروهها نفوذ می کند).

شما مانند آن متکبر (قابیل) نباشید که بر فرزند مادرش (برادر با جان برابرش) بی آنکه بر او برتری داشته باشد تکبر ورزید و جز خودبرتربینی ناشی از دشمنی برخاسته از حسادت در قلبش چیزی نبود. (سرانجام) آتش غضب بر اثر کبر و تعصب ناروا در دلش شعله ور شد و شیطان، باد غرور در بینی او دمید، همان کبر و غروری (که سبب قتل برادرش شد) و در پایان، خداوند به سبب آن برای او پشیمانی به بار آورد و گناه همه قاتلان را تا روز قیامت بر گردن او افکند.

شرح و تفسیر

مانند شیطان و قابیل نباشید

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه همگان را بسیج می کند که در برابر شیطان و وسوسه های او بایستند و سابقه سوء و دشمنی او را با عبارات گویا و پر معنا بیان می کند و می فرماید: «به خدا سوگند! او (شیطان) بر اصل و ریشه شما تفاخر کرد و به حسب شما طعنه زد و بر نسب شما عیب گرفت و با سپاه سواره خود به شما حمله آورد و با پیاده نظامش راه را بر شما بست»;

(فَلَعَمْرُ لِلَّهِ (1) لَقَدْ فَخَرَ عَلَىٰ أَسْلَابِكُمْ، وَ وَقَعَ فِي حَسَبِكُمْ (2))،

1. «لَعَمْرُ لِلَّهِ» «عَمْرٌ»، به فتح «عین» به معنای عمر، به ضم «عین» است که

در موارد قسم بکار ر

می رود، بنابراین جمله لعمری؛ یعنی به جان خودم سوگند و «لَعَمْرُ لِلَّهِ»؛ یعنی

به بقای ذات پاک خدا سوگند.

2. «حَسَبٌ» واژه حسب معمولاً همراه نسب ذکر می شود؛ ولی معنای متفاوتی

دارد. حسب در اصل به معنای قدر و منزلت و شرافت چیزی است و چون

اصل و نسب نیز در قدر و منزلت انسان تأثیر دارد گاه این واژه، نسب والا و

ارجمند را نیز شامل می شود. به اندازه و مقدار هر چیزی نیز حسب گفته می شود. این واژه در واقع از ماده حساب گرفته شده، زیرا افراد افتخارات خود و پدرانشان را به هنگام ذکر حسب خویش شمار می کنند.

[381]

و دَفَعَ فِي نَسَبِكُمْ، وَ أَجْلَبَ بِخَيْلِهِ عَلَيْكُمْ، وَ قَصَدَ بِرَجْلِهِ سَبِيلَكُمْ).

این تعبیرات پرمعنا بر گرفته از آیات قرآن مجید است؛ در آیه 33 سوره حجر می خوانیم که شیطان آدم را بدین گونه تحقیر کرد: «لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ؛ من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده ای که از گل بدبویی گرفته شده است آفریده ای، سجده نخواهم کرد». او به جهت غرور و حسادت و تکبرش جمله (نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي) از کلام خدا را که بزرگترین فخر آدم است به فراموشی سپرد و در آیه 12 از سوره اعراف می خوانیم که گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ؛ من از او بهترم، مرا از آتش فروزان آفریده ای و او را از گل (بی مقدار)» که با این از نسب آدم عیبجویی می کند، در حالی که اگر کبر و غرور اجازه می داد

می دانست که خاک منبع انواع برکات و حیات موجودات است و بر آتش برتری

دارد. در آیه 64 سوره اسراء می خوانیم که خداوند به او می گوید: «**وَأَجْلِبْ**

عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجَلِكَ»؛ (برای آزمایش انسانها) لشکر سواره و پیاده ات را بر آنها

گسیل دار» و در آیه 16 سوره اعراف می خوانیم که شیطان می گوید:

«**لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ**»؛ من سر راه مستقیم تو در برابر آنها کمین

می کنم».

آری چنین دشمنی که نه شخصیت و الای آدم را قبول دارد و نه اصل و نسب او

را می پذیرد و تمام نیروهای خود را برای گمراه ساختن او بسیج کرده است

بسیار خطرناک است و باید از او بر حذر بود.

[382]

در ادامه این سخن می افزاید: «آنها هر جا شما را بیابند صید می کنند و

انگشتان را قطع می نمایند؛ هرگز نمی توانید (به آسانی) با حيله، آنها را منع

کنید و نه با تصمیم و اراده، به راحتی آنها را از خود برانید، این در حالی است

که در جایگاه ذلت آور و دایره تنگ و صحنه مرگ و جولانگاه بلا قرار

گرفته اید»؛ (يَقْتَتِلُونَكُمْ) (1) بگلّ مَكَان، وَ يَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ (2). لَا تَمْتَعُونَ

بِحِيلَةٍ، وَ لَا تَدْفَعُونَ بِعَزِيمَةٍ. فِي حَوْمَةٍ (3) ذُلٌّ، وَ حَلَقَةٌ ضَيْقٌ، وَ عَرِصَةٌ مَوْتٌ، وَ

جَوْلَةٌ بَلَاءٌ).

جمله «وَ يَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ» شبیه چیزی است که در قرآن مجید در مورد

حمله فرشتگان در میدان جنگ بدر به کفار آمده است که می فرماید:

«وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ»؛ و تمام انگشتانشان را قطع کنید». (4) قطع انگشتان

اگر در مورد دست ها باشد سبب می شود که انسان از انجام غالب کارها ناتوان

شود، زیرا هر کاری ابزاری لازم دارد و ابزار کار را معمولاً با انگشتان

می گیرند و اگر انگشتان پا باشد تعادل انسان را به هنگام راه رفتن بر هم

می زند. در خطبه مورد بحث، اشاره به این است که شیاطین به شما حمله

می کنند و شما را از کار می اندازند به گونه ای که قدرت بر تصمیم گیری و

چاره اندیشی نخواهید داشت.

سپس امام (علیه السلام) انگشت روی نقطه اصلی درد گذاشته و با تشبیهات

بسیار زیبایی در نهایت فصاحت و بلاغت به همگان هشدار می دهد و از آثار

مرگبار تعصّبهای کور و تکبرها بر حذر می دارد، می فرماید: «شراره های

تعصب و کینه های جاهلیت را که در دل‌های پنهان شده خاموش سازید، زیرا

این نخوت و تعصب ناروا را که در مسلمان پیدا می شود از

1. «یقتصون» از «قنص» بر وزن «حبس» به معنای صید کردن گرفته شده

است.

2. «بنان» جمع «بنانة» در لغت هم به معنای انگشتان آمده هم سر انگشتان و

کسی که انگشتان یا سر انگشتان او قطع شود کارآیی خود را از دست می دهد.

3. «حومه» به معنای بخش اصلی و حساس چیزی است. به بخش اصلی جنگ

یا مذلت و خواری نیز «حومه» گفته می شود.

4. انفال، آیه 12.

القائات شیطان و نخوتها و فسادها و وسوسه های اوست»؛ (فَأَطِفُوا مَا كَمَنَ فِي

قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصَبِيَّةِ وَ أَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَإِنَّمَا نَتَكُ الْحَمِيَّةُ تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ

خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَ نَخَوَاتِهِ(1)، وَ نَزَعَاتِهِ(2) وَ نَفَثَاتِهِ(3)).

در این تعبیر امام(علیه السلام) تعصبهای ناروا و کینه های جاهلیت را تشبیه به

آشتی کرده که در اعماق دلها کمین می کند، ناگهان سر بر می آورد و همه

وجود انسان را فرا می گیرد و از آن به بیرون سرایت می کند و گاه قوم و

قبیله ای را به آتش می کشد. امام(علیه السلام) این صفت رذیله را از وساوس

شیطان می شمرد که از برون به درون مسلمانان القا می گردد؛ یعنی مسلمان

واقعی از آن بیگانه است.

در ادامه می فرماید: «تاج تواضع بر سر نهید، و خودبرتربینی را زیر پا افکنید،

حلقه های زنجیر تکبر را از گردن فرو نهید و فروتنی را سنگر میان خود و

دشمنان؛ یعنی ابلیس و سپاهیان او برگزینید»؛ (وَ اعْتَمِدُوا وَضَعَ النَّدْلِ عَلَى

رُؤُوسِكُمْ، وَ إِقَاءَ النَّعْرُزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ، وَ خَلَعَ التَّكْبُرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ؛ وَ اتَّخَذُوا

النَّوَاضِعَ مَسْلُحَةً(4) بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ عَدُوِّكُمْ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ).

1. «نخوات» جمع «نخوة» به معنای تکبر است.

2. «نزغات» جمع «نزغة» به معنای فساد است. از ریشه «نزغ» بر وزن

«وضع» به معنای وارد شدن در کاری به قصد، افساد گرفته شده است.

3. «نفثات» جمع «نفثة» به معنای مقدار کمی از آب دهان است که به بیرون

ریخته می شود و در اصل از «نفث» بر وزن «حبس» به معنای دمیدن گرفته

شده است. و چون به هنگام دمیدن به چیزی گاهی آب دهان بیرون می افتد، در

این معنا به کار رفته است و در جمله بالا کنایه از وسوسه های شیطان است،

زیرا معمول در میان ساحران این بوده که به هنگام سحر اورادی می خوانند و

به شخص مورد نظر خود می دمیدند، لذا کنایه از وسوسه شدن است.

4. «مسلحة» به معنای محل جمع آوری و به تعبیر دیگر زاغه مهمات است و

به سنگرگاه نیز گفته می شود، زیرا معمولاً در سنگر مقدار قابل ملاحظه ای

اسلحه گردآوری می کنند و در جمله بالا به همین معنا آمده است.

در این عبارت امام(علیه السلام) تواضع را تشبیه به تاج و خودپسندی را به موجود بی ارزشی که زیر پاها می افتد و تکبر را به غل و زنجیری که بر گردن می نهند و فروتنی را به سنگرگاه محکمی که انسان را در برابر دشمن حفظ می کند، تشبیه کرده است که هر يك پیام روشنی برای انسانها و مخصوصاً افراد با ایمان دارد.

سپس امام(علیه السلام) دلیل روشنی برای این دستورات بیان کرده، چنین می فرماید: «زیرا او از هر امتی لشکریان و یاورانی، پیاده گان و سوارانی دارد، که با کمك آنها در میان همه اقوام و گروهها نفوذ می کند»؛ (فَإِنَّ لَهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ جُنُودًا وَأَعْوَانًا، وَرَجُلًا وَفُرْسَانًا).

به یقین همه آنها از جن نیستند، بلکه گروهی از انسانهای شیطان صفت و گمراه و گمراه کننده جزو اعوان و انصار او هستند، همان گونه که قرآن مجید می گوید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»؛ این گونه برای

هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم». (1)

آن گاه اشاره کوتاه و پر معنایی به داستان قابیل می کند. دومین نفر (بعد از شیطان) که گرفتار تکبر و تعصب ناروا شد و دست به جنایت عظیمی زد و در گرداب پشیمانی و بدبختی گرفتار شد می فرماید: «شما مانند آنها متکبر (قابیل) نباشید که بر فرزند مادرش (برادرش) بی آنکه بر او برتری داشته باشد تکبر ورزید و جز خودبرتر بینی به جهت دشمنی برخاسته از حسادت در قلبش چیزی نبود»؛ (وَلَا تَكُونُوا كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ اللَّهُ فِيهِ سِوَى مَا أَلْحَقَتِ الْعِظَمَةَ بِنَفْسِهِ مِنْ عَدَاوَةِ الْحَسَدِ).

تعبیر به «ابن ام» (فرزند مادر) به جای برادر برای اشاره به جنبه عاطفی موضوع است؛ یعنی با آن همه پیوند عاطفی که میان این دو بود تکبر و حسادت کار خود را کرد و او را به قتل برادر واداشت. شبیه همین معنا را در داستان موسی و هارون می خوانیم که هارون هنگامی که برادرش موسی سخت از گوساله پرستی بنی اسرائیل خشمگین شده بود و بر

سر هارون فریاد می زد، برای تحریک عواطف برادر گفت: «(بَيْنَهُمْ لَا تَأْخُذُ

بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي); ای پسر مادرم (ای بردار) ریش و سر مرا مگیر». (1)

جمله «سوی ما ألحقت» به اصطلاح از قبیل استثنای منقطع است. در اینجا

برای شدت مذمت آمده است مثل اینکه می گوئیم: «فلان کس هیچ فضیلتی

نداشت جز اینکه دروغ می گفت و خیانت می کرد».

تعبیر به «عَدَاوَةُ الْحَسَدِ» اشاره به این است که حسادت انسان را به دشمنی و

عداوت می کشاند، عداوتی که می تواند سرچشمه قتل و کشتار برادر گردد.

سپس امام (علیه السلام) به توضیح این ماجرا پرداخته چنین می فرماید:

«(سرانجام) آتش غضب بر اثر کبر و تعصب ناروا در دلش شعله ور شد و

شیطان، باد کبر و غرور در بینی او دمید همان کبر و غروری که در پایان،

خداوند به سبب آن برای او پشیمانی به بار آورد و گناه همه قاتلان را تا روز

قیامت بر گردن او افکند»; (وَ قَدَحَتِ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْعُضْبِ، وَ نَفَخَ

الشَّيْطَانُ فِي أَثْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبْرِ الَّذِي أَعْقَبَهُ اللَّهُ بِهِ النَّدَامَةَ، وَ أَلْزَمَهُ آثَامَ (2)

الْقَاتِلِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

از جمله های بالا به خوبی استفاده می شود که انحرافات نخست از درون انسان بر می خیزد سپس شیطان به آن دامن می زند و سرانجام آثار شوم آن به فرمان خدا دامن انسان را می گیرد، بنابراین هر چه هست از درون آلوده خود انسان است و بقیه آثار اعمال اوست و این پاسخی است برای کسانی که می گویند چرا شیطان چنین و چنان می کند و چرا پروردگار متعال ما را گرفتار فلان حوادث شوم می سازد.

ابن ابی الحدید در ذیل این جمله، از طبری مورخ معروف، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که فرمود: «ما مِنْ نَفْسٍ تُقْتَلُ ظُلْمًا إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ

آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْهَا وَ

2. «آثام» جمع «اثم» به معنای گناه است و در اصل به آن حالتی گفته می شود

که در روح و عقل انسان به وجود می آید و او را از رسیدن به نیکیها و

کمالات باز می دارد.

[386]

ذَلِكَ بِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ؛ هیچ کس از روی ظلم و ستم کشته نمی شود مگر

این که بر فرزند نخست آدم (قابیل) سهمی از آن را می نویسند، زیرا او اولین

کسی است که سنت شوم قتل را گذاشت».

سپس ابن ابی الحدید می افزاید: این سخن: کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در

خطبه بالا تأیید می کند. (1)

برقرار ساختن سنت حسنه و سنت سیئه و آثار آن، بحث دامنه داری در روایات

اسلامی دارد که در جای مناسب به خواست خدا از آن سخن خواهیم گفت و در

يك جمله کوتاه می توان گفت: هر کس در امر خیر پیشگام شود مردم را در

انجام آن تشویق می کند و سهمی در ایجاد انگیزه برای دیگران و ثواب آنها

دارد و هر کس در کار شرّی پیشگام شود به سبب حرمت شکنی و تشویق افراد

سست ایمان به گناه، سهمی در گناه آنها دارد.

1. شرح ابن ابی الحدید، جلد 13، صفحه 146.

[387]

بخش پنجم

أَلَا وَ قَدْ أَمَعْنَتْمْ فِي الْبَغْيِ، وَ أَفْسَدْتُمْ فِي الْأَرْضِ مُصَارَحَةَ اللَّهِ بِالْمُنَاصَبَةِ، وَ

مُبَارَزَةَ لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْمُحَارَبَةِ. قَالَهُ اللَّهُ فِي كِبَرِ الْحَمِيَّةِ وَ فَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ! فَإِنَّهُ مَلَاقِحُ

الشَّنَانِ، وَ مَنَافِحُ الشَّيْطَانِ، الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَّمَ الْمَاضِيَةَ، وَ الثَّرُونَ الْخَالِيَةَ. حَتَّى

أَعَنُوا فِي حَنَادِسِ جَهَالَتِهِ، وَ مَهَاوِي ضَلَالَتِهِ، دُلًّا عَن سِيَاقِهِ، سُلُوسًا فِي قِيَادِهِ. أَمْرًا

تَشَابَهَتْ الْقُلُوبُ فِيهِ، وَ تَتَابَعَتْ الْقُرُونُ عَلَيْهِ، وَ كَبِرًا تَضَايَقَتْ الصُّدُورُ بِهِ.

أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَ كِبَرَانِكُمْ! الَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَن حَسَبِهِمْ، وَ

تَرَفَعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ، وَ أَلْفُوا الْهَجِينَةَ عَلَى رَبِّهِمْ، وَ جَاحَدُوا اللَّهَ عَلَى مَا صَنَعَ بِهِمْ،

مُكَابِرَةً لِقَضَائِهِ، وَ مُغَالِبَةً لِأَلْيِهِ. فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصِيْبَةِ، وَ دَعَائِمُ أَرْكَانِ

الْفِتْنَةِ، وَ سِيُوفُ اعْتِرَازِ الْجَاهِلِيَّةِ. فَانْفُوا اللَّهَ وَ لَا تَكُونُوا لِنِعْمِهِ عَلَيْكُمْ أُضْدَادًا، وَ لَا

لِفَضْلِهِ عِنْدَكُمْ حُسَادًا. وَ لَا تُطِيعُوا الْأَدْعِيَاءَ الَّذِينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدْرَهُمْ، وَ خَلَطْتُمْ

بِصِحَّتِكُمْ مَرَضَهُمْ، وَ أَدْخَلْتُمْ فِي حَقِّكُمْ بَاطِلَهُمْ، وَ هُمْ أَسَاسُ الْفُسُوقِ، وَ أَحْلَاسُ

الْعُفُوقِ. اتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ. وَ جُنُودًا بِهِمْ يَصُولُ عَلَى النَّاسِ، وَ تَرَاجِمَةً

يَنْطِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، اسْتِرَاقًا لِعُقُولِكُمْ وَ دُخُولًا فِي عُيُونِكُمْ، وَ نَفَثًا فِي أَسْمَاعِكُمْ.

فَجَعَلَكُمْ مَرَمَى نَبْلِهِ، وَ مَوْطِئَ قَدَمِهِ، وَ مَأْخَذَ يَدِهِ.

ترجمه

آگاه باشید شما در سرکشی و ستم افراط کردید و برای دشمنی آشکار با خدا و

مبارزه

[388]

با مؤمنان راستین به فساد در زمین و ستیز برخاستید. خدا را ! خدا را ! از
کبر و تعصب ناروا و تفاخر جاهلیت بپرهیزید که سبب ایجاد کینه و دشمنی و
جایگاه وسوسه های شیطان است. اینها همان چیزی است که شیطان به وسیله
آن، امتهای پیشین و اقوام گذشته را فریفت تا آنجا که در تاریکیهای جهل فرو
رفتند و در گودالها و دامهای ضلالت او سقوط کردند، به آسانی تسلیم او شدند و
رهبری او را پذیرفتند و آنها را به هر جا که خاطر خواه او بود برد. آنها
پیروی از چیزی کردند که دلها در آن شبیه و هماهنگ بود و قرنهای پی در پی
بر آن گذشت و کبر و غروری را پذیرا شدند که (بر اثر فزونی) سینه ها با آن
تنگ شد.

به هوش باشید، بترسید و بر حذر باشید از پیروی و اطاعت (کورکورانه)

بزرگترها و رؤسایان، همانها که به سبب موقعیت خود، تکبر می‌ورزند و

خویش را بالاتر از نسب خود می شمردند، اعمال نادرست خود را به خدا نسبت

می دهند و به انکار نعمتهای او بر می خیزند تا با قضایش ستیز کنند و بر

نعمتهایش چیره شوند، زیرا آنها اساس و بنیان تعصب و ستون و ارکان فتنه و

فساد و شمشیرهای تکبر جاهلیت اند.

از خدا بترسید و با نعمتهایی که او به شما ارزانی داشته مخالفت نکنید و نسبت

به فضل و بخشش او به یکدیگر حسادت نورزید. از افراد بی اصل و نسب

اطاعت نکنید همانها که بر اثر صفای باطن خویش، آب تیره نفاقشان را نوشیدید

و تندرستی خویش را با بیماری آنها آمیختید و در اعتقاد حق خود، عقیده باطل

آنها را راه دادید، آنها اساس گناه و همنشین نافرمانی و عصیانند آنها کسانی

هستند که شیطان آنان را مرکبهای راهوار ضلالت قرار داده و سپاهی که به

وسیله آنان به مردم غافل حمله می کند و از آنها به عنوان سخنگوی خود (برای

بیان مقاصد خوش) بهره می گیرد تا عقلهائیتان را بدزدد، در چشمهای شما نفوذ

کند و در گوشهائیتان (اباطیل را) بدمد و به این ترتیب شما را هدف تیرهای خود

و پایمال قدمهائیش قرار داد و گلوی شما را در دست خود فشرد!

شرح و تفسیر

از بزرگان متکبر خود پیروی نکنید

امام(علیه السلام) بعد از مقدماتی که در فرازهای قبل درباره خطرات کبر و غرور و تعصبهای ناروا بیان فرمود، در این بخش از خطبه به مخاطبان خود مستقیماً هشدار می دهد و از عواقب سوء پیروی این خط شیطانی بر حذر می دارد و کسانی را که به بهانه های واهی تعصبات قبیله‌گی و برتری قومی بر قوم دیگر آتش اختلاف و جنگ و جدال را می افروختند با اخطارهای کوبنده خود از این راه باز می دارد و می فرماید: «آگاه باشید شما در سرکشی و ستم افراط کردید و برای دشمنی آشکار با خدا و مبارزه با مؤمنان راستین به فساد در زمین و ستیز برخاستید»؛ (أَلَا وَ قَدْ أَمَعْنُكُمْ (1) فِي الْبَغْيِ، وَ أَفْسَدْتُمْ فِي الْأَرْضِ مُصَارَحَةً (2) لِلَّهِ بِالْمُنَاصِبَةِ (3)، وَ مِبَارَزَةً لِلْمُؤْمِنِينَ بِالْمُحَارَبَةِ).

بعضی از شارحان نهج البلاغه مخاطبان این جمله ها را سپاهیان شام و طرفداران معاویه دانستند شاید به جهت اینکه لحن خطاب حضرت را بسیار تند و شدید دیده اند که متناسب با مردم کوفه و عراق نبوده است، در حالی که از شأن ورود خطبه و همه خطابه‌های آن به خوبی استفاده می شود مخاطبان همان سرکشان کوفه و عراق بودند که به جهت تعصبات جاهلیت قبائل را به جان هم می انداختند و منشأ فساد و خونریزی می شدند. این کار از يك سو دشمنی صریح با خدا محسوب می شد و از سوی دیگر مبارزه آشکار با مؤمنان راستین.

1. «امعنتم» از ریشه «امعان» به معنای زیاده روی در انجام چیزی است. در اصل از ریشه «معن» بر وزن «دهن» به معنای سیراب شدن زمین گرفته شده است.

2. «مصارحه» از ریشه «صرح» به معنای وضوح و روشنی گرفته شده و «مصارحه» به معنای مقابله کردن با کسی و چیزی به طور آشکار می باشد.

3. «مناصبه» از ریشه «نصب» بر وزن «نصب» به معنای تعب و زحمت

گرفته شده است و «مناصبه» یعنی تظاهر به عداوت کردن که موجب رنج و

تعب و زحمت طرفین می شود.

[390]

سپس لحن کلام را شدیدتر می کند و می فرماید: «خدا را ! خدا را ! از کبر

و تعصّب ناروا و تفاخر جاهلیت بپرهیزید که سبب ایجاد کینه و دشمنی و

جایگاه وسوسه های شیطان است»؛ (الله في كِبْرِ الْحَمِيَّةِ وَ فَخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ ! فَإِنَّهُ

مَلَاقِحُ الشَّنَّانِ، وَ مَنَافِحُ الشَّيْطَانِ).

با توجه به اینکه «ملاقح» جمع «ملاقح» بر وزن مجرم، معنای اسم فاعلی دارد،

مفهوم جمله این است که کبر و تعصّب سبب تولید کینه و عداوت است و نیز

«منافخ» جمع «منفخ» بر وزن «مصرف» آلت و ابزاری است که به وسیله آن

می دمند و مفهوم آن این است که شیطان از این طریق در دلها وسوسه می کند

و آنها را به راه فساد می کشد.

آن گاه امام(علیه السلام) به آثار و خطرات این وسوسه ها و نفخات شیطانی اشاره کرده می فرماید: «اینها همان چیزی است که شیطان به وسیله آن، امتهای پیشین و اقوام گذشته را فریفت تا آنجا که در تاریکیهای جهل به سرعت فرو رفتند و در گودالها و دامهای ضلالت او سقوط کردند، به آسانی تسلیم او شدند و رهبری او را پذیرا گشتند و وی آنها را به هر جا که خاطر خواش بود بُرد!»;

(الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَّمَ الْمَاضِيَةَ، وَ الْقُرُونَ الْخَالِيَةَ. حَتَّى أَعْتَفُوا(1) فِي حَنَادِس(2)

جَهَالَتِهِ، وَ مَهَاوِي(3) ضَلَالَتِهِ، دُلَلَا(4) عَنْ سِيَاقِهِ، سُلْسَا(5) فِي قِيَادِهِ).

«آنها پیروی از چیزی کردند که دلها در آن، شبیه و هماهنگ بود و قرنهای پی

در پی بر

1. «اعنقوا» از ریشه «عنق» به معنای گردن گرفته شده و «عناق» یعنی گردن

کشیدن و به سرعت دنبال چیزی رفتن.

2. «حناس» جمع «حنس» بر وزن «قبرس» به معنای تاریکی است و به همین جهت سه شب آخر ماه که با تاریکی شدید محاق آمیخته می شود، حناس گفته می شود.
3. «مهاوی» جمع «مهواة» یعنی گودال و گاه به معنای گودال عمیقی است که سیل در آن می افتد و راه فرار ندارد.
4. «ذلل» جمع «ذلول» به معنای شخص منقاد و تسلیم و حیوان رام است.
5. «سلسل» جمع «سلس» بر وزن «خشن» به معنای رام و فرمانبردار است.

[391]

آن گذشت و کبر و غروری را پذیرا شدند که (بر اثر فزونی) سینه ها با آن تتگ شد؛ (أَمْرًا تَشَابَهَتْ الْقُلُوبُ فِيهِ، وَ تَتَابَعَتْ الْقُرُونُ عَلَيْهِ، وَ كَثِيرًا تَضَايَقَتْ الصُّدُورُ بِهِ).

اشاره به اینکه مسئله کبر و غرور و خطرات و آثار شوم آن، امری ریشه دار در همه امتهای و ملتها و سرچشمه جنگهای خونین و نزاعهای دامنه دار و انواع جنایات و غفلتها و بی خبریها بوده است.

برتری جویبها و تعبات کور، چهره تاریخ بشر راتاریک کرده و مهمترین دام

شیطان در اعصار و قرون پیشین و در امروز و فرداست.

یکی از شارحان نهج البلاغه (مرحوم مغینه) در شرح خود از فیلسوف معروف

انگلیسی «راسل» نقل می کند که می گوید هر انسانی دوست دارد خدا باشد و

عجیب تر این که کمتر کسی است که باور کند این امر محال است. سپس این

شارح دانشمند می افزاید این سخن، صحیح است ولی آنها که آرزو می کنند

خدایی کنند و به آن نمی رسند، برای سیر کردن درون تشنه خویش از برتری

جویی و افتخار به استخوانهای پوشیده اموات و نیاکانشان یا پست و مقامی که

دارند و یا ذکر نامشان در صفحات جراید بهره می گیرند.

سپس امام (علیه السلام) انگشت روی نقطه اصلی درد گذارده که همان پیروی

بی قید و شرط از رؤسای قبائل و سردمداران فساد و متکبران خودخواه است که

مردم را به جهت هوسهای خود می کشانند و فتنه و فساد بر پا می کنند،

می فرماید: «به هوش باشید، بترسید و بر حذر باشید از پیروی و اطاعت

(کورکورانه) بزرگترها و رؤسایان، همانها که به سبب موقعیت خود، تکبر

می‌ورزند و خویش را بالاتر از نسب خود می‌شمرند، اعمال نادرست خود را

به خدا نسبت می‌دهند و به انکار نعمتهای او بر می‌خیزند تا با قضایش ستیز

کنند و بر نعمت هایش چیره شوند؛ (أَلَا فَالْحَدَرَ الْحَدَرَ مِنَ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَ

كِبْرَائِكُمْ ! الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ، وَ تَرَفَعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ، وَ أَلْفُوا الْهَجِينَةَ (1)

عَلَى رَبِّهِمْ، وَ

1. «هجینه» به معنای نقص و صفت زشت و قبیح است و از ریشه «هجونه»

گرفته شده است.

[392]

جَاحِدُوا اللَّهَ عَلَى مَا صَنَعَ بِهِمْ، مُكَابِرَةً لِقَضَائِهِ، وَ مُغَالَبَةً لِأَلَايِهِ (1)).

این سخن در واقع، برگرفته از آیات قرآن مجید است که در قیامت از اطاعت

سران و بزرگان خود اظهار ندامت می‌کنند و عرضه می‌دارند «(رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا

سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا * رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَاهُمْ لَعْنًا

گیرا!; پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه

ساختند. پروردگارا آنها را از عذاب دوچندان ده و آنها را شدیداً لعن فرما». (2)

هرگاه به دقت تاریخ گذشته بشر را مشاهده کنیم می بینیم یکی از سرچشمه های

عمده جنگها و خون ریزیها برتری جویی های نژادی و قومی بوده است که

هنوز هم ادامه دارد و یکی از عوامل مهم جنگ جهانی اول و دوم که بخش

عظیمی از جهان را ویران کرد و دهها میلیون انسان را به خاک و خون کشاند

همین امر بود.

در حالی که اگر انسان خوب بنگرد اصل او خاک و اصل و ریشه دیگرش نطفه

بی ارزش است و پایان کارش مرداری است گنبدیده. اسلام تفاخر به آبا و

مناصب و به خود بستن القاب غرورآفرین و غفلت زار را نهی کرده; در حدیث

شریف نبوی می خوانیم: «حُبُّ الرَّجُلِ دِينَهُ وَ مَرْوَتَهُ، خُلُقُهُ وَ أَصْلُهُ عَقْلُهُ»;

شخصیت انسان دین او و ارزش او اخلاق او و اصل و ریشه او عقل و خرد

اوست». (3)

پیامبر(صلی الله علیه وآله) این سخن را زمانی گفت که گروهی برای تحقیر سلمان فارسی اصل و نسبش را پرسیدند و او اصل و نسب خود را آزادی از قید بردگی به کمک پیامبر و هدایت به وسیله او شمرده بود.

1. «آلاء» جمع «آلا» بر وزن «جفا» یا «الی» بر وزن «فعل» به معنای نعمت است و گاه به معنای خصوص نعمتهای معنوی آمده است، مخصوصاً هنگامی که در کنار واژه نعمت قرار گیرد و گفته شود: «النعم و الآلاء».

2. احزاب، آیه 67 و 68.

3. بحار الانوار، جلد 22، صفحه 381، حدیث 16.

[393]

جمله «أَلْفُوا هَاجِنَةً عَلَى رَبِّهِمْ» اشاره به این است که آنها نسب خود را برتر می شمردند و دیگران را پست تر، و در واقع زشتی نسب دیگران را به خدا نسبت می دادند و معتقد بودند خدا خلق برتری آفریده که آنها بودند و خلق

پست تری که دیگران هستند، آنها نعمتهای الهی را به لیاقتها و شایستگیهای

خودشان نسبت می دادند و الطاف و الاء الهی را انکار می کردند.

سپس امام(علیه السلام) به ذکر دلیلی برای پرهیز از پیروی این گونه کسان پرداخته، چنین می فرماید: «أنها اساس و بنیان تعصب و ستون و ارکان فتنه و

فساد و شمشیرهای تکبر جاهلیت اند»؛ (فَائِهِمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصَبِيَّةِ، وَ دَعَائِمُ

أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ، وَ سِيُوفُ اعْتِرَاءِ (1) الْجَاهِلِيَّةِ).

امام(علیه السلام) تعصب و فتنه را به خانه ای تشبیه می کند که شالوده آن را سردمداران فاسد و مفسد و ستونهای آن را متکبران خودخواه تشکیل می دهند و همه را از سکونت در چنین خانه ای باز می دارد و نیز شعارهایی که در زمان جاهلیت برای تحریک قبایل بر ضد یکدیگر می دادند تشبیه به شمشیرهای برنده می کند و سپس سردمداران فساد را به منزله این شمشیرها می شمارد.

در زمان جاهلیت، معمول بود که هر گاه قبیله ای از قبایل مورد تهدید از سوی مخالفان قرار می گرفت به جای فکر کردن در طریق اصلاح و آرامش و صلح، رؤسای متعصب و جاهل قبایل دستور می دادند که شعارهای جنگ سر داده

شود و از همه وسایلی که می توانستند احساسات افراد جاهل و بی خبر را تحریک کنند و آتش جنگ را شعله‌ور سازند، بهره می گرفتند و مخصوصاً هر قبیله ای را با نام نیاکان و بزرگان پیشین صدا می زدند و در اینجا سران قبایل به منزله آن شمشیرها شمرده شده اند.

تاریخ نشان می دهد که سران مقام پرست در دورانهای گذشته برای حفظ منافع

1. «اعتزاء» به معنای نسبت دادن از ریشه «عزو» بر وزن «رزم» گرفته شده است.

[394]

نامشروع خود مردم بی خبر را با انواع شعارهای مهیج، بسیج می کردند و غافلان را قربانی منافع خویش می ساختند و امروز نیز رسانه های جمعی جهان برای حفظ قدرت مستکبران و منافع سرمایه داران بزرگ از همین روش به صورتی گسترده تر بهره می گیرند و همان گونه که قرآن مجید می گوید: «(إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً)»; زمامداران وارد هر

شهر و دیاری شوند آنجا را به فساد می کشند و عزیزانشان را ذلیل

می کنند». (1) همین گروه بودند که پیوسته در برابر پیامبران که برای آگاه

ساختن توده های مردم و برقرار ساختن عدالت اجتماعی مبعوث شده بودند، به

دشمنی برمی خاستند: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا

أَرْسَلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»؛ ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم دهنده نفرستادیم مگر

این که مترفین (آنها که مست ناز و نعمت بودند) گفتند ما به آنچه شما به آن

فرستاده شده اید، کافریم». (2)

سپس می افزاید: «از خدا بترسید و با نعمتهایی که او به شما ارزانی داشته

مخالفت نکنید و نسبت به فضل و بخشش او به یکدیگر حسادت نورزید»؛ (فَاتَّقُوا

اللَّهَ وَ لَا تَكُونُوا لِنِعْمَةِ عَلَيْهِ عَلِيكُمْ أَضْدَادًا، وَ لَا لِفَضْلِهِ عِنْدَكُمْ حُسَادًا).

در واقع آنها که نعمتهای خدا را کفران می کنند و به جای بهره گیری از آن

برای خدمت به خلق، راه کبر و غرور و خودبرتربینی را پیش می گیرند اینها

به دشمنی با نعمتهای خودشان برخاسته و نسبت به مواهب الهی در حق

خودشان حسادت ورزیده اند، زیرا کار آنها با کار حسودان و دشمنان در نتیجه

یکی است؛ هر دو مایه سلب نعمت و فضل الهی است. آن گاه امام به نکته دیگری اشاره می فرماید و می گوید: «از افراد بی اصل و نسب (که جامه اسلام را بر تن پوشیده و کبر و غرور را پیشه کرده اند و راه فساد را

1. نمل، آیه 34.

2. سبأ، آیه 34.

[395]

می روند) اطاعت نکنید»؛ (وَلَا تُطِيعُوا الْأَدْعِيَاءَ (1)).

بعضی از مفسران «ادعیاء» را به همان معنای اصلی آن (افراد ناپاک زاده و

بی اصل و نسب) تفسیر کرده اند، در حالی که بعضی دیگر آن را به معنای

منافقان می دانند، زیرا نفاق نیز از پستی اصل و نسب و گوهر ذات ریشه

می گیرد. برخی دیگر آن را به معنای فرومایگان دانسته اند.

این نکته نیز قابل دقت است که تکبر و خود برتر بینی که موضوع اصلی این خطبه است در بسیاری از اوقات از عقده حقارت سرچشمه می گیرد همان طور که در حدیث امام صادق (علیه السلام) آمده است: «**مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لَذِيَّةٌ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ**؛ هیچ کس تکبر و فخر فروشی نمی کند جز به جهت حقارتی

که در درون وجود خود می یابد». (2)

در ادامه این سخن به شرح اوصاف معنای گروه ادعیاء پرداخته و می فرماید: «همانها که به موجب صفای باطن خویش، آب تیره نفاقشان را نوشیدید و تندرستی خویش را با بیماری آنها آمیختید و در اعتقاد حق خود، عقیده باطل آنها را راه دادید»؛ **(الَّذِينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوَتِكُمْ كَدْرَهُمْ، وَ خَلَطْتُمْ بِصِحَّتِكُمْ مَرَضَهُمْ، وَ أَنْخَلْتُمْ فِي حَقِّكُمْ بَاطِلَهُمْ)**.

اشاره به اینکه این منافقان مستکبر، از حسن نیت شما سوء استفاده کردند و افکار و نیات آلوده و اعمال بیمار گونه و مطالب باطل و بی اساسشان را در روح و جان و اجتماع شما تزریق کردند؛ بر همه شما لازم است که آنها را بشناسید و حساب خود را از آنها جدا کنید و این فاسدان مفسد و افکار و برنامه های آنها

را از جامعه خود بیرون بریزید. آن گاه امام در توضیح بیشتری می افزاید: آنها

اساس گناه و همنشین نافرمانی و عصیانند!«; (وَهُمْ أَسَاسُ الْفُسُوقِ، وَ

أَحْلَاسُ (3) الْعُقُوقِ (4)).

1. «ادعیاء» جمع «دعی» بر وزن «جلی» در اصل به معنای پسرخوانده است;

یعنی فرزندی که از پدر دیگری است و شخصی که او را به خود نسبت

می دهد و چون این گونه افراد گاه اصل و نسب روشنی ندارد و یا فرزند

نامشروع هستند، «دعی» به معنای فرومایه، پست، بی اصل و نسب و زنازاده

نیز آمده است.

2. الکافی، جلد 2، صفحه 312.

3. «احلاس» جمع «حلس» بر وزن «حرص» به معنای پارچه نازکی است که

روی پشت شتر ر

می اندازند و غالباً همراه اوست. سپس به هر چیزی که ملازم و همراه دیگری

باشد «حلس» گفته می شود و لذا «احلاس البیوت» به کسانی گفته می شود که خانه نشین شده باشند.

4. «عقوق» در اصل به معنای چاک زدن و پاره کردن است. سپس این واژه به مخالفت کردن با پدر و مادر یا دیگران اطلاق شده است و «احلاس العقوق» به معنای کسانی است که ملازم و همراه سرکشی و عصیان اند.

[396]

با توجه به اینکه «فسوق» در اصل به معنای خروج از اطاعت است و «عقوق» به هر گونه عصیان گفته می شود مفهوم جمله بالا این است که همه گناهان و مفساد اجتماعی از سردمداران فاسد و مستکبر سرچشمه می گیرد و به مصداق «النَّاسُ عَلَى دینِ مُلُوكِهِمْ» این گروه توده مردم را به دنبال خود می کشانند.

در ادامه این سخن از رابطه این گروه با ابلیس و ارتباط افکار و برنامه آنان با وسوسه های او سخن می گوید و چنین می فرماید: «شیطان آنها را (سردمداران گمراه قبایل و جوامع را) مرکبهای راهوار ضلالت قرار داده، و سپاهی که به وسیله آنان به مردم غافل حمله می کند و از آنها به عنوان سخنگوی خود (برای

بیان مقاصد خویش) بهره می گیرد تا عقلهایتان را بدزدد، در چشم های شما نفوذ کند و در گوش هایتان (باطیل را) بدمد؛ (اتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ. وَ جُنْدًا بِهِمْ يَصُولُ (1) عَلَى النَّاسِ، وَ تَرَاجِمَةً يَنْطِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، اسْتِرَاقًا لِعُقُولِكُمْ وَ دُخُولًا (2) فِي عُيُونِكُمْ، وَ نَفْثًا (3) فِي أَسْمَاعِكُمْ).

در واقع ابلیس برای گمراهی مردم، نخست بر دوش این گروه از سران سوار می شوند و به کمک آنها به توده مردم حمله ور می گردد. هنگامی که تسلیم شدند با زبان همین سران گمراه مطالب خود را به گوش آنها می رساند و همه منابع فهم آنها را اعم از عقل و

1. «یصول» از ریشه «صولة» به معنای حمله کردن است.

2. «دخول» غالباً به معنای ورود در چیزی می آید و گاه به معنای مشوش و

معیوب ساختن نیز آمده است و جمله بالا به همین معناست.

3. «نفث» در اصل به معنای ریختن مقدار کمی از آب دهان است و از آنجا که

این کار با کمی دمیدن انجام می گیرد به معنای نفخ (دمیدن) هم آمده است.

چشم و گوش از کار می اندازد. با آرزوهای دور و دراز و انواع هوا و هوسها
عقل آنها را می گیرد و با تزئین زرق و برق دنیا، دید حقیقی را از آنها سلب
می کند و سخنان ظاهر فریب به گوش آنها می خواند و وسوسه می کند و
سرنوشت آنها همان می شود که امام(علیه السلام) در ادامه این سخن بیان فرموده
است:

«به این ترتیب شما را هدف تیرهای خود و پایمال قدمهای خویش قرار داد و
گلوی شما را در دست خود فشرد»؛ (فَجَعَلَكُمْ مَرَمِي نَبْلِهِ (1)، وَ مَوْطِي قَدَمِهِ، وَ
مَأْخَذَ يَدِهِ).

بدیهی است هنگامی که انسان، عقل و دید و ادراک خود را از دست بدهد در
زیر دست و پای دشمن لگدمال می شود و تیرهای او بدنش را نشانه می گیرد و
گلوی او را می فشارد.

غالب شارحان نهج البلاغه جمله «وَ مَأْخَذَ» را اشاره به اسارت در چنگال
شیطان گرفته اند؛ بنابراین مفهوم سه جمله چنین می شود: شیطان شما را نابود

و یا ذلیل و اسیر خود می سازد؛ ولی تفسیری که در بالا گفتیم با جمله های قبل هماهنگ تر است.

سخنان پر معنای امام(علیه السلام) درباره نفوذ شیطان در انسانها در حقیقت با الهام از قرآن مجید بیان شده است که می فرماید: «وَأِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»؛ شیاطین به دوستان و پیروان خود مطالبی مخفیانه القا می کنند تا با شما به مجادله برخیزند، اگر از آنها

اطاعت کنید شما هم مشرک خواهید بود». (2)

و در آیه 112 انعام می فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا»؛ این چنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم آنها مخفیانه سخنان فریبنده و بی اساسی به یکدیگر القا می کردند».

شبهه آنچه در این خطبه آمده در خطبه هفتم نیز گذشت که فرمود: «اتَّخَذُوا

1. «نبیل» به معنای چوبه تیر است.

2. انعام، آیه 121.

[398]

الشَّيْطَانُ لَأْمُرِهِمْ مَلَائِكًا وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ شُرَكَاءَ... فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ، وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ،

فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَّالَ، وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ؛ آنها شیطان را اساس کار خود قرار دادند و

شیطان نیز آنها را به عنوان دامهای خویش برگزید... با چشم آنها نگاه کرد و با

زبانشان سخن گفت و بر مرکبهای لغزشها سوار نمود و سخنان بیهوده و باطل

را در نظرشان زینت بخشید».

نکته

رابطه تکبر و تعصب

«تکبر» به معنای خود برتر بینی و «تعصب» به معنای وابستگی و غیرمنطقی

به شخص یا چیزی و دفاع بی قید و شرط از آن است از ماده «عصب» (بر)

وزن غضب) یعنی رشته های مخصوص که عضلات انسان را به مغز مربوط

می کند و مجموعه آن «سلسله اعصاب» را تشکیل می دهد.

سپس به گروه و جمعیتی که با هم همکاری و همفکری دارند اطلاق شده و چنین

جمعیتی را «عُصبَة» (بر وزن سفره) می گویند و واژه «تعصّب» معمولاً به

وابستگیهای غیر منطقی و بی قید و شرط گفته می شود و سرچشمه آن غالباً

جهل و کوتاه فکری و خود بزرگ بینی است، زیرا کسی که می خواهد بزرگی

به خود ببندد سعی می کند کسانی را که به او وابستگی دارند یا او به آنها

وابستگی دارد بزرگ بشمارد، نقاط ضعف آنها را نبیند و اگر نقاط قوتی دارند

بزرگ نمایی کند تا خود از این طریق بزرگی بفروشد.

این رذیله اخلاقی مخصوصاً هنگامی که در شکل تعصب نژادی و قبیله‌گی ظاهر

شود سرچشمه مفساد بسیاری است و در طول تاریخ همواره منشأ جنگها و

خسونتها و درگیریهای خونین بوده است.

از تاریخ جاهلیت گرفته تا دنیای امروز هیچ يك از آسیبهای تکبر و تعصّب در

نمانده اند؛ در حوادث شوم عصر جاهلیت می خوانیم که دوبار درگیری شدید بین قبایل عرب واقع شد که به نام «فجار» در تاریخ مشهور شده است. فجار اول زمانی واقع شد که مردی از طایفه بنی کنانه بدهی قابل ملاحظه ای به مردی از طایفه هوازن داشت. و قادر به پرداختن آن نبود. مرد هوازنی در سوق عکاظ (بازاری که هر سال يك بار در نزديك طایف تشکیل می شد) میمونی مشاهده کرد و گفت چه کسی پیدا می شود که این میمون را در قبال طلبی که من از فلان کس دارم بفروشد و مقصودش از این سخن، تحقیر مرد کنانی بود که از پرداخت بدهی اش عاجز شده بود. در این هنگام مردی از طایفه بنی کنانه رسید و با شمشیر خود میمون را کشت. مرد هوازنی فریاد کشید و مرد کنانی هم طایفه بنی کنانه را به یاری خود طلبید و دو قبیله به جان هم افتادند و درگیری شدیدی واقع شد که نزدیک بود به جنگ تمام عیاری تبدیل شود.

فجار دوم که مدتی بعد از وفات عبدالمطلب روی داد به این سبب حاصل شد که جوان نادانی از قبیله بنی غفار در گوشه ای از بازار عکاظ نشسته بود و پای خود را دراز کرده بود و می گفت من برترین مرد عربم و هرکس قبول ندارد این دو پای مرا قطع کند جوان بی خرد دیگری همچون او که از قبیله بنی قیس بود شمشیر کشید و پای وی را مجروح کرد. فریاد از دو طرف برخاست و قبایل آن دو به جان هم افتادند و درگیری شدیدی بین طرفین اتفاق افتاد و بعد از مدتی عداوت و دشمنی با یکدیگر صلح کردند. (1)

در قرن اخیر نیز جنگ جهانی دوم همان گونه که می دانیم بر اثر نژادپرستیهای آلمانیهای نازی رخ داد که در طول آن دهها میلیون نفر کشته و دهها میلیون مجروح و مفقود الاثر شدند و ویرانیهای عظیمی در اروپا و نقاط دیگری از جهان روی داد و حتی امروز نیز عامل اصلی تجاوزهای مستکبران و جنایتکاران اسرائیلی چیزی جز خودبرتربینی و تعصبهای نژادی نیست.

با توجه به آنچه در بالا آمد به عمق کلام امام (علیه السلام) در این خطبه که این

همه اظهار

1. کامل ابن اثیر، جلد 1، صفحه 589 – 588 .

[400]

نگرانی در ظهور و بروز آثار کبر و تعصب می کند آشنا تر می شویم، لذا در

حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ

خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ، بَعَثَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ؛ کسی که در قلبش به

اندازه يك دانه خردل تعصب ناروا باشد خداوند او را روز قیامت با اعراب

جاهلیت محشور می کند». (1)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ

تُعَصَّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رَبْقَ الْإِيمَانِ؛ کسی که تعصب بورزد یا برای او تعصب

بورزند، رشته ایمان را از گردن خود برداشته است». (2)

1. منهاج البراعة، جلد 11، صفحه 309 .

2. همان.

[401]

بخش ششم

فَاعْتَبِرُوا يَمَا أَصَابَ الْأُمَّمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَصَوْلَاتِهِ، وَ وَقَائِعِهِ

وَ مَثَلَاتِهِ، وَ اتَّعِظُوا بِمَتَاوِي خُدُودِهِمْ، وَ مَصَارِعِ جُنُوبِهِمْ، وَ اسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ

لَوَاقِحِ الْكِبَرِ، كَمَا تَسْتَعِيدُونَهُ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ.

فَلَوْ رَخَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبَرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لِرَخَّصَ فِيهِ لِخَاصَّةِ أَثْيَائِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ؛ وَ

لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ كَرَهُ إِلَيْهِمُ النَّكَابِ، وَ رَضِيَ لَهُمُ التَّوَاضِعَ، فَالْصَّفُوعَا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ،

وَ عَقَرُوا فِي التُّرَابِ وَجُوهَهُمْ. وَ خَفَضُوا أَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَ كَانُوا قَوْمًا

مُسْتَضْعَفِينَ. قَدْ اخْتَبَرَهُمُ اللَّهُ بِالْمَخْمَصَةِ، وَ ابْتَلَاهُمْ بِالْمَجْهَدَةِ، وَ امْتَحَنَهُمْ
بِالْمَخَافِ، وَ مَخَضَهُمْ بِالْمَكَارِهِ. فَلَا تَعْتَبِرُوا الرِّضَى وَ السُّخْطَ بِالْمَالِ وَ الْوَالِدِ
جَهْلًا بِمَوَاقِعِ الْفِتْنَةِ، وَ الْاِخْتِبَارِ فِي مَوْضِعِ الْعِنَى وَ الْاِقْتِدَارِ، فَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ وَ
تَعَالَى: (أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَ بَنِينَ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا
يَشْعُرُونَ). فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِأَوْلِيَائِهِ
الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ.

ترجمه

از آنچه به امتهای مستکبر پیشین از عذاب الهی و کیفرها و مجازاتهای او رسید
عبرت بگیرید و از قبرهای آنها و خوابگاهشان در زیر خاک پند آموزید و به
خدا از آثار شوم کبر پناه برید، آن گونه که از بلاها و مشکلات روزگار به او
پناه می برید. اگر خدا به کسی از

بندگانش اجازه تکبر ورزیدن می داد، نخست اجازه آن را به پیامبران و اولیای خاصش داده بود؛ ولی خداوند سبحان تکبر را برای آنها منفور شمرد و تواضع و فروتنی را برای آنان پسندید. به همین دلیل آنها گونه های خود را (در پیشگاه او) بر زمین می نهادند و صورتها را به خاک می ساییدند؛ پر و بال خویش را برای مؤمنان فرو می نهادند و همچون مستضعفان، ساده می زیستند.

خداوند آنها را با گرسنگی آزمایش کرد و به مشقت و رنج مبتلا ساخت؛ با امور خوفناک امتحان نمود و با حوادث ناخوشایند خالص گردانید.

ثروت و اولاد (بود و نبود یا کم و زیاد آن) را دلیل بر خشنودی یا خشم خدا نگیرید که این ناشی از جهل و بی خبری نسبت به آزمایشهای الهی در مورد بی نیازی و قدرت است (همان گونه که) خداوند سبحان فرموده است: «آیا گمان می کنند مال و فرزندی که به آنها می بخشیم دلیل بر این است که نیکبها را به سرعت برای آنان فراهم می سازیم (چنین نیست)، بلکه آنها درک نمی کنند».

(آری) خداوند کسانی را از بندگانش که خود را برتر می بینند به وسیله اولیای خود که در نظر آنها مستضعفند آزمایش می کند.

شرح و تفسیر

تکبر برای هیچ کس روا نیست

به دنبال هشدارهایی که امام(علیه السلام) در بخش گذشته این خطبه درباره پیروی از مستکبران و سرکشان بیان فرمود، در این بخش از خطبه، دست همه مخاطبان را گرفته و به اعماق تاریخ گذشته می برد و سرگذشت امتهای مستکبر و سردمداران کبر و غرور را در آزمایشگاه بزرگ تاریخ به آنها نشان می دهد و می فرماید: «از آنچه به امتهای مستکبر پیشین از عذاب خدا و کیفرها و مجازاتهای او رسید عبرت بگیرید»؛ (فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأُمَّمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ

قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَصَوَلَاتِهِ، (1) وَ وَقَائِعِهِ وَ

1. «صولات» جمع «صول» بر وزن «قول» و به معنای پریدن و با قهر و

غلبه بر چیزی مسلط شدن است.

مَثَلَتِهِ (1).

گروهی — همچون فرعون و فرعونیان را در میان امواج خروشان آب غرق کرد و بدنهای بی جان آنها طعمه ماهیان دریا شد. گروهی را با زلزله های شدید و کوبنده و سپس بارانی از سنگ به دیار عدم یا به اعماق زمین فرستاد و شهرهای آنها چنان زیر و رو شد که جز تل خاکی باقی نماند؛ همانند قوم لوط و گروهی را با طوفان چنان در هم شکست که افراد قوی پیکر آنها در برابر تند باد همچون پر کاه به هر سو پرتاب می شدند مانند قوم عاد و گروهی را گرفتار صاعقه ها کرد که در يك چشم بر هم زدن بیش از خاکستری از آنها باقی نمانده بود، همان گونه که قرآن مجید می فرماید: **«فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَن أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَن أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَن خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَن أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»**; ما هر يك از آنان (سرکشان و مستکبران) را به گناهشان گرفتیم بر بعضی از آنها طوفانی از سنگریزه فرستادیم و بعضی از آنها را صیحه آسمانی (صاعقه) فرو گرفت و

بعضی دیگر را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم خداوند هرگز به

آنها ستم نکرد آنها خودشان بر خویش ستم کردند». (2)

سپس می فرماید: «و از قبرهای آنها و خوابگاهشان در زیر خاک پند گیرید و به

خدا از آثار شوم کبر پناه برید، آن گونه که از بلاها و مشکلات روزگار به او

پناه می برید»؛ (وَ اتَّعِظُوا بِمَثَٰوِي (3) خُدُودِهِمْ، وَ مَصَارِعِ جُنُوبِهِمْ، (4) وَ

اسْتَعِذُوا بِاللَّهِ مِنْ لُؤَاقِحِ (5)

1. «مثلات» جمع «مثله» بر وزن «عضله» به معنای عقوبت و مجازات و از

جمله عذابهایی است که بر امتهای پیشین نازل شده آنچنان که به صورت

ضرب المثل درآمده است.

2. عنكبوت، آیه 40.

3. «مناوی» جمع «مناوی» از ریشه «ثواء» به معنای اقامت گزیدن مکانی

گرفته شده است، بنابراین مثنوی به معنای منزلگاه و مکان و مناوی به معنای

امکنه است.

4. «جنوب» جمع «جنب» بر وزن «جمع» در اصل به معنای پهلو و کناره است.

5. «لواقح» جمع «لاقح» به معنای بارور کننده از ریشه «لقاح» به معنای بارور شده گرفته شده است و در جمله بالا اشاره به عوامل پیدایش کبر و غرور است.

[404]

الْكِبْرِ، كَمَا تَسْتَعِيدُونَهُ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ).

به نظر می رسد که این سه دستور که امام بیان فرمود: «اعتبروا» و «اتَّعِظُوا»

و «استَعِيدُوا» (عبرت بگیرید، پند بیاموزید و به خدا پناه ببرید) مراحل سه

گانه ای است که انسان آگاه در پیمودن راه حق به هنگام مطالعه حالات پیشینیان

در پیش دارد: نخست از سرنوشت پیشینیان که آن همه نعمت و قدرت و عزت

داشتند و بر اثر کبر و غرور در گرداب هلاکت فرو رفتند و مقایسه وضع خود

با آنان بیدار می شود، سپس درسها و پنجهایی از تاریخ زندگی و مرگ آنها

می آموزد و سرانجام به خدا پناه می برد که گرفتار کبر و غرور نشوند.

جمله «كَمَا تَسْتَعِيدُونَهُ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ» اشاره به این است که آثار شوم کبر از حوادث دردناکی، همچون زلزله ها و طوفان ها و حوادث دردناک طبیعی، کمتر نیست.

سپس این معلم بزرگ آسمانی برای ایجاد نفرت هر چه بیشتر در دلها نسبت به کبر و غرور از راه دیگری وارد می شود و می فرماید: «اگر خدا به کسی از بندگانش اجازه تکبر ورزیدن می داد، نخست اجازه آن را به پیامبران و اولیای خاصش داده بود؛ ولی خداوند سبحان کبر ورزیدن را برای آنها منفور شمرد و تواضع و فروتنی را برای آنان پسندید. به همین دلیل آنها گونه های خود را (در پیشگاه او) بر زمین می نهادند، و صورتها را به خاک می ساییدند؛ پر و بال خویش را برای مؤمنان فرو می نهادند و همچون مستضعفان ساده می زیستند؛

(قُلُوا رَحِمَ اللّٰهِ فِي الْكِبْرِ لِاحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لِرَحْصٍ فِيهِ لِخَاصَّةٍ اَنْبِيَائِهِ وَ اَوْلِيَائِهِ; وَ لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ كَرِهَ اِلَيْهِمُ التَّكْبُرَ، وَ رَضِيَ لَهُمُ التَّوَضُّعَ، فَاَلْصَقُوا بِالْاَرْضِ خُدُودَهُمْ، وَ عَقَرُوا(1) فِي التَّرَابِ وَجُوهُهُمْ. وَ خَفَضُوا اَجْنِحَتَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَ كَانُوا قَوْمًا مُسْتَضْعَفِينَ).

ممکن است جمعی از مستکبران چنین پندارند که اظهار تکبر نشانه شخصیت است و این موهبتی از مواهب الهی است. امام در جمله بالا می فرماید: اگر این

کار، کار خوبی

1. «عُروا» در اصل از «عَفِر» به معنای خاکمال کردن و خاك آلود نمودن

گرفته شده است.

[405]

بود و نعمت و کرامت محسوب می شد خداوند قبل از هر کس برای انبیا و اولیا

مجاز می شمرد در حالی که کاملاً بر عکس است؛ کبر و غرور را صفتی

نفرت انگیز به آنها معرفی کرده و تواضع را همچون تاج افتخار بر سر آنها

نهاده است. به همین دلیل هم در پیشگاه خدا خاضع بودند و صورت بر خاك

می نهاد و هم در برابر مؤمنان اظهار فروتنی می کردند.

جمله «وَحَفَظُوا أُنْحَثَهُمْ» کنایه لطیفی از تواضع است، زیرا مرغ هنگامی که

می خواهد به جوجه های خود محبتی آمیخته با تواضع داشته باشد، پر و بال

خود را فرو می نهد و جوجه ها را زیر بال و پر می گیرد.

جمله «وَكَانُوا قَوْمًا مُسْتَضَعِّفِينَ» در اینجا به معنای ضعف و ناتوانی نیست،

بلکه به این معناست که خود را در شکل گروههای ضعیف جامعه در می آورند

و زندگانی همچون زندگانی آنها داشتند.

آن گاه امام(علیه السلام) برای رفع اشتباه گروهی از مستکبران که دارا بودن

مال و ثروت و فرزندان را نشانه قرب خود در درگاه خدا می پنداشتند به سراغ

زندگی انبیا و اولیای خاص خود می رود و مشکلات و انواع امتحانات آنها را با

تعبیراتی گویا و پر معنا برمی شمرد و بر چهار نوع از آزمونهای آنان انگشت

می نهد و می فرماید: «خداوند آنها را با گرسنگی آزمایش کرد، و به مشقت و

رنج مبتلا ساخت، با امور خوفناک امتحان نمود، و با حوادث ناخوشایند خالص

گردانید»؛ (قَدْ اخْتَبَرَهُمُ اللَّهُ بِالْمَحْمَصَةِ (1)، وَ ابْتَلَاهُمْ بِالْمَجْهَدَةِ (2)، وَ امْتَحَنَهُمْ

بِالْمَخَاوِفِ، وَ مَخَضَهُمْ (3) بِالْمَكَارِهِ).

مواد امتحانی خداوند، بی شمار است؛ گاه با نعمت و گاه با نعت، گاه با بیماری

و گاه

1. «مخمصه» به معنای گرسنگی و خالی بودن شکم از غذاست، و از ریشه

«خمص» بر وزن «لمس» به معنای فرو رفتگی و گرسنگی شدید که باعث فرو

رفتن شکم می شود گرفته شده است.

2. «مجهده» مصدر میمی به معنای مشقت از «جهد» بر وزن «مهد» و «جهد»

بر وزن «کفر» به معنای خستگی ناشی از تلاش و کوشش است.

3. «مخض» از ریشه «مخض» بر وزن «مغز» در اصل، یعنی حرکت دادن

شدید مشکی که در آن ماست است برای گرفتن کره. سپس به هر گونه حرکت

شدید و پر زحمت اطلاق شده است.

[406]

سلامت و گاه با عزت و گاه سلب عزت، آزمایش می کند؛ ولی این آزمونها را

می توان به بخشهای متعددی تقسیم کرد؛ تنگی معشیت و گرسنگی و تشنگی،

حوادث طاقت فرسا؛ مانند مشکلاتی که مسلمانان در صدر اسلام از شعب ابی طالب گرفته تا غزوات مختلف و ناامنیها که حاصل از تهدیدات دشمن است و نیز بیماری ها و مصائب.

زندگی تمام پیامبران الهی گواه بر این امتحانات است. زندگانی موسی بن عمران از آغاز تولد تا زمانی که به خانه شعیب پناهنده شد و در زمانی که برای دعوت فرعونیان قد علم کرد و حوادث بعد از آن و گرفتاریهایی که در چنگال بنی اسرائیل داشت و همچنین مراحل مختلف زندگی ابراهیم(علیه السلام) از بابل گرفته تا سرزمین مصر و سپس مکه و مخصوصاً زندگی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) که بی نیاز از توضیح است همه شاهد و گواه بر این معناست.

سپس با ذکر این مقدمه به رفع اشتباه مهمی می پردازد که بسیاری از مردم در گذشته و حال به آن گرفتار بوده اند و خیال می کردند که فزونی اموال و ثروت، دلیل بر خوشبختی و قرب در درگاه الهی است، می فرماید: «بنابر این ثروت و اولاد (بود و نبود یا کم و زیاد آن) را دلیل بر خشنودی یا خشم خدا

نگیرید که این ناشی از جهل و بی خبری از آزمایشهای الهی در مورد بی

نیازی به قدرت است؛ (فَلَا تَعْتَبِرُوا الرَّضَىٰ وَ السُّخْطَ بِالْمَالِ وَ الْوَالِدِ جَهْلًا

بِمَوَاقِعِ الْفِتْنَةِ، وَ الْاِخْتِبَارِ فِي مَوْضِعِ الْغِنَىٰ وَ الْاِقْتِدَارِ).

سپس امام(علیه السلام) به آیه ای از قرآن که در این مورد صراحت دارد

استدلال کرده می فرماید: «خداوند سبحان و متعال فرموده است: «آیا گمان

می کنند مال و فرزندان که به آنها می بخشیم (به جهت خشنودی و رضایتی

است که از آنها داریم و) دلیل بر این است که نیکیها را به سرعت برای آنان

فراهم می سازیم (چنین نیست) بلکه آنها درك نمی کنند؛ (فَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ وَ

تَعَالَىٰ: (أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَ بَنِينَ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا

يَشْعُرُونَ(1)).

آن گاه به عنوان نتیجه گیری از این آیه شریفه می فرماید: «(آری) خداوند

کسانی را از

بندگان که خود را برتر می بینند به وسیله اولیای خود که در نظر آنها

مستضعفند آزمایش می کنند؛ (فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَخْتِيرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي

أَنْفُسِهِمْ بِأَوْلِيَائِهِ الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ).

تعبیر به «فِي أَنْفُسِهِمْ» در مورد مستکبران اشاره به این است که آنها هرگز

بزرگ نیستند؛ بندگان ضعیف و ناتوانی هستند که خود را بزرگ می پندارند و

تعبیر به «فِي أَعْيُنِهِمْ» (با توجه به اینکه ضمیر آن به «مستکبران» برمی گردد

اشاره به این است که اولیاءالله هرگز ضعیف و ناتوان نیستند، بلکه مستکبران

آنها را به موجب زهد و پارسایی و تقوا و پای بندی آنها به قوانین مستضعف

گمان می کنند و از اینجا روشن می شود که واژه مستضعف در اینجا با همین

واژه در جمله های بالا متفاوت است؛ در آنجا که می فرماید: «پیامبران

مستضعف اند» اشاره به ساده زیستی و تواضع آنهاست و در اینجا که

می فرماید: «اولیاءالله در چشم مستکبران مستضعف اند» اشاره به ناتوانی و

ضعف و زبونی است که آنها می پندارند.

نکته

رفع يك اشتباه

در بسیاری از آیات قرآن به این مطلب اشاره شده است که در میان اقوام پیشین افرادی بودند که برتری در مال و ثروت و عده و نفرات را دلیل بر قرب در درگاه حق می دانستند و همین اشتباه سبب می شد که به موازات امکانات فراوان مادی، مقامات معنوی برای خود قائل باشند و در اینجا به مغالطه ای دست می زدند؛ می گفتند این نعمت های خداست و اگر خدا کسی را مشمول نعمتهایش قرار دهد حتماً او را دوست داشته و کسی را که خدا دوست دارد مقرب درگاه اوست و با همین پندار به تحقیر مادی و معنوی مؤمنان تهیدست می پرداختند.

[408]

غافل از اینکه بخشیدن امکانات مادی دلایل مختلفی دارد؛ گاه موهبت الهی است و گاه آزمایش و امتحان است و گاه جنبه عذاب استدراجی دارد؛ یعنی خداوند به

افرادی که قابل اصلاح نیستند پی در پی نعمت می دهد و ناگهان نعمت ها را به یکباره از آنها سلب می کند تا مجازاتشان سخت و دردناک باشد؛ درست همانند شخص متجاوزی را که اجازه می دهند از درخت میوه بالاتر و بالاتر رود تا هنگام سقوط تمام استخوان هایش در هم بشکند.

[409]

بخش هفتم

وَ لَقَدْ دَخَلَ مُوسَىٰ بَنُ عِمْرَانَ وَ مَعَهُ أَخُوهُ هَارُونَ (عليهما السلام) عَلَىٰ فِرْعَوْنَ، وَ عَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ، وَ بِأَيْدِيهِمَا الْعِصِيُّ، فَشَرَطَا لَهُ — إِنَّ أُسْلِمَ — بَقَاءَ مُلْكِهِ، وَ دَوَامَ عِزِّهِ؛ فَقَالَ:

«أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ، وَ بَقَاءِ الْمُلْكِ؛ وَ هُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ
حَالِ الْفَقْرِ وَ الدُّلِّ، فَهَلَّا أَتَيْتَ عَلَيْهِمَا أَسَاوِرَةً مِنْ ذَهَبٍ؟» إِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَ جَمْعِهِ،
وَ احْتِقَارًا لِلصُّوفِ وَ لِبَسِيهِ! وَ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ
كُنُوزَ الدُّهْبَانِ، وَ مَعَادِينَ الْعِيقَانِ، وَ مَخَارِسَ الْجِنَانِ، وَ أَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ
السَّمَاءِ وَ وَحُوشَ الْأَرْضِينَ لَفَعَلَ، وَ لَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ، وَ بَطَلَ الْجَزَاءُ، وَ
اضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ، وَ لَمَّا وَجِبَ لِلْقَائِلِينَ أَجُورُ الْمُبْتَلِينَ، وَ لَا اسْتَحَقَّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ
الْمُحْسِنِينَ، وَ لَا لَزِمَتْ الْأَسْمَاءُ مَعَانِيهَا. وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أَوْلِي قُوَّةٍ
فِي عَزَائِمِهِمْ، وَ ضَعَفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ، مَعَ قَنَاعَةِ تَمَلُّ الْقُلُوبِ وَ
الْعُيُونِ غِنَى، وَ خَصَاصَةَ تَمَلُّ الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ أَدَى.

ترجمه

موسی بن عمران با برادرش هارون بر فرعون وارد شدند در حالی که
پیراهنهای بلند پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصایی (همچون عصای
چوپانها) بود (او را دعوت به سوی خداوند یگانه کردند و) با او شرط کردند که

اگر تسلیم فرمان خدا شود عزّت و قدرتش پایدار و حکومتش بر قرار خواهد

بود؛ ولی فرعون گفت: آیا از این دو نفر

[410]

تعجب نمی کنید که بقای ملك و دوام عزّت را تضمین می کنند در حالی که فقر

و ذلت از سر و وضعشان می بارد؟! (اگر راست می گویند) چرا دستبندهایی از

طلا (از سوی خدا) به آنها داده نشده است؟

این سخن را فرعون به جهت بزرگ شمردن طلا و گردآوری آن و تحقیر پشم و

پوشیدن آن گفت، در حالی که اگر خداوند سبحان می خواست به هنگام مبعوث

ساختن پیامبران درهای گنجهای طلا و معادن زر ناب و باغهای خرّم و

سرسبز را به روی آنها بگشاید؛ می گشود و اگر اراده می کرد پرندگان آسمان

و وحوش زمین را همراه آنها گسیل دارد؛ می داشت؛ ولی اگر این کار را

می کرد ارزش آزمایش از میان می رفت، پاداش و جزای نیکوکاران بی اثر

می شد و وعده های الهی بی فایده می گشت، مطیعان، مستحقّ اجر و پاداش

امتحان دهندگان نمی شدند و مؤمنان استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی یافتند و

نامها (نام مسلم، مؤمن، مخلص و...) با معانی خود همراه نمی گشت. اما خداوند سبحان پیامبران خود را از نظر عزم و اراده، قوی و از نظر ظاهر، فقیر و تهیدست در چشم مردم قرار داد؛ ولی فقری توأم با قناعتی که قلبها و چشمها را پر از غنا می کرد، همراه ضعف ظاهری که چشمها و گوشها (ی دنیاپرستان) را آزار می داد (در جهات معنوی، قوی و نیرومند و در جهات مادی، ساده و بی آرایش بودند).

شرح و تفسیر

درس دیگری از داستان موسی بن عمران

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه، نکوهش کبر و غرور و تعصب را که هدف اصلی مجموع خطبه است از طریق دیگری که بسیار آموزنده است، دنبال می کند و به داستان موسی بن عمران هنگامی که به اتفاق برادرش در حالی که لباسهای بسیار ساده در تن داشتند و بر فرعون وارد شدند و مورد تحقیر فرعون

متکبر واقع گشتند اشاره می کند و می فرماید: «موسی بن عمران با برادرش

هارون (علیهما السلام) بر فرعون وارد شدند؛ در حالی که

[411]

جبه پشمین به تن داشتند و در دست هر کدام عصایی (همچون عصای چوپانها)

بود (او را دعوت به سوی خداوند یگانه کردند و) با او شرط کردند که اگر

تسلیم فرمان خداشود عزت و قدرتش پایدار، و حکومتش بر قرار خواهد بود»؛

(و لَقَدْ دَخَلَ مُوسَىٰ بَنُ عِمْرَانَ وَ مَعَهُ أَخُوهُ هَارُونَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) عَلَىٰ فِرْعَوْنَ، وَ

عَلَيْهِمَا مَدَارِعُ (1) الصُّوفِ، وَ بِأَيْدِيهِمَا الْعِصِيُّ، (2) فَشَرَطَا لَهُ — إِنْ أَسْلَمَ — بَقَاءَ

مُلْكِهِ، وَ دَوَامَ عِزِّهِ).

موسی و هارون مخصوصاً با لباس و عصای خشن چوپانی وارد بر فرعون

شدند تا از یکسو خیال بافیهای او و اطرافیانش را درباره اینکه شخصیت در

گرو مال و ثروت و زر و زینت است، در هم بشکنند و از سوی دیگر اعلام

دارند دوران آن گونه زندگی پایان یافته و دوران جدیدی از حکومت الهی با

کمك مستضعفان آغاز شده است.

در ادامه این سخن به بیان واکنش فرعون در برابر دعوت موسی و هارون پرداخته می‌فرماید: «فرعون گفت: آیا از این دو نفر تعجب نمی‌کنید که بقای ملک و دوام عزتم را (به شرط اسلام آوردن) تضمین می‌کنند در حالی که فقر و ذلت از سر و وضعشان می‌بارد (اگر راست می‌گویند) چرا دستبندهایی از طلا (از سوی خدا) به آنها داده نشده است. این سخن را فرعون به جهت بزرگ

شمردن طلا و گردآوری آن و تحقیر پشم و پوشیدن آن گفت»؛ (فَقَالَ: «أَلَا

تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ، وَ بَقَاءَ الْمُلْكِ؛ وَ هُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ

الْفَقْرِ وَ الدُّلِّ، فَهَلَّا أَلْقِيَ عَلَيْهِمَا أَسَاوِرَةٌ (3) مِنْ ذَهَبٍ؟ إِعْظَاماً لِلذَّهَبِ وَ جَمْعِهِ، وَ

احْتِقَاراً لِلصُّوفِ وَ لُبْسِهِ!).

آری! نظام ارزشی دستگاه فرعون بر همین محور می‌چرخید آنها که زر و

زیور و ثروت بیشتری داشتند شخصیت و الاتری نصیبشان شده بود و

پشمینه پوشان پابرهنه، افراد

1. «مدارع» جمع «مدرع» بر وزن «منبر» به معنای جبهه است.

2. «عصی» جمع «عصا».

3. «اساوره» و «اساور» جمع «اسوره» و آن نیز جمع «سوار»، بر وزن

«غبار» یا «سوار» بر وزن «کتاب» در اصل از کلمه فارسی «دستور» به

معنای دستبندی که به عنوان زینت در دست می کنند گرفته شده است.

[412]

پست و پلیدی شمرده می شدند؛ یعنی ارزشهای انسانی و درون ذاتی کمترین
نقشی در بیان شخصیت افراد در آن نظام نداشت. و تنها ارزشهای اعتباری و

پنداری و برون ذاتی محور شخصیت بود.

در اینجا امام(علیه السلام) این حقیقت را که ارزش واقعی آن نبود و فرعون و

فرعونیان می پنداشتند، با بیان بسیار زیبایی شرح می دهد و می فرماید: «اگر

خداوند سبحان می خواست به هنگام مبعوث ساختن پیامبرانش درهای گنجهای

طلا و معادن زر ناب، و باغهای خرّم و سرسبز را به روی آنها بگشاید،

می گشود و اگر اراده می کرد پرندگان آسمان و وحوش زمین را همراه آنها

گسیل دارد، می داشت (به یقین قادر بر این امور بود) ولی اگر این کار را

می کرد ارزش آزمایش از میان می رفت؛ پاداش و جزای نیکوکاران بی اثر می شد و وعده های الهی بی فایده می گشت؛ و مطیعان مستحق اجر و پاداش امتحان دهندگان نمی شدند و مؤمنان استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی یافتند و نامها (نام مسلم، مؤمن، مخلص و...) با معانی خود همراه نمی گشت»؛ (وَلَوْ

أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الدَّهْبَانِ (1)، وَ مَعَادِنَ

العِيقَانِ (2)، وَ مَعَارِسَ (3) الْجِنَانِ، وَ أَنْ يَحْتَشِرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَ وُحُوشَ

الْأَرْضِينَ لَفَعْلٍ، وَ لَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ، وَ بَطَلَ الْجَزَاءُ، وَ اضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ، وَ لَمَّا

وَجَبَ لِلْقَائِلِينَ أَجُورُ الْمُبْتَلِينَ، وَ لَا اسْتَحَقَّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ، وَ لَا لَزِمَتْ

الْأَسْمَاءُ مَعَانِيهَا).

اشاره به اینکه خداوند حکیم به خوبی می تواند پیامبرانش را با همه نیروهای مادی بسیج کند و به همه زر و زیورها بیاراید؛ همه ثروتها، باغها، قصرها و وسایل تجمل را در اختیار آنان بگذارد و چیزی در اختیار يك نفر از پیامبرانش قرار دهد که حتی همه سلاطین دنیا دسته جمعی آن را نداشته اند — زیرا او

خالق آسمانها و زمینهاست — ولی او

1. «ذهبان» جمع «ذهب» به معنای طلاست.

2. «عقبان» مفرد و به معنای طلای ناب و خالص است.

3. «مغارس» جمع «مغرس» یعنی محلّ غرس درختان درختان.

[413]

حکیم است و می داند اگر چنین کند هدف اصلی بعثت از دست خواهد رفت،

بلکه نتیجه معکوس به بار می آید ارزشها تبدیل به ضد ارزشها می شود و ایمان

و اخلاق و تربیت به تباهی می گراید.

امام(علیه السلام) در بیان آثار سوء چنین امری به شش مفسده به تفصیل اشاره

می کند:

1- آزمون و امتحان بندگان در چنان شرایطی عملا بی اثر می شد، زیرا افراد

بی ایمان نیز به جهت زرق و برق و امکانات فراوان انبیا به دنبال آنها

می شتافتند بی آنکه آیین آنها را پذیرا شده باشند.

2- دومین پیامد نامطلوب اینکه ثواب نیکوکاران از بین می‌رفت، زیرا ایمان

آنها با آن شرایط خالص نبود.

3- وعده‌های الهی و اخبار وحی در مورد حلال و حرام انگیزه برای اطاعت

مردم نبود، بلکه انگیزه‌های مادی آنها را به حرکت در می‌آورد و نیز اخبار

زندگی آنها برای آیندگان به عنوان درس و سرمشق، پذیرفته نمی‌شد.

4- کسانی که به انبیا ایمان می‌آوردند پاداش پر ارزش مجاهدان و آزموندگان

واقعی را دریافت نمی‌داشتند.

5- مؤمنان راستین مستحق ثواب نیکوکاران نبودند چون زحمتی متحمل

نمی‌شدند.

6- ششمین پیامد فاسد اینکه نامهای پر ارزشی همچون مؤمنان، صالحان،

مجاهدان و مخلصان، مصادیق واقعی خود را از دست می‌دهد؛ همچنین

اوصافی که برای پیامبران و اولیاءالله از زهد و تقوا و بی‌اعتنایی به دنیا ذکر

می‌شود مفهوم خود را از دست می‌دهد. سپس امام برای تبیین و توضیح همین

معنا می افزاید: «اما خداوند سبحان پیامبران خود را از نظر عزم و اراده، قوی و از نظر ظاهر، فقیر و تهیدست در چشم مردم قرار داد، فقری توأم با قناعتی که قلبها و چشمها را پر از غنا می کرد، همراه ضعف ظاهری که چشمها و گوشها (ی دنیاپرستان) را آزار می داد (در جهات معنوی، قوی و نیرومند و در جهات مادی، ساده و بی آرایش بودند)»؛ (وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أُولِي قُوَّةٍ

[414]

فِي عَزَائِمِهِمْ، وَضَعْفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ، مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَ الْعُيُونَ غَنِيًّا، وَ خَصَاصَةً (1) تَمَلُّ الْأَبْصَارَ وَ الْأَسْمَاعَ أَدَى).

در واقع آنها مردان قدرتمندی بودند که می توانستند زر و زیور دنیا را برای خود فراهم سازند؛ اما بی اعتنایی به مظاهر مادی، به آنها اجازه نمی داد که به دنبال این امور بروند، اموری که سرچشمه کبر و غرور و خودخواهی و خودپسندی است.

1. «خصاصه» از «خصاص» بر وزن «اساس» گرفته شده و در اصل به

معنای شکافی است که در دیوار خانه به وجود می آید سپس به فقر که موجب

شکاف در زندگی است اطلاق شده است.

[415]

بخش هشتم

وَ لَوْ كَانَتِ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَا تُرَامُ، وَ عِزَّةٍ لَا تُضَامُ، وَ مُلْكٍ تُمَدُّ نَحْوَهُ أَعْنَاقُ

الرِّجَالِ، وَ تُشَدُّ إِلَيْهِ عُقَدُ الرَّحَالِ، لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ فِي الْإِعْتِبَارِ، وَ أَبْعَدَ

لَهُمْ فِي الْإِسْتِكْبَارِ، وَ لِأَمْنُوا عَنْ رَهْبَةِ قَاهِرَةٍ لَهُمْ، أَوْ رَغْبَةِ مَائِلَةٍ بِهِمْ، فَكَانَتِ

النِّيَّاتُ مُشْتَرَكَةً، وَ الْحَسَنَاتُ مُفْتَسِمَةً. وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِتْبَاعُ

لِرُسُلِهِ، وَ النَّصْدِيقُ بِكُنْيَتِهِ، وَ الْخُشُوعُ لَوَجْهِهِ، وَ الْإِسْتِكَانَةُ لِأَمْرِهِ، وَ الْإِسْتِسْلَامُ

لِطَاعَتِهِ، أَمْوَرًا لَهُ خَاصَّةً لَا تَشُوبُهَا مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ. وَ كَلَّمَا كَانَتْ الْبَلْوَى وَ

الْإِخْتِبَارُ أَعْظَمَ كَانَتْ الْمُنُوبَةُ وَ الْجَزَاءُ أَجْزَلَ.

ترجمه

اگر پیامبران دارای قدرتی بودند که کسی را یارای مخالفت با آنان نبود، و توانایی و عزتی داشتند که هیچ گاه مغلوب نمی شدند، و سلطنت و شوکتی که گردنها به سوی آن کشیده می شد و از راههای دور بار سفر به سوی آنان می بستند — اگر چنین بودند — پذیرش دعوت آنان برای مردم آسانتر و سرکشی در برابر آنان مشکل تر بود. و مردم به جهت ترسی که بر آنها مستولی می شد، یا علاقه و انتظاری که آنان را متمایل به پیامبران می ساخت به آنها ایمان می آوردند. در این حال نیات و انگیزه ها خالص نبود (و غیر خدا در آن شرکت داشت) به همین دلیل حسنات و پاداش آنان تقسیم می شد (و اجر کمی داشتند).

ولی خداوند سبحان اراده کرده است که پیروی از رسولانش و تصدیق کتابهایش

و خضوع در برابر ذات پاکش و تواضع در برابر فرمانش و تسلیم در مقابل

اطاعتش اموری

[416]

باشد که فقط به جهت او انجام گیرد و چیز دیگری آن را مشوب و ناخالص

نکند، (و به یقین) هر قدر امتحان و آزمایش عظیم تر (و مشکل تر) باشد ثواب

و پاداشش فزونتر خواهد بود.

شرح و تفسیر

چرا زندگی انبیا ساده بود؟

امام(علیه السلام) در بخش سابق این خطبه اشارات پر معنایی به زندگی ساده

انبیا از جمله موسی بن عمران داشت و در ادامه آن در این بخش از خطبه به

بیان آثار معنوی و تربیتی آن می پردازد و می فرماید: «اگر پیامبران دارای

قدرتی بودند که کسی را یارای مخالفت با آنان نبود، و توانایی و عزتی داشتند که هیچ گاه مغلوب نمی شدند، و سلطنت و شوکتی که گردنها به سوی آن کشیده می شد و از راههای دور، بار سفر به سوی آنان می بستند — اگر چنین بودند — پذیرش دعوت آنان باری مردم آسان تر و سرکشی در برابر آنان مشکل تر بود. و مردم به جهت ترسی که بر آنها مستولی می شد، یا علاقه و انتظاری که آنان را متمایل به پیامبران می ساخت به آنها ایمان می آوردند. در این حال نیات و انگیزه ها خالص نبود (و غیر خدا در آن شرکت داشت) به همین دلیل حسنات و پاداش آنان تقسیم می شد (و اجر کمی داشتند)؛ (وَ لَوْ كَانَتِ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَأُتْرَامُ(1)، وَ عِزَّةٍ لَأُضَامُ(2)، وَ مَلِكٌ ثَمَدٌ نَحْوَهُ أَعْنَاقُ الرَّجَالِ، وَ تُشَدُّ إِلَيْهِ عُقْدُ(3) الرَّحَالِ(4)، لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ فِي الْإِعْتِبَارِ، وَ أُبْعَدَ لَهُمْ فِي الْإِسْتِكْبَارِ، وَ لَأَمَّنُوا عَنْ رَهْبَةِ قَاهِرَةٍ لَهُمْ، أَوْ رَغْبَةِ مَائِلَةٍ بِهِمْ، فَكَانَتِ النَّيَّاتُ مُشْتَرَكَةً، وَ الْحَسَنَاتُ مُفْتَسِمَةً).

1. «ترام» از ریشه «روم» بر وزن «قوم» به معنای طلب کردن است.

2. «تضام» از ریشه «ضیم» به معنای ذلیل کردن است.

3. «عقد» جمع «عقده» یعنی گره.

4. «رحال» جمع «رحل» چیزی است که بر پشت شتر می گذارند و روی آن

می نشینند و «شدّ رحال» به معنای آماده شدن برای سفر یا سفر کردن است.

[417]

آری آنچه در برنامه های دینی اهمیت فوق العاده دارد اخلاص و خلوص نیت

است و به یقین اگر پیشوایان دین جلال و شکوه سلاطین را داشته باشند نیتهای

غالباً آلوده می گردد، گروه کثیری از مردم برای تأمین دنیا و برخورداری از

امکانات آن پیشوایان به سراغ آنها می روند که: «النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا» و گروه

دیگری با انگیزه های دوگانه؛ انگیزه های مادی و معنوی به سراغ آنها

می روند که اولی به یگانگی از خدا و دومی نوعی از شرک است.

سپس در ادامه این سخن برای تأکید این مطلب می افزاید:

«ولی خداوند سبحان اراده کرده است که پیروی از رسولانش و تصدیق

کتابهایش و خضوع در برابر ذات پاکش و تواضع در برابر فرمانش و تسلیم در

مقابل اطاعتش، اموری باشد که فقط به جهت او انجام گیرد و چیز دیگری آن را مشوب و ناخالص نکند؛ (وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِتِّبَاعُ لِرُسُلِهِ، وَ النَّصْدِيقُ بِكُنْيَتِهِ، وَ الْخُشُوعُ لِرُجُوعِهِ، وَ الْإِسْتِكَانَةُ (1) لِأَمْرِهِ، وَ الْإِسْتِسْلَامُ لِطَاعَتِهِ، أُمُورًا لَهُ خَاصَّةً لَا تَشُوبُهَا (2) مِنْ غَيْرِهَا شَائِيَّةً).

در واقع امام(علیه السلام) به پنج چیز اشاره می کند که همه آنها باید با خلوص نیت انجام گیرد:

- 1- قبول دعوت پیامبران، 2- تصدیق به کتابهای آسمانی، 3- خشوع عملی در برابر ذات پاک خدا، 4- تسلیم درونی و قلبی در برابر فرمان او، 5- تسلیم عملی و انجام اوامر او. به این ترتیب باید ایمان و عمل و اخلاق همه خالصانه صورت گیرد - قرآن مجید نیز می فرماید: (أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ) (3) و در جای دیگر می فرماید: (وَمَا أُمُورًا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ). (4)

1. «استکانه» به معنای خضوع است.

2. «تثوب» از «شوب» بر وزن «شوق» به معنای خدعه کردن و چیزی را به

چیز دیگری برای فریب آمیختن است.

3. زمر، آیه 3.

4. بینه، آیه 5.

[418]

آن گاه در ادامه این سخن نتیجه نهایی این برنامه را چنین بیان می فرماید: «هر

قدر امتحان و آزمایش عظیم تر (و مشکل تر) باشد ثواب و پاداشش فزونتر

خواهد بود»؛ (وَ كَلَّمَا كَانَتْ الْبَلْوَى وَالْإِخْتِبَارُ أَعْظَمَ كَانَتْ الْمَثُوبَةُ وَالْجَزَاءُ

أَجْزَلًا).

اشاره به اینکه ساده بودن زندگی انبیا و دوری آنان از زرق و برق دنیا اهل

ایمان را در برابر آزمون سخت تری قرار می دهد و بدیهی است هر قدر

آزمون سخت تر باشد پاداش قبول شدگان در آن سنگین تر خواهد بود، و در

واقع این يك درس بزرگ اخلاص برای همه کسانی است که می خواهند در خط

انبیا حرکت کنند که آنها نیز همین راه را طی کنند تا پیروان مخلصی تربیت نمایند.

[419]

بخش نهم

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ، سُبْحَانَهُ، اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، إِلَى
الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ؛ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ.
فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ «الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا». ثُمَّ وَضَعَهُ يَاوَعَرَ بِقَاعِ الْأَرْضِ
حَجْرًا، وَ أَقْلٌ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدْرًا، وَ أَضْيَقِ بَطُونِ الْأَوْدِيَةِ قَطْرًا. بَيْنَ جِبَالِ خَشِينَةٍ، وَ
رِمَالِ دَمِيئَةٍ، وَ عُيُونِ وَشِيلَةٍ، وَ فُرَى مُنْقَطِعَةٍ؛ لَا يَزْكَوِيهَا خُفٌّ، وَ لَا حَافِرٌ وَ لَا

ظَلْفٌ. ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَلَدَهُ أَنْ يَنْثُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ، فَصَارَ مَثَابَةً لِمُنْتَجِعِ
أَسْفَارِهِمْ، وَغَايَةَ لِمُلْقَى رِحَالِهِمْ. تَهْوِي إِلَيْهِ ثَمَارُ الْأَقْنِدَةِ مِنْ مَقَاوِرِ قِفَارِ سَحِيقَةٍ وَ
مَهَاوِي فِجَاجِ عَمِيقَةٍ، وَجَزَائِرِ بَحَارِ مُنْقَطِعَةٍ، حَتَّى يَهْزُوا مَنَاقِبَهُمْ دُلَّالًا يُهَلَّلُونَ لِلَّهِ
حَوْلَهُ، وَيَرْمُلُونَ عَلَى أَقْدَامِهِمْ شُعْتًا غُبْرًا لَهُ. قَدْ نَبَدُوا السَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ، وَ
شَوَّهُوا بِإِعْقَاءِ الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ، ابْتِلَاءً عَظِيمًا، وَامْتِحَانًا شَدِيدًا، وَاخْتِبَارًا
مُيَبَّنًا، وَتَمْحِيسًا بَلِيغًا، جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ، وَوَسْلَةً إِلَى جَنَّتِهِ.

ترجمه

آیا نمی بینید خداوند انسانهای نخستین را از زمان آدم تا آخرین آنها را در این
عالم با سنگهایی (منظور خانه کعبه است) آزمایش نموده که نه زیان می رساند
نه سودی می بخشد، نه می بیند و نه می شنود، و این سنگها را خانه محترم
خود قرار داده و آن را موجب پایداری و پابرجایی مردم ساخته است.

سپس آن را در سنگلاخ ترین مکانها و بی گیاه ترین ریگزارهای زمین و

تنگ ترین

درّه ها، در میان کوههای خشن و شنهای نرم و روان و چشمه های کم آب و
آبادهای پراکنده قرار داد که نه شتر به آسانی در آن پرورش می یابد و نه اسب
و گاو و گوسفند. (نه بنای قابل ملاحظه ای دارد و نه سرزمین پرباری).

سپس آدم و فرزندانش را فرمان داد که به سوی آن رخت سفر ببرند، آنجا را
مرکز اجتماع و سرمنزل مقصود و باراندازشان قرار داد، که میوه دلها از میان
فلاتها و دشتهای دور دست و از درون درّه های عمیق و جزایر از هم پراکنده
دریاها به سوی آن سرازیر می شود تا شانه ها را متواضعانه حرکت دهند و لا
اله الا الله گویان گرد این خانه طواف کنند و با موهای آشفته و بدنهای پر گرد
و غبار هروله نمایند، در حالی که لباسها را به کناری افکنده و با ترك اصلاح
سر و صورت زیبایهای خود را دگرگون ساخته اند. این آزمایشی است بزرگ

و امتحانی است شدید و آشکار و پاکسازی مؤثری که خدا آن را سبب رحمتش و وصول به بهشتش قرار داده است.

شرح و تفسیر

درس عجیب دیگری از خانه خدا

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه هدف نهایی خود را که نفی تکبر و دعوت به ساده زیستی است از طریق دیگری دنبال می کند و با تعبیرات بسیار زیبا، گویا و رسا آن را شرح می دهد، به گونه ای که هیچ گوینده ای هر چند فصیح و بلیغ باشد به گرد او نمی رسد، می فرماید: «آیا نمی بینید که خداوند انسانهای نخستین را از زمان آدم تا آخرین آنها در این عالم با سنگهایی که نه زیان می رساند نه سودی می بخشد، نه می بیند و نه می شنود، آزمایش نمود و این سنگها را خانه محترم خود قرار داده و آن را موجب پایداری و پابرجایی

مردم ساخته است»؛ (أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ، سُبْحَانَهُ، اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ; بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ. فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ «الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا».

[421]

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که خانه کعبه — قدیمی ترین معبد جهان — نخست به دست آدم ساخته شد (سپس در زمان ابراهیم تجدید بنا گردید) و نیز از آن استفاده می شود که سادگی فوق العاده این خانه و مصالح ظاهراً کم ارزش آن همه برای این بوده است که مردم در جنبه مادی آن خیره نشوند، بلکه یکپارچه به مسائل معنوی آن بیندیشند. نیز می فرماید: «خانه کعبه چنان مرکزیتی دارد که توجه به آن و مراسمی که هر سال گرداگرد آن انجام می شود، سبب پایداری مسلمین و قوت و عزت و اتحاد و پیشرفت و تعالی آنان در جهات مختلف است».

این جمله در کلام امام (علیه السلام) برگرفته از آیه شریفه 97 سوره مائده است که می فرماید: «(جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ); خداوند کعبه، بیت الحرام را وسیله ای برای سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده است».

«قیام» در اینجا مصدری است که به معنای اسم فاعل آمده؛ یعنی زندگی مردم را از جهت مادّی و معنوی بر پا می‌دارد، همان گونه که ستونهای قوّی، خیمه و خانه برپا می‌دارد.

«بیت الله» از يك سو، رمز وحدت و اتحاد مسلمانان و سربلندی و عظمت آنهاست و از سوی دیگر مراسمی دارد که دلها را از زنگار گناه پاک می‌کند و نور معنویت بر آنها می‌پاشد.

آن گاه امام(علیه السلام) بعد از ذکر سادگی خانه کعبه به ذکر ویژگیهای سرزمین مکه که این خانه در آن قرار گرفته است، پرداخته، چنین می‌فرماید:

«سپس خداوند آن را در سنگلاخ ترین مکانها و بی گیاه ترین ریگزارهای زمین و تنگ ترین درّه ها در میان کوههای خشن و شنهای نرم و روان و چشمه های کم آب و آبادیهای پراکنده قرار داد که نه شتر به آسانی در آن پرورش می یابد و نه اسب و گاو و گوسفند. (نه بنای قابل ملاحظه ای دارد و نه سرزمین

زراعی و دامداری)»؛ (ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرَ (1) بِقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا، وَ أَقْلٌ نَنَائِقُ (2)

1. «اوعر» از «وعر» بر وزن «فعر» به معنای زمین سفت و سخت

است. ر

ط 2. «نتائق» جمع «نتیقة» به معنای مرتفع از ریشه «نتق»، بر وزن «فتق»

به معنای کندن و بلند کردن گرفته شده است.

[422]

الدُّنْيَا مَدْرَأً (1). وَ أَضْيَقُ بَطُونِ الْأَوْدِيَةِ فُطْرًا (2). بَيْنَ جِبَالٍ خَشِينَةٍ، وَ رَمَالٍ

دَمِيمَةٍ (3)، وَ عِيُونٍ وَ شَيْلَةٍ (4)، وَ قَرَى مُنْقَطِعَةٍ؛ لَا يَزْكُو (5) بِهَا حُفٌّ، (6) وَ لَا

حَافِرٌ (7) وَ لَا ظَلْفٌ (8).

امام (علیه السلام) در این اوصاف هشتگانه ای که برای سرزمین مکه بیان

فرموده، داد سخن را درباره محرومیت این سرزمین از جهات مختلف سر داده

است؛ نخست از سنگلاخ بودن آن سخن می گوید که هر کس به این سرزمین

مشرّف شود می بیند خانه خدا در درّه تنگی میان کوههای خشک و خشن و

صعب العبور قرار گرفته که امروز با زحمت زیاد به وسیله حفر تونلهای

فراوان توانسته اند جاده ها و خیابانهای مناسبی از درون این کوهها برای

عابران سواره و پیاده بسازند.

سپس به کمبود خاک برای زراعت اشاره می کند که راستی چنین است؛ امروز

مجبورند برای پرورش مقداری درخت، خاکهایی از نقاط دور و نزدیک به آنجا

حمل کنند و سپس به تنگ بودن دره های آن اشاره می کند، می دانیم دره های

وسیع که دارای سرزمین زراعی خوب است یکی از بهترین نقاط برای زندگی

بشر است و بسیاری از شهرهای بزرگ نیز در چنین دره ها واقع شده است،

ولی دره های تنگ به هیچ وجه قابل

1. «مدر» به معنای خاکهای خشکیده به هم چسبیده است و به ملاتهایی که

فاصله میان سنگها و آجرها را به هنگام بنا می پوشاند، مدر می گویند.

2. «قطر» به معنای ناحیه و منطقه است.

3. «دمته» از ریشه «دماثه» به معنای نرم بودن گرفته شده است.

4. «وشلة» به معنای کمی آب از «وشل» بر وزن «حشر» به معنای جریان

خفیف آب گرفته شده است.

5. «بیزکو» از «زکاة» به معنای نمو و رویش گرفته شده است.

6. «خف» در اصل به معنای کفش و در اینجا کنایه از شتر است، زیرا قسمت

پایین پای او گویی در کفشی قرار دارد.

7. «حافر» به معنای حفر کننده و در اینجا کنایه از اسب است، زیرا سم او

زمین را حفر می کند.

8. «ظلف» به معنای سمهای شکافدار و کنایه از گاو و گوسفند است.

[423]

زندگی نیست.

آن گاه به کوههای خشن مگه که کمترین گیاهی بر آن می روید و شنهای نرمی

که عبور و مرور بر آن بسیار مشکل است و طوفانها آن را جابه جا می کند و

چشمه های کم آب آن و آبادیهای پراکنده ای که بیابانهای خشکی در میان آنها

قرار گرفته، اشاره می کند و سرانجام آماده نبودن این سرزمین برای پرورش

حیوانات اهلی همچون شتر و گاو و گوسفند را از ویژگیهای آن می شمارد. به راستی اگر خانه خدا در میان این کوهها قرار نداشت هرگز کسی فکر نمی کرد که مگه را محلّ زندگی خود قرار دهد؛ ولی خداوند برای تربیت نفوس و زدودن آثار کبر و غرور چنین منطقه ای را به عنوان برترین معبد روی زمین برگزیده و همه مستطیعان را برای انجام مناسک حج به آنجا فرا خوانده است.

ابراهیم خلیل الله که مأمور تجدید بنای کعبه بود نیز طبق آنچه قرآن بیان کرده،

به همین حقیقت اعتراف کرد و عرضه داشت: «(رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيَّتِي

بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ)؛ پروردگارا من بعضی از فرزندانم را در

سرزمین بی آب و علفی در کنار خانه ای که حرم توست ساکن ساختم». (1)

سپس امام (علیه السلام) بعد از ذکر موقعیت خانه کعبه و ویژگیهای سرزمین مگه

به مسئله حجّ و زیارت خانه خدا می پردازد که از زمان آفرینش آدم آغاز شده

است و تا پایان جهان ادامه دارد، می فرماید: «آن گاه آدم و فرزندانش را فرمان

داد که به سوی آن رخت سفر بربندند و آنجا مرکز اجتماع و سرمنزل مقصود و

باراندازشان قرار داد، که میوه دلها از میان فلاتها و دشتهای دور دست و از

درون درّه های عمیق و جزائر از هم پراکنده دریاها با سرعت به آن جا روی

می آورد»؛ (ثُمَّ أَمَرَ أَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَلَدَهُ أَنْ يَتَّبِعُوا (2) أَعْطَفَهُمْ (3) نَحْوَهُ،

1. ابراهیم، آیه 37.

2. «یتبوا» از ریشه «ثبی» به معنای تا کردن و چیزی را به چیزی نزدیک

کردن گرفته شده است.

3. «اعطاف» جمع «عطف» بر وزن «کتف» به معنای شانه (انسان) است.

[424]

فَصَارَ مَثَابَةً (1) لِمُنْتَجِعٍ (2) أَسْفَارِهِمْ، وَ غَايَةَ لِمُلْقَى رِحَالِهِمْ (3). تَهْوِي إِلَيْهِ ثِمَارُ

الْأَفْتِدَةِ مِنْ مَقَاوِزِ (4) فِقَارِ (5) سَحِيقَةِ (6) وَ مَهَاوِي (7) فِجَاجِ (8) عَمِيقَةٍ، وَ جَزَائِرِ

بِحَارِ مُنْقَطِعَةٍ).

این تعبيرات زیبای امام برگرفته از آیات شریفه قرآن مجید است؛ امام(علیه

السلام) مگه را به عنوان «مثابه» (جایگاه، پناهگاه و مرکز اجتماع) شمرده،

همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا»؛ به

خاطر بیاورید هنگامی خانه کعبه را محلّ اجتماع و مرکز امن و امان قرار

دادیم». (9)

از آن تعبیر به «منتجع» (محلّی که برای سود به آنجا می روند) کرده،

همان گونه که در قرآن مجید آمده است: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»؛ مردم به زیارت

خانه خدا می روند تا بهره های فراوان از آن گیرند». (10)

جمله «تَهْوَى إِلَيْهِ تَمَارِ الْأَفْنَدَةِ» بر گرفته از آیه شریفه «فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِّنَ النَّاسِ

تَهْوَى إِلَيْهِمْ»؛ خداوندا دلهای مردم را به آنها متوجه ساز» می باشد. (11)

1. «مَثَابَةٌ» به معنای محل بازگشت از ریشه «ثَوَّبَ» بر وزن «فَوْقَ» به معنای

بازگشتن گرفته شده است.

2. «منتجع» یعنی محل فایده از «نَجْوَعُ» به معنای مفید بودن گرفته شده است و

لذا به چراگاه و آسایشگاه و محل تفریح نیز منتجع گفته می شود.

3. «ملقی رحالهم» یعنی بارانداز آنها، از ریشه «القاء» و «رحال» جمع

«رحل» گرفته شده است.

4. «مفاوز» جمع «مفازه» به معنای بیابان است.

5. «قفار» جمع «قفر» به معنای خالی بودن از سکنه است.

6. «سحیقة» به معنای دور دست از «سحق» بر وزن «سقف» به معنای کوفتن

و نرم کردن و دور ساختن گرفته شده است.

7. «مهاوی» جمع «مهاوی» به معنای گرداب و پرتگاه است از «هُوی» بر

وزن «حلی» باضم «ح» و تشدید «ی» به معنای سقوط کردن و پایین افتادن

گرفته شده است.

8. «فجاج» جمع «فج» به معنای گردنه و گذرگاه میان دو کوه است از «فج»

بر وزن «حج» به معنای پاها را از هم گشادن و دور کردن گرفته شده است.

9. بقره، آیه 125.

10. حج، آیه 28.

11. ابراهیم، آیه 37.

تعبیر «من مفاوز قفار» هماهنگ است با آیه شریفه «وَأَدْنَىٰ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ

يَأْتُوكَ رَجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»؛ و مردم را دعوت عام به

حج کن تا پیاده ها و سواره ها بر مرکبهای لاغر از هر راه دوری به سوی تو

بیابند». (1)

به این ترتیب حرکت اقوام مختلف از مناطق جهان را به سوی مکه منعکس

می کند و به دنبال آن اشاره ای به اعمال و مناسک آموزنده حج نموده،

می فرماید: «این حرکت برای آن است که:» (هنگام سعی) شانه ها را

متواضعانه حرکت دهند و لا اله الا الله گویان گرد خانه کعبه طواف کنند و با

موهای آشفته و بدنهای پر گرد و غبار هروله نمایند، در حالی که لباسها را به

کناری افکنده و با ترك اصلاح سر و صورت زیباییهای خود را دگرگون

ساخته اند»؛ (حَتَّىٰ يَهْزُوا (2) مَنَاقِبَهُمْ دَلًّا يَهْلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ، وَ يَرْمُلُونَ (3) عَلَىٰ

أَقْدَامِهِمْ شُعْنًا (4) غُبْرًا (5) لَهُ. قَدْ نَبَذُوا السَّرَائِيلَ (6) وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ، وَ شَوَّهُوا (7)

بِإِعْقَاءِ (8) الشُّعُورِ مَحَاسِنَ خَلْقِهِمْ).

امام(علیه السلام) در این عبارت کوتاه به بخش مهمی از مناسک حج اشاره فرموده از جمله پوشیدن لباس احرام و ترك كردن آنچه به محرم حرام است از زیباییها و همچنین طواف گرد خانه خدا و سعی میان صفا و مروه با آداب خاص که هر يك از برنامه و آموزه ای از آموزه های حج است و به راستی تا انسان در این مراسم شرکت نکند و از نزدیک این برنامه خود سازی را نبیند نمی تواند به عمق تأثیر این تعلیمات آشنا شود. در ادامه این سخن

1. حج، آیه 27.

2. «یهزوا» از ریشه «هزّ» بر وزن «حظ» به معنای تکان دادن است.
3. «یرملون» از ریشه «رمل» بر وزن «عمل» به معنای راه رفتن سریع (هروله کردن) گرفته شده است.
4. «شعث» جمع «اشعث» یعنی ژولیده مو.
5. «غبر» جمع «اغبر» به معنای غبار آلود است.

6. «سرابیل» جمع «سربال» به معنای پیراهن است و گاه به هر گونه لباسی

اطلاق شده و در خطبه بالا همین معنا مراد است.

7. «شوهوا» از ریشه «شوه» بر وزن «قول» به معنای بد نما و بد منظر شدن

است.

8. «اعفاء» به معنای رها ساختن است و «اعفاء الشعور» یعنی رها ساختن

موها تا بلند شدن آن.

[426]

می افزاید: «این آزمایشی بزرگ و امتحانی شدید و آزمونی آشکار و پاکسازی

است مؤثر که خدا آن را سبب رحمتش و وصول به بهشتش قرار داده است»؛

(ابْتِلَاءٌ عَظِيمًا، وَ امْتِحَانًا شَدِيدًا، وَ اخْتِبَارًا مُبِينًا، وَ تَمْحِیصًا بَلِیغًا، جَعَلَهُ اللّٰهُ سَبَبًا

لِرَحْمَتِهِ، وَ وُصْلَةً اِلَى جَنَّتِهِ).

تعبیر به ابتلا، امتحان و اختبار هر سه تعبیر دلالت بر آزمودن دارد؛ ولی در

یکی با وصف عظیم و دیگری شدید و دیگری مبین ذکر شده و مقصود امتحانی

بسیار مهم است که هم بزرگ باشد هم شدید و هم آشکار و آزمون حج دارای

این اوصاف سه گانه است و جمله (تَمَحِيصاً بَلِيغاً) اشاره به نتیجه این آزمون است که تأثیر عمیقی در خالص گردانیدن دلها و نیات دارد، آن گونه که در روایات وارد شده است که زوَّار خانه خدا هنگامی که از این مراسم بزرگ بر می گردند، چون انسانی هستند که از نو تولد یافته اند. همان گونه که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: پدرم می فرمود: «مَنْ أُمَّ هَذَا النَّيْتِ حَاجًّا أَوْ مُعْتَمِراً مَبْرَأً مِنَ الْكِبَرِ، رَجَعَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَهَيئَةِ يَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ؛ کسی که قصد این خانه به عنوان حج یا عمره کند در حالی که دور از کبر و غرور باشد، از گناهان خود پاک می شود آن گونه که از مادر متولد شده بود.» (1)

تمام این بیانات در راستای هدف خطبه است که همان مبارزه با کبر و غرور و خودخواهی و خودبینی است، زیرا حج لباس غرور و خودبینی را از تن انسان بیرون می آورد و درس تواضع و اخلاص و فروتنی را به او می آموزد.

بخش دهم

وَ لَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ، وَ مَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ، بَيْنَ جَنَّاتٍ وَ أَنْهَارٍ، وَ
سَهْلٍ وَ قَرَارٍ، جَمَّ الْأَشْجَارَ، دَانِيَ النَّمَارِ، مُتَنَفِّئَ الْبُنَى، مُتَّصِلَ الْفُرَى، بَيْنَ بُرَّةٍ
سَمْرَاءَ، وَ رَوْضَةِ خَضْرَاءَ، وَ أَرْيَافٍ مُحَدِّقَةٍ، وَ عِرَاصٍ مُعَدِّقَةٍ، وَ رِيَاضٍ نَاصِرَةٍ،
وَ طُرُقٍ عَامِرَةٍ، لَكَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبِلَاءِ. وَ لَوْ كَانَ
الْإِسَاسُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا، وَ الْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا، بَيْنَ زُمُرْدَةٍ خَضْرَاءَ، وَ يَاقُوتَةٍ
حَمْرَاءَ، وَ نُورٍ وَ ضِيَاءٍ، لَخَفَّفَ ذَلِكَ مُصَارَعَةَ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ، وَ لَوَضَعَ
مُجَاهِدَةً إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ، وَ لَنَفَى مُعْتَلَجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ
عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ، وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ، وَ يَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ،
إِخْرَاجاً لِلتَّكْبُرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَ إِسْكَاناً لِلتَّنَدُّلِ فِي نُفُوسِهِمْ، وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَاباً فَتْحاً
إِلَى فَضْلِهِ، وَ أَسْبَاباً دُلَّالاً لِعَقُوبِهِ.

ترجمه

اگر خداوند سبحان می خواست می توانست خانه محترم خود و اماکن پر عظمتش را در میان باغها و نهرها و سرزمینهای هموار و آرام و پر درخت که میوه هایش در دسترس باشد دارای بناهای فراوان و آبادیهای به هم پیوسته در میان گندم زارها و باغهای خرم و پر گل و گیاه و روستاهای سرسبز و زمینهای پر آب و گلزارهای پر طراوت و جاده های آباد قرار دهد؛ اما در این صورت به همان نسبت که آزمون، ساده تر بود پاداش و جزا نیز کوچک تر می شد و اگر پی و بنیانی که خانه کعبه بر آن نهاده شده و سنگهایی که بنای آن

[428]

را بالا برده از زمرد سبز و یاقوت سرخ و درخشنده بود، شك و تردید در سینه ها کمتر رخنه می کرد و نیازی برای تلاش ابلیس جهت سیطره بر قلوب نبود و وسوسه های پنهانی از مردم منتفی می شد؛ ولی خداوند، بندگانش را با انواع شدائد می آزماید و با انواع مشکلات، متعبد می سازد و با اشکال گوناگون

گرفتاریها امتحان می کند تا تکبر را از قلوب آنها خارج سازد و تواضع و فروتنی را در نفوسشان جای دهد تا درهای فضل و رحمتش را به روی آنان بگشاید و اسباب آسان عفو را در اختیارشان قرار دهد.

شرح و تفسیر

چرا کعبه در میان باغهای سرسبز نیست؟

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه در تکمیل آنچه در بخش پیشین گذشت به این نکته اشاره می فرماید که خداوند می توانست خانه کعبه را در خوش آب و هواترین مناطق زمین قرار دهد و بنایش را با سنگهای گرانبهای زینتی بسازد؛ ولی چنین نکرد مبادا مردم متوجه جهات مادی شوند و اجر و پاداششان کم گردد و در بیان این معنا چنان داد سخن داده که از آن زیباتر و گویاتر تصور نمی شود، می فرماید: «اگر خداوند سبحان می خواست خانه محترم خود و اماکن پر عظمتش را در میان باغها و نهرها و سرزمینهای هموار و آرام و پر درخت که میوه هایش در دسترس باشد دارای بناهای فراوان و آبادیهای به

هم پیوسته در میان گندم زارها و باغهای خرم و پر گل و گیاه و روستاهای سرسبز و زمین های پر آب و گلزارهای پر طراوت و جاده های آباد قرار دهد، می توانست اما در این صورت به همان نسبت که آزمون، ساده تر بود پاداش و جزا نیز کوچک تر می شد»؛ (وَلَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ، وَ

مَشَاعِرُهُ (1) الْعِظَامَ، بَيْنَ جَنَّاتٍ وَأَنْهَارٍ، وَ سَهْلٍ

1. «مشاعر» جمع «مشعر» به معنای محلی است که بعضی از اعمال حج در آنجا انجام می شود و به جهت آن «مشعر» می گویند که شعارهای اسلامی در آنجا اجرا می گردد و نیز فکر و شعور و اندیشه را به کار می اندازد.

[429]

وَقَرَارٍ، جَمَّ (1) الْأَشْجَارَ، دَانِيَ الثَّمَارِ، مُلْتَفَّ (2) النَّبِيِّ، (3) مُنْصِلَ الثَّرَى، بَيْنَ بُرَّةٍ (4) سَمْرَاءَ، (5) وَ رَوْضَةَ خَضْرَاءَ، وَ أَرْيَافَ (6) مُحَدِّقَةَ (7)، وَ عِرَاصَ (8) مُعَدِّقَةَ (9)، وَ رِيَّاضَ نَاصِرَةَ (10)، وَ طُرُقَ عَامِرَةَ، لَكَانَ قَدْ صَعُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبِلَاءِ).

امام(علیه السلام) با ترسیم دقیق و زیبایی که برای يك منطقه خرم و سرسبز با ذکر دوازده وصف مختلف بیان فرموده، همه گفتنیها را در این زمینه گفته و به تمام زیباییها که برای يك سرزمین خرم و آباد است با دقت هر چه تمام تر، اشاره کرده و فصاحت و بلاغت را به اوج رسانده است.

به یقین اگر خانه خدا در سرزمین بسیار خوش آب و هوایی که امام اوصاف آن را بیان فرموده قرار می داد، به گردشگاه مهمی تبدیل می شود که گروهی برای خوشگذرانی به آنجا می آمدند و درس های تربیتی و اخلاقی حج به فراموشی سپرده می شد.

آن گاه درباره ساختمان خانه کعبه می فرماید: «و اگر پی و بنیانی که خانه کعبه بر آن نهاده شده و سنگهایی که بنای آن را بالا برده از زمرد سبز و یاقوت سرخ همراه با نور و

2. «ملّف» به معنای مجتمع و تراکم از ریشه «لفّ» بر وزن «کف» به معنای

پیچیدن گرفته شده است.

3. «بنی» جمع «بنیه» یعنی بنا.

4. «برّه» و «برّ» به معنای گندم.

5. «سمراء» یعنی گندمگون.

6. «اریاف» جمع «ریف» زمینی است که در آن زراعت می شود و آباد است

و به معنای روستا نیز آمده است.

7. «محدقه» یعنی محلی که باغ و بوستان دارد.

8. «عراص» جمع «عرصة» حیاط خانه است.

9. «مغدقة» یعنی فراوان و زیاد و در اصل از «غدق» بر وزن «شفق» به

معنای آب فراوان گرفته شده است.

10. «ناضرة» به معنای شاداب و سرسبز از ریشه «نضرة» به معنای شادابی

خاصی است که بر اثر وفور نعمت حاصل می شود.

درخشش بود، سبب می شد شك و تردید در سینه ها کمتر رخنه می کرد و نیازی برای تلاش ابلیس جهت سیطره بر قلوب نبود و وسوسه های پنهانی از مردم منتفی می شد؛ (وَلَوْ كَانَ الْإِسْلَامُ الْمَحْمُولُ عَلَيْهَا، وَ الْأَحْبَارُ الْمَرْفُوعُ

بِهَا، بَيْنَ زُمْرَةِ خَضْرَاءَ، وَ يَاقُوتَةَ حَمْرَاءَ، وَ نُورَ وَ ضِيَاءَ، لَخَفَّفَ ذَلِكَ

مُصَارَعَةَ (2) الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ، وَ لَوْضَعَ مُجَاهِدَةَ إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ، وَ لَنَفَى

مُعْتَلَجَ (3) الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ).

به یقین برنامه ای همچون حج برای این تنظیم شده که انسان در پرتو آن با هوای نفس و وسوسه های شیطانی مبارزه کند و هرگاه این مراسم، منظره جالبی داشته باشد این مبارزه کم رنگ خواهد شد؛ ولی هنگامی که با زحمت و مشقت و در محیطی خشک و ساده برگزار گردد وسوسه های شیاطین و هوای نفس، فعال می شود و اینجاست که بازار مبارزه، داغ و بندگان با ایمان، نیرومند و قوی می شوند و آثار تربیتی حج در آنها آشکار می گردد. منظور از «مُصَارَعَةَ الشَّكِّ» مبارزه وسوسه ها و شك و تردیدها از درون با قلب مؤمن است و منظور از «مجاهده ابلیس» وسوسه های او از برون است و مفهوم

«مُعْتَلَجَ الرَّيْبِ» تلاطم امواج تردیدهاست که در تکالیف شاقّ مذهبی، گاهی

مؤمنان را تکان می دهد. و «شكّ» و «ریب» را گرچه به يك معنا تفسیر

کرده اند؛ ولی به گفته بعضی از ارباب لغت، «ریب» به معنای شكّ و تردیدی

است که بعداً پرده از روی آن برداشته می شود، در حالی که شكّ ممکن است

همچنان باقی بماند.

آنگاه امام در يك نتیجه گیری کلی چنین می فرماید: «ولی خداوند، بندگانش را

با انواع

1. «اساس» به کسر همزه جمع «أس» (به فتح همزه یا به کسر یا به ضم) به

معنای پایه و شالوده است.

2. «مصارعة» به معنای کشتی گرفتن و مبارزه، از «صرع» بر وزن «فرع»

به معنای به زمین افکندن گرفته شده است و بیماری «صرع» را از این جهت

«صرع» گفته اند که انسان، غش می کند و او را به زمین می افکند.

3. «معتلج» به معنای «تلاطم» از ریشه «اعتلاج» یعنی نزاع کردن با یکدیگر

و برآشفتن و به تلاطم افتادن.

[431]

شاید می‌آزماید و با انواع مشکلات، متعبد می‌سازد و با اقسام گوناگون گرفتاریها امتحان می‌کند تا تکبر را از قلوب آنها خارج سازد و تواضع و فروتنی را در نفوسشان جایگزین نماید و درهای فضل و رحمتش را به روی آنان بگشاید و اسباب عفویش را به آسانی در اختیارشان قرار دهد؛ (وَ لَكِنَّ اللَّهَ

يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ، وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمَجَاهِدِ، وَ يَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ

الْمَكَارِهِ، إِخْرَاجاً لِلتَّكْبَرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، وَ إِسْكَاناً لِلتَّنَدُّلِ فِي نُفُوسِهِمْ، وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ

أَبْوَاباً فَتْحاً (1) إِلَى فَضْلِهِ، وَ أَسْبَاباً دُلَّالاً (2) لِعَفْوِهِ).

اشاره به اینکه واجبات شرعی مانند نماز و روزه و حج و جهاد و زکات و

خمس و همچنین منهیات و ترک انواع هوا و هوسها، اموری هستند غالباً سنگین

و پر زحمت تا صفوف مطیعان و متواضعان در برابر فرمان حق را از

هوایرستان خودخواه جدا سازد و اگر غیر از این می بود هرگز این جدایی

صفوف صورت نمی گرفت.

واژه «شدائد» و «مجاهد» و «مکاره» گرچه مفاهیمی نزدیک به هم دارد و همه

اشاره به کارهای سخت و دشوار است؛ ولی از سه زاویه به آن نگاه شده، شدتی

که شکیبایی می طبد و مشقتی که تحمل و بردباری می خواهد و کراهتی که

صبر و استقامت طلب می کند.

قابل توجه است که امام(علیه السلام) چهار نتیجه که لازم و ملزوم یکدیگرند،

برای این امر بیان فرموده است: 1. بیرون راندن تکبر از دلها. 2. جانشین

کردن فروتنی به جای آن که هدف اصلی خطبه را تشکیل می دهد. 3. گشودن

درهای بهشت. 4. شمول عفو و رحمت الهی.

1. «فتح» به معنای مفتوح و گشاده است.

2. «ذلل» جمع «ذلول» به معنای رام و تسلیم است.

[432]

نکته

«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا» !

آنچه در بالا در کلام امام(علیه السلام) آمده، همان چیزی است که در روایات اسلامی تحت عنوان «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا» دیده می شود(1); این حدیث که از پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه و آله) نقل شده است نشان می دهد طاعات و اعمال خیر هر قدر انجام آن از نظر جسمانی یا روحی سنگین تر باشد فضیلت و ثواب آن بیشتر است.

«أَحْمَرُ» از ریشه «حَمَز» در لغت به معنای گزندگی و تندی و تیزی و سختی و سوزندگی چیزی است و این تعبیر نشان می دهد که اعمال پر زحمت و گزنده و سخت در پیشگاه خدا ارزش بیشتری دارد. دلیل آن هم روشن است، زیرا

نیروی بیشتری از نظر جسم و روح برای انجام آن لازم است و می دانیم پاداش

اعمال به اندازه نیروهایی است که برای انجام آن به کار گرفته می شود.

این نیرو همیشه جنبه جسمانی ندارد (مانند پای پیاده به زیارت خانه خدا رفتن

در شرایطی که دلیل بر عظمت این برنامه می شود) در بسیاری از اوقات جنبه

روحي دارد؛ مثلاً «اخلاص نیت» به گونه ای که کمترین شائبه غیر خدا در آن

نباشد کار آسانی نیست یا تواضع و خضوع در آنجا که با روح سرکش آدمی

نمی سازد کار بسیار سختی است و همین امر سبب شد که ابلیس آن را تحمل

نکند و رشته بندگی خدا را برای همیشه بگسلد.

هر کدام از این سختیها از يك سو سبب پاداش عظیم الهی می گردد و از سوی

دیگر نفوس انسانی را تربیت و تقویت می کند و اینکه ریاضتها سبب صفای

نفس و قوت و قدرت آن است از همین جا سرچشمه می گیرد.

مبارزه با کبر و تعصب که موضوع اصلی این خطبه است از روشن ترین

مصادیق «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا» است و نیز زیارت خانه خدا در آن سرزمین

خشك و سوزان؛ با

1. بحار الانوار، جلد 67، صفحه 191.

[433]

برنامه هایی خاص بر نفس آدمی شاقّ و سنگین است؛ از تروك احرام گرفته تا
سعی صفا و مروه و طواف خانه خدا و وقوف در بیابان عرفات و مشعر و منا
و حلق رأس، مصداق روشن دیگری از آن است.

[434]

[435]

بخش يازدهم

قاله الله في عاجل البغي، و آجل وخامة الظلم، و سوء عاقبة الكبر، فإنها مصيدة

إبليس العظمى، و مكيدته الكبرى، التي تساور قلوب الرجال مساورة السموم

القاتلة، فما تُكدي أبدأ، و لا تُشوي أحداً، لا عالماً لعلمه، و لا مُقلاً في طمره. و

عن ذلك ما حرس الله عباده المؤمنين بالصلوات و الزكوات، و مجاهدة الصيام

في الأيام المقرّوات، تسكيناً لأطرافهم، و تخشيعاً لأبصارهم، و تدليلاً لنفوسهم،

و تخفيضاً لقلوبهم، و إذهاباً للخيلاء عنهم، و لِمَا فِي ذَلِكَ مِنْ تَعْفِيرِ عِتَاقِ الْوُجُوهِ

بِالْتُّرَابِ تَوَاضِعاً، وَ التِّصَاقِ كَرَائِمِ الْجَوَارِحِ بِالْأَرْضِ تَصَاغُراً، وَ لِحُوقِ الْبُطُونِ

بِالْمُتُونِ مِنَ الصِّيَامِ تَدْلُلاً؛ مَعَ مَا فِي الزَّكَاةِ مِنْ صَرْفِ ثَمَرَاتِ الْأَرْضِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ

إلى أهل المسكنة و الفقر.

أنظروا إلى ما في هذه الأفعال من قمع نواجح الفخر، و قدع طوالع الكبر.

ترجمه

خدا را خدا را ! از کیفر سریع سرکشی و سرانجام وخیم ظلم و ستم و سوء عاقبت تکبر بر حذر باشید، زیرا این امور دام بزرگ ابلیس و نیرنگ عظیم اوست که همچون زهرهای کشنده در قلوب مردان نفوذ می کند. هرگز از تأثیر فرو نمی ماند و کسی از هلاکتش جان سالم به در نمی برد، نه عالم به جهت علم و دانشش و نه فقیر به سبب لباس کهنه اش، و به همین جهت خداوند بندگان با ایمان خود را با نمازها و زکاتها و مجاهدتها به وسیله روزه های واجب (از بغی و ظلم و کبر) حراست فرموده، تا اعضا و جوارحشان آرام شود،

[436]

چشمانشان خاضع و نفوس آنان رام گردد، قلبهایشان خضوع پذیرد و تکبر را از آنان بزداید.

و به همین دلیل ساییدن پیشانیها که بهترین جای صورت است بر خاک، موجب تواضع و فروتنی است و گذاردن اعضای پر ارزش بدن بر زمین دلیل بر کوچکی و چسبیدن شکمها به پشت به هنگام روزه مایه تواضع است و نیز

پرداخت زکات موجب صرف ثمرات و درآمدهای زمین و غیر آن برای
نیازمندان و مستمندان می گردد (و همه این امور بندگان را از آفت کبر و
غرور باز می دارد و به تواضع و فرتنی دعوت می کند) به آثار این اعمال
بنگرید که چگونه شاخه های درخت تفاخر را درهم می شکنند و از جوانه زدن
کبر و خودپسندی (در دلها) جلوگیری می کند.

شرح و تفسیر

هیچ کس از کبر و غرور در امان نیست

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه باز به دنبال هدف اصلی مجموع خطبه;
یعنی نکوهش کبر و غرور و نشان دادن آثار سوء آن است؛ ولی این هدف را از
مسیر جالب دیگری دنبال می کند و به سراغ عبادت و واجبات و فرایض الهی
می رود و نشان می دهد که آنها چگونه برای زدودن آثار کبر و غرور،
مؤثراند.

ابتدا مقدّماتاً به طور کلی به عواقب سوء بغی و ظلم، هشدار می دهد و

می فرماید: «خدا را خدا را! از کیفر سریع سرکشی و سرانجام وخیم ظلم و ستم

و سوء عاقبت تکبر بر حذر باشید»؛ (فَاللّٰهُ اللّٰهُ فِي عَاجِلِ الْبَغْيِ، وَ اَجَلِ وَخَامَةِ

الظُّلْمِ، وَ سُوءِ عَاقِبَةِ الْكِبْرِ).

سپس به ذکر دلیل روشنی برای این هشدار پرداخته، می فرماید: «زیرا (این

امور سه گانه) دام بزرگ ابلیس و نیرنگ عظیم اوست که همچون زهرهای

کشنده در قلوب مردان نفوذ می کند. هرگز از تأثیر فرو نمی ماند و کسی از

هلاکتش جان سالم به در نمی برد، نه

[437]

عالم به جهت علم و دانشش و نه فقیر به سبب لباس کهنه اش»؛ (فَإِنَّهَا

مَصِيدَةٌ (1) إِبْلِيسَ الْعُظْمَى، وَ مَكِيدَتَهُ الْكُبْرَى، الَّتِي تُسَاوِرُ (2) قُلُوبَ الرِّجَالِ

مُسَاوِرَةَ السُّمُومِ الْقَاتِلَةِ، فَمَا تُكْذِبِي (3) أَبَدًا، وَ لَا تُشْوِي (4) أَحَدًا، لَا عَالِمًا لِعِلْمِهِ، وَ

لَا مُقِلًّا (5) فِي طَمْرِهِ (6)).

امور سه گانه ای که امام(علیه السلام) در آغاز این سخن به آن هشدار می دهد،

بعضی به معنای تجاوز از حد به معنای ستم کردن و تکبر و خود برتر بینی

است لازم و ملزوم یکدیگرند.

افراد متکبر تنها خودشان را می بینند و به همین جهت برای حقوق دیگران

ارزشی قائل نیستند و دست به ظلم و ستم می زنند و نیز بعضی به معنای

تجاوز از حد، به ظلم و ستم می انجامد و همه اینها سموم کشنده و دامهای

خطرناکی از دامهای شیطانند که جز اولیاء الله و افراد صلح با ایمان را از آن

گریزی نیست.

جمله «**فَمَا تُكْدِي أَبَدًا...**» اشاره به فراگیر بودن این هشدار است؛ مبدا دانشمندی

تصور کند که تنها با علم و دانشش می تواند از این دام شیطان رهایی یابد و یا

شخص فقیری با فقرش ممکن است از آسیب آن در امان بماند؛ هرکس — بدون

استثنا — آلوده بخی و ظلم و کبر گردد عاقبت شوم و تاریکی خواهد داشت.

آن گاه امام عبادت اسلامی را مطرح و روی بسیاری از آنها انگشت می گذارد و تأثیر مثبت آنها را در زدودن آثار کبر و غرور و زنده کردن روح تواضع و

فروتنی شرح می دهد و

1. «مصیده» (به سکون صاد و فتح یاء) و بعضی به کسر میم خوانده اند به

معنای آلت صید دام است.

2. «تساور» از «سور»، بر وزن «غور» به معنای پریدن بر چیزی و حمله

کردن است و در اینجا به معنای نفوذ سموم در دلها آمده است.

3. «تکدی» از ریشه «کدی» بر وزن «کسب» به معنای بخل ورزیدن و

محبوس ساختن و از اثر انداختن است.

4. «تشوی» از ریشه «شی» بر وزن «شر» گاه به معنای بریان کردن و پختن

و گاه به معنای دست و پا و اطراف بدن آمده و هنگامی که به باب افعال برود

به ضرباتی گفته می شود که به نقطه حساس وارد نگردد و خطا کند و به

اطراف وارد شود.

5. «مقلاً» «مقلّ» به معنای فقیر است و از ریشه «قلیل» گرفته شده است.

6. «طمر» به معنای لباس کهنه و مندرس است.

[438]

می فرماید: «و به همین جهت است که خداوند، بندگان با ایمان خود را با نمازها و زکاتها و مجاهدتها به وسیله روزه واجب (از بغی و ظلم و کبر) حراست فرموده، تا اعضا و جوارحشان آرام شود؛ چشمانشان خاضع، و نفوس آنان رام گردد؛ قلبهایشان خضوع پذیرد و تکبر را از آنان بزداید»؛ (وَ عَنِ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ (1) عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَوَاتِ وَالزَّكَّوَاتِ، وَ مُجَاهَدَةَ الصِّيَامِ فِي الْأَيَّامِ الْمَقْرُوضَاتِ، تَسْكِيناً لِأَطْرَافِهِمْ، (2) وَ تَخْشِيعاً لِأَبْصَارِهِمْ، وَ تَدْلِيلًا لِنُفُوسِهِمْ، وَ تَخْفِيزاً (3) لِقُلُوبِهِمْ، وَ إِذْهَاباً لِلْخِيَلِ (4) عَنْهُمْ).

اشاره به اینکه یکی از فلسفه های مهم این عبادات، در هم شکستن انگیزه های کبر و غرور است که سرچشمه تجاوز و ظلم می شود. ارکان و آداب نماز به طور کامل، انسان را به تواضع دعوت می کند. ایستادن همچون عبد خاضع در برابر خداوند و سپس رکوع و از همه مهم تر سجده از يك سو روح تواضع را

در انسان پرورش می دهد و از سوی دیگر او را از هرگونه گناه باز می دارد

(إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) (5).

همچنین زکات که در واقع اکرام و احترامی به نیازمندان و مستمندان است، کبر

و

1. «عَنْ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ» در ترکیب و تفسیر این جمله، شارحان اختلاف

کرده اند. ابن ابی الحدید می گوید «ما» در این جمله زایده و «ذَلِكَ» اشاره به

بغی و ظلم و کبر است، بنابراین مفهوم جمله چنین می شود: خداوند بندگانش را

از این امور سه گانه به وسیله نماز و روزه و زکات حفظ فرموده است و

بعضی دیگر مانند شارح خوئی گفته اند که «عن» در اینجا برای بیان علت

است و «ما» مصدریه است و معنای جمله این می شود که خداوند بدین سبب

بندگانش را با نماز و زکات و روزه از کبر و غرور و ظلم، حراست کرده

است.

2. «**اطراف**» این واژه در فارسی امروز به معنای جوانب است؛ ولی در لغت

عرب طرف، بر وزن «هدف» به معنای قطعه و پاره ای از هر چیز است و به

هنگامی اطراف بدن گفته می شود مراد دست و پا و انگشتان است.

3. «**تخفیز**» از «**خفض**» بر وزن «**لفظ**» به معنای سهولت و نرمش و پایین

آوردن گرفته شده است.

4. «**خیلاء**» به معنای تکبر و خودبینی است.

5. عنكبوت، آیه 45 .

[439]

غرور را از روح و جان ثروتمندان و متمکنان می زداید و نیز روزه که انسان

را با تشنگی و گرسنگی در صف فقرا و نیازمندان قرار می دهد، در هم شکننده

کبر و غرور است؛ هر چند فلسفه این عبادات به این منحصر نمی شود؛ ولی به

یقین یکی از فلسفه هایش همین است که امام(علیه السلام) در اینجا بدان اشاره

فرموده است.

در سایر روایات اسلامی نیز به این معنا اشاره شده است؛ مثلاً در حدیثی از

امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) می خوانیم: «**إِنَّ عِلَّةَ الصَّلَاةِ أَنَّهَا إِقْرَارٌ**

بِالرَّبُّوبِيَّةِ لِلَّهِ تَعَالَى وَ خَلْعُ الْأَنْدَادِ وَ قِيَامُ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ جَلَّ جَلَالُهُ بِالذَّلِّ وَ الْمَسْكَنَةِ

وَ الْخُضُوعِ...؛ فلسفه نماز اقرار به ربوبیت خداوند متعال و نفی هرگونه شرک

و قیام در برابر ذات پاک خداوند با تسلیم و تواضع و خضوع است». (1)

و نیز درباره فلسفه زکات از همان حضرت نقل شده است که می فرماید: «**وَ**

هُوَ مَوْعِظَةٌ لِأَهْلِ الْغِنَى وَ عِبْرَةٌ لَهُمْ لِيَسْتَدْلُوا عَلَى فُقَرَاءِ الْآخِرَةِ بِهِمْ؛ ادای زکات

پند و اندرز است برای اغنیا و درس عبرتی است برای آنها تا از این طریق

به فقر و نیازمندی خود در آخرت آشنا شوند». (2)

نیز از همان حضرت درباره فلسفه صوم چنین می خوانیم: «**عِلَّةُ الصَّوْمِ عِرْفَانُ**

مَسِّ الْجُوعِ وَ الْعَطَشِ لِيَكُونَ دَلِيلًا مُسْتَكِينًا...؛ فلسفه روزه این است که گرسنگی

و تشنگی را احساس کند تا متواضع و خاضع گردد...». (3)

آن گاه امام(علیه السلام) در ادامه این سخن به شرح آنچه در جمله های بالا به

صورت اجمال درباره فلسفه نماز و روزه و زکات بیان کرده بود، پرداخته

چنین می فرماید: «(خداوند نماز را واجب کرد) به این جهت که ساییدن پیشانیها

که بهترین جای صورت است بر خاک،

موجب تواضع و فروتنی است و گذاردن اعضای پر ارزش بدن بر زمین دلیل

بر کوچکی، و

1. وسائل الشیعة، جلد 3، صفحه 4، کتاب الصلاة، باب وجوب الصلاة، حدیث

.7

2. همان مدرک، جلد 6، صفحه 5، کتاب الزکاة، ابواب ما یجب فیہ و ما

تستجب، باب 1، حدیث 7.

3. من لا یحضره الفقیه، جلد 2، صفحه 73، حدیث 1767.

[440]

چسبیدن شکمها به پشت، به هنگام روزه، مایه تواضع است و نیز پرداخت

زکات، موجب صرف ثمرات زمین و غیر آن برای نیازمندان و مستمندان

می گردد (و همه این امور، بندگان را از آفت کبر و غرور باز می دارد و به

تواضع و فرتنی دعوت می کند)؛ (وَلِمَا فِي ذَلِكَ مِنْ تَعْفِيرٍ (1) عِتَاقٍ (2) الْوُجُوهِ

بِالْثَّرَابِ تَوَاضِعًا، وَالتَّصَاقِ كَرَامٍ (3) الْجَوَارِحِ بِالْأَرْضِ تَصَاغُرًا (4)، وَ لِحُوقِ

الْبُطُونِ بِالْمُتُونِ (5) مِنَ الصِّيَامِ تَدَلُّلًا؛ مَعَ مَا فِي الزَّكَاةِ مِنْ صَرْفِ ثَمَرَاتِ الْأَرْضِ

وَ غَيْرِ ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَ الْفَقْرِ).

به یقین آنچه در بالا آمد، بخشی از فلسفه های این عبادات مهم اسلامی است، زیرا عبادات، فلسفه های مهمی دارد که یکی از مهمترین آنها همان پرورش روح تواضع و فروتنی و مبارزه با کبر و غرور است. فلسفه نهی از فحشاء و منکر و معراج مؤمن بودن در نماز و نیز پرورش روح تقوا و اخلاص در سایه روزه و مبارزه با آفت اختلاف طبقاتی در زکات و غیر اینها، غیر قابل انکار است.

در سایر روایات اسلامی نیز اشارات روشنی به این امور دیده می شود. در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که خداوند به موسی بن عمران وحی کرد: آیا میدانی چرا من تو را از میان خلقم برای سخن گفتن با او برگزیدم؟ موسی عرض کرد: پروردگارا نمی دانم، فرمود: «يَا مُوسَى إِنِّي قَلَّبْتُ عِبَادِي

ظَهْرًا وَبَطْنًا فَلَمْ أَجِدْ أَحَدًا أَدَلَّ لِي نَفْسًا مِنْكَ يَا مُوسَى إِنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ وَضَعْتَ

خَدْيِكَ عَلَى الثَّرَابِ؛ ای موسی من تمام بندگانم را زیر و رو کردم احدی را مثل

تو متواضع در برابر خود ندیدم؛ ای موسی! هنگامی تو نماز

1. «تعفیر» به معنای به خاک مالیدن است از «عفر» به معنای خاک و غبار

است.

2. «عتاق» جمع «عتیق» شیء پر ارزش و گرانبهاست و به اشیای قدیمی پر

ارزش، عتیقه می گویند، و «عتاق الوجوه» اشاره به بخشهای پر ارزش صورت

یعنی پیشانی است.

3. «کرائم» جمع «کریمه» یعنی گرانقدر، با ارزش، شریف و بزرگوار.

4. «تصاغر» به معنای کوچکی کردن از ریشه «صغر» بر وزن «پسر» به

معنای کوچکی شده است.

5. «متون» جمع «متن» به معنای پشت و گاه به معنای اصل می آید و در اینجا

معنای اول مراد است.

می خوانی دو طرف صورت خود را بر خاک می نهی». (1)

در پایان این فقره در يك نتیجه گیری کلی می فرماید: «به آثار این اعمال (نماز و روزه و زکات و سجده) بیگرید که چگونه شاخه های درخت تفاخر را در هم می شکنند و از جوانه زدن کبر و خودپسندی (در دل ها) جلوگیری می کند»;

(انظُرُوا إِلَى مَا فِي هَذِهِ الْأَفْعَالِ مِنْ قَمْعٍ (2) نَوَاجِمٍ (3) الْفَخْرِ وَ قَدْعٍ (4) طَوَالِعِ

الْكِبْرِ).

قابل توجه است که بعضی از این عبادات همه روز تکرار می شود تا روزی

خالی از برنامه «کبرزدایی» بر انسان نگذرد.

نکته

فلسفه عبادات

بی شك، خداوند بزرگ از عبادت ما و فرشتگان بی نیاز است و اگر تمام
جهانیان، راه ایمان یا کفر را پیش گیرند چیزی بر جلال او افزوده یا از آن
کاسته نمی شود. (إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ). (5)

و نیز می فرماید: (وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ). (6)

هر کس هر چیز دارد از برکات ذات پاک پروردگار و رشحه ای از رشحات
وجود اوست بنابراین مخلوق کاری نمی تواند انجام دهد که بر عظمت خالق
ببفزاید و از اینجا به خوبی

1. من لا يحضره الفقيه، جلد 2، صفحه 363.

2. «قمع» به معنای غلبه کردن و ریشه کن نمودن است.

3. «نواجم» جمع «ناجمه» به معنای هر چیزی است که در ابتدا ظاهر

می شود. از «نجم» بر وزن «حجم» به معنای طلوع و ظهور گرفته شده است.

4. «قدح» به معنای باز داشتن است.

5. ابراهیم، آیه 8.

می تواند نتیجه گرفت که فلسفه و فایده احکام عموماً و عبادات خصوصاً به خود

انسانها باز می گردد.

عبادات، فلسفه مشترك و فلسفه خاص دارد؛ فلسفه مشترك عبادات، خضوع و

تواضع در پیشگاه خدا و شکستن بت کبر و غرور و سرکشی و طغیان است.

افزون بر این، عبادات انسان را به یاد خدا می اندازد و قلب و روح را زنده

نگاه می دارد و آثار غفلت و بی خبری را می زداید و بدین ترتیب عبادات

انسان را همیشه در مسیر عبودیت و بندگی حق نگاه می دارد.

اضافه بر این، هر يك از عبادات، فلسفه ویژه خود را نیز دارد؛ نماز نهی از

فحشا و منکر می کند و روزه مبارزه با هوای نفس را تقویت می نماید و زکات،

اختلاف طبقاتی را از بین می برد یا کاهش می دهد، حج باعث اتحاد صفوف

مسلمانان و قوت و قدرت اسلام می گردد و در روایات اسلامی که در باب

فلسفه احکام آمده به همه این امور اشاره شده است. (1)

1. به كلمات قصار نهج البلاغه، كلمه 252 مراجعه فرماييد.

[443]

بخش دوازدهم

وَ لَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لَشَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا عَنْ عِلَّةٍ
تَحْتَمِلُ تَمَوِيَةَ الْجُهَلَاءِ، أَوْ حُجَّةً تَلِيطُ يَعْقُولِ السُّفَهَاءِ غَيْرِكُمْ. فَإِنَّكُمْ تَتَعَصَّبُونَ لِأَمْرٍ
مَا يُعْرَفُ لَهُ سَبَبٌ وَلَا عِلَّةٌ. أَمَّا إِبْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلَى آدَمَ لِأَصْلِهِ، وَ طَعَنَ عَلَيْهِ فِي
خَلْقَتِهِ، فَقَالَ: أَنَا نَارِيٌّ وَأَنْتَ طِينِيٌّ.

وَ أَمَّا الْأَغْنِيَاءُ مِنْ مُتْرِقَةِ الْأَمَمِ، فَتَعَصَّبُوا لِإِثَارِ مَوَاقِعِ النَّعَمِ، فَقَالُوا: (نَحْنُ أَكْثَرُ

أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَدِّيْنَ).

ترجمه

من در رفتار و کردار مردم جهان نظر افکندم، هیچ کس را نیافتم که درباره چیزی تعصب به خرج دهد جز اینکه دلیل و هدفی برای خویش دارد یا می خواهد حقیقت را بر جاهلان مشتبه سازد یا با دلیلی در فکر و اندیشه سفیهان نفوذ کند، جز شما که درباره چیزی تعصب می‌ورزند که نه سببی دارد و نه هدفی.

ابلیس در برابر آدم به سبب اصل و ریشه خود تعصب و تکبر ورزید؛ آفرینش آدم را مورد طعن قرار داد و گفت: من از آتشم و تو از گل. و اما ثروتمندان عیاش و متکبر امتهای پیشین، تعصبشان به سبب نعمتهای گوناگون (و زر و زیورها) و فزونی نفراتشان بود؛ آنها می گفتند: ثروت و فرزندان ما از همه بیشتر است و هرگز کیفر (الهی) را نمی بینیم. (اما شما حتی این بهانه ها را هم برای تعصب کورکورانه خود ندارید).

شرح و تفسیر

تعصب بی دلیل

امام(علیه السلام) در این فقره برای مبارزه با کبر و غرور و تعصبات جاهلی به بیان نکته دیگری می پردازد که حاصلش این است که افراد متعصب برای خود دلایلی دارند، هر چند ضعیف و نادرست؛ اما تعصبهای زشت شما که سبب نزاع و خونریزی می شود هیچ دلیلی ندارد و این نشان می دهد که تعصب شما از آنها زشت تر و بدتر است.

می فرماید: «من در رفتار و کردار مردم جهان نظر افکندم هیچ کس را نیافتم که درباره چیزی تعصب و تکبر به خرج دهد جز اینکه (ظاهراً) دلیل و هدفی برای خویش دارد یا می خواهد حقیقت را بر جاهلان مشتبه سازد یا با دلیلی در فکر و اندیشه سفیهان نفوذ کند جز شما که درباره چیزی تعصب می ورزید که نه سببی دارد و نه هدفی»؛ (و لَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ

لِشَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا عَنْ عِلَّةٍ تَحْتَمِلُ تَمْوِيَهُ (1) الْجُهَلَاءِ، أَوْ حُجَّةٍ تَلِيطُ (2) يَعْفُولُ

السُّفَهَاءِ غَيْرِكُمْ. فَإِنَّكُمْ تَتَّعَصِبُونَ لِأَمْرٍ مَا يُعْرَفُ لَهُ سَبَبٌ وَلَا عِلَّةٌ).

اشاره به اینکه هر چه تاریخ گذشتگان و اقوام امروز را مطالعه می‌کنم به این

نتیجه می‌رسم که آنها بهانه‌ای برای تعصب خود داشتند یا پوشاندن حقیقت بر

جاهلان و یا نفوذ در افکار سفیهان و ساده لوحان و در نتیجه رسیدن به يك

سلسله منافع مادی؛ ولی تعصبات شما اثر و فایده و هیچ دلیل مقبول و یا نیمه

مقبولی ندارد، جز سخنانی ناروا و سپس دیوانهوار به جان هم افتادن و احياناً

خون ریختن. تفاوت جاهلان و سفیهان در

1. «تمويه» یعنی مشتبه ساختن و در اصل به معنای دادن آب طلا به روی مس

برای فریب جاهلان بوده است.

2. «تليط» از ریشه «لوط» بر وزن «موت» به معنای چسبیدن چیزی به چیزی

است و هنگامی که مطلبی مورد علاقه قلبی کسی باشد که گویی به آن چسبیده و

از آن جدا نمی شود جمله «لاط بقَلْبِي» را به کار می برند. این واژه هم به صورت اجوف واوی و هم به صورت اجوف یایی به کار می رود.

[445]

این است که جاهلان هیچ آگاهی ندارند؛ ولی سفیهان نیمه آگاهند و هر دو گروه با دلایل دروغین ممکن است. در مسیر منافع متعصبان و مستکبران گام بردارند.

بدیهی است منظور امام این نیست که تعصب شما معلول بدون علت است، زیرا هر چیزی در جهان از نظر فلسفی علتی دارد، بلکه منظور این است که متعصبان پیشین بهانه های ظاهر فریبی داشتند شما آن را هم ندارید چنان که تعصب مخاطبان حضرت از پایین بودن فرهنگ و خیالات واهی جاهلی سرچشمه می گرفت که حتی در قالب يك بهانه قابل طرح، نمی گنجید.

آن گاه امام(علیه السلام) به دو نمونه از تعصبهایی که ظاهراً با دلایلی — هر چند نادرست — همراه بوده اشاره می فرماید: یکی تعصب و استکبار ابلیس و

دیگری تعصب ثروتمندان مستکبر پیشین.

می فرماید: «اما ابلیس در برابر آدم به سبب اصل و ریشه خود تعصب و تکبر

ورزید، آفرینش آدم را مورد طعن قرار داد و گفت: من از آتشم و تو از گل»;

(أَمَّا إِبْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلَى آدَمَ لِأَصْلِهِ، وَ طَعَنَ عَلَيْهِ فِي خَلْقِهِ، فَقَالَ: أَنَا نَارِيٌّ وَ

أَنْتَ طِينِيٌّ).

ابلیس به یقین از آتش آفریده شده بود، زیرا او از جن بود و آفرینش طایفه جن

از آتش بود و آدم نیز از خاک و گل و در ظاهر آتش دارای نور و روشنایی

است، در حالی که گل تیره و تاریک است و این می تواند بهانه ای برای خود

برتربینی ابلیس باشد، در حالی که او آتش سوزنده است و خاک احیاکننده.

افزون بر این، فضیلت آدم در روح الهی او بود و لذا خداوند می فرماید: (فَإِذَا

سَوَّيْنَاهُ وَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ) (1) ولی ابلیس در اثر خودخواهی

و تعصب نمی خواست این حقیقت را دریابد.

آن گاه به گروه دوم پرداخته می فرماید: «اما خود ثروتمندان عیاش و متکبر

امتهای پیشین، تعصبشان به سبب نعمتهای گوناگون (و زر و زیورها) و فزونی

نفراتشان بود؛ آنها

1. حجر، آیه 29.

[446]

می گفتند: ثروت و فرزندان ما از همه بیشتر است و هرگز کیفر نمی بینیم (اما

شما حتی این بهانه ها را هم برای تعصب خود ندارید)؛ (وَأَمَّا الْأَغْنِيَاءُ مِنَ

مُثْرِقَةٍ (1) الْأَمَمِ، فَتَعَصَّبُوا لِأَثَارِ مَوَاقِعِ (2) النَّعَمِ، فَقَالُوا: نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا

وَمَا نَحْنُ بِمُعَدَّيْنِ) (3)).

اشاره به اینکه آنها نعمتهای پروردگار را در جنبه های مادی که شامل نیروی

انسانی و اموال سرشار می شد وسیله برتری جویی و تعصب قرار دادند و از

پذیرش دعوت انبیا سرباز زدند و سرانجام به کیفر الهی گرفتار شدند؛ ولی

تعصب مخاطبان آن حضرت که به بهانه های واهی و کودکانه به نزاع و

درگیری می پرداختند، نه مثل تعصب شیطان و نه مثل تعصب مترفان و

مستکبران پیشین، بلکه بر محور مسائلی دور می زد که حتی ارزش بهانه جویی

را هم نداشت و این بدترین نوع تعصب است.

1. «مترفه» و «مترف» به طوری که در لسان العرب آمده از ریشه «ترف» بر

وزن «هدف» به معنای تنعم گرفته شده و معمولاً به کسی می گویند که فزونی

نعمت او را مست و مغرور کرده و به طغیان واداشته است.

2. «متواضع» جمع «موقع» به معنای محلّ است و مواقع النعم اشاره به

نعمتهایی است که مورد بهره برداری قرار می گیرد و منظور از آثار لدّاتی

است که از آن برای صاحبان نعمت فراهم می شود.

3. سبأ، آیه 35 .

[447]

بخش سیزدهم

فَإِنْ كَانَ لَأَبْدًا مِنَ الْعَصِيَّةِ فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ، وَ مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ، وَ
مَحَاسِنِ الْأُمُورِ، الَّتِي تَقَاضَلَتْ فِيهَا الْمُجْدَاءُ وَ النَّجْدَاءُ مِنْ بَيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَ
يَعَاسِيِبِ الْقَبَائِلِ؛ بِالْأَخْلَاقِ الرَّغِيْبَةِ، وَ الْأَحْلَامِ الْعَظِيْمَةِ، وَ الْأَخْطَارِ الْجَلِيْلَةِ، وَ الْآثَارِ
الْمَحْمُودَةِ. فَتَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْحِفْظِ لِلْجَوَارِ، وَ الْوَقَاءِ بِالذِّمَامِ، وَ الطَّاعَةِ
لِلْبِرِّ، وَ الْمَعْصِيَةِ لِلْكَبْرِ، وَ الْأَخْذِ بِالْفَضْلِ، وَ الْكَفِّ عَنِ الْبَغْيِ، وَ الْإِعْطَامِ لِلْقَتْلِ، وَ
الْإِنْصَافِ لِلخَلْقِ، وَ الْكُظْمِ لِلْعَيْظِ، وَ اجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ.

ترجمه

اگر قرار است تعصبی انجام گیرد، باید تعصب شما برای اخلاق پسندیده،
کارهای نیک و امور خوب و شایسته باشد. همان افعال و اموری که مردان
بزرگوار و شجاع از خاندانهای با ارزش عرب و سران با شخصیت قبایل در
آنها بر یکدیگر پیشی می جستند (یعنی) در صفات پسندیده و اندیشه های والا و
مقامهای بلند و آثار ستوده (آری! اگر می خواهید تعصبی داشته باشید) درباره
خصلتهای مطلوب، تعصب به خرج دهید؛ از جمله حفظ حقوق همسایگان، وفای

به عهد و پیمان، انجام کارهای نیک، مخالفت با تکبر، اقدام به جود و بخشش،
خودداری از ستم، بزرگ شمردن قتل نفس (و پرهیز شدید از آن)، انصاف
درباره مردم، فرو خوردن خشم و اجتناب از فساد در زمین.

[448]

شرح و تفسیر

جای تعصب اینجاست!

تعصّب — چنان که قبلاً نیز اشاره شد — به معنای پای بندی و وابستگی شدید به
چیزی است که به دو شکل ظهور می کند؛ در شکل منفی که همان وابستگیهای
شدید دور از منطق و بی قید و شرط به مسائل کم ارزش و گاه بی ارزش و
موهوم است که سرچشمه بسیاری از نزاعهای خونین و کشمکشهای پر دردر
است.

در شکل مثبت؛ یعنی ایستادگی و پایداری بر اموری که ارزشهای والای انسانی و اخلاقی و اجتماعی را تشکیل می دهد و این نوع تعصّب نه تنها عیب نیست، بلکه یکی از نقاط قوّت و مثبت است؛ مانند کسی که برای حفظ دین و ایمان و یا حفظ کشور و ناموس و آبرویش پافشاری به خرج می دهد.

به همین جهت امام(علیه السلام) برای اینکه مخاطبان متعصّب خود را از تعصّبهای منفی و زشت نجات دهد پیشنهاد تعصّبهای مثبت به آنها می کند تا خلاء عاطفی آنها را بر طرف سازد و نیروهای درونی آنان را به سوی يك برنامه مثبت سوق دهد و این کاری است که همه رهبران آگاه در اجتماعات برای اصلاح مفاسد اجتماعی باید انجام دهند؛ به جای آنکه در مقابل امواج سهمگین انگیزه های منفی بایستند، شکل آنها را تغییر دهند و به سوی کانالهای مثبت سوق دهند و لذا می فرماید:

«اگر قرار است تعصّبی صورت گیرد باید تعصّب شما برای اخلاق پسندیده، کارهای نیک و امور خوب و شایسته باشد، همان افعال و اموری که مردان بزرگوار و شجاع از خاندان عرب و سران با شخصیت قبایل در آنها بر یکدیگر

پیشی می جستند»؛ (فَإِنْ كَانَ لِأَبَدٍ مِنَ الْعَصِيَّةِ فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ، وَ

مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ، وَ مَحَاسِنِ الْأُمُورِ، الَّتِي تَفَاضَلَتْ فِيهَا الْمُجْدَاءُ (1) وَ النَّجْدَاءُ (2) مِنْ

بُيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَ

1. «مجداء» جمع «مجید» به معنای عزیز و بزرگوار و والا مقام است. ر

ط 2. «نجداء» جمع «نجید» به معنای شجاع از «نجد» به معنای زمین مرتفع

گرفته شده است.

[449]

يَعَاسِيْبِ (1) الْقَبَائِلِ).

اشاره به اینکه سرمشق شما در این امور نباید جاهلان بی منطق باشد، بلکه به

افراد با شخصیت و عاقل و هوشیار اقتدا کنید همانها که در کسب فضایل و

مکارم اخلاق از یکدیگر پیشی می گرفتند و نیروهای خود را در این میدان

مسابقه انسانی به کار می بردند.

سپس در چند جمله کوتاه به شرح آن پرداخته می فرماید: «(یعنی) در صفات

پسندیده و اندیشه های والا و مقامهای بلند و آثار ستوده (در کسب این امور

تعصب به خرج دهید)»؛ **(بِالْأَخْلَاقِ الرَّغِيبَةِ، وَالْأَحْلَامِ الْعَظِيمَةِ، وَ الْأَخْطَارِ**

الْجَلِيلَةِ، وَ الْأَثَارِ الْمَحْمُودَةِ).

این امور چهارگانه که در کلام حضرت آمده است در واقع ابعاد شخصیت انسان

را بیان می کند، اخلاق شایسته، فکر بلند، مقام والا، و آثار نیک. (مانند آثار

علمی و خدمات اجتماعی). کسی که این امور را در خود جمع کند به یقین

انسان شایسته و پر ارزشی است که می تواند الگو برای دیگران باشد.

آن گاه در ادامه این سخن امام (علیه السلام) انگشت روی جزئیات مسائل اخلاقی

گذاشته، به ده نمونه از مکارم اخلاق و صفات بارز انسانی اشاره کرده و

همگان را به آن دعوت می کند، می فرماید: «(اگر می خواهید تعصبی داشته

باشید) درباره خصلت های مطلوب تعصب به خرج دهید؛ از جمله حفظ حقوق

همسایگان، وفای به عهد و پیمان، انجام کار نیک، مخالفت با تکبر، اقدام به جود

و بخشش، خودداری از ستم، بزرگ شمردن قتل نفس (و پرهیز شدید از آن)،

انصاف درباره مردم، فرو خوردن خشم و اجتناب از فساد در زمین»؛ (فَتَعَصَّبُوا

لِخِلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْحِفْظِ لِلْجَوَارِ، وَ الْوَفَاءِ بِالذَّمَامِ، (2) وَالطَّاعَةِ لِلْبِرِّ، وَ

1. «يعاسيب» جمع «يعسوب» در اصل به معنای ملکه زنبورهاست. سپس به

رؤسا و افراد با شخصیت اطلاق شده است.

2. «ذمام» به معنای عهد و پیمان و حق و حرمت است.

[450]

الْمَعْصِيَةِ لِلْكَبِيرِ، وَ الْاِخْذِ بِالْفَضْلِ، وَ الْكَفِّ عَنِ الْبَغْيِ، وَ الْاِعْظَامِ لِلْقَتْلِ، وَ

الْاِنْصَافِ لِلْخَلْقِ، وَ الْكُظْمِ لِلْغَيْظِ، وَ اجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِي الْاَرْضِ).

بی شك انسانی که جامع این صفات دهگانه باشد، انسان شایسته و پرارزشی

است و جامعه ای که این اصول در آن حکمفرما گردد، جامعه ای است از هر

نظر سالم و سعادتمند و پیشرو.

شایان ذکر است صفات مزبور بر دوگونه است: بعضی اشاره به پرهیز مفسد فردی و جمعی می کند؛ مانند «اعظام قتل» و «مخالف با تکبر» و «اجتناب از فساد در زمین» بخشی دیگر به کارهای مفید و سازنده، ناظر است مانند «حفظ حقوق»، «وفای به عهد»، «انجام نیکیها» و «جود و بخشش».

«حفظ جوار» به معنای رعایت حقوق همسایگان، در اسلام مورد تأکید قرار گرفته است. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «حَسَنُ الْجَوَارِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ وَيَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ؛ نیکی به همسایگان سبب آبادی و فزونی در عمر است». (1) «حسن جوار» تنها به این نیست که انسان تولید مزاحمتی برای همسایگان نکند بلکه در مشکلات به یاری آنها بشتابد و اگر احیاناً مزاحمتی از سوی آنها شد با رفق و مدارا برخورد کند و به یقین اگر این دستور اسلامی را همه رعایت کنند موجی از محبت و دوستی در سرتاسر شهرها و آبادیها پیدا می شود.

«وفاء به ذمام» اشاره به وفای به عهد و پیمان است که در اسلام اهمیت فوق العاده ای دارد و انصاف درباره خلق، اشاره به این است که حقوق خود و

دیگران را به يك چشم نگاه کند؛ آنچه برای خود می خواهد برای دیگران نیز
بخواهد و آنچه برای خود نمی خواهد برای دیگران نیز نپسندد.

1. الکافی، جلد 2، صفحه 667، حدیث 8.

[451]

نکته

تعصبات منفی و مثبت

در وجود انسان انگیزه های گوناگون و پیچیده ای است که اگر بر اثر جهل و نادانی به کانالهای نامطلوبی سوق داده شود نتایج آن بسیار منفی و گاه مرگبار است. در این گونه موارد رهبران جامعه نباید به فکر نابود کردن انگیزه ها باشند، بلکه باید آنها را به مسیرهای مفید و سازنده هدایت کنند و به تعبیر دیگر با انتخاب جایگزینهای مثبت نه تنها با انگیزه ها مقابله نکنند، بلکه از آن بهره بگیرند.

يك سيلاب عظيم اگر مهار نشود سبب ویرانی و نابودی جان و اموال مردم

است؛ ولی اگر سدّی قوی در برابر آن بکشند و مهارش کنند و آب از

دریچه های معینی بیرون آید، سبب عمران و آبادی است؛ مقادیر عظیمی برق

تولید می کند، کارخانه های بزرگی را به راه می اندازد، آب را برای تمام مدت

سال ذخیره می کند و کشاورزی را رونق می بخشد.

در تعبیرات اسلامی، این مطلب به خوبی نمایان است؛ مثلاً در خطبه نکاح

می خوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحَلَّ النِّكَاحَ وَ حَرَّمَ الزَّانَا وَ السَّفَاحَ» اشاره به اینکه

خداوند هرگز دستور به سرکوبی غریزه جنسی نمی دهد، بلکه مسیر صحیح

نکاح را تعیین فرموده تا به اعمال منافی عفت کشیده نشوند. حضرت لوط پیامبر

هنگامی که قوم خود را از اعمال منافی عفت نهی می کند به آنها پیشنهاد ازدواج

با دخترانش را می دهد و می فرماید: (هُؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ). (1)

در سوره نور در کنار حدّ زنا: (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً

جَلْدَةً) (2) به همکاری عمومی جامعه برای ازدواج سالم جوانان دستور می دهد و

می فرماید: (وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا

فُقَرَاءَ يُعْنِهِمُ اللَّهُ

1. هود، آیه 78.

2. نور، آیه 2.

[452]

مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ). (1)

در بعضی از روایات اسلامی آمده است: «شَوْمُ الْمَرْأَةِ كَثْرَةُ مَهْرِهَا...» (2) و در

بعضی دیگر آمده: «شَوْمُهَا شِدَّةُ مَوْتِهَا» (3) یعنی بد قدمی زن در سنگینی

مهریه و زیادی هزینه های زندگی است.

در میان مردم چیزی به نام خوش قدمی و بد قدمی وجود دارد که به شکل

خرافی بسیار زیانبار است؛ ولی اسلام به آن يك لباس منطقی پوشانده، بی آنکه

اصل آن را نابود کند.

در مورد تعصّب نیز مطلب از همین قرار است؛ انگیزه هایی در درون انسان است که او را به سوی تعصّب می کشاند و هرگاه رها شود، به جنبه های منفی که مایه کبر غرور و گاه نزاعهای خونین است، کشیده می شود؛ ولی امام(علیه السلام) سعی می کند آن را به سوی می کند آن را به سوی جنبه های مثبت هدایت کند، می فرماید: اگر بناست که افراد، قبائل و اقوام تعصّبی به خرج دهند، چه بهتر که این تعصّب در مکارم الاخلاق و محاسن افعال حمایت از مظلومان، مبارزه با ظالمان و نیکی درباره همگان صورت گیرد.

1. نور، آیه 32.

2. وسائل الشیعة، ابواب المهور، باب 5، حدیث 11 و 10.

3. همان.

بخش چهاردهم

وَ احْذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأَمَمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ، وَ دَمِيمِ الْأَعْمَالِ.

فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ، وَ احْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ.

فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالِيهِمْ، فَالزَّمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتْ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنَهُمْ، وَ زَاوَتْ

الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنْهُمْ، وَ مَدَّتِ الْعَافِيَةُ بِهِ عَلَيْهِمْ، وَ انْقَادَتْ النُّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ، وَ وَصَلَتْ

الْكَرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلُهُمْ مِنَ الْاجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ، وَ اللُّزُومِ لِلْإِلْفَةِ، وَ النَّحَاضِ عَلَيْهَا، وَ

النُّوَاصِي بِهَا، وَ اجْتَنَبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فِقْرَتَهُمْ، وَ أَوْهَنَ مَنَّتَهُمْ؛ مِنْ تَضَاعُنِ الْقُلُوبِ،

وَ تَشَاخُنِ الصُّدُورِ، وَ تَدَابُرِ النُّفُوسِ، وَ تَخَاذُلِ الْأَيْدِي.

ترجمه

از کيفرهایي که بر اثر سوء افعال و اعمال ناپسند بر امتهای پيشين وارد شد،

برحذر باشيد، حالات آنها را در خوبی و بدی به یاد آرید و بترسيد از اينکه شما

هم مانند آنان شوید، هرگاه به تفاوت دو حال آنها (پیروزی و شکست) می اندیشید به سراغ اموری بروید که موجب عزّت و اقتدار آنان شد؛ دشمنان را از آنها دور کرد؛ عافیت و سلامت را بر آنان گسترش داد؛ نعمتها مطیعشان شد و کرامت و شخصیت، رشته خود را به آنان پیوست. عامل این خوشبختی پرهیز از تفرقه، تأکید بر الفت و اتحاد، تشویق یکدیگر به آن و سفارش نمودن به انجام آن بود. از هر کاری که ستون فقرات آنها را در هم شکست و قدرتشان را سست کرد اجتناب کنید: از کینه های درونی، بدخواهی، پشت به هم کردن و دست از یاری هم برداشتن پرهیزید.

[454]

شرح و تفسیر

از سرگذشت پیشینیان عبرت بگیرید

امام(علیه السلام) در این بخش و چند بخش آینده، مخاطبان خود را به مطالعه در احوال پیشینیان دعوت می کند عوامل ضعف و قدرت آنها را بر می شمرد و اسباب پیروزی و شکست را در جای جای زندگی آنان به مخاطبان خود نشان

می دهد، تا از تجارب آنان بهره گیرند و در پرتو هدایت‌های تاریخ، راه صحیح زندگی را پیدا کنند. این نوع آموزش (آموزش از طریق مطالعه تاریخ پیشینیان) چیزی است که قرآن مجید در اکثر سوره‌ها بر آن تأکید می‌کند و بسیار مؤثر و تکان دهنده است.

می فرماید: «کیفرهایی که بر اثر سوء افعال و اعمال ناپسند بر امت‌های پیشین وارد شد برحذر باشید، حالات آنها را در خوبی و بدی به یاد آرید و بترسید از اینکه شما مانند آنان بدان باشید»؛ (وَ احْذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ، وَ دَمِيمِ الْأَعْمَالِ. فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ أَحْوَالَهُمْ، وَ احْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ).

در این جمله امام (علیه السلام) به سرنوشت اقوامی، همچون قوم عاد، ثمود و قوم نوح و قوم لوط و سرنوشت فرعون‌ها و نمرودها عذاب‌هایی که بر اثر اعمال زشتشان بر سر آنها فرو آمد اشاره می‌کند و همه را از مبتلا شدن به چنان سرنوشتی برحذر می‌دارد.

تعبیر به «سوء الافعال و ذمیم الاعمال» ممکن است تأکید بر روی يك معنا باشد و آن کارهای زشت و ناپسند است. این احتمال نیز وجود دارد که «سوء افعال» اشاره به اعمال گناه آلوده باشد و «ذمیم اعمال» ناظر به کارهای ناپسند، هر چند به مرحله گناه نیز گناه نیز نرسد؛ مانند غفلت از جان محرومان و ترك انصاف وجود و بخشش و ایثار که مورد نکوهش عقل و خرد است.

آن گاه بعد از بیان این اجمال به تفصیل می پردازد، همان روشی که قرآن مجید، کراراً از آن برای بیان مسائل مهم استفاده می کند، می فرماید: «هرگاه به

تفاوت دو حال آنها

[455]

(پیروزی و شکست) بیندیشید به سراغ اموری بروید که موجب عزت و اقتدار آنان شد؛ دشمنان را از آنها دور کرد؛ عافیت و سلامت را برای آنان گسترش داد؛ نعمتها مطیعشان شد و کرامت و شخصیت، رشته خود را به آنان پیوست؛

(فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالِيهِمْ، فَالزَّمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتِ الْعِزَّةُ بِهِ شَأْنَهُمْ، وَ زَا حَتِ

الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنْهُمْ، وَ مَدَّتِ الْعَافِيَةُ بِهِ عَلَيْهِمْ، وَ انْقَادَتِ النُّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ، وَ وَصَلَتْ

الْكَرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلُهُمْ).

سپس امام، عواملی را که باعث فراهم شدن این امور پنجگانه (عزت، شکست

دشمن، عافیت، نعمت و کرامت) شد به این صورت بیان می فرماید: «(این

امور عبارتند از) پرهیز از تفرقه و پراکندگی، تأکید بر الفت و اتحاد، تشویق

یکدیگر به آن و سفارش نمودن به انجام آن است»؛ (مِنَ الْأَجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ، وَ

اللزوم للافقة، وَ النَّحَاضِ عَلَيْهَا، وَ التَّوَاصِي بِهَا).

این عوامل چهارگانه گرچه همه به مسئله اتحاد و وحدت باز می گردد؛ ولی هر

یک از تعبیرات ناظر به نکته ای است؛ اجتناب از فرقه ناظر به نفی عوامل

تفرقه است و لزوم الفت، ناظر به اثبات عوامل وحدت است. «تحاض» اشاره به

تشویق است (احتمالاً تشویقهای عملی) و «تواصی» اشاره به سفارش کردن از

طریق بیان است. و همه اینها در مسیر اتحاد صفوف و یکدلی است.

سپس امام(علیه السلام) به جنبه منفی این مسئله؛ یعنی تفرقه و عوامل آن

می پردازد و با تعبیری پر معنا به آنها هشدار می دهد که از عوامل اختلاف به

شدت بپرهیزند، می فرماید: «از هر کاری که ستون فقرات آنها را در هم

شکست و قدرتشان را سست کرد اجتناب کنید»؛ (وَ اجْتَنِبُوا كُلَّ اَمْرٍ كَسَرَ

فَقْرَتَهُمْ (1)، وَ اَوْهَنَ مِنْتَهُمْ (2)).

1. «فقره» به معنای مهره پشت است که جمع آن «فقرات» است و به منزله

ستونی است که پشت انسان را نگه می دارد و به او اجازه خم و راست شدن

می دهد.

2. «مئه» به معنای قوت است و «مئت» بر وزن «عزت» به معنای نعمت

بزرگ است که موجب قدرت و قوت می شود و به گفته راغب در مفردات در

اصل از «من» که واحد وزن است گرفته شده است.

[456]

در ادامه این سخن بعد از ذکر این اصل کلی، انگشت بر عوامل خاص آن

می گذارد و می فرماید: «(عوامل اختلاف آنها) از کینه های درونی، بدخواهی،

پشت به هم کردن و دست از یاری هم برداشتن بود»؛ (مِنْ تَضَاعُنِ الْقُلُوبِ، وَ

تَشَاخُنِ الصُّدُورِ، وَ تَدَابُرِ النُّفُوسِ، وَ تَخَاذُلِ الْاَيْدِي).

این چهار عامل، عوامل اصلی اختلافند که بعضی جنبه باطنی دارد؛ مانند

کینه‌هایی که در سینه‌ها پنهان است و حسادت و بخل، و بعضی جنبه ظاهری

دارد؛ مانند پشت به یکدیگر کردن و در برابر حوادث برادران و دوستان و

مؤمنان را تنها گذاشتن. آری! این امور در هر قوم و ملتی پیدا شود پشتشان را

می‌شکند و قدرتشان را می‌گیرد.

[457]

بخش پانزدهم

وَ تَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ، كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمْحِيصِ وَ
الْبَلَاءِ. أَلَمْ يَكُونُوا أَنْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً، وَ أَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً، وَ أَضْيَقَ أَهْلَ الدُّنْيَا
حَالًا. اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعِئَةَ عَيْدًا فَسَامُوهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ، وَ جَرَّ عَوْهُمْ الْمُرَارَ، فَلَمْ تَبْرَحِ
الْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَكَةِ وَ قَهْرِ الْغَلْبَةِ، لَا يَجِدُونَ حِيلَةَ فِي امْتِنَاعِ، وَ لَا سَبِيلًا إِلَى
دِفَاعِ. حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ جِدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْإِدَى فِي مَحَبَّتِهِ، وَ
الْإِحْتِمَالَ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ، جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَائِقِ الْبَلَاءِ فَرَجًا، فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ
الذُّلِّ، وَ الْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ، فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّامًا، وَ أَيْمَّةً أَعْلَامًا، وَ قَدْ بَلَغَتْ
الْكَرَامَةُ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ مَا لَمْ تَذْهَبِ الْأَمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ.

ترجمه

در احوال مؤمنان پیشین بیندیشید که در حال آزمایش و امتحان چگونه بودند؟ آیا
آنها بیش از همه مردم بار مشکلات را بر دوش نکشیدند و بیش از همه بندگان
(خدا) در شدت و زحمت نبودند و از همه جهانیان در تنگنای سخت تری قرار
نداشتند؟ فرعونها آنان را برده خویش ساختند و پیوسته آنها را در بدترین

شکنجه ها قرار دادند و تلخیهای روزگار را جرعه جرعه به آنها نوشاندند و همچنان این وضع با ذلت و هلاکت به سبب قهر و غلبه ظالمان ادامه یافت.

نه چاره ای داشتند که از آن وضع سرباز زنند و نه راهی برای دفاع از خود می یافتند، تا زمانی که خداوند سبحان جدیت آنها را در صبر و استقامت در

برابر نامالیقات در مسیر

[458]

محببتش و تحمل ناراحتیها را به جهت خوف و خشیتش در آنها مشاهده کرد. در این هنگام گشایشی از تنگناهای بلا برای آنان فراهم ساخت؛ ذلت را به عزت، و ترس و ناامنی را به امنیت مبدل کرد و آنها زمامداران فرمانروا و پیشوایان برجسته شدند و آن قدر لطف و کرامت الهی شامل حالشان شد که هیچ کس فکر آن را هم دربارہ آنان نمی کرد.

شرح و تفسیر

عوامل پیروزی مؤمنان پیشین

با توجه به اینکه موضوع اصلی این خطبه مبارزه با کبر و غرور و تعصبهای منفی است و در فصل سابق امام(علیه السلام) توجه مخاطبان خود را به احوال امتهای پیشین و پیروزیهای آنها در سایه اتحاد و اتفاق بیان نمود، در این فصل بار دیگر مخاطبان را به مطالعه احوال پیشینیان و امتحانات سخت و سنگین آنان جلب می کند و نشان می دهد چگونه در برابر امتحانات الهی بر دشمن پیروز شدند و عزت و عظمت و امنیّت را خداوند به آنها بازگرداند و می فرماید : «در احوال مؤمنان پیشین بیندیشید که در حال آزمایش و امتحان چگونه بودند؟»؛ (و تَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ، كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمْحِصِ وَالْبَلَاءِ).

در ادامه این بحث، به شرح امتحانات سخت آنها پرداخته، می فرماید: «آیا آنها بیش از همه مردم بار مشکلات را بر دوش نکشیدند و بیش از همه بندگان (خدا) در شدت و زحمت نبودند و از همه جهانیان در تنگنای سخت تری قرار

نداشتند؟»؛ (أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً (1)، وَ أَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً، وَ أَضْيَقَ أَهْلَ

الدُّنْيَا حَالًا).

سپس به شرح بیشتری در این زمینه پرداخته و انگشت بر مشکلات سخت

زندگی آنها گذارده، می افزاید : «فرعونها آنان را برده خویش ساختند و پیوسته

ایشان را در

1. «اعباء» جمع «عبأ» بر وزن «فکر» به معنای بار سنگین است.

[459]

بدترین شکنجه ها قرار دادند، تلخیهای روزگار را جرعه جرعه به آنها نوشاندند

و همچنان این وضع با ذلت و هلاکت به سبب سلطه و قهر ظالمان ادامه یافت؛

نه چاره ای داشتند که از آن وضع سرباز زنند و نه راهی برای دفاع از خود

می یافتند!»؛ (اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعِئُهُ عَيْدًا فَسَامُوهُمْ (1) سُوءَ الْعَذَابِ، وَجَرَ عَوْهُمْ

المُرَارَ (2)، فَلَمْ تَبْرَحِ الْحَالُ بِهِمْ فِي ذُلِّ الْهَلَكَةِ وَ قَهْرِ الْغَلْبَةِ، لَا يَجِدُونَ حِيلَةَ فِي

امْتِنَاعٍ، وَ لَا سَبِيلًا إِلَى دِفَاعٍ).

گرچه مشکلات زندگی اقوام پیشین و امتحانات سخت و سنگین آنها محدود به زمان فراعنه نبود؛ ولی از آنجا که در قرآن مجید بارها به مشکلات عظیم بنی اسرائیل در زمان فرعون اشاره شده و همه مسلمانان با آنها آشنا هستند، امام(علیه السلام) مخصوصاً به زندگی آنها اشاره می کند که از يك سو همه آنان را به صورت بردگان درآورده بودند و سخت ترین کارها را از آنها می کشیدند و کمترین امکانات را در اختیارشان می نهادند و در صورت احساس خطر مردانشان را می کشتند و زنان را برای خدمتکاری و کنیزی زنده نگاه می داشتند. سالیان دراز بر آنها گذشت و هیچ راهی برای نجات نیافتند ولی سرانجام لطف خداوند شامل حال آنها شد و به طرز معجزه آسایی بر دشمنان پیروز شدند. و فراعنه و اعوان آنها را به دیار عدم فرستاد، همان طور که در ادامه سخن می فرماید: «(این صف همچنان ادامه یافت) تا زمانی که خداوند سبحان جدیت آنها را در صبر و استقامت در برابر ناملایمات در مسیر محبتش و تحمل ناراحتیها را به جهت خوف و خشیتش در آنها مشاهده کرد. در این

هنگام گشایشی از تنگناهای بلا برای آنان قرار داد؛ (حَتَّىٰ إِذَا رَأَى اللّٰهُ سُبْحَانَهُ

جِدَّ الصَّبْرَ مِنْهُمْ عَلَى الَّذِي فِي مَحَبَّتِهِ، وَ الْإِحْتِمَالَ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ

1. «ساموا» از ریشه «سوم» بر وزن «قوم» در اصل به معنای جستجوی

چیزی کردن و یا تحمیل کار به دیگری آمده و از آن يك نوع ادامه و استمرار

نیز استفاده می شود، بنابراین جمله «ساموهم...» مفهومی آن است که پیوسته

آنها را شکنجه می دادند.

2. «مرار» در اصل نوعی درخت با برگ و چوب بسیار تلخ است. سپس به

هر حادثه تلخ و ناگواری اطلاق شده است.

[460]

خَوْفِهِ، جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَائِقِ الْبَلَاءِ فَرْجًا).

آری! هنگامی که انسان از میدان امتحان سربلند درآید خداوند ابرهای تیره و تار

مشکلات را کنار می زند و آفتاب درخشان پیروزی چهره خود را نمایان

می سازد. آن گونه که درباره حضرت موسی و یارانش و اقوام دیگری همانند

آنها واقع شد.

امام(علیه السلام) در این جمله تنها اشاره ای کلی به پیروزی آنها کرده، سپس در ادامه سخن، آن را شرح می دهد و می فرماید: «ذلت را برای آنها به عزت،

و ترس و ناامنی را به امنیّت مبدل ساخت؛ (و با این عنایت الهی) و آنها

زامداران فرمانروا و پیشوایان برجسته شدند و آن قدر لطف و کرامت الهی

شامل حالشان شد که هیچ کس فکر آن را هم درباره آنان نمی کرد»؛ (فَأَبْدَلَهُمُ

الْعِزَّ مَكَانَ الدُّلِّ، وَ الْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ، فَصَارُوا مَلُوكًا حُكَّامًا، وَ أَيْمَّةً أَعْلَامًا، وَ

قَدْ بَلَغَتِ الْكِرَامَةَ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ مَا لَمْ تَذْهَبِ الْأَمَالُ إِلَيْهِ بِهِمْ).

قرآن مجید در مورد بنی اسرائیل و فرعونیان در این زمینه توضیح بیشتری

دارد که زوایای این پیروزی را نشان می دهد، می فرماید: «(كَمْ تَرَكُوا مِنْ

جَنَّاتٍ وَعَيُْونٍ * وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذَلِكَ

وَأُورِثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ)؛ چه بسیار باغها و چشمه ها که از خود به جای گذاشتند

و زراعتها و قصرهای زیبا و گران قیمت و نعمت های فراوان دیگر که در آن

غرق بودند این گونه ما آن (اموال و حکومت) را میراث برای اقوام دیگری

قرار دادیم». (1)

در جای دیگر می فرماید: «(وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ

وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ); ما می خواستیم بر مستضعفان زمین منت نهیم

و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم». (2)

1. دخان، آیه 25-28.

2. قصص، آیه 5 .

[461]

بخش شانزدهم

فَانظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتْ الْأَمْلاءُ مُجْتَمِعَةً، وَ الْأَهْوَاءُ مُؤْتَلِفَةً، وَ الْقُلُوبُ
مُعْتَدِلَةً، وَ الْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً، وَ السُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً، وَ الْبَصَائِرُ نَافِذَةً، وَ الْعَرَائِمُ
وَاحِدَةً. أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَابًا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِينَ، وَ مَلُوكًا عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ!
فَانظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ، حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ، وَ تَشَنَّتِ الْأَلْفَةُ،
وَ اخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَالْأَقِيدَةُ، وَ تَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ، وَ تَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ، قَدْ خَلَعَ اللَّهُ
عَنْهُمْ لِبَاسَ كِرَامَتِهِ، وَ سَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ، وَ بَقِيَ قِصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِبْرًا
لِلْمُعْتَبِرِينَ.

ترجمه

بنگرید (اقوام پیشین در آن هنگام که جمعیت‌هایشان متحد، خواسته‌ها هماهنگ،
اندیشه‌ها معتدل، دست‌ها پشتیبان هم، شمشیرها یاری‌کننده یکدیگر، دیده‌ها نافذ و
تصمیم‌ها یکی بود چگونه بودند آیا (در آن روز) آنها زمامدار اقطار زمین
نبودند و بر مردم جهان حکومت نمی‌کردند، حال بنگرید که پایان کارشان به
کجا کشید. در آن هنگام که در میان آنها جدایی افتاد؛ الفتشان به پراکندگی و

اهداف و دل‌هایشان از هم دور شد و به گروه‌های مختلفی تقسیم شدند و در پراکندگی به نبرد با هم پرداختند (در این هنگام بود که) خدا لباس کرامت خود را از تنشان بیرون کرد و وسعت و شادابی نعمت را از آنها گرفت، تنها چیزی که از آنها باقی ماند سرگذشتشان در میان شما بود که درس عبرتی است برای عبرت‌گیرندگان.

[462]

شرح و تفسیر

اتحاد و پراکندگی، مهم‌ترین عامل پیروزی و شکست

امام(علیه السلام) پس از سخنان پرمعنایی که درباره اقوام پیشین و سرنوشت عبرت‌انگیز آنها بیان فرمود، در این بخش از خطبه به نتیجه‌گیری پرداخته و روی عامل اصلی پیروزی و شکست که همان اتحاد صفوف و اختلاف است. انگشت می‌نهد و با تعبیرات گوناگونی در ضمن هفت جمله ابعاد وحدت کلمه

را منعکس می کند و می فرماید: «بنگرید (اقوام پیشین) در آن هنگام که جمعیت‌هایشان متحد، خواسته‌ها هماهنگ، اندیشه‌ها معتدل، دست‌ها پشتیبان هم، شمشیرها یاری‌کننده یکدیگر، دیده‌ها نافذ و تصمیم‌ها یکی بود، چگونه بودند؟ آیا (در آن روز) آنها زمامدار اقطار زمین نبودند و بر مردم جهان حکومت نمی‌کردند؟» (فَانظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتْ الْأُمَلَاءُ (1) مُجْتَمِعَةً، وَ الْأَهْوَاءُ مُؤْتَلِفَةً، وَ الْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً، وَ الْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً، وَ السُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً، وَ الْبَصَائِرُ نَافِذَةً، وَ الْعَزَائِمُ وَاحِدَةً. أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَابًا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِينَ، وَ مُلُوكًا عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ).

امام (علیه السلام) در این عبارات زیبا و پرمعنا اتحاد و اتفاق را در همه مظاهرش بیان کرده، آن را عامل سربلندی و حاکمیت و قدرت عظیم شمرده است؛ اتفاق در خواسته‌ها، اتفاق در برنامه‌ها و تصمیم‌ها، اتفاق در عمل، اتفاق به هنگام صلح و جنگ و در يك کلمه، اتحاد صفوف در جمیع مظاهر حیات. دلیل این سخن کاملاً روشن است؛ افراد هر کدام به تنهایی قدرت زیادی ندارند و همچون قطره ای هستند که اگر در بیابانی قرار گیرند با يك تابش آفتاب و وزش

باد بخار می شوند؛ ولی همین قطرها هنگامی که به هم پیوستند دریای خروشان

را تشکیل می دهند که می تواند منبع هر گونه خیر و برکت باشد. تار عنکبوت

به تنهایی به قدری

1. «املاء» جمع «ملاء» به معنای جمعیت و گاه به معنای جمعیت خاصی مانند

اشراف يك قوم است.

[463]

ضعیف و کم دوام است که در برابر يك نسیم مقاومت نمی کند؛ اما امروز آنها

را به هم می تابند و جلیقه های ضد گلوله درست می کنند که مقاومتش از هر

چیز بیشتر است و این است نقش اتحاد و اتفاق.

صد هزاران خیط یکتا را نباشد قوتی *** چون به هم برتافتی اسفندیارش

نگسلد!

ممکن است جمله های فوق درباره بنی اسرائیل باشد. در آن زمانی که موسی بن

عمران قیام کرد و صفوف آنها را متحد ساخت و عنایات الهی نیز شامل حال

آنها شد و بر پهنه کشور مصر و سرزمینهای اطراف آن حاکم شدند و بعد از

موسی حکومتهای عظیمی؛ مانند حکومت داود و سلیمان تشکیل دادند. نیز ممکن

است يك اصل کلی و عمومی باشد که بارها در تاریخ پیشینیان به وقوع پیوسته

است که هر زمان اتحاد صفوف و اتفاق نظر و تصمیم و برنامه حاصل شد

پیروزی به دنبال آن بود.

به هر حال بیان امام(علیه السلام) این حقیقت را منعکس می کند که گرچه برای

پیروزی و پیشرفت و ترقی، عوامل زیادی وجود دارد؛ ولی از همه مهم تر

مسئله اتحاد و اتفاق است.

در ادامه این سخن امام(علیه السلام) عامل اصلی شکست را یادآور می شود که

همان اختلاف نظر و تشتت صفوف است و در ضمن پنج جمله به ابعاد مختلف

آن اشاره کرده، می فرماید: «حال بنگرید که پایان کارشان به کجا کشید. در آن

هنگام که در میان آنها جدایی افتاد؛ الفتشان به پراکندگی گرایید و اهداف و

دلهایشان از هم دور شد و به گروه های مختلفی تقسیم شدند و در پراکندگی به نبرد با هم پرداختند (آری در این هنگام بود که) خدا لباس کرامت خود را از تنشان بیرون کرد و وسعت و شادابی نعمت را از آنها برگرفت، تنها چیزی که از آنها باقی ماند سرگذشتشان در میان شما بود که درس عبرتی است برای عبرت گیرندگان»؛ (فَانظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ، حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ، وَ تَشَتَّتِ الْأَلْفَةُ، وَ اخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَالْأَقْنِدَةُ، وَ تَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ، وَ تَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ، قَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ، وَ سَلَبَهُمْ غَضَارَةَ (1))

1. «غَضَارَةَ» به معنای خوبی و شادابی و وسعت است.

[464]

نِعْمَتِهِ، وَ بَقِيَ قِصَصُ أَخْبَارِهِمْ فِيكُمْ عِيْرًا لِلْمُعْتَبِرِينَ).

آری! هنگامی که نیروهای يك ملت در مسیر اختلاف گام بر دارند، الفت و محبت به پراکندگی و عداوت تبدیل شود و آتش اختلاف کلمه و تفرق افکار از میان آنها زبانه کشد. به جای اینکه با دشمنی که قصد نابودی آنها را دارد

بجنگند، به جنگ با خود می پردازند و نیروهایشان در این راه به هدر می رود.

خداوند نیز دست مرحمتش را از سر آنها بر می دارد و لباس ذلت بر اندامشان

می پوشاند.

این بخش از کلام امام(علیه السلام) نیز می تواند اشاره به سرگذشت

بنی اسرائیل بعد از پیروزی های پی در پی باشد که بر اثر اختلاف و پراکندگی

قدرت خویش را از دست دادند و در دنیا پراکنده و در به در شدند و نیز

می تواند اشاره به همه اقوامی باشد که بعد از پیروزی در سایه اتحاد، دوران

نکبت آنها به سبب کفران نعمت و اختلاف شروع شد و در سرآشویی سقوط قرار

گرفتند.

بخش هفدهم

فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي إِسْرَائِيلَ (عليهم السلام) . فَمَا أَشَدَّ

اعْتِدَالَ الْأَحْوَالِ، وَ أَقْرَبَ اشْتِبَاهِ الْأَمْثَالِ!

تَأَمَّلُوا أَمْرَهُمْ فِي حَالِ تَشْتُّهِمْ وَ تَفَرُّقِهِمْ، لِيَالِي كَانَتْ الْأَكَاسِرَةُ وَ الْقِيَاصِرَةُ أَرْبَابًا

لَهُمْ، يَحْتَازُونَهُمْ عَنِ رَيْفِ الْأَفَاقِ، وَ بَحْرِ الْعِرَاقِ، وَ خُضْرَةِ الدُّنْيَا، إِلَى مَنَابِتِ

الشَّيْحِ، وَ مَهَافِي الرِّيحِ، وَ نَكْدِ الْمَعَاشِ، فَتَرَكُوهُمْ عَالَةً مَسَاكِينَ إِخْوَانَ دَبَّرَ وَ وَبَّرَ،

أَذَلَّ الْأَمَمَ دَارًا، وَ أَجْدَبَهُمْ قَرَارًا، لَا يَأْوُونَ إِلَى جَنَاحِ دَعْوَةٍ يَعْتَصِمُونَ بِهَا، وَ لَا

إِلَى ظِلِّ أَلْفَةٍ يَعْتَمِدُونَ عَلَى عِزِّهَا. فَالْأَحْوَالُ مُضْطَرِبَةٌ، وَ الْأَيْدِي مُخْتَلِفَةٌ، وَ الْكَثْرَةُ

مُتَفَرِّقَةٌ؛ فِي بِلَاءِ أَزَلِّ، وَ أَطْبَاقِ جَهْلِ! مِنْ بَنَاتِ مَوْؤُودَةَ، وَ أَصْنَامِ مَعْبُودَةَ، وَ

أَرْحَامِ مَقْطُوعَةَ، وَ غَارَاتِ مَشْنُونَةَ.

ترجمه

اکنون از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اولاد اسحاق و یعقوب درس عبرت بگیرند. چقدر احوال امتهای یکسان و سرنوشتها شبیه یکدیگر است! در کار آنها در آن زمان که گرفتار تشنّت و پراکندگی بودند بیندیشید، آن زمان که کسرها و قیصرها مالک و ارباب آنان بودند و آنها را از سرزمینهای آباد و کناره های دریای عراق (دجله و فرات) و مناطق سرسبز و خرم به نقاط بی آب و علف، محل وزش تندبادها و مکانهایی که زندگی در آن سخت و مشکل بود تبعید کردند، و آنها را به صورت گروهی فقیر و مسکین همنشین شتران مجروح و لباسهای پشمین خشن ساختند. آنها را ذلیل ترین امتهای آن زمان از نظر محل سکنا قرار دادند و در بی حاصل ترین زمینها ساکن کردند. نه در پناه کسی بودند که از

[466]

حمایت او کمک گیرند و نه در سایه الفت و اتحادی که بر عزتش تکیه کنند، وضع آنها ناآرام، قدرتها پراکنده، جمعیت انبوهشان متفرق شد. در بلایی شدید و جهلی فراگیر فرو رفتند، دختران زنده به گور شده، بتهای مورد پرستش، قطع رحما و جنگها و غارتهای پی در پی از آثار آن دوران بود.

شرح و تفسیر

از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اسحاق عبرت بگیرید!

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه به دنبال بحث مشروحی که در بخشهای

قبل درباره عوامل پیروزی و شکست اقوام پیشین بیان فرمود، انگشت روی

مصادیق عینی این مطلب می گذارد و دست مخاطبان خویش را گرفته، به

اعماق تاریخ گذشته می برد و سرگذشت فرزندان اسماعیل و اسحاق و

بنی اسرائیل را به آنها نشان می دهد تا از آن عبرت بگیرند، می فرماید: «حال

که چنین است از سرنوشت فرزندان اسماعیل و اولاد اسحاق و یعقوب، درس

عبرت بیاموزید، و چقدر احوال امتهای یکسان و سرنوشتها شبیه یکدیگر است»؛

(فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ وَ بَنِي إِسْحَاقَ وَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) . فَمَا

أَشَدَّ اعْتِدَالِ (1) الْأَحْوَالِ، وَ أَقْرَبَ اشْتِيَآءِ (2) الْأُمْتَالِ!).

به این ترتیب امام به آنها توصیه می کند که با مقایسه حال خود به پیشینیان، عوامل پیروزی را از شکست بشناسند و در دام شیطان و هوای نفس و تعصب و غرور گرفتار نشوند.

باید توجه داشت که فرزندان ابراهیم به سه شاخه تقسیم شدند. يك شاخه

1. «اعتدال» معنای معروفی دارد و آن میان حدّ افراط و تفریط است و معنای

دیگری و آن مساوات دو چیز و شباهت آنها به یکدیگر است (هر کدام عدل

دیگری است) و در عبارت بالا همین معنا مراد است.

2. «اشتباه» نیز دو معنا دارد؛ نخست در فهم یا انجام چیزی راه خطا رفتن و

دوم شباهت دو چیزی به یکدیگر است و در اینجا معنای دوم اراده شده است.

[467]

بنی اسماعیل بودند که اجداد پیامبر اکرم را تشکیل می دادند و دیگر بنی اسحاق

بودند که به دو شاخه تقسیم شدند؛ گروهی فرزندان یعقوب بودند که بنی اسرائیل

را تشکیل می دهند و گروهی فرزندان «عیسو» که «ادومیان» از نسل آنها

هستند (ادومیان قوم نیرومندی بودند که در منطقه «ادوم» بخش جنوبی بحر

المیت تا شمال عربستان زندگی می کردند.

این احتمال نیز در تفسیر جمله های بالا وجود دارد که امام يك قانون کلی بیان

می کند و می فرماید: «تاریخ پیوسته تکرار می شود و اقوام و امت ها همواره،

شرایط مشابهی دارند که هر ملتی از آن می تواند به سرنوشت خودش پی

ببرد».

آن گاه به شرح و بسط این سخن پرداخته و از روش اجمال و تفصیل که روش

مؤثری برای بیان حقایق است بهره می گیرد، می فرماید: «در کار آنها که

گرفتار تشنّت و پراکندگی بودند، بیندیشید، آن زمان که کسرها و قیصرها مالک

و اربابشان بودند و آنها را از سرزمینهای آباد و کناره های دریای عراق (دجله

و فرات) و مناطق سرسبز و خرم به نقاط بی آب و علف، محل وزش تندبادهای و

مکانهایی که زندگی در آن سخت و مشکل بود تبعید کردند»؛ (تأملوا أمرهم فی

حال تشنّتهم و تقرّفهم، لیالی کانت الاکاسرة (1) و القیصره (2) ارباباً لهم،

يَحْتَازُونَهُمْ (3) عَنْ رَيْفٍ (4) الْأَفَاقِ، وَ بَحْرِ الْعِرَاقِ، وَ خُضْرَةَ الدُّنْيَا، إِلَى مَنَابِتِ

الشَّيْحِ (5)، وَ مَهَافِي (6) الرِّيحِ، وَ نَكْدِ (7) المَعَاشِ).

1. «اکاسره» جمع «کسری» (به کسر و فتح کاف) لقب عمومی برای پادشاهان

ایرانی پیش از اسلام بوده است. (مثل واژه شاه)

2. «قیاصره» جمع «قبصر» بر وزن «حیدر» لقب عمومی پادشاهان روم؛ مانند

فرعون که لقب عمومی پادشاهان مصر بوده است.

3. «یحتازونهم» از ریشه «حیازت» به معنای در اختیار گرفتن و تملك کردن

چیزی است و در اینجا به معنای برگرفتن آن افراد از سرزمینهای آباد و

سرسبز و تبعید کردنشان به جای دیگر است.

4. «ریف» یعنی زمین حاصلخیز و پربرکت.

5. «شیخ» گیاه تلخ و خوشبویی است که در بیابانها می روید و در فارسی به

آن درمنه می گویند. ر

ط 6. «مهافی» جمع «مهفی» به معنای محلی است که تندبادها در آن میوزد.

7. «نكد» به معنای شیء قليل است.

[468]

اشاره به اینکه زندگی پربرکت شهری و روستایی را از آنها گرفتند و آنان را به

بیابانها راندند و در محیط های بی آب و علف آواره ساختند.

در ادامه می افزاید: «آنان را به صورت گروهی فقیر و مسکین، همنشین شتران

مجروح و لباسهای پشمین خشن ساختند. (شغلشان ساربانى، خوراکشان شیر

شتر، لباس و خیمه هایشان از پشمهای خشن تهیه می شد) آنها را ذلیل ترین

امتها از نظر محل سکنا قرار دادند و در بی حاصل ترین زمینها ساکن کردند.

نه در پناه کسی بودند که از حمایت او کمک گیرند و نه در سایه الفت و اتحادی

که بر عزتش تکیه کنند»؛ (فَتَرَكُوهُمْ عَالَةً (1) مَسَاكِينَ إِخْوَانَ دَبْرٍ (2) وَ وَبَرٍ (3)،

أَذَلَّ الْأُمَّمَ دَارًا، وَ أَجْدَبَهُمْ قَرَارًا لَا يَأْوُونَ (4) إِلَى جَنَاحِ دَعْوَةِ يَعْتَصِمُونَ بِهَا، وَ لَا

إِلَى ظِلِّ أُلْفَةٍ يَعْتَمِدُونَ عَلَى عِزِّهَا).

سپس امام به شرح نتیجه این وضع پرداخته، می فرماید: «حالات آنها ناآرام،

قدرتها پراکنده، جمعیت انبوهشان متفرق شد. در بلایی شدید و جهلی فراگیر

فرو رفتند، دختران زنده به گور شده، بتهای مورد پرستش، قطع رحمها و جنگها و غارتهای پی در پی از آثار آن بود؛ (فَالأَحْوَالُ مُضْطَرِبَةٌ، وَ الأَيْدِي مُخْتَلِفَةٌ، وَ الكَثْرَةُ مُتَفَرِّقَةٌ، فِي بَلَاءِ أزل (5)، وَ أَطْباقُ جَهْل! مِنْ بَنَاتِ مَوْؤُودَةَ (6)، وَ أَصْنَامَ مَعْبُودَةَ، وَ أَرْحَامَ مَقْطُوعَةَ،

1. «عالة» جمع «عائل» به معنای فقیر است و «عیلولة» برطرف ساختن

نیازهای دیگری است.

2. «دبر» جمع «دبيرة» بر وزن «شجره» یعنی جراحت و زخم پشت حیوان.

3. «وبر» پشم شتر (و گاه به خصوص كُرْك گفته می شود) و منظور از اخوان

وبر در عبارت بالا، ساربانان شتر است.

4. «یاوون» از ریشه «اواء» بر وزن «كتاب» به معنای وارد شدن و سکنا

گزیدن در مکانی است.

5. «ازل» به معنای تنگ و سخت است؛ به معنای حبس کردن نیز آمده است.

6. «موؤدة» از «وَأد» بر وزن «رعد» در اصل به معنای ثقل و سنگینی است.

سپس به دخترانی که در زیر خاک در عصر جاهلیت پنهان می کردند نیز اطلاق شده، زیرا آنها را در زیر خاک پنهان می کردند و انبوهی خاک و سنگ به روی آنها می ریختند.

[469]

وَ غَارَات (1) مَشْنُونَةٌ (2)).

اشاره به اینکه اختلاف و پراکندگی و تشنّت آرا و افکار، همیشه بلاهای شدیدی بر سر جوامع انسانی نازل می کند و آنها را در جهل و نادانی فرو می برد، همان گونه که تاریخ درباره جاهلیت عرب نشان می دهد که دست به اعمال ضدّ انسانی وحشتناکی می زدند که امام به چهارنمونه آن اشاره فرموده است؛ دخترانشان را به بهانه حفظ حرمت و ابراز غیرت و یا نجات از ننگ زنده به گور می کردند و سنگ و چوبهایی را که با دست خود ساخته و پرداخته بودند، می پرستیدند. هر قبیله ای بتی مخصوص به خود داشتند. قریش، بنی کنانه، اوس و خزرج بت «منات» پرستش می کردند. بنی ثقیف، بتهای «لات و

عزّی» و هُنَیل بت «سواع» و قبیله بنی کلب بت «وَدّ» و طوایف دیگر بت‌های دیگر را، بت «هبل» به عنوان بزرگترین بت بر فراز کعبه نصب شده بود و بت‌های «اساف» و «نائله» بر صفا و مروه قرار داشت و همه در برابر این سه بت تعظیم می‌کردند و خانه کعبه که کانون توحید و یگانه پرستی بود تبدیل به بتخانه ای بزرگ شده بود.

قطع رحم، در کلام امام می‌تواند اشاره به کشتن فرزندان به علت فقر یا به عنوان عبادت در مقابل بتها بوده باشد و «غارات مشنونه» اشاره به جنگ‌های متعددی است که در عصر جاهلیت میان قبائل عرب به بهانه های واهی در می‌گرفت و به گفته بعضی از مورخان هیچ گاه آتش این جنگها خاموش نشد تا اسلام ظهور کرد و به جنگ‌های قبیلگی و کشتن پسران و دختران و پرستش بتها پایان داد.

این است سرنوشت کسانی که رشته اتحاد را پاره کنند و به پراکندگی و نفاق روی آورند که در میان هر قوم و ملتی به شکلی ظهور می‌کند و منحصر به عصر جاهلیت نیست.

1. «غارات» جمع «غارة» در اصل به معنای هجوم بردن است و هنگامی که

هجوم از هر طرف باشد «غارات مشنونة» گفته می شود و چون حملات در

بسیاری از اوقات توأم با بردن اموال است واژه غارتگری در فارسی به معنای

بردن اموال اطلاق شده؛ ولی ظاهراً در عربی به این معنا نیامده است.

2. «مشنونة» از «شنّ» بر وزن «ظنّ» به معنای هجوم بردن از هر طرف

است.

[470]

نکته

قطره ها و دریا!

شاید این سخن را کراراً شنیده باشید که قطره های باران هر کدام به تنهایی

قوت و قدرتی ندارند، اما هنگامی که به هم پیوستند و تشکیل نهر عظیمی دادند

و پشت سر نیرومندی مترکم شدند می توانند کارهای بزرگی را انجام دهند از

جمله نیروی مهم برق تولید می کنند که کارخانه های عظیمی را به حرکت در

می آورد، فضای شهرها و روستاها را روشن می سازد و مزارع و باغهای

گسترده ای را آبیاری می کند و در يك کلام حیات و زندگی می بخشد.

انسانها نیز همین گونه اند؛ هر انسانی هر قدر قوی و نیرومند باشد به تنهایی

کاری از او ساخته نیست، همچون يك قطره درشت باران؛ ولی هنگامی که این

نیروهای کوچک به هم پیوستند دنیا را تکان می دهند. نه تنها در میدان نبرد با

دشمن سدّ عظیمی ایجاد می کنند، در عالم اقتصاد و علم و دانش نیز سبب

پیشرفت های عظیمی می شوند. اگر قطرات علم دانشمندان در طول تاریخ و در

جوامع بشری به هم نمی پیوست امروز شاهد و ناظر این پیشرفتهای علمی

نبودیم و تمدن بشر همچون تمدن دوران حجر بود.

هنگامی که اختلاف در جوامع انسانی ظاهر شود نه تنها پیشرفتی حاصل

نمی گردد، بلکه همه قدرت و قوت در مبارزه با یکدیگر نابود می گردد و اثری

جز ویرانی و عقب ماندگی نخواهد داشت.

امام(علیه السلام) در این خطبه شریفه بارها بر این معنا تأکید فرمود و مخاطبان خود را به اعماق تاریخ بشریت برده و نتیجه اتحاد و اختلاف را آشکارا به آنها نشان می دهد.

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی بر این موضوع تأکید بسیار زیادی شده است؛ ولی همیشه به دست آوردن اتحاد صفوف کارآسانی نیست. آفات زیادی دارد؛ از جمله تعصّبها و تکبر و خودبرزگ بینی و ترجیح منافع محدود کوتاه مدت، بر منافع گسترده

[471]

درازمدت که امام(علیه السلام) در این خطبه به آن اشاره فرموده از آفات مهمّ وحدت است.

امام(علیه السلام) در خطبه های دیگر نهج البلاغه نیز بر این معنا تأکید کرده است؛ از جمله در خطبه 127 خواندیم که می فرماید: «وَ إِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ فَإِنَّ

الشَّادَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّادَّ مِنَ الْغَمِّ لِلدُّنْبِ؛ از جدایی و تفرقه

بپرهیزید، زیرا افراد تنها و جدا از جمعیت نصیب شیطانند، همان گونه که

گوسفند جدا از گله طعمه گرگ است».

در خطبه 86 نیز تعبیر گویای دیگری دارد که می فرماید: «وَلَا تَبَاغَضُوا فَاِنَّهَا

الْحَالِقَةُ؛ با هم دشمنی نکنید که دشمنی و عداوت هر خیر و برکتی را از بین

می برد».

این سخن را با پیام مهمی از قرآن مجید پایان می دهیم که می فرماید: «وَلَا

تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»؛ نزاع مکنید که

سست خواهید شد و قوت و قدرت شما از دست خواهد رفت و صبر و استقامت

(در برابر عوامل نفاق) داشته باشید که خدا با صابران است».(1)

بخش هيجدهم

فَانظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا، فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ، وَ
جَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ أَلْفَتَهُمْ: كَيْفَ نَشَرْتَ النُّعْمَةَ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا، وَ أَسَأَلْتَ لَهُمْ
جَدَاوِلَ نَعِيمِهَا، وَ التَّقَاتِ الْمِلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا، فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرَقِينَ،
وَ فِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا فَكِهِينَ. قَدْ تَرَبَّعْتَ الْأُمُورُ بِهِمْ، فِي ظِلِّ سُلْطَانِ قَاهِرٍ، وَ آوَتْهُمُ
الْحَالُ إِلَى كَنْفِ عِزٍّ غَالِبٍ، وَ تَعَطَّفْتَ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ فِي دُرَى مُلْكٍ ثَابِتٍ. فَهَمْ حُكَّامٌ
عَلَى الْعَالَمِينَ، وَ مُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِينَ. يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا
عَلَيْهِمْ، وَ يُمضُونَ الْأَحْكَامَ فِيمَنْ كَانَ يُمضِيهَا فِيهِمْ! لَا تُغْمِزُ لَهُمْ قِنَاءً، وَ لَا تُفْرَعُ
لَهُمْ صَفَاءً.

ترجمه

اکنون به نعمتهای بزرگی که خداوند هنگام بعثت پیامبر اسلام به آنها ارزانی داشت بنگرید که در سایه آیین خود آنها را مطیع فرمان ساخت و با دعوتش آنان را متحد کرد (بنگرید) چگونه نعمت (الهی) پر و بال کرامت خود را بر آنها گسترد و نهرهای مواهب خویش را به سوی آنها جاری ساخت، آیین حقّ با همه برکاتش آنان را در بر گرفت تا آنجا که در میان نعمتهای این آیین غرق شدند و در زندگی خرمش شادمان گشتند.

امور آنها در سایه حکومت قدرتمندی استوار شد و تحت حمایت عزّت پیروزمندی قرار گرفتند و کارهایشان بر قلّه های حکومتی پایدار، سامان یافت. در سایه این امور آنها زمامداران جهانیان شدند و سلاطین گرداگرد زمین و بر کسانی که پیش از آن بر آنها فرمانروایی داشتند حکم راندند و احکام را درباره

کسانی به اجرا

در آوردند که در گذشته آنها مجریان امور بودند، نه نیزه های آنها کج می شد و نه سنگ آنان در هم می شکست (قدرتشان ثابت و نیروهایشان شکست ناپذیر بود).

شرح و تفسیر

اسلام به شما قدرت و عظمت داد

به دنبال بحثی که امام(علیه السلام) در بخش گذشته این خطبه درباره بدبختیهای عصر جاهلیت و مشکلات و نابسامانیها و فقر و ناامنی بیان فرمود، در این بخش از خطبه به شرح برکاتی که در سایه قیام پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و اتحاد و اتفاق و الفت مردم به یکدیگر نصیب آنها شد، پرداخته و با عباراتی بسیار گویا و زیبا آن را تشریح می کند و می فرماید: «به نعمتهای بزرگی که خداوند هنگام بعثت پیامبر به آنها ارزانی داشت بنگرید که در سایه آیین خود

آنها را مطیع فرمان ساخت و با دعوتش آنان را متحد کرد؛ (فَانظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ

نِعْمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا، فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ، وَ جَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ

أَلْفَتَهُمْ).

آری در عصر جاهلیت، هر قوم و قبیله ای، بلکه هر فردی دنبال منافع و هوا و

هوس خویش بود و اختلاف و پراکندگی عظیمی بر آنها حاکم شده بود؛ ولی

خداوند در سایه توحید و آیین اسلام همه را در زیر یک پرچم گردآوری کرد و

تحت یک فرمان قرار داد و در سایه همین امر همه چیز دگرگون شد.

آن گاه به شرح این نعمتها پرداخته و با تشبیهات و استعارات زیبایی آنها را یک

به یک بر می شمارد و می افزاید: «(بنگرید) چگونه نعمت (الهی) پر و بال

کرامت خود را بر آنها گسترده و نهرهای مواهب خویش را به سوی آنها جاری

ساخت و آیین حق با همه برکاتش آنان را در بر گرفت تا آنجا که در میان

نعمتهای این آیین غرق شدند و در زندگی خرمش شادمان گشتند؛ (كَيْفَ نَشَرَتْ

النُّعْمَةَ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كِرَامَتِهَا، وَ أَسَأَلْتُ لَهُمْ جَدَاوِلَ (1)

1. «جدول» جمع «جدول» به معنای جوی آب است.

[475]

نَعِيمَهَا، وَ التَّقَاتِ الْمَلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا، فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرَقِينَ، وَ فِي

خُضْرَةَ عَيْشِهَا فَكُهَيْنَ(1)).

امام(علیه السلام) نخست نعمتهای الهی را به پرنده ای تشبیه می کند که جوجه های خود را زیر بال و پر می گیرد و به آنها گرمی و آرامش و امنیت می بخشد، سپس آن را به نه‌های آب زلالی تشبیه می کند که به سوی مزارع و باغها در حرکت است و آنها را خرم و سرسبز و شاداب می سازد و نتیجه آن را غرق شدن در نعمتها و آسوده زیستن در يك زندگی شیرین و آرام ذکر می کند.

در ادامه این سخن، به نعمت مهم حکمت اسلامی، حکومتی مقتدر و سرفراز اشاره کرده، می فرماید: «امور آنها در سایه حکومت قدرتمندی استوار شد، و تحت حمایت عزت پیروزمندی قرار گرفتند و کارهایشان بر قله های حکومتی

پایدار، سامان یافت»؛ (قَدْ تَرَبَّعَتْ (2) الْأُمُورُ بِهِمْ، فِي ظِلِّ سُلْطَانِ قَاهِرٍ، وَ أَوْثَهُمْ

الْحَالُ إِلَى كَنْفِ عِزٍّ غَالِبٍ، وَ تَعَطَّفَتْ الْأُمُورُ عَلَيْهِمْ فِي دُرَى (3) مُلْكٍ ثَابِتٍ).

تاریخ اسلام، بهترین گواه بر صدق تمام تعبیرات امام (علیه السلام) در زمینه

پیروزی عرب بالخصوص و مسلمانان عموماً در سایه اسلام است، چیزی که

مورخان شرق و غرب همه به آن معتقدند.

در پایان این سخن اشاره به پیروزی مطلق مسلمانان بر دشمنان کرده و با

تعبیری رسا می فرماید: «در سایه این امور آنها زمامداران جهانیان شدند و

سلاطین گرداگرد زمین

1. «فکھین» جمع «فکه» بر وزن «خشن» به معنای شادمان و خندان است و در

اصل از «فکاهه» بر وزن قباله به معنای مزاح کردن و خندیدن گرفته شده

است. بعضی معتقدند ریشه اصلی آن «فاکھه» به معنای میوه است گویی

شوخیها و مزاحها همچون میوه های شیرینی است که از آن لذت می برند.

2. «تربعت» از «تربع» به معنای چهارزانو نشستن است. سپس به معنای

اقامت در مکانی با آرامش و اطمینان به کار رفته است.

3. «ذری» جمع «ذروة» (به ضم ذال و کسر آن) قسمت بالای هر چیزی است

و به کوهان شتر و قلّه کوهها گفته می شود.

[476]

و بر کسانی که پیش از آن بر آنها فرمانروایی داشتند حکم راندند، و احکام را درباره کسانی به اجرا درآوردند که در گذشته مجریان امور بودند، نه نیزه های آنها کج می شد و نه سنگ آنان در هم می شکست (قدرتشان ثابت و نیروهایشان شکست ناپذیر بود)؛ (فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَ مُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِينَ.

يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْهِمْ، وَ يُمضُونَ الْأَحْكَامَ فِيمَنْ كَانَ يُمضِيهَا

فِيهِمْ! لَا تُعْمَزُ (1) لَهُمْ فَنَاءُ (2)، وَ لَا تُفْرَعُ (3) لَهُمْ صَفَاءُ (4)).

اشاره به اینکه پادشاهان و حاکمانی که در دوران قبل آنها را بر اثر اختلاف و

پراکندگی و ضعف و ناتوانی به بند می کشیدند و برده و بنده خود می ساختند،

در سایه اتحاد و قدرتی که مسلمین از ایمان گرفته بودند در برابر آنان زانو

زدند و به نیروی شکست ناپذیری مبدل شدند.

یکی از مستشرقین می گوید: قدرت مسلمین به جایی رسیده بود که اگر کسی به

فکر مبارزه با آنها می افتاد، می گفتند: دیوانه است و عقل خود را از دست داده

است.

1. «تغمز» از ریشه «غمز» بر وزن «طنز» به معنای اشاره با چشم و دست

برای عیب جویی است و گاه به معنای کج و معوج شدن به کار می رود و در

جمله بالا معنای دوم مراد است.

2. «قناة» به معنای نیزه و گاه به معنای عصا آمده است و به کاریز و مسیر

آبها که به صورت مستقیم کشیده می شود، قنات می گویند و در اینجا به معنای

نیزه است.

3. «لا تفرع» از ریشه «فرع» بر وزن «فرع» یعنی کوبیدن چیزی بر روی

چیزی به گونه ای که صدای شدید از آن برخیزد.

4. «صفاة» به معنای تخته سنگ پهن و صاف و در جمله بالا کنایه از قدرت

است.

[477]

بخش نوزدهم

أَلَا وَ إِيَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ، وَ تَلَمَّثُمْ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ عَلَيْكُمْ،

بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ. فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ ائْتَنَّ عَلَى جَمَاعَةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِيمَا عَقَدَ بَيْنَهُمْ مِنْ

حَبْلِ هَذِهِ الْأَلْفَةِ الَّتِي يَنْتَقِلُونَ فِي ظِلِّهَا، وَ يَأْوُونَ إِلَى كَنْفِهَا، بِنِعْمَةِ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ

الْمَخْلُوقِينَ لَهَا قِيَمَةً، لِأَنَّهَا أَرْجَحُ مِنْ كُلِّ ثَمَنٍ، وَ أَجَلُّ مِنْ كُلِّ خَطَرٍ.

وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَعْرَابًا، وَ بَعْدَ الْمُوَالَاةِ أَحْزَابًا. مَا تَتَعَلَّقُونَ مِنْ

الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ، وَ لَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ.

تَقُولُونَ: النَّارَ وَ لَا الْعَارَ! كَأَنَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُكْفِتُوا الْإِسْلَامَ عَلَى وَجْهِهِ انْتِهَاكَ

لِحَرِيمِهِ، وَ نَقْضًا لِمِيثَاقِهِ الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ لَكُمْ حَرَمًا فِي أَرْضِهِ، وَ أَمْنًا بَيْنَ خَلْقِهِ.

وَ إِنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَى غَيْرِهِ حَارَبَكُمْ أَهْلُ الْكُفْرِ، ثُمَّ لَا جِبْرَائِيلُ وَ لَا ميكائيلُ وَ لَا

مُهَاجِرُونَ وَ لَا أَنْصَارٌ يَنْصُرُونَكُمْ إِلَّا الْمَقَارَعَةَ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ.

وَ إِنَّ عِنْدَكُمْ الْأَمْثَالَ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَ قَوَارِعِهِ، وَ أَيَّامِهِ وَ وَقَائِعِهِ، فَلَا تَسْتَبْطِئُوا

وَ عَيْدَهُ جَهْلًا بِأَخْذِهِ، وَ تَهَاوُنًا بِبَطْشِهِ، وَ يَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ. فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنَ

الْقُرْنَ الْمَاضِي بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لِتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَلَعَنَ

اللَّهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي، وَ الْحُلَمَاءَ لِتَرْكِ النَّهْيِ.

أَلَا وَ قَدْ قَطَعْتُمْ قَيْدَ الْإِسْلَامِ، وَ عَطَلْتُمْ حُدُودَهُ، وَ أَمَنْتُمْ أَحْكَامَهُ.

ترجمه

آینده تاریکی در انتظار شماست!

آگاه باشید شما دست از ریسمان اطاعت خدا کشیدید و با احیای احکام جاهلیت دژ محکم الهی را که گرداگرد شما بود درهم شکستید، خداوند سبحان بر این امت منت نهاده و پیوند الفت و اتحاد را میان آنان برقرار ساخته، الفتی که در سایه آن (در نهایت امنیّت) رفت و آمد کنند و در کنف حمایت آن قرار گیرند؛ نعمتی که هیچ کس از مردم نمی تواند بهایی برای آن بشناسد، زیرا از هر بهایی برتر و از هر چیز با ارزشی پرارزش تر است.

بدانید شما بعد از هجرت (به سوی اسلام) به خوی اعراب بادیه نشین (قبل از اسلام) بازگشتید و بعد از دوستی و محبت (رشته الفت را گسستید و) به صورت گروه های پراکنده درآمدید. از اسلام تنها به نامش قناعت کردید و از ایمان جز صورتی نمی شناسید. شما می گوئید: «النار و لا العار» (آتش دوزخ آری! اما ننگ و عار نه!) گویا می خواهید با این شعارتان اسلام را واژگون کنید و

حرمت آن را بشکنید و پیمان الهی را که خداوند آن را حرمی برای شما در

زمین قرار داده و وسیله امنیت خلقش شمرده، نقض کنید.

شما اگر به غیر اسلام پناه برید کافران با شما نبرد خواهند کرد و در آن هنگام

نه جبرئیل و میکائیل به یاری شما می آیند و نه مهاجرین و انصار و راهی جز

پیکار با شمشیر نخواهید داشت تا خداوند میان شما حکم کند و شکست و زبونی

شما فرا رسد.

نمونه هایی از کیفرهای الهی و عذابهای کوبنده او و روزهایی که مجازات وی

دامن گنهکاران را گرفت و وقایعی که در این زمینه اتفاق افتاد (در قرآن مجید)

در دسترس شماست، بنابراین تهدیدهای الهی را به جهت جهل و سبک شمردن

خشم پروردگار و ایمنی از کیفر او دور نشمرید، زیرا خداوند سبحان مردم

قرون پیشین را از رحمت خود دور نساخت جز به این سبب که امر به معروف

و نهی از منکر را ترك کردند، لذا افراد نادان را به سبب گناه و دانایان را به

علت ترك نهی از منکر از رحمت خود دور ساخت. آگاه

باشید شما رشته اسلام را قطع کردید و حدود آن را تعطیل نمودید و احکامش را
به نابودی کشانیدید (با این حال انتظار نجات دارید؟!).

شرح و تفسیر

از تعصّب و تفرقه بپرهیزید

به دنبال بحثی که در فرازهای گذشته درباره بنی اسرائیل و ضعف آنها قبل از
قیام موسی(علیه السلام) سپس قدرت و قوّت آنان در سایه این قیام وحدت ساز و
آن گاه ضعف و ذلت مجدّد به جهت پشت کردن به آیین موسی بیان فرمود،
همین مراحل سه گانه را درباره مسلمانان یادآور می شود: مرحله اوّل که
مربوط به عصر جاهلیت بود و مرحله دوم که ارتباط با عصر قیام پیامبر
اکرم(صلی الله علیه وآله) و آن همه موفقیت ها و پیروزی ها داشت، در
بخش های سابق این خطبه گذشت. اکنون امام در این بخش به بیان مرحله سوم
که دوران عقب گرد مسلمانان از وحدت و پیروزی پیشینه است، پرداخته چنین
می فرماید: «آگاه باشید شما دست از ریسمان اطاعت خدا کشیدید و با احیای

احکام جاهلیت دژ محکم الهی را که گرداگرد شما بود درهم شکستید»؛ (أَلَا وَ

إِنَّكُمْ قَدْ نَفَضْتُمْ⁽¹⁾ أَيْدِيَكُمْ مِنْ حَبْلِ الطَّاعَةِ، وَ تَلَمَّثُمْ⁽²⁾ حِصْنَ اللَّهِ الْمَضْرُوبَ

عَلَيْكُمْ، بِأَحْكَامِ الْجَاهِلِيَّةِ).

سپس به شرح این سخن پرداخته، می افزاید: «چنان که خداوند سبحان بر این امت ممت نهاده و پیوند الفت و اتحاد را میان آنان برقرار ساخته، الفتی که در سایه آن (در امنیّت) رفت و آمد کنند و در کنف حمایت آن قرار گیرند؛ نعمتی که هیچ کس از مردم نمی تواند بهایی برای آن بشناسد، زیرا از هر بهایی برتر و از هر چیز با ارزشی پرارزش تر است»؛ (فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ أَمَّنَّ عَلَى

جَمَاعَةٍ هَذِهِ الْأُمَّةِ فِيمَا عَقَدَ بَيْنَهُمْ مِنْ حَبْلِ

1. «نفضتم» از ریشه «نفض» بر وزن «نبض» به معنای تکان دادن چیزی

است برای فروریختن اشیا که در آن است و تعبیر بالا به معنای رها ساختن

رشته طاعت الهی است.

2. «تلمتم» از ریشه «تلم» بر وزن «عزم» به معنای شکستن و سوراخ کردن و

شکاف دادن است.

[480]

هذه الألفة التي ينتقلون في ظلها، و يأوون إلى كنفها(1)، بنعمة لا يعرف أحد من

المخلوقين لها قيمة، لأنها أرجح من كل ثمن، و أجل من كل خطر).

این تعبيرات بلند و بالا، همه درباره اهمیت اتحاد و الفت است، همان چیزی که

قرآن بارها بر آن تأکید کرده از جمله می فرماید: «واعتصموا بحبل الله جميعاً

ولا تفرقوا وادكروا نعمت الله عليكم إذ كنتم أعداء فألف بين قلوبكم فأصبحتم

بنعمته إخواناً); و همگی به ریسمان خدا (= قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله

وحدت) چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد

آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل‌های شما، الفت ایجاد کرد و به

برکت نعمتش، برادر شدید». (2)(3)

در ادامه این سخن با صراحت بیشتری می فرماید: «بدانید شما بعد از هجرت

(به سوی اسلام) به خوی اعراب بادیه نشین (قبل از اسلام) بازگشتید و بعد از

دوستی و محبت (رشته الفت را گسستید و) به صورت گروه های پراکنده

درآمدید. از اسلام تنها به نامش قناعت کرده اید و از ایمان جز صورتی

نمی شناسید»؛ (وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ صِرْتُمْ بَعْدَ الْهَجْرَةِ أَعْرَابًا، وَ بَعْدَ الْمُؤَالَاةِ أَحْزَابًا. مَا

تَتَعَلَّقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا بِاسْمِهِ، وَ لَا تَعْرِفُونَ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا رَسْمَهُ).

امام در این چند جمله نگرانی شدید خود را از وضع مسلمانان آن زمان ابراز

می دارد که چگونه تعصبات قبیلگی در میان آنها به شدت آشکار شده بود، همان

چیزی که پیامبر

1. «کنف» به معنای حمایت و حفاظت و سایه و پناه است.

2. آل عمران، آیه 103.

3. نمونه های عینی این فرمان قرآنی و تعلیمات امام(علیه السلام) را در این

خطبه با چشم خود در ایام مشاهده کردیم. دشمنان اسلام و استعمارگران غرب

نقشه های خطرناکی برای کشورهای اسلامی لبنان کشیده بودند که آن را به

وسیله عمال نفوذی خود تحت سیطره قرار دهند؛ هم فکر اسرائیل را از این

ناحیه آسوده کنند و هم سکویی باشد برای دست انداختن به سایر کشورهای

اسلامی؛ ولی ملت لبنان در يك روز تاریخی (روز 26 محرم الحرام 1426)

دست اتحاد به هم دادند و گردهمایی عظیم میلیونی به راه انداختند و با يك زبان،

بیزاری خود را از دشمنان ابراز داشتند و نقشه های آنها را نقش بر آب کردند :

(وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ).

[481]

اسلام آن را در سایه تعلیمات عالی اسلامی محو کرد و این تعصبات سرچشمه

درگیری و خونریزی شد، لذا امام(علیه السلام) به آنها می فرماید: «شما دم از

اسلام و ایمان می زنید؛ ولی تنها از اسلام نامی بر خود نهاده اید و از ایمان به

تشریفات بسنده کرده اید. آری! شما شهادتین را بر زبان جاری می کنید و نماز

و روزه ای در ظاهر انجام می دهید؛ ولی از اصول تعلیمات اسلام بی خبرید.»

سپس امام به شرح این جمله سربسته پرداخته، می فرماید: «شما می گوید:

«النَّارَ وَ لَا الْعَارَ» (آتش دوزخ آری! اما ننگ و عار نه!) گویا می خواهید با

این شعارتان اسلام را واژگون کنید و حرمت آن را بشکنید و پیمان الهی را که

خداوند آن را حرمی برای شما در زمین قرار داده و وسیله امنیت خلقتش

شمرده، نقض کنید؛ (تَقُولُونَ: النَّارَ وَ لَا الْعَارَ! كَأَنَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تُكْفِرُوا) (1)

الإسلامَ عَلَى وَجْهِهِ انْتِهَاكَ لِحَرِيمِهِ، وَ نَقْضاً لِمِيثَاقِهِ الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ لَكُمْ حَرَمًا فِي

أَرْضِيهِ، وَ أَمْنًا بَيْنَ خَلْقِهِ).

جمله شعارگونه «النَّارَ وَ لَا الْعَارَ» که به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه

اولین بار از زبان «اوس بن حارثه» (2) شنیده شد و مفهومش این است که «ما

از آتش استقبال می کنیم ولی ننگ را نمی پذیریم» در واقع از شعارهای

متعصبین دور از اسلام است؛ آنها می گفتند: «حاضریم به دوزخ برویم؛ اما

حاضر نیستیم مثلاً فلان قبیله بر ما پیشی گیرد یا خونی از ما بریزد و انتقامش

را دو چندان نگیریم». امام می فرماید: «مفهوم این سخن پشت کردن به اسلام و

نقض پیمانهای الهی است».

جمعی از شارحان نهج البلاغه گفته اند: جمله «النَّارَ وَ لَا الْعَارَ» اگر در مورد

اهداف مقدّس باشد جمله خوبی است؛ ولی اگر درباره افتخارات موهوم قبیله‌گی

باشد سخن زشت و نادرستی است.

1. «تکفؤوا» از ریشه «اکفاء» به معنای واژگون کردن است.

2. او مردی بود که در عصر جاهلیت می زیست؛ ولی مطابق نقل نوه او

«حمید بن منهب» جدش اوس بن حارثه با هفتاد نفر از قبیله «طی» خدمت

پیامبر رسید و با آن حضرت بیعت کرد. (اسد الغابة، ج 1، ص 141)

[482]

این سخن در صورتی صحیح است که «النار» به معنای آتش دوزخ نباشد، بلکه

به معنای وسیعی باشد که شامل آتش مشکلات دنیوی نیز بشود. مثلاً گفته شود:

«تن به مشکلات و حتی مرگ می دهیم اما ننگ سیطره کفار را بر بلاد اسلامی

نمی پذیریم». به یقین این شعار صحیحی است؛ اما اگر گفته شود «تن به آتش

دوزخ می سپاریم؛ اما ننگ برتری جویی فلان قبیله را نمی پذیریم» شعاری

بسیار نادرست و همگون با تعصبات جاهلیت است.

بر این اساس آنچه در شرح نهج البلاغه محقق تستری آمده است که این تقسیم

را سخن مضحکی می داند، درست به نظر نمی رسد، زیرا گویندگان این سخن

نار را به معنای وسیع تفسیر کرده اند، هر چند آنچه در کلام امام (علیه السلام)

از زبان متعصبان آن زمان آمده، منظور همان قسم منفی این شعار است.

آن گاه امام به عاقبت شوم این روش اشاره کرده، می فرماید: «شما اگر به غیر

اسلام پناه برید کافران با شما نبرد خواهند کرد و در آن هنگام نه جبرئیل و

میکائیل به یاری شما می آیند و نه مهاجرین و انصار و راهی جز پیکار با

شمشیر نخواهید داشت تا خداوند میان شما حکم کند (و شکست و زبونی شما فرا

رسد)؛ (وَ إِنَّكُمْ إِنْ لَجَأْتُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِ (1) حَارَبَكُمْ أَهْلُ الْكُفْرِ، ثُمَّ لَا جَبْرَائِيلُ وَلَا

مِيكَائِيلُ وَلَا مُهَاجِرُونَ وَلَا أَنْصَارٌ (2) يَنْصُرُونَكُمْ إِلَّا الْمُقَارَعَةَ (3) بِالسَّيْفِ (4)

حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَكُمْ).

1. مرجع ضمیر در «غیره» اسلام است که قبلاً ذکر شده، هر چند بعضی

احتمال دادند که منظور خداست.

2. واژه «لا» در چهار مورد که در این جمله آمده است، اگر «لا» نافیه جنس

باشد باید جبرائیل و میکائیل و مهاجرون و انصار به صورت منصوب خوانده

شود، آن گونه که در بعضی از نسخ نیز وارد شده است و اگر آن را «لا»ی نفی بدانیم (لای مشبّهه به لیس) باید هر چهار کلمه به صورت مرفوع خوانده شود، آن گونه که در نسخه موجود است.

3. «المقارعة» به معنای زد و خورد و نبرد و کشمکش است.

4. جمله «إِلَّا الْمُقَارَعَةَ بِالسَّيْفِ» احتمال دارد از قبیل استثنای منقطع باشد، اشاره

به اینکه شما هیچ یار و یآوری نخواهید داشت، جز زد و خورد با شمشیر که آن نیز نمی تواند با این پراکندگی که دارید سبب پیروزی شما شود، بنابراین محکوم به شکست خواهید شد. این احتمال نیز از سوی جمعی از شارحان داده شده که جمله مزبور استثنای متصل است؛ یعنی یار و یاور شما تنها شمشیرهای شماست که احتمال پیروزی و شکست، هر دو را دارد؛ ولی پیداست که این احتمال با سیاق عبارت امام سازگار نیست.

[483]

اشاره به اینکه آن روز که متمسک به اسلام بودید، خداوند فرشتگان آسمان را به یاری شما فرستاد و امدادهای غیبی شامل حال مهاجران و انصار شد؛ دشمنان

را عقب رانید و پیروزی و امنیت و عزت را برای خود فراهم ساختید؛ ولی
اگر به اسلام پشت کنید همه اینها از شما گرفته خواهد شد؛ شما می مانید و
دشمنان خون آشام و به یقین بدون یاری خداوند راه به جایی نخواهید برد،
بنابراین به اسلام راستین بازگردید، باد کیر و غرور از سر به در کنید و
تعصبات جاهلیت را کنار بگذارید و آتش اختلاف را فرو بنشانید تا دست لطف
الهی بر سر شما باشد.

آن گاه امام (علیه السلام) به آنها هشدار می دهد که درسرگذشت دردناک متمرّدان
پیشین بیندیشید و حال خود را با آنها قیاس کنید، می فرماید: «(در قرآن مجید)
نمونه هایی از کیفرهای الهی و عذابهای کوبنده او و روزهایی که مجازات وی
دامن گنهکاران را گرفت و وقایعی که در این زمینه اتفاق افتاد در دسترس
شماست»؛ (وَ إِنَّ عِنْدَكُمْ الْأَمْثَالَ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَ قَوَارِعِهِ، وَ أَيَّامِهِ وَ وَقَائِعِهِ).

تعبیرات چهارگانه «بأس» و «قوارع» و «ایام» و «وقایع» همه، اشاره به
مجازاتهای سخت و سنگین امتهای تبه کار پیشین است؛ ولی هر يك از این
تعبیرات مفهوم خاص خود را دارد؛ «بأس» به معنای جنگ و پیکار و عذاب

است و «قوارع» اشاره به کیفرهای کوبنده است؛ مانند طوفان نوح و زلزله ویرانگر قوم لوط و صاعقه عاد و ثمود. «ایام» اشاره به مجموعه روزهایی است که این حوادث در آن اتفاق افتاد و «وقایع» مجموعه این حوادث اعم از مقدمات و ذی المقدمه و آثار و نتایج آن است.

«ایام الله» در اینجا اشاره به روزهای سخت و وحشتناک امتهای پیشین است. در قرآن مجید درباره قوم عاد آمده است: «(إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ

نَحْسٍ

[484]

مُسْتَمِرٍّ)؛ مانند باد وحشتناک و سردی را در يك روز شوم طولانی بر آنان

فرستادیم». (1) و به دنبال آن می فرماید: «(تَنْزَعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ

مُنْقَعِرٍ)؛ که مردم را همچون تنه های نخل ریشه کن شده از جایشان بر

می کند». (2) و آیات فراوان دیگری که درباره قوم فرعون و قوم نوح و مانند

آنها آمده است.

سپس امام به دنبال آن می افزاید: «بنابر این تهدیدهای الهی را به جهت جهل نسبت به آن و سبک شمردن خشم پروردگار و ایمنی از کیفر او دور نشمرید»؛

(فَلَا تَسْتَبْطِئُوا (3) وَعِيْدَهُ جَهْلًا بِأَخْذِهِ، وَ تَهَاوُنًا بَبَطْشِهِ (4)، وَ يَأْسًا مِنْ بَأْسِهِ).

اشاره به اینکه اگر چند روز یا چند ماهی مجازات عاصیان و گردنکشان به تأخیر افتد آن را دلیل بر عدم نگرید، زیرا تاریخ نشان داده این امر «گرچه دیر آید بیاید» و اصولاً این گونه فاصله های زمانی در مقیاس عمر جهان فاصله ای محسوب نمی شود.

آن گاه امام به ذکر دلیل برای این موضوع (همگونی سرنوشتها) پرداخته و انگشت بر یکی از مهم ترین خطاهای آنان گذارده، می فرماید: «خداوند سبحان مردم قرون پیشین را از رحمت خود دور نساخت جز به این سبب که امر به معروف و نهی از منکر را ترك کردند، لذا افراد سفیه و نادان را به سبب گناه و دانایان را به علت ترك نهی از منکر از رحمت خود دور ساخت»؛ **(فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنَ الْقُرْنَ الْمَاضِي بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لَتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ. فَلَعَنَ اللَّهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي، وَ الْحُلَمَاءَ (5) لِتَرْكِ النَّهْيِ).**

1. قمر، آیه 19.

2. قمر، آیه 20 .

3. «تستبطئوا» از ریشه «استبطاء» به معنای گُند شمردن و انتظار کشیدن

است. از «بُطئ» بر وزن «قفل» به معنای گُندی گرفته شده است.

4. «بطش» در اصل به معنای گرفتن چیزی با قدرت است و چون به هنگام

مجازات مجرم، نخست او را با قدرت می گیرند، این واژه به معنای مجازات

نیز آمده است.

5. «الحلماء» جمع «حلیم» به معنای عاقل است و از ریشه «حلم» بر وزن

«شتر» به معنای عقل گرفته شده است.

[485]

این سخن اشاره به آیات شریفه قرآن مجید است، آنجا که می فرماید: «لَعْنِ

الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا

وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ); کافران

بنی اسرائیل از زبان داود و عیسی بن مریم لعن و نفرین شدند. این به جهت آن بود که گناه کردند و تجاوز نمی نمودند؛ آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند

یکدیگر را نهی نمی کردند، چه بدکاری انجام می دادند». (1)

البته در بخش آینده خطبه، به عوامل دیگر سقوط آنها اشاره شده؛ ولی تعبیر امام نشان می دهد که مهم ترین خطای آنها ترك امر به معروف و نهی از منکر بود، زیرا اجرای همه احکام الهی وابسته به زنده نگه داشتن این دو وظیفه الهی است و هر گاه این دو فریضه برپا داشته شود همه فرایض برپا خواهد بود و اگر رها شود فرایض دیگر نیز دستخوش فنا و نابودی خواهد شد، لذا در حدیث امام

باقر (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ... فَرِيضَةٌ

عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْقَرَائِضُ». (2)

درباره اهمیت فوق العاده امر به معروف و نهی از منکر در اسلام، ذیل خطبه های دیگری که با صراحت از این موضوع سخن می گوید به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

سپس امام(علیه السلام) سخنش را در این فراز از خطبه با این جمله پایان می دهد، می فرماید: «به هوش باشید شما رشته اسلام را قطع کردید، حدود آن را تعطیل نمودید و احکامش را به نابودی کشانیدید»؛ (أَلَا وَ قَدْ قَطَعْتُمْ قَبْدَ الْإِسْلَامِ، وَ عَطَلْتُمْ حُدُودَهُ، وَ أَمْتُمْ أَحْكَامَهُ).

اشاره به اینکه که تنها نام اسلام یا تشریفات ظاهریش سبب نجات کسی نیست، بلکه باید احکامش اجرا شود، حدودش برقرار گردد و پیوند با اسلام در همه زمینه ها محکم باشد و شما چنین نیستید. نام اسلام را یدک می کشید و از افکار و رفتار جاهلی پیروی می کنید و باز هم انتظار دارید سربلند و عزیز و مقتدر باشید.

1. مائده، آیه 78-79.

2. الکافی، جلد 5، صفحه 56 .

بخش بیستم

أَلَا وَ قَدْ أَمَرَنِي اللّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَ النَّكْثِ وَ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ، فَأَمَّا النَّاكِثُونَ
فَقَدْ قَاتَلْتُ، وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَقَدْ جَاهَدْتُ، وَ أَمَّا الْمَارِقَةُ فَقَدْ دَوَّخْتُ، وَ أَمَّا شَيْطَانُ
الرَّذَاهَةِ فَقَدْ كُفَيْتُهُ بِصَعْقَةٍ سُمِعَتْ لَهَا وَجِبَةٌ قَلْبِيهِ وَ رَجَّةٌ صَدْرِهِ، وَ بَقِيَتْ بَقِيَّةٌ مِنْ
أَهْلِ الْبَغْيِ. وَ لَئِنْ أَدِنَ اللّهُ فِي الْكُرَّةِ عَلَيْهِمْ لِأَدِيلِنَّ مِنْهُمْ إِلَّا مَا يَنْشَدُرُ فِي أَطْرَافِ
الْبِلَادِ تَشَدُّرًا.

ترجمه

آگاه باشید! خداوند مرا به نبرد با ستمگران، پیمان شکنان و مفسدان در ارض
امر فرموده است، با ناکثین و پیمان شکنان (اشاره به اصحاب جمل) نبرد کردم
(و آنها را در هم شکستم) و با قاسطین (ستمگران شام و اصحاب معاویه) جهاد
نمودم (و ضعف و زبونی آنها را نشان دادم) و مارقین (خوارج نهروان) را بر
خاک مذلت نشاندم؛ اما شیطان ردهه (ذوالنثیه رییس خوارج) با صاعقه ای که
بر او فرود آمد به گونه که تپش قلب و لرزش سینه اش شنیده شد، شرّ او از من
دفع گردید ولی گروه دیگری از ستمگران باقی مانده اند که اگر خداوند به من
اجازه حمله دیگری به آنها دهد (و مرا باقی بگذارد) آنها را از میان برداشته و
دولت حق را به جای آنها قرار می دهم، جز افراد قلیلی از آنان که (ممکن است
از دست ما بگریزند و) در اطراف بلاد پراکنده می شوند.

شرح و تفسیر

من مأمور به مبارزه با فاسدان و مفسدانم

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه، اشاره به نبردهای معروف خود با

گروه های ستمگر و

[488]

پیمان شکن در جنگ های جمل و صفین و نهروان می کند که چگونه قدرت و

توان خود را به آنها نشان داد، گویی می خواهد با این سخن، بعضی از قبایل

شورش را که بر اثر تعصبات واهی به جان هم می افتادند (و بحث آنها در

بخشهای پیشین آمد) بر سر جای خود بنشانند و به آنها بفهماند که اگر به این

حرکت نادرست خود ادامه دهند با حمله شدیدی مجازات خواهند شد، می فرماید:

«آگاه باشید! خداوند مرا به نبرد با ستمگران، پیمان شکنان و مفسدان در ارض

امر فرموده، اما با ناکثین و پیمان شکنان (اشاره به اصحاب جمل) نبرد کردم (و

آنها را در هم شکستم) و با قاسطین (ستمگران شام و اصحاب معاویه) جهاد

نمودم (و ضعف و زبونی آنها را نشان دادم) و مارقین (خوارج نهروان) را بر

خاک مذلت نشاندم»؛ (أَلَا وَ قَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِقِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ وَ النَّكْثِ (1) وَ الْفَسَادِ فِي

الأرض، فأما النَّاكثُونَ فَقَدْ قَاتَلْتُ، وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ (2) فَقَدْ جَاهَدْتُ، وَ أَمَّا

الْمَارِقَةُ (3) فَقَدْ دَوَّخْتُ (4)).

اشاره به اینکه اولاً آنچه را من در پیکار با این سه گروه انجام دادم به فرمان خدا بود. این سخن ناظر به روایتی است که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: «وَ إِنَّكَ سَتُقَاتِلُ بَعْدِي

النَّاكثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ» (5).

1. «نکث» به معنای پیمان شکنی است و اهل نکث اشاره به طلحه و زبیر و مانند آنهاست که با امام (علیه السلام) بیعت کردند. سپس بیعت خود را شکستند و جنگ جمل را به راه انداختند و سرانجام کشته شدند و به آنها ناکثون گفته می شود.

2. «قاسطون» از ریشه «قسط» است که گاه به معنای ظلم و گاه به معنای عدالت می آید، زیرا اصل معنای آن همان سهم و نصیب است که اگر پرداخته

شود عدالت و اگر باز گرفته شود ظلم است. در اینجا اشاره به اصحاب معاویه

است که انواع ستمها را بر مردم روا می داشتند.

3. «مارقة» از ریشه «مروق» بر وزن «غروب» خروج از چیزی است

مخصوصاً هنگامی که تیر از کمان خارج شود و فراتر از هدف برود از آن

تعبیر به مروق می کنند و خوارج نهروان را از این جهت «مارقة» یا

«مارقین» گفته اند که آنها افرادی بسیار افراطی و خشک و متعصب بودند و به

همین دلیل همه را جز خودشان کافر می دانستند (مانند وهابیها).

4. «دوخت» از ریشه «دوخ» بر وزن «فوق» به معنای ذلیل کردن و به تسلیم

کشاندن است.

5. شرح ابن ابی الحدید، جلد 6، صفحه 130 .

[489]

همین سخن به تعبیر دیگری در اسدالغابة آمده است، که امام(علیه السلام)

فرمود: «عَهْدٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ». (1)

ثانیاً اشاره به این است که هر سه گروه را درهم شکستم؛ اما اصحاب جمل تار و مار شدند و خوارج نهروان متلاشی گشتند و اصحاب معاویه نیز در نبرد مغلوب شدند، اما با حيله ای که عمرو عاص پیشنهاد کرد خود را از شکست کامل نجات دادند.

در ادامه این سخن، انگشت روی رییس خوارج که نامش حرقوص بن زهیر و کنیه اش ذوالثدیة بود، گذارده که به طرز فجیعی در میدان جنگ نهروان جان داد، می فرماید: «اما شیطان ردهه (اشاره به ذوالثدیة رییس خوارج است که جسم بی جان او بعد از جنگ نهروان در گودال آبی افتاده بود) با صاعقه ای که بر او فرود آمد به گونه که تپش قلب و لرزش سینه اش شنیده شد، شرّ او از من دفع گردید»؛ (وَ أَمَّا شَيْطَانُ الرَّدْهَةِ (2) فَقَدْ كُفِيَتْهُ بِصَعْقَةٍ (3) سَمِعَتْ لَهَا وَجِبَهُ (4) قَلْبِهِ وَ رَجَّهَ (5) صَدْرَهُ).

در میان شارحان نهج البلاغه درباره این صاعقه، گفت و گوست؛ بعضی معتقدند که واقعاً صاعقه ای آسمانی رییس خوارج ذوالثدیة را نابود ساخت و جسم بی جان او در گودال آبی افتاد («ردهه» به معنای گودال آب است) ولی جمعی

دیگر عقیده دارند که این صاعقه کنایه از آن فریاد شجاعانه ای است که امام(علیه السلام) در آغاز جنگ از سینه برکشید، این فریاد گروهی را به لرزه در آورد و از جمله ذوالنثیه چنان ترسید که قلبش از کار افتاد به

1. اسد الغابة، جلد 4، صفحه 33 .

2. «**ردهة**» گودالی است که آب باران در آن جمع می شود. به اتاقها یا حیاط وسیع و سالن نیز اطلاق می شود.

3. «**صعقة**» در اصل از صاعقه گرفته شده که سبب هلاکت می شود. سپس به معنای هلاکت یا وحشتی که قلب را به لرزه در می آورد استعمال شده است.

4. «**وجبة**» به معنای سقوط و خفقان و از کار افتادن و ساکت شدن است. واژه

«**وجبة**» گاه به يك وعده غذا اطلاق می شود. شاید به این دلیل که خوردن غذا باعث سکون و سکوت آدمی می گردد.

5. «**رجة**» از ریشه «**رَجَّ**» بر وزن «**حج**» به معنای به لرزه درآوردن است.

روی زمین غلتید و در گودال آبی سرازیر شد. آن گاه بعضی از بازماندگان

مخالفین را با این جمله مورد تهدید قرار می دهد و می فرماید: «و گروه

دیگری از ستمگران باقی مانده اند که اگر خداوند به من اجازه حمله دیگری به

آنها دهد (و مرا باقی بگذارد) آنها را از میان برداشته و دولت حق را به جای

آنها قرار می دهم، جز افراد قلیلی از آنان که (ممکن است از دست ما بگریزند

و) در اطراف بلاد پراکنده شوند»؛ (و بَقِيتَ بَقِيَّةً مِنْ أَهْلِ الْبَغْيِ. وَ لَئِنْ أَدْنَى اللَّهُ

فِي الْكُرَّةِ عَلَيْهِمْ لِأَدِيلِنَّ (1) مِنْهُمْ إِلَّا مَا يَنْشَدُرُ فِي أَطْرَافِ الْبِلَادِ تَشْدُرًا (2)).

تعبیر به «أَهْلُ الْبَغْيِ» اشاره به ستمگران شام و اصحاب معاویه است که اگر

داستان حکمین در میدان صفین پیش نیامده بود تار و مار می شدند. امام(علیه

السلام) می فرماید: «اگر توفیقی نصیب من شود قدرت آنها را در هم می شکنم و

حکومت حق و عدالت را در سراسر کشور اسلامی برپا می دارم».

ذکر این معنا به صورت جمله شرطیه، شاید اشاره به این است که امام(علیه

السلام) می دانسته است توفیق حمله دیگر به آنان نخواهد یافت و پیش از آن که

دست به چنین کاری زند شهید خواهد شد؛ ولی به هر حال آمادگی خود را برای

مبارزه با ستمگران تا آخرین نفس اعلام می دارد و در ضمن برنامه آینده را به

یاران خود تعلیم می دهد.

نکته

ذوالثدیة کیست؟

نام اصلی وی حرقوص بن زهیر سعدی تمیمی است که به ذوالخویصره،

ذوالثدیة و

1. «ادیلن» از ریشه «دولة» که گاه به معنای جابجایی و گاه به معنای ضعف و

سستی است گرفته شده و در اینجا به همان معنای اول است؛ یعنی قدرت را از

آنان می گیرم.

2. «یتشذر» از «تشذر» یعنی پراکنده شدن.

مُخَدَج معروف است. وجه نامگذاری وی به ذوالخویصره روشن نیست؛ ولی به اعتبار آنکه گوشت زائدی همانند پستان بر بازو داشت، به ذوالثدیه معروف شد و به جهت نقص در دست، به مُخَدَج الید نیز شناخته شده است.

در تفاسیر در ذیل آیه 58 سوره توبه آمده است: «(وَمِنْهُمْ مَّنْ يَلْمِزُكَ فِي

الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَخْطُونَ)؛ در میان آنها کسانی هستند که در (تقسیم) غنایم به تو خرده می گیرند، اگر از آن (غنایم، سهمی) به آنها داده شود، راضی می شوند؛ و اگر داده نشود، خشم می گیرند.»

و در منابع تاریخی در نقل ماجرای غزوه چنین آمده است که پس از پایان جنگ حنین، به هنگام تقسیم غنایم، در محلی به نام «جعرانه» ابوسفیان و برخی از تازه مسلمانان قریش، غنایم بیشتری را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) طلب کردند؛ آن حضرت نیز با اذن الهی و برای تألیف قلوب، اموال فراوانی را به آنان بخشید. در گیر و دار این تقسیم ذوالثدیه نزد پیامبر آمد و معترضانه گفت: «ای رسول خدا! عدالت پیشه کن». پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «وای بر تو! اگر من به عدالت رفتار نکنم، چه کسی به عدالت رفتار خواهد کرد؟». در این هنگام یکی از حاضران (عمر بن خطاب) از پیامبر اجازه خواست که گردن

او را بزند؛ ولی پیامبر وی را از این کار بازداشت و فرمود: «دَعَاهُ، فَسَيَخْرُجُ

مِنْ ضَيْضِيٍّ هَذَا قَوْمٌ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ... نُحَنَقَرُ

صَلَاتِكُمْ فِي جَنَبِ صَلَاتِهِمْ، وَ صَوْمِكُمْ عِنْدَ صَوْمِهِمْ، يَفْرَعُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ

تَرَاقِيهِمْ، أَيُّهُمْ رَجُلٌ أَسْوَدٌ مُخَذَجُ الْيَدِ، إِحْدَى يَدَيْهِ كَأَنَّهَا تُدِيْ امْرَأَةً أَوْ بَضْعَةً

تَدْرَدَرُ؛ رهايش كنيد! او پيروانى خواهد يافت كه از دين به در خواهند شد؛

همان گونه كه تير از كمان به در مى شود. شما نماز و روزه خویش را در

برابر نماز و روزه آنان ناچيز خواهيد شمرد. آنان قرآن مى خوانند؛ ولی از

شانه و گلوگاهشان فراتر نخواهد رفت. نشانه آنان وجود مردى سياه چرده، با

دست ناقص است كه بر يکى از دستانش (پاره

[492]

گوشتى) چون پستان زنان دارد و در ميان آنان است».(1)

مطابق اين پيش بينى، گروهى در امت اسلامى پديد مى آمدند كه قرآن

مى خواندند و اهل تهجد و عبادت بودند؛ ولی در واقع از دين خارج و از

حقيقت آن اطلاعى نداشتند.

این حقیقت به اندازه ای میان مسلمانان معروف بود که حتی عایشه که به علی(علیه السلام)کینه داشت، پس از ماجرای نهر روان و کشته شدن ذوالنُدیه گفت: من از پیامبر شنیدم که درباره این گروه فرمود: آنان بدترین مردمند که به دست بهترین افراد کشته می شوند.(2)

این پیش بینی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) محقق شد و پس از ماجرای جنگ صفین و ماجرای حکمیت، خوارج در منزل عبدالله بن وهب راسبی اجتماع کردند، ذوالنُدیه در آن جمع خطبه ای آتشین خواند و دوستان و پیروان خود را به قیام بر ضدّ مسلمانان — که به زعم او گمراه شده بودند — فراخواند. رهبری آن گروه را عبدالله بن وهب راسبی به عهده داشت (هر چند رهبری فکری و عقیدتی آنها به عهده ذوالنُدیه بود).(3)

آن گروه گمراه جنگ نهر روانی را به راه انداختند و امیرمؤمنان(علیه السلام) قبل از پیکار با آنها فرمود: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: قومی از دین خارج می شوند و با مسلمانان جنگ می کنند و علامت آنان مردی است که نقصی در دست اوست (مُخْذَج الیْدِ).(4)

در اثنای جنگ و همچنین پس از پایان آن مردم به دنبال ذوالنثیه و یا همان
مُخدج بودند؛ ولی هر چه گشتند، او را پیدا نکردند. کم کم برخی از بهانه جویان

زبان به طعن

1. این ماجرا و پیش بینی رسول خدا (با اختلاف در تعبیرات) درباره آنان در
منابع معتبر اهل سنت آمده است، از جمله: صحیح بخاری، جلد 7، صفحه 111
و جلد 8، صفحه 52؛ صحیح مسلم، جلد 3، صفحه 112؛ مسند احمد، جلد 3،
صفحه 56 و 65؛ مصنف ابن ابی شیبیه، جلد 8، صفحه 741؛ شرح ابن
ابی الحدید، جلد 2، صفحه 266؛ تاریخ طبری، جلد 2، صفحه 360؛ اسد الغابة،
جلد 2، صفحه 139 و کنز العمال، جلد 11، صفحه 307 به بعد.
2. شرح ابن ابی الحدید جلد 2، صفحه 267 و 268 و البدایة و النهایة، جلد 7،
صفحه 337.
3. رجوع کنید به : تاریخ طبری، جلد 4، صفحه 54-55.
4. مصنف ابن ابی شیبیه، جلد 10، صفحه 740 .

گشودند و گفتند: «پسر ابوطالب، ما را فریب داد تا با برادران خویش

بجنگیم». (1)

یافتن او کار دشواری شد و همه در جستجوی آن بودند، ولی علی(علیه السلام)

پیوسته می فرمود: «**مَا كَذِبْتُ وَ لَا كُذِّبْتُ**؛ نه دروغ گفته ام و نه بر من دروغ

گفته شد».

حضرت دستور داد با نی تك تك جنازه ها را علامت گذاری کردند، تا آنکه

داخل لجنزاری جنازه ای را دیدند که فقط پاهایش پیدا بود. جنازه را خارج

ساختند و بی درنگ دستهای او را بررسی کردند و دیدند او همان مردی است

که امیرمؤمنان به نقل از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ویژگیهای او را

پیش بینی کرده بود. علی(علیه السلام) تکبیر گفت و مردم نیز تکبیر گفتند و آن

حضرت سجده شکر به جای آورد. (2)

1. مصنف ابن ابي شيبة، جلد 10، صفحه 737 .

2. شرح ابن ابي الحديد، جلد 2، صفحه 275-277.

[494]

[495]

بخش بیست و یکم

أَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّغَرِ بِكَلَاكِلِ الْعَرَبِ، وَكَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَيْبَعَةٍ وَ مُضَرَ. وَ

قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَ

الْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ. وَضَعَنِي فِي حِجْرِهِ وَ أَنَا وَلَدٌ يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَ يَكْنُفُنِي

فِي فِرَاشِهِ، وَ يُمَسِّنِي جَسَدَهُ، وَ يُشِمُّنِي عَرَقَهُ. وَ كَانَ يَمْضَغُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُقِمُّنِيهِ، وَ

مَا وَجَدَ لِي كَذْبَةً فِي قَوْلٍ، وَ لَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ. وَ لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ — صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِ وَ آلِهِ — مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ

الْمَكَارِمِ، وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلُهُ وَ نَهَارُهُ. وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرَ

أُمَّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا، وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ. وَ لَقَدْ كَانَ

يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بَحْرَاءَ فَأَرَاهُ، وَ لَا يَرَاهُ غَيْرِي. وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتًا وَاحِدًا يَوْمِيذٍ فِي

الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ — وَ خَدِيجَةَ وَ أَنَا تَالِيَهُمَا. أَرَى

نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةِ، وَ أَشْمُ رِيحَ النُّبُوءَةِ.

وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رِثَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ —

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرِّثَّةُ؟ فَقَالَ: «هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيْسَرَ مِنْ عِبَادَتِهِ. إِنَّكَ

تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَ تَرَى مَا أَرَى، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ، وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى

خَيْرٍ».

ترجمه

من در دوران جوانی بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم و شاخهای بلند

قبیله

[496]

ربیعہ و مضر را درهم شکستم (و سران گردنکش آنها را به خاک نشاندم) و شما

به خوبی موقعیت مرا از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از نظر خویشاوندی

نزدیک و منزلت و مقام ویژه می دانید.

او مرا در دامان خویش در حالی که کودک (خردسالی) بودم می نشانند و (همانند

فرزندش) مرا به سینه خود می فشرد و در بستر خویش در کنار خود

می خوابانید، به گونه ای که بدن خود را (همچون یک پدر مهربان) به بدن من

می چسبانید و بوی خوش خود را به مشام من می رساند و (چون بسیار کوچک

بودم و توان جویدن غذای سخت را نداشتم) غذا را می جوید و در دهان من

می گذاشت.

او هرگز دروغی در گفتار من نیافت و در کردارم خطا و اشتباهی ندید.

از همان زمان که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از شیر بازگرفته شد، خداوند
بزرگ ترین فرشته از فرشتگان خود را مأمور ساخت تا در طول شب و روز
وی را به راههای فضیلت و محاسن اخلاق جهانیان وادارد و من هم مانند
کودکی که به دنبال مادرش حرکت می کند از او پیروی می کردم. هر روز
نکته تازه ای از اخلاق برجسته خود برای من آشکار می ساخت و مرا فرمان
می داد که به او اقتدا کنم.

او در هر سال مدتی را در مجاورت غار حرا به سر می برد (و به عبادت خدا
می پرداخت) من او را می دیدم و کسی دیگر او را نمی دید (و از برنامه
عبادت او خبر نداشت و هنگامی که آن حضرت به نبوت مبعوث شد) در آن
روز خانه ای که اسلام در آن راه یافته باشد، جز خانه پیامبر نبود تنها او و
خدیجه در آن بودند و من نفر سوم بودم. من نور وحی و رسالت را می دیدم و
بوی نبوت را استشمام می کردم. من صدای ناله شیطان را در آغاز نزول وحی
بر آن حضرت شنیدم و گفتم ای رسول خدا این ناله (از کیست و برای) چیست؟
فرمود: این ناله شیطان است، زیرا از اینکه پیرویش کنند مأیوس شده است.

(سپس پیامبر(صلی الله علیه وآله) به من فرمود:) تو آنچه را من می شنوم

می شنوی و آنچه من می بینم می بینی (و چشم و گوش تو حقایق عالم غیب را

درک می کند) جز اینکه تو پیامبر نیستی؛ ولی وزیر منی و در مسیر خیر و

سعادت قرار داری!

[497]

شرح و تفسیر

پرورش در آغوش پیامبر

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه برای تقویت روحیه یاران خود و در

مقابل دشمنان و غوغاسالاران و فتنه جویان قبایل، به دو نکته مهم اشاره

می فرماید. نخست به موقف خود در جنگهای اسلامی در برابر شجاعان عرب

و ضربات سنگینی که به آنها وارد ساخت، اشاره می کند تا دشمنان و

غوغاگران بر سر جای خود بنشینند و دیگر رابطه نزدیک خود را با پیامبر

اکرم(صلی الله علیه وآله) که امتیاز منحصر به فردی برای آن حضرت بود بیان

می کند تا همه مؤمنان راستین، با علاقه و اخلاص بیشتر به فرمانش گردن

نهند، بنابراین هرگز نباید تصوّر کرد که امام در این بخش از خطبه به خودستایی پرداخته است؛ چیزی که با بخش های پیشین خطبه در تضاد است، بلکه امام هدف مهمی را دنبال می کند که فراتر از این گونه پندارهاست.

در قسمت اوّل می فرماید: «من در دوران جوانی بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم و شاخهای بلند قبیله ربیعه و مضر را درهم شکستم (و سران گردنکش آنها را به خاک نشاندم)»؛ (أَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّغَرِ يَكْلَاكِلَ الْعَرَبِ، وَ

كَسَرْتُ نَوَاجِمَ (1) قُرُونِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ).

تعبیر به «صغر» در جمله بالا نقطه مقابل «کبر»، اشاره به دوران جوانی حضرت است؛ نه کودکی، و این تعبیر متعارفی است که افرادی که سنّ و سالی از آنها گذشته، هنگامی که می خواهند به دوران جوانی خود اشاره کند، می گوید: «هنگامی که کوچک بودم چنین و چنان کردم».

به هر حال امام (علیه السلام) در این عبارت کوتاه پرشکوه پیروزیهایش را در جنگهای اسلامی در نظرها مجسم می کند؛ ضرباتی را که در میدان «بَدْر» بر پیکر «عتبه» و «ولید» و

1. «نواجم» جمع «ناجمة» از «نجم» بر وزن «حجم» به معنای طلوع و ظهور

است و به شاخهای بلند که ظهور و بروز زیادی دارد نواجم قرون گفته

می شود، و از قبیل اضافه صفت به موصوف است.

[498]

«حنظله» وارد کرد و دفاع جانانه ای را که در میدان «أحد» از پیامبر اکرم در

برابر انبوه دشمنان فرمود و ضربه سهمگینی را که در جنگ «احزاب» بر

بزرگترین شجاع عرب «عمرو بن عبدود» وارد ساخت و آوازه اش در همه

جزیره العرب پیچید و سپس قدرت نماییهای او در فتح «مکه» و جنگ «حنین»

و همچنین غزوات و سرایای دیگر که اندکی مطالعه درباره آنها نشان می دهد.

امام از نظر روح و جسم تا چه حد قدرتمند بوده است. یادآوری این امور لرزه

بر پیکر دشمنان او می افکند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه تحلیل جالبی در اینجا دارند، می گویند: پیامبر

اسلام سه دوران مختلف را بعد از بعثت، پشت سر گذاشت؛ نخست دوران سیزه

ساله مکه بود که دست به شمشیر نبرد و تنها به مقاومت در برابر دشمنان و
تعلیم و تربیت دوستان پرداخت. دوران دوم از آغاز هجرت شروع می شود تا
جنگ احزاب که پیغمبر اکرم و مسلمانان غالباً در برابر دشمن حالت دفاعی
داشتند و دوران سوم دوران فتح مکه و جنگ حنین بود که بیشتر جنبه تهاجمی
داشت، هر چند هدف خاموش کردن آتش فتنه بود.

علی(علیه السلام) در همه این دورانها، در کنار پیامبر به فداکاری پرداخت. در
دوران اوّل «لیلة المبیت» را پشت سر گذاشت که در بستر پیامبر خوابید و جان
خود را سپر بلای او ساخت. در دوران دوم فداکاری های امام در جنگ بدر و
احد و احزاب در کنار پیامبر فراموش ناشدنی است. در دوران سوم یعنی فتح
مکه و جنگ حنین نیز در صف اوّل در برابر دشمن قرار داشت.(1)

بعضی از نویسندگان از این هم فراتر رفته و گفته اند: امیرمؤمنان حتی قبل از
بعثت نیز مدافع پیامبر اکرم بود و در اینجا اشاره به داستانی کرده اند که از
دوران هشت سالگی آن حضرت رخ می دهد؛ امام در آن سن و سال با کودکان

مگه چنین می گفت: محمد (صلی الله علیه وآله) در خانه اش سخنی از بردگان

نمی گوید و کنیز و غلامان (خدیجه) را به عنوان جوانان خطاب

1. فی ظلال نهج البلاغه (شرح محمد جواد مغنیه بر نهج البلاغه)، جلد 3،

صفحه 151-155.

[499]

می کند و هرگز در برابر کارهای خلاف آنها تندی نمی کند و حتی کلمه «اف»

را نیز به آنها نمی گوید. (1)

تعبیر به «کلاکل» (جمع کلکل به معنای استخوان سینه) اشاره به افراد نیرومند

و سرکردگان است و «قرون» جمع «قرن» به معنای شاخ کنایه از افراد

نیرومند است، زیرا شاخ حیوان از محکمترین اعضای اوست.

سپس امام (علیه السلام) به بیان نکته دوم از این بخش؛ یعنی رابطه بسیار نزدیک

او با پیامبر (صلی الله علیه وآله) پرداخته و نشان می دهد که این رابطه از آغاز

طفولیت تا پایان عمر بوده و امام تربیت یافته دامن پیامبر اکرم است،

می فرماید: «شما به خوبی موقعیت مرا از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از

نظر خویشاوندی نزدیک، و منزلت و مقام ویژه، می دانید»؛ (وَ قَدْ عَلِمْتُمْ

مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَ الْمَنْزِلَةِ

الْخَصِيصَةَ).

آن گاه برای توضیح بیشتر می افزاید: «او مرا در دامن خویش در حالی که

کودک (خردسالی) بودم می نشانند و (همانند فرزندش) مرا به سینه خود

می فشرد و در بستر خویش در کنار خود می خوابانید، به گونه ای که بدن خود

را (همچون یک پدر بسیار مهربان) به بدن من می چسبانید و بوی خوش خود را

به مشام من می رساند و (چون بسیار کوچک بودم و توان جویدن غذای سخت

را نداشتم) غذا را می جوید و در دهان من می گذاشت»؛ (وَضَعَنِي فِي حَجْرِهِ وَ

أَنَا وَوَالِدٌ يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَ يَكْنُقُنِي فِي فَرَاشِهِ، وَ يُمَسِّنِي جَسَدَهُ، وَ يُشِمُّنِي

عَرَقَهُ(2). وَ كَانَ يَمَضَعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُقَمِّنِيهِ).

این تعبیرات نشان می دهد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) هیچ تفاوتی میان علی (علیه السلام) و فرزندان خود نمی گذاشت و از آن موقع که آن حضرت بسیار کم سن و سال بود او را در دامن و آغوش خود پرورش می داد و نهایت محبت را درباره او ابراز می فرمود.

1. در فی ظلال نهج البلاغه (شرح محمد جواد مغنیه بر نهج البلاغه)، جلد 3،

صفحه 151-155، این جمله از عبدالرحمن شرقاوی نقل شده است.

2. «عرف» به معنای بوی خوش است.

[500]

در ادامه می افزاید: «رسول خدا هرگز دروغی در گفتار من نیافت و در

کردارم خطا و اشتباهی ندید»؛ (وَمَا وَجَدَ لِي كَذِبًا فِي قَوْلٍ، وَلَا خَطْلَةً (1) فِي

فِعْلٍ).

اشاره به اینکه من مدارج تربیت را در سایه او به طور کامل پیمودم، به گونه ای که گفتار و رفتارم کاملاً صادقانه و در مسیر حق بود و کمترین انحرافی نداشتم.

آن گاه امام (علیه السلام) به بیان این نکته می پردازد که من اگر در دوران قبل از بعثت نیز از آن حضرت پیروی می کردم و این را افتخار و فرصت مهمی برای خود می شمردم، به این دلیل بود که آن حضرت از آغاز عمر تحت هدایت و عنایت پروردگار قرار داشت، می فرماید: «از همان زمان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از شیر بازگرفته شد، خداوند بزرگ ترین فرشته از فرشتگان خود را مأمور ساخت تا در طول شب و روز وی را به راههای فضیلت و محاسن اخلاق جهانیان وادارد و من هم مانند کودکی که به دنبال مادرش حرکت می کند از او پیروی می کردم. هر روز نکته تازه ای از اخلاق برجسته خود برای من آشکار می ساخت و مرا فرمان می داد که به او اقتدا

می کنم»؛ (وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا) (2)

أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْئَلُكَ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَ مَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَةً وَ

نَهَارَهُ. وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ (3) أَثَرَ أُمَّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ

عِلْمًا، وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ).

اشاره به اینکه سرپرستی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به من، تنها در

جهات ظاهری و معمولی نبود، بلکه هر روز این معلم بزرگ درس، تازه ای از

اخلاق و فضیلت به من آموخت و من نیز پذیرا می شدم.

تعبیر به «علماً» اشاره به پرچمها و نشانه هایی است که سابقاً در مسیر راهها

در بیابانها

1. «خَطْلَةٌ» از ریشه «خَطْل» بر وزن «خَطْر» به معنای انحراف از مسیر

صواب است.

2. «فَطِيمٌ» از «فَطَامٌ» به معنای از شیر بازگرفتن است و فطیم به کسی گفته

می شود که از شیر بازگرفته شده باشد.

3. «فَصِيلٌ» بچه شتر است بعد از آنکه از شیر باز گرفته شود.

می گذاردند تا مسافران و رهگذران راه خود را گم نکنند و با اطمینان خاطر و گامهای استوار به سوی سرمنزل مقصود، پیش روند. این هدایت کننده راه حق نیز درباره علی(علیه السلام) همین موقعیت را داشت.

آن گاه به یکی از فصول مهم زندگی پیامبر(صلی الله علیه و آله) قبل از بعثت؛ یعنی داستان عبادتهای او در غار حراء اشاره کرده، چنین می فرماید: «او در هر سال مدتی را در مجاورت غار حرا به سر می برد (و به عبادت خدا می پرداخت) من او را می دیدم و کسی دیگر او را نمی دید (و از برنامه عبادت او خبر نداشت) و هنگامی که آن حضرت به نبوت مبعوث شد در آن روز خانه ای که اسلام در آن راه یافته باشد، جز خانه پیامبر نبود که او و خدیجه در آن بودند و من نفر سوم بودم. من نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم»؛ (و لَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءِ فَارَاهُ، وَ

لَا يَرَاهُ غَيْرِي. وَ لَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ — صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — وَ خَدِيجَةَ وَ أَنَا ثَالِثُهُمَا. أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةَ، وَ أَنْتُمْ رِيحَ

النُّبُوَّةِ).

این عبارت نشان می دهد که داستان عبادت پیامبر در غار حراء سالها تکرار

می شد، به طوری که امام می فرماید: «هر سال آن حضرت به حراء

می رفت» و نیز نشان می دهد که تنها علی(علیه السلام) با او بود. افزون بر

این، در آغاز اسلام مدتها گذشت که تنها سه نفر پیرو این آیین پاک بودند: پیامبر

اکرم(صلی الله علیه وآله) خدیجه و علی(علیه السلام).

در اینکه منظور از دیدن نور وحی و استشمام بوی نبوت چیست؟ بعضی از

شارحان نهج البلاغه آن را بر جنبه های معنوی حمل کرده اند، در حالی که

بعضی دیگر می گویند: مانعی ندارد که حمل بر جنبه ظاهری و مادی بشود؛

یعنی به هنگام وحی واقعاً نوری ساطع می کشد که تنها پیامبر اکرم و

امیرمؤمنان آن را می دیدند و بوی خوشی فضا را عطرآگین می کرد که تنها به

مشام این دو بزرگوار می رسید و هیچ مانعی ندارد که بعضی از موجودات

مادی را افرادی که احساس قوی تری دارند درك کنند و دیگران درك نکنند؛

مثلاً گفته می شود: اشعه ماورای بنفش یا مادون قرمز که برای ما انسانها قابل

ادراك

[502]

نیست برای بعضی از پرندگان که حسن قویتری دارند قابل ادراك است.

درباره برنامه های پیامبر در غار حراء و ایمان خدیجه و علی(علیه السلام) به

عنوان اولین نفر از زنان و مردان در ذیل همین بخش در بحث نکات، سخن

خواهیم گفت.

سپس امام به نکته مهم دیگری در رابطه او با پیامبر اکرم اشاره کرده،

می فرماید: «من صدای ناله شیطان را در آغاز نزول وحی بر آن حضرت

شنیدم و گفتم ای رسول خدا این ناله (از کیست و برای) چیست؟ فرمود: این ناله

شیطان است، زیرا از اینکه پیرویش کنند مأیوس شده است»؛ (و لَقَدْ سَمِعْتُ

رَبَّةَ (1) الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ

اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّبَّةُ؟ فَقَالَ: «هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيْسَ مِنْ عِبَادَتِهِ».

آن گاه اضافه می کند که پیامبر در ادامه این سخن فرمود: «تو آنچه را من می شنوم می شنوی و آنچه من می بینم می بینی (چشم و گوش تو همچون چشم و گوش من حقایق عالم غیب را ادراک می کند) جز اینکه تو پیامبر نیستی؛ ولی وزیر (من) هستی و در طریق خیر قرار داری»؛ (إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَ تَرَى مَا أَرَى، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ، وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ).

ممکن است کسی بگوید: بعد از ظهور اسلام و پیامبر اکرم باز هم گروه کثیری سر بر فرمان شیطان دارند. این سخن چگونه با مطلب بالا سازگار است؟ پاسخ این است که با ظهور اسلام آن اطاعت مطلق و بی قید و شرط عصر جاهلیت در همه چیز از شیطان، که شامل بت پرستی و آلودگی های اخلاقی و مظالم شدید اجتماعی می شد درهم شکست و گروه کثیری از مؤمنان راستین در هر قرن پیدا شدند که اگر جمعیت آنها از پیروان شیطان بیشتر نباشد کیفیت وجودی و مقامات آنها بسیار برتر است.

به تعبیر دیگر: شیطان در روز نخست گفته بود: (وَلَا غَوِيَّتَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا

عِبَادَكَ

1. «رَنَّة» به معنای صدای غم انگیز و ناله است و گاه به فریاد شدید نیز گفته

می شود.

[503]

مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ). (1) این معنا با ظهور پیامبر اکرم از میان رفت، زیرا غیر از

«مخلصین» که منظور اولیای خاص خدا هستند، گروهی از مؤمنان قویّ الایمان

و صالح العمل نیز از پیروی شیطان سرباز زدند.

به هر حال این گفتار، همانند روایات متعدّد دیگر که بعداً به آن اشاره خواهد

شد، نشان می دهد که موقعیت علی(علیه السلام) نسبت به پیامبر اکرم تا چه

اندازه والا بوده است — او در همه چیز دوش به دوش پیامبر پیش می رفت،

فقط مقام نبوت نداشت.

این همان حقیقتی است که در حدیث «منزلت» که به طور گسترده در کتب شیعه

و اهل سنت نقل شده، آمده است که در جنگ تبوک هنگامی که پیامبر، علی(علیه

السلام) را به جای خود در مدینه قرار داد و امام از جهت عدم شرکت در جهاد

ناراحت بود پیامبر حدیث منزلت را بیان فرمود.

این حدیث طبق نقل ابن عباس که در کتب معتبر اهل سنت به عنوان يك حدیث صحیح شناخته شده است، چنین است: «هنگامی که رسول خدا برای غزوه تبوک

آماده حرکت شد و گروهی از مردم با آن حضرت بودند علی(علیه السلام)

عرض کرد: من هم با شما بیایم، پیامبر فرمود: نه! علی(علیه السلام) گریست،

رسول خدا فرمود: «أما تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ

لَيْسَ بَعْدِي نَبِيٌّ؛ آیا تو راضی نیستی که نسبت به من همچون هارون (برادر

موسی) نسبت به موسی باشی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست (اشاره به

اینکه تمام مزایای من جز مقام نبوت را دارا هستی)». سپس افزود: «إِنَّهُ لَا

يَتَّبَعِي أَنْ أَدْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي؛ سزاوار نیست من بروم جز اینکه تو جانشین

من باشی».

این حدیث را حاکم در مستدرک ذکر کرده و گفته است: سند حدیث صحیح است
و نیز ذهبی در تلخیص المستدرک آن را آورده و تصریح به صحّت آن کرده
است. در کتب

1. حجر، آیه 39-40 .

[504]

بسیار دیگری؛ مانند مسند احمد، ذخائرالعقبی، مناقب خوارزمی، الاصابة ابن
حجر عسقلانی و کتب بسیار دیگری که نقل تمام اسناد آن بسیار به طول
می انجامد، آمده است. (1)

نکته ها

1- رابطه بسیار نزدیک علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی الله علیه وآله)

این رابطه از زمانی آغاز شد که علی(علیه السلام) کودک بسیار خردسالی بود و بحران شدید اقتصادی و قحطی در مکه پیدا شد. ابوطالب فرزندان زیادی داشت و سخت به زحمت افتاد. پیامبر اکرم که هنوز به مقام نبوت نرسیده بود به عباس که مرد ثروتمندی بود، فرمود: برادرت ابوطالب، کثیرالعیال است و مشکلات موجود را می بینی. همراه من بیا نزد او برویم. یکی از فرزندان را تو سرپرستی کن و یکی را من. عباس پذیرفت، هر دو نزد ابوطالب آمدند و مقصود خود را بازگو کردند، ابوطالب گفت: عقیل را نزد من بگذارید و هر يك از سایر فرزندانم را خواستید انتخاب کنید، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) علی(علیه السلام) را برگزید و عباس جعفر را و از آن به بعد علی بن ابی طالب با رسول خدا بود تا زمان بعثت که در آن زمان نیز از او پیروی کرد و به او ایمان آورد و تصدیقش نمود.(2)

گویا دست تقدیر این حادثه را به وجود آورد تا بزرگ ترین مرد جهان بعد از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از آغاز عمر شب و روز در کنار آن حضرت باشد و تحت تعلیم و تربیت او قرار گیرد

1. مرحوم سید شرف الدین در کتاب «المراجعات» و محققان کتاب المراجعات

در پاورقیهای آن به مصادر مختلف این حدیث اشاره کرده اند. (المراجعات،

صفحه 261، مراجعه 26). در کتاب احقاق الحق بیش از یکصد صفحه

پیرامون مصادر این حدیث و اسناد آن از کتب اهل سنت بحث شده است.

(احقاق الحق، جلد 5، صفحه 132 تا 238).

2. تاریخ طبری، جلد 2، صفحه 57-58.

[505]

و این شاگرد در محضر آن استاد تا آنجا پیش برود که نور وحی را ببیند و بوی

وحی را استشمام کند و صدای جبرئیل را بشنود و حتی ناله شیطان را که به

هنگام بعثت از حلقوم او برخاست، درک کند و در يك کلام با جهان غیب کاملا

در ارتباط باشد و تا آنجا پیش برود که پیامبر اکرم خطاب به او بفرماید: «إِنَّكَ

تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ؛ آنچه را که من می شنوم،

می شنوی و آنچه را که من می بینم می بینی جز اینکه پیامبر نیستی». (1)

2- داستان غار حرا

غار حرا بر فراز کوهی قرار دارد که امروز جبل النور نامیده می شود. سابقاً این کوه در خارج مکه بود؛ ولی امروز به سبب گسترش شهر مکه جبل النور و غار حرا در داخل مکه قرار دارد و پیمون آن از پای کوه تا فراز آن حدود يك ساعت به طول می انجامد.

غار مزبور غار کوچکی است که گنجایش يك نفر ایستاده در حال عبادت و دو سه نفر نشسته را دارد؛ ولی در کنار آن محل نسبتاً وسیعی است که جای نشستن گروهی است. جالب اینکه دو طرف غار باز است و هوای لطیفی در غار جریان دارد و در گرم ترین اوقات سال، انسان احساس گرما نمی کند و از همه گذشته، جای خلوت و مملو از روحانیت است.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) قبل از بعثت و حتی گاه بعد از بعثت برای دورماندن از غوغای بت پرستان جاهل و جامعه مملو از خرافات آن عصر، به غار حرا می رفت و ساعتها و روزها به راز و نیاز با خدا می پرداخت و در

اسرار آسمان و زمین می اندیشید. قابل توجه است که داخل غار اگر کسی رو به دهانه شمالی غار بایستد هم رو به کعبه ایستاده و هم رو به بیت المقدس.

1. درباره اینکه علی(علیه السلام) نخستین کسی بود که ایمان آورد و ایمانش پذیرفته شد به طور مشروح در جلد 3، از همین کتاب، صفحه 169-174

بحث شد.

[506]

از پاره ای از روایات استفاده می شود که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) حتی بعد از نبوت، گاهی به غار حراء می رفت و دور از اذیت و آزار مشرکان متعصب، به عبادت و راز و نیاز با خدا می پرداخت و علی(علیه السلام) و خدیجه گاه با آن حضرت بودند و می دانیم نخستین شعاع وحی در همانجا درخشید.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود می گوید: داستان مجاورت پیامبر اکرم به غار حراء مشهور است و در کتب صحاح آمده که او در هر سال يك ماه در

جوار حراء بود و در آن ماه نیازمندی به سراغ آن حضرت می آمدند و آنها را
اطعام می کرد، هنگامی که این مدت پایان می پذیرفت و پیامبر اکرم از آنجا
باز می گشت به سراغ کعبه می آمد و هفت دور یا بیشتر طواف می کرد. سپس
به خانه خود باز می گشت تا سال بعثت فرا رسید. پیامبر اکرم(صلی الله علیه
وآله) ماه مبارك را در آن سال به اتفاق خدیجه و علی بن ابی طالب و خادمی
که داشتند در آنجا بود و در این زمان بود که جبرئیل فرمان نبوت و رسالت را
برای آن حضرت آورد و (این حدیث ظاهراً اشاره به نزول دفعی و يك پارچه
قرآن بر پیامبر اکرم در ماه رمضان است و منافاتی با نزول تدریجی که آغاز
آن 27 رجب است، ندارد). (1)

3- برنامه ویژه پیامبر (صلی الله علیه وآله) قبل از بعثت

بسیاری سؤال می کنند که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) قبل از بعثت چه

آیینی داشته است، در حالی که هنوز آیین اسلام نازل نشده بود؟

گاه گفته می شود او بر آیین شیخ الانبیاء، ابراهیم خلیل(علیه السلام) بود. این سخن از يك نظر صحیح است و آن اینکه حضرت، موحد و یگانه پرست بود و یگانه پرستی از بارزترین ویژگیهای آیین ابراهیم است، هر چند همه انبیا یگانه پرست بودند؛ ولی این دلیل بر آن نمی شود که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در همه فروع دین، متعبد به شریعت ابراهیم(علیه السلام) باشد.

1. شرح ابن ابی الحدید، جلد 13، صفحه 208.

[507]

از کتاب غنیه مرحوم ابن زهره بر می آید که این سؤال از آن زمان نیز مطرح بوده است، زیرا ایشان فصلی برای این مطلب که آیا پیامبر متعبد به شریعت انبیای پیشین بوده یا نه منعقد نموده، هر چند سخن بسیار کوتاهی در ذیل آن بیان کرده است. وی تنها به این مطلب قناعت کرده که ممکن است رسول خدا قبل از بعثت نیز به آیین خود عمل می کرده بی آنکه کوچک ترین دلیلی بر آن ذکر کند.

در پاورقیهای چاپ اخیر این کتاب آمده است که این مسئله از زمان سید مرتضی و شیخ طوسی نیز مطرح بوده و بعضی به طور سربسته گفته اند که آن حضرت پیرو آیینهای قبل از خود بوده است و بعضی گفته اند: نبوده، و بعضی توقف کرده اند. از شیخ طوسی نقل شده که می گوید: اعتقاد شیعه بر این است که او قبل از نبوت به برنامه ویژه ای عمل می کرده که از طریق وحی بر او نازل می شده است، بی آنکه پیرو آیین انبیای پیشین باشد.

علامه مجلسی معتقد است که پیامبر اسلام قبل از رسالت دارای مقام نبوت بوده گاه فرشتگان با او سخن می گفتند و صدای آنها را می شنید و گاه در رؤیای صادقانه به او الهام الهی می شد و بعد از چهل سال به مقام رسالت رسید و قرآن و اسلام رسماً بر او نازل گردید. او شش دلیل بر این معنا ذکر می کند. (1)

و چه خوب بود دانشمندان ما به خطبه قاصعه و کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در مورد برنامه ویژه پیامبر توسط بزرگ ترین فرشته الهی سخن می گوید و می فرماید: «خداوند از همان زمان که رسول خدا از شیر بازگرفته شد،

بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را مأمور او ساخت تا در طول شب و روز
وی را به راههای فضیلت و محاسن اخلاق وادار کند.

این سخن به خوبی نشان می دهد که پیامبر اکرم قبل از بعثت پیرو آیینهای
پیشین نبود، بلکه برنامه ای مخصوص خود داشت که از طریق الهام فرشته
بزرگ خدا به او اعلام می شد و آن حضرت مطابق این برنامه ویژه عمل
می کرد.

1. بحار الانوار، جلد 18، صفحه 277 به بعد.

[508]

چگونه ممکن است فرشته بزرگ الهی طرق مکارم اخلاق را به او بیاموزد؛ اما
واجبات را به او نیاموزد و به این ترتیب پاسخ سؤال درباره تعبّد پیامبر به
آیینهای پیشین یا عدم آن در زمان قبل از بعثت روشن می شود. (1)

1. مرحوم علامه مجلسی نیز در کتاب بحار الانوار بحثی در این زمینه دارد و معتقد است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) قبل از بعثت نبی بود، ولی رسول نبود (جلد 17، صفحه 277-281) و فخر رازی نیز در کتاب المحصول (جلد 1، صفحه 426، چاپ دارالکتب العلمیة) بحثی در این زمینه آورده است.

[509]

بخش بیست و دوم

وَ لَقَدْ كُنْتُ مَعَهُ — صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ — لَمَّا أَتَاهُ الْمَلَأُ مِنَ قُرَيْشٍ، فَقَالُوا لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ قَدْ ادَّعَيْتَ عَظِيمًا لَمْ يَدَّعِهِ آبَاؤُكَ وَ لَا أَحَدٌ مِنْ بَيْتِكَ، وَ نَحْنُ نَسْأَلُكَ أَمْرًا
إِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنَا إِلَيْهِ وَ أَرَيْتَنَا، عَلِمْنَا أَنَّكَ نَبِيٌّ وَ رَسُولٌ، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّكَ
سَاحِرٌ كَذَّابٌ. فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «وَ مَا نَسْأَلُونَ؟» قَالُوا: تَدْعُو لَنَا هَذِهِ

الشَّجْرَةَ حَتَّى تَنْقَلِعَ بِعُرْوِقِهَا وَ تَقِفَ بَيْنَ يَدَيْكَ، فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «إِنَّ اللَّهَ

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ ذَلِكَ، أَنْتُمْ مُؤْمِنُونَ وَ تَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ؟» قَالُوا:

نَعَمْ، قَالَ: «فَإِنِّي سَأْرِيكُمْ مَا تَطْلُبُونَ، وَ إِنِّي لَاعْلَمُ أَنَّكُمْ لَا تَقِيُونَ إِلَى خَيْرٍ، وَ إِنِّ

فِيكُمْ مَنْ يُطْرَحُ فِي الْقَلْبِ، وَ مَنْ يُحْزَبُ الْأَحْزَابَ». ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ:

«يَأَيُّهَا الشَّجْرَةُ إِنْ كُنْتَ تُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، وَ تَعْلَمِينَ أَنَّي رَسُولُ اللَّهِ،

فَأَنْقَلِعِي بِعُرْوِقِكِ حَتَّى تَقِفِي بَيْنَ يَدَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ». فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَأَنْقَلَعَتْ

بِعُرْوِقِهَا، وَ جَاءَتْ وَ لَهَا دَوِيٌّ شَدِيدٌ، وَ قَصَفُ كَقَصْفِ أَجْنَحَةِ الطَّيْرِ؛ حَتَّى وَقَفَتْ

بَيْنَ يَدَيَّ رَسُولُ اللَّهِ — صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ — مُرْقَرَقَةً، وَ أَقَّتْ بِغُصْنِهَا الْأَعْلَى

عَلَى رَسُولِ اللَّهِ — صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ — ، وَ بِيَعُضِ أَغْصَانِهَا عَلَى مَكِّي، وَ

كُنْتُ عَن يَمِينِهِ — صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ — ، فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَى ذَلِكَ قَالُوا — عُلُوءًا

وَاسْتِكْبَارًا — : فَمُرُّهَا فَلْيَأْتِكِ نِصْفُهَا وَ بِيَقَى نِصْفُهَا، فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ

نِصْفُهَا كَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَ أَشَدَّهُ دَوِيًّا، فَكَادَتْ تَلْتَفُ بِرَسُولِ اللَّهِ — صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ — ، فَقَالُوا — كُفْرًا وَ عُلُوءًا — : فَمُرْ هَذَا النُّصْفَ فَلْيَرْجِعْ إِلَى نِصْفِهِ كَمَا كَانَ،

فَأَمَرَهُ — صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ — فَرَجَعَ؛ ففُتُّتُ أَنَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ; إِنِّي أَوْلُ

مُؤْمِنِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ أَوَّلُ مَنْ أَقْرَبَ بَانَ الشَّجَرَةَ فَعَلَتْ مَا فَعَلَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى
تَصَدِّيقًا بِبُؤْتِكَ، وَ إِجْلَالًا لِكَلِمَتِكَ. فَقَالَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ: بَلْ سَاحِرٌ كَذَّابٌ، عَجِيبُ السَّحْرِ
خَفِيفٌ فِيهِ، وَ هَلْ يُصَدِّقُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَّا مِثْلُ هَذَا! (يَعْنُونَنِي).

ترجمه

من با آن حضرت — صلی الله علیه و آله — بودم؛ که سران قریش نزد او آمدند
و گفتند: ای محمد تو ادعای بزرگی کرده ای؛ ادعایی که هیچ یک از پدران و
خاندانت نکردند. ما از تو معجزه ای می خواهیم که اگر پاسخ مثبت پیش چشم
ما به انجام برسانی، می دانیم که تو پیامبر و فرستاده خدایی و اگر انجام ندهی،
خواهیم دانست، ساحر دروغگویی هستی.

پیامبر — صلی الله علیه و آله و سلم — فرمود: خواسته شما چیست؟ گفتند: این
درخت را (اشاره به درختی کردند که در آنجا بود) برای ما صدا زن، تا با تمام
ریشه هایش کنده شود و پیش روی تو بایستد، پیامبر — صلی الله علیه و آله و سلم —
فرمود: خداوند بر هر چیزی تواناست. آیا اگر این کار را برای شما

انجام دهم، ایمان می آورید و شهادت به حق خواهید داد، عرض کردند : آری،
فرمود: من به زودی آنچه را می خواهید به شما نشان می دهم؛ ولی می دانم که
شما به خیر و نیکی (و ایمان و تسلیم در برابر حق) باز نمی گردید، و نیز
می دانم در میان شما کسی است که درون چاه (در سرزمین بدر) افکنده
می شود (اشاره به جنازه های ابوجهل و عتبه و شیبیه و امیه بن خلف است که
در میدان بدر به چاه افکنده شدند) و نیز کسی است که احزاب را (برای جنگ با
مسلمین) بسیج می کند (اشاره به ابوسفیان است).

سپس فرمود: ای درخت اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می دانی که
من رسول خدا هستم با ریشه ها از زمین کنده شو و نزد من آی و به فرمان خدا
پیش روی من بایست!

[511]

سوگند به خدایی که او را به حق مبعوث کرد (با چشم خود دیدم) درخت با
ریشه هایش از زمین کنده شد و حرکت کرد، در حالی که (بر اثر سرعت
حرکت) طنین شدیدی داشت و صدایی همچون صدای بال پرنندگان (در هنگام

پرواز) از آن بر می خاست و در برابر رسول خدا — صلی الله علیه و آله —
قرار گرفت، در حالی که مانند پرندگان بال می زد و بعضی از شاخه های
بالای آن، بر سر رسول خدا — صلی الله علیه و آله — سایه افکنده بود و بعضی
دیگر بر دوش من، در حالی که در طرف راست پیامبر ایستاده بودم.

هنگامی که آن قوم (الجوج) این صحنه را مشاهده کردند، از روی برتری جویی
و تکبر گفتند: (اگر راست می گویی) دستور ده (درخت به جای خود برگردد
) و نیمی از آن نزد تو آید و نیم دیگر در جای خود باقی بماند. (رسول خدا) به
درخت امر فرمود که چنین کند، بلافاصله نیمی از آن درخت، با منظره ای
شگفت آور و صدایی شدیدتر به سوی آن حضرت، حرکت کرد و آن قدر پیش
آمد که نزدیک بود به آن حضرت — صلی الله علیه و آله وسلم — بپیچد.

(بار دیگر) آنها از روی کفر و سرکشی گفتند: دستور ده این نصف بازگردد و
به نصف دیگر ملحق شود و به صورت نخستین درآید، پیامبر اکرم — صلی الله
علیه و آله وسلم — دستور داد و آن نصف به جای نخستین بازگشت.

در این هنگام من گفتم: لا اله الا الله؛ ای رسول خدا! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آورده ام و نخستین کسی هستم که اقرار می کنم که آن درخت آنچه را انجام داد به فرمان خدا و برای تصدیق نبوت تو و بزرگداشت سخن و برنامه ات بود؛ ولی تمام آن گروه گفتند: او ساحری دروغگوست، که سحر شگفت آور و ماهرانه ای دارد (سپس افزودند: آیا تو را در این کار کسی جز امثال این — منظورشان من بودم — تصدیق می کند؟!)

[512]

شرح و تفسیر

معجزه حرکت درخت

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه که یکی از مهم ترین بخش های آن مسحوب می شود، اشاره به یکی از معجزات مهم پیامبر که در مکه واقع شده و امام شاهد و ناظر آن بوده، می کند تا تأکیدی بر رابطه نزدیک خود با آن

حضرت و ایمان پیشین خویش نماید. معجزه ای که کمتر کسی از مسلمانان شاهد و ناظر آن بوده و می فرماید: «من با آن حضرت — صلی الله علیه و آله — بودم؛ در آن هنگام که سران قریش نزد او آمدند و گفتند: ای محمد تو ادعای بزرگی کرده ای، ادعایی که هیچ يك از پدران و خاندانت چنین ادعایی نکردند. ما از تو معجزه ای می خواهیم که اگر پاسخ مثبت به آن دهی، و آن را پیش چشم ما به انجام برسانی، می دانیم که تو پیامبر و فرستاده خدایی و اگر انجام ندهی، خواهیم دانست، ساحر دروغگویی هستی»؛ (وَلَقَدْ كُنْتُ مَعَهُ — صَلَّى اللهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ — لَمَّا أَتَاهُ الْمَلَأُ (1) مِنْ قُرَيْشٍ، فَقَالُوا لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ قَدْ ادَّعَيْتَ عَظِيمًا لَمْ يَدَّعِهِ آبَاؤُكَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ بَيْتِكَ، وَ نَحْنُ نَسْأَلُكَ أَمْرًا إِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنَا إِلَيْهِ وَ أَرَيْتَنَا، عَلِمْنَا أَنَّكَ نَبِيٌّ وَ رَسُولٌ، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّكَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ).

تعبیر به «الْمَلَأُ مِنْ قُرَيْشٍ» (= سران قریش) نشان می دهد که این معجزه در مکه واقع شده و در زمانی بوده که دعوت پیامبر آشکار شده بود و به گوش بسیاری رسیده بود؛ ولی هنوز مسلمانان قوت و قدرتی نداشتند و گرنه مخالفان، با چنین لحن شدید و جسورانه ای با آن حضرت سخن نمی گفتند.

به هر حال آنها به گمان خود در مقام آزمون پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برآمده اند و فرصت خوبی به دست رسول الله افتاد تا حقانیت خود را از طریق معجزه ای که آنها می خواهند (نه آنچه را خودش می خواهد) به اثبات رساند، لذا در ادامه این خطبه می خوانیم: «پیامبر (صلی الله علیه وآله)

1. «ملاء» در لغت به چیزی گفته می شود که چشم را پر می کند و شگفتی بیننده را بر می انگیزد، به همین جهت به سران و بزرگان هر جمعیتی «ملاء» می گویند.

[513]

فرمود: خواسته شما چیست؟ گفتند: این درخت را (اشاره به درختی کردند که در آنجا بود) برای ما صدا زن، تا با همه ریشه هایش کنده شود و پیش روی تو بایستند؛ (فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «وَمَا تَسْأَلُونَ؟» قَالُوا: تَدْعُو لَنَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّى تَنْقَلِعَ بِعُرُوقِهَا وَتَقِفَ بَيْنَ يَدَيْكَ).

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود : «خداوند بر هر چیزی تواناست؟ آیا این کار را برای شما انجام دهم، ایمان می آورید و به حق شهادت به حق خواهید داد، عرض کردند: آری»؛ (فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ ذَلِكَ، أَتُؤْمِنُونَ وَتَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ؟» قَالُوا: نَعَمْ).

شایان توجه است که حضرت می فرماید : «فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ» ; اگر خدا این کار را انجام دهد». و نمی گوید : «فَإِنْ فَعَلْتُ» ; اگر این کار را من انجام دهم» اشاره به اینکه معجزه در حقیقت کار خداست، هر چند بر دست پیامبر (صلی الله علیه وآله) ظاهر می شود.

تعبیر «أَتُؤْمِنُونَ» و «تَشْهَدُونَ» اشاره به این است که هم قلباً ایمان بیاورید و هم در ظاهر شهادت به حق بدهید.

به هر حال آنها هر دو را پذیرفتند و در اینجا بود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود : «من به زودی آنچه را می خواهید به شما نشان می دهم؛ ولی می دانم که شما به خیر و نیکی (و ایمان و تسلیم در برابر حق) باز نمی گردید. و نیز می دانم در میان شما کسی است که درون چاه (در سرزمین بدر) افکنده

می شود و نیز کسی است که احزاب را (برای جنگ) بسیج می کند»؛ (قال:

«فَأَنِّي سَأَرِيكُمْ مَا تَطْلُبُونَ، وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكُمْ لَا تَقِيُونَ إِلَيَّ خَيْرًا، وَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ

يُطْرَحُ فِي الْقَلْبِ (1)، وَمَنْ يُحْزَبُ الْأَحْزَابَ»).

جمله «وَإِنَّ فِيكُمْ...» اشاره به ابوجهل و عتبه و شیبیه و امیه بن خلف است که

در میدان جنگ بدر کشته شدند و بدن بی جان آنها را در چاهی که آنجا بود،

افکندند و جمله

1. «قلیب» از ریشه «قلب» به معنای دگرگون ساختن گرفته شده، این واژه به

معنای چاه است به جهت این که خاک های آن را بر می گردانند.

[514]

«مَنْ يُحْزَبُ الْأَحْزَابَ» اشاره به ابوسفیان است. در واقع پیامبر اکرم (صلی الله

علیه وآله) معجزه مورد تقاضای آنها را با سه خبر غیبی که هر يك معجزه ای

محسوب می شود، تکمیل فرمود : عدم ایمان آنها و داستان افکندن جنازه بعضی

از آنها در چاه و مسئله جنگ احزاب که سالیان درازی بعد از آن واقع شد.

سپس پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به سراغ اصل تقاضای آنها رفت و رو به درخت کرده : «فرمود : ای درخت اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می دانی که من رسول خدا هستم با ریشه ها از زمین کنده شو و نزد من آی و به فرمان خدا پیش روی من بایست»؛ (ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «يَا أَيُّهَا

الشَّجَرَةُ إِنَّ كُنْتَ تُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتَعْلَمِينَ أَنَّي رَسُولُ اللَّهِ، فَأَنْقَلِعِي

بِعُرْوِكَ حَتَّى تَقْفِي بَيْنَ يَدَيَّ يَا ذَنُ اللَّهِ»).

خطاب پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به آن درخت نشان می دهد که نباتات و

جمادات نیز از نوعی شعور خداداد برخوردارند و جمله بعد از آن، نشان

می دهد که آنها هم دارای ایمان به خدا و روز جزا هستند؛ اما این ایمان و آن

هوشیاری چگونه است و آیا جنبه اختیاری دارد یا اجباری، مطالبی است که

دقیقاً بر ما روشن نیست. آیات متعددی در قرآن مجید نیز داریم که اشاره به

نوعی هوشیاری و ایمان در همه چیز حتی جمادات می کند و می گوید: آنها نیز

تسبیح و حمد خدا می گویند که مفسران به طور مشروح درباره آن بحث

کرده اند. (1)

در اینجا امیرمؤمنان علی(علیه السلام) رشته سخن را به دست می گیرد و می فرماید : «قسم به کسی که او را به حق مبعوث کرد (که با چشم خود دیدم) درخت با ریشه هایش از زمین کنده شد و حرکت کرد، در حالی که (بر اثر سرعت حرکت) طنین شدیدی داشت و صدایی همچون صدای بال پرندگان (در هنگام پرواز). تا در برابر رسول خدا — صلی الله علیه و آله —

1. برای آگاهی بیشتر در مورد این آیات به تفسیر نمونه، جلد 12، ذیل آیه 44

سوره اسراء (تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا) مراجعه کنید.

[515]

قرار گرفت، در حالی که مانند پرندگان بال می زد و بعضی از شاخه های بالای آن، بر سر رسول خدا — صلی الله علیه و آله — سایه افکنده بود و بعضی دیگر بر دوش من، که در طرف راست پیامبر ایستاده بودم؛ (فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَانْقَلَعَتْ بَعْرُوقُهَا، وَ جَاءَتْ وَ لَهَا دَوِيٌّ (1) شَدِيدٌ، وَ قَصْفٌ (2) كَقَصْفِ

أَجْنَحَةَ الطَّيْرِ؛ حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ —

مُرْقَرَفَةً (3)، وَ أَلْقَتْ بِغُصْنِهَا الْأَعْلَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — ،

وَ بِيَعُضِ أَغْصَانِهَا عَلَى مَنْكَبِي، وَ كُنْتُ عَنْ يَمِينِهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — .

از تعبیرات فوق به خوبی استفاده می شود که درخت مزبور درخت تنومندی بوده است که حرکت شاخ و برگهای آن در آسمان تولید صدا و همهمه می کرد و بعضی از شاخه های آن بالای سر پیامبر و بعضی بر دوش علی (علیه السلام) و این معجزه بزرگی است که درختی آن چنان، با يك اشاره پیامبر به انن الله از ریشه کنده شود و در برابر او قرار گیرد.

آیا این معجزه آشکار سبب بیداری و ایمان آن مشرکان متعصب شد؟ نه! بلکه همان گونه که عادت متعصبان لجوج است به بهانه جویی پرداختند که امام (علیه السلام) در ادامه سخن به آن اشاره کرده، می فرماید: «هنگامی که آن قوم (لجوج) این صحنه را مشاهده کردند، از روی برتری جویی و تکبر گفتند: (اگر راست می گویی) دستور ده (درخت به جای خود برگردد و) نیمی از آن نزد تو آید و نیم دیگر آن در جای خود باقی بماند! (رسول خدا) به

-
1. «دوی» به معنای صدا و طنین و انعکاس صوت استعمال می شود.
2. «قصف» در اصل به معنای شکستن است، و لذا به بادهای شکننده «قاصف» گفته می شود و چون به هنگام شکستن چیزی یا وزیدن طوفان ها صدای شدیدی به گوش می رسد، این واژه به معنای صدای شدید نیز آمده است.
3. «مرفرف» از ریشه «رفرف» در اصل به معنای برگ های گسترده درختان است و به پارچه های زیبا و رنگارنگ نیز «رفرف» اطلاق می شود و «مرفرفه» پرندۀ ای است که بال و پر می زند، گویی در عبارت بالا هدف امام این است که بگوید : هنگامی که درخت نزد پیامبر اکرم آمد شاخه هایش همچنان تکان می خورد مانند بال پرندگان .

[516]

درخت امر فرمود که چنین کند، بلافاصله نیمی از آن درخت، با منظره ای شگفت آور و صدایی شدیدتر به سوی آن حضرت، حرکت کرد و آن قدر پیش آمد که نزدیک بود به آن حضرت — صلی الله علیه و آله وسلم — بپیچد؛ (فَلَمَّا

نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَى ذَلِكَ قَالُوا — عُلُوًّا وَاسْتِكْبَارًا — : فَمُرْهَا فَلْيَأْتِكَ نِصْفُهَا وَ يَبْقَى

نِصْفُهَا، فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ نِصْفُهَا كَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَ أَشَدِّ دَوِيًّا، فَكَادَتْ تَلْتَفُ

بِرَسُولِ اللَّهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ — .

از تعبیر بالا استفاده می شود که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در اینجا دو

معجزه دیگر به آنها نشان داد: نخست امر فرمود که درخت به جای خود

برگردد. سپس دستور داد تا نیمی از آن به اذن الله نزد او آید.

آیا با این همه آن قوم مشرک لجوج تسلیم شدند؟ متأسفانه نه! آن گونه که امام در

ادامه سخن می فرماید : «آنها از روی کفر و سرکشی گفتند: دستور ده این

نصف بازگردد و به نصف دیگر ملحق شود. به صورت نخستین درآید، پیامبر

اکرم — صلی الله علیه و آله و سلم — دستور داد و آن نصف به جای نخستین

بازگشت. در این هنگام من گفتم : لا اله الا الله؛ ای رسول خدا! من نخستین

کسی هستم که به تو ایمان آورده ام و نخستین کسی هستم که اقرار می کنم که

آن درخت آن چه را انجام داد به فرمان خدا و برای تصدیق نبوت تو و

بزرگداشت سخن و برنامه ات بود»؛ (فَقَالُوا — كُفْرًا وَ عُنُوًّا — : فَمُرْ هَذَا

النَّصْفَ فَلْيَرْجِعْ إِلَى نِصْفِهِ كَمَا كَانَ، فَأَمَرَهُ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ — فَرَجَعَ؛ فَفَلَّتْ

أَنَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ إِنِّي أَوْلُ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ أَوْلُ مَنْ أَقْرَبَ بَانَ الشَّجَرَةَ

فَعَلْتُ مَا فَعَلْتُ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى تَصَدِيقًا بِبُؤْتِكَ، وَ إِجْلَالًا لِكَلِمَتِكَ).

آیا بعد از مشاهده این معجزات چهارگانه و خوارق عادات شگفت انگیز که همه

به پیشنهاد آنها واقع شد؛ نه به خواست پیغمبر و انتخاب او، آن گروه ایمان

آوردند؟ متأسفانه نه تنها ایمان نیاوردند، بلکه سخنی کفرآمیز و جسورانه و دور

از منطق گفتند، آن گونه که امام در ادامه سخن می فرماید: «تمام آن گروه

گفتند: او ساحری دروغگوست، که سحر شگفت آور، و توأم با مهارت دارد

(سپس افزودند: آیا تو را در این کار کسی جز

[517]

امثال این — منظورشان من بودم — تصدیق می کند»؛ (فَقَالَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ: بَلْ

سَاحِرٌ كَذَّابٌ، عَجِيبُ السَّحْرِ خَفِيفٌ (1) فِيهِ، وَ هَلْ يُصَدِّقُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَّا مِثْلُ هَذَا!

— يَعْنُونَنِي —).

اشاره به اینکه ما که در عمر خود ساحران بسیار دیده ایم و می دانیم که کار تو همانند کار آنها بلکه از نوع برتر آن است و تنها امثال این کودکِ خوش باور تو

را تصدیق می کنند!

عجب اینکه صدر و ذیل سخنانشان کاملاً متناقض است! خودشان پیشنهاد معجزه

می دهند و اظهار می دارند، در همان اولین مرحله معجزه قانع می شویم و

ایمان می آوریم؛ ولی هنگامی که این معجزه چهار بار تکرار می شود، تازه

می گویند تو ساحری! هر کس در اینجا می پرسد اگر آنها سحر و معجزه را از

هم نمی شناختند و احتمال ساحر بودن را درباره پیامبر می دادند، چرا از آغاز

پیشنهاد معجزه کردند؟ می توانستند این نسبت دروغین را در آغاز بگویند.

آری افراد لجوج و متعصب نه منطق صحیح دارند و نه وجدان و انصاف.

نکته ها :

1- معجزه شجره در روایات اسلامی

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) معجزات بسیاری داشت که معجزه بالا یکی از بارزترین آنهاست و تنها در این خطبه نیست که اشاره به این مطلب شده است، بلکه این معجزه در تواریخ و روایات اسلامی بازتاب گسترده ای دارد.

در اینجا کافی است به سخنی که ابن ابی الحدید در شرح این خطبه دارد، توجه شود. او چنین می گوید: «اما درختی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آن را فراخواند (و به صورت اعجاز نزد آن حضرت آمد) احادیث وارده درباره آن بسیار است و به حدّ استفاضه رسیده و محدثان در

1. «خفیف» در اصل به معنای سبک است و به حرکات سریعی که به هنگام

تردستی با مهارت انجام می دهند، نیز خفیف گفته می شود.

[518]

کتب حدیث و متکلمان در باب معجزات رسول خدا آن را نقل کرده اند و غالباً روایات آنها به همان صورتی است که در خطبه قاصعه (خطبه مورد بحث) آمده است، هر چند بعضی آن را به صورت مختصر ذکر کرده اند و چنین گفته اند :

«إِنَّهُ دَعَا شَجَرَةً فَأَقْبَلَتْ تَخِدُّ إِلَيْهِ الْأَرْضَ خَدًّا ; آن حضرت درخت را فراخواند و

درخت زمین را شکافت و نزد او آمد».

سپس می افزاید: «بیهقی در کتاب دلائل النبوة داستان درخت را آورده و

همچنین محمد بن اسحاق بن یسار در کتاب السيرة و المغازی به گونه دیگری

آن را ذکر نموده است.(1)

مرحوم علامه تستری نیز در شرح نهج البلاغه خود می گوید : ابن اثیر در

کتاب کامل و در اسدالغابه و بلاذری در انساب الاشراف و کراجکی در

کنز الفوائد نیز حدیث درخت را به گونه مختصری آورده اند.(2)

البته کسانی که آشنایی با معجزات انبیا عموماً و معجزه رسول خدا خصوصاً

دارند، می دانند که این گونه معجزات و برتر از آن برای اثبات حق بودن

دعوت نبوت چیز عجیبی نیست، همانگونه که لجاجت افراد نادان و متعصب و

لجوج نیز در برابر آنها مطلب تازه ای نیست.

2- فرق میان سحر و معجزه

همان گونه که در بالا اشاره شد بی شک انبیا و پیامبران و همچنین امامان معصوم(علیهم السلام)خارق عاداتی که از انسان عادی امکان پذیر نیست داشته اند؛ یعنی اموری که برخلاف قوانین معمول طبیعت بوده و انجام آن جز با استمداد از يك نیروی مافوق طبیعی ممکن نبوده است؛ مانند زنده کردن مردگان، شفا دادن بیماران غیر قابل علاج، اخبار از امور پنهانی که در قرآن مجید درباره حضرت مسیح(علیه السلام) آمده یا معجزه عصا و ید بیضای

1. شرح ابن ابی الحدید، جلد 13، صفحه 214 .

2. شرح نهج البلاغه علامه تستری، جلد 2، صفحه 469 .

[519]

حضرت موسی و ناقه صالح و خاموش و سرد شدن آتش نمرود در مورد ابراهیم(علیهم السلام) و معجزه شق القمر و از همه بالاتر اعجاز قرآن از جهات مختلف در مورد پیامبر(صلی الله علیه وآله) .

واضح است که هرگز معجزه به معنای تحقق معلول بی علت نیست تا افرادی آن را انکار کنند، بلکه به معنای استمداد از علل ناشناخته فوق طبیعی است و این ادعا که ما تمام علل طبیعی و مافوق طبیعی را شناخته ایم، ادعایی است که هیچ کس آن را نمی پذیرد.

از سوی دیگر سحر يك واقعیت است، هر چند با خرافات زیادی آمیخته شده است. ساحران معمولاً از علل طبیعی استفاده می کنند؛ ولی علل و اسبابی که مردم عادی از آن اطلاعی ندارند، مثلاً درباره سحر ساحران عصر موسی(علیه السلام) گفته اند : آنها چیزی شبیه مار ساختند و درون آن را «جیوه» ریختند. هنگامی که آفتاب بر آن تابید به علت «فرار بودن» جیوه آن مارهای ساختگی به حرکت درآمد، بنابراین کار آنها خارق عادت بود؛ اما با استفاده از اسباب ناشناخته برای توده مردم.

اکنون این سؤال پیش می آید که مردم از کجا تفاوت سحر را از معجزه بفهمند

تا بتوانند پیامبران را از ساحران دروغگو بشناسند؟

فرق میان این دو واضح است، زیرا **اولاً** سحر ساحران چون مٔکی به علوم محدود بشری است طبعاً محدود است، و لذا ساحران خارق عادتی را که خود می خواهند انجام می دهند نه خارق عادتی را که مردم پیشنهاد می کنند، زیرا کار آنها مٔکی به تجربیات و تمرینات و ریاضت های قبلی است.

اما در مورد اعجاز، انبیا به سراغ اموری می رفتند که مردم پیشنهاد می کردند؛ مانند معجزه بالا و معجزه شق القمر و معجزات مختلفی که از موسی بن عمران درخواست کرده اند، هر چند بعضی از انبیا در آغاز معجزاتی نیز با خود داشتند؛ مانند معجزه قرآن و معجزه عصا و ید بیضا.

ثانیاً معجزات انبیا توأم با ادّعی نبوت بود، در حالی که خارق عادات ساحران

هرگز با

چنین ادعایی همراه نبوده و نیست، زیرا حکمت الهی اجازه نمی دهد که کار خارق عادتی بر دست کذاب و دروغگویی حاصل شود و ادعای نبوت کند و مردم ناآگاه را به گمراهی بکشاند. حکمت الهیه ایجاب می کند که این قبیل افراد رسوا شوند، لذا هر وقت ساحری به فکر چنین ادعایی افتاده، رسوا شده است.

ثالثاً از آنجا که سحر امری انحرافی است، افراد منحرف و نادرست به دنبال آن می روند؛ افرادی که رفتار و کردارشان گواه بر نادرستی آنان است. به این ترتیب هنگامی که خارق عادتی از کسی دیده شود باید زندگی او را بررسی کرد، اگر زندگی او سراسر پاکی و تقوا بوده، این نشان معجزه بودن آن خارق عادت است و اگر آثار نادرستی در او نمایان بود و پرونده تاریک یا مبهمی از نظر زندگی داشت، روشن می شود که آن خارق عادت سحر است، چرا که ساحران از مصداقهای بارز افراد متقلب و دروغگو هستند.

بخش بیست و سوم

وَإِنِّي لَمِنَ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ، سِيَمَاهُمْ سِيَمَاءُ الصَّادِقِينَ، وَكَلَامُهُمْ
كَلَامُ الْأَبْرَارِ، عُمَارُ اللَّيْلِ وَ مَنَارُ النَّهَارِ. مُتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْفَرَّانِ، يُحْيُونَ سُنَنَ اللَّهِ
وَ سُنَنَ رَسُولِهِ؛ لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَ لَا يَعْزُبُونَ، وَ لَا يَغْلُوبُونَ وَ لَا يُفْسِدُونَ. قُلُوبُهُمْ فِي
الْجَنَانِ، وَ أَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ.

ترجمه

من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ ملامتی هراس ندارند، از کسانی که
سیمایشان سیمای صدیقان و گفتارشان گفتار نیکان است. از کسانی که شبها را با
عبادت آباد می کنند و (در طریق هدایت مردم) روشنی بخش روزهایند، از
کسانی که دست به ریسمان قرآن زده و سنتهای خدا و رسولش را احیا می کنند،

تکبر نمی‌ورزند و برتری جویی ندارند، خیانت نمی‌کنند و فساد به راه نمی‌اندازند، دل‌هایشان در بهشت و بدن‌هایشان در میدان عمل است.

شرح و تفسیر

من از این گروهم!

سرانجام امام(علیه السلام) در بخش‌هایی خطبه به معرفی خویش می‌پردازد، و آنچه را در سابق برای معرفی خود فرموده بود کامل می‌کند تا از يك سو به آنچه در این خطبه آمده، قوت و عمق و اتقان بیشتری ببخشد، زیرا ایمان به گوینده و عمق علم و تقوا و بینش و آگاهی او به خواننده پیام می‌دهد که سخنانش را جدی‌تر بگیرد و از سوی دیگر نسل جوانی که در میان یاران او بودند و از سوابق امام آگاهی نداشتند، آگاهی پیدا کنند و از

سوی سوم همه بدانند که این بیانات نه به جهت دنیا بوده، نه تقویت پایه های حکومت، بلکه هدفی جز هدایت امت به صراط مستقیم در آن نبوده است.

حضرت در اینجا دوازده وصف برای خویشان بیان می کند که هر يك فضیلت بزرگی از فضایل انسانی است.

نخست می فرماید : «من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ سرزنی

هراس ندارم»؛ (وَ إِنِّي لَمِنْ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ).

گاه انجام وظیفه، مخالف افکار و خواسته های گروهی از افراد جامعه است، در اینجا افراد سودجو و عافیت طلب یا ترسو از انجام وظیفه سرباز می زنند، مبدا هدف تیرهای ملامت و سرزنش قرار گیرند. مرد خدا کسی است که اگر همه مردم به راه خطا بروند و او راه صواب را در برابر خود ببیند از پیمودن آن نهراسد و رضای خدا را بر رضای خلق مقدم دارد و در رأس چنین جمعیتی امیرمؤمنان علی(علیه السلام) — بعد از پیامبر اکرم — قرار داشت و این ویژگی در همه اهل بیت عصمت بود که یکی از نمونه های بارز آن امام حسین(علیه السلام) و قیامش در کربلاست.

قرآن مجید نیز درباره گروهی از مجاهدان راه خدا این وصف را بیان کرده،

می فرماید : «(يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ

مَنْ يَشَاءُ)؛ آنها در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامت گری

هراسی ندارند، این فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند)

می دهد». (1)

در دومین و سومین وصف می فرماید : «از کسانی که سیمایشان سیمای

صدیقان و گفتارشان گفتار نیکان است»؛ (سِيمَاهُمْ سِيمَا الصِّدِّيقِينَ، وَ كَلَامُهُمْ كَلَامُ

الْأَبْرَارِ).

«صدیقین» همان راستگویانی هستند که در صف مقدم تصدیق کنندگان پیامبران

درآمده اند و اعمالشان گفتارشان را تصدیق می کند و در آیه 69 سوره نساء هم

ردیف پیامبران ذکر شده اند؛ آنجا که می فرماید : (فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ

عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ...).

«ابرار» کسانی هستند که در سوره «هل اتی» هیجده وصف برای آنها بیان شده است، اوصافی که دارنده آن را به بالاترین مقام قرب خدا می رساند و می دانیم این اوصاف درباره پنج تن، (علی(علیه السلام) و فاطمه زهرا و حسن و حسین(علیهم السلام)) وارد شده است.

سپس در چهارمین و پنجمین وصف می فرماید: «از کسانی که شبها را با عبادت آباد می کنند و (در طریق هدایت مردم) روشنی بخش روزهایند»؛ (عَمَّارُ

اللَّيْلِ وَ مَنَارُ النَّهَارِ).

تعبیر به «عَمَّارُ» جمع عامر یعنی آبادگر به جهت آن است که شب زنده داری و عبادت شبانه روح و جان انسان را آباد می کند و به آن صفا و روحانیت می بخشد و دلهای مرده از گناه را با آب حیات بخش توبه زنده می سازد و تعبیر به «منار» اشاره به برجهای بلندی است که سابقاً در مسیر راههای بیابانی قرار می دادند و بر فراز آنها چراغی روشن می کردند تا مسافران گمراه نشوند (شبيه علائم راهنمایی امروز). آری این قوم همانند آنها مردم را در مسیر راه

به سوی خدا و سعادت و خوشبختی راهنمایی می کنند تا به بیراهه ها نیفتند و

گرفتار غولهای بیابان نشوند.

در بیان ششمین و هفتمین وصف می فرماید : «از کسانی که دست به ریسمان

قرآن زده و سنتهای خدا و رسولش را احیا می کنند»؛ (مُتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ؛

يُحْيُونَ سُنْنَ اللَّهِ وَ سُنْنَ رَسُولِهِ).

منظور از تمسک به «حبل قرآن» یا این است که به آن توسل جسته شود تا انسان

از چاه طبیعت و هوای نفس بیرون آید و به اوج قرب خدا صعود کند و یا اینکه

به وسیله آن، آب حیات، از درون زمین وجود انسانی بیرون کشیده شود و یا در

گذرگاه های خطرناک دنیا با تمسک به حبل قرآن از سقوط در دره گمراهی نجات

حاصل گردد.

در روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم که به هنگام ایراد

حدیث ثقلین، در توضیح اهمیت قرآن فرمود : «كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ

إِلَى الْأَرْضِ؛ کتاب خدا ریسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین (که عالم

مَلِكٌ با ملکوت را پیوند می دهد و

وسیله ارتقا را فراهم می سازد). (1)

«احیای سنت خدا و سنت پیامبر» عمل کردن به واجبات الهی که در قرآن آمده و فرایضی است که پیامبر فرض نموده است ; نه فقط عمل کردن، بلکه دعوت عامه مردم به سوی آن نیز لازم است.

در هشتمین و نهمین و دهمین و یازدهمین وصف می فرماید: «از کسانی که تکبر نمی‌ورزند و برتری جویی ندارند و خیانت نمی‌کنند و فساد به راه نمی‌اندازند»؛ (لا یستکبرونَ و لا یعْلونَ، و لا یغلُّونَ (2) و لا یفسدُونَ).

این چهار وصف در واقع به یکدیگر مرتبط اند؛ مستکبران دائماً به سوی برتری جویی می‌روند و برای رسیدن به اهداف نامشروع خود دست به خیانت و فساد می‌زنند، قرآن مجید می‌گوید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا»؛

شاهان جبّار هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند، آنجا را به فساد

می‌کشند» (3)، و نیز می‌فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ

عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا); این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار

می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند». (4)

با توجه به اینکه خیانت و فساد در اینجا به صورت مطلق آمده، خیانت و فساد

در عقاید و اخلاق و اموال و تمام شؤون زندگی را شامل می شود.

سرانجام در دوازدهمین وصف که جامعیت فوق العاده ای دارد، می فرماید :

«ما از کسانی هستیم که دل هایشان در بهشت و بدن هایشان در میدان عمل

است»؛ (فَلُوبُهُمْ فِي الْجَنَّةِ، وَ أَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ).

اشاره به اینکه هدف آنها بسیار والاست و جز به رضای خدا و بهشت جاویدان

او

1. مجمع البیان، ذیل آیه 103 سوره آل عمران: (وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا).

2. «یغنون» از «غلل» بر وزن «اجل» یا «غلول» بر وزن «غروب» به معنای

خیانت گرفته شده; یعنی آنها خیانت نمی کنند.

3. نمل، آیه 34 .

4. قصص، آیه 83 .

[525]

نمی اندیشند و به همین دلیل بدنهایشان پیوسته در مسیر طاعت حق و عمل به

وظایف الهی و انسانی است.

قابل توجه است که خطبه با نفی تکبر و استکبار آغاز می شود و با همان پایان

می یابد و این یکی از شئون فصاحت و بلاغت است که پایان سخن با آغاز آن

پیوند بخورد.

به راستی قوم و جمعیت یا افرادی که واجد این اوصاف دوازده گانه باشند،

برترین انسان ها هستند؛ وجودشان در دنیا پربها و در آخرت مایه افتخار و

نجات برای پیروانشان است.

بارالها ما را در خط و مسیر آنها قرار ده و توفیق پیروی از برنامه های آنها

عنایت فرما و دست ما را از دامنشان در دنیا و آخرت کوتاه مفرما!

[526]

[527]

خطبه 193(1)

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَصِفُ فِيهَا الْمُتَّقِينَ

رُوي أنّ صاحباً لأمير المؤمنين (عليه السلام) يُقال له هَمَامٌ كان رجلاً عابداً، فقال له: يا أمير المؤمنين، صِفْ لي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَيْهِمْ. فَنُتَاقِلَ (عليه السلام) عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا هَمَامُ ! إِيَّتَقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنْ: فَـ (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ). فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) ثُمَّ قَالَ (عليه السلام):

1. سند خطبه:

این خطبه از خطبه های بسیار معروف و معتبر است که با سندهای مختلف (غیر از نهج البلاغه) نقل شده است. گروهی از راویان آن قبل از سید رضی و گروهی بعد از او می زیسته اند .

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه می گوید: از کسانی که قبل از سید رضی این خطبه را نقل کرده اند مرحوم صدوق در امالی و ابن شعبه (معاصر شیخ صدوق) در تحف العقول و سلیم بن قیس در کتاب خود آورده است. ابن قتیبه (متوفای قرن سوم) نیز مقداری از این خطبه را در کتاب الزهد از کتاب عیون الاخبار نقل کرده است.

از جمله کسانی که بعد از سید رضی این خطبه را با اسناد دیگری نقل کرده اند و متن آن، نشان می دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته شده است، سبط ابن جوزی در تذکرة و ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل و کراچی در کنز الفوائد هستند که با تفاوتهایی آن را نقل کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد 3، صفحه 65).

[528]

از خطبه های امام(علیه السلام) است

که در آن صفات و روحیات پرهیزکاران را شرح می دهد.

(شأن ورود خطبه از این قرار است که) یکی از یاران امیرمؤمنان علی(علیه

السلام) به نام «همام»(1) که مرد عابد و پرهیزکاری بود، به آن حضرت

عرض کرد : ای امیرمؤمنان! پرهیزکاران را برایم آنچنان وصف کن که گویی

آنها را با چشم می نگرم. امام(علیه السلام) در پاسخ او درنگ کرد و آن گاه

فرمود : ای همام تقوای الهی پیشه ساز و نیکی کن که خداوند با کسانی است که

تقوا پیشه کنند و کسانی که نیکوکارند؛ ولی همام به این مقدار قانع نشد (و)

توضیح بیشتر خواست و اصرار ورزید) تا اینکه امام(علیه السلام) تصمیم گرفت صفات متقین را مشروحاً برای او بازگو کند، پس حمد خدای را بجا آورد و ثنا نمود و بر پیامبرش صلی الله علیه و آله درود فرستاد. سپس فرمود.

خطبه در يك نگاه

از يك نگاه خطبه يك مطلب را دنبال می کند و آن صفات پرهیزکاران است که امام در حدود يك صد و ده صفت در این خطبه برای پرهیزکاران بیان فرموده است؛ ولی اگر درست در جزئیات خطبه دقت کنیم می بینیم که این صفات ناظر به ابعاد مختلفی از زندگی پرهیزکاران است.

بخشی از آن از صفات اخلاق فردی آنها سخن می گوید.

1. «همّام» از ماده «هم» به معنای اراده و تصمیم و گاه به معنای غم است و

نامیدن افراد به این نام به این امید است که شخص صاحب اراده ای گردد. در

اینکه «همام» کیست، میان شارحان نهج البلاغه گفت و گوست؛ ابن ابی الحدید معتزلی گوید: همام بن شریح است، در حالی که علامه مجلسی گوید اظهر این است که او همام بن عباد بن خیثم باشد که پسر برادر ربیع بن خیثم محسوب می شود (معروف است که ربیع بن خیثم، همان خواجه ربیع است که نزدیک شهر مشهد مدفون است).

به هر حال، او از شیعیان خاص امیرمؤمنان و از عارفان و عابدان و زاهدان بود. (شرح ابن ابی الحدید، جلد 10، صفحه 134).

[529]

بخش دیگری از اخلاق اجتماعی آنها بحث می کند.

قسمتی از خطبه، ناظر به علو شأن آنها در مباحث اعتقادی و معارف دین است،

در حالی که در بخش دیگری به مقام پرهیزکاری آنها از نظر گفتار و رفتار

اشاره دارد.

در بخش دیگری از خطبه علامتها و نشانه های آنها بحث شده که اگر بخواهیم

اهل تقوا را در میان جمع بشناسیم با چه اوصافی می توان شناخت.

در بخش پایانی خطبه سخن از حادثه عجیبی به میان آمده که برای همام — همان پرسشگری که با اصرار و تأکید، بیان اوصاف متقین را خواسته بود — اتفاق افتاد که صیحه ای زد و مدهوش شد. سپس جان به جان آفرین تسلیم کرد و به دنبال آن امام(علیه السلام) فرمود : مواعظ بالغه در کسانی که اهل آن هستند چنین اثر می گذارد. به دنبال آن شخص جسوری سؤال کرد، چرا این حادثه درباره شخص شما اتفاق نمی افتد، و امام جواب قانع کننده ای دادند.

از بعضی طرق روایت استفاده می شود که امام(علیه السلام) این خطبه را به

عنوان صفات شیعه ایراد فرمود.(1)

پاسخ به يك سؤال

با توجه به آنچه در صدر این خطبه آمده، این سؤال مطرح می شود که چرا امام در آغاز از بیان و پاسخ مشروح به سؤال همام خودداری کرد و پس از اصرار به این کار تن در داد؟

درباره علت تأمل آن حضرت در جواب، وجوهی گفته شده از جمله اینکه:

1- امام(علیه السلام) می دانستند که او مردی بسیار حساس و نسبت به

مواعظ پذیراست و بیم آن می رود که بر اثر حساسیت فوق العاده و تأثر شدید،

قالب تهی کند، لذا امام(علیه السلام) به پاسخ اجمالی قناعت فرمود و ذیل خطبه

گواه بر آن است.

1. به مصادر نهج البلاغه، جلد 3، صفحه 65 رجوع شود.

[530]

2- در آن مجلس، افراد بیگانه و اغیاری بودند که امام(علیه السلام) مصلحت

نمی دید این گوهرهای گرانبها در اختیار آنان قرار گیرد (گوش نامحرم نباشد

جای پیغام سروش) ذیل خطبه نیز می تواند گواه بر این معنا باشد، زیرا سؤال

آن سائل و جواب امام(علیه السلام)دلیل بر وجود بعضی از نامحرمان در آن

جمع است.

3- امام(علیه السلام) با این تأمل و سکوت، شوق همام را برای شنیدن پاسخ

سؤال بیشتر کرد تا این سخنان در عمق جاننش به خوبی جای گیرد:

وعده وصل چون شود نزدیک *** آتش عشق شعله‌ور گردد

4- ادب در مقام سؤال و جواب، ایجاب می کند که پاسخ دهنده عجلانه به

جواب نپردازد، بلکه با تأمل و درنگ سخن را آغاز کند تا شنونده را به اهمیّت

مطلب آشناتر سازد. در حدیثی می خوانیم که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)

در پاسخ سؤال پرسشگری، مقداری سکوت و تأمل فرمود، کسی عرض کرد آیا

می خواستید درباره این مسئله فکر کنید؟ فرمود: نه، سکوت و تأمل من برای

ارج نهادن به عمل و دانش بود.(1)

1. مستدرک سفینه البحار، باب التدبیر، جلد 3، صفحه 421 .

بخش اول

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ — سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى — خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ،
أَمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاةٍ، وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَةٍ.

فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ، وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ. فَأَلْمَنُّونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ

الْفَضَائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ، وَمَشِيهِمُ التَّوَاضُّعُ. غَضُّوا

أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. نُزِّلَتْ

أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نُزِّلَتْ فِي الرَّخَاءِ. وَ لَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى النَّوَابِ، وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ.

عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَادُونُهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَ الْجِنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ

فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ. قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَ

شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَ أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا

أَيَّاماً قَصِيرَةً أَعْقَبَهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً. تِجَارَةٌ مُرْبِحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ. أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا

فَلَمْ يُرِيدُواهَا، وَ أَسْرَتْهُمْ فَفَدَّوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، خداوند منزّه و والا خلق را آفرید در حالی که از اطاعتشان بی نیاز و از معصیتشان ایمن بود، زیرا نه عصیان گنه کاران به او زیان می رساند (و بر دامن کبریایی اش گردی می نشانند) و نه اطاعت مطیعان به او نفعی می بخشد. پس از آفرینش آنان، روزی و معیشتشان را (با روش حکیمانه ای) در میان آنان تقسیم کرد و

[532]

هر يك را در جایگاه دنیوی اش جای داد. (ولی) پرهیزکاران در این دنیا صاحب فضایلی هستند: گفتارشان راست، لباسشان میانه روی و راه رفتنشان تواضع و فروتنی است. چشمان خویش را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده

فرو نهاده اند و گوشه‌های خود را وقف شنیدن علم و دانشی کرده اند که برای آنان سودمند است، حال آنان در بلا همچون حالشان در آسایش و رفاه است و اگر سرآمد معینی که خداوند برای (زندگی) آنها مقرر داشته نبود يك چشم بر هم زدن، ارواحشان از شوق پاداش الهی و ترس از کیفر او در جسمشان قرار نمی گرفت. آفریدگار در روح و جانشان بزرگ جلوه کرده، به همین دلیل غیر او در چشمانشان کوچک است. آنها به کسانی می مانند که بهشت را با چشم خود دیده و در آن متنعّم اند و همچون کسانی هستند که آتش دوزخ را مشاهده کرده و در آن معدّبند! قلبهای آنها اندوهگین و مردم از شرّشان در امانند. اندامشان لاغر و نیازهایشان اندک و نفوسشان عقیف و پاك است. آنها برای مدتی کوتاهی در این جهان صبر و شکیبایی پیشه کردند و به دنبال آن آسایشی طولانی نصیبشان شد. این تجارتی پر سود است که پروردگارشان برای آنها فراهم ساخته است. دنیا (با جلوه گریه‌ایش) به سراغ آنها آمد؛ ولی آنها فریبش را نخوردند و آن را نخواستند. دنیا می رفت که آنها را اسیر خود سازد ولی آنان به بهای جان، خویش را از اسارتش آزاد ساختند!

شرح و تفسیر

صفات والای پرهیزکاران

پیش از آن که به تفسیر بخش اول خطبه بپردازیم، لازم است به سراغ این نکته برویم که جواب کوتاه نخستین امام(علیه السلام) چگونه با سؤال همّام ارتباط داشت؟ او تقاضای بیان اوصاف متقیان کرد و امام به جای بیان اوصاف، امر به تقوا و احسان نمود و سپس فایده تقوا را بیان فرمود که در بدو نظر، نه امر به تقوا پاسخ همّام است و نه ذکر فواید آن.

[533]

ظاهر این است که امام(علیه السلام) با این سخن می خواهد به او بفهماند که مفهوم تقوا به طور اجمال روشن است تو مرد عمل باش، مشکلی در کار نیست. امام(علیه السلام) برای تشویق او به تقوا به بیان نتیجه می پردازد. به هر حال امام(علیه السلام) در آغاز خطبه به بیان این نکته مهم می پردازد که خدا از همگان بی نیاز است و اگر دستورات سنگین و متعددی درباره تقوا در

این خطبه می آید، برای افزودن به جاه و جلال خدا نیست، بلکه برای پیمودن راه تکامل انسان است، می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، خداوند منزّه و والا خلق را آفرید در حالی که از اطاعتشان بی نیاز بود و از معصیتشان ایمن، زیرا نه عصیان گنه کاران به او زیان می رساند (و بر دامن کبریایی اش گردی می نشاند) و نه اطاعت مطیعان به او نفعی می بخشد»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ

— سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى — خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ، أَمِنًا مِنْ

مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصَاةٍ، وَ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعَةٍ).

دلیل آن روشن است، زیرا اوّلاً خداوند وجودی است بی نهایت از هر جهت و کامل مطلق و چنین وجودی کمبود و نقصانی ندارد که بخواهد از طریق ستایش و اطاعت بندگان کمالی بپذیرد و اگر همه کائنات هم کافر شوند بر دامن کبریاییش گردی نمی نشیند، زیرا مخلوقات ناتوان تر از آنند که بتوانند زیانی به ذات پاکش برسانند. ثانیاً مخلوقات هر چه دارند از اوست و از برکات فیض او و بازگرداندن فیض او به او معنا ندارد.

همگی ریزه خوار خوان نعمت او، بلکه وابسته به وجود اویند که اگر لحظه ای رابطه آنها با خدا قطع شود، نابود می شوند: (اگر نازی کند از هم، فرو ریزند قالبها).

آن گاه امام(علیه السلام) به وضع مادی مردم در دنیا می پردازد که در واقع مقدمه ای است برای بیان جنبه های معنوی که بعد از آن ذکر شده است و با دو جمله، همه چیز را در جهات زندگی مادی مردم بیان کرده است، می فرماید :
«(خدا بعد از آفرینش خلق)، روزی و معیشت آنان را (با روش حکیمانه ای) در میان آنان تقسیم کرد و هر يك را در جایگاه

[534]

دنیوی اش جای داد»؛ (فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ، وَ وَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ).
اشاره به اینکه خداوند تمام نیازهای مادی انسان را در اختیار او قرار داد و هر کدام را بر حسب لیاقت، جایگاهی بخشید.

این همان چیزی است که در قرآن مجید در آیه 32 زخرف آمده است،

می فرماید: «(نَحْنُ قَسَمًا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ

بَعْضِ دَرَجَاتٍ)؛ ما اسباب معیشت آنها را در زندگی دنیا در میانشان تقسیم کردیم

و بعضی را بر بعضی برتری دادیم».

بدیهی است معنای تقسیم معیشت این نیست که بدون سعی و کوشش همه چیز به

خانه انسان بیاید، از آنجا که روزی بر سعی و کوشش، مایه تباهی و تنبلی و

بی اعتنایی به روزیهاست، خداوند مواد همه را آفریده و همگان را به سعی و

عمل دعوت کرده است. مقامات ظاهری نیز که خداوند به بندگان بخشیده، بدون

سعی و کوشش به دست نمی آید.

این نکته نیز قابل توجه است که اگر گروهی در دنیای امروز بر اثر گرسنگی

جان می دهند، نه به علت کمبودهاست، بلکه به سبب ظلم و ستم گروهی

خودخواه و سودجو و انحصارطلب است. حتی در سخت ترین سال های قحطی

اگر تقسیم عادلانه ای در ارزاق شود، کسی گرسنه نمی ماند.

نه تنها ارزاق انسانها، بلکه روزه همه جانداران و حیوانات را به گونه شگفت آوری برای آنها فراهم ساخته است؛ نه نطفه ها را در جنین به فراموشی سپرده، نه جاندار کوچکی که درون تخم پرندگان، یا دانه گیاهان وجود دارد، محروم ساخته است. داستان تقسیم روزی در طرق بسیار مختلف آن، داستانی است بسیار شگفت انگیز که درباره آن کتابها می توان نوشت و حتی شرح کوتاه آن به درازا می کشد.

سپس به بیان فضایل و صفات برجسته پرهیزکاران پرداخته و سخن را با ذکر

سه

[535]

صفت برجسته آغاز می کند، می فرماید : «پرهیزکاران در این دنیا صاحب فضایلی هستند: گفتارشان راست، لباسشان میانه روی و راه رفتنشان تواضع و فروتنی است»؛ (فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْقَضَائِلِ، مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَ مَلْبَسُهُمْ

الْإِقْتِصَادُ، وَ مَشْيُهُمُ التَّوَاضُعُ).

جمله «مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ» اشاره به نخستین گام در خودسازی و تربیت

انسانهاست و آن اصلاح زبان است؛ زبانی که بیشترین گناهان کبیره با آن انجام

می شود و بهترین عبادات به وسیله آن صورت می گیرد و اگر اصلاح شود،

همه وجود انسان رو به صلاح می رود و اگر فاسد شود، همه رو به ویرانی

می گذارند.

واژه «صواب»، در اینجا، مفهوم بسیار گسترده ای دارد و هر سخن حق و

مفیدی را شامل می شود. آری، پرهیزکاران قبل از هر کار به اصلاح گفتار

خویش می پردازند و به همین دلیل، سالکان طریق الی الله معتقدند که اولین گام

در اصلاح خویشتن، اصلاح زبان است که اصلاح آن مایه اصلاح سایر ارکان

است. قرآن مجید می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا *

يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید پرهیزکاری

پیشه کنید و سخن صحیح بگویید تا خداوند اعمال شما را اصلاح کند و گناهانتان

را ببخشد». (1)

اصلاح اعمال و غفران ذنوب به دنبال تقوا و قول سدید، قرینه خوبی بر رابطه

اینها با یکدیگر است.

تعبیر به «ملبس» در جمله «و مَلَبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ» (2) که به عنوان دومین فضیلت

مهم پرهیزکاران ذکر شده است اگر در معنای حقیقی به کار رود، اشاره به

همان لباس ظاهری است که باید نه اسراف و تبذیر در آن باشد و نه

سخت گیری و خساست، همان گونه که بسیاری از شارحان نهج البلاغه

فهمیده اند.

1. احزاب، آیه 70 و 71 .

2. «اقتصاد» از ریشه «قصد» به معنای میانه روی است و اعتدال در هر

چیزی را شامل می شود.

اما اگر به قرینه آیاتی که لباس را در معنای کنایی وسیع به کار برده است؛

مانند (وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ) (1) و (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا) (2) و (هُنَّ

لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ) (3) معنای لباس را منحصر در پوشش ظاهری ندانیم،

مفهوم گسترده ای پیدا می کند که همه زندگی انسان را شامل می شود؛ یعنی

اعتدال و میانه روی تمام زندگی آنان را در بر گرفته و همچون لباسی است بر

قامت آنان، همان گونه که در جمله سوم تعبیر به «مَشِيئُهُمُ التَّوَاضُعُ» تنها اشاره

به راه رفتن ظاهری نیست، زیرا راه رفتن متواضعانه هر چند کار خوبی است

اما در ردیف نخستین صفات برجسته پرهیزکاران قرار نمی گیرد؛ ولی هرگاه

اشاره به معنای وسیع مشی باشد مفهومش این است که همه رفتارهای آنها

آمیخته با تواضع است.

در واقع امام (علیه السلام) به سه اصل اساسی در آغاز این خطبه اشاره فرموده

است: درستکاری، میانه روی و تواضع که بر سراسر زندگی پرهیزکاران حاکم

است.

در روایات اسلامی نیز راجع به این سه اصل، تأکیده‌های فراوانی دیده می‌شود؛

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم : «**إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ**

وَأَشْرُّ فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَفِضَّتِهِ ; این زبان

کلید هر خیر و شرّی است، پس سزاوار است که مؤمن مهر بر زبانش زند

همان گونه بر طلا و نقره اش مهر می‌زند (و در صندوق محفوظی نگاه

می‌دارد)». (4)

در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌خوانیم : «**مَا عَالَ مَنْ**

اِقْتَصَدَ؛ آن کس که میانه روی را پیشه کند هرگز تنگدست نمی‌شود». (5)

1. اعراف، آیه 26 .

2. فرقان، آیه 47 .

3. بقره، آیه 187 .

4. تحف العقول، بخش سخنان امام باقر (علیه السلام)، ص 218 .

5. نهج البلاغه، کلمات قصار، 140 .

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم : «فَإِذَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ

وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ (علیه السلام) : يَا دَاوُدُ كَمَا أَنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَوَاضِعُونَ

كَذَلِكَ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ»؛ در بین سخنانی که خداوند عز و جل به

حضرت داود (علیه السلام) وحی کرد این سخن بود: ای داود همان گونه که

نزدیک ترین مردم به خداوند، افراد متواضع هستند، دورترین مردم از خداوند

نیز متکبران هستند». (1)

سپس به بیان دو وصف دیگر پرداخته، می فرماید: «أَنهَا چشمان خویش را از

آنچه خداوند بر آنان حرام کرده فرو نهاده اند و گوشهای خود را وقف شنیدن

علم و دانشی که برای آنان سودمند است، ساخته اند»؛ (غَضُّوا (2) أَبْصَارَهُمْ عَمَّا

حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ).

«غَضُّوا» از ریشه «غَضَّ» در اصل به معنای کم کردن است و هنگامی که در

مورد چشم به کار می رود، معنای فروافکندن می دهد؛ یعنی سر را به زیر

اندازد و نگاه نکند، که ما در تعبیرات فارسی به جای آن چشم پوشی به کار

می‌بریم.

«وَقْفُوا» از ریشه «وقف» در لغت به معنای متوقف ساختن است؛ ولی گاه به

معنای اصطلاحی فقهی یعنی چیزی را برای چیزی وقف کردن یا از آن

گسترده‌تر، چیزی را اختصاص به چیزی دادن، به کار می‌رود.

بنابراین هر گاه در دو جمله بالا معانی حقیقی کلمه را در نظر بگیریم مفهومی

آن است که آنها نگاه به صحنه‌های حرام نمی‌کنند و پیوسته گوش به علم نافع

می‌دهند و اگر معنای وسیع و کنایی آنها را در نظر بگیریم، مفهوم جمله اول

این است که آنها از همه محرمات چشم پوشی و صرف نظر می‌کنند و

گوشه‌های آنها وقف بر علم نافع است.

1. وسائل الشیعة، کتاب الجهاد، ابواب جهاد النفس، باب 28، حدیث 2.

2. «غَضُّوا» از ماده «غَضَّ» بر وزن «خَزَّ» چنان که در بالا آمد در اصل به

معنای کم یا کوتاه کردن است؛ هنگامی که در مورد چشم به کار می‌رود به

معنای فروافکندن چشم است یعنی سر به زیر انداختن و نگاه نکردن است و

«غمض» به معنای فروبستن و چشم را برهم گذاردن است.

[538]

مقصود از «علم نافع» در درجه اول، علمی است که برای دین و ارزشهای

معنوی و زندگی سعادت بخش در جهان دیگر، سودمند است و در درجه بعد،

همه علوم و دانشهایی را که برای عزت و عظمت و استقلال و سربلندی انسانها

در این دنیا لازم است؛ اعم از علوم مربوط به سلامت انسان یا صنایع و

کشاورزی یا علوم سیاسی و مانند آن.

بی شك رابطه انسان با جهان خارج، جهان امروز و گذشته به طور عمده از

طریق این دو موهبت الهی؛ یعنی چشم و گوش است، حقایق را با چشم می بیند،

تاریخ مکتوب را با چشم می خواند، پیام الهی و پیشوایان دین و تجربیات

بزرگان پیشین را با گوش خود می شنود و با این دو وسیله با همه چیز در

اطراف خود رابطه برقرار می کند که اگر این دو موهبت از انسان گرفته شود،

چیزی برای او باقی نمی ماند و عقل و شعورش در حدّ طفل غیر ممیز متوقف

خواهد ماند و حتی زبان و سایر حواس در صورت سلامت این دو فعال

می شوند. به همین دلیل افراد کر و کور همیشه لال هستند هر چند زبانشان

سالم باشد.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غَيْرُ

ثَلَاثٍ؛ عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ غَضَّتْ مِنْ

مَحَارِمِ اللَّهِ؛ تمام چشمها در روز قیامت گریان است، جز سه چشم، چشمی که در

راه خدا بیدار بماند و چشمی که از خوف خدا گریان شود و چشمی که از حرام

پوشیده شود». (1)

در حدیث دیگری از امام حسن مجتبی (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ أَبْصَرَ

الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ مَذْهَبَهُ وَ أَسْمَعُ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّذْكَيرَ وَ انْتَفَعَ بِهِ؛

بیناترین دیده ها، دیده ای است که نظر و دید آن در مسیر خیر باشد و شنواترین

گوشها گوشه ای است که تذکرات و پندها را اخذ کند و از آنها نفع ببرد». (2)

سپس امام(علیه السلام) به یکی دیگر از اوصاف پرهیزکاران که صفت رضا و تسلیم است، پرداخته، می فرماید: «حال آنها در بلا همچون حالشان در آسایش و

رفاه است»؛ (نُزِّلَتْ

1. الکافی، جلد 2، صفحه 80، باب اجتناب المحارم، حدیث 2 .

2. میزان الحکمة، جلد 4، صفحه 551 نقل از بحار الانوار، جلد 78، صفحه

. 109

[539]

أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نُزِّلَتْ فِي الرَّخَاءِ(1)).

در حال نعمت مست و مغرور نمی شوند و در بلا و مشکلات بی تابی و جزع ندارند؛ در همه حال راضی به رضای خدا و تسلیم در برابر اراده او هستند. به یقین از تلاش و کوشش برای مبارزه با مشکلات و فراهم کردن اسباب نعمتها فروگذار نمی کنند؛ ولی آنجا که از تحت اراده آنها بیرون است، جز تسلیم و

رضا عكس العملی نشان نمی دهند؛ زیرا از يك سو می دانند خداوند حكيم است و مهربان؛ از هر كس، حتی از مادر مهربان تر و جز آنچه كه مصلحت بنده با ایمان اوست، مقدر نمی فرماید.

از سوی دیگر می دانند بی تابی در برابر بلا و حوادث ناگوار نه تنها مشکلی را حل نمی کند، بلکه اجر و پاداش آنها را بر باد می دهد و گاه بر مشکلات نیز می افزاید و سبب یأس و نومیدی و انفعال در برابر هر حادثه ای می شود.

درباره اهمیت مقام تسلیم و رضا، روایات فراوانی از معصومین (علیهم السلام) وارد شده است؛ از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم :

«رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرَهُ، وَ لَا يَرْضَى

عَبْدٌ عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرَهُ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرَهُ؛ برترین مرتبه

اطاعت خداوند، صبر و رضا در همه چیزهایی است که بندگان دوست دارند،

یا دوست ندارند و هیچ بنده ای در همه این امور از خدا راضی نمی شود، مگر

اینکه خیر او در آن است». (2)

مرحوم کلینی بعد از نقل این روایت در کافی، دوازده روایت دیگر در اهمیّت تسلیم و رضا و مقامات مؤمنان راضی و تسلیم در برابر اراده پروردگار ذکر کرده است.

امام(علیه السلام) بعد از ذکر اوصاف فوق به يك وصف دیگر مهم پرهیزکاران می پردازد که نشانه ایمان قوی و اطمینان آنها به وعده های الهی است، می فرماید: «اگر سرآمد معینی که

1. «رخاء» و «رخوه» در اصل به معنای سستی و نرمی است و هنگامی که در مورد زندگی به کار رود به معنای زندگی توأم با آرامش و آسایش و وسعت است.

2. الکافی، جلد 2، صفحه 60، باب الرضا بالقضاء، حدیث 1 .

[540]

خداوند برای (زندگی) آنها مقرر داشته نبود يك چشم بر هم زدن، ارواحشان از شوق پاداش الهی و ترس از کیفر او در جسمشان قرار نمی گرفت»؛ (وَلَوْلَا

الاجلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى

النَّوَابِ، وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ).

روح آنها به کبوتری می ماند که در قفس گرفتار است؛ در يك سوی خود، باغی خرم و سرسبز با انواع گلها و گیاهان و میوه ها می بیند و در طرف دیگر خود آتشی سوزان. در درون قفس، بال و پر می زند و شدیداً طالب آزادی است تا پرواز کند و بر شاخسار باغ قرار گیرد و در ضمن از آتش سوزانی که در يك طرف دیگر قفس بود، رهایی یابد.

پرهیزکاران راستین چنین اند. عشق به ثواب از يك سو و خوف از عقاب (بر اثر سوء عاقبت) از سوی دیگر، روح ناآرام آنها را به جهان دیگر جذب می کند؛ ولی اجلی که خداوند برای آنها مقرر ساخته آنان را از این امر باز می دارد.

در ضمن این تعبیر، حاکمیت صفت خوف و رجا را بر وجود آنها روشن می سازد؛ از يك سو امیدوار به لطف و ثواب الهی هستند و از سوی دیگر از

این بیم دارند که در دنیا پایشان بلغزد و در دام شیطان و هوای نفس، گرفتار شوند و با سوء عاقبت از دنیا بروند.

در حدیثی از لقمان حکیم می خوانیم که خطاب به فرزندش می گفت : «یا بَنِيَّ

خَفِ اللّٰهَ خَوْفًا لَوْ أَتَيْتَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْرُ الثَّقَلَيْنِ خِفْتَ أَنْ يُعَذِّبَكَ وَ ارْجِ اللّٰهَ رَجَاءً لَوْ

وَأَفَيْتَ الْقِيَامَةَ بِإِثْمِ الثَّقَلَيْنِ رَجَوْتَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكَ ; فرزندم آن گونه از خدا بترس

که اگر در روز قیامت در صحنه قیامت وارد شوی، در حالی که اعمال نیک

انس و جن را با خود داشته باشی باز از عذاب خدا بترسی و آن قدر امیدوار به

لطف او باش که اگر روز قیامت با گناه جن و انس وارد محشر شوی باز امید

به عفو او داشته باشی».(1)

سپس امام(علیه السلام) به سراغ یکی دیگر از اوصاف بسیار برجسته

پرهیزکاران می رود، می فرماید : «آفریدگار در روح و جانشان بزرگ جلوه

کرده، به همین دلیل غیر او در

چشمانشان کوچک است»؛ (عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ).

هر گاه کسی در کنار اقیانوس پهناور و بی کرانی باشد، طبیعی است که یک

قطره آب در نظرش بسیار حقیر و ناچیز است و آن کس که چشم به آفتاب

عالمتاب دوخته، پرتو شمع کوچکی در نظرش بی مقدار است. آری پرهیزکاران

با آفریدگار جهان هستی، با قدرت و علم بی پایان او آشنا شده اند و به قدر

استعداد خود، عظمت ذات پاک او را دریافته اند. بدیهی است که غیر او در

نظرشان کوچک و بی مقدار است و یکی از دلایل تقوا و پرهیزکاری و بالاتر از

آن، عصمت و مصونیت از گناه همین است. هر قدر معرفت انسان به خدا

بیشتر شود، ما سوی الله در نظرش کوچک تر می شود و به این اشیای حقیر و

ناچیز، دل نمی بندد و به جهت آنها گناه نمی کند.

از اینجا می فهمیم که اگر علی(علیه السلام) می فرماید: «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ

الْأَقَالِيمُ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْئَلُهَا جُئِبُ شَعِيرَةَ مَا

فَعَلْتُهُ»؛ به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانش قرار دارد به من

دهند برای اینکه خدا را در مورد مورچه ای نافرمانی کنم و پوست جوی را از دهانش برگیرم، هرگز چنین کاری را نخواهم کرد»(1) دلیلش همین است.

اگر در ادامه این سخن، می افزاید : «وَ إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنَ مِنْ وَرَقَةٍ فِي قَم

جَرَادَةٍ تَقْمِضُهَا»؛ به یقین دنیای شما (با همه ثروتها و زرق و برقهایش) نزد من

از برگگی که در دهان ملخی است و آن را می جود پست تر است». به دلیل

عرفان والای مولا نسبت به خداست. آری، هر قدر معرفه الله بیشتر شود، دنیا

در نظر انسان، کوچک تر می گردد، اسباب گناه نزد او ضعیف تر می شود و

آرامش بیشتری می یابد. یکی از آثار آن، حضور قلب فوق العاده در عبادت و

نماز است، به گونه ای که اگر پیکان تیری از پای او برکشند متوجه نمی شود.

آن گاه امام(علیه السلام) به سراغ وصف برجسته دیگری می رود که آن مقام

یقین شهودی

1. نهج البلاغه، خطبه 224 .

پرهیزگاران و الامقام است، می فرماید : «آنها به کسانی می مانند که بهشت را با چشم خود دیده و در آن متنعّم اند، و همچون کسانی هستند که آتش دوزخ را مشاهده کرده و در آن معدّبند»؛ (فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ، وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَدَّبُونَ).

ایمان و یقین، مراحل دارد؛ گروهی ایمانشان برخاسته از ادله عقلی است و دلایل کافی و شافی بر آن دارند. بزرگان اخلاق و عرفان با اقتباس از آیات قرآن از این مرحله به علم الیقین تعبیر کرده اند.

مرحله والاتر، مرحله شهود است. در این مرحله انسان، استدلالات عقلی را پشت سر می گذارد و به مقام شهود می رسد و با چشم دل، خدا را می بیند و عظمت او را مشاهده می کند و هرگونه شك و تردید و وسوسه هایی که گاهی در اعماق استدلالات عقلی نیز وجود دارد از او زایل می شود و آن را مقام عین الیقین گویند.

مرحله سوم که مخصوص خاصان و مقربان است مرحله حق الیقین است و آن، این است که انسان به جایی می رسد که خویشتن خویش را فراموش می کند، آنچه می بیند خداست و غیر او از نظرش محو می شود.

در حقیقت مرحله اول، جنبه عمومی دارد و همه مؤمنان راستین را شامل می شود. مرحله دوم ویژه پرهیزکاران مخلص و مجاهد است و مرحله سوم ویژه گروه خاصی از اولیاء الله، همچون معصومان (علیهم السلام) است و هر يك از اینها آثاری دارد.

یکی از آثار مرحله شهود که درباره پرهیزکاران در این خطبه به آن اشاره شده این است که خود را در حضور دائم در برابر حق می بینند و پیوسته سر بر فرمان او هستند و قداست زندگی آنها گواه بر ایمان شهودی آنهاست.

در حدیث معروفی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود يك روز پیامبر (صلی الله علیه وآله) بعد از نماز صبح، چشمش به جوانی افتاد که بسیار خواب آلود بود، اندامش نحیف و لاغر به نظر می رسید، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) او را با نام صدا زد و فرمود : «كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانٌ؟» چگونه

صبح کردی (و حالت چگونه است؟)». عرض کرد : «**أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ**

مُوقِنًا ; صبح کردم ای رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در حالی که به مقام یقین

رسیدم». رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از این پاسخ صریح او در شگفتی فرو

رفت و به او فرمود : «**إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟**»; هر یقینی نشانه

روشنی دارد، نشانه روشن یقین تو چیست؟» عرض کرد: ای رسول خدا(صلی

الله علیه وآله)نشانه آن، این است که مرا در اندوهی عمیق فرو برده و به

شب زنده داری و روزه گرفتن روزها واداشته است و روح من به دنیا و آنچه

در آن است بی اعتناست... .

«**كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ يَتَعَارَفُونَ، عَلَى الْأَرَائِكِ مُنْكَبُونَ،**

وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَ هُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِحُونَ وَ كَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ

زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي; گویی من اهل بهشت را می بینم که در آغوش

بهشت منتعم اند و با هم در گفت و گوی دوستانه اند و بر تختها تکیه زده اند و

گویی اهل دوزخ را می بینم که در آن، عذاب می شوند و فریاد می کشند و

گویی الآن، صدای شعله های آتش در گوش من می پیچد». پیامبر اکرم(صلی

الله علیه وآله) فرمود : «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ؛ این بنده ای است که

خداوند قلب او را با نور ایمان روشن ساخته است». سپس فرمود : این حالت را

حفظ کن، جوان عرضه داشت: دعایی در حق من کنید که خداوند شهادت را در

رکاب شما برای من فراهم سازد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حق او دعا

کرد، طولی نکشید که در یکی از غزوات، همراه پیامبر(صلی الله علیه وآله)

شرکت کرد و در آن غزوه ده نفر شهید شدند که دهمین آنها این جوان بود.(1)

داستانهای فراوانی شبیه آنچه در بالا آمد از پرهیزکارانی که در طول تاریخ به

مقام شهود رسیده اند نقل شده که بر گفتار مولا علی(علیه السلام) تأکید می نهد.

در ادامه این سخن به پنج وصف دیگر از اوصاف پرهیزکاران پرداخته،

می فرماید: «قلب های آنها اندوهگین و مردم از شرشان درامانند. اندامشان

لاغر و نیازهایشان اندک و

1. این حدیث را مرحوم کلینی در باب حقیقة الایمان (الکافی، جلد 2، صفحه 52) آورده است. مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار، جلد 67، صفحه 174 از کتاب محاسن، این حدیث را نقل کرده است.

[544]

نفوسشان عقیف و پاک است»؛ (قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَ شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَ أَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَ حَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ).

این صفات مجموعه ای از صفات پرهیزکاران است، زیرا حزن و اندوه آنها که

در نخستین وصف آمده، اشاره به خوف از خدا و کوتاهی در انجام

مسئولیت هاست. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «الْحُزْنُ مِنْ

شِعَارِ الْعَارِفِينَ» و در ادامه این سخن می فرماید: «وَ لَوْ حَجَبَ الْحُزْنُ عَنْ قُلُوبِ

الْعَارِفِينَ سَاعَةً لَاسْتَغَاثُوا؛ اگر ساعتی حزن از دلهای اهل معرفت پوشیده گردد

به درگاه خدا استغاثه می کنند و آن را از او می خواهند». (1)

آری آنها پیوسته در برابر مسؤولیت هایشان نگرانند و از این نظر بر دل آن ها
اندوهی سایه افکنده، مبادا در گرفتن حق مظلومی کوتاهی کرده باشند یا اندک
ظلمی از آنها سرزده باشد یا به غیر خدا اندیشیده باشند. افزون بر این، غم
عشق و اندوه دوری از قرب پروردگار که طالب آنند نیز از آنها جدا نمی شود؛
ولی در هر حال آنها غم دنیا ندارند، چون عاشق دنیا نیستند، بنابراین اگر قرآن
مجید می گوید : «(أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)»; بدانید
دوستان خدا نه ترس دارند و نه غمگین می شوند». (2) منافاتی با آنچه در این
خطبه آمده ندارد، زیرا این خطبه مربوط به خوف از غیر خدا و غم دنیای مادی
است.

لذت داغ غمت بر دل ما باد حرام *** اگر از جور غم عشق تو داغی طلبیم
در وصف دوم که می فرماید : «مردم از شر آنها در امانند به این نکته اشاره
می کند که وجود آنها برای همه خیر و برکت است؛ نه موجب درد و عذاب».
در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنَزَلَةٌ
عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ يَخَافُ النَّاسَ شَرًّا»;

1. بحار الانوار، جلد 69، صفحه 70 .

2. یونس، آیه 62 .

[545]

بدترین مردم در پیشگاه خدا در روز قیامت کسی است که مردم از شر او

ترسان باشند». (1)

در وصف سوم می فرماید : جسم آنها نحیف است. البتّه نحیف نه به آن معنا که

امروز در فارسی ما از آن می فهمیم، بلکه به معنای لاغر است که از یکسو

نشانه زهد و پارسایی و روزه گرفتن و از سوی دیگر دلالت بر چابکی و

آمدگی برای انجام وظایف الهی دارد.

در هر حال این وصف مانند بعضی از اوصاف دیگر همواره استثنایی دارد که

بعضی از افرادی که بر حسب ساختمان جسمانی لاغر نیستند، در صف

پرهیزکاران هستند.

در وصف چهارم اشاره به نیازهای محدود آنها شده است؛ نه همچون دنیا پرستان زراندوز که مانند جهنم هر چه بیابند باز هم «هل من مزید» می گویند. به یقین روح قناعت و حاجات خفیف، انسان را از بسیاری از گناهان در امان می دارد و فکر او را برای پیمودن راه حق راحت تر می کند و همان گونه که امام(علیه السلام) در یکی از گفتارهای کوتاه و پرمعنوی فرموده، سبکبار

می شوند و ملحق می گردند. (2)

در حدیث دیگری می خوانیم: امام صادق(علیه السلام) وارد حمام شد. صاحب حمام به آن حضرت عرض کرد: اجازه می دهید برای شما حمام را فُرق کنیم. فرمود: «**لَا إِنَّ الْمُؤْمِنَ خَفِيفُ الْمُؤُونَةِ**؛ نه، مؤمن خفیف المؤمنة است (و زندگی

ساده و بی تکلفی دارد)». (3)

در پنجمین وصف اشاره به مقام عفت آنها می کند و روح آنها را عفیف می شمارد، همان عفتی که انسان را وادار به چشم پوشی از هوا و هوس و گناه می کند و به تعبیر دیگر هواپرستی و گناه در نظر آنها بی رنگ می شود، به گونه ای که از مشاهده صحنه های زشت و آلوده متتفر می شوند.

در کلمات قصار نهج البلاغه می فرماید : «مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

بِأَعْظَمِ أَجْرٍ أَمِّ مَنْ قَدَرَ فَعَفَّ ; لَكَادُ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ ; پاداش

کسانی که در

1. کنز العمال، جلد 3، صفحه 502، حدیث شماره 7613 .

2. نهج البلاغه، خطبه 21 .

3. وسائل الشیعة، جلد 1، صفحه 381، ابواب آداب دخول الحمام، باب 22،

حدیث 3 .

[546]

راه خدا جهاد کنند و شهید شوند، بیشتر از کسی که قادر (بر گناه و حرام و

اعمال ناشایست) شود و عفت و پاکدامنی پیشه کند، نیست؛ نزدیک است که فرد

پاکدامن و عقیف، فرشته ای از فرشتگان الهی شود.».

چرا چنین نباشد در حالی که در میدان جهاداکبر بر دشمن خطرناکی همچون
هوای نفس و شیطان غالب شده است.

سپس در وصف مهم دیگری از پرهیزگاران می فرماید : «آنها برای مدتی
کوتاهی در این جهان صبر و شکیبایی پیشه کردند و به دنبال آن آسایشی
طولانی نصیبشان شد. این تجارتی پر سود است که پروردگارشان برای آنها
فراهم ساخته است»؛ (صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً. تِجَارَةٌ مُرْبِحَةٌ
يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ).

صبر و شکیبایی خواه در مسیر طاعت باشد یا در برابر وسوسه های گناه و یا
در مقابل مصیبت، از صفات برجسته پرهیزگاران است.

هیچ کس به هیچ هدف مهمی خواه مادی باشد یا معنوی، بدون صبر و استقامت
نمی رسد و اگر انسان این صفت را از دست دهد دین و ایمان و شرف و
آبروی او به خطر خواهد افتاد و به همین دلیل در عبارت دیگری از مولا
صبر، نسبت به ایمان همچون سر نسبت به بدن شمرده شده است: «وَ عَلَيْنَا

بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ». (1)

در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند،

می خوانیم : «الْجَنَّةُ مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَالصَّبْرُ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا

دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ وَ جَهَنَّمَ مَحْفُوفَةٌ بِالذَّاتِ وَالشَّهَوَاتِ فَمَنْ أُعْطِيَ نَفْسَهُ لَذَّتْهَا وَ شَهَوَاتِهَا

دَخَلَ النَّارَ؛ بهشت در لابه لای ناملايمات و شکیبایی پیچیده شده، پس آن کس که

در دنیا در برابر ناملايمات شکیبایی کند (و از وسوسه های گناه و شهوات

صرف نظر نماید) داخل بهشت می شود و جهنم در لابه لای لذات و شهوات

گناه آلود پیچیده شده، پس هر کس نفس

1. نهج البلاغه، کلمات قصار، 82 .

[547]

خود را در برابر اینگونه لذات و شهوات آزاد بگذارد، داخل آتش می شود». (1)

امام در جمله های بالا این کار را؛ یعنی صبر و شکیبایی کوتاه مدت در برابر

نیل به سعادت دراز مدت را تجارتي پرسود می شمرد که با لطف الهی برای

پرهیزکاران فراهم شده است.

قرآن مجید می گوید : «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا

رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ»؛ کسانی که کتاب الهی را تلاوت

می کنند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم پنهان و

آشکار، انفاق می کنند، تجارتي (پیر سود و) بی زیان و خالی از کساد را امید

دارند». (2)

نیز می فرماید : «هنگامی که مؤمنان صالح و صابر می خواهند وارد بهشت

شوند، در آستان بهشت، فرشتگان به آنها سلام و درود می گویند که: «سَلَامٌ

عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ»؛ سلام بر شما به جهت صبر و استقامتان». (3)

آنگاه در بیان دو وصف دیگر از اوصاف پرهیزکاران می فرماید : «دنیا (با

جلوه گریهایش) به سراغ آنها آمد؛ ولی آنها فریبش را نخوردند و آن را

نخواستند. دنیا می رفت که آنها را اسیر خود سازد ولی آنان به بهای جان،

خویش را از اسارتش آزاد ساختند»؛ (أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُواهَا، وَ أَسْرَتْهُمْ فَفَدَوْا

أَنفُسَهُمْ مِنْهَا).

اشاره به اینکه دنیا با زرق و برق هایی که دارد به سراغ همه می رود و خود را چنان می آراید که نفوس انسانی را به سوی خود جلب کند. آنها که ناآگاه یا هوسبازند، در دام دنیا گرفتار می شوند؛ ولی پرهیزگاران که سراب بودن متاع دنیا را می دانند، هرگز فریب آن را نمی خورند. همچنین دنیا از طریق مال و ثروت و جاه و مقام و شهوات گوناگون انسان های بسیاری را در دام خود اسیر می سازد و راه آزادی و نجات را بر آنها می بندد؛

1. الکافی، جلد 2، صفحه 89، باب الصبر، حدیث 7 .

2. فاطر، آیه 29 .

3. رعد، آیه 24 .

[548]

ولی پرهیزگاران در همان گام های نخستین به این معنا پی می برند و به بهای

جان خود را از این اسارت رهایی می بخشند.

به راستی ما بسیاری را می بینیم که چنان اسیر مقامند که برای حفظ آن به هر گناه و جنایت و ذلتی تن در می دهند، و بعضی چنان اسیر مال و شهوتند که برای حفظ آن همه کرامت انسانی خود را بر باد می دهند؛ ولی پرهیزگاران که در خط معصومان گام بر می دارند، حتی از جان خویش می گذرند و فریاد «هَيَّاهَاتَ مِّنَ الدَّالَّةِ» سر می دهند.

نکته

محورهای این بخش از خطبه

این بخش از خطبه که در آن قریب بیست صفت از صفات پرهیزکاران آمده، عمدتاً بر چند محور دور می زند؛ ایمان فوق العاده پرهیزکاران، ایمانی که در سر حد شهود و مشاهده عالم ماورای طبیعت است. مسئله بی اعتنایی به زرق و برق دنیا و عدم اسارت در چنگال هوا و هوسها و شهوات، جویای علم و دانش بودن، پرهیز از هرگونه گناه مخصوصاً آلودگیهای زبان، تواضع و فروتنی و عدم آزار خلق.

اگر در برنامه پرهیزکاران جز همین فراز نبود برای اینکه از اینها انسان کاملی بسازد، کافی بود تا چه رسد به این که بخشهای بعدی خطبه نیز به آن ضمیمه گردد.

صفات مزبور، صفاتی جدا و بیگانه از یکدیگر نیست، بلکه همه با هم پیوسته است و برنامه ای جامع برای سالکان الی الله و کسانی که طالب قرب به خدا هستند، تشکیل می دهد.

آن کسی که ایمان او به حدی رسیده که گویی آینده های دور را می بیند و از پشت پرده ضخیم طبیعت، بهشت و جهنم را مشاهده می کند، طبیعی است که ماسوی الله در چشم او كوچك شود، فریب زرق و برق دنیا را نخورد، و در برابر خلق متواضع باشد و آزارش به

[549]

کسی نرسد.

اکنون این سؤال پیش می آید که این ایمان شهودی چگونه تحصیل می شود و

این همای سعادت بر سر چه کسی خواهد نشست؟

پاسخ این سؤال را با تشبیهات روشن می شود؛ آینه قلب تا زنگار هوا و هوس

دارد، چهره حقیقت در آن منعکس نمی شود و تا انسان در سیاهچال طبیعت

زندانی است به آسمان حقیقت پرواز نمی کند و تا گرد و غبار فضای اطراف او

را پر کرده، جمال دل آرای یار را هر چند به او نزدیک باشد، نمی بیند و چه

زیبا می گوید، حافظ:

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون *** کجا به کوی طریقت گذر توانی

کرد

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی *** غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

بخش دوم

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِينَ لَأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلًا. يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ
وَ يَسْتَنْبِرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ. فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَ
تَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصِبَ أَعْيُنُهُمْ. وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا
تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أُصُولِ
أَذَانِهِمْ، فَهُمْ حَائُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مُقْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَ أَكْفِهِمْ وَ رُكْبِهِمْ، وَ أَطْرَافِ
أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ.

ترجمه

اما شب هنگام بر پای خود (به نماز) می ایستند و آیات قرآن را شمرده و با
تدبر می خوانند، به وسیله آن، جان خویش را محزون می سازند و داروی درد
خود را از آن می طلبند. هنگامی که به آیه ای می رسند که در آن، تشویق است
(تشویق به پادشاهای بزرگ الهی در برابر ایمان و عمل صالح) با اشتیاق
فراوان بر آن تکیه می کنند و چشم جانیشان با علاقه بسیار در آن خیره می شود

و گویی آن بشارت را در برابر چشم خود می بینند و هنگامی که به آیه ای می رسند که بیم و انذار در آن است (انذار در برابر گناهان) گوشهای دل خویش را برای شنیدن آن باز می کنند و گویی فریادها و ناله های زبانه های آتش دوزخ در درون گوششان طنین انداز است! آنها قامت خود را در پیشگاه خدا خم می کنند (و به رکوع می روند) و پیشانی و کف دست ها و سر زانوها و نوک انگشتان پا را (به هنگام سجده) بر زمین می گسترانند و آزادی خویش را از پیشگاه خداوند متعال درخواست می کنند.

[551]

شرح و تفسیر

برنامه شبانه پرهیزکاران

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه به ذکر برنامه شبانه پرهیزکاران می پردازد و انگشت بر جزئیات آن می نهد و راه را برای پیمودن جهت همگان هموار می سازد و می فرماید : «اما در شب بر پای خود (به نماز) می ایستند و آیات قرآن را شمرده و با تدبیر تلاوت می کنند. به وسیله آن، جان

خویش را محزون می سازند و داروی درد خود را از آن می طلبند»؛ (أَمَّا اللَّيْلُ

فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِينَ لَأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلاً. يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَ

يَسْتَثِيرُونَ (1) بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ).

این جمله ممکن است اشاره به تلاوت قرآن در نماز شب باشد، زیرا قرآن را در حال قیام و بعد از سوره حمد نماز می خوانند و نیز ممکن است این دو جدای از هم باشد؛ یعنی به هنگام شب هم به نماز بر می خیزند و هم تلاوت قرآن دارند. شایان ذکر است که امام روش قرآن خواندن پرهیزکاران را در عبارت کوتاه و پرمعنایی بیان کرده است؛ «اولاً قرآن را به صورت «ترتیل» می خوانند و معنای «ترتیل» شمرده خواندن و تأمل در مفاهیم آیات است. افزون بر این می فرماید: آنها خود را کاملاً مخاطب قرآن می دانند، از بشارات قرآن، شاد و از اندازهای قرآن در اندوه فرو می روند و داروی همه دردهای اخلاقی و معنوی خود را در جای جای آیات قرآن جستجو می کنند که هم طیب است و هم داروساز.

سپس در تشریح این معنا می فرماید : «هنگامی که به آیه ای می رسند که در آ

ن تشویق است (تشویق به پاداش های بزرگ الهی در برابر ایمان و عمل

صالح) با اشتیاق فراوان بر آن تکیه می کنند و چشم جانیشان با علاقه بسیار در

آن خیره می شود و گویی آن

1. «یسنثیرون» از ریشه «ثور» بر وزن «غور» و «ثوران» بر وزن «فوران»

در اصل به معنای به هیجان آمدن و «استثارة» به معنای به هیجان درآوردن

است و در جمله بالا به معنای جستجوگری در آیات قرآن برای یافتن داروی

بیماریهای اخلاقی و معنوی است.

[552]

بشارت را در برابر چشم خود می بینند»؛ (فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا

طَمَعًا، وَ تَطَلَّعَتْ (1) نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَ ظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبَ أَعْيُنِهِمْ).

آری! آنها قرآن را سرسری نمی خوانند و همان گونه که در بالا گفته شد خود

را مخاطبان واقعی آن می دانند؛ بشارت های الهی آتش شوق را در دل های آنها

شعلهور می سازد و آنچه را در آخرت است در این دنیا با چشم دل می بینند و

همین امر انگیزه آنها در برنامه «سیر الی الله» است.

«و نیز هنگامی که به آیه ای می رساند که بیم و انداز در آن است (انذار در

برابر گناهان) گوش های دل خویش را برای شنیدن آن باز می کنند و گویی

فریادها و ناله های زبانه های آتش دوزخ در درون گوششان طنین انداز است»؛

(وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ (2)

جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ).

آری ایمان آنها به مرحله شهود رسیده و حقایق عالم غیب و جهان آخرت را با

چشم می بینند و با همه وجودشان لمس می کنند و هر گاه خواندن آیات قرآن

بدین گونه باشد بهترین وسیله تربیت انسانهاست.

در یکی از سخنان مولا آمده است : **«أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ أَلَا لَا**

خَيْرَ فِي عِبَادَةِ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهُ ; آگاه باشید تلاوتی که در آن تدبّر نیست منشأ خیر

و برکتی نیست و عبادتی که در آن فهم و آگاهی نباشد، خیری ندارد».(3)

در حدیث دیگری از امام سجاد(علیه السلام) آمده است : «آیاتُ القرآن خزائنُ

فکلما فتحت خزینة ینبغی لک ان تنظر ما فیها؛ آیات قرآن گنجینه های الهی است

هر گاه گنجینه ای گشوده شود، سزاوار است با دقت در آن نظرافکنی (و از

گوهرهای گرانبهایش

1. «تطلعت» از طلوع گرفته شده و «تطلع» به معنای سرکشیدن برای یافتن

چیزی است.

2. «زفیر» و «شهیق» : «زفیر» در اصل به معنای بازدم (بیرون فرستادن

نفس) و «شهیق» به معنای دم (فرو بردن نفس) است؛ ولی بعضی گفته اند:

«زفیر»، بیرون فرستادن نفس توأم با فریاد کشیدن و «شهیق» فرو بردن نفس

توأم با ناله است.

3. بحار الانوار، جلد 92، صفحه 211 .

[553]

بهره گیری)». (1)

از آنجا که امام(علیه السلام) در جمله های قبل کیفیت نماز پرهیزکاران را در حال قیام بیان فرمود که با تلاوت آیات قرآن و توأم با خضوع و خشوع و تدبّر و حضور قلب همراه است، در جمله های بعد به بیان دو رکن دیگر؛ یعنی رکوع و سجود می پردازد و می فرماید: «آنها قامت خود را در پیشگاه خدا خم می کنند (و به رکوع می روند) و پیشانی و کف دستها و سر زانوها و نوک انگشتان پا را (به هنگام سجده) بر زمین می گسترانند و آزادی خویش را از پیشگاه خداوند متعال درخواست می کنند»؛ (فَهُمْ حَاثُونَ (2) عَلَى أَوْسَاطِهِمْ (3)، مُقْتَرِشُونَ لِحِبَاهِهِمْ (4) وَ أَكْفَهُمْ وَ رُكْبَهُمْ، وَ أَطْرَافِ (5) أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكَ (6) رِقَابِهِمْ).

تعبیراتی که امام(علیه السلام) درباره رکوع و سجود بیان فرموده، تعبیرات زیبا و جالبی است که انسان را به عمق این عبادات آشنا تر می سازد؛ خم شدن در پیشگاه خدا و فرش کردن پیشانی و دست و پاها بر زمین در برابر عظمت او با توجه و حضور قلب، دنیایی از معنویت را به همراه دارد و جالب این که هدف نهایی آن را آزادسازی گردنهای از زنجیر اسارت بیان فرموده است؛ آیا تنها آزاد

ساختن از اسارت در جنگال آتش دوزخ است یا آزادسازی از هر گونه اسارت
در جنگال هوای نفس و شیطان و انسانهای شیطان صفت؟ تعبیر امام، مطلق
است و همه را شامل می شود، هر چند در دعاها یا روایات، کراراً دیده شده که
بعد از

-
1. الکافی، جلد 2، کتاب فضل القرآن، باب فی قرائته، حدیث 2 .
 2. «حانون» از ریشه «حنو» به معنای پیچیدن و دو لا کردن چیزی است،
بنابراین «حانون» جمع «حانی» به معنای کسی است که کمر خود را خم
می کند. ماده انحناء از همین ریشه گرفته شده است.
 3. «اوساط» جمع «وسط» در اینجا به معنای کمر است.
 4. «جباه» جمع «جبهه» یعنی پیشانی.
 5. «اطراف» جمع «طرف» به معنای کرانه و نوک هر چیزی را می گویند و
در اینجا، یعنی نوک انگشتان که در موقع سجده بر زمین می گذارند.
 6. «فکاک» و «فک» به معنای رها ساختن و آزاد نمودن و جدا کردن است.

«فِكَالِكَ رَقَبَةً» واژه «مِنَ النَّارِ» ذکر می شود.

آری! آزادی انسان تنها در بندگی خداست، هم در دنیا و هم در آخرت و ناپرهیزکاران اسیر چنگال هوا و هوس و شیطان و مال و ثروت و مقام و شهوت اند.

آنچه امام (علیه السلام) در این فراز درباره پرهیزگاران بیان فرموده در واقع برگرفته از صفاتی است که قرآن مجید در بخش آخر سوره فرقان درباره «عباد الرحمان» بیان کرده است. آنجا که می فرماید: «وَالَّذِينَ يَبِيئُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا»؛ کسانی که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند و کسانی که می گویند، پروردگارا! عذاب جهنم را از ما برطرف گردان که عذابش سخت و

پر دوام است». (1)

نکته

امام(علیه السلام) بعد از اوصاف ویژه ای که برای پرهیزکاران در ابتدای این خطبه بیان کرده، به برنامه شبانه روزانه آنها اشاره می کند، برنامه ای که مملوّ از درس های سعادت است.

نخست برنامه شبانه آنها را شرح می دهد که به طور کامل در جهت خودسازی و قرب به خدا پیش می روند.

اساس این برنامه را در دو چیز ذکر می کند: 1- نماز با حضور قلب کامل، نمازی که معراج مؤمن و نردبان ترقی و «فُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ» و سبب قرب پرهیزکاران در دادگاه خدا و نهی کننده از فحشا و منکر است.

2- تلاوت قرآن در نماز و خارج نماز در دل شب، در سکوت مطلق و شرایطی که هیچ چیز مانع از حضور در محضر قرآن نیست، همراه با تدبّر در جای جای قرآن، به گونه ای که خود را مخاطب آیات ثواب و عقاب بداند،

سرنوشت بهشتیان و دوزخیان را در لابه لای

1. فرقان، آیه 64 و 65 .

[555]

آیاتش با چشم خود ببیند، از معارفش درس بیاموزد، از مواعظش پند بگیرد و

از احکامش برنامه زندگی بسازد.

به یقین چنین نماز و تلاوت قرآنی در دل شب آنها را آنگونه تربیت می کند که

به هنگام روز بتوانند برنامه های سازنده و درخشان خود را به نحو احسن اجرا

کنند و برنامه روزانه آنها در بخش بعد خواهد آمد.

[556]

بخش سوم

وَ أَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ، أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءُ. قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرِّيَ الْقِدَاحِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ

النَّاظِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرْضَى، وَ مَا يَأْتِقُومُ مِنْ مَرَضٍ؛ وَ يَقُولُ: لَقَدْ خُوِلِطُوا !.

وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ! لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَ لَا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ.

فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مَتَّهِمُونَ، وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ،

فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسِي! اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي

بِمَا يَقُولُونَ، وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ، وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ!

ترجمه

پرهیزگاران به هنگام روز، دانشمندی بردبار و نیکوکارانی با تقوا هستند، ترس و خوف (در برابر مسؤولیتهای الهی) بدنهای آنها را همچون چوبه های تیر، تراشیده و لاغر ساخته است، آن گونه که بینندگان (ناآگاه) آنها را بیمار می پندارند، در حالی که هیچ بیماری در وجودشان نیست و گوینده (بی خبر و غافل) می گوید: افکارشان به هم ریخته و بیمار دل اند، در حالی که اندیشه ای بس بزرگ با فکر آنان آمیخته است. از اعمال اندک، خشنود نمی شوند و اعمال فراوان خود را زیاد نمی شمارند، بلکه پیوسته خود را (به کوتاهی و قصور) متهم می سازند، و از اعمال خود نگرانند، هر گاه یکی از آنها را مدح و ستایش کنند. از آنچه درباره او گفته شده به هراس می افتد و می گوید: من از دیگران نسبت به خود آگاه ترم و پروردگارم به اعمال من از من آگاه تر است. بارالها! مرا به جهت نیکیهایی که به من نسبت می دهند مؤاخذه مفرما! و مرا برتر از آنچه آنها گمان می کنند قرار ده و گناهدانی را که من دارم و آنها نمی دانند

ببخش!

شرح و تفسیر

برنامه روزانه پرهیزکاران

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه به برنامه روزانه پرهیزکاران می پردازد (در برابر بخش گذشته که برنامه شبانه آنها را تشریح می کرد) و در آغاز به پنج وصف از اوصاف آنها اشاره می کند و می فرماید:

«پرهیزگاران به هنگام روز، دانشمندانی بردبار و نیکوکارانی با تقوا هستند.

ترس و خوف (در برابر مسئولیتهای الهی) بدنهای آنها را همچون چوبه های

تیر، تراشیده و لاغر ساخته، آن گونه که بینندگان (ناآگاه) آنها را بیمار

می پندارند در حالی که هیچ بیماری در وجودشان نیست و گوینده (بی خبر

و غافل) می گویند: آنها افکارشان به هم ریخته و بیمار دل اند، در حالی که

اندیشه ای بس بزرگ با فکر آنان آمیخته است (اندیشه مسئولیت در برابر

فرمانهای الهی)»؛ (وَأَمَّا النَّهَارَ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءُ، أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءُ. قَدْ بَرَأَهُمْ (1) الْخَوْفُ

بِرِّي الْقِدَاحِ (2) يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضَى، وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ؛ وَ

يَقُولُ: لَقَدْ خُولِطُوا! (3). وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ!).

اوصاف پنج گانه ای که امام(علیه السلام) در برنامه روزانه پرهیزکاران بیان فرمود، نشانه روشنی بر این حقیقت است که پرهیزکاری مورد نظر، هرگز پرهیزکاری منفی و جدای از جامعه نیست، بلکه پرهیزکاری توأم با علم و دانش، مدیریت و مسئولیت پذیری و نیکوکاری و زندگی در دل جامعه است. «حلماء» از ماده «حلم» به گفته راغب در اصل به معنای خوبستن داری به

هنگام غصب

1. «براهم» از ریشه «بری» بر وزن «سعی» به معنای تراشیدن قلم یا تیر و یا

هر چوبی است و در محل کلام به معنای لاغر ساختن است.

2. «قداح» جمع «قدح» بر وزن «قشر» به معنای چوبه تیر است. پیش از آن

که آن را بتراشند و به پیکان نهند.

3. «خولطوا» از «خلط» به معنای مخلوط کردن گرفته شده و در اینجا به

معنای درهم ریخته شدن فکر است که در تعبیرات عوامانه می گویند : فلان کس

قاطی کرده است.

است و از آنجا که این حالت از عقل و خرد سرچشمه می‌گیرد، این واژه (حلم) گاه به معنای عقل و خرد نیز به کار می‌رود، لذا «حَلِيم» هم به افراد بردبار و خویشان دار می‌گویند و هم به افراد عالم و دانشمند.

علمای اخلاق گفته‌اند که صفت «حلم» حد وسط در میان دو صفت رذیله است؛ یکی تن به ذلت دادن و دیگری افراط در غضب.

به هر حال این صفت در برخورد با جاهلان و بی‌خردان غالباً ظاهر می‌شود، شخص حلیم تا آنجا که سبب سوء استفاده نشود در برابر آنان ملایمت و مدارا به خرج می‌دهد، شاید به راه آیند و دست از خیره سری بردارند.

تعبیر به «علماء» منحصر به عالمانی نیست که علوم رسمی را خوانده‌اند، بلکه شامل افراد آگاهی می‌شود که دارای معرفت بالا و قدرت درك حقایق‌اند.

تعبیر به «قَدْ بَرَأَهُمُ الْخَوْفُ بَرِيًّا الْقِدَاحُ» تنها مقصودش این نیست که

پرهیزگاران از خوف مسئولیتها لاغر اندامند، بلکه آنها بر اثر این خوف فعالیت

قوی تر و قاطع تری در راه انجام وظیفه دارند، زیرا وقتی چوبه تیر را

می تراشند برای خوردن به هدف، پرواز بهتر و نوک تیزتری دارد.

تعبیر به اینکه «ناظران آنها را بیمار می پندارند» اشاره به این است که همواره

عالمان بردبار و پرهیزگاران نیکوکار – در چشم افراد ساده لوح، انسان های

غیر قاطع با مدیریت ضعیف محسوب می شوند، به همین دلیل می بینیم غالب

پیامبران از سوی امت های نادان به جهل و جنون متهم شدند به خصوص این

که آنها هم رنگ جماعت نیستند و آن کس که هم رنگ جماعت نباشند از نظر

جاهلان سند رسوایی خود را امضا کرده و چنین کسی که نان به نرخ روز

نمی خورد، عاقل نیست.

قرآن مجید درباره پیشگامان در خیرات می گوید: «**وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا** وَّ

قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ»؛ آنها کسانی هستند که نهایت کوشش را در

انجام طاعات به خرج می دهند و با این حال دل‌هایشان هراسان است از اینکه به

سوی پروردگارشان باز

می کردند». (1)

در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در ذیل این آیه شریفه از پیامبر اکرم (صلی

الله علیه وآله) نقل شده است که سؤال کردند: آیا منظور از آیه کسانی هستند که

معصیت می کنند و از گناه خود می ترسند؟ فرمود: نه! «بَلِ الرَّجُلُ يَصُومُ وَ

يَتَصَدَّقُ وَ يَخَافُ أَنْ لَا يَقْبَلَ مِنْهُ؛ منظور کسی است که روزه می گیرد و در راه

خدا انفاق می کنند و در عین حال از این بیم دارد که از او پذیرفته نشود». (2)

سپس امام (علیه السلام) به ذکر همت عالی پرهیزکاران می پردازد و می فرماید:

«از اعمال اندک، خشنود نمی شوند، و اعمال فراوان خود را زیاد نمی شمارند،

بلکه پیوسته خود را (به کوتاهی و قصور) متهم می سازند (هر چند عبادات و

طاعات و کارهای مهم اجتماعی فراوانی کرده باشند و به همین دلیل) از اعمال

خود نگرانند (مبادا حق خدا و خلق را ادا نکرده باشند)؛ «(لَا يَرْضَوْنَ مِنْ

أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مَتَّهَمُونَ، وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ

مُشْفِقُونَ» (3).

علو همت آنها و معرفت بالایشان به آنها اجازه نمی دهد که به اعمال کم راضی شوند و یا اعمال فراوان را بسیار ببینند برخلاف کوتاه فکران مغرور که به اندک عملی چنان از خود راضی می شوند که گویی برترین خلق خدایند.

گذشته از این، آنها دارای صفت برجسته انتقاد از خویشان اند که غالب افراد از آن گریزانند نه انتقاد دیگران را می پذیرند و به طریق اولی نه از خود انتقاد می کنند و کاری را که سبب تکامل و پیشرفت انسان است رها می سازند.

آنها پیوسته از این بیم دارند که حق نعمت خدا را ادا نکرده باشند و راه و رسم

عبودیت

1. مؤمنون، آیه 60 .

2. شرح ابن ابی الحدید جلد 10، صفحه 146 .

3. «مشفقون» از «اشفاق» به معنای علاقه آمیخته با ترس است؛ یعنی کسی به

دیگری علاقه دارد و درباره بروز حوادثی نسبت به او بیمناک است.

پروردگار را ترك گفته باشند و در برابر خلق خدا مسئول باشند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه، «اعمال» در اینجا را تنها به عبادات تفسیر کرده اند و روایات مربوط به عبادات فراوان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امیرمؤمنان (علیه السلام) و امام سجاد (علیه السلام) را در اینجا آورده اند. درست است که عبادت یکی از وظایف مهم بندگان است؛ ولی هیچ دلیلی نداریم که واژه «اعمال» که در بالا آمده منحصر به عبادت باشد و مسئولیتهای اجتماعی را شامل نشود.

پیشوایان بزرگ ما با اعمال فوق العاده وسیع و گسترده و پاکی که داشتند، باز در برابر پروردگار اظهار انفعال می کردند. امام سجاد (علیه السلام) در دعای

ابوحزمه عرض می کند: «وَمَا قَدْرُ أَعْمَالِنَا فِي جَنْبِ نِعْمِكَ وَكَيْفَ نَسْتَكْتِرُ

أَعْمَالًا تُقَابِلُ بِهَا كَرَمَكَ؛ اعمال ما در برابر نعمتهای عظیم تو چه ارزشی دارد و

چگونه در برابر کرم تو اعمال خود را زیاد بشمریم؟!»

در کتاب الغارات از بعضی یاران امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که به

او عرض کرد: چقدر در راه خدا صدقه می دهی و انفاق می کنی؟! آیا دست

نگه نمی داری؟ فرمود : «لَوْ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَبْلَ مِئَةِ فَرَضًا وَاحِدًا لَأَمْسَكَتُ وَ لَكِنِّي

وَاللَّهِ مَا أَدْرِي أَقَبَلَ اللَّهُ مِنِّي شَيْئًا أَمْ لَا؟»؛ اگر می دانستم خداوند یکی از اینها را از

من قبول کرده دست نگه می داشتم؛ ولی به خدا سوگند نمی دانم آیا چیزی را از

من قبول کرده یا نه؟». (1)

این در واقع درسی است برای عموم مردم که به اعمال خویش، مغرور نشوند،

هر چند زیاد باشد، زیرا مسئله اخلاص بسیار مشکل و پیچیده است.

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که فرمود : «ثَلَاثُ

قَاصِمَاتُ الظَّهْرِ؛ رَجُلٌ اسْتَكْتَرَ عَمَلَهُ وَ نَسِيَ دُنُوبَهُ وَ أَعْجَبَ بِرَأْيِهِ؛ سه چیز پشت

انسان را می شکند؛ کسی که اعمال خود را بسیار ببیند و گناهان خود را به

فراموشی بسپارد و فکر خود را بسیار بیسندند (و افکار دیگران را به هیچ

انگارد)». (2)

2. وسائل الشیعة، جلد 1، صفحه 73، ابواب مقدمات العبادات، باب 22، حدیث

. 6

[562]

آن گاه امام(علیه السلام) در ادامه همان مسئله انتقاد از خویشتن به نکته زیبایی دیگری اشاره می کند، می فرماید : «هر گاه یکی از آنها را مدح و ستایش کنند.

از آنچه درباره او گفته شده به هراس می افتد و می گوید : من از دیگران

نسبت به خود آگاهترم و پروردگارم به اعمال من از من آگاهتر است. بارالها!

مرا به سبب نیکیهایی که به من نسبت می دهند مؤاخذه مفرما! و مرا برتر از

آنچه آنها گمان می کنند قرار ده و گناهانی را که من دارم و آنها نمی دانند

ببخش»؛ (إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي،

وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنِّي بِنَفْسِي! اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا

يَظُنُّونَ، وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ!).

می دانیم یکی از موانع راه پیشرفت در درگاه خدا و در جامعه بشری، مدح

مداحان و تملق متملقان است که بسیاری از سران جهان را به خطا افکنده و

گمراه ساخته است. پرهیزکاران پیوسته از ستایش ستایشگران بیمناکند، نکند
سبب غرور و عجب آنها گردد و مورد مؤاخذه پروردگار واقع شوند. در عین
حال از خدا می خواهند که برتر از ستایش آنها باشند و اگر خطا و گناه
مخفیانه ای دارند، خدا آنها را بیخشد.

نکته

آنها نقادان عمل خویشند

در حالی که برنامه شبانه پرهیزگاران، خودسازی در سایه نیایش و عبادت و
راز و نیاز با خداست، روزانه آنها برنامه ای کاملاً مردمی و اجتماعی دارند؛
تکیه بر علم و حلم و نیکوکاری و خوف در برابر انجام مسئولیت ها دلیل
روشنی بر این معناست.

عالم اند و با علم خود جامعه را هدایت می کنند.

حلیم اند و در مقابل تعصّب و لجاجت و ندانم کاری های افراد جاهل صبر

می کنند.

نیکوکارند و به اندازه توان خود به نیازمندان خدمت می کنند.

[563]

خائف اند و نسبت به انجام مسئولیتها سختگیر; خوف آنها خوفی است مثبت که

انگیزه کار بهتر و بیشتر است; نه خوف منفی که سبب گوشه گیری و ترك

فعالیت است، لذا می فرماید : خوف، آنها را ضعیف نکرده، بلکه کارآمدتر

ساخته است، همچون چوبه تیری که آن را می تراشند و آماده برای هدف گیری

می کنند.

از ویژگیهای آنها این است که مانند دنیاپرستان نان را به نرخ روز نمی خورند

و همچون فرصت طلبان برای رسیدن به اهداف مادی با هر کس در هر

شرایطی سازش ندارند و به همین دلیل از دیدگاه این گروه، افراد کم عقل،

محسوب می شوند، بالاخره آنها نقادان اعمال خویشند و پیش از آنکه مردم

اعمال آنها را زیر ذرّه بین نقد بگذارند خودشان در این راه پیشگامند.

به یقین چنین افرادی هستند که می توانند جامعه بشری را از ظلم و ستم، نجات دهند و حق را به حق دار برسانند.

[564]

[565]

بخش چهارم

فَمِنْ عِلْمَةٍ أَحَدِهِمْ أَنْتَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينِ، وَ حَزْمًا فِي لَيْنِ، وَ إِيمَانًا فِي يَقِينِ، وَ حِرْصًا فِي عِلْمِ، وَ عِلْمًا فِي حِلْمِ، وَ قَصْدًا فِي غِنَى، وَ خُشُوعًا فِي عِبَادَةِ، وَ تَجَمُّلاً فِي فِائَةِ، وَ صَبْرًا فِي شِدَّةِ، وَ طَلَبًا فِي حِلَالِ، وَ نَشَاطًا فِي هُدَى، وَ تَحَرُّجًا عَنِ

طَمَعُ. يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلَى وَجَلٍ. يُمَسِّي وَ هَمُّهُ الشُّكْرُ، وَ يُصْبِحُ
وَ هَمُّهُ الدُّكْرُ. يَبِيْتُ حَذِرًا وَ يُصْبِحُ فَرِحًا; حَذِرًا لَمَّا حُدِّرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَ فَرِحًا بِمَا
أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ. إِنْ اسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا
فِيمَا نُحِبُّ. فَرَّةٌ عَيْنُهُ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَ زَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى، يَمَزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَ
الْقَوْلَ بِالْعَمَلِ.

ترجمه

از نشانه های هر يك از آنها این است که او را در دین خود قوی می بینی و در
عین قاطعیت، نرم خوست، دارای ایمانی مملو از یقین، و حرص در کسب
دانش، و آگاهی در عین بردباری، و میانه روی در حال غنا و ثروت، و خشوع
در عبادت، و آراستگی در عین تهیدستی، و شکیبایی در شدائد، و طلب روزی
حلال، و نشاط در راه هدایت و دوری از طمع است. پیوسته عمل صالح انجام
می دهد و با این حال ترسان است (که از او پذیرفته نشود) روز را به پایان
می برند در حالی که هم او سپاسگزاری و شکر (خداوند) است، و صبح می کند

در حالی که همه همش یاد خداست. شب را سپری می کند در حالی که ترسان
است، و صبح بر می خیزد در حالی که شادمان است؛ ترسان از غفلتهایی است
که از آن برحذر داشته شده و شادمان برای فضل و رحمتی است که به او
رسیده (زیرا روز دیگری از خدا عمر گرفته و درهای سعی و تلاش را به
روی او گشوده است). هرگاه نفس او

[566]

در انجام وظایفی که از آن ناخشنود است سرکشی کند، او نیز نفس خود را از
آنچه دوست دارد محروم می سازد. چشم روشنی او در چیزی است که زوال
در آن راه ندارد و زهد و بی اعتنایی اش نسبت به چیزی است که بقا و دوامی
در آن نیست. علم را با حلم می آمیزد و گفتار را با کردار!

شرح و تفسیر

دوازده وصف دیگر

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه به دوازده وصف دیگر از اوصاف برجسته پرهیزکاران، در عباراتی کوتاه و پرمعنا اشاره کرده از قوت آنها در دین آغاز می کند و به دوری آنان از طمع ختم می نماید، می فرماید : «از نشانه های هر يك از آنها این است که آنها را در دین خود نیرومند می بینی و در عین محکم کاری و قاطعیت، نرم خو، و دارای ایمانی مملو از یقین، و حرص در کسب دانش، و آگاهی در عین بردباری، و میانه روی در حال غنا و ثروت، و خشوع در عبادت، و آراستگی در عین تهیدستی، و شکیبایی در شدائد و طلب روزی حلال و نشاط در راه هدایت، و دوری از طمع هستند»؛ (فَمِنْ

عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينِهِ، وَ حَزْمًا (1) فِي لَيْنِهِ، وَ إِيْمَانًا فِي يَقِينِهِ، وَ حِرْصًا فِي عِلْمِهِ، وَ عِلْمًا فِي حِلْمِهِ، وَ قَصْدًا فِي غِنْيِهِ، وَ حُشُوعًا فِي عِبَادَتِهِ، وَ تَجَمُّلاً (2) فِي فِائِقَتِهِ، وَ صَبْرًا فِي شِدَّةِ، وَ طَلْبًا فِي حِلَالِهِ، وَ نَشَاطًا (3) فِي هُدًى، وَ تَحَرُّجًا (4) عَنِ طَمَعِهِ).

1. «حزم» به معنای محکم کردن و متقن ساختن است و ریشه اصلی آن

«حزام»، تتگ حیوان است (نوار محکمی که زین یا پالان را به وسیله آن زیر

شکم حیوان، محکم می بندند و به معنای هرگونه کمربند نیز آمده است).

2. «تجمل» از «جمال» گرفته شده و به معنای اظهار زیبایی و جمال است و

«تجمل» در حال فقر به این معناست که شخص فقیر ظاهراً خود را بی نیاز

نشان دهد.

3. «نشاط» فعالیت صادقانه است و «نشاطات» علمی به معنای فعالیت های

علمی است.

4. «تحرج» از ریشه «حرج» به معنای مشقت گرفته شده است. این واژه

هنگامی که با «عن» متعدی شود به معنای دوری کردن و خود را گرفتار

نمودن است.

تعبیر به قوت در دین، اشاره به این است که وسوسه گران و شبهه افکنان و منافقان نمی توانند در آنها نفوذ کنند و طوفانها و حوادث سخت زندگی، ایمان آنها را متزلزل نمی سازد.

و «حزم در لین» اشاره به این است که آنها در عین دوراندیشی که لازمه آن غالباً سختگیری است — برخلاف «روزمرگی» که کارها را آسان می کند — نرمخویی را فراموش نمی کنند و با کسانی که در انجام يك هدف اجتماعی با آنها همراه هستند رفتاری با رفق و محبت دارند و مطابق ضرب المثل معروف عرب که می گوید: «**لَا تَكُنْ حُلُوءًا فَتَسْتَرْطُ وَ لَا مُرًّا فَتَلْفَطُ**; آن قدر شیرین نباش که تو را ببلعند و نه آن قدر تلخ که تو را دورافکنند»، رفتار می کنند.

تعبیر به «ایمان در یقین» اشاره به این است که ایمان مراتبی دارد و اعلی درجه آن، علم الیقین و حق الیقین است که گاه از طریق استدلالهای قوی و محکم، حاصل می شود و گاه از آن برتر؛ یعنی از راه شهود به دست می آید.

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: «**إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ**

الْإِسْلَامِ وَ إِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزُّ مِنَ الْيَقِينِ; ایمان از

اسلام برتر است (زیرا اسلام، اقرار در ظاهر است و ایمان، تصدیق به قلب) و یقین، افضل از ایمان است (زیرا درجه عالی ایمان است) و هیچ چیز کمیاب تر از یقین نیست». (1) آری پرهیزکاران واقعی به این گوهر گران بهای کمیاب دست یافته اند.

تعبیر به «**حرصاً فی علم**» با اینکه واژه حرص معمولاً بار منفی دارد، اشاره به این است که آنها شدیداً به دنبال فراگیری علم اند و روزی بر آنها نمی گذرد که دانش تازه ای کسب نکنند، در حالی که دنیاپرستان، حریص در جمع اموال اند. پرهیزکاران حریص در جمع علم اند، زیرا پرهیزکاری بدون علم، عمق و ریشه ای ندارد.

منظور از آمیختن علم با حلم، این است که عالم در برابر جهل جاهلان نباید

1. الکافی، جلد 2، صفحه 51، باب فضل الایمان علی الاسلام، حدیث 1.

خشمگین شود و تندخویی کند، بلکه با بردباری و به صورت تدریجی در آنها

نفوذ نماید و جهلشان را بزداید.

در حدیث مفصلی که مرحوم علامه مجلسی در گفتگوی امام صادق (علیه السلام)

با عنوان بصری که برای درك علم به محضر آن حضرت آمده بود نقل می کند،

می خوانیم که فرمود: حلم و بردباری تو باید به قدری باشد که اگر کسی به تو

بگوید اگر سخن نسنجیده ای درباره من بگویی ده برابر آن به تو می گویم، تو

در جواب بگویی اگر تو ده سخن ناسنجیده بگویی من یکی نخواهم گفت: «فَمَنْ

قَالَ لَكَ إِنَّ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ إِنَّ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً» و در

مورد علم به او می فرماید: آنچه را نمی دانی از علما بپرس و از اینکه برای

بهانه جویی و آزار یا آزمودن افراد از آنها سؤال کنی بپرهیز و از عمل به

آرای شخصی و ظنی دوری کن: «فَأَسْأَلُ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتُ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ

تَعْنَتًا وَ تَجْرِبَةً وَ إِيَّاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ شَيْئًا». (1)

تعبیر به «قَصْدًا فِي غِنَى» اشاره به این است که آنها اگر غنی و ثروتمند شوند
اعتدال و میانه روی را فراموش نمی کنند و از اسراف و تبذیر، پرهیز دارند و
اضافه اموال خویش را در اختیار نیازمندان می گذارند.

جمله «وَ خُشُوعًا فِي عِبَادَةِ» اشاره به این است که عبادت آنها سرسری و بی
روح نیست، بلکه حالت خضوع و خشوع و حضور قلب که روح عبادات است
در اعمال عبادی آنها موج می زند و هر نمازی از آنها نردبانی است برای
صعود به اوج قرب خدا؛ و به همین دلیل قرآن مجید در وصف مؤمنان رستگار

می فرماید : (الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ). (2)

جمله «تَجَمُّلاً فِي قَاقَةِ» در واقع نقطه مقابل «قَصْدًا فِي غِنَى» است. اشاره به
اینکه پرهیزگاران نه به هنگام تبذیر و اسراف و طغیان دارند و نه به هنگام فقر
زبان به شکوه و

1. بحار الانوار، جلد 1، صفحه 226 .

2. مؤمنون، آیه 2 .

شکایت می‌کشایند.

تعبیر به «تَجَمَّلَ» مفهومی است که آنها هر چند فقیر و نادار باشند، ظاهر خود را حفظ می‌کنند، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: **(يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ**

أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ). (1)

این گروه از فقیران آنچنان زندگی می‌کنند که افراد نادان بر اثر خویشتن‌داری، آنها را اغنیا می‌پندارند.

جمله **«صَبْرًا فِي شِدَّةٍ»** اشاره به استقامت و شکیبایی آنها در برابر شدائد

روزگار و حوادث ناگوار است که به مصداق **(إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ**

وَأِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) (2) خود را از آن خدا می‌دانند و جایگاه امن و امان و روح و

ریحان را سرای آخرت می‌شمرند؛ نه این دنیا را. در حدیثی از پیامبر

اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌خوانیم که فرمود: **«إِنَّ الصَّبْرَ نِصْفُ الْإِيمَانِ»** (3)

و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: **«الْإِيمَانُ نِصْفَانُ؛**

نِصْفٌ فِي الصَّبْرِ وَ نِصْفٌ فِي الشُّكْرِ؛ ایمان دو نصف است؛ نیمی از آن صبر

است و نیمی از آن شکر (صبر در برابر مشکلات و ناملایمات و شکر در برابر

نعمتها)». (4)

جمله «**طَلَبًا فِي حَلَالٍ**» نشان می دهد که پرهیزگاران افرادی گوشه گیر و بیگانه

از فعالیتهای زندگی نیستند، بلکه تلاش و کوشش برای معاش و پیشرفت جامعه

اسلامی جزو برنامه های اصلی آنهاست. با این قید که دنیاپرستان در فکر حلال

و حرام نیستند و آنها پیوسته طالب حلال اند و اگر کاری بسیار پردرآمد باشد

ولی بوی حرام دهد از آن می گریزند. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه

وآله) می خوانیم : «**الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءًا أَفْضَلُهَا طَلَبُ**

1. بقره، آیه 273 .

2. بقره، آیه 156 .

3. شرح ابن ابی الحدید، جلد 1، صفحه 319 و بحار الانوار، جلد 79، صفحه

137، حدیث 22 .

4. بحار الانوار، جلد 74، صفحه 151 .

الحلال ; عبادت هفتاد جزء دارد که از همه برتر، به دنبال روزی حلال بودن

است». (1)

قرآن مجید می گوید: «**يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا**» ; ای

رسولان الهی از غذای پاکیزه و حلال تناول کنید و عمل صالح به جای

آورید». (2) این تعبیر ممکن است، نشان آن باشد که عمل صالح زاینده غذای

حلال و طیب است.

تعبیر به «**نَشَاطًا فِي هُدًى**» ناظر به این است که پیمودن راه هدایت برای آنها

برخلاف افراد کوتاه فکر و کم معرفت مایه نشاط و شادی است; هرگز از

پیمودن این راه خسته نمی شوند و سلوك سبیل الهی هر دم بر نشاط آنها

می افزاید.

منظور از جمله «**وَ تَحَرُّجًا عَنْ طَمَعٍ**» این است که پرهیزکاران به کلی از طمع

دورند، زیرا طمع نتیجه وابستگی شدید به دنیا و سبب توجه به غیر خدا و

موجب مفسد زیادی می گردد. از جمله یکی از عوامل ذلت و کینه و عداوت و

حقد و حسد است ؛ طمعکاران هرگز از مال دنیا سیر نمی شوند و پیوسته برای

به دست آوردن آن از هر راهی که باشد تلاش می کنند و در واقع گرفتار

اسارت دائم اند، همان گونه که امام (علیه السلام) در کلمات قصارش فرموده:

«الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ ؛ طمع سبب بردگی جاویدان است». (3)

به علاوه، طمع فکر و عقل را از کار می اندازد و انسان را گرفتار لغزش های

بزرگ می کند، همان گونه که مولا در یکی دیگر از کلمات قصارش فرموده:

«أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ؛ بیشترین زمین خوردن عقلها، زیر

برقهای طمع است». (4)

سپس امام (علیه السلام) به بیان سه وصف دیگر از اوصاف برجسته شخص

پرهیزکار پرداخته می فرماید : «پیوسته عمل صالح انجام می دهد، با این حال

ترسان است (که از او پذیرفته نشود.) روز را به پایان می برد در حالی که هم

او سپاسگزاری (نعمتهای الهی) است و صبح

2. مؤمنون، آیه 51 .

3. نهج البلاغه، کلمات قصار، 180 .

4. نهج البلاغه، کلمات قصار، 219 .

[571]

می کند در حالی که تمام همّش یاد خداست» (يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلَى

وَجَل (1). يُمَسِّي وَ هَمَّهُ الشُّكْرُ، وَ يُصْبِحُ وَ هَمَّهُ الذِّكْرُ).

آری! اولیاءالله اگر تمام اعمال صالح را انجام داده باشند باز از این بیم دارند که حق عبودیت پروردگار را ادا نکرده و در انجام وظیفه خود کوتاهی کرده باشند، همان گونه که در حدیث آمده است: شخصی از امام صادق(علیه السلام) پرسید چه چیز مهمی در وصیت لقمان بود؟ فرمود: «امور مهم و شگفت آوری، گفت و از همه شگفت آورتر این که به فرزندش گفت: آن گونه از خدا بترس که اگر تمام اعمال نیک انس و جن را انجام داده باشی باز از این بترسی که کوتاهی کرده ای و خداوند مجازاتت می کند و آن قدر به رحمت خدا امیدوار باش که

اگر تمام گناهان انس و جن را انجام داده ای، باز امید به رحمت او داشته

باشی». (2)

قرآن مجید در این زمینه تعبیر گویایی دارد؛ در بیان اوصاف پیشگامان در

اعمال خیر می فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ

رَاجِعُونَ)؛ آنها کسانی هستند که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج

می دهند و با این حال دل‌هایشان هراسناک است از اینکه سرانجام به سوی

پروردگارشان باز می گردند». (3)

تعبیر به «عیسی...» اشاره به این است که آنها در آغاز روز که تلاش و

کوشش را شروع می کنند، با نام خدا آغاز می کنند و در پایان روز که از

موهب الهی بهره کافی می گرفتند، به شکر خدا می پردازند. درست همچون

نشستن بر سر سفره غذا که با نام خدا شروع می شود و با شکر پروردگار پایان

می پذیرد، هر چند بعضی از شارحان (4) نهج البلاغه در تفسیر این دو جمله

گفته اند که این اختلاف در تعبیر از باب تنوع در عبارت است و منظور

1. «وجل» به معنای خوف و ترس است و «وجل» بر وزن «خجل» به معنای

شخص ترسان است.

2. الکافی، جلد 2، صفحه 67 .

3. مؤمنون، آیه 60 .

4. فی ظلال نهج البلاغه، جلد 3، صفحه 169 .

[572]

آن است که صبح و شام و در جمیع حالات، هم ذاکرند و هم شاکر؛ ولی آنچه

که در بالا گرفته شد، صحیح تر به نظر می رسد.

درباره اهمیت ذکر الله در آیات و روایات، تعبیرات بسیار پرمعنایی وارد شده

است؛ مثلا در حدیثی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید : «ثَلَاثَةٌ

مَعْصُومُونَ مِنْ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ: الذَّاكِرُونَ لِلَّهِ، وَ الْبَاكُونَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَ

المُسْتَغْفِرُونَ بِالسَّحَرِ؛ سه گروهند که از شیطان و لشکریانش در امانند، آنها که

پیوسته یاد خدا می کنند، و آنها که از ترس (کیفر خداوند) اشک می ریزند (و

احساس مسؤلیت می کنند)، و آن ها که در سحرگاهان استغفار می نمایند». (1)

درباره اهمیت شکر نیز در آیات و روایات، تأکیدات فراوانی دیده می شود؛ از

جمله در حدیثی از امیرمؤمنان که در غررالحکم آمده است، می خوانیم : «شُكْرُ

النُّعْمَةِ أَمَانٌ مِنْ حُلُولِ النِّقْمَةِ؛ شکر نعمت انسان را از بلاها و حوادث ناگوار در

امان می دارد». (2)

آن گاه اشاره به دو وصف مهم دیگر از اوصاف این پاک مردان می کند و

می فرماید: «شب را سپری می کند، در حالی که ترسان است و صبح بر

می خیزد، در حالی که شادمان است. ترسان از غفلتهایی است که از آن برحذر

داشته شده، و شادمان برای فضل و رحمتی است که به او رسیده (زیرا روز

دیگری از خدا عمر گرفته و درهای سعی و تلاش را به روی او گشوده

است)»؛ (بَيْتٌ حَذِرًا وَ يُصْبِحُ فَرِحًا؛ حَذِرًا لَمَّا حُدِّرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَ فَرِحًا بِمَا أَصَابَ

مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ).

مفهوم این سخن آن نیست که برای مسئله خوف و رجا تقسیم زمانی بیان کند؛

خوف و رجا در هر زمان و در هر حال در دل پرهیزکاران است، بلکه از آنجا

که پرهیزکاران بعد از پایان کار روزانه به محاسبه خویش می پردازند و از این

نگرانند که در برنامه روزی که

1. مستدرک الوسائل، جلد 12، صفحه 146، حدیث 5 .

2. غرر الحکم، 5664 .

[573]

گذشت خطاها و لغزش هایی باشد، سخن از خوف آنها به میان آمده و لذا به ما

دستور داده شده است که شب هنگام قبل از آنکه به بستر استراحت رویم،

استغفار کنیم. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : «مَنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ

حِينَ يَأْوِي إِلَى فِرَاشِهِ مِائَةً مَرَّةً تَحَاتَّتْ دُنُوبُهُ كَمَا يَسْقُطُ وَرَقَ الشَّجَرِ؛ کسی که شب

هنگام وقتی به بستر استراحت می رود يك صد مرتبه استغفار کند، گناهان او

فرو می ریزد آن گونه که برگ درختان (هنگام پاییز) فرو می ریزد». (1)

و از آنجا که روز آغاز فعالیت نوین و اعمال صالح جدیدی است فعالیتی که

باید با امید آغاز گردد تجلی گاه صفت رجا و شادمانی است.

در اینکه میان فضل و رحمت چه تفاوتی است مفسران قرآن در ذیل آیه (قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ) (2) گفت و گو بسیار دارند؛ بعضی فضل الهی را اشاره به نعمت های ظاهری و مادی و رحمت را اشاره به نعمتهای باطنی و معنوی دانسته اند و بعضی دیگر فضل را آغاز نعمت و رحمت را دوام نعمت دانسته اند. این احتمال نیز داده شده که فضل اشاره به نعمت عام پروردگار به همه انسانها و رحمت اشاره به رحمت ویژه مؤمنان است.

البته این تفسیرها منافاتی با هم ندارند و ممکن است در مفهوم عبارت بالا گنجانیده شوند.

آن گاه امام (علیه السلام) به بیان یکی دیگر از اوصاف برجسته انسان پرهیزگار که در ارتباط با تهذیب نفس و خودسازی است، پرداخته، می فرماید: «هر گاه نفس او در انجام وظایفی که از آن ناخشنود است سرکشی کند، او نیز از آنچه نفس دوست دارد محروم می سازد»؛ (إِنْ اسْتَصْعَبَتْ (3) عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَهُ

لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ).

1. وسائل الشیعة، جلد 4، صفحه 1028، حدیث 7 .

2. یونس، آیه 58 .

3. «استصعب» از «صعوبت» گرفته شده و «استصعاب» به معنای مشکل شدن

و زیر بار نرفتن است.

[574]

این در واقع یکی از مراحل سلوک راهیان الی الله است که آن را مرحله «معاقبه» می نامند که بعد از مراحل «مشارطه» و «مراقبه» و «محاسبه» قرار دارد؛ یعنی صبحگاهان که برنامه تازه ای را در زندگی خود شروع می کنند با نفس خویش شرط می کنند که از هرگونه گناه بپرهیزد. سپس در طول روز مراقب آن هستند و شبانگاه قبل از آنکه به بستر استراحت بروند به حساب اعمال روزانه رسیدگی می کنند و اگر خلافی از آنها سرزده بود نفس خود را مجازات می کنند. به این صورت که او را از آنچه به آن تمایل دارد موقتاً باز می دارد؛ مثلاً از غذای خوب، بستر نرم، خواب کافی و مانند آن محروم می سازد تا نفس سرکش رام گردد و برای روزهای آینده در مسیر اطاعت

خداوند قرار گیرد. این برنامه برای تهذیب نفس، بسیار مؤثر و کارساز است و به یقین هرگاه انسان مدتی بر آن مداومت کند، آثار و برکات عجیب آن را در جان و روح خویش می بیند.

در ادامه این سخن به چهار وصف مهم دیگر اشاره کرده، می فرماید :

«روشنی چشم او در چیزی است که زوال در آن راه ندارد و زهد و

بی اعتنایی اش نسبت به چیزی است که بقا و دوامی در آن نیست. علم را با

حلم می آمیزد و گفتار را با کردار»؛ (قُرَّةٌ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَ زَهَادَتُهُ فِيمَا لَا

يَبْقَى، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَ الْقَوْلَ بِالْعَمَلِ).

تعبیر به «قُرَّةٌ عَيْنِهِ» با توجه به اینکه «قَرَّة» در اصل از ریشه «قَرَّ» (بر وزن حرّ) به معنای سردی گرفته شده و عرب معتقد بوده که اشك شوق همواره سرد و خنك و اشك غم داغ و سوزان است، این تعبیر در جایی گفته می شود که مایه شادی و خوشحالی است و معادل آن در فارسی «چشم روشنی» است. به این ترتیب مفهوم جمله بالا این است که چشم پرهیزگاران به جهان آخرت روشن است، زیرا جهانی است پایدار و برقرار، همان گونه که قرآن مجید درباره

بهشتیان می گوید : (خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ) (1) و نیز

می فرماید : «(فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا

1. هود، آیه 107 .

[575]

كَانُوا يَعْمَلُونَ); هیچ کس نمی داند چه پاداشهای مهمی که مایه روشنی

چشمهاست برای آنها نهفته شده، این جزای کارهایی است که انجام

می دادند». (1) و با توجه به اینکه طبق آنچه در بخشهای قبل این خطبه گذشت،

آنها در همین دنیاگویی بهشت و نعمتهای بهشتی را با چشم خود می بینند، این

حالت شادمانی و قرّة العین در برابر بهشت، در همین جا برای آنها حاصل

است. به عکس چون دنیای ناپایدار را آن گونه که هست دریافته اند، هرگز دل

به آن نمی بندند. آمیختن حلم با علم و بردباری با دانش و همچنین گفتار با

کردار از برجسته ترین نقاط قوت آنهاست، زیرا اگر عالم در برابر جهل

جاهلان بردبار نباشد نجات دادن آنها برای او غیر ممکن است و اگر گفتار آنها

با عمل همراه نگردد تأثیری در سخن آنها نخواهد بود. همان گونه که در حدیث

امام صادق (علیه السلام) آمده است : «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ

عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزُلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفَا؛ هرگاه عالم به علمش عمل نکند موعظه و

اندرز او از دلها فرو می ریزد، آن گونه که دانه های باران از سنگ سخت فرو

می ریزد». (2)

1. سجده، آیه 17 .

2. بحار الانوار، جلد 2، صفحه 39، حدیث 68 .

[576]

[577]

بخش پنجم

تَرَاهُ قَرِيباً أَمَلَهُ، قَلِيلاً زَلَلَهُ، خَاشِعاً قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنزُوراً أَكَلَهُ، سَهْلاً أَمْرُهُ،
حَرِيزاً دِينَهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتَهُ، مَكْظُوماً غَيْظَهُ. الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ،
إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الدَّاكِرِينَ، وَإِنْ كَانَ فِي الدَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنْ

الغافلين.

يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَ يُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَ يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيداً فُحْشُهُ، لَيْباً قَوْلُهُ،
غَائِباً مُنْكَرُهُ، حَاضِراً مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلاً خَيْرُهُ، مُدْبِراً شَرُّهُ. فِي الزَّلَّالِ وَالْقُورِ، وَ فِي
الْمَكَارِهِ صَبُورِ، وَ فِي الرَّخَاءِ شُكُورِ. لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ، وَ لَا يَأْتُمُ فِيمَنْ
يُحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ، لَا يُضِيعُ مَا اسْتَحْفِظَ، وَ لَا يَنْسَى مَا ذَكَرَ،
وَ لَا يُتَابِرُ بِالْأَلْقَابِ، وَ لَا يُضَارُّ بِالْجَارِ، وَ لَا يَشْتَمُ بِالْمَصَائِبِ، وَ لَا يَدْخُلُ فِي
الْبَاطِلِ، وَ لَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ. إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغْمَهُ صَمْتُهُ، وَ إِنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْلُ
صَوْتُهُ، وَ إِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ. نَفْسُهُ مِنْهُ فِي
عَنَاءٍ. وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. أَتَعَبَ نَفْسَهُ لِأَخْرَجَتْهُ، وَ أَرَاخَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بَعْدَهُ

عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَ نَزَاهَةٌ، وَ دُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَ رَحْمَةٌ. لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكَبِيرٍ

وَ عَظْمَةٌ، وَ لَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَ خَدِيعَةٍ.

ترجمه

او (پرهیزکار) را می بینی که آرزویش نزدیک، لغزشش کم، قلبش خاشع، نفسش

قانع، خوراکش اندک، امورش آسان، دینش محفوظ، شهوت سرکشش مرده و

خشمش فرو

[578]

خورده شده است. (مردم) به خیر او امیدوار و از شرش در امانند. اگر در میان

غافلان باشد جزو ذاکران محسوب می شود و اگر در میان ذاکران باشد در

زمره غافلان نوشته نمی شود. کسی را که به او ستم کرده (و پشیمان است)

می بخشد و به آن کس که محرومش ساخته عطا می کند و به کسی که پیوندش

را با وی قطع کرده است، می پیوندد. سخن زشت و خشونت آمیز از او دور

است، گفتارش نرم و ملایم، منکرات از او غایب، و معروف و کارهای شایسته او حاضر. نیکی اش روی آورده و شرش پشت کرده است. در برابر حوادث سخت، استوار و در حوادث ناگوار، شکپیا و به هنگام فزونی نعمت شکرگزار است. به کسی که با او دشمنی دارد ستم نمی کند و به سبب دوستی با کسی مرتکب گناه نمی شود و پیش از آنکه شاهدهی بر ضدش اقامه شود اعتراف به حق می کند. آنچه حفظش را به او سپرده اند تباه نمی سازد و آنچه را به او تذکر داده اند فراموش نمی کند. مردم را با نام های زشت نمی خواند و به همسایگان زیان نمی رساند. مصیبت زده را شماتت نمی کند. در امور باطل وارد نمی شود و از دائره حق بیرون نمی رود. هر گاه سکوت کند سکوتش وی را غمگین نمی سازد و اگر بخندد صدایش به قهقهه بلند نمی شود و هر گاه به او ستمی شود (حتی الامکان) صبر می کند تا خدا انتقامش را بگیرد. نفس خود را به زحمت می افکند؛ ولی مردم از دست او راحتند. خویشان را برای آخرت به تعب می اندازند و مردم را از ناحیه خود آسوده می سازد. دوری اش از کسانی که دوری می کند، به سبب زهد و حفظ پاکی است و نزدیکی اش به کسانی که

نزدیک می شود، مهربانی و رحمت است؛ نه اینکه دوری اش از روی تکبر و خودبزرگ بینی و نزدیکی اش برای مکر و خدعه (و بهره گیری مادی) باشد.

شرح و تفسیر

نه وصف مهم دیگر

امام (علیه السلام) در این بخش از خطبه نخست به بیان نه وصف دیگر از

اوصاف برجسته

[579]

پرهیزگاران می پردازد و می فرماید: «او را می بینی که آرزویش نزدیک،

لغزشش کم، قلبش خاشع، نفسش قانع، خوراکش اندک، امورش آسان، دینش

محفوظ، شهوت سرکشش مرده، و خشمش فرو خورده شده است»؛ (تَرَاهُ قَرِيبًا

أَمَلُهُ، قَلِيلًا زَلَلُهُ، خَاشِعًا قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنزُورًا (1) أَكْلُهُ، سَهْلًا أَمْرُهُ، حَرِيضًا (2)

دِينُهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُومًا (3) غَيْظُهُ).

در این عبارت، امام نخست از کوتاهی آرزوها سخن می گوید، زیرا آرزوهای دور و دراز — همان گونه که در روایات وارد شده — سبب فراموشی آخرت می گردد و نسیان آخرت، بلای بزرگی است که سرچشمه انواع گناهان و خطاهاست.

درست است که وجود امید و آرزو در انسان، انگیزه حرکت و فعالیت است، همان گونه که در حدیث نبوی آمده است: «**الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَ لَوْلَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَلَدَهَا وَ لَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا**؛ امید و آرزو مایه رحمت است برای امت من و اگر نبود، هیچ مادری فرزندش را شیر نمی داد و هیچ باغبانی درختی نمی نشاند». (4) ولی هرگاه از حد بگذرد و به صورت آرزوهای دور و دراز درآید تمام نیروها و افکار انسان را مجذوب دنیا می کند و همه چیز به فراموشی سپرده می شود و حتی انسان با چنین حالتی از دنیای خود نیز بهره نمی برد.

اما کم بودن لغزشهای پرهیزگاران به جهت آن است که خود را از صحنه های گناه دور می دارند و پیوسته به یاد خدا هستند.

و خشوع قلب آنان نتیجه معرفت آنها نسبت به خداست، چون هر قدر انسان

عظمت

1. «منزور» از ریشه «نزر» بر وزن «نذر» به معنای کم و اندک است.

2. «حریز» از ریشه «حَرَز» بر وزن «قرض» به معنای حفظ کردن گرفته

شده و «حریز» به چیزی می گویند که محفوظ است.

3. «مکظوم» از ریشه «کظم» بر وزن «هضم» به معنای گلوگاه است و

«مکظوم» به کسی گفته می شود که بسیار خشمگین یا غمناک باشد و در عین

حال خوشتنداری می کند، گویی گلویش دارد فشرده می شود.

4. سفینه البحار، جلد 1، صفحه 30، ماده «امل» و بحار الانوار، جلد 74،

صفحه 173 .

معبود را بیشتر درك کند در برابر او خاضع تر می شود.

قانع بودن پرهیزگاران نتیجه بینش آنها به مواهب مادی و زرق و برق دنیاست.

و چون آن را ناپایدار و فانی می بینند خود را برای وصول به آن به خطر

نمی افکند و به مقدار لازم قناعت می کنند.

اندك بودن خوراك آنها بدین جهت است که می دانند پرخوری، علاوه بر اینکه

سبب انواع بیماریهاست، حال عبادت و راز و نیاز با خدا را از بین می برد.

افزون بر این، آنها را از یاد مستمندان غافل می سازد. در حدیثی در غررالحکم

از کلمات مولا می خوانیم : «مَنْ اقْتَصَدَ فِي أَكْلِهِ كَثُرَتْ صِحَّتُهُ وَ صَلَحَتْ فِكْرَتُهُ»;

کسی که میانه روی در خوردن را پیشه کند، سلامتی او افزون و فکرش به

صلاح و درستی می گراید.».

جمله «سَهْلًا أَمْرُهُ» اشاره به این است که هم در مورد کارهای شخصی خود

آسان می گیرد و هم در برابر مردم سهل المؤمنه است. کسانی را می بینیم که

برای يك مسافرت و یا حتی يك مهمانی چه تکلفاتی قائل می شوند و عذاب الیم

برای خود فراهم می سازند و یا در برابر مردم برای اندك حقّی ماهها و سالها

به کشمکش ادامه می دهند، در حالی که آسان گیران هم در زندگی شخصی راحتند و هم در روابطشان با سایر مردم.

تعبیر به «حَرِيْزاً دِيْنَهُ» اشاره به این است که او بیش از هر چیز به حفظ ایمان و عقیده و اصول مکتب خود اهمیّت می دهد و آن را در برابر مال و مقام و شهوت، قربانی نمی کند. جمله «مِيْتَةً شَهْوَنَةً» به این معنا نیست که آنها خالی از هرگونه شهواتی هستند، بلکه شهوت آنها در کنترل عقل و ایمانشان است، همان تعبیر جالبی که قرآن درباره یوسف دارد: (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ

رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهٖ). (1)

و اما جمله «مَكْظُوماً غِيْظُهُ» بعد از صفات گذشته، اشاره به این است که حفظ دین و انجام مسئولیتها، گاه سبب عکس العملهای ناروایی از سوی جاهلان می شود که آتش خشم را در دل پرهیزگاران بر می افروزد؛ ولی آنها بر نفس خویش مسلطند و خشم خود را

فرو می برند.

سپس امام(علیه السلام) در ادامه سخن به چهار وصف دیگر از اوصاف برجسته

پرهیزگاران اشاره کرده، می فرماید : «(مردم) به خیر او امیدوار و از شرّش

درامانند، اگر در میان غافلان باشد جزو ذاکران محسوب می شود و اگر در

میان ذاکران باشد در زمره غافلان نوشته نمی شود»؛ (الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَ الشَّرُّ

مِنْهُ مَأْمُونٌ، إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الدَّاكِرِينَ، وَإِنْ كَانَ فِي الدَّاكِرِينَ لَمْ

يُكْتَبَ مِنَ الْغَافِلِينَ).

در حدیثی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم که فرمود : «أَلَا أَنْبِئُكُمْ

لِمَ سُمِّيَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا؟ لِإِيْمَانِهِ النَّاسُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ، أَلَا أَنْبِئُكُمْ مِنَ الْمُسْلِمِ؟

الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ؛ آیا به شما خبر دهم چرا مؤمن مؤمن

نامیده شده؟ به سبب این که مردم را بر جان و مالشان امان بخشیده. آیا به شما

خبر دهم چه کسی مسلمان است؟ کسی که مردم از دست و زبانش در سلامت

باشند». (1)

هرگاه مؤمنان و مسلمانان عادی باید چنین باشند، پرهیزگاران که نخبگان مؤمنان و مسلمانان اند به طور مسلم چنین خواهند بود؛ آنها منبع خیرات و برکات و همه مردم از شر آنان در امانند.

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «**إِنَّ مَثَلَ**

الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ النَّحْلَةِ إِنْ صَاحَبْتَهُ نَفَعَكَ وَإِنْ شَاوَرْتَهُ نَفَعَكَ وَإِنْ جَالَسْتَهُ نَفَعَكَ وَ

كُلِّ شَأْنِهِ مَنَافِعُ وَكَذَلِكَ النَّحْلَةُ كُلِّ شَأْنِهَا نِحْلَةٌ; مؤمن همچون زنبور عسل است

(سرتا پا مفید است) اگر با او رفیق بشوی به تو سود می رساند و اگر مشورت

کنی به تو منفعت می بخشد و اگر با او هم نشین گردی برای تو سودمند است و

همه کار او منفعت است، همان گونه که زنبور عسل همه چیزش دارای منفعت

است». (2)

بعضی از دانشمندان گفته اند: تشبیه مؤمن به زنبور عسل می تواند به جهت

هوشیاری

[582]

فوق العاده، و منافع گسترده، سعی و کوشش فراوان، پرهیز از مناطق آلوده، استفاده از غذای پاک و بهره گرفتن از دسترنج خود باشد. (1) اضافه بر این زنبور عسل هم شهدی را که تولید می کند بسیار پرفایده است و هم انباری را که از موم می سازد کارآیی بسیار دارد و هم با گردش روی گلها سبب گردافشانی و باروری انواع گیاهان می شود و حتی نیش او نیز که وسیله ای دفاعی در برابر دشمن است برای درمان بعضی از بیماری ها مفید است.

واژه خیر و شر مفهوم بسیار گسترده ای دارد که همه نیکیهای مادی و معنوی و همه شرور مادی و معنوی را شامل می شود.

جمله «**إِنْ كَانَ فِي الْعَافِلِينَ...**» اشاره به این است که او در میان افراد غافل و بی خبر، هم رنگ جماعت نمی شود و همچنان به یاد خدا و روز قیامت مشغول است و در میان ذاکران از جمع آنها عقب نمی ماند و غفلت دامن او را نخواهد گرفت.

سپس امام(علیه السلام) اشاره به سه وصف مهم دیگر که از کرامات

پرهیزگاران است کرده، می فرماید : «کسی را که به او ستم کرده (و پشیمان

است) می بخشد و به آن کس که محرومش ساخته عطا می کند و به کسی که

پیوندش را با وی قطع کرده است، می پیوندد»؛ (يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَ يُعْطِي مَنْ

حَرَمَهُ، وَ يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ).

گاه انسان در برابر بدیهای دیگران مقابله به مثل می کند که غالباً زائیده خوی

انتقامجویی است؛ ولی گاه مقابله به ضدّ می کند که این روش اولیاء الله و

پرهیزگاران است؛ از ظلم ظالمان می گذرد در حالی که قدرت انتقامجویی دارد

و این نوعی شجاعت است و چون از موضع قدرت انجام می شود تسلیم در

برابر ظلم نیست و در برابر کسانی که او را هنگامی محروم ساخته اند عکس

العملش بخشش به هنگام نیاز آنهاست که این دلیل بر سخاوت است. با آنهایی که

از وی قهر کرده اند آشتی می کند و آنها را مشمول کمک های خود می سازد و

این هم شجاعت است و هم سخاوت.

در حدیثی از امام زین العابدین (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «روز قیامت

که می شود ندا

1. بحار الانوار، جلد 61، صفحه 238 .

[583]

دهنده ای ندا می دهد : اهل فضل کجایند، جماعتی از مردم بر می خیزند (که ما

هستیم) فرشتگان رو به آنها می کنند و می گویند : فضل شما در چه بود،

می گویند: «كُنَّا نَصِلُ مَنْ قَطَعَنَا وَ نُعْطَى مَنْ حَرَمَنَا وَ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَنَا; ما با

کسانی که از ما قطع رابطه کرده بودند پیوند برقرار ساختیم و به کسانی که ما

را محروم ساخته بودند عطا می کردیم و از کسانی که به ما ستم کرده بودند،

گذشت می کردیم». در این هنگام به آنها گفته می شود : «صَدَقْتُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ;

راست گفتید (شما اهل فضیلت اید) همگی داخل بهشت شوید». (1)

قرآن مجید نیز این دستور را به طور عام و گسترده به ما داده است؛ خطاب به

پیامبر می فرماید: «(ادْفَعْ بِأَتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ)؛ بدی را به بهترین راه و

روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده)».(2)

آن گاه امام(علیه السلام) شش وصف برجسته دیگر پرهیزگاران را در عبارتی

بسیار کوتاه و پرمعنا بیان کرده، می فرماید: «سخن زشت و خشونت آمیز از

او دور است، گفتارش نرم و ملایم، منکرات از او غایب، و معروف و کارهای

شایسته او حاضر و آشکار، نیکی اش روی آورده و شرش پشت کرده است»؛

(بَعِيداً فُحْشُهُ(3)، لَيْناً قَوْلُهُ، غَائِباً مُنْكَرُهُ، حَاضِراً مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلاً خَيْرُهُ، مُدْبِراً

شَرُّهُ).

این اوصاف ششگانه که دو به دو در مقابل هم قرار گرفته اند و یکدیگر را

تفسیر می کنند، اشاره به برخوردهای اجتماعی پرهیزگاران است.

دو جمله «بَعِيداً فُحْشُهُ، لَيْناً قَوْلُهُ» اشاره به این است که برخورد آنان با همه

مردم با زبان خوب و تعبیرات محبت آمیز است و خشونت در گفتار و سخنان

زشت از آنها دور

1. الکافی، جلد 3، صفحه 149 .

2. مؤمنون، آیه 96 .

3. «فحشه» فحش به هر کاری گفته می شود که از حدّ اعتدال خارج شود و به

اصطلاح در حدّ فاحش قرار گیرد. بدین جهت سخنان زشت و اعمال قبیح و

منکر را که قبح و زشتی آنها آشکار است فحش می گویند. کلمه فاحشه و فحشا

نیز از همین معنا گرفته شده است.

[584]

است. نه تنها چنین سخنانی نمی گویند، بلکه با آنها فاصله زیادی دارند. در

حدیثی از امام صادق(علیه السلام) در برابر این سؤال که حدّ حسن خلق چیست؟

آمده است : «أَنْ تَلِينَ جِنَاحَكَ، وَ تَطِيبَ كَلَامِكَ، وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبُشْرٍ حَسَنٍ؛ حد

حسن خلق این است که نرمخو باشی و سخنت را پاک و پاکیزه کنی و برادرت

را با چهره گشاده ملاقات نمایی.»(1)

«غایب بودن منکر» اشاره به معدوم بودن آن است؛ یعنی منکری از آنها سر

نمی زند که در برابر مردم خود را نشان دهد.

این احتمال نیز وجود دارد که اگر لغزشی از آنان سر زند، حداقل لغزش

آشکاری نیست تا جامعه را آلوده سازد.

«معروف» اشاره به همه خوبیهاست که عقل و وجدان و شرع آن را می شناسد

و با آن بیگانه نیست (از ماده عرفان به معنای شناخت است).

منظور از «اقبال خیر و ادبار شر» آن است که آنها در انجام نیکیها پیوسته رو

به پیش می روند و اگر بدیهایی در گذشته داشته اند، همواره از آن فاصله

می گیرند.

سپس امام(علیه السلام) سه وصف دیگر از اوصاف حمیده آنها را بیان می دارد

و می فرماید: «در برابر حوادث سخت، استوار، و در حوادث ناگوار، شکیبا و

به هنگام فراوانی نعمت شکرگزار است»؛ (فِي الزَّلَازِلِ (2) وَ قَوْرٌ (3)، وَ فِي

الْمَكَارِهِ صَبُورٌ، وَ فِي الرَّخَاءِ شَكُورٌ).

«زلزل» در اصل به معنای زلزله هاست؛ ولی در اینجا رویدادهای سخت و

فته های بزرگی مراد است که دلها را تکان می دهد. پرهیزکاران در برابر این

گونه حوادث، روحیه خود را از دست نمی دهند و مانند کوه در برابر این

طوفانها به مضمون «الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ»

1. الکافی، جلد 2، صفحه 103 .

2. «زلزل» جمع «زلزله» و «زلزال» به معنای حرکت سخت و شدید است.

به حوادث تکان دهنده و مشقت بار اجتماعی «زلزل» گفته می شود.

3. «وقور» از «وقر» بر وزن «فقر» در اصل به معنای سنگینی است و به

اشخاص متین و سنگین وقور گفته می شود.

[585]

«مِنَ الْجَبَلِ» (1) ایستادگی به خرج می دهند و این نشان می دهد که پرهیزکاری

به معنای کناره گیری از اجتماع و عافیت طلبی نیست، بلکه پرهیزکاران واقعی

کسانی هستند که در مقابل حوادث سخت، سینه سپر می کنند و با شجاعت برای نجات خود و جامعه در حل مشکلات می کوشند.

صبر در مکاره، یکی از شاخه های صبر است که شامل هر گونه مصیبت و حادثه ناگوار می شود. پرهیزکاران در این میدان هم سربلند و پراستقامتند، زیرا بی تابی در برابر مصائب و مشکلات از يك سو انسان را به گناه و سخنان نادرست می کشاند و از سوی دیگر راه پیدا کردن حل مشکل را به روی انسان می بندد.

شکرگزاری آنها، به هنگام فزونی نعمت، ناشی از تواضع آنان در برابر خدا و خلق است؛ نه همچون مغروران متکبر که وقتی به مال و مقام و ثروتی می رسند همه چیز را فراموش کرده، سرکشی را در برابر خالق و مخلوق آغاز می کنند.

سپس امام(علیه السلام) به سه وصف دیگر از این اوصاف فضیلت اشاره کرده، می فرماید : «به کسی که او با وی دشمنی دارد ستم نمی کند، و به سبب دوستی با کسی مرتکب گناه نمی شود، و پیش از آنکه شاهی بر ضدش اقامه

شود اعتراف به حق می کند»؛ (لَا يَحِيفُ (2) عَلَى مَنْ يُبْغِضُ، وَ لَا يَأْتُمُ فِيمَنْ

يُحِبُّ. يَعْتَرَفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ).

این سه وصف، همه ناشی از روح حق طلبی و عدالت خواهی پرهیزگاران است. عادل کسی است که نه حق دشمنش را از او دریغ دارد، همان گونه که

قرآن مجید می گوید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا»؛ دشمنی با

گروهی سبب نشود که عدالت را درباره آنان اجرا نکنید». (3)

1. الکافی، جلد 2، صفحه 241 .

2. «یحیف» از ریشه «حیف» در اصل به معنای جور و ستم است، بنابراین

«لا یحیف» به این معناست که ستم نمی کند.

3. مائده، آیه 8 .

و نه به دوستانش بیش از آنکه حق دارند بدهد و سبب تزییع حق دیگران شود،

همان گونه که قرآن کریم در این باره می فرماید : «**وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ**

ذَاقِرَبِي»؛ هنگامی که سخنی می گوئید عدالت را رعایت کنید، هر چند درباره

بستگان نزدیک شما باشد». (1)

اعتراف آنها به حق قبل از اقامه شهود نیز از همین جا سرچشمه می گیرد، زیرا کسانی در مقابل شهود تسلیم می شوند که تسلیم حق نیستند و اقامه شهود، آنها را مجبور به تسلیم می کند؛ اما کسی که خواهان حق و عدالت است شخصاً به دنبال صاحب حق می رود تا او را بیابد و حق او را ادا کند و پشت خود را از بار مظلومه دیگران سبک سازد. در این میدان بدهکاران به دنبال طلبکاران می روند و افراد امانتدار در جستجوی صاحبان امانتند به عکس آنچه در جوامع بی تقوا دیده می شود.

آری، پرهیزگاران واقعی آنهایی هستند که نه دوستیها و نه دشمنیها هیچ يك آنها

را از مرز حق و عدالت دور نمی کند و برای ادای حقوق نیاز به دادگاه و

دادستانی ندارند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در حدیثی می فرماید: «أَتْقَى النَّاسُ مَنْ قَالَ

الْحَقَّ فِيمَا لَهُ وَ عَلَيْهِ؛ باتقواترین مردم کسی است که حق را بگوید چه به نفع او

باشد یا به زیان او». (2)

در ادامه این سخن، امام (علیه السلام) به هفت وصف برجسته دیگر از صفات
پارسایان در عباراتی هماهنگ اشاره کرده، می فرماید: «آنچه حفظش را به او
سپرده اند تباه نمی سازد و آنچه را به او تذکر داده اند، فراموش نمی کند. مردم
را با نامهای زشت نمی خواند و به همسایگان زیان نمی رساند. مصیبت زده را
شماقت نمی کند. در امور باطل وارد نمی شود و از دائره حق بیرون
نمی رود»؛ (لَا يُضِيعُ مَا اسْتَحْفِظُ، وَ لَا يَنْسَى مَا دُكِّرَ، وَ لَا يُنَابِزُ) (3)

1. انعام، آیه 152 .

2. بحار الانوار، جلد 74، صفحه 112 .

3. «ینابز» از ریشه «نیز» بر وزن «نبض» به معنای لقب بد نهادن بر کسی

است و «تتابز باللقاب» این است که دو یا چند نفر یکدیگر را با لقب های زشت

یاد کنند.

[587]

باللقاب، وَ لَا يُضَارُّ بِالْجَارِ، وَ لَا يَشْمَتُ (1) بِالْمَصَائِبِ، وَ لَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَ

لَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ).

جمله «لَا يُضَيِّعُ مَا اسْتَحْفِظُ» مفهوم وسیعی دارد که همه امانت های الهی و

مردمی را شامل می شود. از نماز گرفته که قرآن درباره آن می گوید «وَالَّذِينَ

هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»؛ مؤمنان کسانی هستند که بر نمازهای خود محافظت

دارند (از ریا و سمعه و هرکاری که به صحت نماز و یا قبول آن لطمه

می زند)». (2)

همچنین امانتهای دیگری؛ مانند قرآن مجید و احکام اسلام، فرزندان که خدا به

آنها داده و امانتهای مختلفی که مردم به آنها می سپارند برای حفظ آنها سخت

می کوشند و هرگز به سبب سهل انگاری و غفلت و کوتاهی، آنها را تباه

نمی کنند.

جمله «**لَا يَنْسَى مَا دُنَّكَرَ**» اشاره به همه تذکرات و یادآوری های مفیدی است که از سوی خداوند و اولیاءالله و معلمان راستین و دوستان بیدار نسبت به آنها شده است ; آری آنها افراد فراموشکاری نیستند که درس های هدایت را نادیده بگیرند

و به آن پای بند نباشند و هر گاه وسوسه های شیطان به سراغ آنها بیاید

بی فاصله به یاد خدا و اندرزهای اندرزگویان با ایمان می افتند و به راه باز

می گردند. قرآن مجید می گوید : «**إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ**

تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ) ; پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان

می شوند به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند، ناگهان بیدار می شوند.»(3)

جمله «**وَلَا يُنَابِرُ بِالْأَلْقَابِ**» اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده،

می فرماید : «**(وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ)**»; یکدیگر را با لقب های زشت و ناپسند

خطاب

1. «پشمت» از «شماآت» گرفته شده که به معنای سرزنش کردن و در غم

دیگری شادی نمودن است.

2. مؤمنون، آیه 9 .

3. اعراف، آیه 201 .

[588]

نکنید». (1) زیرا ذکر این گونه القاب، آتش کینه و عداوت را در دل ها بر

می انگیزد و طرف مقابل را به عکس العمل وا می دارد و فضای جامعه را

مسموم می کند و شخصیت افراد را در هم می شکند.

آزار نرساندن به همسایگان و شماآت نکردن مصیبت زدگان که به دنبال مسئله

«تتابز به القاب» آمده، اشاره به رعایت حقوق اجتماعی و احترام انسان ها در

همه جوانب است. قرآن مجید و پیامبر اکرم و ائمه معصومین (علیهم السلام)

بارها سفارش رعایت حقوق همسایگان را کرده اند تا آنجا که در سخنی دیگری

از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «اللّٰهُ اللهُ فِي جِيرَانِكُمْ

فَانَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُمْ سَيُورَثُهُمْ؛ خدا را خدا را در

مورد همسایگان‌تان فراموش نکنید، زیرا پیامبر اکرم پیوسته سفارش آن‌ها را می‌کرد تا آنجا که ما گمان بردیم آنها را در زمره وارثان قرار خواهد داد.» (2)

از سوی دیگر می‌دانیم مصیبت زده، همچون انسان مجروحی است که نیاز مبرم به تسلیت دارد و شماتت مانند نمک پاشیدن بر زخم اوست و هیچ انسان باوجدانی چنین اجازه‌ای را به خود نمی‌دهد که بر زخم کسی نمک بپاشد. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «مَنْ شَمَتَ بِمُصِيبَةٍ نَزَلَتْ بِأَخِيهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُقْتَلَ»؛ کسی که برادر مسلمانش را در برابر مصیبتی که به او وارد شده شماتت کند از دنیا بیرون نمی‌رود مگر اینکه خود به همان

مصیبت گرفتار می‌شود.» (3)

آخرین اوصاف در جمله‌های بالا عدم ورود پرهیزگاران در باطل و عدم خروج از دایره حق است که مفهوم وسیعی دارد و به مقتضای آن پرهیزگار، در افکار باطل رفتار باطل و گفتار باطل وارد نمی‌شود و در همه چیز و همه جا و نسبت به هر کس و هر کار، تابع حق است و مطلقاً از حق عدول نخواهد کرد.

1. حجرات، آیه 11 .

2. نهج البلاغه، نامه ها، 47 .

3. الکافی، جلد 2، صفحه 359 .

[589]

سپس امام(علیه السلام) در ادامه همین اوصاف به سه وصف دیگر در عبارتی

هماهنگ اشاره می کند و می فرماید: «هر گاه سکوت کند سکوتش وی را

غمگین نمی سازد و اگر بخندد صدایش به فقهه بلند نمی شود، و هر گاه به او

ستمی شود (حتی الامکان) صبر می کند تا خدا انتقامش را بگیرد»؛ (إِنْ صَمَتَ

لَمْ يَعْمَهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْجَلْ صَوْتُهُ، وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبْرًا حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ

هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ).

پرهیزگاران از سکوت خود غمگین نمی شوند، با اینکه سکوت در بسیاری از

مواقع سبب پژمردگی و اندوه است، زیرا سکوت مایه نجات از بسیاری از آفات

لسان است، به علاوه سبب تفکر در این امور دین و دنیا است. در حدیثی از

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «طُوبَى لِمَنْ... أَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ

وَ أَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ; خوشا به حال کسی که فزونی مالش را انفاق کرده

است و زیاده گویی را از سخنش فرو گرفته است».(1)

پرهیزگاران با صدای بلند نمی خندند، زیرا قهقهه های بلند، راه و رسم

ثروتمندان مغرور و افراد بی خیال است. در حدیثی از آن حضرت که در

غررالحکم آمده است، می خوانیم: «خَيْرُ الضَّحِكِ التَّبَسُّمُ; بهترین خنده تبسّم

است».

جمله «وَ إِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ...» اشاره به این است که گاهی دوستان و بستگان و حتی

برادران ممکن است ستمی بر انسان وارد کنند که اگر بخواهند به انتقامجویی

برخیزد، درگیری ها ادامه می یابد و چه بسا به جای خطرناك و غیر قابل

جبران برسد. هر گاه در این گونه موارد انسان راه شکیبایی و تحمل پیش گیرد

و طرف مقابل را به خدا واگذارد، هم خودش از وسوسه های خطرناك شیطان

رهایی می یابد و هم آرامش جامعه را حفظ می کند; ولی بدیهی است این سخن

ناظر به دشمنان لجوج و بی رحم نیست که در برابر آنها صبر و سکوت، سبب

طغیان و ظلم بیشتر است: (اشك كباب مایه طغیان آتش است).

1. الکافی، جلد 2، صفحه 144 .

[590]

سپس امام (علیه السلام) به چهار وصف برجسته دیگر از اوصاف پارسایان اشاره می کند که هر يك مکمل دیگری است، می فرماید : «نفس خود را به زحمت می افکند؛ ولی مردم از دست او راحتند، خویشتن را برای آخرت به تعب می اندازد و مردم را از ناحیه خود آسوده می سازد»؛ (نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ .

وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ).

اشاره به این است که مشکلات را برای ناراحتی دیگران پذیرا می شود؛ مثلاً هر گاه مشکلی در جامعه پیدا شود او برای حل آن خویشتن را به زحمت می افکند تا دیگران راحت باشند و در واقع این نوعی ایثار و فداکاری است که انسان برای راحتی بندگان خدا، مشکلات اجتماعی را تحمل کند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه جمله سوم و چهارم «**أُتْعِبَ نَفْسَهُ...**» را به منزله دلیل برای دو جمله قبل دانسته اند؛ یعنی اگر نفس او از ناحیه خودش در زحمت است به سبب این است که پیوسته برای آماده کردن سرای آخرت می کوشد و اگر مردم از دست او راحتند به واسطه این است که او برای این کار تصمیم گرفته است.

این احتمال نیز وجود دارد که این دو جمله، ناظر به مسئله دیگری باشد؛ دو جمله قبل، اشاره به امور مادی و این دو جمله اشاره به امور معنوی باشد.

امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «**مَنْ عَمَرَ دَارَ إِقَامَتِهِ فَهُوَ الْعَاقِلُ؛ عَاقِلٌ**

کسی است که خانه اقامت خود را آباد سازد». (1)

قرآن مجید با صراحت می گوید: «**وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ**»؛ سرای باقی و

اقامتگاه ابدی آخرت است». (2)

حضرت سرانجام با ذکر چهار فضیلت برجسته دیگر صفات پرهیزکاران را

پایان می بخشد. (پایانی که اگر حادثه مربوط به همام پیش نمی آمد شاید نقطه

پایان نبود و

1. غررالحکم.

2. غافر، آیه 39 .

[591]

مطالب برجسته دیگری در این رابطه بیان می فرماید : «دوری اش از کسانی که دوری می کند به سبب زهد و حفظ پاکی است و نزدیکی اش به کسانی که نزدیک می شود مهربانی و رحمت است، نه اینکه دوری اش از روی تکبر و خودبزرگ بینی باشد و نزدیکی اش برای مکر و خدعه (و بهره گیری مادی)»؛ (أَتَعَبَ نَفْسَهُ لِآخِرَتِهِ، وَ أَرَا حَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بَعْدَهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَ نَزَاهَةٌ؛ وَ دُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِيْنٍ وَ رَحْمَةٍ، لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَ عَظْمَةٍ، وَ لَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَ خَدِيعَةٍ).

امام(علیه السلام) در ذکر این اوصاف به نکته مهمی اشاره می کند و آن اینکه: پارسایان در پیوندهای اجتماعی، دوستیها و دشمنیها، برقرار ساختن رابطه ها یا قطع کردن ارتباط که در تعامل افراد جامعه نسبت به یکدیگر اجتناب ناپذیر

است، اهداف مقدّسی را دنبال می کنند؛ اگر از کسی دور می شوند به جهت آلودگی او یا برای آن است که نزدیک شدن به او آنها را گرفتار زرق و برق دنیا می سازد که آنها به آن مبتلا گشته اند. نزدیک شدن آنان به افراد برای این است که ارشاد جاهلی کنند یا تنبیه غافل و یا کمک به ضعیف و دردمندی، به عکس دنیاپرستان که دوری آنها از افراد به سبب خودبزرگ بینی است و نزدیک شدن برای گرفتن بهره های مادی و فریب دادن و نیرنگ است.

سرنوشت همّام پس از شنیدن این خطبه تکان دهنده

در ذیل این خطبه در نهج البلاغه آمده است: راوی این خطبه می گوید:

«(هنگامی که سخن امیرمؤمنان به اینجا رسید) همّام فریادی کشید و مدهوش شد

و جان داد»؛ (قَالَ: فَصَعِقَ هَمَّامٌ صَعَقَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا).

«در این هنگام امیرمؤمنان(علیه السلام) فرمود، به خدا سوگند من از این پیشامد

بر او می ترسیدم. سپس فرمود: این گونه اندرزهای رسا به آنها که اهل

موعظه اند، اثر می گذارد»؛

(فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ:

أَهَكَذَا (1) تَصْنَعُ الْمَوَاعِظَ الْبَالِغَةَ بِأَهْلِهَا).

«در اینجا کسی به امام عرض کرد: پس چرا این مواعظ با شما چنین

نمی کند»؛ (فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: فَمَا بَالُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!).

«امام در پاسخ او فرمود: وای بر تو هر اجل و سرآمدی وقت معینی دارد که

از آن نمی گذرد و سبب خاصی دارد که از آن تجاوز نمی کند»؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ

السَّلَامُ): وَيَحْكُ، إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَعْدُوهُ، وَ سَبَبًا لَا يَتَجَاوَزُهُ).

سپس افزود: «آرام باش دیگر چنین سخنی مگو! این سخنی بود که شیطان بر

زبان تو جاری ساخت»؛ (فَمَهْلًا ! لَا تَعُدْ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ!).

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا همّام به چنین سرنوشتی دچار شد و چرا

برای امام که گوینده این سخنان است، چنین حادثه ای رخ نداد؟

در پاسخ سؤال اول باید به این نکته توجه داشت که همام، گرچه مرد عابد و زاهدی بود (همان گونه که در آغاز خطبه آمده است: «كَانَ رَجُلًا عَابِدًا»)

گرچه قلبش مملو از حکمت و روحش سرشار از زیرکی و نکات بود (همانگونه که از سؤالش پیداست); ولی هر قدر روح او وسیع باشد در برابر روح امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که چون اقیانوس ناپیدا کرانه ای است، قابل مقایسه نیست. به همین دلیل قلب همام تاب تحمل فشار آن همه معلومات را نداشت، زیرا اقیانوس را نمی توان در استخر کوچکی ریخت، بنابراین جای تعجب نیست که همام صیحه ای زند و از هوش برود، آن هم از هوش رفتنی که جان خود را با آن از دست بدهد.

در قرآن مجید در داستان موسی و بنی اسرائیل و تجلی نور الهی بر کوه چنین می خوانیم : «(فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا)»; هنگامی که

1. در نسخه بالا همزه استفهام بر سر «هكذا» آمده؛ ولی در بسیاری از نسخ

قدیم و شروح نهج البلاغه همزه استفهام ذکر نشده است و مناسب معنا نیز همین

است.

[593]

پروردگارش بر کوه تجلی کرد آن را در هم کوبید و موسی افتاد و مدهوش

شد». (1)

نه تنها موسی نتوانست مقاومت کند، کوه با آن عظمت نیز در هم کوبیده شد.

آری! مواعظی که از دل برخیزد این گونه بر دل می نشیند و مهم آن است که

انسان اهل «مواعظ بالغه» باشد و گرنه انسانهای سنگدل و آلوده ای که در دام

شیطان گرفتارند نه گوش شنوایی برای اندرزها دارند و نه قلب آرامی برای

پذیرش.

به تعبیر دیگر: همام گرچه پارسایی والا مقام بود؛ ولی صفاتی را که امام در این خطبه بیان فرمود به طور تمام و کمال در خود ندید. آتش حسرت در عمق جان او افتاد و بی قرار شد و از شدت تأسف جان داد.

در طول تاریخ اسلام نیز نمونه هایی از این قبیل دیده شده است که گاهی گنهکاران بیدار شده و پارسایان بی قرار. سخنان کوبنده ای را شنیدند و طاقت نیاوردند و جان دادند. (2)

احتمال سومی نیز در اینجا وجود دارد و آن اینکه هنگامی که همام بشارتهای ضمنی امیرمؤمنان علی(علیه السلام) را به پرهیزکاران شنید روحش از شوق معبود و محبوبش پرواز کرد و به عالم جنان رهسپار شد.

بلی رسم و ره عشاق این است *** طریق جان فشانی شان چنین است

در حدیثی آمده است که «ربیع بن خثیم» در آن جلسه حاضر بود. هنگامی که روح همام از بدنش پرواز کرد اشک از چشمان او جاری شد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان چقدر زود موعظه تو در فرزند برادرم اثر گذاشت. ای کاش من

جای او بودم! امام(علیه السلام) فرمود: آری موعظه های رسا این گونه در

اهلش اثر می گذارد!(3)

پاسخ سؤال دوم همان است که امام(علیه السلام) بیان فرمود که هر کسی اجلی

دارد تا اجلش

1. اعراف، آیه 143 .

2. مرحوم علامه تستری در شرح نهج البلاغه خود، جلد 10، صفحه 459

نمونه هایی از آن را آورده است.

3. شرح نهج البلاغه تستری، جلد 12، صفحه 462 .

[594]

فرا نرسد، از دنیا نمی رود؛ ولی به هنگام فرا رسیدن اجل عامل نهایی ممکن

است امور مختلفی باشد. در این جا عامل نهایی، سخنان پرمایه امیرمؤمنان بود.

به علاوه نمی توان روح امام را با روح همّام مقایسه کرد، روح او اقیانوسی

است که این گونه امواج را در خود پذیرا می شود؛ نه همچون استخری که

تلاطم شدید آب وضع آن را به کلی در هم بریزد.

از آنچه در بالا آمد پاسخ سؤال سوم نیز روشن می شود و آن این که چگونه امیرمؤمنان علی(علیه السلام) درخواست همّام را پذیرفت و آن اندرزهای شافی و کافی و بلند و بالا را برای او بیان کرد، در حالی که خودش می گوید: من بیم این داشتم که همّام به چنین سرنوشتی دچار می شود؟ زیرا هنگامی که اجل او فرا رسیده باشد عامل نهایی می تواند يك دگرگونی دستگاه های مختلف بدن باشد یا امواج خروشان معنوی در درون جان.

اما اینکه امام به شخص اعتراض کننده می فرماید: «دیگر از این قبیل سخنان مگوی! و شیطان آن را بر زبان تو جاری ساخت» به سبب آن است که او سؤال خود را به عنوان تحقیق برای فهم مطلبی مطرح نکرد، بلکه هدفش این بود که سخنان امام را نقض، یا به تعبیر دیگر به پندار خود ابطال نماید و به یقین چنین سؤالی با چنین هدف سؤال شیطانی است.

نکته

نگاه دیگری به خطبه همّام

این خطبه در واقع دوره ای کامل از اخلاق اسلامی است که به کلیه زوایای زندگی فردی و اجتماعی، مادی و معنوی انسان نظر می افکند و برای کسانی که می خواهند مراحل سیر و سلوک را ببینند، نسخه کاملی است. در این خطبه اوصاف پارسایان به سبک بدیعی در يك صد و ده صفت بیان شده (گویی عدد را به نام مبارك خودش انتخاب کرده است) از اصلاح زبان شروع می شود و به آیین مردماری و احترام به حقوق انسانها

[595]

پایان می یابد. کسانی هستند که بر اثر ضعف ایمان و اراده در همان گام اول فرو می مانند؛ ولی افرادی همچون همّام با پیمودن این يك صد و ده گام به دیدار معبود می رسند.

از مزایای این خطبه این است که تقوا را از صورت منفی آن که در اذهان بعضی است بیرون برده و به صورت مثبتش که در آیات و روایت اسلامی است، معرفی می کند. این خطبه نمی گوید برای اینکه پاك بمانی از همه چیز دوری گزین، مبدا آلوده شوی، بلکه می گوید در دل جامعه و در میان امواج خروشان زندگی دنیاپرستان آنچه باش که گردی بر دامن تو ننشیند، همچون انسان قویّ البنیة ای که در جمع بیماران، سالم می ماند و همه میکروبهای بیماری زا را خنثی می سازد.

مرحوم علامه شهید مطهری در «ده گفتار» خود از عهده بیان این سخن به خوبی برآمده و ضمن اینکه تقوا را به دو نوع تقسیم می کند؛ تقوایی که ضعف است و تقوایی که قوت است در بیان نوع اول می گوید: «تقوای ضعف این است که انسان برای اینکه خود را از آلودگیهای معاصی حفظ کند از موجبات آنها فرار کند و نوع دوم آن است که در روح خود چنان حالت و قوتی به وجود آورد که به او مصونیت روحی و اخلاقی ببخشد.

سپس می افزاید: «ادبیات منظوم و منثور ما، تعلیماتی دیده می شود که کم و بیش تقوا را به صورت اول که ضعف است نشان می دهد، آن گونه که در

اشعار سعدی می خوانیم:

بدیدم عابدی در کوهساری *** قناعت کرده از دنیا به غاری

چرا گفتم به شهر اندر نیایی *** که باری بند از دل برگشایی

بگفت آنجا پریریان نغزند *** چو گل بسیار شد پیلان بلغزند

آن گاه به شرح تقوای قوت می پردازد و می گوید: «در آثار دینی خصوصاً

نهج البلاغه همه جا تقوا به معنای آن ملکه مقدس است که به روح، قوت و

قدرت و نیرو می دهد و نفس امّاره و احساسات سرکش را رام و مطیع

می سازد».(1)

1. رجوع شود به ده گفتار، صفحه 7-11 .

آری به غاری پناه بردن و از گناه مصون ماندن افتخار نیست. افتخار از آن

یوسف است که در برابر شدیدترین امواج تمایلات جنسی قرار می گیرد و

«برهان ربّ» که همان تقوای سطح بالاست او را حفظ می کند.

البته انکار نمی کنیم! کسانی که به این مرحله از تقوا نرسیده اند، چه بسا برای

خود ناچار باشند راه اوّل را برگزینند.

[597]

خطبه 194(1)

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَصِفُ فِيهَا الْمُنَافِقِينَ

از خطبه های امام(علیه السلام) است.

که درباره اوصاف منافقان ایراد فرموده است.

خطبه در يك نگاه

این خطبه همان گونه که از عنوانش پیداست درباره منافقان و اوصاف آنها سخن

می گوید و در مجموع از دو بخش تشکیل شده است.

بخش اول، از حمد و ثنای الهی و شهادت به نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه

وآله) آغاز می شود و در ذیل همین بخش، مشکلات طاقت فرسای پیامبر

اکرم (صلی الله علیه وآله) و توطئه های خطرناکی که از

1. سند خطبه:

در مصادر نهج البلاغه برای اثبات اینکه خطبه مورد بحث را غیر از مرحوم سید رضی نیز نقل کرده اند، به دو مدرک اشاره می کند؛ نخست به چیزی که میریحیی علوی در کتاب طراز آورده که بخشهایی از این خطبه را با تفاوتهایی ذکر کرده است و نشان می دهد از جای دیگری آن را گرفته است. دیگر این که آمدی در کتاب غررالحکم بخشهای مختلفی از خطبه را با تفاوتهایی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد 3، صفحه 69)

سوی منافقان و دشمنان، بر ضد آن حضرت شد، مورد توجه قرار گرفته است.

از آنجا که خط نفاق بعد از آن حضرت و در عصر امام(علیه السلام) نیز با شدت ادامه داشت، امام(علیه السلام) در **بخش دوم** این خطبه، درباره خطر منافقان هشدار می دهد و صفات آنها را یکی پس از دیگری با بیانی روشن برای جامعه اسلامی ذکر می کند تا همه مسلمانان راستین، آنها را بشناسند و توطئه های آنها را خنثی کرده و در نطفه خفه کنند.

[599]

بخش اول

نَحْمَدُهُ عَلَى مَا وَقَّقَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ، وَذَادَ عَنْهُ مِنَ المَعْصِيَةِ، وَ نَسَأَلُهُ لِمَنِّيهِ تَمَامًا، وَ بِحَبْلِهِ اعْتَصَمْنَا. وَ نَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، خَاضَ إِلَى رِضْوَانِ اللّهِ كُلِّ غَمْرَةٍ، وَ تَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ غُصَّةٍ. وَ قَدْ تَلَوْنَ لَهُ الأَدْنُونَ، وَ تَأَلَّبَ عَلَيْهِ الأَقْصُونَ، وَ

خَلَعَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ أَعْنَاقَهُمَا، وَضَرَبَتْ إِلَى مُحَارَبَتِهِ بَطُونَ رَوَاحِلِهَا، حَتَّى أَنْزَلَتْ

بِسَاحَتِهِ عَدَاوَتَهَا، مِنْ أْبَعَدِ الدَّارِ، وَ أَسْحَقِ الْمَزَارِ.

ترجمه

خداوند را جهت توفیقی که بر اطاعتش داده و حمایتی که در جلوگیری از معصیتش نموده، سپاس می گوئیم و از او می خواهیم که نعمتش را (بر ما) کامل کند و چنگ زدن به ریسمان محکمش را نصیب ما گرداند و گواهی می دهیم که محمد(صلی الله علیه وآله) بنده و فرستاده اوست، همان کسی که در راه رضای خدا در دریای مشکلات غوطه‌ور شد و جام هر مصیبتی را جرعه جرعه نوشید. نزدیکانش ناپایدار، و بیگانگان در دشمنی اش مصمم بودند. عرب برای نبرد با او زمام مرکبها را رها ساخت و با شتاب به سوی او راند تا از دورترین نقطه و دورافتاده ترین خانه، عداوت خویش را در برابر او ظاهر ساختند.

شرح و تفسیر

مشکلات عظیم رسالت

امام (علیه السلام) این خطبه را، مانند بسیاری از خطبه های دیگر، با حمد و ثنای الهی و شهادت بر رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آغاز می کند و در اینجا حمد و ثنا را با تقاضا و دعا

[600]

می آمیزد و می فرماید: «خداوند را سپاس می گوئیم و ستایش می کنیم بر توفیقی که بر اطاعتش داده و حمایتی که در جلوگیری از معصیتش نموده، و از او می خواهیم که نعمتش را (بر ما) کامل و چنگ زدن به ریسمان محکمش را نصیب ما گرداند»؛ (نَحْمَدُهُ عَلَى مَا وَفَّقَ لَهُ مِنَ الطَّاعَةِ، وَدَادَ (1) عَنْهُ مِنَ

الْمَعْصِيَةِ، وَ نَسَأَلُهُ لِمَنْتِهِ تَمَامًا، وَ يَحْبَلُهُ اعْتِصَامًا).

از آنجا که برترین افتخار انسان توفیق اطاعت و ترك معصیت است، امام(علیه السلام) در کلام بالا بر این دو تکیه می کند و منظور از توفیق در اینجا فراهم کردن اسباب اطاعت و ترك معصیت است، زیرا خداوند به ما عقل و هوش داده، وجدان بیدار مرحمت کرده، پیامبران الهی را فرستاده و کتب آسمانی را نازل کرده که تمام اینها ما را به طاعتش نزدیک و از معصیتش دور گرداند و اگر این اسباب وجود نداشت در گرداب گناه و ترك طاعت غوطه‌ور می شدیم، بنابراین سزاوار است همواره خدا را بر این نعمتهای بزرگ سپاس گوئیم.

اما دعایی که امام در دو جمله در ذیل این حمد و ثنا آورده، یکی مربوط به تقاضای تکمیل نعمتها و دیگری توفیق اعتصام به جبل الله است که منظور از آن یا دین و آیین الهی است، آن گونه که از آیه (وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا

تَفَرَّقُوا) (2) استفاده می شود، و یا منظور قرآن مجید است، آن گونه که از حدیث

ثقلین بر می آید که می فرماید: «كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى

الْأَرْضِ» (3) و یا منظور، هر دو است، زیرا در واقع تفاوتی با هم ندارند.

به یقین اگر این توفیق الهی شامل حال ما گردد، که نعمتهای او در حق ما کامل و چنگ زدن ما به حبل الله، قوی شود، خوشبخت ترین انسان خواهیم بود.

1. «ذاد» از ریشه «ذود» بر وزن «ذوق» به معنای راندن و طرد کردن است.

2. آل عمران، آیه 103 .

3. مجمع البیان، ذیل آیه 103، سوره آل عمران این حدیث را از ابوسعید

خدری، از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل کرده است.

[601]

بعضی از شارحان نهج البلاغه در اینجا اشکالی مطرح کرده اند، که چگونه امام

تقاضای اتمام نعمت می کند، در حالی که قرآن می گوید: (وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ

لَا تُحْصُوهَا)(1) اشاره به اینکه نعمتهای الهی قابل شمارش نیست و حد و مرز

ندارد؟

ولی باید توجه داشت که تکمیل نعمت درجات و مراحل دارد؛ اگر به مرحله
نهایی آن هیچ کس نمی رسد، مراحل دیگرش قابل وصول است و امام آن را از
خدا تقاضا می کند. سپس حضرت شهادت به نبوت پیامبر را با ذکر اوصاف
برجسته آن حضرت مطرح می کند و می فرماید: «و گواهی می دهیم که محمد
بنده و فرستاده اوست، همان کسی که در راه رضای خدا در دریای مشکلات
غوطهور شد، و جام هر مصیبتی را جرعه جرعه نوشید»؛ (و نَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا

عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، خَاضَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ كُلَّ غَمْرَةٍ (2)، وَ تَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ

غُصَّةٍ (3)).

این دو وصفی که امام (علیه السلام) درباره پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیان
فرموده، جامع همه اوصاف خیر است؛ ایستادن در برابر مشکلات و تحمل در
برابر مصائب. تا آن مقاومت و تحمل نباشد هیچ کار مهمی به سامان نمی رسد.

جمله «تَجَرَّعَ فِيهِ كُلَّ غُصَّةٍ» نشان می دهد که حوادث گلوگیر در برابر پیامبر

یکی، دو تا نبود، بلکه او جرعه جرعه از جام مصائب می نوشید و تحمل

می کرد؛ جمعی از بهترین یارانش را از او گرفتند صبر کرد، انواع مشکلات و

موانع بر سر راه او ایجاد کردند؛ ولی از همه آنها عبور نمود و این در واقع
درسی است برای همه کسانی که می خواهند با طاغوت ها مبارزه کنند و به
اصلاح جامعه خویش بپردازند.

سپس امام(علیه السلام) بخشی از مشکلات عظیم پیامبر اسلام را در دوران

رسالتش در چند

1. ابراهیم، آیه 34 .

2. «غمره» در اصل از «غمر» بر وزن «خمر» به معنای از بین بردن اثر

چیزی است. سپس به آب زیادی که همه چهره چیزی را می پوشاند و مسیر

خود را می شوید و پیش می رود «غمره» و «غامر» گفته می شود.

3. «غصّه» در اصل به معنای غذا، آب و یا شیء دیگری است که در گلو گیر

می کند. انسان چون هنگام غم و اندوه، احساس می کند چیزی در گلویش گیر

کرده است از آن تعبیر به غصّه می شود.

جمله کوتاه و پرمعنا بیان می کند و می فرماید: «بستگان و نزدیکانش را ناپایدار و بیگانگان در دشمنی اش مصمم بودند، عرب برای نبرد با او زمام مرکب ها را رها ساخت و با شتاب، به سوی او راند تا از دورترین نقطه و پرفاصله ترین خانه عداوت خویش را در برابر وی ظاهر سازند»؛ (وَ قَدْ تَلَوْنَ لَهُ الْأَدْنُونَ (1)، وَ تَأَلَّبَ (2) عَلَيْهِ الْأَقْصُونَ، وَ خَلَعَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ أَعْنَئَهَا (3)، وَ ضَرَبَتْ إِلَى مُحَارَبَتِهِ بَطُونَ رَوَاحِلِهَا، (4) حَتَّى أَنْزَلَتْ بِسَاحَتِهِ عَدَاوَتَهَا، مِنْ أْبْعَدِ الدَّارِ، وَ أَسْحَقَ (5) الْمَزَارِ).

جمله «تَلَوْنَ لَهُ الْأَدْنُونَ» اشاره به این است که جمعی از بستگان نزدیک پیامبر (صلی الله علیه وآله) مانند عباس که تمایل به حمایت از او داشتند، در کار خود ثابت قدم نبودند.

جمله «تَأَلَّبَ عَلَيْهِ الْأَقْصُونَ» اشاره به شاخه های دورتر قبیله قریش است که دست به دست هم دادند و قبائل دیگر را نیز تحریک کردند تا در برابر پیامبر اسلام بایستند و در چنین شرایطی که نه نزدیکان جرأت حمایت شجاعانه ای

داشته باشند و نه دوران، در عداوت و دشمنی کوتاهی کنند مشکلات عظیمی پیدا می شود که ایستادگی در برابر آن بسیار سخت است.

جمله «خَلَعَتْ إِلَيْهِ الْعَرَبُ أُعْتَبَتْهَا، وَ ضَرَبَتْ إِلَى مُحَارَبَتِهِ بُطُونَ رَوَاحِلِهَا» اشاره

به سرعت و شتاب شدید مخالفان در عداوت و دشمنی با آن حضرت است، زیرا هنگامی که بخواهند مرکب به سرعت پیش برود افسار آن سست می کنند و با شلاق بر پهلوها و شکم آن می زنند. تاریخ اسلام نیز در همه فصول خود به این

حقیقت گواهی می دهد که

1. «ادنون» جمع «أدنی» به معنای نزدیک است، بنابراین «أدنون» یعنی

نزدیکان و در مقابل «أقصون» به معنای افراد دور است.

2. «تألب» از ماده «ألب» بر وزن «امر» به معنای جمع شدن و از هر سو

گرد آمدن است و به معنای شورانیدن و بسیج کردن بر ضدّ شخص یا گروهی

نیز به کار می رود.

3. «أعنة» جمع «عان» یعنی زمام و لجام.

4. «رواحل» جمع «راحله» به معنای مرکب و در بسیاری از مواقع به معنای

شتر باربر است.

5. «أسحق» از ریشه «سحق» بر وزن «قفل» یعنی دور شدن و اسحق به

معنای دورترین نقطه است.

[603]

دشمنان از هیچ کاری که فکر می کردند به شکست اسلام و پیامبر بینجامد خودداری نکردند؛ ولی خدا می خواست این نور الهی خاموش نشود و روز به روز درخشش بیشتری پیدا کند، لذا نقشه های آنها را نقش بر آب کرد و آتشیایی را که افروخته بودند، با باران لطف و عنایتش خاموش ساخت و پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از این معركة های خطرناک پیروز و سربلند بر آمد و اسلام، شرق و غرب جهان را تسخیر کرد.

ولی از آنجا که منافقان داخلی — همان کسانی که اظهار اسلام کردند و ظاهراً به مسلمانان پیوستند؛ ولی دلهای آنها بوی کفر می داد و مملو از عداوت بود — نیز در این میان نقش مهمی داشتند و خط آنها همچنان در میان مسلمانان و حتی

در عصر امام(علیه السلام) ادامه داشت. امام در ادامه این سخن، هشدار اکیدی به مسلمانان درباره خط نفاق می دهد و در بخش بعد — چنانکه خواهد آمد — اوصاف و خطرات منافقان را شرح می کند. ابن ابی الحدید در اینجا نگاهی کوتاه و گذرا به مشکلات و دشواریهایی که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در دوران رسالت خود پشت سر گذاشت، افکنده، چنین می گوید:

«کسی که کتب تاریخ و سیره را مطالعه می کند، می داند که رسول الله(صلی الله علیه وآله) در راه خدا چه دشواریهایی را تحمل کرد؛ از استهزای قریش در آغاز دعوت گرفته تا سنگسار کردن، تا آنجا که از پشت پای او خون فرو می ریخت و کودکان را به مخالفت و آزار او وادار می کردند. شکمبه شتر بر سر او می ریختند. لباس آن حضرت را بر گردنش پیچیده و می فشردند. او را چند سال در شعب بنی هاشم (ابوطالب) محاصره کردند. خرید و فروش با او و مسلمانان اندک آن زمان را تحریم کردند و از ازدواج با آنان و سخن گفتن خودداری نمودند تا آنجا که نزدیک بود مسلمانان از گرسنگی هلاک شوند، و اگر بعضی از ارحام و علاقه مندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) مخفیانه کمی آرد و خرما در تاریکی شب به آنها نمی رساندند، از گرسنگی هلاک شده بودند.

اصحاب و یارانش را می گرفتند و می زدند و در برابر آفتاب به بند می کشیدند

و از خانه خود دور می ساختند تا آنجا که گروهی مجبور شدند به حبشه

مهاجرت کنند و خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) گاهی به قبیله ثقیف و گاهی به

بنی عامر و گاه به ربیعہ و

[604]

غیر آنها پناه برد (ولی هیچ يك فايده ای نداشت). سپس همگی تصمیم گرفتند که

آن حضرت را شبانه به قتل برسانند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) ناچار شد از

چنگال آنها فرار کند و به مدینه رود و به طایفه اوس و خزرج بپیوندد، در

حالی که همسر و فرزندان خود و تمام وسایل زندگیش را در مکه رها کرده بود

و با زحمت شدید توانست خود را به مدینه برساند. در آنجا نیز آن حضرت را

آسوده نگذاشتند، جنگها پشت سر یکدیگر روی داد و لشکرها پشت سر یکدیگر

به سوی او حرکت کردند، به گونه ای که همیشه در زحمت بود و جنگها یکی

پس از دیگری مسلمانان را در فشار قرار می داد؛ ولی سرانجام خدا او را یاری

کرد و آیینش جهانگیر شد و کسی که آشنا به تاریخ اسلام باشد شرح این

مشکلات را می داند(1)(اینها همان چیزی است که امام(علیه السلام) در

جمله های کوتاه و پر معنای بالا به آن اشاره کرده است).

1. شرح ابن ابی الحدید، جلد 10، صفحه 165 .

[605]

بخش دوم

أوصيكم عبادَ اللهِ بتقوى اللهِ، وَ أَحَدَرِكُمْ أَهْلَ النَّفَاقِ، فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ، وَ

الزَّالُّونَ الْمُزِلُّونَ، يَتْلَوْنَ أَلْوَانَ، وَ يَقْتَنُونَ اقْتِنَانًا، وَ يَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ، وَ

يَرِصُّونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصَادٍ. قُلُوبُهُمْ دَوِيَّةٌ، وَ صِفَاحُهُمْ نَقِيَّةٌ. يَمْسُونَ الْخَفَاءَ، وَ يَدَبُونَ

الضَّرَاءَ. وَصَفُّهُمْ دَوَاءً، وَ قَوْلُهُمْ شِفَاءً، وَ فِعْلُهُمُ الدَّاءُ الْعِيَاءُ. حَسَدُهُ الرِّخَاءُ، وَ

مُؤَكِّدُو الْبَلَاءِ، وَ مُقْنِطُو الرَّجَاءِ. لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صَرِيعٌ، وَ إِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ، وَ

لِكُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ. يَنْقَارُضُونَ النَّئَاءَ، وَ يَنْتَرِاقُبُونَ الْجَزَاءَ: إِنْ سَأَلُوا الْحَفُوءَ، وَ إِنْ

عَدَلُوا كَشَفُوا، وَ إِنْ حَكَمُوا أَسْرَفُوا.

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به پرهیزکاری سفارش می کنم و از منافقان بر حذر می دارم، زیرا آنها گمراه و گمراه کننده، خطاکارند و به خطانداز، هر زمان به رنگی در می آیند و به قیافه های دیگری خودنمایی می نمایند. از هر وسیله ای برای فریفتن شما استفاده می کنند، و در هر کمینگاهی به کمین شما می نشینند، دلهایشان آلوده و بیمار، و ظاهرشان را (برای فریب شما) پاک نگه می دارند، در پنهانی گام بر می دارند، و همچون خزنده ای که در میان بوته های درهم پیچیده خود را مخفی ساخته، پیش می روند. بیانشان در ظاهر درمان، گفتارشان شفابخش؛ ولی کردارشان درد بی درمان است. آنان بر رفاه و آسایش مردم حسد می ورزند و بر بلا و ناراحتی آنان می افزایند و پیوسته تخم ناامیدی بر دلها

می پاشند. آنها در هر راهی کشته ای را به خاک افکنده اند و به هر دلی راهی دارند، و بر هر مصیبتی اشک دروغینی می ریزند، پیوسته مدح و ثنا به هم وام

[606]

می دهند، و انتظار پاداش و جزا می کشند، هر گاه چیزی را طلب کنند اصرار می ورزند، اگر کسی را ملامت کنند پرده دری می کنند، و اگر مقامی به آنها سپرده شود راه اسراف پیش می گیرند.

شرح و تفسیر

خطر منافقان!

همان گونه که در پایان بخش قبل گفتیم، امام(علیه السلام) در این بخش، اشاره به صفات منافقان می کند و مسلمانها را از خطرات آنها آگاه می سازد و به همگان هشدار می دهد و چنان وصف دقیقی برای آنها ذکر می کند که هیچ کس با این دقت اوصاف اهل نفاق را بیان نکرده است.

در آغاز شش وصف آنها را به این صورت بیان می کند که می فرماید: «ای
بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کنم، و از منافقان بر حذر
می دارم، زیرا آنها گمراهند و گمراه کننده، خطاکارند و به خطاانداز، هر زمان
به رنگی در می آیند و به قیافه های دیگری خودنمایی می کنند»؛ (أوصيكم عبادَ

اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَ أَحَدَرَكُمْ أَهْلَ النِّفَاقِ، فَإِنَّهُمْ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ، وَ الزَّالُونَ (1)

الْمُزِلُونَ، يَتَلَوُّونَ أَلْوَانَ، وَ يَفْتَنُونَ (2) افْتِنَانًا).

نخستین صفتی که امام (علیه السلام) در اینجا برای اهل نفاق می شمرد گمراهی

آنان است؛ نه تنها گمراهند که اصرار بر گمراه ساختن دیگران نیز دارند،

اضافه بر این خطاکارند؛ نه تنها خطاکار که دیگران را نیز به خطا می افکنند.

در ضمن تفاوت بین «ضالون» و «زالون» روشن شد؛ اولی اشاره به کسانی

است که

1. «الزَّالُونَ الْمَزْلُونَ» از ریشه «زلت» به معنای لغزش و خطاست.

2. «یفتون» از «افتنان» از ریشه «فن» به معنای زینت بخشیدن گرفته شده،

بنابراین «یفتون افتناناً» به این معناست که آنها اعمال خود را به اشکال مختلف

تزیین می کنند تا دیگران را بفریبند.

[607]

آگاهانه در گمراهی گام می نهند و دومی اشاره به کسانی است که اشتباه و

خطای فراوان دارند. آری! چون از نور علم و ایمان بی بهره اند اشتباهات آنها

نیز فراوان است.

افزون بر این صفات چهارگانه آنها افراد متلونی هستند که هر روز به رنگی و

هر زمان به شکلی در می آیند تا منافع نامشروع خود را از این طریق تأمین

کنند؛ در جمع نمازگزاران به نماز می ایستند و در میان شرابخواران به شرب

خمر می نشینند و مطابق توصیف قرآن «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا

خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُونَ»؛ و هنگامی که افراد با

ایمان را ملاقات کنند می گویند ما ایمان آوردیم؛ ولی هنگامی که با افراد شیطان

صفت خود خلوت می کنند می گویند: ما با شما مییم ما فقط آنها را مسخره

می کنیم».(1)

تفاوت «یتلونون» و «یفتنون» ممکن است از این جهت باشد که اولی اشاره به جهات ظاهری آنها می کند که هر روز به رنگی در می آیند و دومی اشاره به نقشه های پنهانی آنها دارد که هر روز به سراغ نقشه مرموز تازه ای می روند و طبیعت نفاق در هر صورت دوگانگی در گفتار و رفتار و برنامه ها است.

سپس امام(علیه السلام) در ادامه این سخن به شش وصف دیگر از اوصاف خطرناک آنها در عبارتی کوتاه و پرمعنا اشاره می کند، می فرماید: «از هر وسیله ای برای فریفتن شما استفاده می کنند، و در هر کمینگاهی به کمین شما می نشینند. دل‌هایشان آلوده و بیمار، و ظاهرشان را (برای فریب شما) پاک نگه می دارند، در پنهانی گام بر می دارند، و همچون خزنده ای در لابه لای بوته های درهم پیچیده خود را مخفی ساخته، پیش می روند، بیان آنها درمان، گفتارشان (به ظاهر) شفا بخش؛ ولی کردارشان درد بی درمان است!»؛ (و)

يَعْمِدُونَكُمْ (2) بِكُلِّ عِمَادٍ، وَ يَرِصُدُونَكُمْ (3) بِكُلِّ مَرِصَادٍ. قَلْبُهُمْ دَوِيَّةٌ (4)، وَ

صِفَا حُهُمْ (5)

1. بقره، آیه 14 .

2. «يعمدونكم» از ریشه «عمد» به معنای ستون زدن گرفته شده و منظور در

اینجا این است که آنها از هر وسیله ای بر ضد شما استفاده می کنند. ر

ط 3. «یرصدونکم» از «رصد» بر وزن «صدف» در اصل به معنای آمادگی

برای مراقبت از چیزی است و به معنای کمین کردن آمده است.

4. «دویة» از ریشه «دوی» از «دوا» به معنای بیماری گرفته شده و دوی

(صفت مشبیه بر وزن فعیل) به معنای آلوده و بیمار و مؤنث آن دویه است;

ولی «دواء» بر وزن دمار از همین ماده گرفته شده و به معنای دارو و درمان

و چیزی است که درد را زایل می کند.

5. «صفاح» جمع «صفح» به معنای پهنه صورت یا کاغذ و امثال آن است و

در این جا اشاره به این است که ظاهر منافقان پاک و درونشان آلوده است.

نَقِيَّةٌ. يَمْشُونَ الْخَفَاءَ، وَ يَدْبُونَ (1) الضَّرَاءَ (2)، وَصَفُّهُمْ دَوَاءً، وَ قَوْلُهُمْ شِفَاءً، وَ

فَعَلُهُمُ الدَّاءُ الْعِيَاءُ (3)).

جمله «وَ يَعْمِدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ» اشاره به این است که آنها برای درهم شکستن شما

از هر وسیله ای استفاده می کنند؛ شایعه افکنی، ایجاد تردید و تزلزل در صفوف

مؤمنان، پاشیدن تخم بدبینی و فساد و

جمله «وَ يَرِصِدُونَكُمْ بِكُلِّ مَرِصَادٍ» اشاره به این است که آنها از هیچ فرصتی

برای ضربه زدن به شما غافل نمی مانند. پیوسته در کمین هستند تا فرصتی

بیابند و زهر خود را در کام شما بریزند.

جمله های بعد از آن، همگی حکایت از دوگانگی شخصیت آنها و تفاوت ظاهر و

باطن آنان می نماید و می فرماید : دلهایشان بیمار و ظاهرشان سالم، گفتارشان

به ظاهر شفافبخش؛ اما رفتارشان درد بی درمان و تمام کارهایشان آمیخته با

توطئه های مخفیانه و نقشه های پنهانی شیطانی است.

1. «یدبّون» از «دیبب» به معنای آهسته راه رفتن و قدم های کوتاه برداشتن

است و از نظر مفهوم لغوی هر جنبنده ای را شامل می شود؛ خواه سریع، راه

برود یا آهسته.

2. «ضراء» یعنی بیشه و زمین گسترده ای که درختان به هم پیچیده ای در آن

وجود دارد و حیوانات بیابان برای مخفی کردن خود به آن پناه می برند.

3. «عیاء» از «عی» به معنای عجز و ناتوانی گرفته شده و «داء عیاء» به

معنای بیماری غیر قابل علاجی است که اطبا از درمان آن عاجزند (عیاء در

اینجا مصدری است که معنای وصفی دارد).

[609]

سپس در ادامه سخن به بیان سه وصف دیگر پرداخته، می فرماید : «بر رفاه و

آسایش مردم حسد می‌ورزند و بر بلا و ناراحتی آنان می افزایند و پیوسته تخم

ناامیدی و یأس بر دل ها می پاشند»؛ (حَسَدَةُ (1) الرَّخَاءِ، وَ مُؤَكِّدُو الْبَلَاءِ، وَ

مُقْنِطُو الرَّجَاءِ).

قرآن مجید می گوید : «(إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا)»:

هر گاه نیکی به شما برسد ناراحت می شوند و هر گاه مصیبتی بر شما وارد

گردد خوشحال می شوند»(2) و این طبیعت منافقان در هر عصر و در هر

زمان است.

ایجاد یأس و بدبینی برای تضعیف اراده ها و در هم شکستن قدرت جهاد و

مقاومت، یکی دیگر از حيله های خطرناك منافقان است که اگر کارگر شود آثار

بسیار زیانباری دارد. این موضوع در دنیای امروز که فعالیت رسانه های

جمعی بر همه جا سایه افکنده از گذشته خطرناك تر است. منافقانی که در بیرون

و درون کشورهای اسلامی هستند با استفاده از این وسائل برای مأیوس کردن

مسلمانان از برنامه های اصلاحی و از هر گونه پیشرفت و موفقیت، وسائل

شکست آنها را فراهم می سازند. باید در برابر این شیطان صفتان با تمام قدرت

ایستاد و پیوسته مردم را به الطاف خفیه و جلیه الهی و پیشرفت و پیروزی

امیدوار ساخت و شعارهای (إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ)(3) و لا

تَهْتُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)(4) را همه جا سر داد.

در ادامه به سه وصف دیگر اشاره کرده، می فرماید: «آنها در هر راهی
کشته ای را به خاک افکنده اند، و به هر دلی راهی دارند، و بر هر مصیبتی
اشک دروغینی می ریزند»؛ (لَهُمْ بِكُلِّ طَرِيقٍ صَرِيحٌ (5)، وَ إِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ، وَ
لِكُلِّ شَجْوٍ (6) دُمُوعٌ).

1. «حسدة» جمع «حاسد» مانند «قتله» جمع «قاتل» به معنای کسی است که

حسد می‌ورزد.

2. آل عمران، آیه 120 .

3. محمد، آیه 7 .

4. آل عمران، آیه 139 .

5. «صریح» از «صرع» بر وزن «فرع» به معنای به خاک افکندن گرفته شده

و معنای مفعولی دارد یعنی به خاک افتاده، و به معنای کشته ای که به خاک

افتاده به کار می رود. ر

ط 6. «شجو» به معنای غم و غصه است.

جمله اول، کنایه کثرت افرادی است که به دست آنها و با توطئه های آنها کشته می شوند یا شدیداً آزاد می بینند.

جمله دوم، اشاره به این است که منافقان با انواع حيله ها و تملقها تلاش می کنند در تمام دل ها نفوذ کنند و خود را دوست همه کس قلمداد کنند، حتی کسانی که با هم اختلاف دارند و در دو قطب مختلف اند و از این طریق به فتنه انگیزی ادامه دهند. جمله سوم، اشاره به همدردی های دروغین آنها و اشك تمساح ریختن در مصائب مؤمنان است تا کینه ها و عداوتهای درونی خود را به این طریق بپوشانند و مردم را بفریبند و به دنبال خود به پرتگاه بکشانند و آنها را بیچاره کنند.

جمله چهارم، اشاره به کثرت کسانی است که از آنها ضربه خورده و از کار افتاده اند و یا هلاک شده اند. اشاره به این که قربانیان آنها محدود نیست که به آسانی بتوان از کنار آنها گذشت؛ به قدری گسترده است که گویی در هر کوچه و برزنی کشته ای بر اثر توطئه های آنها افتاده است. به این ترتیب اگر

مسلمانان به موقع نقشه های آنها را نقش بر آب نکنند، هیچ کس از ضربه های آنان در امان نخواهد بود.

جمله پنجم، از نیرنگهای آنها برای نفوذ در دلها خبر می دهد آنها همواره شريك دزد و رفیق قافله اند و نشانه های قافله را در اختیار سارقان می گذارند و با آنها همکاری تتگاتنگ دارند و به همین دلیل سعی می کنند به هر کسی وانمود کنند دوست صمیمی او هستند. ششمین جمله نیز تکمیل و تأکیدی است برای آنچه در جمله قبل آمد. آنها سعی دارند خود را شريك غم مردم نشان دهند و بر مصائب آنان اشك تمساح بریزند، هر چند در دل می خندند و خوشحالند آری این است راه و رسم نفاق.

آن گاه امام(علیه السلام) در ادامه سخن به دو صفت زشت و شوم دیگر آنان اشاره می کند و می فرماید: «آنها پیوسته مدح و ثنا به هم وام می دهند، و انتظار پاداش و جزا می کشند»؛ (يَتَقَارِضُونَ النَّنَاءَ، وَ يَتَرَأَقِبُونَ الْجَزَاءَ).

آری هر کدام از آنها در مجلسی به مدّاحی و ثناخوانی دیگری می پردازد و صفاتی را که هرگز در او وجود ندارد بر می شمرد، به این قصد که او هم در مجلس دیگری همین گونه از او مدح و ثنای دروغین بگوید. هرگز مدح و ثنای آنها به نیت حق گویی و تقدیر از پاکان و نیکان نیست، بلکه هدف آن است که شبیه آن دروغها را در حق خود بشنود.

جمله «يَتَرَأَّبُونَ الْجَزَاءَ» نیز تأکیدی بر این مطلب و یا چهره دیگری از این خلق و خوی زشت است؛ یعنی هرگز خدمت بی ریایی به کسی نمی کنند، بلکه دائماً در برابر خدمت انتظار خدمت دارند؛ نه فقط در ثناخوانی در همه جا و در هر کار.

سرانجام امام(علیه السلام) این بخش را به بیان سه قسمت دیگر از ردائل اخلاقی منافقان پایان می بخشد و می فرماید : «هر گاه چیزی را طلب کنند اصرار میورزند، اگر کسی را ملامت کنند پرده دری می کنند، اگر مقامی به آنها سپرده شود راه اسراف پیش می گیرند»؛ (إِنْ سَأَلُوا الْحَقُّوَا(1)، وَ إِنْ عَدَلُوا(2) كَشَفُوا، وَ إِنْ حَكَمُوا أَسْرَفُوا).

نیاز انسانها به یکدیگر قابل انکار نیست و گاه این نیاز سبب می شود که انسان چیزی یا حلّ مشکلی را از دیگر بخواهد؛ ولی اصرار کردن، کار زشتی است، زیرا ممکن است طرف نخواهد یا نتواند آن کار را انجام دهد و با آن خواسته موافقت نماید و از اصرار شرمنده و ناراحت شود. قرآن مجید در اوصاف

مؤمنان نیازمند و تهی دست می فرماید: «(لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْافًا)؛ آنها هرگز با

اصرار چیزی از مردم تقاضا نمی کنند»(3)؛ ولی منافقان می خواهند به مقصود

خود برسند، هر چند دیگری را مأخوذ به حیا کنند و مجبور سازند که برخلاف

میلش عمل کند.

همچنین اگر به اصطلاح بخواهند کسی را نصیحت و امر به معروف کنند کاری

می کنند که در میان جمع آبرویش بریزد، در حالی که اسلام دستور می دهد این

کار با

1. «الحفوا» از «الحاف» به معنای اصرار و الحاح برای طلب چیزی است.

2. «عدلوا» از «عدل» بر وزن «هزل» به معنای ملامت کردن است.

[612]

ظرافت و دقت انجام شود؛ نه آبروی مسلمانی بریزد و نه در دل ناراحت شود و

غمگین گردد.

جمله «**وَإِنْ حَكَمُوا أُسْرِفُوا**» اشاره به این است که منافقان هر گاه به مقامی

برسند نه تنها حق آن مقام را ادا نمی کنند، بلکه راه اسراف، پیش می گیرند؛ هم

خدا را ناراضی می کنند و هم مردم را و سعی دارند کیسه ها برای منافع

نامشروع خود بدوزند. قرآن مجید درباره بعضی از منافقان می گوید: «**وَإِذَا**

تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْقِسَادَ»؛

هنگامی که به مقامی می رسد در راه فساد در زمین گام بر می دارد و سعی

دارد زراعتها و چهارپایان را نابود کند (با اینکه می داند) خدا فساد را دوست

ندارد». (1)

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «**إِنْ حَكَمُوا**» این باشد که اگر آنها را

در کاری به داوری بطلبند هرگز داوری عادلانه ای نخواهند داشت و از مرز

عدالت و دادگری تجاوز خواهند کرد. و مانعی ندارد که هر دو تفسیر در مفهوم

جمله جمع باشد.

1. بقره، آیه 205. البته تفسیر بالا یکی از تفاسیر آیه است.

[613]

بخش سوم

قَدْ أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا، وَ لِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلًا، وَ لِكُلِّ حَيٍّ قَاتِلًا، وَ لِكُلِّ بَابٍ مِفْتَاحًا، وَ

لِكُلِّ لَيْلٍ مِصْبَاحًا. يَتَوَصَّلُونَ إِلَى الطَّمَعِ بِالنِّيَاسِ لِيُقِيمُوا بِهِ أَسْوَأَهُمْ، وَ يُنْفِقُوا بِهِ

أَعْلَاهُمْ، يَهْوُونَ فَيُشَبِّهُونَ، وَ يَصِفُونَ فَيَمُوهُونَ. قَدْ هَوَّتُوا الطَّرِيقَ، وَ أَضْلَعُوا

الْمَضِيقَ، فَهُمْ لِمَا الشَّيْطَانِ، وَ حُمَةُ النَّيْرَانِ: (أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ

الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

ترجمه

(منافقان) در برابر هر حقی باطلی آماده ساخته اند، و در برابر هر دلیل محکمی شبهه ای، و برای هر زنده ای قاتلی، و برای هر دری کلیدی، و برای هر شبی چراغی (تا به مقاصد شوم خود نائل شوند). آنها با اظهار یأس و بی رغبتی (به دنیا) تلاش می کنند به مطامع خویش برسند و بازار خود را گرم کنند و کالای مورد علاقه خویش (ضلالت و گمراهی) را به فروش برسانند.

آنان سخنانی می گویند و مردم را به اشتباه می افکنند، و بیانات فریبنده ای دارند تا دیگران را بفریبند. راه ورود به خواسته های خود را آسان، و طریق خروج از آن را تنگ و پر پیچ و خم می سازند (تا مردم را در دام خود گرفتار کنند) آنها دار و دسته شیطانند و شراره های آتش دوزخ. (همان گونه خدا می فرماید) آنها حزب شیطانند و بدانید حزب شیطان زیان کارند.

شرح و تفسیر

برنامه ریزی دقیق منافقان!

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه که بخش پایانی است، اشاره مهمی دارد

به اینکه منافقان با برنامه ریزی کامل به سوی اهداف خود پیش می روند و

برای حلّ هر مشکلی از مشکلات خود چاره ای اندیشیده و برای نابود کردن

مخالفان برنامه ریزی نموده اند، می فرماید: «آنها در برابر هر حقی باطلی

آماده ساخته اند، و در برابر هر دلیل محکمی، شبهه ای و برای هر زنده ای

قاتلی، و برای هر دری کلیدی، و برای هر شبی چراغی تهیه کرده اند»؛ (قدّ

أَعَدُّوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا، وَ لِكُلِّ قَائِمٍ مَّائِلًا، وَ لِكُلِّ حَيٍّ قَاتِلًا، وَ لِكُلِّ بَابٍ مِفْتَاحًا، وَ

لِكُلِّ لَيْلٍ مِصْبَاحًا).

در این پنج جمله با توجه به واژه «أَعَدُّوا» (= آماده کرده اند) امام(علیه السلام)

از این حقیقت پرده بر می دارد که منافقان، همه مسائل مثبت جامعه را زیر

نظر می گیرند و برای تخریب آن برنامه ریزی می کنند و برای بن بستهایی که

بر سر راه دارند راه حلهایی در نظر می گیرند تا بتوانند درهای بسته را
بگشایند و موانع را از سر راه بردارند، حتی در شب تاریک با چراغ آیند تا
گزیده تر برند کالا!

در طول تاریخ مخصوصاً قرنهای نخستین اسلام، شواهد زنده ای برای کلام
پرمعنای امام(علیه السلام) دیده می شود؛ از بهانه ای که برای کنار زدن امام از
صحنه خلافت (جوان بودن و یا شوخ طبع بودن) گرفته تا آتش زدن در بیت
وحی، بعد از پیامبر اکرم، به بهانه مخالفت با اجماع مسلمین (اجماعی که وجود
خارجی نداشت) و سپس خونخواهی عثمان، آن هم از سوی کسانی که دستشان
به خون عثمان آلوده بود و بالا بردن قرآنها بر سر نیزه ها در زمانی که در
آستانه شکستن بودند و مانند آن.

جالب این است که گاه به اموری متوسل می شدند که هر انسان آگاهی را شدیداً
در تعجب فرو می برد؛ مثلاً هنگامی که به لشکریان معاویه گفتند شما «فئه

باغیه» (گروه

ستمگر) هستید که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در حدیث معروف درباره
عمار خبر داده بود و بیش از سی سال قبل، به عمار خطاب کرد و گفت: «تو
را فئه باغیه خواهند کشت» آنها در برابر این استدلال محکم و روشن گفتند
«قاتل عمار علی است، زیرا او عمار را به همراه خود آورد! اگر نیاورده بود

ما او را نمی کشتیم». (1)

سپس امام(علیه السلام) به یکی دیگر از نیرنگهای آنها برای نفوذ در دلها اشاره
کرده می فرماید: «آنها با اظهار یأس و بی رغبتی (به دنیا) تلاش می کنند به
مطامع خویش برسند و بازار خود را گرم کرده. کالای مورد علاقه خویش
(ضلالت و گمراهی) را به فروش برسانند»؛ (يَتَوَصَّلُونَ إِلَى الطَّمَعِ بِالْيَأْسِ لِيُقِيمُوا

بِهِ أَسْوَاقَهُمْ، وَ يُنْفِقُوا بِهِ أَعْلَاقَهُمْ) (2).

آنها سوداگران مرموزی هستند که سرمایه آنان کفر و نفاق و ضلالت و
مشتریانشان افراد ساده اندیش و بهای این معامله از دست دادن دین و ایمان
است.

همان گونه که گاه بعضی از تجّار برای گرم کردن بازار خویش، نسبت به

فروش جنس به مشتریان بی اعتنایی نشان می دهند تا به مقتضای «الإنسانُ

حَرِيصٌ عَلَى مَا مُنِعَ» آتش شوق را در دل آنها بیفروزند و بازار خود را گرم

کنند و متاع کاسد و فاسد خود را به اعلی القیم بفروشند.

آن گاه می افزاید: «آنان سخنانی می گویند و مردم را به اشتباه می افکنند،

توصیف می کنند تا مردم را بفریبند»؛ (يَقُولُونَ فَيُشَبِّهُونَ، وَ يَصِفُونَ

فَيَمُوهُونَ(3)).

آری! آنها پیوسته کفر و نفاق و گمراهی و ضلال را در لباس حق جلوه

می دهند تا توده های مردم که به طور فطری و طبیعی خواهان حق اند، باطل

آنها را بپذیرند و در طریق گمراهی گام بردارند.

در وصف دیگر می افزاید : «آنها راه ورود به خواسته های خود را آسان، و

طریق خروج از

1. صحیح مسلم، جلد 8، صفحه 185 و سفینة البحار، «عمر» و بسیاری از

کتاب دیگر شیعه و اهل سنت.

2. «اعلاق» جمع «علق» بر وزن «حزب» به معنای اشیای مورد علاقه است.

3. «یموهون» از «تمویه» به معنای تزیین کردن برای گمراه ساختن و آمیختن

حق به باطل است.

[616]

آن را تنگ و پر پیچ و خم می سازند (تا مردم را در دام خود گرفتار سازند)؛

(قَدْ هَوَّئُوا الطَّرِيقَ، وَ أَضْلَعُوا (1) الْمَضِيقَ).

این روش را امروز هم در منافقان عصر خویش می بینیم که با شرایط سهلی

افراد را وارد گروه خویش می سازند، آن گاه چنان دست و پای با انواع تعهدات

و بدهکاریها می بندند که خروج از جرگه آنان بسیار سخت است. جهانخواران

عصر ما برای گرفتار ساختن ملت ها و کشورها، نخست با شرایط ساده ای

وام های سخاوتمندانه به آنها می دهند. هنگامی که آنها را گرفتار ساختند فشارها

را پی در پی بر آنها وارد می سازند و خواسته های خود را بر آنان تحمیل

می‌کنند، در حالی که چنان دست و پای آنها بسته که راه خروج و بازگشت ندارند.

سرانجام امام (علیه السلام) در پایان این خطبه، هشدار می‌دهد و می‌فرماید:

«آنها دار و دسته شیطانند و شراره های آتش دوزخ (همان گونه که خدا

می‌فرماید) آنها حزب شیطانند، و بدانید حزب شیطان زیان کارانند»؛ (فَهُمْ

لِئِمَّةٌ (2) الشَّيْطَانِ، وَ حُمَةٌ (3) النَّيِّرَانِ: (أَوْلَاكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ

الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ) (4)).

نکته

نفاق و منافقان در طول تاریخ

هیچ کس نمی‌تواند تاریخچه ای برای نفاق و منافقان تعیین کنند. در جوامعی که

1. «اضلعوا» در اصل از ریشه «ضلع» به معنای دنده گرفته شده و چون

دنده ها معمولاً کج است «اضلاع» به معنای کج و معوج ساختن آمده است.

2. «لُمة» جمعیتی است از مردان و زنان و بعضی تعداد آن را سه تا ده ذکر

کرده اند و ممکن است در اینجا اشاره به این باشد که نفرات آنها کم و

خطراتشان زیاد است.

3. «حمة» به معنای سم و زهر است و به هر چیز گزنده ای «حمة» اطلاق

می شود، مانند سوزش و حرارت آفتاب.

4. مجادله، آیه 19 .

[617]

افراد فاسد و مفسدی وجود داشته اند، تا زمانی که قدرت بر مبارزه آشکار در

خود می دیدند؛ به مبارزه ادامه می دادند؛ ولی هنگامی که شکست می خوردند،

لباس نفاق در تن می پوشیدند و به صورت جمعیت‌های زیرزمینی در می آمدند و

اهداف شوم خود را از این طریق ادامه می دادند. در ظاهر تسلیم شده و اعلام

وفاداری و پیوستن به توده های مردم می کردند؛ ولی در باطن اهداف شوم خود

را با برنامه ریزی دقیق دنبال می کردند.

ویژگی اصلی منافقان، داشتن شخصیت دو گانه است. دوگانگی ظاهر و باطن،

گفتار و رفتار، جلسات خصوصی و عمومی و دوگانگی در همه چیز، که شرح

آن را امام امیرمؤمنان(علیه السلام) در این خطبه به صورتی بسیار دقیق بیان

فرموده است.

آنها خود را اصلاح طلب می خوانند، در حالی که مفسدان واقعی هستند. خود را

عاقل و هوشیار و دیگران را ابله و نادان می دانند، در حالی که واقعاً ابلهانی

شیطان صفتند.

آنها شريك دزد و دوست قافله، رفیق مردم و عامل بیگانه، غمخوار کشور و

عامل استعمارند.

آنها به هنگام بروز طوفانها و رسیدن وقت فداکاری به بهانه های واهی و گفتن

(إِنَّ بِيُوتَنَا عَوْرَةَ) (1) میدان را خالی می کنند و معمولاً در این هنگام است که

برده نفاق بر اثر طوفان از چهره های آنها کنار می رود و شناخته می شوند.

برخلاف آنچه گروهی از ساده اندیشان اهل سنت فکر می کنند که هر کس پیامبر خدا را ملاقات کرد و در خدمت او بود و سخنان او را شنید و چشم او بر صورت پیامبر(صلی الله علیه وآله) افتاد، در هاله قداستی به نام «صحابی» قرار می گیرد و صدق و عدالت او مسلم می شود، برخلاف این پندار در میان معاصران پیامبر(صلی الله علیه وآله)، منافقان خطرناکی بودند که در سوره «منافقین» و از آن آشکارتر و گسترده تر در سوره «احزاب» و «توبه» و بعضی سوره های دیگر قرآن با صراحت به آنها اشاره شده و پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در مقابل آنها موضع گیری سختی داشته است.

1. احزاب، آیه 13 .

[618]

کسی که این سوره ها را با دقت بررسی کند می داند که موج نفاق و منافقگری، حتی در سالهای آخر عمر پیامبر(صلی الله علیه وآله)، شدید بوده؛ اما نفوذ و

قدرت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و پیروزی آشکار مؤمنان راستین، ابتکار عمل
را از دست آنها گرفته بود.

آنها بعد از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به جنب و جوش درآمدند و با
نقشه های بسیار مرموز، آن قدر تلاش کردند که در عصر بنی امیه بر جای
پیامبر(صلی الله علیه وآله) به عنوان خلیفه رسول الله(صلی الله علیه وآله) تکیه
زدند و کسی که در اواخر عمر پیامبر(صلی الله علیه وآله) اسلام را پذیرفته بود
و فرزند دشمن شماره يك اسلام; یعنی ابوسفیان به شمار می رفت بر جای
رسول الله(صلی الله علیه وآله) نشست و «خال المؤمنین» شد. این داستان سر
دراز دارد که فعلا از آن می گذریم.

در دنیای امروز نفاق بیش از هر زمان دیگری دیده می شود. منافقان با
برنامه ریزی بسیار حساب شده و ابزار و سرمایه فراوان و عمّال وسیع در همه
جای دنیا و حتی با بهره گیری از وسایل مدرن به شیطنتهای گسترده خود
مشغولند.

دولت‌های استعماری که حیات آنها به مکیدن خون دیگران وابسته است، در پناه
عناوینی مانند حقوق بشر و آزادی و دموکراسی، بدترین جنایات را انجام
می دهند. اگر در کشوری که مورد پسند آنها نیست در صورتی که کمترین
خشونت‌ی بایک زندانی شود فریاد بر می کشند؛ ولی در زندانهایی، همچون زندان
«ابوغریب» عراق و «گوانتانامو» جنایاتی انجام می دهند که در تاریخ بی سابقه
بوده است و اخبار تکان دهنده آنها در عصر و زمان ما همه جا منتشر شده
است.

در پناه لفظ آزادی، آزادی عمل و عقیده را از همه مخالفان خود می گیرند و
سعی دارند همه جا حکومت‌های وابسته به خود به وجود آورند و گاه با صراحت
می گویند بهترین گزینه برای ما حکومت‌هایی است که حافظ منافع ما باشد.

آنها دم از حکومت‌های مردمی می زنند؛ ولی در هر نقطه ای از جهان که مردم
حکومتی بر پا کردند که حافظ منافع آنها نبود با تمام قوا سعی می کنند آن را
ساقط کنند.

گاه از طریق کمکهای مردم و وامهای با عوض و بلاعوض وارد می شوند;

ولی هدف

[619]

اصلی آنها وابسته کردن ملتها و دولتهاست; زیرا هنگامی که وابسته شدند به

حکم اجبار آنچه را به آنها دیکته کنند باید بپذیرند و این داستان بسیار

مفصل تری دارد که شرح آن را در يك كتاب و چند كتاب نمی توان نوشت.

تنها راه رهایی از چنگال این منافقان دژخیم و خطرناک و چندین چهره، اتحاد

ملتهای مظلوم و در بند است که نخست پرده از چهره آنها بر گیرند و آنها را

معرفی کنند و سپس به گونه ای هماهنگ با آنها بستیزند و به یقین چون منافقان،

تنها دنبال اهداف مادی هستند هرگز روح فداکاری ندارند. سرانجام شکست

می خورند و عقب نشینی می کنند.

[620]

[621]

خطبه 195(1)

وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از خطبه های امام(علیه السلام) است

که در آن پس از ستایش خدا و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) مردم را

نصیحت می فرماید.

خطبه در يك نگاه

بحثهایی را که امام (علیه السلام) در این خطبه بیان فرموده است می توان در سه بخش خلاصه کرد: **نخست** حمد و ثنای پروردگار با ذکر آثاری از آن ذات مقدّس، از عجایب جهان هستی و سپس شهادت به نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اشاره به اوصاف دیگری از صفات بارز آن حضرت.

در **بخش دوم** اشاره به هدف آفرینش انسان می کند و مراقبت الهی را بر او با عبارات بسیار زیبایی شرح می دهد.

در **بخش سوم** اندرزهایی درباره تقوا و آماده شدن برای سفر آخرت و حضور در دادگاه عدل الهی آمده است.

1. سند خطبه:

این خطبه از معدود خطبه هایی است که مدرکی جز نهج البلاغه برای آن نیست.

[622]

[623]

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ، وَ جَلَالَ كِبْرِيَائِهِ، مَا حَيَّرَ مَقْلَ الْعُقُولِ مِنْ

عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ، وَ رَدَعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمِ النُّفُوسِ عَنْ عِرْقَانِ كُنْهِ صِفَتِهِ.

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، شَهَادَةَ إِيْمَانٍ وَ إِيْقَانٍ، وَ إِخْلَاصٍ وَ إِذْعَانَ. وَ أَشْهَدُ أَنَّ
مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ، أَرْسَلَهُ وَ أَعْلَمُ الْهُدَى دَارِسَةً، وَ مَنَاهِجُ الدِّيْنِ طَامِسَةً،
فَصَدَعَ بِالْحَقِّ؛ وَ نَصَحَ لِلْخَلْقِ، وَ هَدَى إِلَى الرُّشْدِ، وَ أَمَرَ بِالْقَصْدِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

ترجمه

حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که از آثار عظمت و جلال کبریاییش آن قدر آشکار ساخته که دیده عقول را از شگفتی های قدرتتش در حیرت فرو برده، و اندیشه های بلند انسان ها را از شناخت کنه صفاتش باز داشته است، و گواهی می دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست؛ گواهی برگرفته از ایمان و یقین و اخلاص و اذعان، و گواهی می دهم که محمد(صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده اوست. هنگامی او را فرستاد که نشانه های هدایت کهنه و فرسوده و جادّه های دین محو شده بود. او حق را آشکار ساخت و برای مردم دلسوزی و

خیرخواهی کرد و آنان به سوی کمال، هدایت نمود و به عدل و داد، امر فرمود.

رحمت و سلام خدا بر او و خاندانش باد.

[624]

شرح و تفسیر

قیام پیامبر در شرایط بسیار سخت

همان گونه که در آغاز خطبه اشاره شد، امام(علیه السلام) این خطبه را — مانند

بسیاری از خطبه های دیگر — با حمد و ثنای الهی شروع می کند؛ ولی با

تغییراتی تازه و تشبیهاتی نوین و روح پرور.

می فرماید : «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که از آثار عظمت و

جلال کبریاییش آن قدر آشکار ساخته که دیده عقول را از شگفتی های قدرتش

در حیرت فرو برده، و اندیشه های بلند انسان ها را از شناخت کنه صفاتش باز

داشته است»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ أَعْيُنِ سُلْطَانِيهِ، وَ جَلَالَ كِبْرِيَائِهِ، مَا حَيْرَ

مُقَلَّ (1) الْعُقُولِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ، وَ رَدَعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمِ (2) النَّفُوسِ عَنْ عِرْقَانِ

كُنْهِ صِفَتِهِ).

به راستی اگر کسی در جهان آفرینش از ذرات اتم گرفته تا منظومه های آسمانی

و کهکشانها و از انواع گیاهان و گلها و میوه ها گرفته تا اقسام شگفت انگیز

حیوانات، پرنده ها و درنده ها و ماهیان دریاها و وحوش بیابانها و انواع عجیب

حشرات و جانداران ذره بینی، دقت کند هر روز عجایب تازه و شگفتیهای نوینی

در آنها می بیند و پیشرفت علم و دانش بشری نیز هر روز پرده جدیدی از این

شگفتیها را نشان می دهد، به گونه ای که انسان در قدرت آفریدگار حیران

می شود و روز به روز این حقیقت آشکارتر می گردد که او بالاتر از خیال و

قیاس و وهم ماست و بالاتر است از آنچه دیده ایم و خوانده ایم و نوشته ایم.

سپس امام(علیه السلام) به سراغ اقرار به شهادتین می رود؛ ولی هر يك از آن

دو را با تعبیراتی

1. «مقل» جمع «مقله» بر وزن «غرفه» به معنای قسمت دوری چشم اعم از

سیاهی و سفیدی است و در اینجا امام(علیه السلام) عقل را تشبیه به انسانی کرده

که دارای چشمی است که به اشیای شگفت انگیزی خیره شده و در آن حیران

شده است.

2. «هماهم» جمع «همهمه» به معنای صدای آهسته یا صدایی است که به گوش

می خورد اما معنا و مفهوم آن درك نمی شود.

[625]

تازه بیان می کند و می فرماید: «و گواهی می دهم که معبودی جز خداوند یکتا

نیست، گواهی برگرفته از ایمان و یقین و اخلاص و اذعان»؛ (وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ

إِلَّا اللَّهُ، شَهَادَةُ إِيْمَانٍ وَ إِيْقَانٍ، وَ إِخْلَاصٍ وَ إِذْعَانَ (1)).

این چهار تعبیر (ایمان و ایقان و اخلاص و اذعان) اشاره به چهار مرحله از

باورهای دینی است؛ ایمان مرحله اول است که انسان چیزی را می پذیرد و

باور می کند، هر چند ممکن است در اطراف آن، شکوک و شبهات جزئی وجود

داشته باشد؛ ولی مرحله ایقان مرحله ای است که گرد و غبار آن شبهات و شکها

زدوده می شود و باورهای قلبی شفاف و درخشانده می گردد.

مرحله اخلاص مرحله نفی ما سوی الله است که همه چیز را غیر خدا کنار

می زند، تنها او را می بیند و به او عشق می ورزد و با او سخن می گوید و از

او طلب می کند و سرانجام مرحله اذعان فرا می رسد که به گفته اهل لغت به

معنای اقرار آمیخته با خضوع است؛ یعنی ایمان او در جای جای اعمال و گفتار

و رفتار او آشکار می شود و همه زندگی او به رنگ الهی در می آید و مصداق

(صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً) (2) می شود.

بدیهی است هر گاه ایمان و یقین و اخلاص در وجود انسان ریشه دار شود ثمره

نهایی آن همان اعمال انسان است.

آن گاه امام بعد از شهادت به یکتایی پروردگار، به شهادت نبوت با ذکر صفات

برجسته ای از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اشاراتی به اهداف نبوت

می پردازد و می فرماید: «و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست،

هنگامی او را فرستاد که نشانه های هدایت کهنه و فرسوده، و جاده های دین

محو شده بود. او حق را آشکار ساخت و برای مردم

1. «اذعان» از «ذعن» بر وزن «وطن» به معنای خضوع و فرمانبرداری و

اطاعت است، لذا در عبارت بالا امام(علیه السلام) آن را در چهارمین مرحله

قرار داده است. نخست ایمان و بعد یقین و بعد مرحله اخلاص فرا می رسد و

نتیجه آن اطاعت و فرمانبرداری حق است.

2. بقره، آیه 138 .

[626]

دلسوزی و خیرخواهی کرد و به سوی کمال هدایت نمود، و به عدل و داد امر

فرمود. رحمت و سلام خدا بر او و خاندانش باد؛ (وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ

رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ وَ أَعْلَمُ الْهُدَى دَارِسَةَ(1)، وَ مَنَاهِجُ الدِّينِ طَامِسَةَ(2)، فَصَدَعَ(3)

بِالْحَقِّ؛ وَ نَصَحَ لِلْخَلْقِ، وَ هَدَى إِلَى الرُّشْدِ، وَ أَمَرَ بِالْقَصْدِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ

سَلَّمَ).

اعلام هدی به معنای نشانه هایی است که در مسیر راه مسافران قرار می دهند تا جاده را گم نکنند (مانند علائم راهنمایی امروز که بر سر راهها می گذراند تا هر کس مقصد خویش را بشناسد و پیش گیرد) و در اینجا اشاره به تعلیمات آنها و پیشوایان دین و آموزه های کتب آسمانی است.

جمله «**وَ مَنَاهِجُ الدِّينِ طَامِسَةٌ**» اشاره به قوانین آسمانی است که در عصر

جاهلیت به فراموشی سپرده شده بود.

آری در چنین شرایط و چنین محیطی که ظلمت کفر، همه جا را فرا گرفته بود، پیغمبر اسلام قیام کرد و چهار برنامه را اجرا فرمود: نخست حق را در معارف دینی آشکارا بیان کرد. سپس به خیر خواهی مردم برخاست و با اندرزها و نصایح خود آنها را به ترك گناه و فساد و زشتیها و نامردیها فرا خواند و در مرحله سوم آنها را به آنچه مایه تکامل انسان بود هدایت کرد و در چهارمین مرحله دعوت به عدل و داد و میانه روی و اعتدال در

1. «**دارسة**» از ریشه «**در است**» در اصل به معنای تکرار چیزی است و از آنجا که به هنگام فرا گرفتن چیزی، استاد مطالب را تکرار می کند به آن درس می گویند و چون حوادث پی در پی، و باد و باران سبب فرسودگی و کهنگی بناها می شود این تعبیر به معنای فرسودگی نیز به کار می رود و در خطبه بالا اشاره به همین معناست.

2. «**طامسة**» از «**طمس**» بر وزن «**شمس**» به معنای محو شدن و از بین رفتن آثار چیزی است و به معنای محو کردن نیز آمده است.

3. «**صدع**» از ریشه «**صدع**» بر وزن «**صبر**» در اصل به معنای مطلق شکافتن یا شکافتن اجسام محکم است و چون با شکافتن چیزی درونش آشکار می شود این واژه به معنای آشکار کردن نیز به کار می رود و در خطبه بالا همین معنا اراده شده است.

[627]

همه چیز فرمود (درود و سلام پروردگار بر او و آتش باد).

امام در این عبارات کوتاه، هم ترسیم واضحی از وضع عصر جاهلیت نموده و

هم ارکان دعوت پیغمبر اسلام را بیان کرده است.

[628]

[629]

بخش دوم

وَ اعْلَمُوا، عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا، وَ لَمْ يُرْسِلْكُمْ هَمَلًا، عَلِمَ مَبْلَغَ نِعْمِهِ عَلَيْكُمْ،

وَ أَحْصَى إِحْسَانَهُ إِلَيْكُمْ، فَاسْتَفْتِحُوهُ، وَ اسْتَنْجِحُوهُ، وَ اطْلُبُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَمْنِحُوهُ، فَمَا

قَطَعَكُمْ عَنْهُ حِجَابٌ، وَ لَا أُغْلِقَ عَنْكُمْ دُونَهُ بَابٌ، وَ إِنَّهُ لَبِكُلِّ مَكَانٍ، وَ فِي كُلِّ حِينٍ

وَ أَوَانٍ، وَ مَعَ كُلِّ إِنْسٍ وَ جَانٍّ؛ لَا يَنْلِمُهُ الْعَطَاءُ، وَ لَا يَنْقُصُهُ الْحِبَاءُ، وَ لَا يَسْتَنْفِذُهُ

سَائِلٌ، وَ لَا يَسْتَقْصِيهِ نَائِلٌ، وَ لَا يَلْوِيهِ شَخْصٌ عَنْ شَخْصٍ، وَ لَا يُلْهِبُهُ صَوْتٌ عَنْ

صَوْت، وَ لَا تَحْجُرُهُ هَيْبَةٌ عَنْ سَلْبٍ، وَ لَا يَشْغَلُهُ غَضَبٌ عَنْ رَحْمَةٍ، وَ لَا تُؤْلِيهِهُ
رَحْمَةٌ عَنْ عِقَابٍ، وَ لَا يُجِنُّهُ الْبُطُونُ عَنِ الظُّهُورِ، وَ لَا يَقْطَعُهُ الظُّهُورُ عَنِ
الْبُطُونِ. قُرْبَ فَنَأَى، وَ عَلَا فَدَنَّا، وَ ظَهَرَ فَبَطَنَ، وَ بَطَنَ فَعَلَنَ، وَ دَانَ وَ لَمْ يُدَنَّ. لَمْ
يَدْرَأَ الْخَلْقَ بِاحْتِيَالٍ، وَ لَا اسْتِعَانَ بِهِمْ لِكَلَالٍ.

ترجمه

بدانید ای بندگان خدا که خداوند شما را بیهوده نیافریده و بی سرپرست رها
نساخته است. خدا از مقدار و اندازه نعمتهایش بر شما آگاه است و مراتب احسان
و نیکی خود را بر شما شماره فرموده است. (و همه کارهایش از روی حکمت
است) حال که چنین است از او درخواست گشایش و پیروزی (و گشودن درهای
سعادت) کنید. دست نیاز به سوی او دراز کرده، عطا و بخشش را از او
بخواهید، زیرا میان شما و او حجابی نیست و دری بین او و شما بسته نشده
است. او در همه جا و در هر لحظه و با هر کس از انس و جنّ همراه است. نه

بخشش از دارایی اش می کاهد و نه عطایا آسیبی به خزاین او می رساند. نه

درخواست

[630]

کنندگان، نعمتش را تمام می کند و نه بهره مندان از عطایش، به مواهب او پایان

می دهند. و توجه او به کسی وی را از دیگری غافل نمی سازد و شنیدن

صدایی او را از شنیدن صدای دیگری باز نمی دارد. عطا و بخشش او به کسی

مانع از سلب نعمت (در آنجا که مصلحت باشد) نمی گردد و غضبش او را از

رحمت باز نمی دارد و رحمتش او را از عذاب و کیفر (به هنگام لزوم) غافل

نمی سازد. نه آنچه پنهان است او را از آنچه آشکار است باز می دارد و نه

آنچه آشکار است او را از آنچه نهان است جدا می سازد. او نزدیک است و در

عین حال دور؛ بلندمرتبه است و در همان حال نزدیک؛ آشکار است و پنهان؛

پنهان است و آشکار. همه را (در برابر اعمالشان) جزا می دهد و کسی به او

جزایی نخواهد داد. در آفرینش مخلوقات نیاز به فکر و اندیشه نداشته و به جهت

خستگی از کسی کمک نخواسته است.

شرح و تفسیر

خوان نعمت بی دریغش همه جا گسترده است

امام(علیه السلام) در این بخش از خطبه به سه نکته اساسی اشاره می فرماید:

نخست مسئله هدف آفرینش. سپس نعمت های فراوان الهی که شامل حال همه

بندگان می شود و سرانجام، بر مراقبت دائمی و حضور الهی در همه جا و همه

حال تأکید می نهد.

در قسمت اول می فرماید: «بدانید ای بندگان خدا که خدا شما را بیهوده نیافریده

و بی سرپرست رها نساخته است»؛ (وَ اعْلَمُوا، عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا، وَ

لَمْ يُرْسِلْكُمْ هَمَلًا(1)).

این سخن در واقع برگرفته از کلام خداست که می فرماید: «(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا

خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ)؛ آیا چنین پنداشته اید که ما شما را بیهوده

آفریده ایم و به سوی ما باز نمی گردید».(2)

1. «همل» از ریشه «همل» بر وزن «حمل» در اصل به معنای رها ساختن

شتران بدون ساریان است. سپس به هر شخص یا هر کار بدون سرپرست

اطلاق شده است.

2. مؤمنون، آیه 115 .

[631]

به یقین خداوند حکیم و دانا هرگز کاری عبث و بیهوده انجام نمی دهد، گرچه

منافع و سودهای افعال خدا به خدا باز نمی گردد، چون او بی نیاز مطلق است؛

ولی به یقین افعال او آثار و برکاتی دارد که به بندگانش باز می گردد.

چون داشتن هادی و راهنما، نخستین شرط برای وصول به هدف است، به دنبال

جمله «لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا» جمله «لَمْ يُرْسِلْكُمْ هَمَلًا» آمده است، زیرا ارسال در

این گونه موارد به معنای رها ساختن و «همل» در اصل به گله بی چوپان گفته

می شود. بدین ترتیب، مسئولیت انسان با این اشاره در برابر اهداف آفرینش و

هدایت رهبران، روشن می گردد.

در قسمت دوّم می فرماید : «خدا از مقدار و اندازه نعمت هایش بر شما آگاه است و مراتب احسان و نیکی خود را بر شما شماره فرموده است (و همه کارهایش از روی حکمت است)»؛ (عَلِمَ مَبْلَغَ نِعْمِهِ عَلَيْكُمْ، وَ أَحْصَى إِحْسَانَهُ إِلَيْكُمْ).

نعمت و احسان، شامل تمام نعمت های مادی و معنوی و حتی استعدادهای گوناگون درونی می شود و این بدان معناست که مردم از نعمت های او بهره گیرند و طریق ناسپاسی پیش نگیرند و نعمتهای الهی را بیهوده به هدر ندهند و از سستی و تنبلی در بهره گیری از آن بپرهیزند و بدانند برای رسیدن به هدف آفرینش و کمال مطلوب، همه اسباب و وسائل آماده است.

آن گاه سومین مطلب را عنوان می کند و می فرماید: «حال که چنین است (و همه وسائل سعادت آماده شده) از او درخواست گشایش و پیروزی بطلبید، دست نیاز را به سوی او دراز کرده و عطا و بخشش را از او بخواهید، چرا که میان شما و او حاجبی نیست و دری بین او و شما بسته نشده است»؛ (فَاسْتَقْرِحُوهُ (1)،

وَ اسْتَنْجِحُوهُ (2)، وَ اطْلُبُوا إِلَيْهِ وَ

1. «استفتحوا» از ریشه «فتح» در اصل به معنای گشودن است، بنابراین

استفتاح به معنای طلب گشایش و فتح و یاری است.

2. «استججوا» از «نجاح» در اصل به معنای سهل و آسان شدن و به مقصود

رسیدن است.

[632]

اسْتَمْنِحُوهُ (1)، فَمَا قَطَعَكُمْ عَنْهُ حِجَابٌ، وَ لَا أُغْلِقَ عَنْكُمْ دُونَهُ (بَابٌ).

اشاره به اینکه فیض از مبدأ فیاض آماده شده، اکنون نوبت شماسست که دست

طلب به دامن لطفش بزنید و درهای رحمتش را بگشایید و رستگاری را از او

بطلبید و می دانیم هنگامی که فاعلیت فاعل با قابلیت قابل بیامیزد نتیجه قطعی و

حتمی است.

حضرت برخلاف پندار بت پرستان و مشرکان و پیروان آنها در عصر و زمان

ما، که گمان می کنند مستقیماً نباید به درگاه خدا رفت، بلکه باید غیر او را

پرستید تا او راه را بگشاید، می فرماید: هیچ رادع و مانعی بر سر راه نیست و

همه بندگان می توانند به درگاه خدا بروند و اگر گاهی از آبروی شفیعان بهره می گیرند آن هم تأکید دیگری است بر ارتباط مستقیم به ذات پاک خدا و عمل به دستور او.

آن گاه در توضیح این سخن اشاره به سه نکته دیگر می کند و تفاوت عطا و بخشش الهی را با دیگران در این سه نکته روشن می سازد و می فرماید: «او در همه جا و در هر لحظه و با هر کس از انس و جنّ همراه است. نه بخشش از دارایی اش می کاهد و نه عطایا آسیبی به خزاین او می رساند. نه درخواست کنندگان، نعمتش را تمام می کند و نه بهره مندان از عطایش، به مواهب او پایان می دهند»؛ (وَ إِنَّهُ لَبِكُلِّ مَكَانٍ، وَ فِي كُلِّ حِينٍ وَ أَوَّانٍ، وَ مَعَ كُلِّ إِنْسٍ وَ جَانٍّ؛ لَا يَلْمُهُ (2) الْعَطَاءُ، وَ لَا يَنْفَعُهُ الْحَبَاءُ (3)، وَ لَا يَسْتَنْفِدُهُ سَائِلٌ، وَ لَا يَسْتَقْصِيهِ نَائِلٌ).

به این ترتیب، خداوند بخشنده ای است که در همه جا حضور دارد و دست همه نیازمندان به دامن کبریایی اش می رسد، بلکه در همه جا با هر کسی همراه

است و از

1. «استمنحوا» از ریشه «منح» بر وزن «منع» در اصل به معنای واگذار

کردن شیر حیوان به خود حیوان است. سپس به هر گونه عطیه و بخشش اطلاق

شده، بنابراین استمناح به معنای طلب عطایاست.

2. «یتلم» از ریشه «تلم» بر وزن «صبر» و «تلمه» بر وزن «ضربه» در

اصل به معنای لبه چیزی شکستن است. سپس به هر کاری که صدمه ای بر

کسی یا چیزی وارد کند اطلاق شده است.

3. «حباء» از ریشه «حبو» بر وزن «ختم» در اصل به معنای بخشش چیزی

بدون انتظار پاداش است و در جمله بالا نیز به همین معناست.

[633]

سوی دیگر، عطایای او حدّ و مرز و نهائیتی ندارد و بیم این نمی رود که اگر به

افرادی ببخشد دیگران در مضیقه قرار گیرند:

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر *** که کریم است و رحیم است و

غفور و ودود

کرمش نامتناهی نعمش بی پایان *** هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود

زیرا او وجودی است از هر نظر نامتناهی، به همین دلیل کرمش نامتناهی است

و نعمت و عطایش نیز نامتناهی، بلکه مطابق آنچه در دعای افتتاح آمده است:

«وَلَا تَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا جُودًا وَ كَرَمًا؛ فزونی بخشش جز بر جود و کرم او

نمی افزاید»، اشاره به اینکه هر قدر بیشتر ببخشد مردم بیشتر به جود و کرمش

امیدوار می شوند.

آن گاه به نکته سوم پرداخته، می فرماید: « (او همانند مخلوقاتش نیست) و

توجه به کسی وی را از دیگری غافل نمی سازد و شنیدن صدایی او را از

شنیدن صدای دیگر باز نمی دارد. عطا و بخشش او به کسی مانع از سلب

نعمت (در آنجا که مصلحت باشد) نمی گردد، و غضبش او را از رحمت باز

نمی دارد، و رحمتش او را از عذاب و کیفر (به هنگام لزوم) غافل نمی سازد،

نه آنچه پنهان است او را از آنچه آشکار است باز می دارد، و نه آنچه آشکار

است او را از آنچه نهان است جدا می سازد»؛ (وَلَا يَلْوِيهِ (1) شَخْصٌ عَنْ

شَخْصٍ، وَلَا يُلْهِمِيهِ صَوْتٌ عَنْ صَوْتٍ، وَلَا تَحْجُزُهُ هَيْبَةٌ عَنْ سَلْبٍ، وَلَا يَشْغَلُهُ

غَضَبٌ عَنْ رَحْمَةٍ، وَلَا تُؤْلِيهِهُ (2) رَحْمَةٌ عَنْ عِقَابٍ، وَلَا يُجِئُهُ (3) الْبُطُونُ عَنْ

الظُّهُورِ، وَلَا يَقْطَعُهُ

1. «بلوی» از ریشه «لیّ» بر وزن «حیّ» به معنای اعراض کردن و سر بر گرداندن و منحرف ساختن است.

2. «توله» از «وله» بر وزن «فرح» به معنای حیرت و سرگردانی از شدت غم و اندوه است و لذا به شخص عاشق غمگین «واله» گفته می شود.

3. «بجن» از ریشه «جنّ» بر وزن «فنّ» به معنای مستور ساختن و پوشاندن است، لذا به کسی که عقلش پوشیده شده، مجنون گفته می شود و بر طایفه جن به جهت مستور بودن، این لفظ اطلاق شده است و به بچه ای که در رحم مادر است جنین گفته می شود و باغ هایی را که زمی‌نش پوشیده از درختان است «جنّت» می گویند.

[634]

الظُّهُورُ عَنِ الْبُطُونِ).

این جمله های هفت گانه، از يك سو تشویقی است برای بندگان که هر چه می خواهند از او بخواهند و بدانند. اگر همه مخلوقاتی که در پهنه جهان آفرینش

وجود دارند، دست به دعا بردارند و همزمان خواسته هایی را مطرح کنند، او از همه خواسته های این افراد آگاه و با خبر است. چیزی که در غیر خداوند مطلقاً دیده نمی شود، حتی گاه سؤال يك نفر آنها را از سؤال نفر دوم غافل می کند.

از سوی دیگر، هشدار می است به همه بندگان، که مراقب حضور ذات پروردگار در همه حال باشند و بدانند همان گونه که نعمت و عطایش بی پایان است و هیچ خواننده ای از در او بی مقصود باز نمی گردد، همچنین رحمتش مانع غضب، و نعمتش مانع کیفر بدکاران و ظالمان نیست و آنچه در خلوت و جلوت و آشکار و نهان انجام می دهند برای او نمایان است. اساساً آشکار و نهان، دور و نزدیک درباره آن ذات نامتناهی، مفهوم ندارد. این مخلوقانند که محدودند و دور و نزدیک و آشکار و نهان دارند.

آن گاه امام (علیه السلام) با ذکر هفت جمله دیگر مربوط به اوصاف خداوند متعال، آنچه را در جمله های قبل آمد تشریح کرده و بر آن تأکید می نهد و می فرماید: «او نزدیک است و در عین حال دور، بلندمرتبه است و در همان

حال نزدیک، آشکار است و پنهان و پنهان است و آشکار. همه را (در برابر اعمالشان) جزا می دهد و کسی به او جزا نخواهد داد. در آفرینش مخلوقات نیاز به فکر و اندیشه نداشته، و به جهت خستگی از کسی کمک نخواسته است»؛

(قُرْبَ فَنَأَى، وَ عَلَا فِدْنَا، وَ ظَهَرَ فَبَطْنِ، وَ بَطْنُ فَعَلْنِ، وَ دَانَ (1) وَ لَمْ يُدْنِ. لَمْ يَذْرَأَ (2) الْخَلْقَ بِاحْتِيَالٍ، وَ لَا اسْتَعَانَ بِهِمْ لِكَلَالِ (3)).

1. «دان» از ریشه «دین» بر وزن «غیر» گاه به معنای وام دادن و گاه به

معنای جزا دادن آمده و در اینجا منظور معنای دوم است.

2. «لم يذراً» از «ذراً» بر وزن زرع؛ یعنی آفریدن.

3. «کلال» معنای مصدری و اسم مصدری دارد و مفهوم آن خسته شدن و

خستگی است.

[635]

همه این اوصاف هفتگانه، در واقع از يك نقطه سر چشمه می گیرد و آن اینکه

او وجودی است نامتناهی از هر نظر و به همین دلیل همه جا حضور دارد و

در عین حال کنه ذات بی انتهایش از دسترس افکار دور است. ظاهر و باطن، دور و نزدیک، برای او یکسان است و با توجه به علم بی پایانش نیازی به فکر و اندیشه به هنگام آفرینش ندارد و نیز به همین دلیل خستگی و کلال در ذات او راه نمی یابد، زیرا این از اوصاف مخلوقات است که قدرت و توان محدودی دارند به هنگامی که قدرتشان پایان گیرد خسته و ناتوان و وامانده می شوند.

امام(علیه السلام) نهایت فصاحت و بلاغت را در این جمله ها به کار گرفته که حقیقت واحدی را در چهره های گوناگونی و با عباراتی زیبا و متنوع منعکس ساخته است.

[636]

[637]

بخش سوم

أوصيكم، عبادَ الله، بِتَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّهَا الزَّمَامُ وَ الْقَوَامُ، فَنَمَسُّوا بِوَتَائِقِهَا، وَ
اعْتَصِمُوا بِحَفَائِقِهَا، تَوَلُّ بِكُمْ إِلَى أَكْنَانِ الدَّعَةِ وَ أوطَانِ السَّعَةِ، وَ مَعَاوِلِ الْحِرْزِ وَ
مَنَازِلِ الْعِزِّ، (يَوْمَ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ)، وَ نُظْمِ لَهُ الْأَقْطَارِ، وَ نُعْطَلُ فِيهِ صُرُومُ
العِشَارِ. وَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ، فَنُزْهَقُ كُلُّ مُهْجَةٍ، وَ تَبْكُمُ كُلُّ لَهْجَةٍ، وَ تَذِلُّ الشُّمُّ
الشَّوَامِيخُ، وَ الصُّمُّ الرَّوَّاسِيخُ، فَيَصِيرُ صَلْدُهَا سَرَابًا رَقْرَقًا، وَ مَعْهَدُهَا قَاعًا سَمَلِقًا، فَلَا
شَفِيعَ يَشْفَعُ، وَ لَا حَمِيمٍ يَنْفَعُ، وَ لَا مَعْدِرَةَ تَدْفَعُ.

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به تقوا سفارش می کنم که زمام و مهار انسان و قوام
زندگی اوست، پس به وسیله های مطمئن تقوا، تمسک جویند و به حقایق آن،
چنگ زنید تا شما را به سر منزل آرامش و جایگاههای پر وسعت و قلعه های

محکم و سراهای عزت برساند. در آن روز که چشمها در آن خیره شود و از حرکت باز ایستد و همه اقطار جهان تیره و تار گردد و گله های شتران (نفیس ترین ثروتهای عرب) بی صاحب می ماند (و به فراموشی سپرده خواهد شد) در آن هنگام در صور دمیده می شود، قلبها از کار می افتد، زبانها بند می آید، کوههای بلند فرو می ریزند و سنگهای محکم در هم می شکنند و آن سنگهای سخت چنان متلاشی و صاف می شوند که همچون سرابی لرزان به نظر می آیند و جای آنها، صاف و هموار می گردد، چنان که گویی هرگز کوهی در آنجا وجود نداشته است (در آن روز) نه شفیع و وجود دارد که شفاعت کند و نه دوستی که سودی بخشد و نه عذر موجهی که عذاب الهی را برطرف سازد.

[638]

شرح و تفسیر

دورنمای هول انگیز قیامت

در این بخش از خطبه همه انسان ها را به تقوای الهی سفارش می کند و آثار مهم تقوا را بر می شمرد و می فرماید: «ای بندگان خدا، شما را به تقوا سفارش می کنم که زمام و مهار انسان و قوام زندگی اوست»؛ (أَوْصِيكُمْ، عِبَادَ اللَّهِ، بِتَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّهَا الزَّمَامُ وَ الْقَوَامُ).

تعبیر به «زمام» که در اصل به معنای افسار است، اشاره به نیروی بازدارندگی تقواست که انسان را در برابر گناهان مهار می کند و از سقوط در پرتگاه های فساد و گناه و گرفتار شدن در دام شیطان و هوای نفس باز می دارد. «قوام» اشاره به این است که پایه های زندگی پاک و آمیخته با سعادت، بر آن استوار است و به تعبیر دیگر: تقوا از يك سو جنبه بازدارندگی دارد و از سوی دیگر جنبه سازندگی و هر گاه این دو، دست به دست هم بدهد سعادت و نجات انسان کامل می شود و در يك کلام با وجود تقوا، سعادت انسان از نظر مادی و معنوی کامل است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه، «زمام» و «قوام» را مربوط به عبادات دانستند، در حالی که جمله از قبیل حذف متعلق است که عمومیت به مفهوم آن می بخشد

و آیات قرآن نیز گواه بر این است که تقوا، هم سبب نجات در آخرت و هم مایه

برکت در زندگی مادی دنیاست. از يك سو می فرماید: (تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ

مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا) (1) و از سوی دیگر می فرماید: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى

آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ). (2)

در ادامه سخن به عنوان توضیح و تأکید می افزاید: «به وسیله های مطمئن

تقوا، تمسک جوید و به حقایق آن، چنگ زنید تا شما را به سر منزل آرامش و

جایگاه های پر

1. مریم، آیه 63 .

2. اعراف، آیه 96 .

وسعت و قلعه های محکم و سراهای عزت برساند»؛ (فَتَمَسَّكُوا بِوَتَائِقِهَا (1)، وَ

اعْتَصِمُوا بِحَقَائِقِهَا (2)، تَوَلُّوا (3) بِكُمْ إِلَى أَكْنَانِ (4) الدَّعَةِ (5) وَ أوطان السَّعَةِ، وَ

مَعَاوِلِ (6) الحِرْزِ وَ مَنَازِلِ العِزِّ).

تعبیر به «وَتَائِق» جمع وثیقه به معنای دستگیره محکم، اشاره به جنبه های

ظاهری تقواست و تعبیر به «حَقَائِق» جمع حقیقت اشاره به جنبه های واقعی آن

است.

جمله های چهارگانه ای که در عبارت بالا به عنوان نتیجه (و جزای شرط

مقدّر) ذکر شده، نشان می دهد که تمسک به تقوا هم سبب آرامش است و هم

گشایش و هم محفوظ ماندن از خطرات و هم برخورداری از عزت.

آری! هنگامی که تقوا به معنای احساس مسئولیت الهی، بر جامعه حاکم شود،

کمتر کسی به حقوق دیگری تجاوز می کند و دست به ظلم و ستم می آید که

نتیجه آن آرامش است و هنگامی که تقوا به معنای وظیفه شناسی حاکم شود،

جامعه روز به روز گسترش پیدامی کند و هنگامی که تقوا به معنای حالت

بازدارندگی در مقابل دشمن، حاکم گردد، جامعه از شرّ آنان مصون خواهد ماند

و مجموعه این امور مایه عزّت و آبرو و سربلندی است.

1. «وثائق» جمع «وثیقه» چیزی است که بر آن تکیه و اعتماد می کنند.

2. «حقائق» جمع حقیقت، معنای آن معروف و مشهور است؛ ولی بعضی از

شارحان نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) آن را به معنای رایت (پرچم) گرفته که

در هیچ يك از منابع لغت پیدا نشده است.

3. «تؤل» (که در اصل «تؤل» بوده و به جهت جزای شرط مقدرّ واقع شدن،

مجزوم شده و به صورت تؤل درآمده) از ریشه «اول» بر وزن «قول» به

معنای بازگشت، گرفته شده است، بنابراین جمله «تؤل بکم» مفهومی این است

که شما را باز می گرداند.

4. «اکنان» جمع «کن» بر وزن «جن» به معنای ستر و پرده است.

5. «دعة» به معنای استراحت و آرامش است.

6. «معافل» جمع «معقل» بر وزن «مسجد» به معنای ملجأ و پناهگاه و گاه به

معنای کوه های بلند آمده که می تواند انسان را از خطر سیلاب و مانند آن

نجات دهد.

[640]

سپس امام(علیه السلام) در ادامه این سخن می افزاید : این آثار چهارگانه به طور کامل در آخرت تحقق می یابد، نه به این معنا که این آثار، در زندگی دنیا هم نباشد، بلکه یعنی هدف اصلی و نهایی آنجاست. می فرماید : «این در روزی است که چشمها در آن خیره شود و از حرکت باز ایستد و همه اقطار جهان تیره و تار گردد و گله های شتران (نفیس ترین ثروت های عرب) بی صاحب ماند»؛

((يَوْمَ تَشْخَصُ (1) فِيهِ الْأَبْصَارُ)، وَ تُظْلَمُ لَهُ الْأَقْطَارُ، وَ تُعْطَلُ فِيهِ صُرُومُ (2))

العِشَارُ (3)).

این اوصاف سه گانه مربوط به صیحه نخستین و زلزله پایان جهان است زیرا

به قدری وحشتناک و دهشت آفرین است که همه کس همه چیز را جز خود

فراموش می کند همانگونه که قرآن در ترسیمی گویا می گوید : «(يَوْمَ تَرَوْنَهَا

تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى

وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ؛ روزی که آن (زلزله رستاخیز) را

می بینید هر مادر شیردهی، کودکی شیرخوارش را فراموش می کند و هر

بارداری جنین خود را بر زمین می نهد، و مردم را مست می بینی در حالی که

مست نیستند ولی عذاب الهی شدید است». (4)

در ادامه این سخن امام (علیه السلام) گوشه های دیگری از آغاز رستاخیز را

شرح می دهد که دلها را می لرزاند و افکار را حیران می سازد، می فرماید:

«در آن هنگام در صور دمیده می شود، قلبها از کار می افتد، زبانها بند می آید،

کوههای بلند فرو می ریزند و سنگهای

1. «تشخص» از ریشه «شخص» به معنای خیره شدن چشم به يك نقطه است،

به طوری که از حرکت باز ایستند. این تعبیر معمولاً کنایه از رعب و وحشت

است.

2. «صروم» جمع «صرم» بر وزن «فعل» در اصل به معنای گله شتران است

سپس به مجموعه های دیگر انسانی و غیر انسانی اطلاق شده است.

3. «عشار» جمع «عشراء» بر وزن «وکلا» در اصل به معنای شتر باردار ده

ماهه است و از آنجا که چنین شتری هم به جهت خودش و هم به جهت بچه

کاملی که در شکم دارد پر ارزش است این واژه، کنایه از اموال نفیس است.

4. حج، آیه 2 .

[641]

محکم درهم می شکنند و آن سنگهای سخت چنان متلاشی و صاف می شود که

همچون سرابی لرزان و متلائی به نظر می آید و جای آنها، صاف و هموار

می گردد که گویی هرگز کوهی در آنجا وجود نداشته است»؛ (و يَنْفَخُ فِي

الصُّورِ، فَتَنْزَهُقُ (1) كُلُّ مَهْجَةٍ (2)، وَ تَبْكُمُ (3) كُلُّ لَهْجَةٍ، وَ تَنْزِلُ الشَّمُّ (4)

الشَّوَامِخُ (5)، وَالصَّمُّ (6) الرَّوَّاسِيخُ (7)، فَيَصِيرُ صَلْدُهَا (8) سَرَابًا رَقْرَقًا (9)، وَ

مَعْهَدُهَا (10) قَاعًا (11) سَمَلَقًا (12)).

از مجموع آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که دو نوع تحوّل شدید و تکان

دهنده در پایان جهان و آستانه رستاخیز رخ می دهد که از آنها تعبیر به نفخ

صور (دمیدن در

1. «ترهق» از «زهوق» بر وزن «غروب» به معنای هلاکت و نابودی است.

2. «مهجه» در اصل به معنای خونی است که در درون قلب وجود دارد و

حیات آدمی به آن بسته است. سپس به خود قلب اطلاق شده است.

3. «تبکم» از «بکم» بر وزن «قلم» به معنای لال شدن و از کار افتادن زبان

گرفته شده و «بکم» بر وزن «قفل» جمع «ابکم» یعنی شخص گنگ و لال.

4. «شمّ» جمع «أشمّ» به معنای مرتفع است.

5. «شوامخ» جمع «شامخ» به معنای بلند است، بنابراین «الشمّ الشوامخ» به

عنوان تأکید برای کوه های بلند ذکر شده است.

6. «صمّ» جمع «أصمّ» گاه به معنای ناشنوا و گاه به معنای سنگهای سخت

می آید و در جمله بالا در معنای دوم استعمال شده است.

7. «رواسخ» جمع «راسخ» به معنای محکم و پابرجاست.

8. «صلد» در اصل سنگ صاف و سختی را گویند که چیزی بر آن نمی‌روید.

سپس به معنای بخیل و انعطاف‌ناپذیر نیز استعمال شده و در اینجا همان معنای

اول مراد است.

9. «ررق» به معنای اشك خفیفی است که در چشم حلقه می‌زند و می‌درخشد

و از آن خارج نمی‌شود. سپس به هر چیز کم و خفیفی اطلاق شده و نیز به

معنای برق‌زدن و تالو نیز بکار رفته است و در جمله بالا به همین معنای

اخیر است.

10. «معهد» جایگاهی است که به سوی آن باز می‌گردند و در تعبیرات امروز

به آموزشگاه نیز اطلاق می‌شود و «معدها» در این خطبه به معنای جایگاه

کوه هاست.

11. «قاع» یعنی زمین صاف و مستوی.

12. «سملق» زمین صافی است که هیچ‌جای آن بلندتر از جای دیگر نباشد.

شیپور) شده است، زیرا در گذشته هنگامی که می خواستند لشکر را به حرکت درآورند یا اعلام جنگ کنند یا از خواب بیدار نمایند شیپور بیداری یا شیپور حرکت یا جنگ نواخته می شد و با آهنگ های مختلفی که صدای شیپور داشت، مطلب به گوش می رسید، بنابراین نفخ صور به معنای آغاز تحوّل عظیم است.

از آیات قرآن استفاده می شود که همراه نفخ صور اول، زلزله عظیمی در سراسر جهان رخ می دهد و همه موجودات زنده بر اثر شدّت آن، قالب تهی می کنند که این شیپور مرگ است. آیه شریفه (إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرْوُئُهُا...)(1) نیز آیه (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ...)(2) اشاره به همین نفخ صور است.

در نفخ صور دوم که همان شیپور تجدید حیات و زندگی است، تحوّل تازه ای رخ می دهد و بر ویرانه های جهان پیشین جهانی نو پدیدار می شود و مردگان از قبرها بر می خیزند و آماده حساب می شوند. در سوره «زلزال» اشاره به نفخه دوم شده، می فرماید: (إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ

أَنْقَالَهَا * وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا * يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا). همچنین در ادامه آیه 68

سوره زمر که در بالا آمد، می فرماید: «**ثُمَّ نَفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ**»؛

سپس بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همه مردگان از قبر بر

می خیزد و در انتظارند». آنچه امام در این بخش از خطبه بیان فرمود، اشاره

به همان نفخ صور اوّل است که سبب ویرانی جهان، درهم شکستن کوه ها و

محو شدن آثار آن و تحیر عجیب انسان ها و سپس مرگ آنان می شود.

آنچه در ذیل این خطبه آمده اشاره به حوادث بعد از نفخ دوم است که می فرماید

: «(در آن روز) نه شفیع است که شفاعت کند و نه دوستی که سودی بخشد و

نه عذر موجهی که عذاب الهی را برطرف سازد»؛ **(فَلَا شَفِيعٌ يَشْفَعُ، وَ لَا حَمِيمٌ**

يَنْفَعُ، وَ لَا مَعْذِرَةٌ تَدْفَعُ).

1. حج، آیه 1 و 2 .

2. زمر، آیه 68.

این سخن نیز برگرفته از آیات قرآن مجید است که می فرماید : «**مَا لِلظَّالِمِينَ**

مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ»؛ برای ستمگران نه دوست پر محبتی است و نه

شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود». (1) نیز می فرماید : «**فَيَوْمَئِذٍ لَا**

يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ»؛ آن روز عذرخواهی ظالمان سودی

به حالشان ندارد و توبه آنان پذیرفته نمی شود». (2)

بدیهی است عدم پذیرش معذرت همان گونه که از آیات بالا بر می آید،

مخصوص کسانی است که با اعمال خود پلهای ارتباطی شفاعت پشت سر خود

را ویران کرده اند؛ ولی آنان که راه شفاعت را بازگردانده اند، مشمول شفاعت

خواهند شد. قرآن مجید می فرماید : «**وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى**»؛ و

(شافعان) شفاعت نمی کنند مگر برای کسانی که خداوند راضی به شفاعت آنان

است». (3)

1. غافر، آیه 18 .

2. روم، آیه 57 .

3. انبياء، آیه 28 .

[644]

[645]

خطبه 196(1)

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از خطبه های امام(علیه السلام) است

خطبه در يك نگاه

طرز چینش این خطبه نشان می دهد که بخشی از خطبه مفصل تری بوده و

مرحوم سید رضی طبق روش گل چینی مخصوص خود، این بخش را از

بخش های دیگر را برگزیده و به آن استقلال بخشیده است. به هر حال این

خطبه از سه بخش تقسیم شده است:

در بخش نخست امام اشارات کوتاه و پرمعنایی به دوران قیام پیامبر و در نتیجه

خدمات بزرگ او به جهان انسانیت به ویژه جامعه عرب می کند.

1. سند خطبه:

این خطبه را – افزون بر مرحوم سید رضی – در بعضی منابع دیگر می توان

یافت؛ از جمله آمدی بخشی از این خطبه را (در غرر الحکم در حرف الف)

آورده است و نیز بخش هایی از خطبه 192 را همراه بخشهایی از خطبه مورد

بحث و بخشهایی از خطبه مورد بحث را همراه خطبه 191 آورده است و این

نشان می دهد هر دو خطبه یکی بوده (و آمدی آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه اخذ کرده است). (مصادر نهج البلاغه، جلد 3، صفحه 74).

[646]

در بخش دوم بعد از توصیه به تقوا، همه مخاطبان خویش را از فریفته شدن در برابر زرق و برق دنیا بر حذر می دارد و با عباراتی زیبا و پرمعنا و تشبیهاتی جالب، ناپایداری و بی اعتباری دنیا را روشن می سازد.

در بخش سوّم، راه نجات را به همگان نشان می دهد و تأکید می کند که تا توان دارید از فرصت بهره گیرید و پیش از آن که مرگ دامن شما را بگیرد شما دامن سعادت را بگیرید.

[647]

بخش اول

بَعَثَهُ حِينَ لَا عِلْمٌ قَائِمٌ، وَلَا مَنَارٌ سَاطِعٌ، وَلَا مَنَهْجٌ وَاضِحٌ.

أَوْصِيَكُمْ، عِبَادَ اللَّهِ، بِتَقْوَى اللَّهِ، وَ أَحَدْرِكُمْ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا دَارُ شُخُوصٍ، وَ مَحَلَّةٌ

تَنْغِيصٍ، سَاكِنُهَا ظَاعِنٌ، وَ قَاطِنُهَا بَائِنٌ، تَمِيدُ بِأَهْلِهَا مِيدَانَ السَّفِينَةِ تَقْصِفُهَا

الْعَوَاصِفُ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ، فَمِنْهُمْ الْغَرَقُ الْوَبِقُ، وَ مِنْهُمْ النَّاجِي عَلَى بُطُونِ

الْأَمْوَاجِ، تَحْفِزُهُ الرِّيَّاحُ بِأَدْيَالِهَا، وَ تَحْمِلُهُ عَلَى أَهْوَالِهَا، فَمَا غَرِقَ مِنْهَا فَلَيْسَ

بِمُسْتَدْرِكٍ، وَ مَا نَجَا مِنْهَا فإِلَى مَهْلِكٍ!

ترجمه

خداوند پیامبرش را زمانی مبعوث کرد که نشانه ای (از دین و ایمان) برپا نبود؛

نه چراغ هدایتی روشن، و نه طریق حقی آشکار بود.

ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی سفارش می کنم و از دنیای فریبنده بر

حذر می دارم، زیرا سرایی است ناپایدار، و جایگاه سختی و مشقت است،

ساکنانش آماده سفر و مقیمانش ناگزیر از جدایی از آن هستند. ساکنان دنیا همچون سرنشینان يك کشتی می باشند که در دل اقیانوس عمیقی گرفتار امواج کوبنده و سنگینی شده و پیوسته طوفانها و امواج آنها را مضطرب می سازد. (و سرانجام آن کشتی در هم می شکند) گروهی از سرنشینانش غرق و هلاک می گردند و بعضی که نجات می یابند (و به قطعاتی از چوب های کشتی می چسبند) بادهای آنها را به این سو و آن سو می برند و بر فراز امواج هولناک می کشند (و چندین بار می میرند و زنده می شوند تا به ساحل برسند) آنها که غرق شده اند باز یافتنشان ممکن نیست و آنها که نجات یافته اند نیز در شرف هلاکتند.

[648]

شرح و تفسیر

دریای هولناک دنیا

امام(علیه السلام) در قسمت اول این خطبه هنگامی که می خواهد دورانی را که

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در آن مبعوث شد یعنی عصر جاهلیت را توضیح

می دهد، در سه جمله کوتاه چنین می فرماید: «خداوند پیامبرش را زمانی مبعوث کرد که نه نشانه ای (از دین و ایمان) برپا بود، نه چراغ هدایتی روشن، و نه طریق حقی آشکار»؛ (بَعَثَهُ حِينَ لَا عِلْمَ قَائِمٌ، وَلَا مَنَارٌ سَاطِعٌ (1)، وَلَا مَنَهْجٌ وَاضِحٌ).

در زمانهای گذشته جاده های بیابانی و کوهستانی، مانند امروز روشن نبود. البته شاهراه ها به علت عبور و مرور زیاد مشخص بود؛ ولی راههای فرعی نامشخص بود برای اینکه مسافران راهها را گم نکنند روزها نشانه هایی به صورت ستون و مانند آن در جای جای جاده از ابتدا تا مقصد قرار می دادند که آن را «علم» می نامیدند و شبها چراغی بالای آن روشن می کردند و به این جهت نام منار به خود گرفت»، بنابراین اگر نشانه روزانه و چراغ شبانه و شاهراه واضح نبود، احتمال گمراهی رهروان راه بسیار زیاد بود.

امام (علیه السلام) مسیر زندگی مردم را در عصر جاهلیت به کوره راهی تشبیه می کند که نه نشانه ای در آن برپاست و نه چراغ روشنی بخش، و نتیجه آن همان ضلال مبین است که درباره آنها قرآن بیان فرموده است: «وَإِنْ كَانُوا مِنْ

قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ(2); و به یقین (مردم عصر جاهلیت قبل از قیام پیامبر

اکرم) در گمراهی آشکار بودند». سپس امام در ادامه این سخن، همه انسانها را

مخاطب ساخته می فرماید: «ای بندگان خدا شما را به تقوای الهی سفارش

می کنم، و از دنیای فریبنده بر حذر می دارم، زیرا سرایی است ناپایدار، و

جایگاه سختی و مشقت است. ساکنانش آماده سفر و مقیمانش ناگزیر جدایی

1. «سطوع» به معنای بالا آمدن و گسترده شدن است و نور ساطع آن است که

اطراف خود را روشن می سازد.

2. جمعه، آیه 2 .

[649]

از آن هستند»؛ (أَوْصِيكُمْ، عِبَادَ اللَّهِ، بِتَقْوَى اللَّهِ، وَ أَحَدَرُكُمْ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا دَارُ

شُخُوصٍ، (1) وَ مَحَلَّةٌ تَنْغِيصُ، سَاكِنُهَا ظَاعِنٌ، وَ قَاطِنُهَا بَائِنٌ). این تعبيرات

چهارگانه همگی اشاره به ناپایداری دنیا و بی قرار بودن آن است، آن هم آمیخته

با رنج و درد، و شگفت آنکه با آشکار بودن نشانه های ناپایداری و درد و

رنجها از همه جای آن، باز هم گروهی عملا جاویدانش می دانند و برای آن سر

و دست می شکنند.

آن گاه امام(علیه السلام) مثال بسیار گویا و تکان دهنده ای برای این دنیای

فریبنده بیان می کند که از آن بهتر تصور نمی شود و می فرماید : «ساکنان دنیا

همچون سرنشینان يك کشتی هستند که در دل اقیانوسی عمیق گرفتار امواج

کوبنده و سنگینی شده که پیوسته طوفان ها و امواج آنها را مضطرب می سازد.

(و سرانجام آن کشتی در هم می شکند)، گروهی از سرنشینانش غرق شده و

هلاک می گردند. و بعضی که نجات می یابند (و به قطعاتی از چوبهای درهم

شکسته کشتی می چسبند) بادهای آنها را به این سو و آن سو می برند و بر فراز

امواج هولناک به هر طرف می کشانند (و چندین بار می میرند و زنده می شوند

تا به ساحل برسند) آنها که غرق شده اند باز یافتشان ممکن نیست و آنها که

نجات یافته اند نیز در شرف هلاکتند؛ (تَمِيدُ بِأَهْلِهَا مَيِّدَانَ السَّوْبِيَّةِ تَقْصِفُهَا) (2)

الْعَوَاصِفُ فِي لُجَجِ (3) الْبِحَارِ، فَمِنْهُمْ الْعَرَقُ الْوَبِيقُ (4)، وَ مِنْهُمْ النَّاجِي عَلَى بُطُونِ

الأمواج، تحفزه (5) الرياح بأذيالها، و تحمله على أهوالها، فما غرق منها فليس

بمستدرک، و ما نجا منها فإلى مهلك!).

1. «شخص» به معنای برآمدن و طلوع کردن و یا از محلی به محل دیگر

رفتن است و در اینجا به همین معنای اخیر آمده است.

2. «تقصفا» از ریشه «قصف» بر وزن «حذف» به معنای شکستن آمده است.

3. «لجج» جمع «لجّه» دریای عمیق و پهناور را گویند.

4. «وبق» از ریشه «وبق» بر وزن «فقر» به معنای هلاکت گرفته شده و

صیغه «وبق» بر وزن «خشن» معنای وصفی دارد و به معنای هلاک شده است.

5. «تحفزه» از ریشه «حفز» بر وزن «لفظ» به معنای حرکت دادن و به پیش

راندن گرفته شده است.

[650]

تشبیه دنیا به دریا و تشبیه ساکنانش به سرنشینان کشتی، آن هم به هنگام طوفان

سخت که نتیجه آن غرق شدن گروهی است پیش از این خطبه مولا

امیرمؤمنان (علیه السلام)، در کلمات لقمان حکیم آمده است، هر چند تعبیرات وی

هرگز به این زیبایی نیست. لقمان مطابق آنچه امام موسی بن جعفر (علیه السلام)

در حدیث پر محتوای خود از او نقل می فرماید، می گوید: «**يَا بَنِيَّ إِنَّ الدُّنْيَا**

بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ فَلْتَكُنْ سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ وَ حَشْوَهَا الْإِيمَانُ

وَ شَرَائِهَا التَّوَكُّلُ وَ قِيَمُهَا الْعَقْلُ وَ دَلِيلُهَا الْعِلْمُ وَ سَكَاةُهَا الصَّبْرُ» (1); فرزندم! دنیا

دریای عمیقی است که انسانهای بسیاری در آن غرق شده اند. کشتی خود را در

این دنیا تقوا قرار ده، و ذخایر آن را ایمان و بادبان آن را توکل، ناخدای آن را

عقل، راهنمای آن را علم، و سگان آن را صبر قرار ده». (2)

امام (علیه السلام) در ادامه همین خطبه نجات از این دریای مخوف را بیان کرده

است.

به هر حال، آنچه امام (علیه السلام) در این تشبیه گویا و زیبا بیان فرموده حال

مردم دنیا را ترسیم می کند که چگونه در لابه لای انواع مصائب و ناراحتیها و

بلاها قرار دارند، پیوسته امنیت به ناامنی، سلامت به بیماری؛ غنی به فقر؛ و

جمعیت به پراکندگی تبدیل می شود و هر زمان در حوادث گوناگون گروهی را

در کام امواج خود می بلعد. با این حال تعجب است از کسانی که بر آن دل

می نهند و به وفاداری آن امیدوارند.

1. الکافی، جلد 1، صفحه 16 .

2. «سگان» چیزی شبیه فرمان اتومبیل است که کشتی را به واسطه آن چپ و

راست هدایت می کنند.

بخش دوم

عِبَادَ اللَّهِ، الْآنَ فَاعْلَمُوا، وَ الْاَلْسُنُ مُطْلَقَةً، وَ الْاَبْدَانُ صَحِيحَةً، وَ الْاَعْضَاءُ لَدَنَةً، وَ

الْمُنْقَلَبُ فَسِيحٌ، وَ الْمَجَالُ عَرِيضٌ، قَبْلَ اِرْهَاقِ الْقَوْتِ، وَ حُلُولِ الْمَوْتِ. فَحَقِّقُوا

عَلَيْكُمْ نُزُولَهُ، وَ لَا تَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ.

ترجمه

ای بندگان خدا ! هم اکنون (به هوش باشید و) اعمال صالح انجام دهید، در حالی که زبانها آزاد، بدنها سالم، اعضا و جوارح نرم و آماده، میدان عمل وسیع و فرصت باقی است. (آری) پیش از آنکه این فرصت از دست برود و مرگ فرا رسد (از آن بهره گیرید)؛ نزول مرگ را حق بشمرید و در انتظار آن (در آینده دور دست) نباشید.

شرح و تفسیر

تا فرصت باقی است کاری کنید

امام(علیه السلام) در شرح این بخش از خطبه — همان گونه که قبلا اشاره کردیم — طریق نجات از حوادث خطرناکی را که در بخش قبل به آن اشاره فرمود، به وضوح نشان می دهد که هر گاه این دستورات به کار گرفته شود، نجات از امواج خطرناک دنیای پر زرق و برق و فریبنده حتمی است، می فرماید: «ای بندگان خدا! هم اکنون (به هوش باشید و) اعمال صالح انجام دهید، در حالی که زبان ها آزاد، بدنها سالم، اعضا و جوارح نرم و آماده، میدان عمل وسیع و فرصت باقی است. پیش از آنکه این فرصت را از دست برود و مرگ فرا رسد (از آن بهره گیرید); نزول مرگ را حق بشمرید و در انتظار آن (در آینده دور دست) نباشید»; (عِبَادَ اللَّهِ، الْآنَ فَاعْلَمُوا، وَ الْاَلْسُنُ

مُطْلَقَةً، وَ الْاَبْدَانُ صَحِيحَةً، وَ الْاَعْضَاءُ

[652]

لِدُنَّةِ (1)، وَ الْمُقَلَّبُ (2) فَسِيحٌ (3)، وَ الْمَجَالُ عَرِيضٌ، قَبْلَ اِرْهَاقِ (4) الْقَوْتِ، وَ

حُلُولِ الْمَوْتِ. فَحَقَّقُوا عَلَيْكُمْ نُزُولَهُ، وَ لَا تَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ).

امام(علیه السلام) در این عبارات پرمعنا به همگان مخصوصاً جوانان و پیران، هشدار می دهد پیش از آنکه دوران پیری و فرسودگی فرا رسد زبانها کند شود، بدنها بیمار، اعضا خشك و میدان تنگ و مجال کوتاه، آری پیش از اینکه این امور رخ دهد، در فرصت خوبی که در اختیار دارید عمل کنید عمل که بهترین ذخیره و وسیله نجات، اعمال صالحه است.

همچنین تأکید می کند که در هر سن و سالی که هستید، مرگ را دور دست نبینید. حتی در جوانی و شادابی و سلامت مانند غافلانی نباشید که وقتی به آنها گفته می شود گناه بس است به درگاه خدا روی آورید، می گویند: هنوز فرصت باقی است. زمان توبه و عمل صالح بعداً فرا می رسد چه کسی می داند فردا چه خواهد شد و چه کسی تضمین می کند که تا يك ساعت دیگر چه پیش می آید. و کدامین نفر از ما زنده است و کدامین زنده نیست. شبیه همین معنا در

آغاز خطبه 237 نیز آمده است که می فرماید: «**فَاعْلَمُوا وَ أَنْتُمْ فِي نَفْسِ الْبَقَاءِ وَ**

الصُّحُفُ مَنشُورَةٌ وَ التَّوْبَةُ مَبْسُوطَةٌ؛ اکنون که در متن زندگی و حیات هستید و

پرونده ها باز و بساط توبه گسترده است عمل کنید.».

قابل توجه اینکه اکثر نسخه های نهج البلاغه در آغاز بخش این خطبه «الآن

فاعلموا» نوشته اند (به جای فاعلموا) و قرائن، شهادت بر صحت همین نسخه می دهد. انسجام مطالب و تناسب اندرزها هم حکایت از لزوم عمل دارد. خطبه 237 نیز گواه بر آن است.

1. «لدنه» از ریشه «لدانه» بر وزن «شبانه» به معنای نرمی گرفته شده، یعنی

پیش از آن که انسان به پیری برسد و اعضای او خشک و کم تحرک شود.

2. «منقلب» به معنای محلّ بازگشت، در اینجا اشاره به میدان عمل است.

3. «فسیح» از ریشه «فسح» بر وزن «مسح» به معنای گستردن و فسیح به

معنای گسترده و وسیع است.

4. «ارهاق» از «رهق» بر وزن «شفق» به معنای کسی را تحت فشار

قرار دادن و نیز به معنای نزدیک شدن آمده است؛ بنابراین «ارهاق الفوت» ممکن

است اشاره به تحت فشار قرار گرفتن از ناحیه مرگ باشد و یا نزدیک شدن به

مرگ.

خطبه 197(1)

وَمِنْ كَلَامِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يُنَبِّهُ فِيهِ عَلَى فَضِيلَتِهِ لِقَبُولِ قَوْلِهِ وَآمُرُهُ وَنَهْيِهِ

از سخنان امام(عليه السلام) است

که در آن فضایل خویش و لزوم پذیرش سخنان و امر و نهی را یادآور می شود.

خطبه در يك نگاه

این خطبه در واقع از سه بخش تقسیم می شود:

در **بخش نخست** امام (علیه السلام) اشاره به اطاعت خالصانه خود و دفاع بی قید و شرط از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می کند و می فرماید: اصحاب و یاران محمد همگی شاهد و ناظر این صحنه ها بودند و به خوبی از آن آگاهند.

1. سند خطبه:

این خطبه را مرحوم شیخ مفید پیش از مرحوم سیّد رضی در کتاب مجالس با تفاوت مختصری آورده است؛ همچنین «آمدی» در حرف «واو» غرر الحکم قسمت عمده این خطبه را ذکر کرده است. روایت «آمدی» اضافاتی دارد که

نشان می دهد خطبه را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است.

(مصادر نهج البلاغه، جلد 3، صفحه 75-76).

[654]

در بخش دوم اشاره به حوادث مهمی از لحظه جان دادن پیامبر تا زمان غسل و

نماز بر او و دفن آن حضرت می کند و نشان می دهد که آن امام (علیه السلام)

به حضرت از همه نزدیک تر بوده است.

در بخش سوم در يك نتیجه گیری روشن، اطاعت فرمانش را به دلیل آن همه

سوابق و فضایل و افتخارات بر همه واجب می شمرد و از مخاطبان دعوت

می کند که در حفظ آیین اسلام و میراث پیامبر با او همراه باشند و فرمان او را

نسبت به جهاد با دشمن (لشکر معاویه و شام) اجرا کنند و هیچ تردیدی به خود

راه ندهند که آنها بر حقند و دشمنانشان بر باطل.

بخش اول

وَلَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - أَنِّي
لَمْ أَرُدَّ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ. وَلَقَدْ وَاسَيْتُهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي
تَنَكَّصُ فِيهَا الْأَبْطَالُ، وَتَتَأَخَّرُ فِيهَا الْأَقْدَامُ، نَجْدَةً أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِهَا.

ترجمه

اصحاب و یاران راز دار محمد(صلی الله علیه وآله) به خوبی می دانند که من
هرگز به معارضه با (احکام و دستورات) خدا و پیامبرش بر نخاستم (بلکه
پیوسته چشم بر امر و گوش بر فرمان بودم) من با جان خود در صحنه های

نبردی که شجاعان فرار می کردند و گام هایشان به عقب بر می گشت او را یاری کردم. این شجاعتی است که خداوند مرا به آن اکرام فرمود.

شرح و تفسیر

پیوسته گوش بر فرمان بودم!

امام(علیه السلام) در آغاز این خطبه اشاره به دو نکته مهم می کند: نخست این که همیشه و در همه جا و بدون هیچ قید و شرط، مطیع فرمان خدا و پیامبر بوده است، در حالی که گاه و بی گاه بعضی از افراد عادی یا سرشناس یاران پیامبر بر آن حضرت خرده می گرفتند، می فرماید: «اصحاب و یاران راز دار محمد(صلی الله علیه وآله) به خوبی می دانند که من هرگز به معارضه با (احکام و دستورات) خدا و پیامبرش بر نخاستم (بلکه پیوسته چشم بر امر و گوش بر

فرمان بودم)؛ (وَ لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - أَنِّي لَمْ أُرِدَّ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةَ قَطُّ).

«مستحفظون» (به صورت صیغه اسم مفعول) اشاره به آن گروهی است که اسرار پیامبر و تاریخ صحیح اسلام به آنها سپرده شده بود و این به خوبی نشان می دهد که تنها گروهی از یاران آن حضرت بودند که به دقت و خالی از هر گونه غرض و سوء نیت، حافظ اسرار اسلام و حوادث تاریخی بودند و مردم آنها را به دقت و امانت می شناختند. در برابر گروهی در دوران معاویه که دین خود را به دنیا فروختند و احادیثی جعل کردند و با فضایل علی (علیه السلام) به مبارزه برخاستند و حتی نقایصی را به کذب و دروغ به آن حضرت نسبت دادند، تا دنیای خود را با این گناهان آباد کنند.

این جمله در عین حال اشاره به کسانی دارد که گاهی زبان اعتراض

می گشودند، همان گونه که در قرآن مجید آمده است: «(وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي

الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْنَخُونَ)؛ و در میان

آنها کسانی هستند که در تقسیم غنایم به تو خرده می گیرند. اگر از آن غنایم سهمی به آنها داده شود راضی می شوند و اگر داده نشود خشم می گیرند.» (2)

نیز اشاره به افراد سرشناسی مانند عمر است که در روایات اهل سنت نیز آمده

که در

1. در این خطبه پنج بار تعبیر «و لقد» آمده است که هر کدام برای تأکید بر مطلب تازه ای است. بعضی از شارحان نهج البلاغه معتقدند که واو در اینجا واو قسم است؛ ولی بعضی از اساتید فن ادب عربی «واو» را مستأنفه دانسته و لام را لام جواب قسم گرفته اند و معتقدند که قسم، محذوف آن است. در تقدیر «و أقسم بالله لقد...» بوده است. در کتاب مغنی اللیبب آمده است: مشهور این است که در این گونه موارد لام، لام قسم است؛ ولی از ابوحیان نقل می کند که در آیه (و لقد علمتم...) لام را لام ابتدا دانسته که برای تأکید است و ممکن است قبل از آن قسم محذوفی باشد. (مغنی اللیبب، حرف «لام»). این احتمال نیز

وجود دارد که اساساً اینجا قسمی در کار نباشد، بلکه «لام» و «قد» هر دو برای تأکید است و لذا غالب مترجمان در ترجمه های خود معنای قسم را نیاورده اند.

2. توبه، آیه 58 .

[657]

روز حدیبیه — طبق نقل مصنف عبدالرزاق صنعانی، عالم معروف اهل سنت —
به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) اعتراض کرد و گفت: آیا تو رسول بر حق
خدا نیستی؟! پیامبر فرمود: آری! عمر گفت: آیا ما بر حق نیستیم و دشمنان ما
بر باطل نیستند؟ پیامبر فرمود: آری! گفت: چرا ما در دین خود تسلیم پستی
شویم (و صلحی که شبیه تسلیم است با دشمن داشته باشیم)؟ پیامبر فرمود: من
رسول خدا هستم و گوش به فرمان او و او مرا یاری خواهد کرد، عمر
اعتراض خود را ادامه داد و عرض کرد: مگر نفرمودی ما به زیارت خانه خدا
مشرّف می شویم؟ فرمود: آیا من گفتم امسال مشرّف می شوید؟ عرض کرد: نه!
فرمود: الآن هم می گویم به زودی مشرّف خواهید شد». (1)

از روایت استفاده می شود تنها خلیفه دوم نبود که زبان به اعتراض گشود.

گروه های دیگری نیز با وی همراهی کردند.

ولی در هیچ تاریخی نمی خوانیم که در جایی علی (علیه السلام) نسبت به یکی از

کارهای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) اعتراض کرده باشد، بلکه همه جا تابع

آن حضرت و سر بر فرمانش بود.

امام در ادامه سخن، به شرح فداکاری های خود در راه اسلام و پیامبر پرداخته،

می فرماید: «من با جان خود او را یاری کردم، در صحنه های نبردی که

شجاعان فرار می کردند و گامهایشان به عقب بر می گشت؛ این شجاعتی است

که خداوند مرا به آن اکرام فرمود»؛ (وَلَقَدْ وَاسَيْنُهُ (2) بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي

تَنكُصُ (3) فِيهَا الْاِبْطَالُ، وَتَتَأَخَّرُ

1. مصنف عبدالرزاق صنعانی، جلد 5، صفحه 339. همین حدیث را سیوطی

در درالمنثور، جلد 6، صفحه 77 ذیل آیه 26 سوره فتح و طبری در تاریخ

معروف خود در جلد 2، صفحه 280 در حوادث سنه شش هجری نیز

آورده اند.

2. «واسیت» و «آسیت» هر دو از يك ریشه و به يك معناست; هر دو از

«أَسَى» بر وزن «سعی» گرفته شده و به معنای شرکت دادن دیگری در چیزی

است و «مواسات» به معنای شریک ساختن دیگران در مال و امکانات زندگی

است.

3. «تکص» از ریشه «نکص» بر وزن «عکس» یعنی به عقب بازگشتن و در

میدان جنگ به عقب نشینی لشکر اطلاق می شود. «نجده» به معنای شجاعت و

ایستادگی در برابر دشمن یا حادثه است.

[658]

فِيهَا الْأَقْدَامُ، نَجْدَةٌ أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِهَا).

این جمله های کوتاه اشاره به فداکاریهای آن حضرت در غزوات مهم اسلامی،

همچون احد و خیبر و احزاب و حنین است.

می دانیم در احد طبق تصریح مورّخین هنگامی که دشمن خبر دروغین کشته شدن پیامبر را منتشر کرد و عده زیادی از مسلمانان شهید شدند باقی مانده لشکر عقب نشینی کردند تنها کسی که در کنار پیامبر باقی ماند و همچون پروانه گرد شمع وجود او می گشت و دفاع می نمود علی(علیه السلام) بود.(1)

نیز می دانیم در جنگ احزاب همه در برابر «عمر و بن عبدود» به اصطلاح، سپر انداختند و هیچ کس جز امیرمؤمنان علی(علیه السلام) آماده مبارزه با او

نشدد.(2)

در جنگ خیبر پیامبر هر روز پرچم جنگ را به دست یکی از مدعیان می داد؛ ولی کاری از پیش نمی برد تا اینکه در آخرین روز پرچم را به دست علی(علیه السلام) سپرد و قلعه های خیبر به دست مبارك او یکی پس از دیگری فتح

شدد.(3)

در جنگ حنین هنگامی که لشکر اسلام مورد هجوم غافلگیرانه دشمن قرار گرفت بسیاری از ترس و وحشت فرار کردند. یکی از کسانی که محکم ایستاد و از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)دفاع کرد، علی(علیه السلام) بود.(4)

به یقین فداکاری های علی(علیه السلام) منحصر به میدان نبرد نبود، بلکه در موارد دیگری که کمتر کسی جرأت می کرد در آن گام نهد، علی(علیه السلام) بود که شجاعانه وارد می شد؛ مانند داستان «لیلة المبیة» (شبی که علی(علیه السلام) در بستر پیامبر خوابید و سبب نجات آن حضرت از چنگال دشمنان خونخوار شد).

1. تاریخ طبری، جلد 2، صفحه 197 (حوادث سال سوم).

2. همان، صفحه 239 (حوادث سال پنجم).

3. همان، صفحه 300 (حوادث سال هفتم).

4. همان، صفحه 347 (حوادث سال هشتم).

بخش دوم

وَ لَقَدْ فُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ — وَ إِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى
صَدْرِي. وَ لَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسَهُ فِي كَفِّي، فَأَمَرَتْهَا عَلَى وَجْهِي. وَ لَقَدْ وُلِّيتُ غُسْلَهُ —
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ — وَ الْمَلَائِكَةُ أَعْوَانِي، فَضَجَّتِ الدَّارُ وَ الْآقِنِيَّةُ. مَلَأَ
يَهْبِطُ، وَ مَلَأَ يَعْرُجُ، وَ مَا فَارَقْتُ سَمْعِي هَيْئَةً مِنْهُمْ. يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى وَارَيْنَاهُ فِي
ضَرِيحِهِ. فَمَنْ ذَا أَحَقُّ بِهِ مِنِّي حَيًّا وَ مَيِّتًا؟ فَانْفُدُوا عَلَيَّ بِصَائِرِكُمْ، وَ لَتَصْدُقَ نِيَّاتُكُمْ
فِي جِهَادِ عَدُوِّكُمْ. فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلَى جَادَّةِ الْحَقِّ، وَ إِنَّهُمْ لَعَلَى مَزَلَّةٍ
الْبَاطِلِ. أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ، وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَ لَكُمْ!

ترجمه :

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی که سرش بر سینه ام قرار داشت،
قبض روح شد، نفس او در دستم روان گشت. سپس آن را به چهره کشیدم. من
عهده دار غسل او بودم، در حالی که فرشتگان مرا یاری می کردند. (گویى) در
و دیوار و صحن و خانه، به ضجه درآمده بودند. گروهی (از فرشتگان) به

زمین می آمدند و گروهی به آسمان می رفتند و گوش من از صدای آنان که
آهسته بر آن حضرت نماز می خواندند، خالی نمی شد! تا زمانی که او را در
قبر به خاک سپردیم. چه کسی به آن حضرت در حیات و مرگش از من
سزاوارتر است؟، بنابراین با بینش خود حرکت کنید و صدق نیت خود را در
جهاد با دشمن اثبات نمایید؛ زیرا به خدایی که معبودی جز او نیست قسم یاد
می کند که من در جاده حق قرار دارم و آنها (مخالفان من) در لغزشگاه
باطل اند من سخنانم را

[660]

آشکارا می گویم و همگی می شنوید (و به همه شما اتمام حجّت می کنم) و برای
خود و شما از درگاه خدا درخواست غفران و آمرزش دارم.

شرح و تفسیر

چه کسی از من سزاوارتر است

بعد از بیان رابطه نزدیک و خالصانه و مخلصانه امام(علیه السلام) با پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در حیات او، امام روابط نزدیک خود با آن حضرت، پس از وفات را یادآور می شود و نشان می دهد که احدی از مسلمانان چنین ارتباطی را با پیامبر اکرم نداشت، می فرماید: «رسول خدا – صلی الله علیه و آله – در حالی که سرش بر سینه ام قرار داشت قبض روح شد و نفس او در دستم روان گشت، سپس آن را به چهره کشیدم»؛ (وَلَقَدْ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ – صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ – وَإِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي. وَ لَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسَهُ فِي كَفِّي، فَأَمَرَتْهَا عَلَى وَجْهِي).

تعبیر «إِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي» ممکن است اشاره به این باشد که امیرمؤمنان علی(علیه السلام) سر پیامبر را از زمین بلند کرد و در آن لحظه به سینه چسبانید که هم مایه آرامش پیامبر بود و هم سبب آرامش علی(علیه السلام) و در این حال، نفس کشیدن هم آسان تر است. این احتمال نیز داده شده که سر پیامبر اکرم بر دامن علی(علیه السلام) بود و علی(علیه السلام) خم شد و سینه آن حضرت با سر پیامبر تماس داشت؛ ولی این احتمال با تعبیر «علی صدری» سازگار نیست. در اینکه منظور از «نفس» در جمله «سَأَلْتُ نَفْسَهُ» چیست؟ در

میان شارحان و مترجمان نهج البلاغه گفت و گوی بسیاری است و این گفت و

گوها بر محور دو تفسیر دور می زند:

نخست اینکه منظور از نفس خون است که در بسیاری از عبارات فقها و ادبا به

این معنا آمده؛ «نفس سائله» در کتب فقهی به معنای خون جهنده است و در

اشعار عرب نیز

[661]

به این معنا استعمال شده است و گفته اند: «پیامبر اکرم در آخرین ساعت عمر،

مقداری خون از حلق مبارکش بیرون آمد و از دهان بیرون ریخت و طبق این

خطبه آن خون در کف دست مبارك علی(علیه السلام) قرار گرفت و آن حضرت

به عنوان تبرک بر صورت خود مالید». (1)

تفسیر دیگر این که نفس همان روح مقدس انسانی است که در قرآن مجید بارها

به آن اشاره شده است: «(اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا)؛ خداوند روح انسان ها

را در هنگام مرگ می گیرد». (2) بنابراین مفهوم جمله این می شود که روح

مقدّس و پاک پیامبر به هنگام جدا شدن از بدن بر دست علی(علیه السلام) قرار

گرفت و آن حضرت آن را به صورت خود کشید. (3)

ولی در اینجا جمله ای که برای بسیاری از شارحان یا مترجمان مبهم مانده

تعبیر «أَمْرُئِهَا عَلِيٌّ وَجَهِيٌّ» است؛ می گویند: مگر روح چیزی است که بتوان

آن را بر صورت مالید!؟

برای حل این اشکال می توان گفت که «كَفٌّ» مؤنث است، زیرا اعضای جفت

بدن جنبه تانیث دارد و اعضای که یکی بیشتر نیست مذکر شمرده می شود.

شاعر عرب نیز می گوید: «وَ كَفٌّ خَضِيبٌ زَيْبَةٌ بَيْنَانِيٌّ»، بنابراین معنای جمله

این می شود که دست من با روح مقدّس پیامبر تماس گرفت. سپس دست را به

عنوان تبرّك به صورت کشیدم. به این ترتیب مشکل تفسیر جمله بالا حل

می شود.

سپس امام به سایر مراسم پیامبر اکرم از غسل و دفن پرداخته، می فرماید :

«من متصدّی غسل او بودم، در حالی که فرشتگان مرا یاری می کردند. (گویی)

در و دیوار و صحن و خانه به ضجّه درآمده بودند، گروهی (از فرشتگان) به

زمین می آمدند و گروهی به آسمان می رفتند و گوش من از صدای آنان که

آهسته بر آنان نماز می خواندند، خالی

1. شرح نهج البلاغه ابن میثم و ابن ابی الحدید و فی ظلال (ذیل خطبه مورد

بحث).

2. زمر، آیه 42 .

3. منهاج البراعه محقق خویی و بهج الصباغه محقق تستری (ذیل خطبه مورد

بحث).

[662]

نمی شد تا زمانی که او را در قبر به خاک سپردیم»؛ (وَلَقَدْ وُلِّيتُ غُسْلَهُ - صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَالْمَلَائِكَةُ أَعْوَانِي، فَضَجَّتِ الدَّارُ وَالْأَفْنِيَّةُ (1). مَلَأَ يَهَيْبُ،

وَمَلَأَ يَعْزُجُ، وَمَا فَارَقْتُ سَمْعِي هَيْبَمَةً (2) مِنْهُمْ. يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى وَارَيْنَاهُ (3)

فِي ضَرْيِحِهِ).

جمله «وَلَيْتَ غَسَلَهُ» ممکن است اشاره به این باشد که پیامبر اکرم مرا مسئول و متولی این کار ساخته بود و یاری فرشتگان به منظور احترام و تعظیم و تکریم پیامبر اکرم بود. ضجّه و فریاد در و دیوار خانه ممکن است به معنای حقیقی آن باشد، همان گونه که در مورد تسبیح جمادات در تفسیر آیات تسبیح در قرآن مجید ذکر کرده اند و ممکن است به معنای مجازی باشد و اشاره باشد به فضای غم و اندوه عظیمی که بر فضای خانه پیامبر سایه افکنده بود. این احتمال نیز داده شده که در اینجا واژه ملائکه محذوف شده که جمله قرینه بر آن است بنابراین معنای جمله «فَضَّجَتْ...» این می شود فرشتگانی که در خانه حضور داشتند فریاد و ضجّه برآوردند؛ ولی این احتمال بعید به نظر می رسد.

احتمال چهارمی نیز وجود دارد و آن این که مردمی که در اطراف خانه حضور داشتند فریاد می کشیدند.

تعبیر به هبوط و عروج فرشتگان اشاره به این است که گروه گروه می آمدند و بر آن حضرت نماز می گزاردند و می رفتند و در این میان گوش مبارک

علی(علیه السلام) بود که صدای آنها را به هنگام نماز و درود فرستادن بر آن حضرت درك می کرد و این نماز و درود فرشتگان تا هنگام دفن ادامه داشت. تعبیر به «ضریح» اشاره به شکافی است که در زمین برای دفن آن حضرت ایجاد کردند؛ زیرا «ضریح» در لغت به همین معناست، هر چند امروز ضریح به آن چیزی که روی

1. «افنیه» جمع «فناء» بر وزن «غناء» به معنای صحن خانه و جوانب آن

است.

2. «هینمه» به معنای صدای آهسته است.

3. «و ارینا» از ریشه «موارات» و از ریشه «وری» بر وزن «نقی» به معنای

پوشاندن و پنهان ساختن گرفته شده و در اینجا به معنای دفن کردن است.

[663]

قبر می گذارند، اطلاق می شود.

در روایات شیعه و اهل سنت نیز آمده است : تنها متولی غسل و دفن پیامبر،
علی(علیه السلام)بود از جمله مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از کتاب
الوصیه «شیخ عیسیٰ ضریر» از امام کاظم(علیه السلام) چنین نقل می کند: «قال
رَسُولُ اللَّهِ يَا عَلِيُّ! أَضْمِنتَ دِينِي تَقْضِيهِ عَنِّي! قَالَ نَعَمْ. قَالَ اللَّهُمَّ فَاشْهَدْ. ثُمَّ قَالَ يَا

عَلِيَّ تَغْسِلْنِي وَ لَا يَغْسِلْنِي غَيْرُكَ فَيَعْمَى بَصْرَهُ... قَالَ عَلِيُّ(علیه السلام)فَكَيْفَ

أَقْوَى عَلَيْكَ وَحَدِي؟ قَالَ يَعْنيكَ جِبْرَائِيلُ وَ ميكَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلُ...; پیامبر اکرم

فرمود: ای علی! آیا تو ضمانت کردی که بدهی های مرا بپردازی؟ عرض کرد

آری! فرمود خدایا گواه باش! سپس فرمود: ای علی! مرا غسل بده و غیر تو

نباید مرا غسل دهد که نابینا خواهد شد... علی(علیه السلام) عرض کرد چگونه

من به تنهایی قادر بر این کار خواهم شد؟ فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل

و... تو را یاری خواهند کرد». (1)

آن گاه امام(علیه السلام) به نتیجه گیری از مجموع بحثهای گذشته پرداخته و

قرب خود را به پیامبر در حال حیات و وفات دلیل روشنی بر سزاوارتر بودن

به امر خلافت می شمرد و به دنبال آن، همگان را برای جهاد با دشمن بسیج

می کند و می فرماید: «(با توجه به آنچه گفتم) چه کسی به آن حضرت در

حیات و مرگش از من سزاوارتر است»؛ (فَمَنْ ذَا أَحَقُّ بِهِ مِنِّي حَيًّا وَ مَيِّتًا؟).

ممکن است سؤال شود که این امور چه ارتباطی به مسئله خلافت دارد؟ پاسخ

این سؤال روشن است؛ مقصود علی(علیه السلام) این است که اگر خلافت پیامبر

— به فرض — منصوص نباشد باید به شایسته ترین و نزدیک ترین افراد سپرده

شود. آیا کسی که همیشه تسلیم فرمان پیامبر بود و در همه غزوات اسلامی ایثار

و فداکاریش فزون تر بود و کسی که زمزمه های غیب را می شنید و هبوط و

عروج فرشتگان را با چشم می دید و مراسم خاصّ غسل و کفن و دفن پیامبر را

طبق وصیت آن حضرت بر عهده داشت، آیا از همه

1. بحار الانوار، جلد 22، صفحه 492 .

[664]

شایسته تر نیست؟ علم و آگاهی از يك سو، فداکاری بی نظیر از سوی دیگر،

قرب به رسول الله از سوی سوم و وصیت به غسل و کفن و دفن از سوی

چهارم، همه اینها امتیازاتی است که هر گاه در کفه ترازو گذارده شود، بر همه چیز ترجیح پیدا می کند.

سپس حضرت نتیجه گیری دیگری کرده، می فرماید: «بنابر این با بینش خود حرکت کنید و صدق نیت خود را در جهاد با دشمن اثبات نمایید، زیرا به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند که من در جاده حق قرار دارم و آنها (مخالفان من) در لغزشگاه باطل اند»؛ (فَانْفُدُوا عَلٰی بَصَائِرِكُمْ، وَلْتَصَدُقْ نِيَّاتِكُمْ فِي جِهَادِ عَدُوِّكُمْ. فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلِي جَادَّةَ الْحَقِّ، وَ إِنَّهُمْ لَعَلِي مَرَلَّةٌ (1) الْبَاطِلِ).

امام در واقع منطق منظمی را که به صورت علت و معلول های زنجیره ای است در این خطبه دنبال کرده است؛ نخست قرب و فداکاری خود را به پیامبر در حال حیات و نزدیکی خود را بعد از وفات به آن حضرت ثابت کرده و به دنبال آن شایستگی خویش را برای احراز مقام خلافت، از همه بیشتر می شمرد. سپس به نتیجه گیری نهایی پرداخته، همه را دعوت به جهاد با دشمن می کند که منظور در اینجا مبارزه با معاویه و لشکریانش اوست و به آنها اطمینان خاطر

می دهد که راه حق همین است. (2)

تعبیر به «جَادَةُ الْحَقِّ وَ مَزَلَّةُ الْبَاطِلِ» تعبیر جالب و حساب شده ای است، زیرا حق همچون جاده مستقیم و روشنی است که انسان را به مقصد می رساند؛ ولی باطل، جاده نیست، بلکه لغزشگاه و پرتگاه است.

سرانجام امام(علیه السلام) خطبه را با دو جمله دیگر پایان می دهد، می فرماید : «من سخنانم را آشکارا می گویم و همگی می شنوید (و به همه شما اتمام حجّت می کنم) و برای خود و

1. «مزلة» از ریشه «زلل» بر وزن «ضرر» به معنای لغزش گرفته شده، اسم

مکان و به معنای لغزشگاه خطرناک است.

2. مرحوم علامه شوشتري در شرح نهج البلاغه خود (جلد 4، صفحه 88)

می نویسد: این خطبه از خطبه هایی است که مطابق نقل نصر بن مزاحم در

کتاب صقین، امیرمؤمنان علی(علیه السلام) آن را در صقین ایراد کرد.

شما از درگاه خدا درخواست غفران و آمرزش دارم»؛ (أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ، وَ

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَلَكُمْ!).

امام(علیه السلام) با این جمله با مردم اتمام حجت می کند و بر عمل کردن به دستوراتش تأکید می‌ورزد و برای حسن ختام از خداوند برای همه طلب آمرزش می کند تا اگر یارانش مرتکب خطاهایی شده باشند مشمول عنایت الهی شوند.

حوادث دردناك هنگام رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و بعد از آن

امام(علیه السلام) در خطبه بالا اشاره به حادثه ناگوار رحلت پیغمبر اکرم(صلی

الله علیه وآله) و ضجه فرشتگان می کند که حاکی از عظمت این مصیبت

عظماست.

این حادثه هنگامی دردناك تر می شود که حوادث ناگوار دیگری را که مقارن و

همراه آن یا بعد از آن واقع شد، مورد بررسی قرار دهیم که عمق فاجعه را

بیشتر می کند.

جمعی از شارحان نهج البلاغه در اینجا به ذکر بخشی از این حوادث

پرداخته اند؛ ولی ما بهتر آن دیدیم که عناین قلم را به دست «شهرستانی»

دانشمند معروف و متعصب اهل سنت، از علمای قرن ششم در کتاب ملل و نحل

بسیاریم.

او اشاره به ده اختلاف مهم می کند که هر کدام برای جهان مصائبی به بار

آورد، هر چند می کوشد آن را با اجتهاد اصحاب توجیه کند؛ ولی بدیهی است

اعمال خلاف انجام شده به قدری آشکار است که توجیه آن با مسئله اجتهاد یا

اشتباه غیر قابل قبول است.

نخستین اختلاف را نزاعی می داند که در بیماری آخر عمر پیغمبر اکرم(صلی

الله علیه وآله) واقع شد. او از صحیح بخاری از «ابن عباس» نقل می کند

هنگامی که بیماری پیغمبر(صلی الله علیه وآله) که در آن بدرود حیات گفت،

شدید شد، فرمود: «**ایثونی بدوآة و قرطاس اکتب لکم کتاباً لا تضلوا بعدی**؛ دوات

و کاغذی بیاورید برای شما نامه ای بنویسم تا با عمل کردن به آن بعد

از من گمراه نشوید».

عمر گفت : «بیماری بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) غلبه کرده (و آنچه می گوید از هوش و حواس کافی سرچشمه نمی گیرد)، کتاب خدا ما را کافی است».

در این هنگام سر و صدای زیادی در میان اصحاب بلند شد، پیغمبر فرمود :
«ثُمَّ مَا عَلَيَّ لَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ؛ از نزد من برخیزید و بروید، نزاع نزد من سزاوار نیست».

ابن عباس بعد از نقل این حدیث افزود: «الرَّزِيَّةُ كُلُّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ كِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ؛ مصیبت بزرگ این بود که میان ما و نامه پیامبر جدایی افکندند».(1)

سپس به **اختلاف دوم** در همان بیماری پیغمبر(صلی الله علیه وآله) اشاره می کند که فرمود: «جَهَّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ؛ لشکر اسامه را آماده کنید و همراه آن بروید، لعنت خدا بر کسی که از آن تخلف کند».

در این هنگام جمعی گفتند امتثال امر پیغمبر بر ما واجب است و اسامه در خارج مدینه آماده حرکت (به سوی شام برای مبارزه با فتنه شامیان) است. عده دیگری گفتند: بیماری پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شدید است، قلوب ما اجازه جدایی از او را نمی دهد، باید صبر کنیم ببینیم کار به کجا می کشد.

اختلاف سوم نیز هنگام رحلت پیغمبر اتفاق افتاد. عمر بن خطاب گفت: «مَنْ قَالَ

أَنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ قَتَلْتُهُ بِسَيْفِي هَذَا وَإِنَّمَا رُفِعَ إِلَى السَّمَاءِ كَمَا رُفِعَ عِيسَى (عليه

السلام); هر کس بگوید محمد از دنیا رفته، من او را با این شمشیر به قتل

می رسانم، خدا او را به آسمان برد، همان گونه که عیسی (علیه السلام) را

برد».

ابوبکر (گفتار او را شکست و) گفت: هر کس محمد (صلی الله علیه و آله) را

پرستش می کرد، محمد (صلی الله علیه و آله) از دنیا دیده فرو بست و هر کس

خدای محمد را پرستش می کند او نمرده و نخواهد مرد، سپس این آیه را تلاوت

کرد: «(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ...); محمد فقط فرستاده

1. صحیح بخاری، کتاب العلم، حدیث 114 و کتاب المرضی، حدیث 5669 .

[667]

خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند آیا اگر او بمیرد و یا کشته

شود شما به عقب (به دوران جاهلیت و کفر) باز می گردید...»(1).

در این هنگام مردم گفتار او را پذیرفتند، و عمر گفت: گویا تاکنون آیه ای را که

ابوبکر تلاوت کرد، نشنیده بودم.(2)

اختلاف چهارم در مورد محل دفن پیامبر بود، مهاجران مکه می خواستند جسد

حضرت را به مکه ببرند، چون زادگاه او بود و انصار مدینه می خواستند در

مدینه دفن شود، چون دارالهجرة بود. گروهی علاقه داشتند حضرت را به بیت

المقدس ببرند که محل دفن انبیاست. سپس همگی اتفاق بر این کردند که در

مدینه دفن شود چون روایتی از آن حضرت بود که «**الأنبياءُ يُدْفَنُونَ حَيْثُ**

يَمُوتُونَ؛ پیامبران در همانجا که از دنیا می روند باید دفن شوند».(3)

پنجمین اختلاف در مسئله امامت بروز کرد که به گفته همین دانشمند مهم ترین

اختلاف بین امت، اختلاف در امامت و خلافت بود: «إِذْ مَا سَلَّ سَيْفٌ فِي الْإِسْلَامِ

عَلَى

1. آل عمران، آیه 144 .

2. از تاریخ طبری استفاده می شود که هنگام وفات رسول خدا(صلی الله علیه

وآله) ابوبکر در «سُخ» یکی از آبادیهای اطراف مدینه بود، هنگامی که پیامبر

اکرم(صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت عمر برخاست و گفت: گروهی از منافقان

گمان می کنند پیامبر مرده است به خدا سوگند او نمرده و به سوی پروردگارش

رفته است، همان گونه که موسی بن عمران چهل شب رفت و سپس بازگشت

(پیامبر هم باز می گردد) ابوبکر با خبر شد و به خانه پیامبر اکرم رفت و از

رحلت او آگاه شد و به مسجد بازگشت، عمر همچنان برای مردم سخن می گفت

او رشته سخن را به دست گرفت و گفتاری را که در بالا ذکر کردیم بیان نمود

(تاریخ طبری، جلد 2، صفحه 442 حوادث سنه 11).

بعضی معتقدند هدف عمر از این گفت و گوها این بود که مردم را مشغول کند

تا ابوبکر خود را در میان جمع حاضر کند و مسئله خلافت را سامان دهد.

3. در منابع حدیث اهل بیت آمده است که علی(علیه السلام) فرمود:

شریف ترین موضع همان موضعی است که خداوند پیامبرش را در آنجا قبض

روح کرده، و به همین دلیل آن حضرت در همان خانه خودش دفن شد. (کامل

بهای، جلد 1، صفحه 285، تألیف عماد الدین طبری).

[668]

قَاعِدَةُ دِينِيَّةٍ مِثْلَ مَا سَلََّ عَلَيَّ الْإِمَامَةَ فِي كُلِّ زَمَانٍ; زیرا در هیچ برنامه دینی

شمشیری همچون شمشیری که در امامت و خلافت در هر زمان کشیده شد،

کشیده نشد».

سپس داستان سقیفه بنی ساعده و اختلافاتی را که در آن روی داد و سرانجام با

ابوبکر بیعت کردند، نقل می کند.

ششمین اختلاف را به امر فدك اختصاص می دهد و اشاره به سخن فاطمه

زهرا(علیها السلام) می کند که آن را به عنوان هبه پیامبر و یا لااقل ارث پیامبر

مطالبه می فرمود؛ ولی ابوبکر با روایت (مجمول): «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا

نُورَثُ، مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ؛ ما پیامبران چیزی را به ارث نمی گذاریم و هر چه را

از ما بماند صدقه در راه خداست»، با وی مخالفت می ورزیدند.

آنگاه به هفتمین اختلاف درباره مانعان زکات که بعضی آنها را کافر می دانستند

و بعضی غیر کافر و اختلاف هشتم که تصریح ابوبکر به خلافت عمر در وقت

وفاتش بود، می کند که گروهی از مردم به او گفتند: «وَلَيْتَ عَلَيْنَا فِطْرًا غَلِيظًا؛

شخص خشنی را بر ما گماشتی»؛ ولی گروهی او را پذیرا شدند.

نهمین اختلاف در امر شورای شش نفره عمر بود که برای تعیین خلیفه بعد از

خودش ترتیب داده بود و دهمین اختلاف در زمان امیرمؤمنان علی (علیه السلام)

رخ داد که بعد از اتفاق عموم مسلمین نسبت به خلافت و بیعت با آن حضرت

روی داد، طلحه و زبیر و عایشه شعله جنگ جمل را برافروختند و معاویه

جنگ صفین و خوارج جنگ نهروان را. (1)

1. ملل و نحل شهرستانی، صفحہ 16-19، چاپ دارالفکر بیروت، (با

تلخیص).

[669]

خطبہ 198(1)

وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يُنَبِّهُ عَلَى إِحَاطَةِ عِلْمِ اللَّهِ بِالْجُرْئِيَّاتِ، ثُمَّ يَحْتُ عَلَى التَّقْوَى،

وَ يُبَيِّنُ فَضْلَ الْإِسْلَامِ وَالْقُرْآنِ

از خطبه های امام(علیه السلام) است

که درباره احاطه علم خداوند به همه جزئیات و سپس تشویق به تقوا و به دنبال

آن بیان برتری اسلام و قرآن ایراد فرموده است.

1. سند خطبه:

نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه می گوید: آنچه را مرحوم سید رضی در اینجا

آورده با آنچه در خطبه 104 (106 طبق آنچه در این کتاب آمده است) يك

خطبه است که با دقت در عبارات، این مطلب روشن می شود. (مصادر

نهج البلاغه، جلد 3، صفحه 82); ولی مدرک و منبع دیگری غیر از

نهج البلاغه برای آن ذکر نکرده است با بررسیهایی که به وسیله رایانه انجام شد

نیز مدرکی غیر از نهج البلاغه برای آن نیافتیم. متأسفانه در بعضی از کتب

(مانند نهج البلاغه نسخه معجم مفهرس از انتشارات نشر اسلامی وابسته به

جامعه مدرسین) شش منبع غیر از نهج البلاغه برای این خطبه ذکر شده که حتی یکی از آنها صحیح نیست؛ اما بلندای مضمون و محتوای خطبه به قدری است که ممکن نیست از غیر امام صادر شود و این خود دلیلی بر قوت سند آن است.

[670]

خطبه در يك نگاه

این خطبه از چند بخش تشکیل شده است: در بخش **نخست**، امام (علیه السلام) با

تعبیرات زیبایی از علم بی پایان خداوند سخن می گوید و به نبوت پیامبر

اکرم (صلی الله علیه وآله) گواهی می دهد که در واقع، شهادتین را با تعبیر

جدیدی تکمیل می کند.

در بخش **دوم**، سفارش به تقوا و پرهیزگاری می فرماید و آن را داروی همه

دردها و شفای تمام بیماریها و وسیله اصلاح همه مفسد و پاکیزگی روح و

روشنی چشم می شمرد. در این بخش نکاتی درباره تقوا بیان شده که در

خطبه های دیگر کمتر آمده است.

در بخش سوم، با تعبیراتی شوق انگیز که دلها را به سوی خود جذب می کند،

از اهمیت دین اسلام و مزایای آن سخن می گوید.

در بخش چهارم از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و خدمات برجسته او در

آن دوران تاریک جاهلیت و رهبری انقلاب اسلام سخن گفته شده است.

در بخش پنجم که بخش پایانی خطبه است، سخن از قرآن کریم به میان آورده و

با ذکر چهل وصف از اوصاف و ویژگی های قرآن که می توان گفت

جامع ترین تمجید درباره قرآن مجید است، خطبه را به پایان برده است. درود و

رحمت بی انتهای الهی بر روان پاکش باد.

بخش اول

يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْقُلُوبَاتِ، وَ مَعَاصِيَ الْعِبَادِ فِي الْخُلُوتِ، وَ اخْتِلَافَ النَّيَّانِ

فِي الْبِحَارِ الْغَامِرَاتِ، وَ تَلَاظِمَ الْمَاءِ بِالرِّيَّاحِ الْعَاصِفَاتِ. وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا نَجِيبُ

اللَّهِ، وَ سَفِيرُ وَحْيِهِ، وَ رَسُولُ رَحْمَتِهِ.

ترجمه

(خداوند) صدای نعره حیوانات وحشی را در بیابانها، و گناهان بندگان را در

خلوتگاهها، و رفت و آمد ماهیان را در دریاهاى ژرف، و تلاطم امواج آب را

بر اثر وزش تندبادهای، می داند (و از تمام این جزئیات آگاه و با خبر است) و

گواهی می دهد که محمد برگزیده خدا و سفیر وحی و رسول رحمت اوست.

شرح و تفسیر

احاطه علمی پروردگار

چون این خطبه عمدتاً پیرامون اسلام و قرآن و تقوا سخن می گوید، امام در آغاز از ایمان به مبدأ و معاد شروع می کند؛ ایمانی که انگیزه برای همه خیرات و وسیله برای همه برکات است.

هنگامی که می خواهد سخن از معرفه الله بگوید روی علم بی پایان خدا که از مهم ترین اوصاف حقّ است، تکیه می کند و می فرماید: «(خداوند) صدای نعره حیوانات وحشی را در بیابانها و گناهان بندگان را در خلوتگاهها و رفت و آمد ماهیان را در دریاهاى ژرف، و تلاطم امواج آب را بر اثر وزش تندبادهای می داند (و از تمام این جزئیات آگاه و با خبر

[672]

است)»؛ (يَعْلَمُ عَجِيجَ (1) الْوُحُوشِ فِي الْفُلُوتِ (2)، وَ مَعَاصِيَ الْعِبَادِ فِي الْخُلُوتِ،

وَ اخْتِلَافَ النَّيِّانِ (3) فِي الْبِحَارِ الْغَامِرَاتِ (4)، وَ تَلَاظِمَ الْمَاءِ بِالرِّيَّاحِ

الْعَاصِفَاتِ (5)).

امام در این قسمت از خطبه روی چهار پدیده از پدیده های جهان که بسیار متنوع است و در عین حال چندان مورد توجه نیست، انگشت گذارده و علم خداوند را به آنها بیان می کند:

نخست اینکه می دانیم در بیابانهای سر تا سر دنیا، حیوانات وحشی فراوانی وجود دارند که نعره ها و ضجه های آنها به گوش ما شهرنشینان نمی رسد؛ ولی خداوند از آن با خبر است و می داند کدام حیوان در کدام مکان و کدام زمان نعره ای کشید و کمیت و کیفیت آن چگونه بود؟

دیگر اینکه گناهان زیادی در خلوتگاه و دور از چشم توده های مردم انجام می گیرد که همه ما از آن بی خبریم؛ ولی خدا می داند که کدام انسان در چه زمان و در چه مکان، چه گناهی را مرتکب شده است.

نیز می داند در اعماق دریاها دور از چشم انسانها کدام يك از ماهیان در چه زمانی و چه مکانی رفت و آمد دارند.

1. «عجیج» از ریشه «عجّ» بر وزن «حج» به معنای فریاد کشیدن و نعره زدن

است و معمولاً درباره حیوانات به کار می رود.

2. «فلوات» جمع «فلات» به معنای زمین گسترده بی آب و علف است و گاه به

مطلق دشتها و بیابانها گفته می شود.

3. «نینان» جمع «نون» به معنای ماهی بزرگ است و گاه به «نهنگ» اطلاق

می شود.

4. «غامرات» از ریشه «غمر» بر وزن «عمد» به معنای از بین بردن اثر

چیزی است. سپس به آبهای زیادی که تمام چهره زمین یا موجودات درون آن

را می پوشاند، اطلاق شده است و دریای «غامر» همان دریای عمیق است.

5. «عاصفات» جمع «عاصفه» از ریشه «عصف» بر وزن «حذف» به معنای

کاه است و «عاصف» به تندبادی گفته می شود که برگهای خشکیده و کاه مانند

را به هر طرف پراکنده می کند و یا اشیا را همچون کاه از هم متلاشی

می سازد.

نیز می داند امواجی که در صفحه اقیانوسها، هر شب و روز به حرکت در می آیند و ما انسان ها جزء بسیار کوچکی از آن را می بینیم در چه زمانی و چه مکانی حرکت می کند و کی آرام می گیرد.

اگر بر همه اینها این نکته را بیفزاییم که علم خداوند درباره این امور، منحصر به امروز و دیروز نیست، بلکه در طول میلیونها سال که این حوادث شب و روز واقع شده (به استثنای گناه انسانها که زمان محدودتری دارد) خدا می داند که کدام يك از این پدیده ها در کجا و به چه صورت تحقق یافته است.

نیز اگر بر اینها بیفزاییم که تنها کره زمین نیست که مرکز حوادث گوناگون است، بلکه میلیاردها ستاره تنها در کهکشان ماست که مرکز حوادث گوناگون دائمی است به اضافه کهکشانهای دیگر که سر به میلیاردها می گذارد.

آری! مجموعه اینها در علم خدا جمع است و اینجاست که باور می کنیم آنچه را

قرآن مجید در آیه 27 سوره لقمان فرموده است : «**وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ**

شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ»؛ و اگر همه درختان روی زمین قلم شوند و دریا برای آن مرکب گردد و

هفت دریا به آن افزوده شود (اینها همه تمام می شود ولی) کلمات خدا پایان نمی پذیرد، خداوند عزیز و حکیم است». عین واقعیت است و نه تنها این آیه اغراق نیست، بلکه نسبت به دایره گسترده خداوند چیز مهمی محسوب نمی شود.

در ادامه این سخن و بعد از بیان علم و دانایی مبدأ جهان آفرینش، درباره گواهی بر نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سخن می گوید و با سه وصف مهم او را می ستاید و می فرماید: «و گواهی می دهم که محمد برگزیده خدا و سفیر وحی او و رسول رحمت وی است»؛ (وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا نَجِيبٌ (1) اللَّهُ، وَ

سَفِيرٌ وَحِيٍّ، وَ رَسُولٌ رَحْمَتِهِ).

1. «نجیب» از نجابت گرفته شده و به معنای هر موجود با ارزش و نفیس برگزیده است، هر چند در فارسی امروز به خصوص کسانی گفته می شود که در امور جنسی پاک و پاکدامن هستند.

آری! او انسانی و الامقام و فوق العاده برجسته بود که خداوند او را برای مقام ختم نبوت برگزید و وحی خود را بر او نازل کرد و او را کانون رحمت خویش ساخت.

این رحمت در چهره های مختلف تجلی کرد؛ گاه از طریق بیان معارف والای دینی و گاه شرح قوانین حیاتبخش و گاه طلب رحمت از سوی خدا برای امت و سرانجام این رحمت در شکل شفاعت در قیامت ظاهر خواهد شد و امید داریم که ما هم مشمول رحمت و اسعه او بشویم.

در حدیثی آمده است که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) هنگامی که آیه (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ)(1) که مظهري از رحمت عامه توسط نازل شد، به جبرئیل فرمود: آیا چیزی از این رحمت نصیب تو هم شده است عرض کرد: آری! من از پایان کار خود بیمناک بودم. هنگامی که این آیه (درباره من) بر تو نازل شد: (ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ)(2) و خداوند مرا به این وسیله ستود من آرامش یافتم.(3)

1. انبياء، آيه 107 .

2. تكوير، آيه 20 .

3. مجمع البيان، ذيل آيه 107 سوره انبياء.

[675]

بخش دوّم

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي ابْتَدَأَ خَلْقَكُمْ، وَ إِلَيْهِ يَكُونُ مَعَادُكُمْ، وَ بِهِ
نَجَاحُ طَلِبَتِكُمْ، وَ إِلَيْهِ مُنْتَهَى رَغْبَتِكُمْ، وَ نَحْوَهُ قَصْدُ سَبِيلِكُمْ، وَ إِلَيْهِ مَرَامِي مَقْرَعِكُمْ.
فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءُ دَاءِ قُلُوبِكُمْ، وَ بَصَرُ عَمَى أَفْنِدَتِكُمْ، وَ شِفَاءُ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ، وَ
صَلَاحُ فَسَادِ صُدُورِكُمْ، وَ طَهُورُ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ، وَ جَلَاءُ عَشَا أَبْصَارِكُمْ، وَ أَمْنُ فَرْعِ
جَاشِكُمْ، وَ ضِيَاءُ سَوَادِ ظَلْمَتِكُمْ. فَاجْعَلُوا طَاعَةَ اللَّهِ شِعَاراً دُونَ دِنَارِكُمْ، وَ دَخِيلاً

دُونَ شِعَارِكُمْ، وَ لَطِيفًا بَيْنَ أَضْلَاعِكُمْ، وَ أَمِيرًا فَوْقَ أُمُورِكُمْ، وَ مِنْهَا لِحِينٌ
وَرُودِكُمْ، وَ شَفِيعًا لِدِرَاقِ طَلِبَتِكُمْ، وَ جَنَّةً لِيَوْمِ فِرَاقِكُمْ، وَ مَصَابِيحَ لِبُطُونِ قُبُورِكُمْ، وَ
سَكَنًا لِبَطُولِ وَحْشَتِكُمْ، وَ نَفْسًا لِكِرْبِ مَوَاطِنِكُمْ. فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ حِرْزٌ مِنْ مَتَالِفِ
مُكْتَنَفَةٍ، وَ مَخَافَةٌ مُتَوَقَّعَةٌ، وَ أَوَارٌ نِيرَانٍ مُوقَدَةٌ. فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَى عَزَبَتْ عَنْهُ
الشَّدَائِدُ بَعْدَ دُنُوبِهَا، وَ احْتَلَوَتْ لَهُ الْأُمُورُ بَعْدَ مَرَارَتِهَا، وَ انْفَرَجَتْ عَنْهُ الْأَمْوَاجُ بَعْدَ
تَرَاقِمِهَا، وَ أَسَهَلَتْ لَهُ الصَّعَابُ بَعْدَ إِنْصَابِهَا، وَ هَطَلَتْ عَلَيْهِ الْكِرَامَةُ بَعْدَ فُحُوطِهَا،
وَ تَحَدَّبَتْ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ بَعْدَ نُفُورِهَا، وَ تَفَجَّرَتْ عَلَيْهِ النُّعْمُ بَعْدَ نُضُوبِهَا، وَ وَبَلَتْ
عَلَيْهِ الْبَرَكَهَ بَعْدَ إِرْدَاذِهَا.

فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي نَفَعَكُمْ بِمَوْعِظَتِهِ، وَ وَعَظَكُمْ بِرِسَالَتِهِ، وَ آمَنَنَّ عَلَيْكُمْ بِنِعْمَتِهِ. فَعَبَّدُوا
أَنْفُسَكُمْ لِعِبَادَتِهِ، وَ أَخْرَجُوا إِلَيْهِ مِنْ حَقِّ طَاعَتِهِ.

ترجمه

اما بعد، من شما را به تقواى الهى توصيه مى كنم، همان خداوندى كه آفرينش

شما را

آغاز کرد و بازگشت شما نیز به سوی اوست. خدایی که برآورنده حاجات شما و آخرین نقطه امید و آرزویتان است. راه راست شما به او ختم می شود و به هنگام ترس و وحشت پناهگاهتان تنها اوست. تقوا پیشه کنید که تقوای الهی داروی بیماریهای دل‌های شماست و سبب بینایی قلبها و شفای امراض جسمانی و موجب اصلاح فساد جانها و پاکیزگی از آلودگی ارواح و جلای نابینایی چشم‌ها و سبب امنیت در برابر اضطراب‌ها و روشنایی تیرگیهای شماست. حال که چنین است اطاعت خدا را جامه زیرین قرار دهید؛ نه رویین، بلکه آن را درون وجود خود سازید؛ نه جامه زیرین (و از آن بالاتر) آن را در درون قلب خود وارد کنید و فرماندهی امور خود را به او بسپارید و راهی برای ورود به آنگاه (زندگی) و شفیع برای نیل به خواسته‌ها و سپری برای روز اضطراب و چراغ پرفروغی برای درون قبرها و مایه آرامشی در برابر وحشتهای طولانی و راه گشایشی برای لحظات سخت زندگی، زیرا اطاعت خداوند وسیله حفظ از حوادث مرگباری است که اطراف انسان را فرا گرفته و وحشتهایی که (هر لحظه) انتظار آن می رود و حفظ از حرارت آتشی برافروخته (جهان دیگر)

است. هر کس دست به دامن تقوا زند شدائد و سختیهای نزدیک، از وی دور می گردد، تلخیهای حوادث ناراحت کننده به شیرینی مبدل می شود، امواج متراکم ناراحتی از او دور و مشکلات پی در پی و خسته کننده آسان می گردد، و مجد، عظمت از دست رفته، همچون بارانهای پرپشت بر او فرو می بارد و رحمت قطع شده الهی به سوی او باز می گردد. نعمتهایی که فرو نشسته بود به جوشش در می آید و برکتهای کم شده به فراوانی بر او ریزش می کند. حال که چنین است (و تقوا و اطاعت پروردگار سرچشمه این همه برکات است) تقوای الهی پیشه کنید، همان خداوندی که با پند و اندرزش به شما سود بخشیده و با رسالتش شما را اندرز داده و با نعمتش بر شما منت نهاده است، بنابراین خود را برای پرستش او آماده کنید و با انجام وظایف، حق طاعتش را بجا آورید.

[677]

شرح و تفسیر

تقوای الهی سرچشمه تمام خوشبختیها

امام(علیه السلام) بعد از اشاره به علم بی پایان خداوند و شهادت به نبوت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) در بخش گذشته، که در واقع جنبه مقدمه داشت، در این بخش وارد ذی المقدمه می شود که در درجه اول توصیه به تقوای الهی است و آن را با اوصافی از پروردگار همراه می کند تا شعله عشق به تقوا را در دل ها بر می افروزد، می فرماید: «اما بعد من شما را به تقوای الهی توصیه می کنم، همان خداوندی که آفرینش شما را آغاز کرد و بازگشت شما نیز به سوی اوست. خدایی که برآورنده حاجات شما و آخرین نقطه امید و آرزویان است. راه

راست شما به او ختم می شود و به هنگام ترس و وحشت پناهگاهتان تنها

اوست»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي ابْتَدَأَ خَلْقَكُمْ، وَ إِلَيْهِ يَكُونُ مَعَادُكُمْ،

وَ بِهِ نَجَاحُ طَلِبَتِكُمْ، وَ إِلَيْهِ مُنْتَهَى رَغْبَتِكُمْ، وَ نَحْوَهُ قَصْدُ سَبِيلِكُمْ، وَ إِلَيْهِ مَرَامِي

مَفْرَعِكُمْ(1)).

قرآن مجید نیز می گوید: «(وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ)؛ و اگر

خداوند زیانی به تو برساند هیچ کس جز او آن را برطرف نمی سازد». (2) و

نیز می فرماید : «**ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمْ الضَّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَارُونَ**»؛ و هنگامی که ناراحتی به

شما رسد فقط او را می خوانید». (3)

سپس امام(علیه السلام) به دنبال توصیه به تقوا، به ذکر آثار تقوا در هشت جمله

کوتاه و پر معنا می پردازد و می فرماید : «**تقوا پیشه کنید**» تقوای الهی داروی

بیماریهای دل‌های شماسست و سبب بینایی قلبها و شفای امراض جسمانی و موجب

اصلاح فساد جانها و پاکیزگی از آلودگی ارواح و جلای نابینایی چشمها و سبب

امنیت در برابر اضطرابها و روشنایی

1. «مفزع» از ریشه «فزع» به معنای ترس و وحشت گرفته شده و این واژه

(مفزع) به معنای پناهگاه به کار می رود، زیرا انسان به هنگام ترس و وحشت

به آنجا پناه می برد.

2. یونس، آیه 107 .

3. نحل، آیه 53 .

تیرگیهای شماسست»؛ (فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ، وَ بَصَرُ عَمَى أَفْتَدِيكُمْ، وَ شِفَاءُ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ، وَ صَلَاحُ فَسَادِ صُدُورِكُمْ، وَ طَهُورُ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ، وَ جَلَاءُ عَشَا (1) أَبْصَارِكُمْ، وَ أَمْنُ فَرْعِ جَاشِكُمْ (2)، وَ ضِيَاءُ سَوَادِ ظِلْمَتِكُمْ).

جمله اول اشاره به بیماریهای فکری و روحانی، همچون گمراهی و ضلالت است و جمله دوم اشاره به برطرف شدن موانع و حجابهای شناخت در پرتو تقواست.

جمله سوم اشاره به کم خوری و رعایت اعتدال در مصرف غذاها در سایه تقواست، زیرا می دانیم همان گونه که در روایت معروف نبوی «الْمَعْدَةُ رَأْسُ كُلِّ دَاءٍ وَ الْحَمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ» معده خانه تمام بیماریها و کم خوردن سرآغاز تمام درمانهاست» (3) آمده و پزشکان امروز عموماً آن را تأیید می کنند، قسمت مهمی از بیماریها بر اثر پرخوری است و سلامت و طول عمر از آن کسانی است که کمتر غذا می خورند. جمله چهارم و پنجم هر دو اشاره به پاکسازی درون از رذائل اخلاقی، همچون کبر و حسد و کینه و مانند آن است منتها جمله چهارم ناظر به آنجایی است که این صفات زشت آنچنان در جان آدمی رسوخ

کرده که آن را به فساد کشانده است، در حالی که جمله پنجم اشاره به آلودگیهای سطحی و کم عمق تر است که با آب تقوا شستشو می شود. جمله ششم، اشاره به این است که تقوا بینش درونی انسان را تیزتر و چشم بصیرت را روشن می سازد و تفاوت آن با جمله «و بَصْرُ عَمَى أَفْبِدِيكُمْ» ظاهراً این است که در آن جمله سخن از نابینایی مطلق بود که تقوا آن را درمان می کند و در اینجا اشاره به کمی نور بصیرت است که در سایه تقوا افزونی می یابد.

1. «عشا» از «عشو» بر وزن «نشر» به معنای ضعیف شدن چشم یا جستجو

کردن با چشمان ضعیف است و «عشا» که اسم مصدر است به معنای ضعف

دیده به کار می رود.

2. «جأش» به معنای اضطراب ناشی از اندوه یا ترس است و از آنجا که قلب

انسان (روح انسان) مرکز این امور است گاهی به خود قلب نیز جأش گفته

می شود و در جمله بالا هر دو معنا ممکن است.

3. بحار الانوار، جلد 59، صفحه 291 .

جمله هفتم، اشاره به اضطرابهایی است که انسان بر اثر آلودگی به گناه پیدا می‌کند؛ ترس از عذابهای الهی در دنیا و آخرت و ناراحتی وجدان که در طبیعت گناه وجود دارد. تقوا همه اینها را برطرف می‌سازد.

قرآن مجید می‌گوید: «(مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مَنْ قَزَعُ يَوْمَئِذٍ

امِنُونَ)؛ کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آنان

از وحشت و اضطراب آن روز در امانند».(1)

آخرین جمله، اشاره به تأثیر تقوا در برطرف ساختن ظلمت جهالتها و

بی عدالتیهاست. به این ترتیب تقوا، همه خیر و سعادت‌های دنیا و آخرت را برای

انسان به ارمغان می‌آورد.

سپس امام(علیه السلام) بعد از ذکر تقوا و آثار مهم آن در زندگی معنوی و مادی

انسانها، اطاعت پروردگار را که از آثار پربر تقواست مطرح می‌کند و در ده

جمله کوتاه و پرمعنا موضع طاعت خدا را در زندگی افراد با ایمان روشن

می‌سازد و می‌فرماید: «حال که چنین است اطاعت خدا را جامه زیرین قرار

دهید؛ نه رویین، بلکه آن را درون وجود خود بسازید؛ نه جامه زیرین بلکه آن را در درون قلب خود وارد کنید و فرماندهی امور خود را به او بسپارید و راهی برای ورود به آبگام (زندگی) و شفیع برای نیل به خواسته ها، و سپری برای روز اضطراب، و چراغ پرفروغی برای درون قبرها، و مایه آرامشی در برابر وحشت های طولانی، و راه گشایشی برای لحظات سخت زندگی»؛ (فاجعلوا طاعة الله شعاراً دون دینارکم، و دخیلاً دون شعارکم، و لطیفاً بین أضلاعکم، و أمیراً فوق أمورکم، و منهلأ (2) لحن و رودیکم (3)، و شفیعاً لدرک (4) طلبتکم، و جنة لیوم فزعکم، و مصایح

1. نمل، آیه 89 .

2. «منهل» به معنای محلی است که از آنجا در کنار آب قرار می گیرند و در

فارسی به آن آبشخور گفته می شود و از ریشه «نهل» بر وزن «محل» به

معنای ابتدای نوشیدن آب است.

3. «ورود» در اصل به معنای رفتن در کنار آب است. سپس معنای وسیعی

پیدا کرده و به داخل شدن ر

در هر چیزی اطلاق می شود.

4. «درک» بر وزن «نمک» به معنای رسیدن و دریافتن است و تدارك به جبران

کردن چیزی اطلاق می شود.

[680]

لِبُطُونٍ فُبُورِكُمْ، وَ سَكْنَا لَطُولَ وَحْشَتِكُمْ، وَ نَفْسًا لِكَرْبِ مَوَاطِنِكُمْ).

امام(علیه السلام) در سه جمله نخست، جایگاه اطاعت خدا را در وجود انسان

مشخص می کند؛ ابتدا آن را به صورت لباس زیرین، نه لباس رویین که تنها

جنبه خودنمایی و ظاهرسازی و ریاکاری داشته باشد، معرفی می کند آن گاه از

آن فراتر رفته و آن را به درون جسم می کشاند که از لباس زیرین هم پایین تر

است و باز از آن فراتر می رود و جایگاه آن را قلب انسان معرفی می کند.

توجه داشته باشید که «بین اضلاع» مفهوم دقیقش «میان دنده ها»ست و از آنجا که قلب در درون سینه قرار دارد و دنده ها از هر طرف آن را احاطه کرده، اشاره لطیفی به قلب است.

البته باید توجه داشت که قلب، مرکز ادراکات نیست؛ ولی رابطه نزدیکی با مغز و روح انسان دارد و هر پدیده ای که در روح ظاهر می شود. نخستین اثرش در قلب نمایان می گردد.

جمله «**أَمِيرًا فَوْقَ أُمُورِكُمْ**» اشاره به این است که حاکمیت فرمان خدا باید در تمام مسائل زندگی اعم از فردی و اجتماعی و سیاسی جاری باشد.

جمله های «**وَ مَهَلًا لِحِينٍ وَرُودِكُمْ...**» اشاره به آثار مثبت و برکات فراوان اطاعت خدا در زندگی مادی و معنوی انسانهاست روح را سیراب می کند و انسان ها را به اهداف والای خود می رساند، در مقابل مشکلات از او دفاع می کند و در عالم برزخ و قبر و روز قیامت مایه آرامش است. سپس حضرت در ادامه به ذکر علت لزوم اطاعت پروردگار پرداخته، می فرماید: «زیرا

اطاعت خداوند وسیله حفظ از حوادث مرگباری است که اطراف انسان را فرا گرفته و وحشت هایی که (هر لحظه) انتظار آن می رود، و (نیز) حفظ از

[681]

حرارت آتش های برافروخته (جهان دیگر) است؛ «فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ حِرْزٌ مِنْ

مَنَافٍ مُّكْتَنَفَةٍ، وَ مَخَافَ مَتَوَقَّعَةٍ، وَ أُوَارٍ (1) نِيرَانٍ مُّوقَدَةٍ».

در واقع جمله اول و دوم اشاره به برکات اطاعت خداوند در دنیا و جمله سوم

اشاره به آثار آن در آخرت است؛ در دنیا انسان را از خطرات موجود و

خطرات آینده حفظ می کند و در آخرت از آتش سوزان دوزخ.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این خطرات را اشاره به مفسد اخلاقی و درونی

دانسته اند که هلاکتهای ناشی از آن همان دور ماندن از هدایت های الهی است

در حالی که این خطرات می تواند شامل خطرات مادی هم بشود، زیرا اطاعت

الهی، جامعه بشری را در امنیّت فرو می برد، برکات آسمان و زمین را شامل

حال آنها می کند و مرگ و میرها را تقلیل می دهد، همان گونه که در آیات

سوره نوح به آن اشاره شده است: (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً * يُرْسِلُ

السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مَدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ

أَنْهَارًا). (2)

آن گاه بار دیگر امام به مسئله تقوا و پرهیزگاری و آثار آن باز می‌گردد، زیرا

طاعت پروردگار و تقوا لازم و ملزوم یکدیگرند؛ تقوای درونی سبب طاعت

می‌شود، همان گونه که طاعت عامل پرورش تقوا در درون می‌گردد.

امام (علیه السلام) در اینجا به هشت قسمت از آثار تقوا، ضمن جمله‌هایی کوتاه

و پرمعنا اشاره می‌کند و می‌فرماید: «هر کس دست به دامن تقوا زند شدائد و

سختیها پس از نزدیکی، از وی دور می‌گردد، تلخیهای حوادث ناراحت کننده به

شیرینی مبدل می‌شود، امواج متراکم ناراحتی از او دور و مشکلات پی در پی

و خسته کننده، آسان می‌گردد و مجد و عظمت از دست رفته، همچون بارانهای

پرپشت بر او فرو می‌بارد و رحمت قطع شده الهی به سوی او باز می‌گردد.

نعمتهایی که فرو نشسته بود به

1. «أوار» بر وزن «غبار» به معنای حرارت آتش و آفتاب است و گاهی به

تشنگی حاصل از آن نیز اطلاق می شود.

2. نوح، آیات 10-12 .

[682]

جوشش در می آید و برکنهای کم شده به فراوانی بر او ریزش می کند»؛ (فَمَنْ

أَخَذَ بِالتَّقْوَىٰ عَزَبَتْ (1) عَنْهُ الشَّدَائِدُ بَعْدَ دُنُوهَا، وَ اِطْلَوْتُ (2) لَهُ الْأُمُورُ بَعْدَ

مَرَارَتِهَا، وَ انْفَرَجَتْ عَنْهُ الْأَمْوَاجُ بَعْدَ تَرَكْمِهَا، وَ أَسْهَلْتُ لَهُ الصَّعَابُ بَعْدَ

إِنْصَابِهَا (3)، وَ هَطَلْتُ (4) عَلَيْهِ الْكِرَامَةَ بَعْدَ فُحُوطِهَا (5)، وَ تَحَدَّبْتُ (6) عَلَيْهِ

الرَّحْمَةَ بَعْدَ نُفُورِهَا، وَ تَفَجَّرَتْ عَلَيْهِ النُّعْمُ بَعْدَ نُضُوبِهَا (7)، وَ وَبَلْتُ (8) عَلَيْهِ

الْبِرْكَةَ بَعْدَ إِرْدَاذِهَا (9)).

از مجموعه این آثار هشت گانه ای که امام برای تقوا بیان فرمود، به خوبی

ارزش تقوا در صحنه زندگی مادی و معنوی بشر آشکار می شود. آری! در

سایه تقوا بلاها برطرف می گردد و فیض رحمت الهی بر پرهیزگاران و جوامع

پرهیزگار می بارد، فساد و تباهی رخت بر می بندد، آرامش و امنیت و نعمت و

برکت، شامل حال آنها می شود. قرآن مجید

1. «عزبت» از ریشه «عزوب» بر وزن «غروب» در اصل به معنای دور

شدن از خانواده برای یافتن مرتع جهت چهارپایان است. سپس به هر نوع دور

شدن و پنهان گشتن اطلاق شده است. به مردان و زنانی که از همسران خود

دورمانده، یا اصلاً همسری انتخاب نکرده اند «عزب» بر وزن «عَرَب» گفته

می شود.

2. «احلوت» در اصل از «حلو» بر وزن «حکم» به معنای شیرینی است و

«احلوت» که از باب مزید فیه است، معنای کثرت و فزونی را پیدا کرده است،

بنابراین «احلول» یعنی بسیار شیرین شد؛ مانند «اعشوشب» که به معنای پر گیاه

شدن است.

3. «انصاب» مصدر باب افعال به معنای خسته کردن است و از ریشه «نصب»

بر وزن «نَسَب» به معنای خسته شدن گرفته شده است.

4. «هطل» یعنی ریزش پی در پی باران.

5. «قحوط» به معنای قحطی است.

6. «تحدبت» از ریشه «حدب» بر وزن «ادب» در اصل به معنای بلندیهایی

است که میان پستیها قرار گیرد و به برآمدگی پشت انسان نیز «حدب» گفته

می شود و هنگامی که چیزی احاطه بر چیز دیگر کند این واژه در آنجا نیز به

کار می رود و در خطبه بالا به همین معناست.

7. «نضوب» در اصل به معنای فروکش کردن آب در زمین است. سپس به از

بین رفتن هر چیزی اطلاق شده است.

8. «وبلت» از ریشه «وبل» بر وزن «جبل» به معنای باران شدید و دانه

درشت گرفته شده است و در اینجا به معنای ریزش فراوان برکات الهی است.

9. «ارذاذ» به معنای باریدن خفیف باران است (نم نم باریدن).

[683]

می گوید: «(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الثَّرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ

وَالْأَرْضِ)؛ اگر مردمی که در شهرها و آبادی ها زندگی می کنند ایمان

می آوردند و تقوا پیشه می کردند، درهای برکات آسمان و زمین را بر آنها

می گشودیم». (1) و نیز می فرماید: «(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ

مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ); آن کس که تقوا پیشه کند خداوند راه نجات از مشکلات را

به روی او می گشاید و از آنجا که انتظار آن ندارد، به او روزی می دهد». (2)

رابطه تقوا با این امور تنها رابطه ای معنوی نیست. از نظر تحلیل های عقلی

نیز همین گونه است.

جوامعی را می شناسیم که بر اثر رعایت تقوا و اعتماد به یکدیگر توانستند با

همکاری یکدیگر مشکلات عظیم را حل کنند و اختلافات و منازعات و

پرونده های جزایی و کیفری در آنها به حداقل رسیده است.

جالب است که در ماه مبارک رمضان که روزه داران به مقتضای (لَعَلَّكُمْ

تَتَّقُونَ) (3) از تقوای بیشتری برخوردار می شوند، آمار جرائم و جنایات به شدت

کاهش می یابد و به هنگامی که مردم به سفرهای معنوی، همچون زیارت خانه

خدا می روند مشکلات اجتماعی ناشی از مشکلات اخلاقی به سرعت فروکش

می کند، زیرا تقوا عامل بازدارنده ای در برابر تمام این مشکلات است.

در يك جامعه با تقوا بدهکاران به دنبال طلبکاران می گردند و اغنیا به سراغ نیازمندان می روند؛ افرادی که سنگینی حقوق دیگران را بر دوش خود احساس می کنند راه نجات از آن را جستجو می کنند و به این ترتیب رابطه تقوا و فرونشستن مشکلات و فزونی برکات هم تفسیر معنوی دارد و هم تفسیر مادی.

1. اعراف، آیه 96 .

2. طلاق، آیه 2 و 3 .

3. بقره، آیه 183 .

[684]

سپس امام(علیه السلام) در پایان این بخش از خطبه بار دیگر به مسئله تقوا باز می گردد و بر آن چیزی که این بخش با آن آغاز شده بود بار دیگر تأکید می‌ورزد و می فرماید : «حال که چنین است (و تقوا و اطاعت پروردگار این همه برکات بی مانند و گسترده دارد) تقوای خداوند پیشه کنید، همان خداوندی که با پند و اندرزش به شما سود بخشیده و به وسیله رسالتش شما را اندرز داده

و با نعمتش بر شما منت نهاده است»؛ (فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَفَعَّلَكُمْ بِمَوْعِظَتِهِ، وَ

وَعَظَّكُمْ، بِرِسَالَتِهِ، وَ اَمَّنَّ عَلَيْكُمْ بِنِعْمَتِهِ).

این اوصاف سه گانه ای را که امام برای خداوند ذکر کرده، همگی انگیزه هایی

است برای پیمودن طریق تقوا، زیرا شامل تمام نعمت های مادی و معنوی

می شود، مواظظ الهی آن هم مواظظی که از طریق رسالت انبیا مخصوصاً

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به صورت گسترده در اختیار تمام اهل ایمان

گذارده، و انواع نعمتهای مادی و معنوی دیگر که به انسانها بخشیده و در سایه

آن می توان به اوج قلّه عبودیت و تقوا و کمال معنوی و مادی رسید، سبب

می شود که حسّ شکرگزاری در برابر بخشنده این نعمتها در انسان تحریک گردد

و او را به سوی تقوا و اطاعت پروردگار ببرد.

در آخرین جمله می فرماید: «اکنون که چنین است خود را برای پرستش او

آماده کنید و با انجام وظایف، حق طاعتش را بجا آورید»؛ (فَعَبِّدُوا أَنْفُسَكُمْ

لِعِبَادَتِهِ، وَ اَخْرُجُوا إِلَيْهِ مِنْ حَقِّ طَاعَتِهِ).

«عَبَدُوا» گرچه از ریشه عبادت اخذ شده؛ ولی در این گونه موارد به معنای مهیا ساختن و تسلیم نمودن است و همان گونه که گفته می شود «عبدالطریق» یعنی جاده را آماده ساخت.

روشن است که آماده ساختن خویشتن برای بندگی خدا مقدمه ای است برای ادای حق اطاعت و این آمادگی از طریق ایمان و معارف الهی و خودسازی و تهذیب نفس و آگاهی بر اسرار عبادات میسر خواهد شد.

[685]

بخش سوم

ثُمَّ إِنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ دِينَ اللَّهِ الَّذِي اصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ، وَ اصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ، وَ اصْتَفَاهُ خَيْرَةَ خَلْقِهِ، وَ أَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ. أَذَلَّ الْأَدْيَانَ بِعِزَّتِهِ، وَ وَضَعَ الْمِلالَ بِرَفْعِهِ، وَ أَهَانَ أَعْدَاءَهُ بِكِرَامَتِهِ، وَ خَذَلَ مُحَادِيهِ بِنَصْرِهِ، وَ هَدَمَ أَرْكَانَ الضَّلَالَةِ بِرُكْنِهِ. وَ

سَقَى مَنْ عَطِشَ مِنْ حَيَاضِهِ، وَ أَثَقَ الْحَيَاضَ بِمَوَاتِحِهِ. ثُمَّ جَعَلَهُ لَا انْقِصَامَ
لِعُرْوَتِهِ، وَ لَا فَكَّ لِحَلْقَتِهِ، وَ لَا انْهَادَمَ لِأَسَاسِهِ، وَ لَا زَوَالَ لِدَعَائِمِهِ، وَ لَا انْقِلَاعَ
لِشَجَرَتِهِ، وَ لَا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ، وَ لَا عَفَاءَ لِشَرَائِعِهِ، وَ لَا جَدَّ لِقُرُوعِهِ، وَ لَا ضَنْكَ
لِطَرْقِهِ، وَ لَا وُعُوثَةَ لِسُهُولَتِهِ، وَ لَا سَوَادَ لَوَضَحِهِ، وَ لَا عِوَجَ لِانْتِصَابِهِ، وَ لَا
عَصَلَ فِي عُودِهِ، وَ لَا وَعَثَ لِفَجِّهِ، وَ لَا انْطِفَاءَ لِمَصَابِيحِهِ، وَ لَا مَرَارَةَ لِحَلَاوَتِهِ.
فَهُوَ دَعَائِمُ أُسَاخٍ فِي الْحَقِّ أُسْنَاخُهَا، وَ ثَبَّتَ لَهَا أُسَاسَهَا، وَ يَنَابِيعُ غَزْرَتِ عِيُونُهَا، وَ
مَصَابِيحُ شَبَّتْ نِيرَانُهَا; وَ مَنَارٌ اقْتَدَى بِهَا سِقَارُهَا، وَ أَعْلَامٌ قَصِدَ بِهَا فِجَاجُهَا، وَ
مَنَاهِلٌ رُويَ بِهَا وُرَادُهَا. جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ مُنْتَهَى رِضْوَانِهِ، وَ ذِرْوَةَ دَعَائِمِهِ، وَ سَنَامَ
طَاعَتِهِ; فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ وَثِيقُ الْأَرْكَانِ، رَفِيعُ الْبُنْيَانِ، مُنِيرُ الْبُرْهَانِ، مُضِيءُ النَّيِّرَانِ،
عَزِيزُ السُّلْطَانِ، مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُعَوِّدُ الْمَتَارِ. فَشَرَّفُوهُ وَ اتَّبِعُوهُ، وَ أَدُّوا إِلَيْهِ حَقَّهُ،
وَ ضَعُّوهُ مَوَاضِعَهُ.

ترجمه

(آگاه باشید) این اسلام آیینی است که خداوند آن را برای خود برگزیده و با عنایت خاص خویش آماده ساخته (و به آن فوق العاده اهمیّت داده است) بهترین

خلق خود

[686]

(محمّد صلی الله علیه و آله) را برای تبلیغ آن برگزید و پایه های آن را بر محبّت خویش بنا نهاده، ادیان و مذاهب دیگر را با عزّت و قدرت اسلام ضعیف کرد و ملل دیگر را با اعتلای اسلام فرود آورد و با احترام و نفوذ آن، دشمنانش را خوار نمود. با یاری اسلام مخالفان سرسختش را درمانده ساخت و با تقویت آن ارکان ضلالت را در هم کوبید. تشنگان را از سرچشمه زلال آن سیراب کرد و آنگاهش را پر آب نمود. سپس اسلام را چنان قرار داد که هرگز دستگیره اش شکسته نشود و حلقه هایش از هم باز نگردد. اساسش ویرانی نپذیرد و ستونهایش فرو نریزد، درخت وجودش برکنده نشود، مدّتش پایان نگیرد، بر احکامش غبار کهنگی ننشیند و شاخه هایش قطع نگردد، راههایش خالی از تنگنا، آسان بودنش خالی از سستی و روشنایی اش خالی از تیرگی

است. در طریق مستقیمش کژی راه نیابد و ستونش اعوجاج نپذیرد، در جاده های وسیع آن لغزندگی نباشد، چراغهایش هرگز خاموش نشود و شیرینی اش هیچ گاه تلخی ندارد، اسلام دارای ستونهایی است که خداوند آن را در اعماق حق استوار ساخته و اساس آن را ثابت قرار داده است. چشمه سارهایش پر آب و چراغهایش پرفروغ است. نشانه های هدایتی دارد که مسافران راه حق را رهنمون می شود و پرچم هایی که برای هدایت پویندگان راه خدا نصب شده و آبگاه هایی که واردان بر آن سیراب می شوند. خداوند منتهای خشنودی خود و بالاترین قله رفیع اطاعتش را در آن قرار داده است، لذا اسلام نزد خدا دارای پایه های محکم، بنای رفیع، دلیل روشن، شعله ای نورافشان، قدرتی غیر قابل شکست و نشانه هایی آشکار است و ستیز و مبارزه با آن امکان پذیر نیست، بنابراین آن را گرامی دارید، از آن تبعیت کنید، حقش را ادا نمایید و آن را در جایگاه شایسته اش قرار دهید.

شرح و تفسیر

ارزش والای اسلام

امام(علیه السلام) در این قسمت از خطبه، به بیان اهمیّت اسلام و عظمت این

آیین مقدس

[687]

می پردازد و در واقع با این بخش آنچه را که درباره اطاعت و تقوا در بخش گذشته آمده بود، تکمیل می کند، زیرا اطاعت و تقوا به پیروی آیین اسلام حاصل می شود. در قسمت نخست این بخش، یازده صفت از اوصاف عظمت اسلام را بیان کرده، می فرماید: «سپس (آگاه باشید) این اسلام آیینی است که خداوند آن را برای خود برگزیده و با عنایت خاص خویش آماده ساخته (و به آن فوق العاده اهمیّت داده است). بهترین خلق خود (محمد صلی الله علیه و آله) را برای

تبلیغ آن برگزید و پایه های آن را بر محبّت خویش قرار داد»؛ (ثُمَّ إِنَّ هَذَا

الاسلامَ دینُ اللّهِ الَّذی اصْطَفاهُ لِنَفْسِهِ، وَ اصْطَنَعَهُ (1) عَلَی عَیْنِهِ، وَ اصْطَفاهُ خَیْرَةً

خَلْقِهِ، وَ اَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَی مَحَبَّتِهِ).

در این پنج وصف نخستین، در حقیقت ارکان اصلی این دین مقدس تبیین شده که تشریح آن به دست خداست و با نهایت دقت صورت گرفته، و ابلاغ کننده آن بهترین خلق خدا پیامبر اسلام است و پایه های اصلی آن بر اساس محبت خدا قرار گرفته است.

جمله **(اصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ)** اشاره به این است که راه رسیدن به قرب خداوند، تنهایی آیین اسلام است: **«(وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ)؛** هر کس غیر دین اسلام را بپذیرد از او پذیرفته نیست». (2) جمله **«وَاصْطَنَعَهُ عَلَيَّ عَيْنِي»** در مورد اموری گفته می شود که شخص به هنگام انجام گرفتن آن حاضر و ناظر باشد و به عبارت دیگر در برابر چشمان او انجام گیرد. و در مورد خداوند، کنایه از نهایت عنایت و مراقبت الهی نسبت به آن است. قرآن مجید درباره حضرت موسی(علیه السلام) می فرماید: **«(وَلِئَصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي)؛** تو باید در

حضور من و تحت مراقبت من پرورش یابی». (3)

جمله **«أَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَيَّ مَحَبَّتِهِ»** (با توجه به اینکه ضمیر محبته به خدا باز

می گردد

1. «اصطنع» از ریشه «اصطناع» از باب افتعال است که به معنای ساخته و

پرداخته کردن و برگزیدن و پرورش دادن چیزی است.

2. آل عمران، آیه 85 .

3. طه، آیه 39 .

[688]

اشاره به این است که اساس اسلام را محبت تشکیل می دهد و این یکی از

افتخارات ماست که آیینمان بر پایه محبت است و لذا در روایت آمده است: «هل

الدين إلا الحب إن الله عز وجل يقول (قل إن كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم

الله)؛ آیا دین چیزی غیر از محبت است؟ خداوند عز و جل می گوید: بگو (ای

پیامبر(صلی الله علیه وآله)) اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا

خداوند شما را دوست بدارد». (1)

به این ترتیب پایه دین محبت بندگان نسبت به خدا از يك سو و محبت خدا به

بندگان از سوی دیگر است.

در ادامه این سخن شش وصف دیگر را بیان کرده، می گوید: «خداوند ادیان و مذاهب دیگر را با عزت و قدرت بخشیدن به اسلام ضعیف کرد و ملل دیگر را با اعتلای اسلام فرود آورد، و با احترام و نفوذ آن، دشمنانش را خوار نمود. با یاری اسلام مخالفان سرسختش را درمانده ساخت و با تقویت آن، ارکان ضلالت را در هم کوبید. تشنگان را از سرچشمه زلال آن سیراب کرد، و آنگاهش را پر آب نمود»؛ (أَدَلَّ الْأَدْيَانَ بِعِزَّتِهِ، وَ وَضَعَ الْمِلَلَ بِرَفْعِهِ، وَ أَهَانَ أَعْدَاءَهُ بِكِرَامَتِهِ، وَ خَدَلَ مُحَادِيَهُ (2) بِنَصْرِهِ، وَ هَدَمَ أَرْكَانَ الضَّلَالَةِ بِرُكْنِهِ. وَ سَقَى مَنْ عَطِشَ مِنْ حَيَاضِهِ، وَ أَثَاقَ (3) الْحَيَاضَ بِمَوَاتِحِهِ (4)).

جمله های «أَدَلَّ الْأَدْيَانَ بِعِزَّتِهِ، وَ وَضَعَ الْمِلَلَ بِرَفْعِهِ...» با توجه به اینکه ضمیر در آنها به اسلام بر می گردد) اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده است: «هُوَ

1. بحار الانوار، جلد 66، صفحه 237، حدیث 5. ضمناً آیه ای که آمده، آیه

2. «محادی» از «محادّه» از معنای دشمنی کردن و ستیزه نمودن، گرفته شده و

ریشه اصلی آن «حدّ» است که به معنای طرف و نهایت چیزی است و چون

دشمن در طرف مقابل قرار می گیرد. «محادّه» به معنای دشمنی کردن آمده

است (توجه داشته باشید «محادی» در اصل «محادّین» اسم فاعل صیغه جمع

بوده که نون آن به هنگام اضافه، افتاده است).

3. «أتاق» از ریشه «تأق» به معنای پر شدن گرفته شده و هنگامی که به باب

افعال برود به معنای پر کردن است.

4. «مواتح» جمع «ماتح» به معنای کسی است که آب از چاه بر می کشد.

[689]

الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ

المُشْرِكُونَ); او کسی است که رسول خدا را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را

بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند». (1)

در آیه قبل از آن می خوانیم : «(يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ

وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ)؛ آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی

خدا نور خود را کامل می کند، هر چند کافران خوش نداشته باشند». (2)

پیروزی اسلام بر ادیان دیگر در دو جبهه بود؛ یکی جبهه ظاهری از نظر

سیاسی و نظامی و دیگر جبهه باطنی از نظر منطق و استدلال و برهان، زیرا

قرآن مجید قوی ترین دلایل را برای اثبات معارف دینی اقامه کرده که هر فرد

منصفی را وادار به پذیرش می کند و همان گونه که مولا در جمله های بالا

فرمود، تشنگان را از چشمه های جوشان خود سیراب و آبگام های علم و

معرفت را با دلایل خویش پر می سازد.

سپس امام(علیه السلام) در ادامه این سخن به بیان امتیازات مهم دیگری از

امتیازات اسلام می پردازد و نخست جاودانگی این آیین مقدس را بیان می دارد

و با هشت جمله پرمعنا این جاودانگی را به زیباترین وجهی ترسیم می کند و

می فرماید: «خداوند اسلام را چنان قرار داده که هرگز دستگیره اش شکسته

نشود و حلقه هایش از هم باز نگردد، اساسش ویرانی نپذیرد و ستونهایش فرو

نریزد، درخت وجودش برکنده نشود، مدتش پایان نگیرد، بر احکامش غبار

کهنگی ننشیند و شاخه هایش قطع نگردد»؛ (ثُمَّ جَعَلَهُ لَا انْفِصَامَ لِعُرْوَتَيْهِ، وَ لَا فَلَكَ

لِحَلْقَتَيْهِ، وَ لَا اِنْهَادًا لِاسَاسِيهِ، وَ لَا زَوَالَ لِدَعَائِمِيهِ، وَ لَا انْقِلَاعَ لِشَجَرَتَيْهِ، وَ لَا انْقِطَاعَ

لِمُدَّتَيْهِ، وَ لَا عَفَاءَ (3) لِشَرَائِعِيهِ، وَ لَا جَدًّا لِفُرُوعِيهِ).

1. صف، آیه 9 .

2. صف، آیه 8 .

3. «عفاء» به معنای کهنه و مندرس شدن و در اصل از عفو به معنای صرف

نظر کردن است و چون صرف نظر کردن از چیزی سبب پوسیدگی و اندراس

می شود این واژه در معنای بالا به کار رفته است.

[690]

این همان چیزی است که قرآن مجید درباره پیامبر فرموده : «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبًا

أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ..»؛ محمد پدر هیچ يك از مردان

شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و آخرین پیامبران است...».(1)

اصول و ارکان اسلام چنان از سوی خداوند تنظیم شده که با گذشت زمان متزلزل نمی شود و نیازهای هر زمان و هر مکان در احکام ثابت و متغیرش (باتغییر موضوعات) پیش بینی شده و همین جامعیت آن را جاودانه ساخته است.

سپس امام بعد از جاودانگی اسلام به بیان اوصاف دیگری از قبیل سهل و آسان بودن و صاف و مستقیم و روشن بودن قوانین اسلام می پردازد و در ضمن هشت جمله می فرماید: «راههای خالی از تنگنا، آسان بودنش خالی از سستی و روشنایی اش خالی از تیرگی است. در طریق مستقیمش کژی راه نیابد و ستونش اعوجاج نپذیرد، در جاده های وسیع آن لغزندگی نباشد، چراغهای هرگز خاموش نشود و شیرینی اش هیچ گاه تلخی ندارد»؛ (وَلَا ضَنْكَ) (2)

لَطْرُقِهِ، وَلَا وُعُوثَةَ (3) لِسُهُولَتِهِ، وَلَا سَوَادَ لَوَضْحِهِ (4)، وَلَا عِوَجَ لِانْتِصَابِهِ (5)،

وَلَا عَصَلَ (6) فِي عُوْدِهِ، وَلَا وَعَثَ لِفَجِّهِ (7)، وَلَا انْطِفَاءَ لِمَصَابِيحِهِ، وَلَا

مَرَارَةَ لِحَلَاوَتِهِ).

جمله اول (وَلَا ضَنْكَ لِبَطْرِقِهِ) اشاره به همان چیزی است که در روایت نبوی آمده است: «بُعِثْتُ بِالْحَنْفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ؛ مِنْ بَهْ شَرِيعَتِ سَهْلٍ وَ آسْمَانِ مَبْعُوثٍ

شده ام». (8)

1. احزاب، آیه 40 .

2. «ضَنْكٌ» به معنای ضیق و سختی است و این واژه همیشه به صورت مفرد

به کار می رود.

3. «وَعَوْتُهُ» به معنای مشقت و سختی است.

4. «وَضَحٌّ» از ریشه «وَضُوحٌ» به معنای ظهور و آشکار شدن است.

5. «انْتِصَابٌ» از ریشه «نَصَبٌ» یعنی برخاستن و ایستادن.

6. «عَصَلٌ» به معنای اعوجاج و خمیدگی است.

7. «فَجٌّ» در اصل به معنای درّه؛ یعنی فاصله میان دو کوه است. سپس به

جاده های وسیع اطلاق شده است.

8. این حدیث و مضمون آن در بسیاری از کتب شیعه و اهل سنت آمده است از

جمله در المحصولر

فخر رازی 5-175 و شرح ابن ابی الحدید، جلد 15، صفحه 144; الکافی، جلد

5، صفحه 494 .

[691]

شریعتی که پیمودن آن برای سالکان الی الله سختی ندارد و قوانینش سهل و آسان است.

از آنجا که گاهی افراط در سهولت سبب سستی می گردد، در جمله بعد (وَلَا
وَعُوْنَةٌ لِّسُهُوْلَتِهِ) می فرماید: این آسانی و سهله و سمحه بودن شریعت، هرگز به
افراط نمی گراید، بلکه در سر حد اعتدال است. در جمله سوم اشاره به این
حقیقت دارد که روشنایی جاده اسلام همیشگی است و چنان نیست که گاهی
تاریکی بر آن غلبه یابد. فرق میان جمله چهارم و پنجم که هر دو اشاره به
صاف و مستقیم بودن آیین اسلام و عدم کژی در آن است، ممکن است از این

نظر باشد که در جمله چهارم به صاف بودن مسیر اشاره می کند و در جمله

پنجم به صاف بودن ستون های این بنای پر شکوه نظر دارد.

در جمله ششم (وَ لَا وَعَثَ لِفَجِّهِ) اشاره به این دارد که سطح این جاده محکم

است و پیمودن آن برای رهروان آسان، نه همچون جاده های پر خاك و شن که

پای در آن فرو می رود و پیمودنش بر رهروان مشکل است.

جمعی از شارحان نهج البلاغه جمله هفتم (وَ لَا انْطَفَاءَ لِمَصَابِيحِهِ) را اشاره به

وجود علما در هر عصر و زمان دانسته اند که به لطف پروردگار، این

چراغ های روشن در هر زمانی بوده و هستند و راه ها را به همگان نشان

می دهند. بعضی نیز آن را اشاره به امامان معصوم دانسته اند که زمین از

وجود آنان خالی نمی شود. نیز ممکن است مفهوم عامی داشته باشد که شامل

دلایل روشن و نشانه های حقانیت و آثار عظمت در هر عصر و زمان

می شود.

آخرین جمله (وَ لَا مَرَارَةَ لِحَلَاوَتِهِ) اشاره به این است که بسیاری از شیرینیهای

دنیاست که تلخیهای فراوانی به آن آمیخته و یا در پایان آن است، همچون مال و

ثروت و مقام و بهره گیری از لذات که غالباً توأم با ناراحتی ها و

نگرانی هاست؛ ولی شیرینی اسلام

[692]

هیچ گاه آمیخته با تلخی نخواهد بود.

آن گاه امام در ادامه سخن بعد از بیان جاودانگی اسلام و سهولت احکام، اشاره

به قوّت و قدرت و اقتدار اسلام کرده و ضمن هفت جمله، حق مطلب را ادا

نموده، می فرماید: «بنابراین اسلام دارای ستونهایی است که خداوند آن را در

اعماق حق استوار ساخته و اساس آن را ثابت قرار داده و چشمه سارهایش پر

آب و چراغهایش پرفروغ است. نشانه های هدایتی دارد که مسافران راه حق را

رهنمون می شود و پرچمهایی که برای هدایت پویندگان راه خدا نصب شده و

آبگاہ هایی که واردان بر آن سیراب می شوند»؛ (فَهُوَ دَعَائِمُ أَسَاخٍ (1) فِي الْحَقِّ

أَسْنَاخَهَا (2)، وَ تَبَّتْ لَهَا أَسَاسَهَا (3)، وَ يَنَابِيعُ عَزْرَتِ (4) عِيُونُهَا، وَ مَصَابِيحُ شَبَّتْ

نِيرَانُهَا؛ وَ مَنَارٌ اقْتَدَى بِهَا سَعَارُهَا (5)، وَ أَعْلَامٌ قَصِدَ بِهَا فِجَاجُهَا، وَ مَنَاهِلُ رُويَ

بِهَا وَرَادُهَا).

به این ترتیب اسلام به کاخ عظیمی تشبیه شده که دارای شالوده های محکم و ستون های قوی است و در کنار آن باغستان و چشمه های پرآبی قرار دارد و برای رسیدن به آن در مسیر راه چراغهایی در شب تاریک و نشانه هایی در روز قرار داده شده، به گونه ای که پویندگان این راه نه در شبها گمراه می شوند و نه در روزها، و در مسیر راه آنگاه هایی است که مسافران تشنه را سیراب می کند.

این ستونها و پایه ها می تواند اشاره به همان چیزی باشد که در حدیث «بُنِيَ

الاسلامُ عَلَى خَمْسَةِ؛ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ

بشَيْءٍ كَمَا تُودَى بِالْوَلَايَةِ؛ اسلام بر پنج پایه بنا شده است بر نماز و زکات و

روزه و حج و ولایت و

1. «اساخ» از ریشه «سوخ» بر وزن «صوت» به معنای فرو رفتن در چیزی

است و هنگامی که به باب افعال برود به معنای فرو بردن می آید.

2. «اسناخ» جمع «سنخ» بر وزن «صبر» به معنای اصل و پایه هر چیزی

است.

3. «آساس» جمع «اساس» به معنای شالوده و ریشه ساختمان است.

4. «غزرت» از ریشه «غزارت» به معنای کثرت و فروانی گرفته شده است.

5. «سقار» جمع «سافر» به معنای مسافر است.

[693]

حاکمیت امامان، و به چیزی همچون ولایت، دعوت نشده است (زیرا پایه همه

واجبات است). (1)

اما چشمه هایی که در سومین جمله به آن اشاره شده، می تواند ناظر به آیات

قرآن مجید و سنت پیامبر اکرم و امامان معصوم (علیهم السلام) باشد. چراغ ها و

نشانه های راه، اشاره به معجزات و کراماتی است که از آن بزرگواران صادر

شده و آبگاہ های سیراب کننده، اشاره به علوم معصومین است که همه را

سیراب می کند.

سپس امام(علیه السلام) در ادامه این سخن به سه ویژگی دیگر از ویژگی های اسلام اشاره کرده، می فرماید: «خداوند منتهای خشنودی خود و بالاترین قله رفیع اطاعتش را در آن قرار داده است»؛ (جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ مُنْتَهَى رِضْوَانِهِ، وَ ذِرْوَةَ دَعَائِمِهِ، وَ سَنَامَ طَاعَتِهِ).

جمله اول در واقع اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده که

می فرماید: (وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا). (2)

جمله دوم می تواند اشاره به آیه شریفه «(وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ

مِنْهُ)؛ هر کس جز اسلام را دین خود قرار دهد از او پذیرفته نیست» (3) باشد.

و جمله سوم مطابق بعضی از روایات اشاره به جهاد است. در حدیثی از امام

باقر(علیه السلام) می خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود: «أَلَا أَخْبِرُكَ بِأَصْلِ

الْإِسْلَامِ وَ فِرْعَانَهُ وَ دَوْرَةَ سَنَامِهِ؛ آیا تو را از اصل و فرع اسلام و قله رفیع آن با

خبر نسازم». راوی عرض می کند: آری! فدایت شوم، فرمود: «أَمَّا أَصْلُهُ

الصَّلَاةُ وَ فِرْعَانُهُ الزَّكَاةُ وَ دَوْرَةُ سَنَامِهِ الْجِهَادُ؛ اصلش نماز و فرعی زکات و قله

رفیع آن جهاد است». (4)

سرانجام امام(علیه السلام) در پایان این بخش به هفت وصف دیگر از اوصاف

اسلام در عباراتی

1. الکافی، جلد 2، صفحه 18، باب دعائم الاسلام، حدیث 1 .

2. مائده، آیه 3 .

3. آل عمران، آیه 85 .

4. منهاج البراعه، جلد 12، صفحه 294 .

[694]

کوتاه و پرمعنا اشاره کرده، می فرماید: «بنابر آنچه گفته شد، اسلام نزد خدا

دارای پایه های محکم، بنای رفیع، دلیلی روشن، شعله ای نورافشان، قدرتی غیر

قابل شکست و نشانه هایی آشکار است، و ستیز و مبارزه با آن امکان پذیر

نیست»؛ (فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ وَثِيقُ الْأَرْكَانِ، رَفِيعُ الْبُنْيَانِ، مُنِيرُ الْبُرْهَانِ، مُضِيءٌ

النَّيِّرَانِ، عَزِيزُ السُّلْطَانِ، مُشْرِفُ الْمَنَارِ، مُعَوِّدُ (1) الْمَنَارِ).

جمله اول (فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ...) اشاره به این است که اسلام بر پایه های محکمی از

دلایل عقلی و منطقی و معجزات روشن پیامبر اکرم قرار دارد.

و جمله «رَفِيعُ الْبُنْيَانِ» اشاره به گستردگی و عظمت برنامه های اسلام است که

شامل همه اصول و فروع زندگی مادی و معنوی انسانها می شود.

جمله سوم «مُنِيرُ الْبُرْهَانِ» اشاره به دلایل روشنی است که می توان بر حقانیت

اسلام اقامه کرد.

جمله چهارم «مُضِيءُ النَّيِّرَانِ» ناظر به علوم و دانشهای روشنی بخشی است که

از اسلام سرچشمه می گیرد. همان گونه که تاریخ می گوید: اسلام در قرون

تاریک و وسطی، چنان حرکتی در پیشرفت تمام رشته های علوم انسانی و تجربی

ایجاد کرد که فرآورده های علمی مسلمانان به همه جهان آن روز صادر شد و

به گفته بعضی از دانشمندان غرب به منزله ماهتابی بود که فضای ظلمانی

شبهای قرون وسطای اروپا را روشن ساخت.

جمله پنجم «عَزِيْزُ السُّلْطَانِ» می تواند اشاره به شکست ناپذیری حاکمیت اسلام

باشد یا اشاره به شکست ناپذیری دلایل و براهین متقن و قوی آن.

جمله ششم «مُشْرِفُ الْمَنَارِ» — با توجه به اینکه «منار» ستونهای بلندی بود که بر فراز آن چراغ روشن می کردند تا مسافران در بیابانها راه مقصد را گم نکنند

و هر قدر این منار

1. «معوز» از ریشه «اعوزان» به معنای کمبود و نایاب شدن گرفته شده است.

[695]

بلندتر بود و اشراف بیشتری داشت دور افتادگان را بهتر هدایت می کرد —

اشاره به این است که هدایت‌های قرآن و اسلام آن قدر قوی است که دور افتادگان را از همه جا به سوی خود دعوت می کند.

هفتمین جمله «مُعَوِّدُ الْمَنَارِ» — با توجه به اینکه «منار» مصدر میمی است و به معنای حرکت دادن و برانگیختن و بیرون راندن است — اشاره به این است که هیچ کس قدرت ستیز با اسلام راستین را ندارد.

به دنبال این اوصاف، چهار دستور که در واقع لازمه اوصاف سابق است، صادر می فرماید و می گوید: «اکنون که چنین است آن را گرامی دارید، از آن تبعیت کنید، حقش را ادا نمایید و آن را در جایگاه شایسته اش قرار دهید»:

(فَشْرَفُوهُ وَ اتَّبِعُوهُ، وَ ادُّوا إِلَيْهِ حَقَّهُ، وَ ضَعُّوهُ مَوَاضِعَهُ).

بدیهی است چیزی که دارای این اوصاف با عظمت باشد هر عاقلی باید آن را گرامی بدارد و آینه‌ای که این گونه دلایل قوی و روشن دارد، باید از آن پیروی شود و حقش را ادا کنند و ادای حق آن، گوش بر امر و چشم بر فرمان آن دوختن است و آن را در جایگاه خویش قراردادن این است که آن را سرمشق زندگی در همه امور قرار داده و کمترین تحریف، در آن روا مدارند.

بخش چهارم

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ — بِالْحَقِّ حِينَ دَنَا
مِنَ الدُّنْيَا الْإِنْقِطَاعُ، وَاقْتِرَابَ مِنَ الْآخِرَةِ الْإِطْلَاقُ، وَأَظْلَمَتْ بِهَجْئِهَا بَعْدَ إِشْرَاقِ، وَ
قَامَتْ بِأَهْلِهَا عَلَى سَاقِ، وَخَسُنَ مِنْهَا مِهَادٌ، وَأَزْفَ مِنْهَا قِيَادٌ، فِي انْقِطَاعِ مِنْ
مُدَّتِيهَا، وَاقْتِرَابِ مِنَ أَشْرَاطِهَا، وَتَصَرُّمِ مِنْ أَهْلِهَا، وَانْقِصَامِ مِنْ حَلَقَتِيهَا، وَانْتِشَارِ
مِنْ سَبَبِيهَا، وَعَقَاءِ مِنْ أَعْلَامِهَا، وَتَكْشُفِ مِنْ عَوْرَاتِهَا، وَقِصَرِ مِنْ طَوْلِهَا.
جَعَلَهُ اللَّهُ بَلَاغًا لِرِسَالَتِهِ، وَكَرَامَةً لِأُمَّتِهِ، وَرَبِيعًا لِأَهْلِ زَمَانِهِ، وَرَفْعَةً لِأَعْوَانِهِ، وَ
شَرَفًا لِلْإِنصَارِهِ.

ترجمه

خداوند سبحان محمد(علیه السلام) را زمانی به حق مبعوث ساخت که دنیا به
پایانش نزدیک گشته، نشانه های آخرت مشرف شده بود؛ روشنایی نشاط انگیزش
به ظلمت گراییده و اهل خود را در رنج و مشقت، بر سر پا نگه داشته بود، در
زمانی که بسترش ناهموار و حیاتش رو به زوال می رفت، عمرش پایان
می گرفت و عوامل زوالش نزدیک شده بود. اهلش در حال نابودی، حلقه هایش
در هم شکسته، اسبابش از هم گسیخته، پرچمهایش کهنه و پوسیده، عیوبش آشکار
شده و طول عمرش به کوتاهی گراییده بود. در چنین شرایطی خداوند پیامبر را
ابلاغ کننده رسالتش قرار داد و سبب کرامت و افتخار امتش، و همچون فصل
بهار برای اهل زمانش بود و مایه سربلندی یاران و اسباب شرف انصارش.

[698]

شرح و تفسیر

ظهور اسلام همچون بهاران بود

امام(علیه السلام) در فصل سابق بحث غرایی درباره عظمت اسلام و ویژگیهای

مهم آن، ضمن تعبیرات عمیق و گویایی بیان فرمود. به دنبال آن در این فصل

درباره آورنده این دین؛ یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و مخصوصاً شرایط بسیار سختی که در آن شرایط، پیامبر (صلی الله علیه وآله) قیام کرد، سخن می گوید. در فصل آینده اهمیّت قرآن مجید را که مهم ترین معجزه پیامبر اکرم و قانون اساسی اسلام است، مطرح می کند.

در این فصل — همان گونه که گفته شد — بیش از همه چیز روی شرایط سخت عصر جاهلیّت و زمان قیام پیامبر اکرم انگشت می نهد و ضمن چهارده جمله کوتاه، ویژگیهای آن زمان را بر می شمرد و می فرماید: «خداوند سبحان محمد (علیه السلام) را هنگامی به حق مبعوث ساخت که دنیا به پایش نزدیک شده، و نشانه های آخرت مشرف شده بود، روشنایی نشاط انگیز آن به ظلمت گراییده و اهل خود را در رنج و مشقت، بر سر پا نگه داشته بود»؛ (ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ

سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ — بِالْحَقِّ حِينَ دَنَا مِنَ الدُّنْيَا الْإِنْقِطَاعُ، وَ أَقْبَلَ مِنَ الْآخِرَةِ الْإِطْلَاقُ(1)، وَ أَظْلَمَتْ بِهَجْئِهَا بَعْدَ إِشْرَاقِ، وَ قَامَتْ

بِأَهْلِهَا عَلَى سَاقِ(2)).

در ادامه می‌افزاید: «در زمانی که بسترش ناهموار و حیاتش رو به زوال

می‌رفت، عمرش پایان می‌گرفت و علامات زوالش نزدیک شده بود»؛ (وَ خَسْنًا

مِنْهَا مِهَادٌ (3)، وَ أَرْفَ (4) مِنْهَا قِيَادٌ (5)، فِي انْقِطَاعِ مِنْ مُدَّتِهَا، وَ اقْتِرَابِ مِنْ

أَشْرَاطِهَا (6)).

1. «اطلاع» از ریشه «طلوع» به معنای ظاهر شدن گرفته شده و به معنای

سرکشیدن و آگاهی گرفتن و مشرف بر چیزی شدن.

2. «ساق» در اصل به معنای ساق پاست و چون برای انجام کارهای مشکل و

پیچیده، انسان ناچار است بر ساق پا بایستد، این واژه کنایه از شدت و مشقت

است.

3. «مهاده» در اصل به معنای بستر است. (مانند مهد) سپس به زمین‌های

صاف و گسترده، اطلاق شده است.

4. «أَرْفَ» از ریشه «ازوف» بر وزن «وقوف» به معنای نزدیک شدن گرفته

شده است. ر

ط 5. «قیاد» از «قید» به معنای در بند کشیدن گرفته شده و «قیاد» طنابی است

که آن را در گردن حیوان و مانند آن می افکنند و به پیش می کشند. جمله

«ازف منها قیاداً» به این معناست که گویی طنابی به گردن دنیا افکنده اند و آن

را به سوی پایانش می کشانند.

6. «اشراط» جمع «شرط» بر وزن «شرف» به معنای علامت است.

[699]

سپس می افزاید: «اهلش در حال نابودی، حلقه هایش درهم شکسته، اسبابش از

هم گسیخته، پرچمهایش کهنه و پوسیده، عیوبش آشکار شده و طول عمرش به

کوتاهی گراییده بود»؛ (و تَصْرُمُ (1) مِنْ أَهْلِهَا، وَ انْفِصَامِ مِنْ حَلَقَتِهَا، وَ انْتِشَارِ مِنْ

سَبَبِهَا، وَ عَفَاءِ (2) مِنْ أَعْلَامِهَا، وَ تَكْشُفِ مِنْ عَوْرَاتِهَا، وَ قِصْرِ مِنْ طَوْلِهَا).

این تعبیرات چهارده گانه، همه اشاره به این است که جهان رو به زوال

می رود و ما در بخش آخرین آن قرار گرفته ایم. امکانات، نعمتها، مواهب و

استعدادها در همه ابعاد رو به زوال است.

سپس می فرماید : «در چنین شرایطی، خداوند پیامبر را ابلاغ کننده رسالتش قرار داد و سبب کرامت و افتخار امتش؛ همچون فصل بهار برای اهل زمانش بود و مایه سربلندی یاران و اسباب شرف انصارش»؛ (جَعَلَهُ اللَّهُ بَلَاغاً لِرِسَالَتِهِ، وَ كَرَامَةً لِّأُمَّتِهِ، وَ رَبِيعاً لِأَهْلِ زَمَانِهِ، وَ رَفْعَةً لِأَعْوَانِهِ، وَ شَرَفًا لِأَنْصَارِهِ).

آری! این پیامبر بزرگ در بخش پایانی جهان، بهار خرم و سرسبز آفرید و پیروان خود را به اوج افتخار و قلّه پیروزی رساند و همه را از برکات وجود خود برخوردار کرد و در آن شام تیره، خورشید درخشانی طالع ساخت.

1. «تصرّم» از ریشه «صرم» بر وزن «سرو» به معنای قطع و بریدن گرفته

شده است و «تصرّم» به معنای پایان گرفتن به کار می رود.

2. «عفاء» به معنای مصدری و اسم مصدری به کار می رود؛ یعنی زوال و

اضمحلال. عفو و گذشت نیز از همین معنا گرفته شده است؛ زیرا بر اثر عفو

گناهان گذشته مضمحل می شود.

پاسخ به يك سؤال مهم

با توجه به آنچه در بالا آمد قسمت اعظم عمر دنیا گذشته و آنچه باقی مانده،

بخش کمتر آن است، از آیات مختلف قرآن نیز همین معنا به خوبی استفاده

می شود. در آیه يك سوره انبیا می خوانیم: «**اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ**

مُعْرَضُونَ»؛ حساب مردم به آنان نزدیک شده، در حالی که در غفلت اند و روی

گردانند».

در نخستین آیه سوره قمر آمده است: «**اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ**»؛ قیامت

نزدیک شد و ماه از هم شکافت» و در آیه شش و هفت سوره معارج می خوانیم:

«**إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً * وَتَرَاهُ قَرِيباً**»؛ آنها پایان جهان را دور می بینند و ما نزدیک

می بینیم» و آیات دیگر.

اکنون این سؤال پیش می آید که مگر عمر دنیا چه اندازه است که بیشتر آن گذشته باشد؟ حدود 14 قرن از بعثت رسول خدا می گذرد و ممکن است قرون زیاد دیگری نیز به همین منوال بگذرد، در حالی که ما اثری از زوال دنیا و آغاز قیامت احساس نمی کنیم.

مفسران نهج البلاغه در اینجا گفتگوی زیادی دارند؛ گویی در بن بست قرار گرفته و هر کدام راهی برای گشودن بن بست جستجو می کنند. و بعضی نیز بعد از گفت و گوهای زیاد، اعتراف به عجز کرده و سکوت را شایسته تر می شمردند.

جالب اینکه درباره مقدار عمر دنیا هر کس چیزی گفته است، بعضی 5 هزار سال، بعضی 7 هزار و بعضی 12 هزار و بعضی بیشتر از آن شمرده اند و شگفت تر اینکه بعضی مقدار اضافی از ماهها و روزها را نیز در کنار سالها قید کرده اند، در حالی که به نظر می رسد هیچ کدام مدرک معتبری بر گفتار خود ندارند و سخن همه آنها بر حدس و گمان استوار است و به اصطلاح تیری است در تاریکی. بهتر آن است که ما بی آنکه در صدد تعیین عمر دنیا به سال

وماه و روز باشیم به سراغ پاسخ سؤال فوق برویم و ببینیم چگونه باقی مانده

عمر دنیا در برابر گذشته آن مقدار کمی است؟

در اینجا پاسخهای متعددی ذکر شده که از همه بهتر پاسخ زیر است:

[701]

دانش امروزی و همچنین روایات اسلامی، تاریخی طولانی برای زندگی انسانها

بر صفحه زمین قائل هستند که در مقایسه با آن، باقی مانده عمر انسان بر روی

زمین، ممکن است کوتاه باشد.

در پاره ای از روایات، آمده است «آیا گمان می کنید که خداوند هیچ مخلوقی

غیر از شما انسانها نیافرید، در حالی که قبل از شما هزاران نسل انسان بوده و

شما در آخر آنها قرار دارید». (1)

بنابراین آنچه در بخش بالا از این خطبه آمده است و همچنین اشاراتی که در

آیات مختلف قرآن به این مسئله شده که باقی مانده عمر دنیا کوتاه است، مشکلی

ایجاد نمی کند.

تفسیر دیگری که برای تعبیرات بالا ذکر شده این است که منظور از انقطاع و روی آوردن آخرت، پایان زندگی انسان ها یا امت هاست، زیرا مدت عمر آدمی کوتاه است و چیزی نمی گذرد که مرگ او فرا می رسد.

اگر خوب در جمله های چهارده گانه بالا دقت کنیم تصدیق خواهیم کرد که این تفسیر با همه آن جمله ها سازگار نیست.

نکته

آری او بهار بود!

امام(علیه السلام) در پایان این بخش، اشاره به افتخار آفرینی پیامبر اکرم(صلی

الله علیه وآله) درباره پیروانش فرموده، او را به منزله فصل بهار برای اهل

زمانش و مایه شرف و رفعت اعوان و انصارش دانسته است.

1. بحار الانوار، ج 54، ص 336. مرحوم علامه طباطبایی در جلد چهارم

المیزان در ذیل آیه يك سوره نساء بحث مفیدی در این زمینه آورده اند.

[702]

هرگاه نگاهی به تاریخ عصر جاهلیت بیفکنیم و بعد تحوّل و انقلابی را که بر

اثر قیام پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پدید آمد در نظر بگیریم حقیقت

جمله های بالا را به خوبی درک خواهیم کرد. عرب جاهلی که به عنوان انسانی

نیمه وحشی محسوب می شد و فاقد هرگونه موقعیت اجتماعی و تاریخی بود در

سایه قیام پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنان عظمتی پیدا کرد که در تاریخ

عالم بی سابقه یا کم سابقه بود. پیروان پیغمبر اسلام اعم از عرب و عجم نه تنها

حکومت گسترده ای بر بخش عمده جهان آن روز تشکیل دادند، بلکه قلّه های علم

و دانش را نیز فتح نمودند؛ آنچنان که علوم اسلامی سرانجام سرچشمه انقلاب

علمی اروپا و به اصطلاح «رنسانس» شد و هم اکنون نیز اگر مسلمانان به

گذشته خود بازگردند و ارزشهای اسلامی را زنده کنند، باز از پیشروان و

پیشتازان در صحنه های علمی و سیاسی و اقتصادی خواهند بود.

بخش پنجم

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ، وَ سِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ، وَ بَحْرًا لَا
يُذْرِكُ قَعْرَهُ، وَ مِنْهَاجًا لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ، وَ شِعَاعًا لَا يُظْلِمُ ضَوْءُهُ، وَ فُرْقَانًا لَا يَخْمَدُ
بُرْهَانُهُ، وَ تَبْيَانًا لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ، وَ شِفَاءً لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ، وَ عِزًّا لَا تُهْزَمُ
أَنْصَارُهُ، وَ حَقًّا لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ. فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَ بُحْبُوحَةُ الْعِلْمِ وَ
بُحُورُهُ، وَ رِيَاضُ الْعَدْلِ وَ غُدْرَانُهُ، وَ أَتَافِيُ الْإِسْلَامِ وَ بُبْيَانُهُ، وَ أَوْدِيَةُ الْحَقِّ وَ
غَيْطَانُهُ. وَ بَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُسْتَنْزِفُونَ، وَ عَيْونٌ لَا يُنْضِبُهَا الْمَاتِحُونَ وَ مَنَاهِلٌ لَا

يُغِيضُهَا الْوَارِدُونَ، وَ مَنَازِلُ لَا يَضِلُّ نَهَجَهَا الْمُسَافِرُونَ، وَ أَعْلَامٌ لَا يَعْمَى عَنْهَا

السَّائِرُونَ، وَ أَكَامٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ.

جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ، وَ رَيْبًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ، وَ مَحَاجًّا لِطُرُقِ الصُّلَحَاءِ، وَ

دَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ، وَ نُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظِلْمَةٌ، وَ حَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَةٌ، وَ مَعْقِلًا مَنِيْعًا

ذُرْوَةٌ، وَ عِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ، وَ سَلَامًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَ هُدًى لِمَنْ انْتَمَّ بِهِ، وَ عُذْرًا لِمَنْ

انْتَحَلَهُ، وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَ فُلْجًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ، وَ

حَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ، وَ مَطِيَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ، وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَهُ، وَ جُنَّةً لِمَنْ اسْتَلَامَ. وَ عِلْمًا

لِمَنْ وَعَى، وَ حَدِيثًا لِمَنْ رَوَى، وَ حُكْمًا لِمَنْ قَضَى.

ترجمه

سپس خداوند قرآن را بر او نازل کرد؛ نوری که چراغهایش خاموشی ندارد،

چراغی که

فروغ آن زوال نپذیرد. دریایی که ژرفایش درك نشود و راهی که پیمودنش به گمراهی نمی کشد، شعاعی که روشنایی اش تیرگی نگیرد، فرقان و جداکننده حق از باطلی که پرتو برهانش خاموش نگردد، بنایی که ارکانش منهدم نشود و داروی شفابخشی که با وجود آن، بیماریها وحشت نیاورد، قدرتی که یاورانش شکست نپذیرند و حقی که مددکارانش بی یار و یاور نمانند. قرآن معدن ایمان و کانون آن است، چشمه سارهای دانش و دریاهای علم و باغهای عدالت و برکه های عدل و پایه های اسلام و بنیان آن و نهرهای حق و دشت های خرم و سرسبز دین است، دریایی است که هر چه از آن برگیرند پایان نمی گیرد و چشمه ای است که هر چه از آن بردارند کم نمی شود.

آبشخورهایی است که هر چه از آن برکشند کاستی نمی یابد. منزلگاه هایی است که مسافران راه خود را گم نمی کنند و نشانه هایی است که از چشم رهگذران پنهان نمی ماند و زمین های مرتفعی است که جویندگانش از آن نمی گذرند. خداوند آن را فرونشاننده عطش دانشمندان، بهار دلهای فقیهان و جاده های وسیع صالحان قرار داده است. دارویی است که با بهره گیری از آن اثری از بیماری باقی نمی ماند و نوری است که ظلمتی با آن نخواهد بود. ریسمانی است که

دستاویز آن مطمئن و پناهگاهی است که قلّه بلند آن مانع نفوذ دشمن، عزّت و قدرت است، برای آن کس که تحت ولایتش قرار گیرد و محل امنی است برای آن کس که در حوزه آن وارد شود.

راهنمایی است برای کسی که به آن اقتدا کند و عذری است برای آن کس که آن را مذهب خویش برگزیند و دلیل و برهانی است برای کسی که با آن سخن گوید و گواهی است برای کسی که به کمک آن در برابر دشمنش بایستد و سبب پیروزی است بر آن کس که به آن احتجاج کند. قرآن نجات دهنده خوبی است برای کسی که به آن عمل کند و مرکب راهواری است برای آن کس که آن را به کار گیرد. نشانه افتخاری است برای کسی که خود را با آن نشانه گذاری کند و سپر مطمئنی است برای آن کس که خود را در پناه آن قرار دهد. علم و دانش پرارزشی است برای کسی که آن را حفظ و نگهداری کند و گفتار

[705]

والایی است برای آن کس که آن را روایت نماید و حکم قاطعی است برای کسی که با آن قضاوت کند.

شرح و تفسیر

ویژگی های مهم قرآن

همان گونه که قبلا گفته شد، امام(علیه السلام) در این خطبه بلیغ، نخست از اهمیت تقوا سخن می گوید. سپس راه تقوا را که پیروی از آیین اسلام است شرح می دهد و در مرحله بعد به اهمیت قیام پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، آورنده اسلام می پردازد و در این بخش آخر، از فضایل و امتیازات قرآن که معجزه جاویدان پیامبر و قانون اساسی اسلام است، سخن می گوید. جالب اینکه امام در 42 جمله کوتاه و عمیق و پرمعنا به 42 امتیاز مهم قرآن اشاره و فضیلت‌های آن را به صورت گسترده، تشریح می کند به گونه ای که بالاتر از آن نمی توان گفت.

در آغاز به ده فضیلت و امتیاز می پردازد و می فرماید: «سپس خداوند قرآن را بر او نازل فرمود، نوری که چراغهای خاموشی ندارد، چراغی که فروغ آن زوال نپذیرد. دریایی که ژرفایش درك نشود و راهی که پیمودنش به گمراهی

نمی انجامد، شعاعی که روشنایی اش تیرگی نگیرد، فرقان و جداکننده حق از باطلی که پرتو برهانش خاموش نگردد، بنایی که ارکانش منهدم نشود، و داروی شفابخشی که با وجود آن، بیماریها وحشت نیاورد، قدرتی که یاورانش شکست نپذیرند و حقی که مددکارانش بی یار و یاور نمانند؛ (ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا

لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ، وَ سِرَاجًا لَا يَخْبُو (1) تَوْفِدُهُ، وَ بَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ، وَ

مِنْهَاجًا (2) لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ، وَ شُعَاعًا لَا يُظْلِمُ ضَوْءُهُ، وَ فَرْقَانًا لَا يَخْمَدُ بُرْهَانُهُ، وَ

تَبْيَانًا لَا تُهْدِمُ أَرْكَانُهُ، وَ شِفَاءً لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ، وَ عِزًّا لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ، وَ حَقًّا لَا

تُخْذَلُ

1. «یخبو» از ماده «خبو» بر وزن «سرو» به معنای خاموش شدن گرفته شده

است.

2. «منهاج» به راه روشن و آشکار گفته می شود و «نهج» به معنای پیمودن

چنین راهی است.

أَعْوَانُهُ).

جمله اول و دوم در واقع برگرفته از آیاتی است که قرآن مجید را به نور تشبیه کرده است؛ در آیه 15 مائده می خوانیم : «(قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ)؛

از سوی خدا نور و کتاب آشکاری برای شما آمد...»، زیرا قرآن مجید جاده های تاریک زندگی را روشن می سازد و راه را از بیراهه و پرتگاه، نشان می دهد و کاروان جامعه انسانی را در بیابان پرفراز و نشیب این جهان به سوی مقصد؛ یعنی سعادت دنیا و آخرت رهنمون می گردد.

جمله سوم (وَبَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ) اشاره به اسرار پنهانی و دقایق علوم است که در قرآن مجید وجود دارد و فراتر از اندیشه هاست و جز خاصان درگاه الهی به آن نمی رسند. در احادیث اسلامی به بطون متعدد قرآن مجید اشاره شده است.

تعبیر به «منهاج» در جمله چهارم در مورد قرآن با توجه به اینکه منهاج به معنای جاده واضح و روشن و مستقیم است که رهروان آن گمراه نمی گردند —

اشاره به این است: کسانی که از این طریق واضح و صراط مستقیم الهی

بهره گیرند هرگز گرفتار گمراهی ها نمی شوند.

در جمله پنجم اشاره ای دیگری به نورانیت قرآن شده است، از این نظر که

شعاعش جاودانی است و هرگز زایل نمی گردد، همان گونه که قرآن درباره

خودش می گوید: «(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ

حَمِيدٍ)؛ هیچ گونه باطل (و باطل کننده ای) نه از پیش رو و نه از پشت سر به

سراغ آن نمی آید، زیرا از سوی خداوند حکیم و حمید نازل شده است». (1)

در جمله ششم اشاره به نکته مهم دیگری می کند و آن این که قرآن، فرقان است؛

یعنی به هنگامی که حق و باطل به هم آمیخته شود، آنچه مطابق قرآن است، حق

و آنچه مخالف آن است باطل است و به این ترتیب، حق را از باطل جدا

می سازد. تعبیر به فرقان درباره قرآن در آیه اول سوره فرقان آمده است

(تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ

لَيَكُونَنَّ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا) و از آن مهم تر این که این ویژگی قرآن هرگز به خمود و

خاموشی و پنهانی نمی گراید.

در جمله هفتم قرآن تشبیه به بنایی شده است که ارکان و ستونهای آن چنان

مستحکم است که هرگز ویران نمی شود و این اشاره به جاودانگی تعلیمات قرآن

است. (1)

در جمله هشتم به تشبیه دیگری برخورد می کنیم؛ قرآن با داروی شفابخشی

تشبیه شده که هیچ آثار زیانباری ندارد، زیرا می دانیم غالب داروها به مضمون

«لَيْسَ مِنْ دَوَاءٍ إِلَّا وَ يَهَيِّجُ دَاءً؛ هیچ دارویی نیست مگر اینکه اگر يك بیماری را

برطرف می سازد بیماری دیگری را می آفریند» (2) آثار منفی مختلفی دارند؛

ولی قرآن دارویی است که سرتا پا مثبت و شفابخش است.

تعبیر به «شفاء» درباره قرآن در خود قرآن آمده است؛ در آیه 57 سوره

«یونس» می خوانیم: «(قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ)؛ از

سوی پروردگار شما اندرزی برای شما آمد و چیزی که شفابخش بیماریهای

(اخلاقی) در سینه هاست».

در آیه 82 سوره «اسراء» آمده است: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ

لِّلْمُؤْمِنِينَ)؛ و از قرآن آنچه شفاء و رحمت است برای مؤمنان نازل می کنیم».

حتی از بسیاری از روایات معصومین استفاده می شود که قرآن مجید اضافه بر

این که درمان بیماریهای عقیدتی و اخلاقی است، درمان بیماریهای جسمانی نیز

هست. از جمله در روایات در مورد تأثیر بسیار مثبت سوره «حمد» برای

بیماریهای ظاهری تأکید شده است.

در تفسیر کنزالدقائق و دیگر تفاسیر در تفسیر سوره حمد روایات متعددی در

این زمینه آمده است. مرحوم کلینی نیز در جلد دوم اصول کافی در باب فضل

القرآن، روایات

1. در نسخه نهج البلاغه «صبحی صالح» به جای «بنیان» «تبیان» آمده است;

ولی جمعی از شارحان در متن همان «بنیان» را ذکر کرده اند و متناسب با «لا

تهدم ارکانه» همین است.

2. الکافی، جلد 8، صفحه 273، حدیث 409 .

[708]

متعددی در این زمینه نقل کرده است.

در نهمین و دهمین جمله از جمله های بالا سخن از انصار و اعوان قرآن به

میان آمده که هرگز گرفتار شکست نمی شوند و در برابر دشمنان تنها

نمی مانند.

در ادامه این بحث، امام(علیه السلام) به یازده امتیاز دیگر در یازده جمله کوتاه

و پی در پی اشاره کرده و قرآن را به دریا و چشمه سار و بنای مستحکم و

معدن گرانبها و جاده روشن و آشکار تشبیه می کند و می فرماید: «قرآن معدن

ایمان و کانون آن است، چشمه سارهای دانش و دریاهاى علم و باغهای عدالت

و برکه های عدل و پایه های اسلام و بنیان آن و نهرهای حق و دشتهای خرم و

سرسبز دین است، دریایی است که هر چه از آن برگیرند پایان نمی گیرد و چشمه هایی است که هر چه از آن بردارند کم نمی شود و آبشخورهایی که هر چه از آن برکشند کاستی نمی یابد. منزلگاههایی است که مسافران راه خود را گم نمی کنند و نشانه هایی است که از چشم رهگذران پنهان نمی ماند و زمینهای مرتفعی است که جویندگانش از آن نمی گذرند»؛ (فَهُوَ مَعْدِنُ الْإِيمَانِ وَ

بُحْبُوحَتُهُ(1)، وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَ بُحُورُهُ، وَ رِيَاضُ(2) الْعَدْلِ وَ غُدْرَائُهُ(3)، وَ

أَنْفَاقِي(4) الْإِسْلَامِ وَ بُنْيَانُهُ، وَ أَوْدِيَةُ الْحَقِّ وَ غَيْطَانُهُ(5). وَ بَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ(6)

الْمُسْتَنْزِفُونَ، وَ عَيْونٌ لَا يُنْضِيهَا(7) الْمَاتِحُونَ(8)، وَ

1. «بحبوحه» به معنای کانون و وسط چیزی است.

2. «ریاض» جمع «روضه» به معنای باغ است.

3. «عذران» جمع «عذیر» به معنای آبگیر و برکه است و به معنای رودخانه

نیز آمده است و در اصل گودالی است که بر اثر سیل، آب در آن جمع

می شود.

4. «اَثْفِيَّ» جمع «اَثْفِيَّه» بر وزن «اَضْحِيَّه» از ماده «اَثْف» بر وزن «اَسْب» به

معنای ثبات و استقرار گرفته شده و «اَثْفِيَّه» به سنگهای ثابتی گفته می شود که

دیگ را روی آن می گذارند. گاه این واژه به سه پایه هم اطلاق می گردد.

5. «غِيْطَان» جمع «غِيْط» بر وزن «زِيْد» به معنای شدت و زمین وسیع است.

6. «يَنْزِف» از ریشه «نَزَف» بر وزن «نَظْم» به معنای آب از چیزی کشیدن

است (و به معنای خون گرفتن هم آمده است) و «مَسْتَنْزِفُون» به کسانی گفته

می شود که آب را آن قدر از چاه یا استخر می کشند که پایان می گیرد. ر

ط 7. «يَنْضِب» در اصل از ریشه «نَضُوب» به معنای فرو رفتن آب در زمین

است و جمله «لَا يَنْضِبُهَا» مفهومی این است که آب آن چشمه ها را پایان

نمی دهد.

8. «مَاتِحُون» جمع «مَاتِحَه» از ریشه «مَتَح» بر وزن «مَدَح» به معنای آب

کشیدن از چاه یا چشمه است.

مَنَاهِلٌ لَا يُغِيضُهَا (1) الْوَارِدُونَ، وَ مَنَازِلٌ لَا يَضِلُّ نَهْجَهَا الْمُسَافِرُونَ، وَ أَعْلَامٌ لَا

يَعْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ، وَ آكَامٌ (2) لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ).

تعبیر به «مَعْدَنُ الْإِيمَانِ» اشاره به این است که دلایل معارف اسلامی از توحید و اثبات وجود خدا گرفته تا مسئله معاد و اعجاز قرآن و ولایت، همه در قرآن مجید به صورت گسترده آمده است؛ دلایلی که سرچشمه دلایل دیگر است، زیرا معدن به چیزی گفته می شود که منبع و مرکز اصلی اشیا و گرانبها و مورد نیاز است.

در جمله دوم همین مطلب به تعبیر دیگری آمده است. قرآن را به عنوان چشمه جوشان و دریای علم، بلکه چشمه های جوشان و دریاها شمرده که اهل ایمان می توانند علوم مختلف را از آن برگیرند و امروز ما می دانیم سرچشمه علم کلام و فقه و اخلاق و تاریخ انبیا و تاریخ اسلام و علوم دیگری در قرآن مجید است.

در جمله سوم به مسئله مهم دیگری اشاره کرده و قرآن را به عنوان باغهای عدالت و غدیرها و آبگیرهای آن معرفی نموده است. قرآن مجید همه مؤمنان را

مخاطب ساخته، می گوید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ) (3); یعنی

قیام به عدالت را کافی نمی شمرد، بلکه «قوام» بودن را لازم می داند که صیغه

مبالغه و تأکید است حتی تصریح می کند دوستیها و دشمنیها هرگز مانع اجرای

عدالت نشود: (وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ

لِلنَّفَوَىٰ). (4)

1. «یغیض» از ماده «غیض» بر وزن «غیب» در اصل به معنای فرو کش

کردن و فرو بردن (به صورت لازم و متعدی) است و در جمله بالا به معنای

کاستن گرفتن است.

2. «اکام» جمع «اکمه» بر وزن «طلبه» به معنای تپه بلندی است که از سنگ

یا شن تشکیل شده باشد.

3. نساء، آیه 135 .

4. مائده، آیه 8 .

و نیز در ذیل آیه اوّل می گوید: حتی به جهت طرفداری از پدر و مادر و

نزدیک ترین نزدیکان، در اجرای عدالت سستی نکنید.

قابل توجه اینکه امام(علیه السلام) عدالت را تشبیه به باغ و استخرهایی کرده که باغ را آبیاری می کند و به یقین جامعه ای که عدالت در آن اجرا می شود همان زیبایی باغ و خرّمی و طروات ناشی از آبیاری کافی دارد و جامعه ای که غرق ظلم و تبعیض گردد، به بیابان خشک و سوزان و خالی از آب و علف می ماند.

در چهارمین جمله سخن از اساس و بنیان اسلام است که در قرآن مجید دیده

می شود، زیرا «اثافی» و «بنیان» به معنای ریشه ها و پایه هاست و طبق

حدیث معروف امام باقر(علیه السلام) اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز،

زکات، حج، روزه و ولایت (جهاد، امر به معروف و نهی از منکر از توابع

ولایت است)؛ «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ؛ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَ

الصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ»(1) و می دانیم اصول این فرایض الهی همه در قرآن مجید به

صورت گسترده آمده است.

در جمله پنجم سخن از حق است (حق به معنای گسترده آن که تمامی حقوق الهی و انسانی و اجتماعی را در بر می گیرد. امام می فرماید: «نهرها و زمینهای آباد حق در قرآن است».

در ششمین و هفتمین و هشتمین جمله سخن از پایان ناپذیری معارف و علوم قرآنی است که هر چه از آن برگیرند کاستی نمی یابد و تا دامنه قیامت حقایق تازه ای برای اندیشمندان و جویندگان و پویندگان راه خدا ارائه می دهد، دلیل آن هم روشن است؛ قرآن کلام خداست و کلام خدا همچون ذات خدا پایان ناپذیر و نامحدود است، همان گونه که در حدیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «**لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ**؛ شگفتیهای قرآن شمارش نمی گردد و غرائب آن هرگز کهنه نمی شود».(2)

1. الکافی، جلد 2، صفحه 18، باب دعائم الاسلام.

2. همان، صفحه 599 .

این سخن، پیامی برای همه مفسران قرآن دارد که هرگز تصوّر نکنند آنچه را از

قرآن استفاده کرده اند آخرین سخن است و نکته تازه و جدیدی ماورای آن

نیست.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «که در پاسخ این

سؤال که چرا قرآن هرگز کهنه نمی شود؟ فرمود: زیرا خداوند او را برای

زمان خاص و گروه معینی قرار نداده است»: «فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ

كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ قرآن در زمانی نو است و نزد هر قوم و ملّتی تا

روز قیامت تازه و پر طراوت است». (1)

در نهمین و دهمین و یازدهمین امتیاز، اشاره به روشن بودن راه قرآن و

تضمین هدایت پویندگان این راه است: نه مسافرانش گمراه می شوند، نه

نشانه هایش بر رهروان پوشیده می ماند و نه منزلگاه های مطمئنش بر کسی

مخفی خواهد بود.

سپس امام در ادامه این اوصاف و الای قرآن به پنج وصف هماهنگ دیگر قرآن

اشاره کرده، می فرماید: «خداوند آن را فرونشاندند عطش دانشمندان، بهار

دل‌های فقیهان و جادّه‌های وسیع‌صالحان قرار داده است. دارویی است که با بهره‌گیری از آن اثری از بیماری باقی نمی‌ماند و نوری است که ظلمتی با آن

نخواهد بود؛ (جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا (2) لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ، وَ رَيْبِئاً لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ، وَ

مَحَاجِّ (3) لِيَطْرُقَ الصُّلْحَاءِ، وَ دَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ، وَ نُوراً لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ).

اینکه در جمله اوّل می‌فرماید: «خداوند قرآن را سبب فرو نشانیدن عطش دانشمندان قرار داده» اشاره به این است که هر دانشمندی تشنه علم بیشتر است، زیرا طعم علم و دانش را چشیده است و چون علوم و دانش‌های قرآن مجید بسیار گسترده و نامحدود است، دانشمندان می‌توانند با آن عطش علمی خود را فرو بنشانند.

در کلمات قصار امام (علیه السلام) در نهج البلاغه نیز آمده است: «مَنْهُومان لا

يَشْبَعَانِ؛ طَالِبُ

1. بحار الانوار، ج 17، ص 213، ح 18.

2. «رِيٌّ» (با کسر راء و فتح آن) به معنای سیراب شدن است.

3. «مَحَاجَّ» جمع «مَحَجَّه» به معنای راه روشن و وسیع است.

[712]

عِلْمٌ وَ طَالِبٌ دُنْيَا; دو گروه گرسنه اند که هرگز سیر نمی شوند; طالبان علم و

طالبان دنیا». (1)

اگر در جمله دوم می فرماید: «قرآن بهار دل‌های فقیهان و عاقلان است» اشاره به این است که در فصل بهار عالم طبیعت، زندگی را از سر می گیرد. گیاهان و گلها و میوه ها ظاهر می شوند. قرآن مجید نیز در دل‌های آگاهان همین اثر را دارد; گل‌های فضیلت، میوه های لذت بخش ایمان و اخلاق و معرفت و سرانجام قرب الهی در پرتو قرآن فراهم می شود.

در جمله سوم، امام (علیه السلام) قرآن را جاده وسیع و روشن رهروان راه حق می شمرد، زیرا صالحان کسانی هستند که در مسیر سیر و سلوک الی الله گام بر می دارند و بهترین جاده ای را که می توانند برای رسیدن به مقصد برگزینند

مسیر قرآن مجید است.

در چهارمین جمله اشاره به نکته جدیدی می کند و آن این که داروها گاه تنها جنبه تسکینی دارند و گاه درمان موقت و گاه درمان کامل؛ ولی عوارض منفی و بیماریهای جنبی به بار می آورند؛ اما قرآن دارویی است که هیچ يك از این ضعفهای سه گانه را ندارد؛ دارویی است که به طور کامل درمان می کند و فاقد هر عارضه منفی است.

در پنجمین جمله باز به نکته تازه ای اشاره می کند و آن این که نورهای عالم ماده، گاه آمیخته با ظلمت اند (مانند نور بین الطلوعین و بین الغروبین) و اگر ظلمتی با آن آمیخته نیست یا خسوف و کسوفی دارد و یا غروب و افولی؛ ولی نور قرآن نه غروب و افولی دارد و نه خسوف و کسوفی، زیرا از نور علم حق سرچشمه گرفته و در آنجا ظلمت راه ندارد و می دانیم: **(اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ**

وَالْأَرْضِ...).(2)

در ادامه این اوصاف، امام به چهار امتیاز دیگر از امتیازهای قرآن اشاره کرده، می فرماید: «ریسمانی است که دستاویز آن مطمئن و پناهگاهی است که

قله بلند آن مانع نفوذ دشمن و عزّت و قدرت است برای کسی که تحت ولایتش

قرار گیرد و محل امنی

1. نهج البلاغه، کلمات قصار، 457 .

2. نور، آیه 35 .

[713]

است برای آن کس که در حوزه اش وارد شود؛ (وَ حَبْلًا وَثِيقًا عُرُوئُهُ، وَ

مَعْقِلًا) (1) مَنِيعًا ذُرْوَتُهُ، وَ عِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ، وَ سَلِمًا لِمَنْ دَخَلَهُ).

امام(علیه السلام) با بیان این چهارم وصف در واقع سعادت انسان را به دژ

محکمی تشبیه کرده که بر فراز کوه بلندی قرار دارد و رهروان این راه همچون

کوهنوردان باید از طنابهای محکمی که به نقاط بالاتر کوه بسته می شود و

دستگیره های محکمی دارد استفاده کنند تا به آن دژ برسند و آن دژ در جایی

قرار دارد که دشمن به آن دست نمی یابد و هر کس در سایه آن قرار گیرد

قدرتی غیر قابل شکست می یابد و آن کس که در آن وارد شود، سالم می ماند.

دشمن اصلی انسان، هوای نفس و شیطان است و ناامنیها نیز از همین جا سرچشمه می‌گیرد. کسی که در پناه قرآن قرار می‌گیرد، بر قله رفیع سلامت و سعادت و در عزت و امنیت خواهد نشست.

آن گاه امام به پنج وصف دیگر هماهنگ، از اوصاف قرآن اشاره کرده، می‌فرماید: «قرآن راهنمایی است برای کسی که به آن اقتدا کند، و عذری است برای آن کس که آن را مذهب خویش برگزیند و دلیل و برهانی است برای کسی که با آن سخن گوید، و گواهی است برای کسی که به کمک آن در برابر دشمنش بایستد، و سبب پیروزی است برای آن کس که به آن احتجاج کند»؛ (و هُدًى لِمَنْ اِنَّكُمْ بِهِ، وَ عُدْرًا لِمَنْ اِنَّتَحَلَهُ(2)، وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَ فُلْجًا(3) لِمَنْ حَاجَّ بِهِ).

منظور از هدایت در جمله اول روشن است و منظور از عذر در جمله دوم ممکن است اتمام حجّت باشد که قرآن به همه افراد در مورد ایمان و انجام

وظایف الهی، اتمام حجّت

1. «معقل» به معنای پناهگاه و سنگر است. از ریشه «عقل» به معنای

بازداشتن گرفته شده، زیرا پناهگاه انسان را از گزند حوادث دور می دارد.

2. «انتحل» به معنای پذیرش مذهب و آیین از ریشه «نحله» بر وزن «خرقه»

به معنای ایمان و مذهب گرفتن است.

3. «فلج» به معنای ظفر و پیروزی است.

[714]

می کند و نیز ممکن است منظور این باشد که قرآن سند معذور بودن در پیشگاه

خدا در قیامت است به این معنا که هر کس اعمال خود را با دستور و پیام قرآن

هماهنگ سازد، در پیشگاه خدا معذور خواهد بود. معنای دوم صحیح تر به نظر

می رسد.

تعبیر به «بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ» اشاره به این است که نه تنها انسان در عقاید و

اعمال خود می تواند تکیه بر قرآن کند، بلکه براهین قرآنی در مقابل مخالفان؛

خواه در مبدأ و معاد باشد و خواه در برنامه های زندگی، بهترین برهان است.

تعبیر به «شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ» تأکید بیشتری بر این معناست که هر کس قرآن

را شاهد و گواه خود در مقابل خصم بگیرد، بهترین شاهد و گواه محسوب

خواهد شد و نتیجه آن همان چیزی است که در جمله پنجم آمده که استدلال و

استشهاد به قرآن، سبب پیروزی و غلبه بر مخالفان است.

سپس امام(علیه السلام) در هفت وصف باقی مانده از 42 وصفی که در این

بخش از خطبه درباره قرآن بیان کرده، می فرماید: «قرآن نجات دهنده خوبی

است برای کسی که به آن عمل کند و مرکب راهواری است برای آن کس که

آن را به کار گیرد، نشانه افتخاری است برای کسی که خود را با آن

نشانه گذاری کند، و سپر مطمئنی است برای آن کس که خود را در پناه آن

قرار دهد و علم و دانش پرارزشی است برای کسی که آن را حفظ و نگهداری

کند و گفتار والایی است برای آن کس که آن را روایت نماید و حکم قاطعی

است برای کسی که با آن قضاوت کند»؛ (وَ حَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ، وَ مَطِيَّةً لِمَنْ

أَعْمَلَهُ، وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّمَهُ (1)، وَ جُبَّةً لِمَنْ اسْتَلَامَهُ (2)، وَ عِلْمًا لِمَنْ وَعَى، وَ حَدِيثًا

لِمَنْ رَوَى، وَ حُكْمًا لِمَنْ قَضَى).

1. «توسّم» از «وسم» بر وزن «وصل» به معنای علامت گذاری گرفته شده

است. این ماده، گاه به معنای زیبایی نیز به کار می رود.

2. «استلام» از ریشه «لئم» بر وزن «لعن» به معنای جمع کردن و التیام

بخشیدن و هماهنگ نمودن میان دو چیز است و «استلام» به معنای پوشیدن زره

یا سایر ابزار جنگ است، گویی میان این ابزار و بدن خود هماهنگی ایجاد

می کند.

[715]

در جمله های اول و دوم، مؤمنان به قرآن را به کسی تشبیه می کند که بر

مرکبی از نور سوار شده و به سوی آسمان سعادت در پرواز است، مرکبی

مطمئن و راهوار.

در جمله سوم قرآن را مدال افتخاری می شمارد برای همه کسانی که آن را

نشانه زندگی خود قرار می دهند. آیات قرآن بهترین شعار و نشانه های آن

بهترین نشانه هاست.

در جمله چهارم آن را زرهی شمرده که انسان را در نبرد با دشمنان از گزند حوادث، حفظ می کند. هم دشمنان ظاهری و مخالفان اسلام و هم دشمنان باطنی و درونی؛ یعنی هوای نفس و هم دشمنی پنهانی یعنی شیطان.

در پنجمین و ششمین و هفتمین وصف، در واقع به علوم حاصل از قرآن اشاره می کند؛ جمله «**وَ عَلِمَا لِمَنْ وَعَى**» ممکن اشاره به استدلالات منطقی قرآن باشد و جمله «**حَدِيثًا لِمَنْ رَوَى**» اشاره به حدیث نقلی و احادیثی که از ناحیه وحی به دست آمده است.

در آخرین جمله، به کاربرد علمی آن در مسئله قضاوت و داوری اشاره می کند. بنابراین که قضا در این جمله به معنای داوری در مخاصمات باشد، و اگر قضا هر گونه حکم و قضاوت را شامل شود، همه احکام فقهی و عقیدتی را در بر گیرد.

نکته ها

1- عظمت قرآن از دیدگاه امیرمؤمنان (علیه السلام)

بحث درباره عظمت قرآن در خطبه های فراوانی از نهج البلاغه آمده است؛ ولی

در هیچ خطبه ای بحثی به این گستردگی و جامعیت دیده نمی شود.

در 42 امتیازی که امام (علیه السلام) در این خطبه ذکر فرموده، مطالبی است

که ناظر ناآگاه ممکن است آن را ادّعی بی دلیل پندارد؛ ولی با دقت در آیات

خود قرآن، شواهد و دلایل کافی برای آن یافت می شود.

[716]

مثلا اگر امام قرآن را معدن ایمان و سرچشمه علم می شمرد، به جهت آن است

که قرآن مجید درباره مهم ترین مسائل عقیدتی؛ یعنی مبدأ و معاد، آن قدر دلایل

گوناگون عقلی ذکر کرده که درهای ایمان به خدا و معاد را به روی هر انسان

منصفی می گشاید.

در مسئله خدانشناسی، دست انسانها را گرفته، به اوج آسمانها و اعماق زمین

می برد؛ آمد و شد منظم شب و روز، حرکت منظم بادها، (1) آفرینش انواع

حیوانات و گیاهان و میوه ها،(2) پرواز پرندگان بر فراز آسمانها(3)، حرکت
ابرها و سیراب شدن سرزمینهای تشنه، بر اثر ریزش بارانها(4) که هر کدام
جلوه ای از نظم عالم آفرینش است، به او نشان می دهد تا یقین پیدا کند در
ورای این دستگاه، مبدأ علم و قدرتی است که آن را به این صورت می گرداند.
در مسئله معاد دست انسان حق طلب را گرفته به آغاز آفرینش می برد(5) و
صحنه های معاد را در عالم گیاهان(6) و قدرت خدا را بر احیای استخوان

پوسیده مردگان(7)

1. (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي
الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ). (بقره، آیه 164)

2. (وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ وَصِنَوَانٌ وَغَيْرُ

صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفُضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ

لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ). (رعد، آيه 4)

3. (أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ

لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ). (نحل، آيه 79)

4. (اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُنْفِثُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ

كَيْسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ)، (فانظرُ إلى آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي

الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا). (روم، آيه 48 و 50)

5. (كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ). (اعراف، آيه 29)

6. (وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ

فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا). (كهف، آيه 45)

7. (وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا

الَّذِي ر

أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ). (يس، آيه 78-79)

نشان می دهد.

در زمینه عدالت آن قدر به آن اهمیت داده که آن را از وظایف حتمی

مؤمنان (1) و اجرای آن راحتی درباره دشمنان سرسخت، توصیه می کند (2) و

انحراف از آن را گناهی بزرگ می شمرد.

اگر امیرمؤمنان آن را چشمه جوشان فیض الهی برای سیراب کردن قلوب علما

و بهار دل های فقها می شمرد، دلیل آن در خود قرآن است، زیرا با اینکه

هزاران تفسیر بر قرآن مجید نوشته شده، باز هر روز دانشمندان به کشف

تازه ای در قرآن مجید دست می یابند.

اگر امام (علیه السلام) می فرماید: قرآن سبب عزت و شوکت مسلمانان است،

دلیلش آن است که در آیات مختلف، آنها را به وحدت کلمه و عدم تفرقه دعوت

کرده و پیوند مؤمنان را پیوند برادران شمرده و نتیجه آن را عزت مؤمنان در

سایه عزت خدا دانسته است. (3)

همچنین تمام موضوعاتی را که امام به عنوان 42 امتیاز برای قرآن در این بخش از خطبه ذکر فرموده، ریشه های آن را در قرآن می یابید، که اگر جمع آوری شود يك کتاب قطور تشکیل می دهد. دستوراتی که اگر به آنها عمل شود به یقین این آثار از آنها به دست می آید.

1. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ

وَالْأَقْرَبِينَ). (نساء، آیه 135)

2. (وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ

اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ). (مائده، آیه 8)

3. (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً

فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا). (آل عمران، آیه 103)

(وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ). (منافقون، آیه 8)

2- دانشمندان بیگانه و قرآن

عظمت قرآن چنان است که نه تنها مسلمانان و پیشوایان بزرگ اسلام آن را به این اوصاف بزرگ می ستایند، بلکه دورافتادگان با خبر نیز پس از غور در آیات این کتاب بزرگ آسمانی، به عظمت آن اعتراف کرده و تعبیراتی دارند که بسیار قابل توجه است:

«البرماله» مورخ و دانشمند معروف فرانسوی در کتاب «تاریخ عمومی» خود درباره قرآن چنین می نویسد:

«قرآن کتاب به تمام معنا ممتازی است که جایگزین سایر کتابهای عالی و دربرگیرنده همه علوم (انسانی) است، کتابی است که هم دارای دستورات مذهبی و هم قوانین مدنی امروز است ; هم نسخه راهنمای يك قاضی و هم کمال

مطلوب يك پیشوای روحانی است».(1)

«ویل دورانت» دانشمند و فیلسوف معروف معاصر در کتاب تاریخ تمدن خود

می نویسد:

«قرآن در جانهای ساده و بی آرایش، عقایدی آسان و دور از ابهام پدید می آورد که از رسوم تشریفات ناروا دور است و از قید مراسم بت پرستی و کاهنی آزاد. ترقی اخلاق و فرهنگ مسلمین به برکت آن انجام گرفته و اصول نظم اجتماعی و وحدت جمعی را در میان آنان استوار ساخته است.

— سپس می افزاید: — عقول آنان را از بسیاری از اوهام و خرافات و ظلم و خشونت رهایی بخشیده و مردم زبون را از حرمت و عزت نفس برخوردار ساخته و در جامعه مسلمین چنان اعتدال و تقوایی به وجود آورده که در هیچ يك از مناطق جهان که قلمرو انسان سفید پوست بوده است، نظیر نداشت.» (2)

«رالف لین تون» (نویسنده کتاب سیر تمدن) می نویسد:

1. فرهنگ اسلام شناسان خارجی، تألیف حسین عبداللہی خروش، جلد 1،

2. عصر ایمان، بخش دوم، تمدن اسلامی، صفحه 52 .

[719]

«آموزشگاه عالی قرآن، راه ترقی و پیشرفت هر فرد را از هر طبقه به هر مقام

هموار ساخته است، به گونه ای که حتی فرزند يك نفر برده، می تواند در

جامعه اسلامی به مقامات عالی و والا برسد». (1)

پروفسور «دراپرز اروپ» می گوید:

«قرآن شامل پیشنهادها و دستورات عالی اخلاقی است و از بخش هایی تشکیل

یافته که مورد قبول همگان قرار می گیرد. این دستورات به خودی خود کامل و

رسا بوده و برای برنامه زندگی مردم راهنمای حیات و ضروری است». (2)

«جان دیون پورت» مؤلف کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن»

می نویسد: «قرآن به اندازه ای از نقایص مبرا و منزّه است که نیازمند

کوچک ترین تصحیح و اصلاحی نیست و ممکن است از اوّل تا به آخر آن را

خواند بی آنکه انسان کمترین ملامتی از آن احساس کند». (3)

«گوته» شاعر و دانشمند مشهور آلمانی می گوید:

«سالیان دراز کشیشان از خدا بی خبر ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدّس و عظمت آورنده آن محمد (صلی الله علیه و آله)، دور نگاه داشته بودند؛ اما هر قدر که قدم در جاده علم و دانش گذاریم پرده های جهل و تعصّب نابجا از بین رفته و این کتاب توصیف ناپذیر (قرآن) جهانیان را به سوی خود جلب نموده و تأثیر عمیقی در علم و دانش جهان می گذارد، و سرانجام محور افکار مردم

جهان می گردد».(4)

1. فرهنگ اسلام شناسان خارجی، جلد 1، صفحه 15 .

2. همان، صفحه 14 .

3. از مقدمه کتاب سازمانهای تمدن امپراطوری اسلام، ص 111 .

4. تفسیر نمونه، جلد 1، صفحه 137 .

[721]

خطبه 199(1)

وَ مِنْ كَلَامِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَانَ يُوصِي بِهِ أَصْحَابَهُ

از سخنان امام(عليه السلام) است

که پیوسته یارانش را به آن توصیه می کرد.

خطبه در يك نگاه

امام(علیه السلام) در این گفتار خود به چهار موضوع مهم از تکالیف اسلامی

سفارش می کند که هر کدام بخشی از خطبه را تشکیل می دهد.

در بخش اول، به مسئله نماز و اهمیّت آن می پردازد و به کیفیت عالی و کمیّت

کافی آن اشاره کرده، نماز را وسیله نجات در آخرت و سبب پاکی از گناهان در

دنیا و شستشوی

1. سند خطبه:

مرحوم کلینی قبل از مرحوم سیّد رضی این کلام را در «کافی» کتاب الجهاد

بخش عمده این کلام را نقل کرده است (الكافی، جلد 5، صفحه 36).

در مصادر نهج البلاغه نیز چیزی فراتر از آن نیامده است (مصادر، جلد 3،

صفحه 85).

[722]

جان و دل از رذائل اخلاقی می شمرد و اهتمام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

و مؤمنان راستین را نسبت به آن یادآور می شود.

در **بخش دوم**، به مسئله زکات که بعد از نماز مهم ترین رکن ایمان است،

می پردازد و آن را کفاره گناهان و حجابی در برابر آتش دوزخ می شمرد و

پرداختن آن را افتخاری بزرگ می داند، و کسانی را که از این نکته غافلند،

سرزنش می کند.

در **بخش سوم**، به سراغ موضوع بسیار مهم دیگری می رود که آن ادای امانت

است. اهل امانت را سعادت‌مندان، و خائنان به امانت را شکست خوردگان و

مأیوسان از رحمت الهی می شمرد و به تفسیر کوتاهی از آیه شریفه **(إِنَّا عَرَضْنَا**

الْأَمَانَةَ...)(1) می پردازد.

در بخش چهارم از موضوعی سخن می گوید که ضامن اجرای همه تکالیف و

احکام الهی است و آن مراقبت و احاطه علمی پروردگار بر همه اعمال

انسانهاست. نه تنها خداوند احاطه علمی دارد، بلکه اعضا و جوارح و ضمائر

انسانها را نیز ناظران و مراقبان حق بر اعمال او می شمرد.

جمله «كَانَ يُوصِي بِهٖ أَصْحَابَهُ» نشان می دهد که امام(علیه السلام) این سخن را

در هر فرصت مناسبی تکرار می کرد و به یاران خود درباره به این چهار

اصل مهم هشدار می داد. سزاوار است پیوندگان راه امام(علیه السلام) نیز همین

برنامه را ادامه دهند و خود و یاران خود را به این اصول چهارگانه نجات

بخش، همواره توصیه کنند.

بخش اول

تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ، وَحَافِظُوا عَلَيْهَا، وَاسْتَكْثِرُوا مِنْهَا، وَتَقَرَّبُوا بِهَا، فَإِنَّهَا
(كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْفُوتًا). أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سئِلُوا:
(مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ). وَ إِنَّهَا لَتَحْتَ الدُّنُوبِ حَتَّى
الْوَرَقِ، وَ تُطْلَفُهَا إِطْلَاقَ الرَّبِقِ، وَ شَبَّهَهَا رَسُولُ اللَّهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ
سَلَّمَ — بِالْحَمَّةِ تَكُونُ عَلَى بَابِ الرَّجُلِ، فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ حَمْسَ
مَرَّاتٍ، فَمَا عَسَى أَنْ يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ؟ وَ قَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رَجَالٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
الَّذِينَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ، وَ لَا فِرَّةٌ عَيْنٍ مِنْ وُلْدٍ وَ لَا مَالٍ. يَقُولُ اللَّهُ
سُبْحَانَهُ: (رَجَالٌ لَا تُلْهِمُهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ آيَتَاءِ
الزَّكَاةِ). وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ — صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ — نَصِيبًا بِالصَّلَاةِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ

لَهُ بِالْجَنَّةِ، لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ: (وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا)، فَكَانَ يَأْمُرُ

بِهَا أَهْلَهُ وَ يَصْبِرُ عَلَيْهَا نَفْسَهُ.

ترجمه

برنامه نماز را به خوبی مراقبت کنید و در محافظت آن بکوشید. بسیار نماز بخوانید و به وسیله آن به خدا تقرّب جوید، زیرا نماز بر همه مؤمنان در اوقات مخصوص واجب است. آیا پاسخ دوزخیان را در برابر این سؤال که «چه چیز شما را به دوزخ کشانید؟» نمی شنوید که می گویند: «ما از نمازگزاران نبودیم». (آری) نماز گناهان را فرو می ریزد، همچون فروریختن برگ از درختان (در فصل پاییز) و طنابهای معاصی را از گردنها

[724]

می گشاید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نماز را به چشمه آب گرمی

تشبیه فرمود که بر در خانه انسان باشد و او هر شبانه روز پنج مرتبه خود را

در آن شستشو دهد که بی شك چرك و آلودگی در بدنش باقی نخواهد ماند
(نمازهای پنج گانه نیز روح و قلب انسان را شستشو می دهند و آثاری از گناه
در آن باقی نمی گذارند).

آن گروه از مؤمنان که زینت متاع دنیا و فرزندان و اموالی که مایه چشم
روشنی است، آنها را به خود مشغول نداشته، حق نماز را خوب شناخته اند.
خداوند سبحان درباره آنها می فرماید: «آنها مردانی هستند که تجارت و بیع آنان
را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات باز نمی دارد و رسول خدا
بعد از بشارت به بهشت، خویش را برای نماز به تعب و مشقت می انداخت،
زیرا خداوند به او فرموده بود: «خانواده خویش را به نماز دعوت کن و در
برابر آن شکیبا باش» (زیرا نماز کلید ورود به بهشت است)، آن حضرت پی در
پی اهل بیت خود را به نماز دعوت می کرد و خود را بر آن وادار می فرمود
(و در انجام آن اصرار و شکیبایی داشت).

شرح و تفسیر

اهمیت فوق العاده نماز

همان گونه که در بحث «خطبه در يك نگاه» گفته شد، امام(علیه السلام) در این خطبه به چهار امر مهم که از ارکان دین محسوب می شود اشاره کرده، بر آن تأکید می‌ورزد. سه امر آن مربوط به فروع دین (نماز و زکات و حفظ و ادای امانت) و يك امر آن از آثار اصول دین است و آن ایمان به حضور الهی در همه جا و علم او به تمام مضمرات قلوب و اعمال جوارح است.

در بخش اول که مربوط به نماز است به آثار مهم معنوی و تربیتی نماز و عاقبت شوم تارکان و سبک شمرندگان آن پرداخته، نمازگزاران واقعی را معرفی می کند، نخست می فرماید: «برنامه نماز را به خوبی مراقبت کنید و در محافظت آن بکوشید. بسیار نماز

[725]

بخوانید و به وسیله آن به خدا تقرّب جوید زیرا نماز بر همه مؤمنان در اوقات

مخصوص واجب است»؛ (تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ، وَ حَافِظُوا عَلَيْهَا، وَ اسْتَكْثِرُوا

مِنْهَا، وَ تَقَرَّبُوا بِهَا، فَإِنَّهَا كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا)(1)).

در این عبارت کوتاه چهار دستور درباره نماز داده شده است: تعاهد، محافظت،

استکثار، و تقرب جستن به آن.

منظور از «تعاهد» سرکشی و اصلاح کردن است. این تعبیر در مورد کسی که

به املاک و مزارع خود سرکشی کرده و در اصلاح آن می کوشد به کار

می رود، بنابراین جمله بالا اشاره به این است که آموزشهای خود را در مورد

واجبات و مستحبات و مکروهات نماز ادامه دهید به گونه ای که هر روز نماز

شما از نمازهای روزهای گذشته بهتر باشد.

منظور از محافظت که در آیه 238 بقره نیز به آن اشاره شده: **(حَافِظُوا عَلَيَّ**

الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةَ الْوَسْطَى) نگاهداری نماز از موانع و ریا و سُمعه و مانند آن

است.

بعضی نیز احتمال داده اند که منظور حفظ اوقات هر نماز در وقت فضیلت آن

است.

تعبیر به «استکثروا» اشاره به همان چیزی است که در روایت معروف

نبوی(صلی الله علیه وآله) آمده است که: **«الصَّلَاةُ خَيْرُ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ اسْتَقَلَّ وَ**

مَنْ شَاءَ اسْتَكْتَرَ؛ نماز بهترین کار است، هر کس بخواید به مقدار کم بجا

می آورد و هر کس بخواید (و توان داشته باشد) به مقدار زیاد». (2)

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که فرمود: «إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَيَّ

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الصَّلَاةُ وَالْبِرُّ وَالْجِهَادُ؛ بهترین اعمال نزد خداوند متعال نماز

است و نیکوکاری و جهاد». (3)

در چهارمین جمله که در واقع نتیجه جمله های سه گانه قبل است، می فرماید:

«به»

1. نساء، آیه 103 .

2. بحار الانوار، جلد 79، صفحه 308، حدیث 9 .

3. وسائل الشیعة، جلد 3، صفحه 27 (حدیث 7، باب 10، ابواب اعداد

الفرائض).

وسیله نماز به درگاه خدا تقرّب جوید».

در حدیث معروف از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) آمده است :

«الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ؛ نماز وسیله تقرّب هر پرهیزگاری است».(1)

سپس امام(علیه السلام) به ذکر دلیل برای این دستورات مهم در مورد نماز

پرداخته و به هفت نکته اشاره می کند و به آیاتی از قرآن مجید و سنّت

پیامبر(صلی الله علیه وآله) استدلال می فرماید.

نخست می گوید: «زیرا نماز به عنوان فریضه واجب (در اوقات مختلف شب و

روز) بر مؤمنان مقرر شده است»؛ (إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا

مَوْفُوتًا).(2)

مفسّران برای این آیه دو تفسیر ذکر کرده اند: نخست اینکه منظور از «موقوف»

واجب است، زیرا این تعبیر به جای وجوب به کار می رود. دیگر اینکه اشاره

به اوقات نماز است که باید همه مؤمنان به دقت مراقب آن باشند و هر نمازی

را در وقت خود به جا آورند.

سپس به ذکر دلیل دوم پرداخته، می فرماید: «آیا پاسخ دوزخیان را در برابر این

سؤال که «چه چیز شما را به دوزخ کشانید؟» نمی شنوید که می گویند: «ما از

نمازگزاران نبودیم»؛ (أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُئِلُوا: (مَا سَلَكَكُمْ

فِي سَفَرٍ) (3) * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ (4)).

البته در ادامه آیه شریفه مزبور به چند گناه دیگر که عامل ورود آنها در دوزخ

شده اشاره گردیده است: «عدم اطعام مساکین، هم صدا شدن با اهل باطل و

تکذیب روز قیامت»؛ (وَلَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمَسْكِينِ * وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَ

كُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ

1. الکافی، جلد 3، صفحه 265، حدیث 6.

2. نساء، آیه 103 .

3. «سفر» در اصل از «سفر» بر وزن «فقر» به معنای دگرگون شدن و ذوب

گشتن و تغییر رنگ دادن و آزار دیدن بر اثر تابش آفتاب گرفته شده است و

چون جهنم این آثار را به نحو اشدّ دارد، یکی از نامهایش «سفر» است. از

بعضی روایات استفاده می شود که «سقر» نام بخش خاصی از دوزخ است. که

جایگاه متکبران است.

4. مدثر، آیه 42 و 43 .

[727]

الدین(1); ولی مهم اینجاست که قرآن مجید ترك نماز را قبل از همه این ها

بیان کرده است و این نشانه روشنی بر اهمیت نقش نماز در سعادت و نجات

انسانهاست.

در ضمن، این آیات دلیل روشنی بر مجازات کفار بر ترك فروع دین همانند

ترك اصول دین است و این مسئله پیچیده را حل می کند.

امام در بیان سومین و چهارمین دلیل برای اثبات اهمیت نماز می فرماید: «نماز

گناهان را فرو می ریزد، همچون فروریختن برگ از درختان (در فصل پاییز)

و طناب های معاصی را از گردن ها می گشاید»؛ (وَ إِنَّهَا لَتَحْتُ الدُّنُوبَ حَتَّ (2)

الورق، وَ تُطْفِئُهَا إِطْلَاقَ الرَّبِّقِ (3)).

آری همان گونه که نماز از گناهان آینده به مضمون آیه شریفه **(إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى**

عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)(4) جلوگیری می کند، نسبت به گناهان گذشته نیز از

طریق توبه و انابه به درگاه الهی که نماز بستر آن را فراهم می سازد اثر

می گذارد و گناهانی را که همچون طناب بر گردن انسان قرار گرفته و او را

از پیشرفت و ترقی مانع می شود، از بین برده، انسان را آزاد می سازد.

در حدیثی از سلمان فارسی می خوانیم که می گوید: من با رسول خدا(صلی الله

علیه وآله) در سایه درختی نشسته بودیم، پیامبر شاخه ای از آن درخت را

گرفته، تکان داد در این هنگام برگها فرو ریختند، سپس فرمود: **«أَلَا تَسْأَلُونِي**

عَمَّا صَنَعْتُ؟» آیا نمی پرسید چرا این کار را کردم؟» عرض کردند: ای رسول

خدا خودت به ما خبر ده! فرمود: **«إِنَّ الْعَبْدَ الْمُسْلِمَ إِذَا**

1. مدثر، آیه 44-46 .

2. **«حَتَّ»** در اصل به معنای جداکردن برگهای درختان است و گاه در

جداکردن اشیای دیگر نیز به کار می رود.

3. «ربق» بر وزن «عنب» جمع «ربق» بر وزن «فعل» به معنای طنابی است

که دستاویزهای متعددی در آن است و معمولاً هنگامی که می خواهند حیوانات

را به صف کنند هر کدام را به یکی از آن دستاویزها می بندند.

4. عنكبوت، آیه 45.

[728]

قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ تَحَاتُّ حَطَايَاهُ كَمَا تَحَاتُّ وِرْقَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ؛ بنده مسلمان هنگامی

که به نماز بر می خیزد گناهان او فرو می ریزد همان گونه که برگهای این

درخت فرو ریخت». (1)

سپس امام در پنجمین استدلال خود به کلام معروف رسول خدا درباره اهمیت

نماز استناد می جوید و می فرماید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

نماز را به چشمه آب گرمی تشبیه فرمود که بر در خانه انسان باشد و او هر

شبانه روز پنج مرتبه خود را در آن شستشو دهد که بی شك چرك و آلودگی در

بدنش باقی نخواهد ماند (نمازهای پنج گانه روزانه نیز چنان روح و قلب انسان

را شستشو می دهد و آثاری از گناه در آن باقی نمی گذارد)؛ (و شَبَّهَهَا رَسُولُ

اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بِالْحَمَّةِ تَكُونُ عَلَى بَابِ الرَّجُلِ، فَهُوَ يَغْتَسِلُ

مِنْهَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَمَا عَسَى أَنْ يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ (2)؟. (3)

با توجه به اینکه در متن خطبه تعبیر به «حمّه» (چشمه آب گرم یا آبهای گرمی

که به عنوان درمان بیماری ها مورد استفاده قرار می گیرد) شده روشن

می شود که نماز همچون چشمه آب معمولی نیست، بلکه چشمه خاصی است که

آثار فوق العاده ای در زدودن آلودگی ها دارد؛ ولی باید توجه داشت که این

تعبیر تا آنجا که ما تفحص کردیم تنها در کلام امام و در این خطبه آمده است.

این تأثیر ممکن است از این جهت باشد که نماز روح نقوا را در انسان زنده

می کند و به مضمون (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) او را از فحشا و

منکرات، در آینده باز

1. وسائل الشیعة، جلد 3، صفحه 76، حدیث 3 از باب 32 از ابواب اعداد

فرائض.

2. «درن» بر وزن «لجن» به معنای چرك و آلودگی است.

3. این حدیث را مرحوم شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه در جلد 3، باب دوم

از ابواب اعداد فرائض، حدیث 3 آورده است. با این تفاوت که به جای «حمّه»

«نهر» و «النهر الجاری» ذکر شده است. همین مضمون در مسند احمد، جلد 1،

صفحه 72، چاپ دارالصادر بیروت و صحیح مسلم، جلد 2، صفحه 132

انتشارات دارالفکر نیز آمده است.

[729]

می دارد و طبعاً نسبت به گذشته نیز دعوت به توبه می نماید.

امام(علیه السلام) در ادامه سخن در ششمین استدلال خود به آیه دیگری در قرآن

مجید که مقام والای نمازگزاران را بیان می کند استناد می جوید و می فرماید:

«گروهی از مؤمنان که زینت متاع دنیا و فرزندان اموالی که مایه چشم روشنی

است آنها را به خود مشغول نداشته، حق نماز را خوب شناخته اند. خداوند

سبحان درباره آنها می فرماید: «آنها مردانی هستند که تجارت و بیع آنان را از

یاد خدا و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات باز نمی دارد»؛ (وَ قَدْ عَرَفَ حَقَّهَا

رَجَالَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ، وَلَا فِرَّةٌ عَيْنٍ مِنْ وَلَدٍ وَلَا

مَالٍ. يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: (رَجَالٌ لَا تُلْهِيمُهُمْ تِجَارَةً وَ لَا بَيْعًا عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ

الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ) (1)).

باید توجه داشت که آیه فوق به فاصله يك آیه از آیه نور در قرآن مجید واقع شده

و در آیه قبل از آن سخن از بیوت مرتفعی است که نور پرفروغ الهی در آن

می درخشد و صبح و شام در آن تسبیح و تحمید خدا می شود و رجالی که در

آیه مورد بحث به آن اشاره شده، همانند پاسداران نور الهی هستند که زرق و

برق دنیا آنها را به خود مشغول نمی کند و از یاد خالق و کمک به خلق باز

نمی دارد.

سرانجام در بیان هفتمین و آخرین دلیل برای اهمیت نماز اشاره به برنامه پیامبر

اکرم که برگرفته از قرآن مجید است کرده، می فرماید: «رسول خدا بعد از

بشارت به بهشت خویش را برای نماز به تعب و مشقت می انداخت، زیرا

خداوند به او فرموده بود: «خانواده خویش را به نماز دعوت کن و در برابر آن

شکیبا باش» (زیرا نماز کلید ورود به بهشت است) لذا آن حضرت پی در پی

اهل بیت خود را به نماز دعوت می کرد و خود را بر آن وادار می کرد (و در

انجام آن اصرار و شکیبایی داشت)»؛ (وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

— نَصِيًّا (2) بِالصَّلَاةِ بَعْدَ النَّبْشِيرِ لَهُ بِالْجَنَّةِ، لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ: (وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ

1. نور، آیه 37 .

2. «نصب» بر وزن «خجل» به معنای خسته و فرسوده است و صفت مشبّهه

از ریشه «نصب» ر

بر وزن «حسب» به معنای خستگی و کوفتگی است.

[730]

بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا (1)، فَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ وَ يَصْبِرُ (2) عَلَيْهَا نَفْسَهُ).

این دلایل هفت گانه که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) برای بیان اهمیت نماز از

آیات قرآن و سنت پیامبر آورده و ده ها دلایل دیگر که به یقین، امام در مقام

بیان همه آنها نبوده است، نشان می دهد که نماز چه گوهر گرانبهایی است و چه

تأثیری در تربیت و سعادت انسان دارد و دورماندن از نماز و برکات آن چه
خطراتی ایجاد می کند.

نکته

نقش نماز در تربیت انسان

انسان موجود فراموش کاری است؛ نه تنها دیگران را فراموش می کند، بلکه
بسیار می شود که به خود فراموشی نیز مبتلا می گردد و این خود فراموشی
بزرگ ترین دشمن سعادت اوست.

دو عامل مهم به این خود فراموشی کمک می کند؛ نخست نیازهای واقعی زندگی
روزانه است مخصوصاً در زمانی که زندگی پیچیده و پر از مشکلات شود، و
دیگری نیازهای خیالی و زرق و برقها و تشریفات آمیخته با هوا و هوسها و
عشق به مال و جاه و شهوات است. در این حال درست به مسافری می ماند که

در دو طرف جاده، قصرهای سر به فلک کشیده و شاهدان زیبا روی را می بیند

که ناگهان او را از مسیر اصلی باز داشته و به پرتگاه می کشاند.

مهم ترین آثار نماز، بیدار ساختن انسان و پایان دادن به خودفراموشی است،

زیرا

1. طه، آیه 132 .

2. «یصبر» از «صبر» به معنای شکیبایی است و قابل توجه است که این فعل

غالباً به صورت لازم استعمال می شود؛ ولی گاه معنای متعددی هم دارد؛ یعنی

و اداری به صبر نمودن، و در جمله بالا همین معنا اراده شده است.

[731]

هنگامی که یاد خدا به میان آمد، وضع به کلی دگرگون می شود. آیه شریفه (أَقِمِ

الصَّلَاةَ لِيَذْكُرُوا) (1) که فلسفه نماز را یاد خدا می شمارد و آیه شریفه (لِيَذْكُرُوا اللَّهَ

أَكْبَرُ) (2) که بعد از جمله (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) آمده، نشان

می دهد که ریشه اصلی فلسفه نماز در یاد خدا نهاده شده است زیرا سرچشمه

همه گناهان حبّ دنیا و دنیاپرستی است که ذکر الله، انسان را از آن باز

می دارد، همان گونه که در آیه 29 «نجم» می خوانیم: «فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّى

عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»؛ از کسانی که از یاد ما روی برتافتند و تنها

به دنیای مادی دل بسته اند، روی بگردان.».

طبق آیات دیگر قرآن، شیطان در اطراف قلب انسان، طواف می کند، همین که

یاد خدا در آن پیدا شود می گریزد: (إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ

تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ). (3)

و اگر می بینیم در روایات اسلامی، نماز عمود دین و چشمه آب زلال پاک کننده

شمرده شده، دلیلش همین است به ویژه اگر این نماز به صورت جماعت انجام

شود و مؤمنان، دسته جمعی به درگاه خدا روی آورند. در روایتی از رسول

گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده است: «هر کس نمازهای پنج گانه

روزانه را با جماعت (با شرایط کامل) بخواند، هر کار نیکی را درباره او گمان

داشته باشید و شهادت او را بپذیرید»؛ (مَنْ صَلَّى الصَّلَاةَ فِي جَمَاعَةٍ فَظَنُّوا بِهِ كُلَّ

خَيْرٍ وَأَقْبَلُوا شَهَادَتَهُ). (4)

اگر نگاهی به مقدمات نماز (طهارت و وضو و غسل) که انسان را به پاکی
جسم و جان، دعوت می کند و شرایط دیگر آن مانند پاک و حلال بودن لباس و
توجه به کعبه، کهن ترین مرکز توحید و ارکان و محتوای آیات و انکار و
تعقیبات آن شود، دید و فهم انسان را درباره

1. طه، آیه 14 .

2. عنكبوت، آیه 45 .

3. اعراف، آیه 201 .

4. بحار الانوار، جلد 85، صفحه 16 .

اهمیت فوق العاده این عبادت بزرگ و بی نظیر، گسترش می دهد و نشان می دهد که نماز چه نقش مهمی در تربیت انسان و رساندن او به جوار قرب خدا در سیر و سلوک معنوی و عرفانی دارد.

[733]

بخش دوم

ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَانًا لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيِّبَ النَّفْسِ بِهَا، فَإِنَّهَا تُجْعَلُ لَهُ كَقَارَةٍ، وَ مِنَ النَّارِ حِجَازًا وَ وَقَايَةً. فَلَا يُثْبِعَنَّهَا أَحَدٌ نَفْسَهُ، وَ لَا يُكْثِرَنَّ عَلَيْهَا لَهْفَهُ، فَإِنَّ مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا، يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا، فَهُوَ جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ، مَغْبُونٌ الْأَجْرَ، ضَالٌّ الْعَمَلَ، طَوِيلُ النَّدَمِ.

ترجمه

سپس زکات، همراه نماز، وسیله تقرّب مسلمانان به خدا قرار داده شده است، کسی که زکات را با طیب خاطر عطا کند، کفاره (گناهان) او قرار داده خواهد شد و مانع و حاجبی (از آتش دوزخ) بنابراین نباید هیچ کس نسبت به آنچه (در راه خدا) پرداخته دل مشغولی داشته باشد و از ادای آنچه داده است تأسف خورد، زیرا آن کس که بدون طیب خاطر به امید دریافت چیزی که برتر از آن است آن را بپردازد، نسبت به سنت پیامبر، جاهل بوده، و از گرفتن پاداش مغبون شده در عمل گمراه است و پشیمانی او طولانی خواهد بود.

شرح و تفسیر

برکات زکات

همان گونه که در آغاز خطبه اشاره شد، امام(علیه السلام) در این خطبه به چهار برنامه بسیار مهم اشاره می کند که نخستین آنها نماز بود و بحث آن به صورت مستوفی گذشت. اکنون نوبت زکات است، می فرماید: «سپس زکات، همراه نماز، وسیله تقرّب مسلمانان به خدا قرار داده شده است»؛ **(ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاةِ قُرْبَانًا لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ).**

[734]

«قربان» در اینجا به معنای چیزی است که موجب تقرّب به سوی خدا می شود و می دانیم نماز، رابطه خلق با خالق و زکات، رابطه خلق با سایر بندگان خداست که ارتباط با آنها نوعی ارتباط با خدا محسوب می شود. شایسته توجه است که نماز و زکات در 27 آیه از قرآن مجید در کنار یکدیگر قرار گرفته اند که نشان می دهد این دو برای تأمین سعادت فرد و جامعه، لازم و ملزوم یکدیگرند.

سپس امام(علیه السلام) بعضی از آثار مهم زکات و شرایط آن را بر می شمرد و می فرماید: «بنابراین هر کسی که زکات را با طیب خاطر عطا کند، کفاره

(گناهان) او قرار داده خواهد شد و مانع و حاجبی (از آتش دوزخ) برای او

خواهد بود»؛ (فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيِّبَ النَّفْسِ بِهَا، فَإِنَّهَا تُجْعَلُ لَهُ كَقَارَةٍ، وَ مِنْ النَّارِ

حِجَازاً وَ وَقَايَةً).

مطابق این تعبیر امام، نخستین شرط برای قبولی زکات آن است که با میل و رغبت و به عنوان امتثال فرمان پروردگار و جلب رضای او آن را بپردازد و در چنین حالتی دو اثر مهم دارد که یکی از آنها کفاره گناهان پیشین است و

دیگری حجاب بودن در مقابل آتش دوزخ.

به یقین کسی که زکات را با کراهت بپردازد و نتواند عشق و علاقه به مال را از دل بیرون کند، ادای تکلیف کرده؛ اما از برکات معنوی و روحانی و اخلاقی آن بهره مند نخواهد شد.

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است: «أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ مَا

خَلَا ظِلُّ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ صَدَقَتَهُ نُظِلُّهُ؛ سراسر زمین قیامت را آتشی فرا می گیرد

جز سایبان مؤمن که صدقات او سایبانی برای او می شود». (1)

قرآن مجید یکی از صفات منافقان را این می شمارد که اگر انفاقی در راه خدا

می کنند با کراهت توأم است و به همین دلیل مقبول درگاه الهی نمی افتد: (وَمَا

مَنْعَهُمْ أَنْ يُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ... وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ

كَارَهُونَ). (2)

1. الکافی، جلد 4، صفحه 3، حدیث 6.

2. توبه، آیه 54.

[735]

در ادامه این سخن، امام نتیجه گیری می کند و می فرماید: «پس نباید هیچ کس

به آنچه (در راه خدا) پرداخته دلبستگی داشته باشد و از ادای آنچه داده است

بسیار تأسف بخورد»؛ (فَلَا يُبْعَثْ أَحَدٌ نَفْسَهُ، وَ لَا يُكْتَرَنَ عَلَيْهَا لَهْفَهُ (1)).

آری! مردم دو گروهند؛ گروهی زکات و سایر صدقات خود را با نهایت

خشنودی در راه خدا می دهند و به مضمون (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ

جَزَاءٌ وَلَا شُكُورًا(2) همه عشق و علاقه آنها متوجه جلب رضای پروردگار

است؛ نه انتظار سپاسگزاری دارند و نه پاداش و جزایی از گیرندگان می طلبند؛

ولی گروه دیگری به سختی جان کندن، زکات را از خود جدا می کنند و پیوسته

دلشان نگران آن است و گاه و بی گاه می گویند فلان مالی را که برای زکات

دادیم چقدر خوب و مرغوب بود و چه اندازه برای آن زحمت کشیده بودیم و

اگر امروز در دست ما بود چنین و چنان می شد. این گروه، مصداق همان

چیزی هستند که امام(علیه السلام) در عبارت بالا فرموده است. اکنون ببینیم امام

پیامدهای منفی آن را چگونه بیان می کند، می فرماید: «زیرا آن کس که بدون

طیب خاطر به امید دریافت چیزی که برتر از آن است آن را بپردازد او نسبت

به سنت پیامبر، جاهل، و از گرفتن پاداش مغبون شده است، در عمل گمراه و

پشیمانی او طولانی خواهد بود»؛ **(فَإِنَّ مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا، يَرْجُو**

بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا، فَهُوَ جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ، مَغْبُونُ الْأَجْرِ، ضَالُّ الْعَمَلِ، طَوِيلُ

النَّدَمِ).

در تفسیر جمله **«يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا»** جمعی از شارحان نهج البلاغه

گفته اند: منظور این است که انسان با ایمان در ادای زکات و سایر قربات حتی

انتظار برکت مال و برخورداری از مواهب بیشتر الهی را نداشته باشد، بلکه تنها رضا و خشنودی خدا را در نظر بگیرد؛ ولی این تفسیر با تعبیر «جاهلُ یالسُّئَةِ» و «ضالُّ العَمَلِ» سازگار نیست، زیرا از روایات اسلامی به خوبی استفاده می شود که انتظار فضل و عنایت الهی در این گونه موارد

1. «لَهْفٌ» به معنای غصّه، تأسف، اندوه و افسوس است.

2. دهر، آیه 9 .

[736]

نه تنها ممنوع نیست، بلکه مرغوب است.

در روایات زکات و صدقه وارد شده است که در هنگام تنگدستی از طریق دادن

صدقه، گشایش روزی بطلبید(1) و حتی قرآن مجید می گوید: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا

وَيُرَبِّي الصَّدَقَاتِ»؛ خدا ربا را نابود می کند (و برکت را از آن می گیرد) ولی

صدقات را افزایش می دهد». (2)

ولی دو تفسیر دیگر برای این جمله، می توان گفت که با جمله های دیگر هماهنگ تر است؛ نخست اینکه این جمله ادامه جمله «غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا» باشد؛ یعنی هنگام زکات نه طیب خاطر دارد نه امید برتر از آن از سوی خدا. بدیهی است چنین کسی برخلاف سنت عمل کرده و به گمراهی کشیده شده است. دیگر اینکه منظور این است کسی که به هنگام ادای زکات، رضایت درونی ندارد و در عین حال برتر از آن را از خدا می طلبد، سخت در اشتباه و جاهل به سنت است.

نکته

زکات رکن مهم جامعه اسلامی

زکات بعد از نماز مهم ترین برنامه اسلام است؛ در نماز سخن از رابطه با خالق است و در زکات، رابطه با خلق خدا. در واقع صدق و راستی انسان در موضوع رابطه با خالق، هنگامی ثابت می شود که رابطه او با خلق قوی باشد؛ از مشکلات آنان با خبر گردد؛ در حلّ آن بکوشد؛ نسبت به دردمندان و

بی نوایان و محرومان هم دردی نشان دهد و تا آنجا که در توان دارد به کمک

آنها بشتابد که روشن ترین مظهر آن پرداخت زکات است. به همین دلیل

همان گونه که در سابق اشاره شد در 27 آیه از قرآن مجید، «نماز» و «زکات»

در کنار

1. «إِذَا أُمِّلْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ» (نهج البلاغه، کلمات قصار، 258).

2. بقره، آیه 276 .

[737]

هم قرار گرفته است.

از سوی دیگر یکی از خطرناک ترین پدیده های اجتماعی، فاصله طبقاتی است؛

قشری مرقه و صاحب همه چیز و قشری محروم از نیازهای ابتدایی زندگی در

برابر هم قرار گیرند که هم به قشر محروم آسیب می رسد و هم بر اثر

واکنشهای شدید آن قشر، قشر مرقه آسیب می بیند و ناامنی در کل جامعه آشکار

می شود.

در آیه 195 سوره بقره می خوانیم: (وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى

النَّهْلِكَةِ) مفهومش این است که اگر می خواهید از هلاکت نجات یابید انفاق در راه

خدا را فراموش نکنید.

در کلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) اشاره لطیفی به این حقیقت شده است،

زیرا بعد از تقسیم اقدار جامعه به عالم و جاهل و غنی و فقیر می فرماید: «وَوَ

إِذَا بَخِلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ» یعنی هنگامی که اغنیا از نیکی

به محرومان بخل ورزند محرومان، جامعه آخرت خویش را به دنیا می فروشند

و قیام می کنند و همه قوانین اجتماعی را در هم می شکنند.

از سوی سوم، صفات رذیله ای در بسیاری از انسان ها بالفعل یا بالقوه وجود

دارد که جز با پرداخت زکات ریشه کن نمی شود. قرآن مجید می گوید: «(خُنْ

مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...); از اموال آنها صدقه ای (به عنوان

زکات) بگیر تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و تربیت کنی.» (1) آری!

پرداخت زکات تأثیر فوق العاده ای در تهذیب نفس و پرورش عالی ترین صفات

انسانی دارد.

1. توبه، آيه 103 .

[738]

[739]

بخش سوم

ثُمَّ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ، فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا. إِنَّهَا عُرِضَتْ عَلَى السَّمَاوَاتِ الْمَبْنِيَّةِ،
وَ الْأَرْضِيِّينَ الْمَدْحُورَةَ، وَ الْجِبَالِ ذَاتِ الطُّوْلِ الْمَنْصُوبَةِ فَلَا أُطُولُ وَ لَا أَعْرِضُ، وَ
لَا أَعْلَى وَ لَا أَعْظَمَ مِنْهَا. وَ لَوْ امْتَنَعَ شَيْءٌ بِطُولٍ أَوْ عَرْضٍ أَوْ قُوَّةٍ أَوْ عِزٍّ
لَا مَمْتَنَعِينَ؛ وَ لَكِنْ أَشَقَقْنَا مِنَ الْعُقُوبَةِ، وَ عَقَلْنَا مَا جَهَلْنَا مَنْ هُوَ أضعفُ مِنْهُنَّ، وَ هُوَ
الْإِنْسَانُ، (إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا).

ترجمه

سپس (خداوند) ادای امانت (را بر عهده همگان گذارده) آن کس که اهل آن
نیست ناامید و ناکام خواهد شد. این امانت بر آسمانهای برافراشته و زمینهای
گسترده و کوه های مرتفع که از آنها طولانی تر و عریض تر و برتر و
بزرگ تر پیدا نمی شود، عرضه شد (ولی آنها قدرت تحمل آن را نداشتند و آن
را نپذیرفتند) و اگر بنا بود چیزی به واسطه (غرور قدرت به خاطر طول و
عرض و قوتی که دارد از پذیرش امانت امتناع ورزد به یقین آسمان و زمین و
کوه ها امتناع می کردند؛ ولی آنها (نه به جهت غرور، بلکه) از عقوبت الهی (به

سبب عدم ادای حق آن) وحشت داشتند و آنچه را که موجودی ناتوان تر از آنها
— یعنی انسان — از آن بی خبر بود، درك کردند (آری) انسان، ستمگر و نادان
بود.

شرح و تفسیر

اهمیت ادای امانت

امام(علیه السلام) در بخش سوم خطبه — بعد از بیان اهمیت نماز و زکات —
مسئله بسیار مهم دیگری را طرح می کند که مسئله «ادای امانت» است. همان
موضوعی که اگر انجام نشود

[740]

همه برنامه ها ابتر و بی نتیجه خواهد بود، می فرماید: «سپس (خداوند) ادای
امانت (را بر عهده انسان ها گذارد) به راستی آن کس که از اهل آن نیست،
ناامید و ناکام خواهد شد»؛ (ثُمَّ أَدَاءَ الْأَمَانَةِ، فَقَدْ خَابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا).

در اینکه منظور از ادای امانت در اینجا چیست؟ بعضی از شارحان برای آن محدودیت قائل شده و آن را به معنای ولایت و امامت، یا مانند آن دانسته اند، در حالی که قرار گرفتن ادای امانت بعد از نماز و روزه، نشان می دهد که مفهوم عامی از آن اراده شده است، زیرا ادای امانت پایه همه فعالیت‌های مثبت اجتماعی است که اگر خیانت در امانتها راه یابد، اعتماد همگان متزلزل می شود، همکاری اجتماعی از میان می رود و محیطی مملو از سوء ظن و فساد و نابسامانی به وجود می آید، لذا در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «**إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَ الْفَاجِرِ**؛ خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه راستگویی و ادای امانت به خوبی و بدان، جزو برنامه های او بود». (1)

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «**الْأَمَانَةُ تَجْلِبُ الْغِنَى وَ الْخِيَانَةُ تَجْلِبُ الْفَقْرَ**؛ امانت بی نیازی و ثروتمندی می آورد و خیانت فقر

و ناداری». (2)

شایسته است توجه شود که امانت دو معنا دارد؛ معنایی خاص که شامل امانتهای

مالی مردم می شود که نزد یکدیگر می سپارند و حفظ آن از اوجب واجبات

است و دیگر معنای عام که شامل هر گونه موهبت و مسئولیت الهی می شود.

به این ترتیب عمر ما، فرزندان ما، کشور ما، مقامات اجتماعی و حکومتهای

الهی همه، اماناتی است که به ما سپرده شده و باید در آن خیانت نشود.

این مفهوم عام هم شامل امانتهای مادی مردمی و هم امانتهای الهی و معنوی

می شود و حفظ همه آنها از ارکان دین است که امام بعد از بیان نماز و زکات

به آن پرداخته است.

1. الکافی، جلد 2، صفحه 104 .

2. بحار الانوار، جلد 72، صفحه 114 .

[741]

جمله های بعد از آن به خوبی نشان می دهد که هدف از ذکر امانت در اینجا،

همان مفهوم عام است، چون در تعقیب این جمله، امام می فرماید: «این امانت

بر آسمانهای برافراشته و زمینهای گسترده و کوههای مرتفع که از آنها طولانی تر و عریض تر و برتر و بزرگ تر پیدا نمی شود، عرضه شد (ولی آنها قدرت تحمل آن را نداشتند و آن را نپذیرفتند)؛ (إِنَّهَا عُرِضَتْ عَلَى السَّمَاوَاتِ الْمَبْنِيَّةِ (1)، وَ الْأَرْضِينَ الْمَدْحُورَةَ (2)، وَ الْجِبَالَ ذَاتِ الطُّوْلِ الْمَنْصُوبَةِ، فَلَا أَطْوَلَ وَ لَا أَعْرَضَ، وَ لَا أَعْلَى وَ لَا أَعْظَمَ مِنْهَا).

سپس می افزاید: «و اگر بنا بود چیزی به واسطه طول و عرض و قوت و قدرتی که دارد از پذیرش امانت امتناع ورزد، به یقین آسمان و زمین و کوهها امتناع می کردند؛ ولی آنها (نه به جهت غرور و قدرت بلکه) از عقوبت الهی (به سبب عدم ادای حق آن) وحشت داشتند و آنچه را که موجودی ناتوان تر از آنها – یعنی انسان – از آن بی خبر بود درک کردند (آری) انسان، ستمگر و نادان بود»؛ (وَ لَوْ امْتَنَعَ شَيْءٌ بِطُولِ أَوْ عَرْضِ أَوْ قُوَّةٍ أَوْ عِزٍّ لَأَمْتَنَعَ؛ وَ لَكِنْ أَسْفَقْنَ مِنَ الْعُقُوبَةِ، وَ عَقَلْنَ مَا جَهَلْنَ مَنْ هُوَ أضعَفُ مِنْهُنَّ، وَ هُوَ الْإِنْسَانُ، إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا).

این کلام امام اشاره به همان چیزی است که در آیه 72 سوره احزاب آمده است

که می فرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ

يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»؛ ما امانت (تعهد،

تکلیف و ولایت الهی) را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم. آنها از

حمل آن سر بر تافتند و از آن

1. «مبنيّة» از ریشه «بناء» گرفته شده که مفهوم آن روشن است و چون وجود

بناء در ساختار زمین و آسمان مطلب واضحی است، نیاز به بیان ندارد؛ براین

اساس این واژه اشاره به مفهوم مهم تری می کند و آن بلندی و رفعت و عظمت

بناست.

2. «مدحوّه» از ریشه «دحو» بر وزن «محو» به معنای گستردن گرفته شده

است و منظور از «دحو الارض» این است که در آغاز — همان گونه که علم

زمین شناسی نیز تأکید می کند — تمام سطح زمین را آبهای حاصل از

باران های سیلابی نخستین فراگرفته بود؛ این آبها تدریجاً در گودال زمین جای گرفتند و خشکی ها از زیر آب سر برآورد و زمین آماده سکونت انسان ها شد.

[742]

هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید؛ او بسیار ظالم و جاهل بود. (چون قدر این مقام عظیم را شناخت)».

این آیه شریفه می گوید: «ما در آغاز امانت الهی را بر آسمان و زمین و کوه ها عرضه داشتیم؛ و آنها از بیم قبول مسئولیت، آن را نپذیرفتند؛ ولی انسان بار این امانت را بر دوش کشید و ظالم و جاهل بود».

نکته ها

1- دو مطلب مهم و پیچیده

در این آیه دو نکته مهم و پیچیده وجود دارد: نخست اینکه منظور از این امانت

الهی که آن قدر سنگین بود که آسمان و زمین و کوهها از پذیرش آن سرباز

زدند، چیست؟

بسیاری از مفسران آن را همان تکلیف الهیه و اوامر و نواهی و ایمان و از

جمله ولایت معصومین می دانند و عدم پذیرش آن از سوی آسمان و زمین به

دلیل عدم استعداد آنها برای پذیرش این مسئولیت بود، بنابراین عرضه داشتن این

تکلیف الهی بر آنها به زبان حال بوده است، هر چند بعضی معتقدند خداوند در

آن زمان عقل و هوش کافی برای مخاطب شدن به دین خطاب را به آنها عطا

فرمود؛ ولی به هر حال انسان با دارا بودن استعداد فوق العاده الهی آن را پذیرا

شد.

به یقین این افتخار بزرگی برای انسان است که مخاطب به اوامر و نواهی الهی

است و لذا روز بلوغ خود را جشن می گیرد.

از همین رو «ظلم و جهول» را به پایان کار تفسیر کرده اند یعنی در پذیرش این بار امانت ظلم و جهول نبود، بلکه در ادای حق آن بر خویشتن ظلم کرد و قدر مقام خود را ندانست و به آن جاهل بود.

این روشن ترین تفسیری است که می توان برای آیه فوق کرد؛ ولی این تفسیر

از دو

[743]

جهت با آنچه در خطبه مورد بحث آمده سازگار نیست. نخست اینکه می گوید:

اگر آسمان و زمین و کوهها زیر بار این امانت نرفتند، به واسطه عقل و

هوشیاری آنها بود و دیگر اینکه انسان که از آنها ضعیف تر بود. بر اثر جهل و

نادانی به خویشتن ظلم کرد و زیر بار این امانت رفت و به این ترتیب پذیرش

این امانت تکلیف، نکته ضعیفی برای انسان ها و عدم پذیرش آن از سوی آسمان

و زمین نقطه قوتی برای زمین و آسمان محسوب می شود.

این معنا افزون بر اینکه با آیه فوق نمی سازد با آیات دیگر قرآن نیز سازگار

نیست، زیرا خداوند انسان را برترین موجود آفرینش معرفی کرده و درباره او

(لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا)(1) فرموده و تمام

فرشتگان را دستور داده است بر او سرفرود آورند و او را «خلیفه الله» در زمین معرفی کرده و در حق او (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)(2) فرموده است.

آیا ممکن است انسان با این افتخارات، از جماداتی مانند زمین و آسمان و کوهها

ضعیف تر و پست تر باشد؟!!

این راستی مسئله پیچیده ای است و جمع میان محتوای این خطبه با آیه شریفه

کار آسانی نیست و شارحان نهج البلاغه نیز در پی حلّ این مشکل نرفته اند.

تنها راه حلی که به نظر می رسد این است که آیه را يك قضیه کلیه بدانیم و

کلام امام را بر قضیه جزئیه حمل کنیم. به این معنا که بگوییم: امام(علیه

السلام) ناظر به گروهی از انسانهاست، گروهی که به حکم آیه شریفه (أُولَئِكَ

كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ)(3) عقل و دانشی ندارند و پرده های جهل و غرور و

غفلت و هواپرستی بر فکر آنها افتاده و پذیرش این امانت الهی به جای اینکه

مایه افتخاری برای آنها شود سبب بدبختی آنها شده است و نظیر آن را در قرآن

مجید درباره بیمار دلان و منافقان می خوانیم: «وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّنْ

يَقُولُ أَتَيْكُمْ زَادَتُهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا

الَّذِينَ فِي

1. اسراء، آيه 70 .

2. بقره، آيه 30 .

3. اعراف، آيه 179 .

[744]

فَلَوْيَهُمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رَجْسًا إِلَى رَجْسِهِمْ وَمَأْتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ)؛ و هنگامی که

سوره ای نازل می شود بعضی از آنان (به دیگران) می گویند: این سوره، ایمان

کدام يك از شما را افزون ساخت؟ (به آنها بگو): اما کسانی که ایمان آورده اند

بر ایمانشان افزوده و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحالند و اما آنها که در

دلهایشان بیماری است پلیدی بر پلیدیشان افزوده و از دنیا رفتند در حالی که

کافر بودند». (1)

سزاوار است این مسئله از سوی پژوهشگران، بیش از این، مورد غور و

بررسی قرار گیرد.

2- مهمترین نشانه ایمان

حفظ امانت، چه به معنای خاص آن که حفظ سرمایه های مالی دیگران است و

چه به معنای عام که پاسداری و حفاظت از تمام سرمایه های الهی، معنوی

ومادی، فردی و اجتماعی است، از ارکان همه ادیان الهی بوده و هست. حدیث

معروف: «**إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى**

الْبِرِّ وَ الْفَاجِرِ» که قبلا به آن اشاره شد دلیل روشنی بر این مطلب است.

حفظ این امانت به قدری عظیم و سنگین و والاست که آسمانهای برافراشته — و

کوه های عظیم، استعداد تحمل آن را نداشت و انسان که اشرف مخلوقات بود با

استعداد خدادادی این بار را بر دوش کشید، هر چند گروهی ناسپاس را ظلومان

و جهولان را در پیش گرفتند و حق آن را ادا نکردند؛ ولی انبیا و اولیا و

پویندگان راه آنها این افتخار بزرگ را حفظ نمودند.

نکته مهم این است که در منابع اسلامی، حقوق زیادی را برای مسلمین نسبت به

یکدیگر ذکر شده است؛ ولی حفظ امانت فراتر از آن است و جزء حقوق بشر

محسوب می شود، لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در

یکی از وصایایش فرمود: «إِعْلَمْ»

1. توبه، آیه 124 و 125.

[745]

أَنْ ضَارِبَ عَلِيٍّ بِالسَّيْفِ وَقَاتِلِهِ لَوْ إِثْمَنِي وَاسْتَنْصَحَنِي وَاسْتَشَارَنِي ثُمَّ قِيلَتْ ذَلِكَ

مِنْهُ لِأَدْبِتُ إِلَيْهِ الْأَمَانَةَ؛ بدان اگر آن کس که علی (علیه السلام) را با شمشیر

ضربه زد و به شهادت رساند اگر امانتی نزد من می گذاشت یا نصیحتی

می خواست یا مشورتی می طلبید و من از او می پذیرفتم امانت را (در هر سه

مورد) رعایت می کردم». (1)

این مسئله تا آن حد اهمیت دارد که به عنوان بهترین نشانه شخصیت انسان و

ایمان او شمرده شده، حتی فراتر از نماز و روزه و حج است.

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «لا تَنْظُرُوا

إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طُنُطْنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ وَ لَكِنْ

انظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ تنها نگاه به فزونی نماز و روزه و

کثرت حج و کارهای نیک آنها و سر و صدای مناجاتشان در دل شب نکنید، بلکه

به راستگویی و ادای امانت آنان بنگرید». (2)

گواه صدق این حدیث نورانی، تجاربی است که در طول عمر خود دیده ایم.

بسیارند کسانی که در مسائل عبادی سخت کوش و کاملاً مقیدند ولی هنگامی که

پای مسائل عالی مخصوصاً اموال کلان به میان می آید قدمهایشان می لرزد و

می لغزند.

1. الکافی، جلد 5، صفحه 133، حدیث 5 .

2. بحار الانوار، جلد 72، صفحه 114 .

بخش چهارم

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَنَهَارِهِمْ. لَطْفًا
بِهِ خُبْرًا، وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمًا. أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ، وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ، وَ ضَمَائِرُكُمْ
عُيُونُهُ، وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ.

ترجمه

خداوند منزّه و متعال آنچه را که بندگان در شب و روز انجام می دهند بر او
پوشیده نیست، به طور دقیق از اعمال آنها آگاه است و با علم بی پایانش به آنها

احاطه دارد، اعضای شما گواهان، و اندام شما سپاهیان او و ضمیر و وجدانتان جاسوسان وی هستند، و خلوتگاههای شما در برابر او آشکار و عیان است !

شرح و تفسیر

در خلوت و جلوت با شماست

امام(علیه السلام) در بخشهای گذشته این خطبه به سه موضوع مهم که از ارکان اوامر الهی است، اشاره فرمود؛ نماز و زکات و حفظ امانت، و در این بخش از خطبه به چیزی اشاره می کند که به منزله عامل اجرایی این دستورات مهم است و آن احاطه علمی پروردگار در همه حال نسبت به انسانهاست.

به تعبیر دیگر انسان هنگامی در پی اطاعت این اوامر است که احساس کند در

همه حال در محضر خداست و چشم علم او ناظر همه احوال وی است

همان گونه که قراردادن مراقبین بشری در داخل شهرها و جاده ها مردم را به

رعایت قوانین بشری دعوت می کند.

می فرماید: «آنچه را که بندگان در شب و روز انجام می دهند بر او پوشیده

نیست به

[748]

طور دقیق از اعمال آنها آگاه است و با علم بی پایانش به آنها احاطه دارد»؛ (إِنَّ

اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَنَهَارِهِمْ. لَطْفَ بِهِ

خُبْرًا، وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمًا).

تعبیر به «عباد» تعبیر گسترده ای است که شامل همه انسانها، مسلمان و کافر،

کوچک و بزرگ، عالم و جاهل، می شود و مقدم داشتن شب بر روز برای آن

است که شب ها مخفیگاهی است برای بسیاری از گنه کاران.

جمله «لَطْفَ بِهِ خُبْرًا» با توجه به اینکه یکی از اوصاف پروردگار «لطیف»

است و لطیف به کسی گفته می شود که به امور ظریف و دقیق آشناست ناظر

به این معناست که حتی کوچک ترین و مخفی ترین اعمال بندگان از او پنهان

نمی ماند : «(يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ)؛ چشمهایی که مخفیانه به

خیانت گردش می کند می داند و از اسرار درون سینه ها آگاه است».(1)

همه اینها به سبب آن است که علم خدا نسبت به همه اشیا، علم حضوری است،
او همه جا حاضر و ناظر است و تمام عالم هستی، محضر خداست و به این
ترتیب، چیزی بر او مخفی نمی ماند.

گاه بعضی به مثالی تمسك می جویند و می گویند: اگر چیزی در کف دست ما
باشد و به آن نگاه کنیم آیا امکان دارد که بر ما مخفی بماند، علم خداوند نسبت
به موجودات از این هم فراتر و بالاتر و والاتر است.

در ادامه این سخن و برای اثبات مراقبتهای شدید الهی نسبت به انسانها
می افزاید: «اعضای شما گواهان و اندام شما سپاهیان او و ضمیر و وجدانتان
جاسوسان وی هستند و خلوتگاههای شما در برابر او آشکار و عیان است»؛
(أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ، وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ، وَ ضَمَائِرُكُمْ عِيُونُهُ، وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ).

اعضا جمع عضو، مفهوم عامی دارد که شامل عضوهایی می شود که انسان با

او

کارهایی انجام می دهد؛ مانند دست و پا، و عضوهایی که به ظاهر کاری با آن کاری انجام نمی دهد؛ مانند دنده ها و پهلوها؛ ولی «جوارح» جمع «جارحه» با توجه به ریشه لغوی که «جرح» به معنای اکتساب است، تنها اشاره به اعضای است که انسان با آن عملی انجام می دهد و کار نیک می کند یا بد مرتکب شود و به این ترتیب ذکر جوارح بعد از اعضا از قبیل ذکر خاص بعد از عام است.

«ضمایر» جمع «ضمیر» به معنای باطن و درون انسان است و در اینجا می تواند اشاره به وجدان انسان باشد که قاضی و داوری درونی است.

«خلوات» جمع «خلوة» به معنای جایی است که عموم مردم به آن راه ندارند و از آنجا که بسیاری از گناهان در خلوتگاه انجام می شود در جمله بالا روی آن تکیه شده است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه «خلوات» را به معنای اعمالی که در خلوتگاه انجام می شود دانسته اند که از قبیل حذف مضاف خواهد بود.

به هر حال هدف امام(علیه السلام) از بیان چهار جمله اخیر این است که بگوید:
نه تنها علم خداوند بر همه اعمال انسان ها احاطه دارد، بلکه اعضا و جوارح و
ضمایر خود شما نیز شهود و جنود و عیون او هستند و جای جای مکانها حتی
خلوتگاهها بر اعمال شما گواهی می دهند.

[750]

[751]

خطبه 200(1)

وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از سخنان امام(علیه السلام) است

که درباره معاویه ایراد فرموده است.

خطبه در يك نگاه

امام(علیه السلام) در این خطبه به سیاست معاویه که مملو از دروغ و

عوام فریبی و مکر و حيله بوده، اشاره می کند و می فرماید: «من از او به

فنون این گونه سیاستها آشناترم؛ اما تقوا و پرهیزگاری و ترس از خدا هرگز به

من اجازه نمی دهد که این روش جنایت آلود را برگزینم».

در آخر این کلام می فرماید: «اما چنان نیست که من در برابر سیاستهای او

اغفال شوم و مقاومت نکنم».

1. سند خطبه:

این خطبه را مرحوم کلینی (با عبارات مختصرتر و مشابهی) در جلد دوم اصول کافی، صفحه 336 و 338 با دو سند نقل کرده است که یکی از آن دو از امام صادق (علیه السلام) است و دیگری از اصبع بن نباته که مستقیماً از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل می کند. با توجه به اینکه اصبع بن نباته می گوید: امیرمؤمنان علی (علیه السلام) این سخن را در خطبه ای بر منبر کوفه بیان کرد که این بخشی از خطبه مفصل تری بوده است که مرحوم سیّد رضی تنها به همین مقدار اکتفا کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد 3، صفحه 85).

وَ اللَّهُ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَذْهَى مِنِّي، وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ. وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ
مِنْ أَذْهَى النَّاسِ، وَ لَكِنْ كُلُّ غُدْرَةٍ فُجْرَةٌ، وَ كُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ. «وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ
يُعْرَفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

وَ اللَّهُ مَا أَسْتَعْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ، وَ لَا أَسْتَعْمَزُ بِالشَّدِيدَةِ.

ترجمه

به خدا سوگند معاویه از من سیاستمدارتر و زیرک تر نیست؛ ولی او نیرنگ
می زند و مرتکب انواع گناه می شود (سیاستش بی قید و شرط است و هر کار
خلافی را برای پیشبرد اهداف سیاسی خود مجاز می شمرد). اگر غدر و خیانت

ناپسند نبود من سیاستمدارترین مردم بودم؛ ولی هر گونه عذر و پیمان شکنی

منتهی به فجور و گناه می شود و هر گناهی سر از کفر در می آورد

(همان گونه که رسول خدا فرمود:) «هر غدار و پیمان شکنی روز قیامت پرچم

خاصی دارد که به وسیله آن شناخته می شود (و در صحنه محشر رسوا

می گردد) ولی به خدا سوگند (با اینکه اهل این گونه سیاستها نیستم؛ ولی) با کید

و مکر دشمن اغفال نمی شوم و در برابر شداید زانو می زنم.

شرح و تفسیر

سیاستهای او آمیخته با گناه است

بعضی از ناآگاهان و بی خبران در عصر امیرمؤمنان علی(علیه السلام) بودند

که وقتی آن امام بزرگوار را با معاویه مقایسه می کردند، می گفتند معاویه

سیاستمدارتر است. سخنی که در قرون بعد از بعضی شنیده شده و امروز

غافلانی هستند که آن را تکرار می کنند. اما در

گفتار بالا پاسخ منطقی دندان شکنی به این گونه افراد می دهد و می فرماید: «به

خدا سوگند معاویه از من سیاستمدارتر و زیرک تر نیست؛ ولی او نیرنگ

می زند و مرتکب انواع گناه می شود (سیاستش بی قید و شرط است و هر کار

خلافی را برای پیشبرد اهداف سیاسی مجاز می شمرد)؛ (وَ اللّٰهُ مَا مُعَاوِيَةُ

بِأَدْمَى (1) مِنِّي، وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَقْفِرُ).

«يَغْدِرُ» از «غدر» به معنای نیرنگ و پیمان شکنی گرفته شده و «يَقْفِرُ» از

«فجور» به معنای گناه است و در واقع این فجور نتیجه این عذر است، زیرا

«غدر» راه آن را هموار می سازد.

سپس در ادامه این سخن می افزاید: «اگر غدر و خیانت ناپسند نبود من

سیاستمدارترین مردم بودم»؛ (وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْمَى النَّاسِ).

در واقع امام (علیه السلام) اشاره به این نکته مهم می کند که سیاست بر دو گونه

است: سیاست بی قید و شرط و آمیخته با انواع گناه و در يك کلمه سیاست

شیطانی، و سیاست و تدبیر آمیخته با تقوا و پرهیزکاری و در يك کلمه سیاست
رحمانی راه این دو با هم متفاوت است و نتیجه های آن مختلف.

گونه اول هیچ حدّ و مرز اخلاقی و دینی و انسانی و وجدانی را به رسمیت
نمی شناسد و هر اصل و قانون و ضابطه و فضیلتی مزاحم آن شود، بی رحمانه
آن را از سر راه بر می دارد، همان گونه که در شرق و غرب عالم سیاست
امروز دیده می شود.

اما قسم دوم سیاستی است که در چهارچوبه ارزشهای الهی و وجدانی و انسانی
قرار دارد؛ هرگز متوسّل به گناه و ظلم و ستم، مخصوصاً بر افراد بی گناه و
بی دفاع، نمی شود؛ عذر و خیانت و فجور و پیمان شکنی را مجاز نمی داند،
زیاده خواهی و زیاده طلبی را نمی پسندد و خطوط قرمزی برای خود قائل است
که از آن فراتر نمی رود.

لذا امام(علیه السلام) در ادامه این سخن اشاره به کسانی که عذر و نیرنگ و

فجور را وسیله

1. «أدهی» از ریشه «دهی» بر وزن «وحی» به معنای شدت هوشیاری و

زیرکی می آید و گاه به معنای مصیبت و حادثه بزرگ و در جمله بالا همان

معنای اول اراده شده است.

[755]

پیشرفت سیاستهای خود می دانند کرده، می فرماید: «ولی هر گونه عذر و پیمان

شکنی منتهی به فجور و گناه می شود و هر گناهی سر از کفر در می آورد

(همان گونه که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: هر غدار و پیمان شکنی

روز قیامت پرچم خاصی دارد که به وسیله آن شناخته می شود (و در صحنه

محشر رسوا می شود)؛ «وَ لَکِنْ کُلُّ غُدْرَةٍ فُجْرَةٌ، وَ کُلُّ فُجْرَةٍ کُفْرَةٌ. «وَ لَکَلِّ

غَادِرٍ لَوَاءٌ یُعْرَفُ بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ».

جمله «وَ لَکَلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ...» حدیث معروفی است که از پیامبر اکرم(صلی الله

علیه وآله) در بسیاری از کتب نقل شده است. از جمله شوکانی در نیل الاوطار

و بخاری در صحیح خود آن را آورده اند و شوکانی تصریح می کند که این

حدیث مورد اتفاق است.(1)

آن گاه در پایان این سخن برای اینکه کسی تصور نکند امام(علیه السلام) با این صفای دل ممکن است فریب سیاست بازان غدار و جبّار را بخورد، می فرماید:

«ولی به خدا سوگند من (با اینکه اهل این گونه سیاستها نیستم؛ ولی) با کید و مکر دشمن اغفال نمی شوم و در برابر شداید و سختیها زانو نمی زنم»؛ (وَ اللّٰهِ

مَا اسْتَعْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ، وَ لَا اسْتَعْمَرُ (2) بِالشَّدِيدَةِ).

این سخن در واقع پاسخی است به آنها که می گویند در برابر افراد فاجر و بی دین تنها کسانی مانند آنها می توانند بایستند و افراد دیندار و درستکار، در چنگال آنها گرفتار خواهند شد. امام(علیه السلام) در پاسخ این سخن می فرماید:

ممکن است انسان اهل نیرنگ و فجور نباشد؛ ولی راه و رسم اهل نیرنگ و فجور را بشناسد تا هرگز در دام آنها گرفتار نشود.

1. نیل الاوطار، جلد 8، صفحه 79 و صحیح بخاری، جلد 8، صفحه 62

(کتاب الحیل).

2. «استغمز» از ریشه «غمز» بر وزن «رمز» به معنای ناتوان ساختن گرفته

شده است و به معنای فشردن و بدگویی کردن نیز آمده و در اینجا همان معنای

اوّل اراده شده است.

[756]

نکته

سیاست انسانی و سیاست شیطانی

حقیقت سیاست، همان تدبیر است که گاه درباره يك گروه كوچك به كار می رود

و گاه درباره يك کشور و این امر از دورترین زمانها در جوامع انسانی وجود

داشته و سیاستمداران، اعم از خوب و بد بر انسانها حکومت می کردند.

این سیاستها بردو گونه بوده است: غالباً بی قید و شرط و گاه مشروط و مقید.

سیاست بی قید و شرط، سیاستی است که برای پیشبرد هدف هیچ مانع و رادعی

را نمی پذیرد و برای نیل به مقاصد شخصی هر کاری را مباح می شمرد؛
گناهکار و بی گناه را می کشد، زمینها و خانه های آباد را ویران می کند، به
هر نوع حيله و دروغ و تزویر متوسل می شود، پیمانها را هر زمان مخالف
اهداف خود ببیند زیر پا می گذارد و حتی بر فرزند و پدر و مادر و برادر رحم
نمی کند. اینکه می گویند: «سیاست، پدر و مادر ندارد» اشاره به همین است،
هارون به فرزندش مأمون می گوید: اگر چشم طمع به حکومت بدوزی آن را از
کاسه سرت بیرون می کشم و مأمون از سر بریده برادرش امین استقبال می کند
و جشن می گیرد. امثال این حوادث در تاریخ عجم و عرب و شرق و غرب
فراوان است که قرآن به یکی از نمونه های آن درباره فرعون اشاره کرده،
می فرماید: **«(إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ**
مِّنْهُمْ يُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ)؛ فرعون در زمین
برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به
ضعف و ناتوانی می کشاند، پسرانشان را سر می برید و زنانشان را (برای
کنیزی و کامجویی) زنده نگه می داشت. او به یقین از تبه کاران بود». (1)

اما سیاست رحمانی و انسانی، سیاستی است که برای وصول به هدف پای بند
مشروعیت وسیله هاست و از چهارچوبه های احکام الهی و اصول انسانی قدم
فراتر نمی نهد؛ عدالت را در حق دوست و دشمن به رسمیت می شمرد، امانت
را رعایت می کند،

1. قصص، آیه 4 .

[757]

به عهد خود پای بند است و انسان و وجدان و کرامت انسانی را ارج می نهد.

چنین سیاستمدارانی هر چند اندکند و در مقایسه با دشمنان دارای سیاست

شیطانی، ممکن است گرفتار مشکلاتی شوند، ولی نام آنها بر پیشانی تاریخ

می درخشد و راه و رسمشان الگویی است برای همه انسانها.

نمونه بارزی از نوع اول سیاست، دار و دسته معاویه در شام است و نمونه بسیار روشن برای قسم دوم، سیاست امیرمؤمنان علی(علیه السلام) است. این سخنی است که دوست و دشمن — جز افراد متعصب — به آن اعتراف کرده اند.

ابن ابی الحدید با توجه به مبانی مذهبی خود سیاست امیرمؤمنان را در کشورداری در ابتدا با سیاست عمر مقایسه کرده و می گوید: بعضی از کسانی که مقام علی(علیه السلام) را نشناخته اند می پندارند عمر از او سیاستمدارتر بود، هر چند که آن حضرت از عمر عالم تر بود.

سپس به ردّ این نظریه پرداخته، می گوید: سیاست علی(علیه السلام) منطبق بر سیاست پیامبر اسلام بود و از استادش ابوجعفر نقیب نقل می کند که با صراحت می گفت: «هیچ تفاوتی میان سیره پیامبر با سیره علی(علیه السلام) نبود».

آن گاه به بیان مشروح سخنان جاحظ (دانشمند سنی معتزلی) درباره مقایسه سیاست علی(علیه السلام) و معاویه می پردازد که خلاصه اش چنین است:

بعضی که خود را عاقل و هوشیار می پندارند، می گویند: «معاویه دوراندیش تر و سیاستمدارتر از علی(علیه السلام) بوده است در حالی که این

سخن اشتباه (بزرگی) است». در ادامه سخن برای ابطال این توهم می افزاید
علی(علیه السلام) در جنگهای خود به چیزی جز آنچه موافق قرآن و سنت بود
عمل نمی کرد ولی معاویه هر حيله ای را به کار می برد، چه موافق قرآن باشد
چه مخالف.

علی(علیه السلام) به سپاهیان خود دستور می داد که هرگز آغازگر جنگ
نباشید، فراریان را تعقیب و نابود نکنید، مجروحان را نکشید (در حالی که
معاویه هرگز چنین دستورهایی را

[758]

نمی داد).

ابن ابی الحدید بعد از نقل این سخن و تمجید در پی به سراغ سخنان کسانی
می رود که در پاره ای از امور بر سیاست علی(علیه السلام) خرده گرفته اند
از جمله:

1- چرا علی(علیه السلام) به هنگام بیعت برای خلافت، معاویه را در شام

تثبیت نکرد تا پس از استقرار حکومتش او را بدون جنگ و خونریزی عزل

نماید؟

در پاسخ می گوید: علی(علیه السلام) می دانست این کار سبب تقویت معاویه و

امتناع بیشتر او از بیعت می شود و پس از آن دیگر هیچ عذری برای عزل او

پذیرفته نبود.

2- چرا علی(علیه السلام) هنگامی که در میدان صفین بر شریعه فرات مسلط

شد معاویه و لشکریانش را از آن منع نکرد تا از تشنگی به ستوه آیند، در حالی

که معاویه پیش از آن، چنین کرده بود؟

در پاسخ می گوید: علی(علیه السلام) همچون معاویه نبود که شکنجه دشمنان را

مخصوصاً از طریق عطش جایز بشمارد، زیرا خدا در مورد هیچ يك از

مجرمان چنین حکمی را صادر نکرده است.

3- چرا علی(علیه السلام) در قرارداد ترك مخاصمه با معاویه حاضر شد نام امیرمؤمنان (خلیفه رسول الله(صلی الله علیه وآله)) را از کنار نامش محو کنند،

کاری که شبهه را در نفوس اهل شام تقویت کرد؟

در پاسخ می گوید: این کار علی(علیه السلام) دقیقاً همچون روش پیامبر

اکرم(صلی الله علیه وآله) در جریان صلح حدیبیه بود که وقتی سران شرک

اصرار کردند پیامبر(صلی الله علیه وآله) عنوان رسول الله را از عقدنامه صلح

حذف کند، موافقت کرد (و چون کسی راضی به این کار نبود خود اقدام به این

کار نمود) و پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) این جریان را به علی(علیه السلام)

قبلاً خبر داده بود.

4- چرا علی(علیه السلام) با اینکه از کثرت دشمنان خود با خبر بود، اقدامات

امنیتی را در این مورد به اجرا در نیاورد؟ در پاسخ می گوید: علی(علیه

السلام) در این کار از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) پیروی

می کرد (و راضی نبود با گماردن محافظان در چپ و راست، خود را از مردم

جدا سازد). (1)

ابن ابی الحدید سخنانی فراتر از اینها دارد و در حدود 50 صفحه از کتابش را

در ذیل همین خطبه به بحث فوق، اختصاص داده که نقل همه آن در این

مختصر نمی گنجد.

جالب اینکه او در پایان همه این بحثها چنین می گوید: از آنچه گفتیم روشن

می شود کسانی که بر سیاست علی (علیه السلام) خرده می گیرند در اشتباهند:

«إِنَّهُ أَصْحَابُ النَّاسِ تَدْبِيرًا وَ أَحْسَنُهُمْ سِيَاسَةً وَ إِنَّمَا الْهَوَى وَ الْعَصْبِيَّةُ لَا حِيلَةَ فِيهِمَا;

او از همه مردم، تدبیرش صحیح تر و سیاستش بهتر بود؛ ولی تعصبات شدید

(که مانع فهم این امور می شود) راه حلی ندارد».

اکنون که با پایان خطبه دویست (200) جلد هفتم این کتاب پایان می یابد خدا را

شکر و سپاس می گوئیم که توفیق را تاکنون رفیق راه کرد و از ساحت قدسش

مسئلت داریم که سایه لطفش را از ما بر نگیرد و همچنان توفیق او رفیق راه

باشد، تا این شرح به پایان رسد.

بحمدالله این شرح از سوی گروه‌های مختلف مورد استقبال واقع شده و به عنوان

بهترین کتاب سال 1382 شناخته شده و امیدواریم به لطف او به عنوان فصل

نوینی در میان شروح نهج البلاغه جای شایسته خود را بگشاید.

در اینجا نمی‌توانیم تأسف خود را به جهت از دست دادن یکی از همکاران

عزیز، فاضل ارجمند و متتبع؛ یعنی مرحوم مبرور **حجة الاسلام و المسلمین**

آقای حاج شیخ ابراهیم بهادری (قدس سره) را کتمان کنیم.

او مردی سخت کوش، منظم، مخلص، با تقوا و محقق بود و بیش از بیست

کتاب از کتب بزرگان پیشین را تحقیق کرد و یادداشتهای گرانقیمتی بر آنها

نگاشت؛ روحش قرین

1. رجوع کنید به شرح ابن ابی الحدید، جلد 10، صفحه 212-260 .

[760]

رحمت ایزدی و پاداشش نزد خداوند غفور و رحیم افزون باد.

(رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِأَخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا

رَبَّنَا إِنَّكَ رَعُوفٌ رَحِيمٌ). (1)

پایان جلد هفتم شرح نهج البلاغه پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)

84/7/10 مطابق 27 شعبان 1426 ق

1. حشر، آیه 10.

والسلام ./.